



# شکوئی معنوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی

مجلد اول  
(دفتر اول و دوم)

آخرین تصحیح ریونولد انکلسون  
و مقابلہ مجدد با نسخہ قونیہ

تصحیح مجدد و ترجمہ

حسن لاہوتی

سرشناسه	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
عنوان قراردادی	مثنوی Masnavi
عنوان و نام پدیدآور :	مثنوی معنوی / جلال‌الدین محمد بلخی؛ آخرین تصحیح رینولد ا. نیکلسون؛ مقابله مجدد با نسخه قونیه؛ تصحیح مجدد و ترجمه حسن لاهوتی تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۳.
مشخصات نشر	مشخصات ظاهری : ۷ ج. (در ۴ مجلد).
فروست	میراث مکتوب؛ ۲۶۵. زبان و ادبیات فارسی؛ ۶۲
شابک	دوره: 978-600-203-078-8 ج. ۱: 978-600-203-079-5 ج. ۲: 978-600-203-080-1 ج. ۳: 978-600-203-081-8 ج. ۴: 978-600-203-082-5
وضعیت فهرست‌نویسی :	فیا
مندرجات	ج. ۱. دفتر اول و دوم -- ج. ۲. دفتر سوم و چهارم -- ج. ۳. دفتر پنجم و ششم -- ج. ۴. کشف الابیات و نمایه. شعر فارسی - قرن ۷ ق.
موضوع	شناسه افزوده نیکلسون، رنلد الین، ۱۸۶۸ - ۱۹۴۵ م.، مصحح Nicholson, Reynold Alleyne
شناسه افزوده	شناسه افزوده لاهورتی، حسن ۱۳۲۳ - ۱۳۹۱.، مصحح، مترجم
شناسه افزوده	شناسه افزوده امید سالار، محمود، ۱۳۲۹ - ، مترجم
شناسه افزوده	مرکز پژوهشی میراث مکتوب
رده‌بندی کنگره	PIR ۵۲۹۸ ۱۳۹۳ :
رده‌بندی دیویی	۸ فا ۱ / ۳۱
شماره کتابشناسی ملی :	۳۴۲۶۶۹۸

# شعری معنوی

مولانا جلال الدین محمد بنی

مجلد اول

(دفتر اول و دوم)

آخرین تصحیح ریولڈ اینکلون  
و مقابلہ مجددیہ نسخہ قونیہ

تصحیح مجددیہ و ترجمہ

حسن لاہوتی

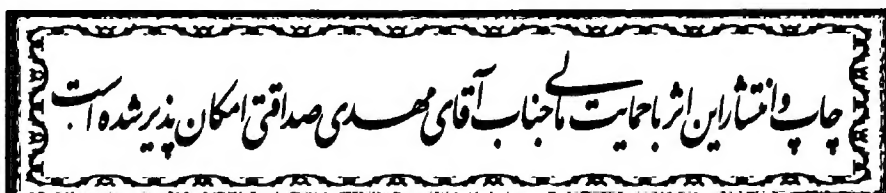


## مثنوی معنوی

مجلد اول

(دفتر اول و دوم)

تألیف: مولانا جلال الدین محمد بلخی  
آخرین تصحیح رینولد.ا. نیکلسون و مقابله مجدّد با نسخه قونیه  
تصحیح مجدّد و ترجمه: حسن لاهوتی  
ترجمه گزیده مقدمه به انگلیسی: محمود امیدسالار  
ناشر: میراث مکتوب  
مدیر تولید: محمد باهر  
مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملوفرد  
چاپ اول: ۱۳۹۳  
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه  
بهای دوره: ۱۲۰۰۰۰ تومان  
شماره دوره: ۸ - ۰۷۸ - ۲۰۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
شماره ج ۱: ۵ - ۰۷۹ - ۲۰۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
چاپ: نقره آبی - صحافی: سیدین



همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است  
نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش.پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: [tolid@MirasMaktoob.ir](mailto:tolid@MirasMaktoob.ir)

<http://www.MirasMaktoob.ir>



بسم الله الرحمن الرحيم

دریایی از فرهنگ پرمایه اسلام و ایران در نسخه های خطی موج می زند. این نسخه ها در حقیقت کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامه ما ایرانیان است. بر عهده بهر نسلی است که این میراث پراج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و جمع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کارناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز اگرچه بارها به طبع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد. احیاء و نشر کتاب ها و رساله های خطی و طیفه ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهیخته و علاقه مندان به دانش و فرهنگ سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهیخته ایران اسلامی تقدیم دارد.

اکبر ایرانی  
مدیر عامل مرکز پژوهشی میراث مکتوب



## فهرست مطالب و حکایات و قصص

مقدمهٔ چاپ دوم مثنوی تصحیح نیکلسون .....	۵
کامل ترین نسخه مثنوی .....	۵
یاد و سپاس .....	۱۱
مقدمهٔ نیکلسون بر دفتر اوّل و دوم .....	۱۳

### دفتر اوّل (۳۵ - ۲۶۸)

عاشق شدن پادشاه بر کنیزک و رنجور شدن کنیزک و به خواب دیدن پادشاه طبیب الهی را و فرستادن پادشاه رسولان را به سمرقند به آوردن زرگر و کشتن پادشاه زرگر را به اشارت طبیب الهی .....	۵۱ - ۳۹
حکایت مرد بقال و طوطی .....	۵۱
حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت .....	۷۸ - ۵۵
حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی سعی می نمود .....	۸۷ - ۷۸
کژ ماندن دهان آن مرد که نام محمد را عم بتسخّر خواند .....	۸۳
قصهٔ باد که در عهد هود عم قوم عاد را هلاک کرد .....	۸۵
حکایت نخجیران و شیر .....	۱۱۶ - ۸۸
نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان .....	۹۱
زیافت تاویل رکیک مگس .....	۹۹
قصهٔ هدهد و سلیمان .....	۱۰۵
قصهٔ آدم عم و بستن قضا نظر او را .....	۱۰۷
آمدن رسول روم تا امیرالمؤمنین عمر رضه و سؤال کردن رسول از عمر رضه از سبب ابتلای ارواح با این آب و گل اجساد .....	۱۲۵ - ۱۱۷

- اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن که ربنا ظلمنا و اضافت کردن ابلیس گناه خود را به خدا که بما اغویتنی ..... ۱۲۲
- قصه بازرگان که طوطی او را پیغام داد به طوطیان هندوستان ..... ۱۲۷ - ۱۴۴
- تعظیم ساحران مر موسی را عم ..... ۱۳۱
- داستان پیر چنگی با عمر رضه ..... ۱۴۷ - ۱۶۵
- سؤال کردن عایشه رضا از مصطفی عم که سر باران امروزینه چه بود ..... ۱۵۳ - ۱۵۶
- نالیدن ستون حنانه چون برای پیغامبر عم منبر ساختند ..... ۱۵۹
- اظهار معجزه پیغامبر عم به سخن آمدن سنگ ریزه در دست ابوجهل ..... ۱۶۱
- قصه خلیفه که در کرم از حاتم طایی گذشته بود ..... ۱۶۷
- قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او با او ..... ۱۶۷ - ۲۰۸
- حقیر و بی خصم دیدن دیده‌های حس صالح و ناقة صالح را ..... ۱۸۳
- ماجرای نحوی و کشتیبان ..... ۲۰۲
- کبودی زدن قزوینی بر شانگاه صورت شیر و پشیمان شدن او به سبب زخم سوزن ..... ۲۱۰ - ۲۱۲
- رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار ..... ۲۱۲ - ۲۱۸
- قصه آنکه در یاری بکوفت، از درون گفت کیست گفت منم ..... ۲۱۵
- تهدید کردن نوح عم مرقوم را ..... ۲۱۹ - ۲۲۰
- آمدن مهمان پیش یوسف عم و تقاضا کردن یوسف ازو تحفه و ارمغان ..... ۲۲۱ - ۲۲۵
- مرتد شدن کاتب وحی ..... ۲۲۵ - ۲۲۸
- دعا کردن بلعم با عور ..... ۲۲۸
- قصه هاروت و ماروت ..... ۲۳۰ - ۲۳۲
- به عیادت رفتن کرّ بر همسایه رنجور خویش ..... ۲۳۲ - ۲۳۴
- قیاس کردن ابلیس در مقابله نص ..... ۲۳۴ - ۲۳۶
- قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی ..... ۲۳۸ - ۲۴۰
- پرسیدن پیغامبر عم مرزید را امروز چونی و جواب کردن زید و گفتن پیغامبر او را که این سر را فاش تر ازین مگو ..... ۲۴۰ - ۲۵۲
- متهم کردن غلامان و خواجه تاشان مر لقمان را ..... ۲۴۵
- آتش افتادن در شهر به ایام عمر رضه ..... ۲۵۲
- خدا و انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و انداختن علی شمشیر را از دست ..... ۲۵۳ - ۲۶۰
- گفتن پیغامبر عم به گوش رکابدار امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که کشتن علی بر دست تو خواهد بودن و مسامحت کردن علی با خونی خویش ..... ۲۶۰ - ۲۶۸
- تعجب کردن آدم عم از ضلالت ابلیس و عجب آوردن ..... ۲۶۳

## دفتر دوم (۲۶۹ - ۴۶۸)

- ۲۷۵ ..... هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر رضه  
 ۲۷۶ ..... دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیر دیگر  
 ۲۹۵ - ۲۹۳، ۲۷۷ ..... التماس کردن همراه عیسی عم زنده کردن استخوانها از عیسی عم  
 ۲۸۶ - ۲۷۸ ..... اندرز کردن صوفی خادم را در تیمارداشت بهیمه و لاحول گفتن خادم  
 ۲۸۹ - ۲۸۶ ..... یافتن پادشاه باز را به خانه کم پیرزن  
 ۲۹۲ - ۲۸۹ ..... حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه بجهت غریمان به الهام حق  
 ۲۹۳ ..... ترسانیدن شخصی زاهدی را که کم‌گری تا کور نشوی  
 ۲۹۵ ..... خاریدن روستایی به تاریکی شیر را به ظن آنکه گاو اوست  
 ۲۹۶ ..... فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع  
 ۳۰۷ - ۳۰۰ ..... تعریف کردن منادیان قاضی مفلسی را گرد شهر  
 ۳۰۹ ..... ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را کشت به تهمت  
 ۳۲۲ - ۳۱۲ ..... امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود  
 ۳۵۱ - ۳۴۹، ۳۲۹ - ۳۲۲ ..... حسد کردم حشم بر غلام خاص  
 ۳۲۶ ..... گرفتار شدن باز میان جفدان به ویرانه  
 ۳۲۹ ..... کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب  
 ۳۳۱ ..... فرمودن والی آن مرد را که آن خاربن را که نشانده‌ای بر سر راه برکن  
 ۳۴۳ - ۳۳۹ ..... آمدن دوستان به بیمارستان جهت ذالنون  
 ۳۴۹ - ۳۴۳ ..... امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را  
 ۳۵۱ ..... عکس تعظیم پیغام سلیمان عم در دل بلقیس از صورت حقیر هُدهد  
 ۳۵۲ ..... انکار فلسفی بر قراءت ان اصبح مأوکم غوراً  
 ۳۶۱ - ۳۵۶ ..... انکار کردن موسی عم بر مناجات شبان  
 ۳۶۱ ..... پرسیدن موسی عم از حق تعالی سر غلبه ظالمان  
 ۳۶۴ ..... رنجانیدن امیری خفته‌ای را که مار در دهانش رفته بود  
 ۳۷۷، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۶۷ ..... اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس  
 ۳۷۰ ..... گفتن نابینایی سایل که دو کوری دارم  
 ۳۷۲ ..... گفتن موسی عم گوساله پرست را که آن خیال‌اندیشی و حزم تو کجاست  
 ۳۷۵ ..... تملق کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس  
 ۳۹۹، ۳۹۴، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۸ ..... رفتن مصطفی عم به عیادت صحابی رنجور  
 ۳۷۹ ..... وحی کردن حق تعالی به موسی عم که چرا به عیادت من نیامدی

- تنها کردنِ باغبانِ صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر ..... ۳۸۰
- گفتنِ شیخی ابایزید را که کعبه منم گرد من طوافی می‌کن ..... ۳۸۲
- حکایت مرید که خانه نو ساخت ..... ۳۸۳
- عذر گفتنِ دلک با سید که چرا فاحشه را نکاح کرد ..... ۳۸۸
- به حیلَت در سخن آوردنِ سایل آن بزرگ را که خود را دیوانه ساخته بود ..... ۳۹۲، ۳۸۸
- خواندنِ محتسبِ مست خراب افتاده را به زندان ..... ۳۹۱
- بیدار کردنِ ابلیس معاویه را راضی که خیز وقت نماز است ..... ۴۰۲ - ۴۱۳
- شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتنِ نایب او را ..... ۴۱۰
- فضیلت حسرت خوردنِ آن مخلص بر فوت نمازِ جماعت ..... ۴۱۱
- فوت شدنِ دزد به آواز دادنِ آن شخص صاحب‌خانه را که نزدیک آمده بود که دزد را دریابد و بگیرد ..... ۴۱۳
- قصه منافقان و مسجدِ ضرار ساختنِ ایشان ..... ۴۱۴ - ۴۱۸، ۴۲۴
- قصه آن شخص که اشتر ضاله خود می‌جست و می‌پرسید ..... ۴۱۹
- قصد کردنِ غزان به کشتنِ یک مردی تا آن دگر بترسد ..... ۴۲۶
- شکایت گفتنِ پیرمردی به طبیب از رنجوریها و جواب گفتنِ طبیب او را ..... ۴۲۹
- قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش نوحه می‌کرد ..... ۴۳۰
- ترسیدنِ کودک از آن شخص صاحب‌جثه و گفتنِ آن شخص که ای کودک مترس که نامردم ..... ۴۳۲
- قصه تیراندازی و ترسیدنِ او از سواری که در بیشه‌ای می‌رفت ..... ۴۳۳
- قصه اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردنِ آن فیلسوف او را ..... ۴۳۴
- کرامات ابرهیم ادهم بر لب دریا ..... ۴۳۵، ۴۴۲
- طعنه زدنِ بیگانه‌ای در شیخ و جواب گفتنِ مرید شیخ او را ..... ۴۴۰، ۴۴۵
- دعوی کردنِ آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد به گناه و جواب گفتنِ شعیب او را ... ۴۴۳
- گفتنِ عایشه رضا مصطفی را عم که تو بی مصلا به هر جا نماز می‌کنی ..... ۴۴۶
- کشیدنِ موش مهار شتر را و مُعْجَب شدنِ موش در خود ..... ۴۴۷
- کراماتِ آن درویش که در کشتی متهمش کردند ..... ۴۴۹
- تشنیع صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار می‌گوید و عذر گفتنِ او ..... ۴۵۱ - ۴۵۴
- سجده کردنِ یحیی عم در شکم مادر مسیح را عم ..... ۴۵۶
- جستنِ آن درخت که هر که میوه آن درخت خورد نمیرد ..... ۴۵۸
- منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی به نام دیگر فهم کرده بود آن را ..... ۴۶۱
- برخاستنِ مخالفت و عداوت از میان انصار به برکات رسول صلعم ..... ۴۶۳
- قصه بط‌بچگان که مرغ خانگی پروردشان ..... ۴۶۵
- حیران شدنِ حاجیان در کراماتِ آن زاهد که در بادیه تنه‌اش یافتند ..... ۴۶۶

## مقدمه چاپ دوم مثنوی تصحیح نیکلسون

### کامل ترین نسخه مثنوی

«مثنوی ما دکان وحدت است» شاید رساترین و جامع ترین تعریفی باشد که مولانای بزرگ ایران به کلامی موجز و در عین حال دل‌انگیز و آهنگین از کتاب گرانقدر خود مثنوی معنوی کرده است. بدیهی است که او با این بیان دلنشین به محتوای کتاب مثنوی و پیام آسمانی خود اشاره دارد که عبارت است از دعوت همه آدمیان به وحدت‌جویی، یگانگی و یگانه‌پرستی. در اینجا، منظوم معرفی اندیشه‌های پر رمز و راز مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و اثر جاودانه او، یعنی مثنوی معنوی، نیست؛ بلکه خواستم این سخن لطیف و پر مغز او را به طنزینی برای بیان چندگانگی‌هایی به کار برده باشم که بر اثر غفلت و شاید هم دلسوزی نسّاخان سابق و کاتبان قدیم، یا بر اثر آفات و مفاسد جهان امروز نشر، به کتاب مثنوی معنوی او راه یافته است.

بی تردید نخستین نسخه مثنوی صحیح و کامل همان است که حسام‌الدین شب تا صبح کلمه به کلمه از زبان مولانا می‌شنید و می‌نوشت. شاید دور از واقع نباشد اگر گمان بریم که اولین دوگانگی در کار مثنوی وقتی رخ داد که در حیات خود مولانا و بی شک با اجازه خود او، کاتبی که هیچ نامی از او در هیچ جا نیست، از روی کتاب مثنوی تحریر حسام‌الدین، دومین نسخه مثنوی را به خط خوش خود نوشت و به حضرت مولانا آورد، و حسام‌الدین دست‌نوشته‌های گران‌بهای خود، یعنی آن نخستین نسخه صحیح و کامل مثنوی خجسته‌فال مولانا جلال‌الدین را به خاک سپرد. محمد بن عبدالله قونوی، کاتب مثنوی معروف به نسخه قونیه، مدعی است که دومین نسخه مثنوی را دیده است. او می‌افزاید که آن نسخه بر مولانا جلال‌الدین و حسام‌الدین خوانده

شده بود و ظاهراً آنان از حک و اصلاح آن دریغ نکرده‌اند. با عنایت به اینکه محمدبن عبدالله قونوی تحریر مثنوی نسخه قونیه را در ماه رجب سال ۶۷۷ قمری به پایان آورده است، دومین نسخه مثنوی، یعنی همان نسخه‌ای که به قول او مولانا و حسام‌الدین آن را تصحیح، تهذیب و تنقیح کرده‌اند، دست‌کم تا پنج سال پس از درگذشت مولانا در میان بوده است.

در اینجا سؤال‌های گوناگونی به ذهن می‌رسد: این نسخه مبارک که اگر سخن کاتب نسخه قونیه درست باشد، بر دست و چشم مولانا جلال‌الدین و خلیفه محبوبش بوسه زده و بنابراین، بطور مسلم، نزد پیروان، مریدان و عاشقان آن دو بزرگوار بسیار گرانقدر و ارجمند بوده، بعد از سال ۶۷۷ قمری به کجا رفته است؟ باز هم به دل خاک؟ کاتبان دیگری هم بوده‌اند که در همین ایام - حتی هیجده ماه پس از درگذشت مولانا - نوشتن نسخه‌های جدیدی از مثنوی را به پایان برده‌اند. آیا آنان هم از روی همان نسخه‌ای نوشته‌اند که محمدبن عبدالله قونوی در اختیار داشته، یا از نسخه‌هایی دیگر استفاده کرده‌اند؟ در این صورت، لازم می‌آید که در حیات خود مولانا نسخه‌های متعددی از مثنوی نوشته شده و چه بسا که به نظر او و خلیفه‌اش نیز رسیده باشد. اما تاریخ مثنوی در این باره خاموش است. آیا کاتبان مثنوی‌های مختلفی که در زمان خود مولانا تهیه شده است فرصت یافته‌اند که نسخه خود را با آن دست نوشته ارزنده حسام‌الدین، یعنی اصیل‌ترین، صحیح‌ترین و نخستین متن مثنوی مولانا جلال‌الدین مقابله کنند؟ جواب سوال اخیر، دست‌کم، درباره نسخه قونیه منفی است، زیرا کاتب این نسخه ارزشمند، خود نمی‌گوید که نسخه خود را از روی دست‌نوشته حسام‌الدین بازنویسی یا با آن مقابله کرده است.

محقق بریتانیایی، مصحح، مترجم و شارح بزرگ مثنوی، شادروان نیکلسون<sup>۱</sup> (۱۸۶۸ - ۱۹۴۵) احتمال می‌دهد که «نسخه اصل مثنوی» - یعنی همان نسخه‌ای که از روی دست‌خط مبارک حسام‌الدین نوشته شده و من آن را در این مقاله دومین نسخه خطی مثنوی خواندم - «دو سه سال پیش از فوت مولانا نوشته شده باشد». نیز، می‌توان گمان برد که همزمان با سرودن مثنوی، بخش‌های پراکنده‌ای از آن به دست یاران و مریدان افتاده و آنان برای خود از روی آن

۱. برای شرح حال او، ر. ک: رینولد آلین نیکلسون، مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی، ترجمه و تحقیق اوانس اوانسیان، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۶۶، صص ۵۰-۶۷؛ همو، عرفان عارفان مسلمان، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۳۱ به بعد؛ همو، عرفای اسلام، ترجمه دکتر ماهدخت همایی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۰ به بعد؛ نامه فرهنگستان، شماره اول از دوره چهارم، اردیبهشت ۱۳۲۵، ص ۱۸ به بعد؛ نیز: همانجا، ص ۱۹ به بعد؛ سال دوم، شماره دوم، ۱۳۲۳، ص ۹ به بعد.



نسخه برداشته باشند. هیچ‌کس نمی‌تواند به طور قطع بگوید که حسام‌الدین دست‌نویس‌های خود را پاره‌پاره در دسترس یاران قرار نمی‌داده و آنان را از استنساخ آن منع می‌کرده است. بنابراین، گمان نمی‌کنم کسی با این نظر نیکلسون مخالف باشد که در حیات خود مولانا «احتمالاً بسیاری نسخه‌های ناقص و کامل از مثنوی در دست گروهی از مردم بوده و باید که تحریفات بی‌شمار به این متن راه یافته باشد».<sup>۱</sup> افزون بر این، باز هم باید با این مولوی‌شناس فقید بریتانیایی هم‌آوا شد که «وقتی جلال‌الدین از دنیا رفت، اهتمام به تصحیح و تهذیب شاهکار او را بعضی از یاران و مریدانش هم تلاشی عاشقانه شمردند و هم تکلیفی زاهدانه»<sup>۲</sup> که این موضوع نیز خود سبب بسیاری تحریفات و تغییرات در مثنوی شد. ای کاش پیش از آنکه نسخه‌های خطی گوناگون مثنوی براساس نسخه‌های خطی دیگر این کتاب مستطاب به وجود آید و سلیقه‌های مختلف کاتبان در آن راه یابد، مولانای بزرگ یا مصاحبان دلسوزش، برای حفظ یگانگی این اثر جاودانه، تمهیدی اندیشیده بودند که تنها یک نسخه از مثنوی معنوی در حیات مولانا نوشته شود و پس از مقابله با دست خط حسام‌الدین و اعمال نظرهای احتمالی حضرت مولانا آن را به مهر و امضای مبارک او آراسته بودند.

به این ترتیب، از همان روز نخست، نسخه‌های خطی گوناگونی از مثنوی در دسترس مردم قرار گرفت که هر یک با دیگری اختلافات فراوان داشت. همین نسخه‌های خطی بعدها اساس نسخه‌هایی را به وجود آورد که به شیوه چاپ سنگی منتشر شد و به سبب اغلاط و تحریفات جدید خواننده را بیش از پیش از نسخه اصلی مثنوی دور ساخت. گفتنی آنکه، در آن روزگار، مثنوی معنوی ما یکی از مهمترین کتاب‌هایی شمرده می‌شد که نخستین دانشجویان فارسی‌خوان و عرفان‌پژوهان ایران‌دوست و اسلام‌خواه را در مراکز شرق‌شناسی دانشگاه‌های مغرب‌زمین از مطالعه آن گریزی نبود. ما ایرانی‌ها در آن زمان، مثل امروز نسخه منقح و مهذب از مثنوی خود را تهیه نکرده بودیم تا به دوست‌داران غیر ایرانی هدیه کنیم. اما همسایگان هندی ما، گرچه کشورشان در سلطه انگلیسی‌ها قرار داشت، بعضی وسایل امروزی از جمله چاپخانه هم داشتند؛ افزون بر آن، بر رغم آنکه استعمار بریتانیا دانستن زبان انگلیسی را در آن قاره اجباری کرده و زبان رسمی حکومت قرار داده بود، زبان فارسی هنوز به شدت امروز از یاد هندیان نرفته و در آن دیار از سکه نیفتاده بود. از اینرو، سرمایه‌گذاران آن سرزمین بسیاری از آثار گرانبهای نویسندگان و

۱ و ۲. رک: همین کتاب، مقدمه نیکلسون بر دفتر سوم و چهارم، ص ۴۷۹.

سرایندگان ایرانی، و بی تردید مثنوی معنوی را به صورت چاپ سنگی و البته در شمارگان بسیار محدود چند صدتایی، چاپ می‌کردند و برای استفاده خود ما به ایران هم می‌فرستادند. وجه مشترک همه این نسخه‌های چاپ سنگی نیز چندگانگی قرائت‌های آنها بود، که در بالا به اشاره از آن گذشتم.

نخستین دانشمندی که، به فکر افتاد مثنوی معنوی ما را سر و سامان دهد و به صورتی بازآفریند که تا حد امکان با نخستین یا دومین نسخه خطی این کتاب ارجمند بیشترین همانندی را پیدا کند مولوی شناس شهیر انگلیسی رینولد الین نیکلسون بود. این محقق بزرگ با آگاهی از تمام دشواری‌های راه، تصمیم گرفت مهمترین نسخه‌های خطی مثنوی را در یک جا جمع آورد و پیش چشم خواننده قرار دهد. او، هشتاد و چند سال پیش، طرح کاری اساسی را ریخت و بر آن شد که مثنوی معنوی را به شیوه علمی و دانشگاهی، تصحیح و منتشر کند. بنابراین موفق شد عکس ده نسخه از مهمترین نسخ خطی مثنوی را که نسخه معروف قونیه نیز از آن جمله بود، تهیه و مقابله آنها را شروع کند. این تلاش صادقانه و عاشقانه که ضعف شدید بینایی او را در پی داشت، به پیدایش نسخه چاپی ارزنده‌ای از مثنوی انجامید که امروز به نام «مثنوی نیکلسون» شهرت دارد و هنوز هم معتبرترین مثنوی تصحیح شده است.

نیکلسون در آغاز کار به پنج نسخه خطی دست یافت و آنها را با حروف ABLCD مشخص کرد، که عبارتند از:

A نسخه موزه بریتانیا، پایان تحریر اواخر سال ۷۱۸ ق به خط علی بن محمد.

B نسخه مونیخ، پایان تحریر پانزدهم ذوالحجه سال ۷۴۴ ق، به خط محمد بن الحاج دولتشاه بن یوسف الشیرازی.

L نسخه ملکی نیکلسون، پایان تحریر هفتم ربیع‌الآخر سال ۸۴۳ ق.

C نسخه موزه بریتانیا، بدون تاریخ تحریر و بدون نام کاتب، که نیکلسون می‌گوید «اگر متعلق به قرن هفتم نباشد باید به اوائل قرن هشتم تعلق داشته باشد.»

D نسخه مونیخ، پایان تحریر چهارم شعبان سال ۷۰۶ ق، به خط یحیی بن حمزه المولوی.

این نسخه‌های خطی مقدمات کار نیکلسون را تشکیل داد و او بی‌خبر از وجود نسخه‌های متعلق به قرن هفتم به مقابله آنها پرداخت و تنها وقتی از وجود نسخ قرن هفتم، بخصوص نسخه معروف قونیه، آگاهی یافت که متن دفتر اول و دوم و نصف بیشتر دفتر سوم به چاپ رسیده بود

و امکان تجدید نظر در آنها وجود نداشت. با این حال، نیکلسون نیمه چاپ نشده دفتر سوم (از بیت ۲۸۳۶ به بعد) و تمامی دفتر چهارم مثنوی را از چاپخانه بازستاند و آنها را با نسخه قونیه در دست مقابله گرفت. او در واقع، دفاتر چهارم و پنجم مثنوی را بر اساس نسخه قونیه تصحیح کرد. جالب توجه آنکه، این دانشمند امین و نکته‌بین کلیه قسمت‌های چاپ شده را نیز از نو با نسخه‌های قرن هفتم مقابله کرد، قرائت‌های نوجسته، مرجحات خود و اختلافات آنها را به صورت ضمائم متعدد به چاپ رسانید. به هنگام نوشتن شرح خود بر مثنوی نیز در برخی از قرائت‌های قبلی تجدید نظر کرد و یافته‌های تازه خود را ضمن شرح مثنوی آورد. شاید اگر عمرش کفاف می‌داد دست‌کم همین تغییرات و اصلاحات را در مثنوی تصحیح خود یک جا جمع می‌آورد.

نسخه‌هایی که عکس آنها در سال ۱۹۲۷ از قاهره و ترکیه به دست نیکلسون رسید و او آنها را به ترتیب با علامت اختصاری GHNKP نشان داد، عبارت بودند از:

G نسخه قونیه، تاریخ پایان تحریر، ماه رجب سال ۶۷۷ قمری - پنج سال پس از فوت مولانا - به خط محمد بن عبدالله القونوی.

H نسخه قسطنطنیه، در مالکیت خصوصی ظهیر افندی، تاریخ پایان تحریر سه‌شنبه چهارم شوال سال ۶۸۷ قمری به خط حسن بن الحسین المولوی.

N نسخه قسطنطنیه، کتابخانه نافذ پاشا، تاریخ اتمام تحریر روز پانزدهم ربیع‌اول سال ۶۸۰ قمری به خط اسماعیل بن سلیمان بن محمد الحافظ القیصری.

K نسخه قاهره، دارالکتب مصر، تاریخ پایان کتابت اواخر شعبان سال ۶۶۸ قمری به خط محمد بن عیسی الحافظ المولوی القونوی.

P نسخه دیگر قاهره، دارالکتب مصر، تاریخ پایان کتابت، چهارم صفر سال ۶۷۴ قمری - حدود هیجده ماه پس از فوت مولانا - به خط کاتبی ناشناس.

پس از انتشار مثنوی تصحیح نیکلسون که در لیدن هلند به چاپ رسید. سازمان‌های انتشاراتی ایرانیان، که خود را از قید مقررات جهانی کپی رایت رها می‌بینند، فرصت را مغتنم شمردند؛ آسان‌ترین و ارزان‌ترین راه را برگزیدند و بی‌آنکه دست‌کم در رفع غلط‌های چاپی بکوشند، آن را بارها به شیوه افست در ایران منتشر ساختند. البته برخی متوجه غلط‌های چاپی موجود در مثنوی نیکلسون شدند و به جای افست، از روی آن حروف چینی کردند که خود سبب ورود غلط‌های

چاپی تازه‌ای به متن مثنوی شد. اما همه آنها، جز یکی،<sup>۱</sup> مقدمه‌های سه‌گانه نیکلسون بر دفاتر شش‌گانه مثنوی را زائد دیدند و منتشر نکردند. نیز، همه آنها کلیه ضمائم را که نیکلسون با رنج بسیار پس از مقابله نسخه‌های قرن هفتم تهیه کرده بود، غیر ضروری تشخیص دادند و قلم حذف بر آن کشیدند. با کمال تأسف باید اذعان کرد که این گونه اتفاقات ناشی از بی توجهی فرهنگ نشر ایران به جنبه‌های علمی آثاری است که در کشور ما به چاپ می‌رسد. برای نمونه، می‌توانیم نگاهی کوتاه به مثنوی‌هایی بیاندازیم که از روی نسخه نیکلسون در طول سالیان دراز به طریقه افست یا غیر آن در کشور ما انتشار یافته است. در پشت جلد آنها معمولاً نوشته‌اند: «به کوشش» یا «به اهتمام» این و آن. چنین به نظر می‌رسد که ناشران این گونه آثار نام‌پراوازه برخی دانشمندان را وسیله جلب خریدار قرار داده‌اند، زیرا در برخی موارد می‌بینیم که مثنوی مغلوط خود را به مقدمه‌ای مختصر یا مفصل از مثنوی‌شناسی بزرگ یا ادیبی گرانقدر آراسته‌اند تا بتوانند به این بهانه چنین وانمود کنند که مثنوی آنان با عنایت عالمانه آن دانشمندان به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> اما گمان نمی‌کنم یکی از ناشران محترم به خود زحمت داده باشد تا، دست‌کم، چنان که نیکلسون تشخیص داده است مثلاً عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» را قبل از بیت اول حذف کند، و بیت آغازین دفتر اول مثنوی را با نظر نیکلسون موافق سازد:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند      از جدایی‌ها حکایت می‌کند

در روزگار چند ساله‌ای که سرم با ترجمه شرح نیکلسون بر مثنوی گرم بود، گاهی آرزویم بود که روزی متن قونیه را نسخه اساس سازم و آن را با همه نسخه‌هایی که نیکلسون یافته بود از نو مقابله کنم و با پیروی از شیوه‌ای که آن محقق بزرگ مثنوی در پیش گرفته بود، نسخه جدیدی از مثنوی معنوی را در ایران منتشر سازم، که شاید بتوان آن را، تا اندازه‌ای، یادآور نخستین نسخه مثنوی دانست. این آرزو را هنوز هم در سر دارم. اما طرحی است بزرگ؛ نیازمند وقت فراوان و گنج روان، و این هر دو در چشم من چو سیمرغ و کیمیاست. در آن روزها، چون مأیوس شدم، با خود اندیشیدم اگر نیکلسون فقید فرصت می‌یافت و امکانات چاپ در آن زمان اجازه می‌داد، دست‌کم

۱. منظور نسخه‌ای است که امیرکبیر در سال ۱۳۶۳ به اهتمام نصرالله پورجوادی منتشر ساخت. نخستین بار، ایشان مقدمه‌های نیکلسون را به فارسی برگرداندند. در این نسخه افست شده تعدادی از اغلاط چاپی رفع شده است و کشف الابیات هم دارد.

۲. نمونه‌های متعدد آن را می‌توان در کتاب‌شناسی مولوی، تدوین و تنظیم ماندانا صدیق بهزادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۰، ملاحظه کرد.

یافته‌های جدید خود را در متن مثنوی ادغام می‌کرد، قرائت‌های صحیح جدید را به جای درج در ضمائیم، در متن به جای خود می‌گذاشت، نسخه بدل‌های تازه را در ذیل صفحات می‌آورد و غلط‌های چاپی را می‌گرفت. از این رو، بر آن شدم تا این اصلاحات را به شاگردی آن مرد عالی مقام بر عهده انجام گیرم. این همه را با دقت انجام دادم و افزون بر آن، سخنان انگلیسی او - از مقدمه‌های سه گانه‌اش گرفته تا عبارات ذیل صفحات - همه را به فارسی در آوردم. نه همین که هرآنچه را در شرح او بر مثنوی و در ضمن مجلدات سه گانه ترجمه‌های عالمانه انگلیسی او از ابیات مثنوی ضروری و مفید تشخیص دادم، یک‌یک به فارسی ترجمه کردم و به متن یا ذیل صفحات منتقل ساختم. حتی برخی قرائت‌هایی را که شارحانی چون انقروی مرجع دانسته‌اند یا نظرات آنان درباره برخی قرائت‌های مثنوی را از شرح نیکلسون برگرفتم و در ذیل صفحات آوردم. در همه جا کوشیدم از سخن صریح او پیروی کنم، بنابراین، از اعمال سلیقه شخصی پرهیز کردم و هرگونه تغییر را برای آگاهی خواننده محقق، در ذیل صفحات باز نمودم.

اکنون، با عنایت به آنچه گذشت، می‌خواهم این نکته را به خوانندگان محترم، بخصوص دانشجویان و مثنوی‌پژوهان جوان یادآوری کرده باشم که متأسفانه همه مثنوی‌هایی که به نام مولانا جلال‌الدین در کشور ما انتشار یافته است، به همان اندازه که از نظر شکل ظاهری با هم تفاوت دارند از نظر درستی ضبط اشعار و میزان اغلاط و تصریفات و تحریفات و الحاقات نیز با یکدیگر متفاوتند و نمی‌توان به همه آنها اعتماد کرد. معدودی از آنها را می‌توان از نظر فن تصحیح متون مبتنی بر اصول علمی و انتقادی دانست. تا زمانی که در ایران به متنی کامل و بی‌عیب از مثنوی دست نیافته‌ایم، حقیر مثنوی تصحیح شادروان نیکلسون را که اکنون پیش روی شماست، به همان دلایلی که در بالا شمردم، محققانه‌ترین تصحیح و کامل‌ترین نسخه‌ای می‌دانم که تاکنون از مثنوی معنوی منتشر شده است.

برای اطلاع مثنوی‌دوستانی که به قرائت‌های نسخه معروف قونیه علاقه‌مندند عرض می‌کنم که علامت اختصاری  $G$  در ذیل صفحات معرف این نسخه والا مرتبه است.

## یاد و سپاس

در سال ۱۳۷۵ به صواب‌دید دوست فرزانه و دانشمند گرانمایه جناب آقای بهاء‌الدین خرمشاهی، که همیشه نام عزیزش با سپاس بر زبان من می‌آید، این کتاب را به نشر گفتار سپردم،

اما تقدیر آن بود که هشت سال بعد، مهر نشر قطره بر پشت جلدش نقش بندد. با همه علاقه‌ای که مدیران محترم نشر گفتار و نشر قطره نشان دادند، باز هم - چنانکه در ایران رسم است - این مثنوی بی غلط از کار در نیامد. دوست نازنینم جناب آقای علی فرح‌پور، با آن همه نازک‌سنجی و باریک‌بینی که به راستی خاص خود اوست، بر من منت گذاشت، و با آنکه آخرین نمونه‌های چاپی را غلط‌گیری کرده بود، پس از انتشار چاپ اول نیز بار دیگر آن را کلمه به کلمه خواند و صورت غلط‌های چاپی را در اختیار من گذاشت که همه در این چاپ برطرف شده است و امیدوارم از برکت محبت آن دانشی مرد آزاده، نسخه‌ای که اکنون تقدیم شما هم‌مهرین مثنوی‌پسند می‌شود، از هرگونه عیب و نقص چاپی بری باشد.

از جوان آراسته و دوست فاضل جناب آقای مهدی ایزدجو که به هنگام کار همراهم بود، کشف الیایات مثنوی حاصل نظر صائب اوست، و فهرست‌های مفصلی تهیه کرد که با کمال تأسف در دوره هفت هشت ساله حروف‌چینی و غلط‌گیری تا انتشار چاپ اول از دست رفت، ممنونم.

از جناب آقای محمد باهر مدیر تولید و همکاران محترم‌شان که این مثنوی بر اثر دقت، زحمت و سلیقه آنان به این زیبایی و آراستگی جلوه‌گر شده است سپاسگزارم. سخن آخر ابراز سپاس بسیار من است از دوست گرانمایه جناب آقای دکتر اکبر ایرانی مدیر فرهنگ پرور و دانشور مرکز پژوهشی میراث مکتوب، که به راستی، مرا به لطف عمیم خود از بلایی جانکاه رهانید و وسایل انتشار چاپ دوم مثنوی معنوی را فراهم آورد. از درگاه ایزد یکتا آرزو می‌کنم او را همچنان در خدمت به فرهنگ ایران‌زمین موفق بدارد.

حسن لاهوتی

چهاردهم خرداد ماه ۱۳۸۶ خورشیدی

## مقدمه نیکلسون بر دفتر اول و دوم

این دفتر نخستین بخش از مجموعه‌ای است که امیدوارم در نهایت، متن کامل مثنوی و ترجمه [انگلیسی] آن را در شش مجلد تشکیل دهد. نخستین، سومین و پنجمین مجلد از این مجموعه مشتمل بر متن فارسی است، اما دومین، چهارمین و ششمین مجلد آن به ترجمه [انگلیسی] مثنوی اختصاص می‌یابد. وقتی به آینده می‌نگریم می‌بینیم، به شرحی دو سه جلدی نیاز داریم تا فهم متن و ترجمه مثنوی را بطور کامل آسان سازد؛ همچنین یک مجلد دیگر هم باید صورت مقدمه‌ای داشته باشد درباره زندگی و زمانه مولانا جلال‌الدین، زبان‌شناسی، ادب، تاریخ، معارف، لغت، تاریخ و جنبه‌های دیگر کل این مثنوی. نمی‌دانم توفیق می‌یابم که این طرح را به انجام رسانم یا نه، اما یکی از وسایل موفقیت، یعنی امکان انتشار سریع در فواصل منظم، از بزرگواری همکارانم، که عضو هیأت امنای موقوفه گیب هستند، فراهم شده است. اگر متن مثنوی و ترجمه آن تا هفت سال دیگر به اتمام رسد، بسیار خوشنود می‌شوم، اما برآستی بخش بزرگی از ترجمه انگلیسی مثنوی، بی‌شرح آن، اسکلتی بیش نخواهد بود.

این طرح که شالوده‌اش اکنون ریخته شده سالهاست که در ذهن من است. تردید ندارم که مبتکر آن استاد فقید ای. جی براون<sup>۱</sup> است که هرگز در این باره سخنی بر زبان نیاورد، اما نخستین بار مرا یاری داد تا خصوصیات خارق‌العاده «قرآن پارسی» را درک کنم. اندیشه‌هایی که آن زمان در ذهنم نقش بست بر اثر مطالعه دیوان مولانا جلال‌الدین قوت یافت؛ نمونه‌هایی از غزلیات این دیوان را انتشارات دانشگاه کمبریج<sup>۲</sup> در سال ۱۸۹۸ با عنوان *Selected Poems from the Divan - i - Shams - i - Tabriz* (= گزیده غزلیات دیوان شمس تبریز)<sup>۳</sup> منتشر کرد. در آن

1. E.G. Browne

2. Cambridge University Press

۳. این کتاب به نام جان جان، منتخباتی از دیوان شمس، تهران، ۱۳۸۱، همراه با ترجمه انگلیسی غزلیات و ترجمه فارسی توضیحات آن منتشر شده است.

زمان، آنچه در نظر داشتم ترجمه‌ای بود همراه با حواشی، اما زود معلوم شد که چنین ترجمه‌ای را به تنهایی فایده‌چندانی نیست. پیش از توضیح دلایلی که مرا به تهیه این نسخه چاپی انتقادی کشانید، توجه شما را به واقعه‌ای جلب می‌کنم که در تاریخ پژوهشهای ایرانی شاید ضبط و ثبت نشده باشد.

چنین بنظر می‌آید که متن تصحیح شده‌ای از مثنوی، با ترجمه و توضیح به زبان فرانسه، در سال ۱۷۹۹ آماده انتشار بوده است. اطلاع از این سابقه را مدیون پروفیسور د. ب. مک دونالد<sup>۱</sup> هستم، که سال گذشته از سر لطف نسخه‌ای را به من امانت داد که از روی کتابی بسیار نادر بدست آورده بود<sup>۲</sup>، با عنوان یادداشتی بر شاهنامه فردوسی و ترجمه بخش‌های متعددی از این اثر منظوم<sup>۳</sup>، به قلم آقای ژاک دو والنبورگ<sup>۴</sup>، مشاور دربار، که پس از فوت وی به انضمام شرح حال این محقق به قلم ا. دو بیانشی<sup>۵</sup>، در وین، چاپخانه ژ. و. دگن<sup>۶</sup>، به سال ۱۸۱۰ م. انتشار یافت. در این مجلد کوچک هیچ چیز به اندازه گزارشی که در مقدمه آن آمده است جالب نیست. در این گزارش راجع به زندگی دیپلماتیک ژاک دو والنبورگ، اشتیاق او به ادبیات فارسی، نظرش درباره ترجمه و نابودی غم‌انگیز اثری که شش سال از عمرش را وقف آن کرده بود، سخن رفته است.

«وی در ابتدا با سمت معلم زبان و سپس با سمت مترجم رسمی نماینده پاپ به دربار عثمانی وارد شد. در زمان آخرین جنگی که علیه ترکان عثمانی درگرفت مأموریت‌های مختلفی را برعهده گرفت، از جمله برای تدارک مذاکرات صلح به اردوی عثمانی رفت، درکنگره سیستو<sup>۷</sup> که منجر به عقد قرارداد صلح ۱۷۹۱ م. شد، شرکت کرد و سرانجام با سمت منشی دیوان و مشاور سلطنتی وزارت امور خارجه به وین اعزام گردید. . . این محقق اطلاعات عمیقی از زبانهای عمده اروپایی داشت و همچنین بر زبان یونانی امروز، ترکی، عربی و فارسی مسلط بود. وی که اهل ادب بود به زبان و ادبیات فارسی توجه بسیار داشت، هم به سبب لهجه آهنگین این زبان و هم به سبب قدر و منزلت نویسندگان بزرگ ادب فارسی. . . در سال ۱۷۹۲ م. بود که پس از شش سال کار مداوم در قسطنطنیه موفق به ترجمه مثنوی شد. این اثر مشهور شعر و ادب فارسی

1. D.B. Macdonald

۲. نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا موجود است.

3. *Notice Sur le Scha'h - Name' de Ferdoussc' et traduction de plusieurs pièces relatives à ce poëme*

4. Jaques de Wallenbourg

5. A. de Bianchi

6. J.V. Degen

7. Sistow



سرشار از نکات دینی، اخلاقی، فقهی، سیاسی و تاریخی است. وی در این ترجمه بنابر عادت همیشگی اش نهایت دقت و امانت را تا حدّ وسواس بخرج داده و لذا توانسته بود بدایع سخن مولانا، اندیشه‌های تازه، قدرت بیان و رنگ و جلای این اثر را حفظ کند؛ لیکن از آنجهت که مبادا بر اثر این همه امانت‌داری حاصل کار ملال‌انگیز و نامأنوس نماید، هر جا که احساس کرده بود ممکن است مطلب برای خواننده نامفهوم باشد، توضیحی افزوده بود. پس از آنکه ترجمه با دقت به انجام رسید و همه حواشی لازم به آن افزوده شد، تصمیم گرفت حاصل کار را با خود برای چاپ به وین ببرد. شایان ذکر آنکه این محقق و مترجم زبردست برای حصول اطمینان، متن مثنوی مبنای کارش را، با نسخ متعدد دیگر مقابله می‌کرد تا بتواند به متن اصلی موردپسند دست یابد (زیرا می‌دانیم که در مشرق‌زمین غالباً نسخ متعدد هر اثری به سبب جهل یا بی‌دقتی نسخاکن بسیار با هم اختلاف دارند). با کمال تأسف، در حادثه حریق سال ۱۷۹۹ م. استانبول که نیمی از محله اروپایی‌نشین بایوغللو<sup>۱</sup> را طعمه خود ساخت، این ترجمه مثنوی، همراه نسخه مصحح و یادداشتهای مترجم آن همه از میان رفت. آقای دو والنبورگ، بیش از همه اموال از دست داده خود بر سر نابودی این اثر اندوه خورد.<sup>۲</sup>

بخت همیشه یار دلاوران نیست و نام نخستین مترجم اروپائی مثنوی کم و بیش از یاد رفته است. با آنکه اثر او شاید از جلوه و زیبایی بیشتر برخوردار بوده تا از ارزش علمی، شهامت و عزم عظیمش، از جانب کسی که برای انجام همین کار سترگ به بختی مساعدتر امید بسته، سزاوار ادای احترام است.

برای من مشکل نیست نشان دهم که به متنی منقح از مثنوی نیاز است تا نه تنها برای ترجمه و شرح آن، بلکه برای تحقیقات و مباحثات بیشتر نیز اساس کار قرار گیرد. تنها بحث مخالف آن، بحثی از سر مصلحت‌اندیشی است. کم نیستند آنانی که شاید اصرار دارند بر اینکه محققان وادی ایران‌شناسی، به جای چاپ نسخ متونی که پیش از این در خاورزمین منتشر شده است، باید سعی خود را بر تصحیح آثار ارزشمند و مهمی متمرکز سازند که در حال حاضر فقط یا بیشتر،

۱. بایوغللو در قدیم پرا (Péra) خوانده می‌شده که در متن اصلی به همین صورت پرا آمده است.

۲. سراسر این متن را که در داخل گیومه آمده است، دکتر افضل وثوقی از فرانسه به فارسی گردانیدند و مرا مثل همیشه مرهون محبت خویش ساختند. دکتر وثوقی از معدود مترجمان دانشمندی است که روانی کلام و امانت را در ترجمه با هم جمع آورده است. (مترجم)

بصورت نسخه خطی موجود است. من در عین همدلی با این اندیشه برآنم که اگر این نظر در مورد همه متون یکسان عملی می شد، یا اگر انباشته کردن مطالب جدید سبب می شد که راه تصحیح و تهذیب متون کهن سد شود، نتایج اسفباری به بار می آورد. البته بدانگونه که به شاعران تفاوت شده به نثرنویسان توجهی نشده و آنها را در مقایسه با شاعران کم گرفته اند؛ و این بی التفاتی و تحقیر را هیچ عذری نیست. البته، باید این توازن را حفظ کنیم، و هرچه زودتر بهتر.

اما نکته دیگری را هم باید متذکر شد. تحقیقات ایران شناسی، آنچنان که باید قرین موفقیت نخواهد بود مگر آن که شاهکارهای منظومی که ادبیات فارسی کمال جذابیت خود را وامدار آنهاست، و اساس استحقاق مرتبت جهانی یافتن ادبیات فارسی را تشکیل می دهد، نسبت به آنچه اکنون هست، بمعنای تام و تمام کلمه دست یافتنی تر شود. شاهنامه، یکی از دو بزرگترین منظومه های زبان فارسی، را بعید است بتوان رایگان یا در ازاء پول بدست آورد. و چه وقت نخستین نسخه چاپ اروپای خمسه نظامی را خواهیم دید؟<sup>۱</sup>

مثنوی بارها با حروف سربی یا به صورت چاپ سنگی در مشرق زمین به طبع رسیده است، و بعضی از این نسخ چاپی در نوع خود بد نیستند.<sup>۲</sup> بنظر من بهترین نسخه چاپی آن نسخه ای است که در شش مجلد حاوی متن فارسی با ترجمه و شرح ترکی اسماعیل رسوخی انقروی همراه است؛ انقروی در قرن یازدهم / اوائل هفدهم می زیسته است؛ اما نسخ آن را بسی نهایت دشوار می توان بدست آورد؛ نسخ چاپ بولاق و تهران نیز دور از دسترس بیشتر دانش پژوهان قرار دارد. گذشته از این، نسخ چاپی مشرق زمین با یکدیگر اختلافات فاحش دارند، و حتی آنهایی که کم و بیش نزدیک به متن اصلی می نماید بی اندازه مغلوط و دارای ابیات الحاقی است؛ برای مثال متن

۱. این سخن ناظر به زمانی است که مهمترین کتب ادبی و عرفانی ما را خاورشناسان مغرب زمین تصحیح کردند و در اروپا به چاپ رسانیدند و هنوز از تلاش دانشمندان ایرانی در زمینه تصحیح و انتشار میراث مکتوب خبری نبود. (مترجم)

۲. متن این مجلد [دفتر اول و دوم] سرتاسر براساس نسخ خطی است، اما از آغاز تا پایان با متن اسماعیل انقروی و با متن چاپ بولاق (۱۲۶۸ ق) مقابله شده است. همچنین با نسخه چاپ تهران (۱۳۰۷ ق) آشنایم که آن را از پروفیسور براون هنگام خواندن برای امتحان تخصصی لیسانس زبانهای هندی دانشگاه کمبریج (Indian Languages Trupos) تحصیل کردم. به عقیده من، نسخ چاپی ترک بر همه نسخ چاپی دیگر (از جمله نسخ متعدد چاپ هند) که دیده ام رجحان دارد.

دفتر اول و دوم چاپ بولاق نزدیک به ۱۴۰ بیت و متن چاپ تهران حدود ۸۰۰ بیت را شامل است که در کهن‌ترین نسخ خطی دیده نمی‌شود. شواهد فراوانی در دست است که نشان می‌دهد، در همان اوائل، به دلایلی که هم اکنون به تفصیل مطرح خواهم کرد، نسخا شروع کردند به دست بردن در این منظومه. هنوز در بسیاری مواضع امکان تشخیص این تحریفات و اعاده قرائت‌های اصلی وجود دارد، اگرچه تنها نسخه‌ای که با نهایت امانت ضبط کهن مثنوی را حفظ کرده فقط شامل نخستین دفتر از شش دفتر مثنوی است. اما چون نسخه‌ای خطی که از لحاظ اعتبار در مرتبه دوم قرار می‌گیرد (مورخ ۷۱۸ ق) متن کامل مثنوی را پیش روی ما قرار می‌دهد که از هر متن دیگری که تاکنون منتشر شده اصیل‌تر است، احساس می‌کنم کماکان کار توان‌فرسای مقابله به زحمتش می‌ارزیده است. دیگر عیب بزرگ نسخه‌های چاپی مشرق‌زمین، که از اهمیت کمتری برخوردار است، ابهامات آنهاست. مثنوی از خوانندگان خود هوش و فکر می‌طلبد، و آنان نیز حق دارند انتظار داشته باشند که معنی آن را شک و تردیدهای مربوط به املاء، نحو، حذف، اضافه، نبودن اعراب و عدم تمایز حرف ک از گ مبهم نسازد. مثلاً، در این نسخ چاپی، کلمه گه، علاوه بر کاربردهای عادی آن به صورت ضمیر و حرف ربط، پنج کلمه متفاوت، یعنی گه، گاه، گه، زمان، گه، کوچک، گه، کوه، و گه، گوه، را هم نشان می‌دهد؛ و ممکن است به معانی مختلف، دو سه بار، در یک بیت بیاید. وقتی که مفهوم بیت روشن باشد، این قبیل ابهامات اهمیتی ندارد، اما، به یقین، مفهوم در مثنوی اغلب روشن نیست. من کوشیده‌ام متنی را در اختیار دانش‌پژوهان قرار دهم که آنان را بی‌جهت به شبهه نیندازد. برای ابیات در هر دفتر، از آغاز تا پایان، شماره گذاشته شده است به نحوی که از این پس مراجعه به هر بیت یا بخشی خاص از مثنوی آسان خواهد بود.

تا آنجا که به مجلد حاضر مربوط می‌شود، من از پنج نسخه خطی استفاده کرده‌ام، که چهار نسخه از آن طی حدود هفتاد سال پس از ۶۷۲ ق، تاریخ فوت جلال‌الدین، نوشته شده است. سه تا از این پنج نسخه، که به ترتیب با حروف A, B, و L مشخص شده، شامل متن کامل مثنوی است:

A (موزه بریتانیا ۵۶۰۲ or.)، ۲۹۰ صفحه، ۲۵ سطر = ۵۰ بیت در هر صفحه کامل، که در چهار ستون به خط ریز خوانا، به دست علی بن محمد (?) نوشته شده، و کتابت آن در حدود اواخر سال ۷۱۸ ق. به پایان رسیده است. طبق معمول، در این نسخه نه پ از ب متمایز است و

نه چ از ج؛ اما ذ مابعد مصوت [و، ا، ی] در آن نیست.

B (مونیک)، شماره ۳۵ در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه دولتی مونیک، تألیف اوامر (Aumer)، ۲۸۱ صفحه، ۲۵ سطر = ۵۰ بیت در هر صفحه کامل، با سلیقه و دقت در چهار ستون به خط محمد بن الحاج دولتشاه بن یوسف الشیرازی نوشته شده، که تحریر آن را در پانزدهم ذوالحجه سال ۷۴۴ ق. به انجام رسانیده است. پ از ب، ج از ج، متمایز شده و پس از حروف مصوت (و، ا، ی) د را ذ نوشته است.

L (در تملک خودم)، ۳۴۱ صفحه، ۲۵ سطر = ۵۰ بیت در هر صفحه کامل، در چهار ستون به خطی واضح تحریر شده است. دیباچه‌های منشور را ندارد. تاریخ هفتم ربیع الآخر ۸۴۳ بر آن است. متن مثنوی در صفحه ۳۱۹ اتمام یافته است. کاتبی متأخر وُصلت‌نامه شیخ بهلول را بر آن افزوده است (بن: فهرست اوده، تألیف اسپرنجر<sup>۱</sup>، ص ۳۷۰، ش ۱۵۷). پ از ب و ج از ج، متمایز شده، و پس از حروف مصوت به جای د حرف ذ نوشته شده است.

دو نسخه خطی باقیمانده، که با C و D مشخص شده، به ترتیب شامل متن دفتر اول و دوم است:

C (موزه بریتانیا، ۶۴۳۸ or)، ۱۱۴ صفحه، ۱۸ سطر = ۱۸ بیت در هر صفحه کامل، به خط نسخ خوانا نوشته شده، بسیاری از اعراب و علامت‌های مربوط به رسم الخط حذف کرده است. تاریخ تحریر ندارد، اما اگر متعلق به قرن هفتم نباشد، باید به اوائل قرن هشتم تعلق داشته باشد. طبق معمول، نه پ از ب مشخص شده است و نه چ از ج، و ذ مابعد مصوت [و، ا، ی] اغلب منقوطة است. ویژگی منحصر بفرد این نسخه خطی دفتر اول را در زیر توضیح خواهم داد. ترتیب صفحات آن کم و بیش نامنظم است. جدول زیر، که ستون اولش اشاره به نسخه چاپی من دارد، نشان می‌دهد که متن C را چگونه باید از نو مرتب کرد، و همچنین چه افتادگی‌هایی در آن رخ داده است.

دیباچه	C مح ۲.
۱ - ۱۷	C مح.
۱۹ - ۸۶	C ص ۱ چ ۳ - ۴ ر

1. Spernger's Oudh Catalogue

۴. ر = طرف راست

۳. چ = طرف چپ

۲. مح = محذوف است.

۱۲۰ - ۸۷	C مح.
۱۸۸ - ۱۲۱	C ص ۳ چ - ۵ ر
۱۰۷۵ - ۱۸۹	C ص ۶ چ - ۳۲ ر
۱۱۰۸ - ۱۰۷۶	C مح.
۱۷۹۶ - ۱۱۰۹	C ص ۳۲ چ - ۵۲ ر
۱۸۳۰ - ۱۷۹۷	C مح.
۱۸۳۱ - ۱۸۶۴	C ص ۵ چ - ۶ ر
۱۸۶۵ - ۳۱۶۰	C ص ۶۷ چ - ۱۰۶ ر
۳۱۶۱ - ۳۶۱۳	C ص ۵۲ چ - ۶۵ ر
۳۶۱۴ - ۳۶۳۰	C ص ۶۶ چ
۳۶۳۱ - ۳۶۴۷	C ص ۶۷ ر
۳۶۴۸ - ۳۶۶۳	C ص ۶۴ چ
۳۶۶۴ - ۳۶۸۰	C ص ۶۶ ر
۳۶۸۱ - ۳۹۶۵	C ص ۱۰۶ چ - ۱۱۴ ر
۳۹۶۶ - ۳۹۹۱	C مح.
۳۹۹۲ - ۴۰۰۳	C ص ۱۱۴ چ

D (مونیک)، شماره ۴۵ در فهرست اومر<sup>۱</sup>، ۱۰۵ صفحه، ۱۹ سطر = ۱۹ بیت در هر صفحه کامل، به خط نسخ درشت و واضح به قلم موسی بن یحیی بن حمزه المولوی نوشته شده، که کتابت آن را در دمشق به روز چهارم شعبان ۷۰۶ به انجام برده است. این نسخه خطی نفیس دفتر دوم گاهی پ را از ب و چ را از ج متمایز کرده و پیوسته، ذ مابعد مصوت [و، ا، ی] را منقوط نوشته است. مصوت‌های کوتاه و دیگر علائم مربوط به رسم الخط و اعراب را فراوان درج کرده است.

به لطف دکتر ل. د. بارنت<sup>۲</sup> و آقای ای. ادواردز<sup>۳</sup> در موزه بریتانیا و دکتر ج. لایدینگر<sup>۴</sup>، رئیس بخش نسخ خطی کتابخانه دولتی باواریا نسخه‌های عکسی غالی از نسخ خطی ABCD در

1. Aumer's Catalogue

2. Dr. L.D. Barnet

3. Mr. E. Edwards

4. Dr. G. Leidinger, Director of Manuscript Department in Bayerische Staatsbibliothek.

اختیارم قرار گرفت، که دعای اَقْرَأَ اللَّهُ عُيُونَهُم شایسته‌ترین سپاسگزاری است که به ذهنم می‌رسد. بطور کلی، این کهن‌ترین چهار نسخه خطی، ABC و ABD در اساس کار با یکدیگر موافقند. همه آنها قرائت‌های خاص خود را دارند، اما این قرائت‌های خاص، جز در مورد نسخه C خیلی زیاد یا مهم نیستند. با این حال، نسخه L، که یک قرن پس از نسخه C نوشته شده، اختلاف بسیار بیشتری را نشان می‌دهد و ابیات تازه بسیار به متن آن راه یافته است. بنابراین، سؤالی که در خصوص دفتر اول و دوم باید به جواب قطعی می‌رسید این بود: آیا هیچ یک از این سه نسخه خطی، ABC و ABD، از لحاظ اعتبار بر دو نسخه دیگر مرجح است، اگر چنین است، تا چه اندازه؟ زیرا اصل معروف «اقدام مرجح است» اصلی است که هیچ مصححی نباید، پیش از آزمودنش آن را بپذیرد. چون از ABC برای دفتر اول و از ABD برای دفتر دوم استفاده شده، شایسته آنست که که درباره هر یک از آنها جداگانه سخن بگوییم.

شمار ابیات در A، B و C کمی مختلف است. هر نسخه خطی چند بیت را حذف کرده که در دو نسخه دیگر موجود است (A ۲۷، B ۱۷، C ۳۴) و B دارای هشت بیت است که نه در A آمده است و نه در C. این آزمایش هر چند که فیصله بخش نیست، مقام اول را به C، دوم را به A و سوم را به B می‌دهد. هم‌اکنون معلوم خواهم ساخت که با طی مسیر تحقیقی دیگر همین نتیجه حاصل خواهد شد. بیایم قرائت‌های مختلف را در این سه نسخه بررسی کنیم و ببینیم آیا نمی‌توان، لااقل در چند مورد، عللی را که سبب پیدا شدن این اختلاف‌ها شده است کشف کرد؟ اگر بتوان نشان داد که در A و در B قرائت‌های بسیار زیادی هست که به نحوی خاص و به دلیلی معین دستکاری شده، و اگر صورت اصلی این قرائت‌ها در C یافته شود، استنتاج آن روشن است؛ و آنگاه می‌توانیم مسلم بگیریم که در مورد اختلاف قرائت‌های دیگر که چنین دلیلی به هیچ وجه در آنها پیدا نیست، باز هم نسخه C حائز اعتباری بیشتر است.

این بحث بر تأملاتی استوار است که از راه بررسی دقیق دقائق عروضی مثنوی مطرح شده است. در اینجا نیازی نیست که به تفصیل وارد این موضوع شوم. اما چون قدری آگاهی از این موضوع، حتی برای کسانی که مثنوی را به صورت متنی انتقادی می‌خوانند، ضروری است، ملاحظات زیر بیجا نخواهد بود.

شعر گفتن جلال‌الدین در مقایسه با شعر گفتن سعدی و حافظ سست است. اضافه پس از های مخفی و ی اغلب ساقط می‌شود؛ های ساکن ماقبل مفتوح یا مکسور (ـَـه) را

می توان در سه موضع از چهار موضع ممکن آن در پایه کشیده خواند یا قبل از مصوت، ممکن است آن را حذف کرد. (قس: ۱۳۷/۱، ۶۰۷، ۲۹۸۹)؛ مصوت های بلند، گاهی، اما بندرت، پیش از حرف صامت، کوتاه می شوند (۲۹۰/۱، ۱۵۸۷/۲)<sup>۱</sup>؛ ممکن است پس از هجای بسته مختوم به ن نیم فتحه لازم گردد، (مثل **جَانَهَا**، که به صورت - U - تقطیع می شود)؛ یا ممکن است در عبارات عربی (مثل **طَبِیَّاتٌ لِلطَّبِیِّینَ** که به صورت - U - / - - U - تقطیع می شود، **سَلَامٌ عَلَیْکَ** که به صورت - U - / - - U - تقطیع می شود، و مثالی است از استفاده متهورانه مولانا از تشدید برای حفظ وزن شعر) و گهگاه نیز در عبارات فارسی، شاید بتوان نیم فتحه را ندیده گرفت. با این همه، برای منظور کنونی ما، روش مولانا در خصوص قافیه پردازی بسیار آموزنده است. مولانا در اینجا هم خود را از بسیاری قیدها رها ساخته است. به وضوح گفته اند<sup>۲</sup> که قافیه هایی چون نور و گور در مثنوی پذیرفتنی نیست، اما این قوافی بسیار دیده می شود (از جمله، ۳۴۷/۱ و دور و شور؛ ۷۴۶/۱ شور و صور؛ ۲۵۸۹/۱ شهور و گور؛ ۲۵۹۰/۱ گور و النشور؛ ۲۹۳۵/۱ و ۳۶۵۷ نور و زور؛ و غیره و غیره). با این وصف، تا آنجا که من توجه کرده ام، یای معروف (i)، کمتر با یای مجهول (é) قافیه شده است<sup>۳</sup>؛ در AC یای مجهول اغلب با الف ماقبل مفتوح (á = ا) قافیه شده است.

دسته ای دیگر از قافیه های معیوب وجود دارد، که مصوت های کوتاهشان با هم فرق دارد، مثل **شَدَن** و **آمدن**، **زنی** و **کُنی**، **مُنْکِری** و **بری**؛ یا مصوت کوتاهشان معادل نیم فتحه است، مثل **مُلْک را و مَرَمَرا**. بعضی از این نمونه ها در همه نسخ خطی آمده، اما واقعیت مهم آنست که تعداد آنها بنابر قدمت هر نسخه خطی متفاوت است. نسخه C بیش از نسخه A و نسخه A بیش از نسخه B از این نمونه ها دارد. جدیدترین این سه نسخه خطی، از چشم فرد عروض شناس، صحیح ترین آنهاست. به عبارت دیگر، اکنون می توانیم پی ببریم که **نَسَاخان** به چه صورت و با کدام روش متن مثنوی را تغییر داده اند، زیرا انگیزه ای که ایشان را به تغییر دادن متن مثنوی

۱. در کهن ترین نسخ خطی که و نه، حتی وقتی پیش از حروف صامت بیاید، باید به صورت هجاهای کوتاه تقطیع شود، گاهی به صورت کی و نی نوشته شده است.

۲. پرفسور سی. ای. ویلسون C.E. Wilson در شرحش بر دفتر دوم، ص ۲۴۹.

۳. زیرنویس چاپ قبلی بنابر نظر صریح نیکلسون حذف شد. در آن زیرنویس آمده بود: «تنها موردی که هم اکنون می توانم بیاد آورم ۱۶۰۵/۱ است که در آن **جَری** (jaré) با **مِری** (miré) قافیه شده است.» نیکلسون در شرح خود بر مثنوی این اشتباه را تصحیح کرده و گفته است **جَری** را با یای مجهول بخوانید. - مترجم.

وامی داشت بی شبهه روشن است. شمار ابیات دستکاری شده (تنها در دفتر اول) حدود شصت بیت است. بی آنکه به تحلیل کامل پردازم، شواهد امر را چنانکه در بالا وعده کردم با ذکر برخی جزئیات مطرح می‌کنم.

گاهی، این تغییر بسیار آسان انجام می‌شد. بدینسان در ۲۴۳۹/۱، که نسخه C به صورت زیر ضبط کرده:

گفت خصم جانِ جان من چون شُدم بر سرِ جانم لگدها چون زدم

نسخه‌های AB با قرائت جان جان چون آمدم قافیه مصراع اول را تصحیح کرده‌اند.

در ۲۴۴۸/۱ که نسخه C

روز موسی پیش حق نالان شده نیم شب فرعون گریان آمده

ضبط کرده نسخه A هم گریان شده، و نسخه B هم گریان بده نوشته‌اند.

در ۳۱۷۶/۱ نسخه A

وعده مهمانیش را مُنکری پس ز مطبخ خاک و خاکستر بَری

ضبط کرده است.

مصراع اول در نسخه C پاک شده، اما نسخه B قافیه را تصحیح کرده و مُنکری مهمانیش را از خری ضبط کرده است.<sup>۱</sup> قرائت اصلی آن همان قرائت نسخه A است، و چندان جای شک نیست که قرائت نسخه C نیز همین بوده است.

در نمونه‌های زیر این تغییر دامنۀ وسیعتری یافته است.

در ۲۶۴۶/۱. نسخه C:

گفت زن آیا عجب یارِ منی یا بحیلت کشفِ سِرِّم می‌کنی

ضبط کرده است. نسخ AB بمنظور تصحیح قافیه در مصراع اول گفت زن آهنگِ بَرِّم می‌کنی

نوشته‌اند. در ۱۲۲۸/۱، که نسخه C

گر نباشد این که دعوی می‌کنم من نهادم سر بُبرِ این گُردَنم

قرائت کرده، نسخ AB در مصراع اول گر ببطلانت دعوی گُردَنم نوشته‌اند. در ۲۹۴۲/۱، که

۱. عبارت "which I have inadvertently admitted into the text" (= که من آن را از روی سهو در متن وارد کردم) از این ترجمه حذف شد، چون در متن حاضر صورت صحیح آن گنجانیده شده و این تذکر در اینجا بی‌جاست. - مترجم.



نسخه C

خود قوی تر می شود خمرِ کهن      خود شهی تر می بود زَرِ کهن  
ضبط کرده، نسخ AB در مصراع دوم خاصه آن خمری که باشد مِنْ لَدُن نوشته‌اند.  
اغلب، هر دو کلمه قافیه را تغییر داده و آن بیت را تقریباً از نو ساخته‌اند. در ۷۷۵/۱ نسخه C  
نوشته است:

بت سیاه‌آبست اندر کوزه      نفس مر آب سیه را چشمه  
نسخ AB نوشته‌اند:

بت سیاه‌آبست در کوزه نهان      نفس مر آب سیه را چشمه دان  
در ۲۳۹۵/۱ نسخ AC نوشته‌اند:

گر بگیرم مار دندانش گنم      تاش از سر کوفتن ایمن گنم  
نسخه B نوشته است:

گر بگیرم برگنم دندانِ مار      تاش از سرکوفتن نبود ضرار  
در ۳۱۱۵/۱ نسخه C نوشته است:

گفت روبه صد سپاس آن شیر را      کز پس آن گرگ واخواند او مرا  
در اینجا قافیه بیت معیوب است، زیرا نیم‌فترحه معادل فترحه قرار گرفته است. بنابراین، نسخ  
AB آن را محو کرده و نوشته‌اند:

روبه آن دم بر زبان صدشکر راند      که مرا شیر از پس آن گرگ خواند  
در چند مورد عیب را بر طرف نکرده، بلکه بخشی از آن را رفع کرده‌اند. در ۲۳۴۰/۱  
نسخه C

یا بزخم من رگِ جانت بُرد      یا ترا چون من بزندانی بُرد  
ضبط کرده؛ نسخه A در مصراع دوم یا ترا چون من بزندانت بُرد نوشته تا آن را تصحیح کند.  
بنابراین نوعی از قافیه را درج کرد، مثل بَررود و واپس تر شُود (به جای واپس تر رُود)، که در  
مثنوی غیر معمول نیست، اما ساختار جمله را معیوب کرده، چون ترا در اینجا حشو است. حالا  
نوبت به نسخه B می‌رسد تا جمه را به صورت اول آن درآورد و بنویسد: یا که همچون من  
بزندانت بُرد.

آنان که خواهان شواهد بیشتری هستند مطالب فراوانی در یادداشتهای انتقادی خواهند

جست<sup>۱</sup>. با این حال، گمان می‌کنم، نمونه‌هایی که ارائه دادم کافی باشد تا آنچه را قول دادم که ثابت کنم تأیید کند، یعنی:

(۱) متن مثنوی را در بسیاری جاها، نساخان تغییر داده‌اند، نه از روی هوسکاری، بلکه به هدفی معین و به روشی خاص.

(۲) از نسخه‌های خطی که برای دفتر اول استفاده کرده‌ام نسخه C نزدیک‌ترین نسخه به اصل است، و نسخه A از نظر اصالت در درجه دوم قرار دارد. شایان توجه آنکه نسخه L که جدیدتر و کم‌ارزش‌تر است. قرائت‌های نسخه C را، که در A یا B نیامده، فراوان حفظ کرده است.

بی‌دقتی در رعایت قواعد عروضی در مثنوی بسیار متناسب است با شیوه رها از قید و بی‌تکلف آن که عموماً محاوره‌ای است. بعید است کسی استدلال کند که کاتبان نسخه‌هایی که با A و B نمایش یافته‌اند در صدد برطرف کردن معایب و تحریفاتی بوده‌اند که اسلاف ایشان به مثنوی وارد کرده‌اند، زیرا اگر قافیه‌های سالم نسخه‌های A و B متعلق به متن اصلی بوده چه انگیزه احتمالی می‌تواند کسی برای تبدیل آنها به قافیه‌های معیوب نسخه C داشته باشد؟ نساخان، صنف نساخان، هرچه را خلاف قاعده باشد نمی‌پسندند و اگر بتوانند خود را از شر آن خلاص می‌کنند؛ آنان مانند همان خرسی هستند که مگس‌ها را از روی صورت صاحب خفته خود با سنگ زد و دور کرد. علاوه بر این، ابیات الحاقی سروده ایرانیان از نظر فن شعر در حدّ عالی است. کاتبان ترک، به راستی، ابیاتی می‌سرایند که اغلب از نظر صورت، نیز از نظر وزن، بسیار نامطبوع است (بن: اکثر صفحات نسخه چاپی بولاق)؛ اما حتی آنان هم در ساختن قافیه‌هایی از آن نوع که مولانا جلال‌الدین خود را مجاز به استفاده از آنها می‌دید چندان بی‌پروا نیستند. شاید گمان رود که مثنوی را بعضی از دوستان سُراینده آن پس از مرگش حک و اصلاح کرده‌اند، و در آن زمان نسخه‌های تصحیح نشده مثنوی در دست مردم بوده است؛ اما این فرضیه علت سیر تدریجی و ناقص تصحیح مثنوی را، که در نسخ خطی نمایان است، روشن نمی‌سازد. شاید نخستین افرادی که مثنوی را به صورت انتقادی تصحیح کردند خود نساخان و کاتبان باشند. در یک قسمت که نشانه‌های مصنوع دست آنان از پرده برون افتاد، دیدیم که چگونه دور از امانت‌داری به این کار پرداختند؛ و ما می‌توانیم عادات و کیفیت کار ایشان را در زمینه‌های دیگری

۱. رک: نسخه بدل‌های ذیل صفحات متن و توضیحات نیکلسون درباره قرائت‌های مختلف نسخ خطی مثنوی که در شرح او بر مثنوی (پیشین) آمده است. - مترجم.

که چندان در معرض مشاهده نیستند، از جنبه روان‌شناسی مورد بررسی قرار دهیم. اکنون، چند نمونه را که برحسب اتفاق انتخاب شده، بیان می‌کنیم:

در ۵۸۲/۱ نسخه‌های AC نوشته‌اند:

**چونک دندانها برآرد بعد از آن هم بخود طالب شود آن طفل نان**

نسخه B را کسی تصحیح کرده که ترکیب طالب شود با نان خاطرش را پریشان کرده و مصراع دوم را به صورت هم بخود گردد دلش جویای نان ضبط کرده است.

کلمات و قوالب کهن معمولاً در نسخه‌های خطی متأخر از بین رفته است. اینست که در ۸۵۵/۱، نسخه C، می سگست آمده، اما نسخ AB می گسست نوشته‌اند، حال آنکه در ۳۶۴۸/۱، نسخ ABC بشکلد و L بگسلد ضبط کرده‌اند. در ۱۰۲۹/۱ نسخ AB شیرگیری سازی قرائت نسخه C را به صورت مکر و شیراندازی تغییر داده‌اند.

در ۲۱۶۹/۱ نسخه C غیر آن پیرو نبود نوشته است، اما نسخه‌های AB غیر آن پیر او ندید را بجای آن گذاشته‌اند. صورت کهن کلمات افسانه با الف ممدود (۲۳۰۴/۱)، سیا بجای سیاه (۷۷۶/۱)، را به جای راه (۳۰۸/۱)، و پوره بجای پور (۳۴۰۲/۱) تنها در نسخه C برجای مانده است. کندذهنی نساخان شاید موجب زیان جبران‌ناپذیری شده باشد. بیت زیبای (۳۳۴۴/۱) در نسخه خطی C، هاروت و ماروت فرشته را چنان مجسم می‌سازد که «از شُباکه<sup>۱</sup> (بهشت)». بر دنیای غرقِ گناه با خشم می‌نگرند:

**چون گناه و فسقِ خلقانِ جهان می‌شد از شُباکه بر هر دو عیان**

در نسخه‌های AB تمامی کیفیت خیال‌انگیز این بیت از بین رفته و به صورت عبارتی خشک درآمده است که رویدادی را بیان می‌کند:

**چون گناه و فسقِ خلقانِ جهان می‌شدی بر هر دو روشن آن زمان**

بنابر تحلیلی که در بالا آمد، روشن است که نسخه C متن مثنوی را به صورتی کهن‌تر از نسخه‌های AB ارائه داده است؛ پس تردید به خود راه ندادم و نسخه خطی C را، با توجه به آن بخش از مثنوی که این نسخه دربردارد، یعنی دفتر اول، اساس نسخه چاپی خود قرار دادم. افتادگی‌های نسخه C را از روی نسخه A تکمیل کردم. از موارد اختلاف نسخه C با متن خود آنگاه یاد می‌کنم که نوبت سخن گفتن از اصولی برسد که راه را برای آماده ساختن نسخه چاپی

۱. شبکه، روزنه شبکه - مترجم.

حاضر به من نشان داد.

در بین نسخ خطی که برای تصحیح دفتر دوم استفاده کردم (ABDL) هیچ نسخه‌ای نیست که به جهت اهمیت از بقیه برتر باشد. D که متن من [در دفتر دوم] بر اساس آن است، معدودی قرائت خاص خود دارد. هرچند که نسخه‌ای کهن است، نمی‌توان آن را در مرتبه نسخه خطی C قرار داد؛ واقعاً، گمان می‌کنم که از بعضی جهات، اهمیتش کمتر از نسخه A است، و هر جا نسخه A قرائتی را حفظ کرده است به دلایلی مانند آنها که در بالا بیان کردم، باید آن را مرجح داشت؛ در این جاها، حتی برخلاف اعتبار نسخ خطی دیگر، بطور کلی، قرائت‌های نسخه A را اختیار کردم. اگر افتادگی غیرمنتظره نسخه D (ب ۳۵۶۵-۳۵۴۶) را به حساب نیاوریم، D ۴۱، A ۳۰، و B ۹ بیت از ابیاتی را که این متن در بردارد، حذف کرده‌اند. نسخه D ۳۶ بیت را که در نسخه A آمده، و A ۲۵ بیت را که در نسخه D آمده حذف کرده‌اند، حال آنکه نسخه B هشت بیت را حذف کرده که در نسخه‌های خطی AD آمده است. در این متن چاپی یک بیت هست که تنها در نسخه‌های DL آن را می‌بینیم، و پنج بیت هم هست که تنها در نسخه‌های BL وجود دارد. این نسخ اخیر خیلی موثق نیستند، و اکنون براین عقیده‌ام که آنها را ساقط کنم (بن: ص ۲۷ و ۲۸ همین مقدمه).

از ابیاتی که، تعدادشان تقریباً ۷۸۰۰ بیت است، و متن دفتر اول و دوم را تشکیل می‌دهند و در دو گروه نسخ خطی کهن به ترتیب با حروف ABC و ABD مشخص شده‌اند، معدودی منحصر به یک نسخه خطی واحد است. تا اینجا شواهد بسیاری که خبر از ابیات الحاقی دهد، وجود ندارد. اما در نسخه L، تحریر یک قرن پس از B، ابیات الحاقی بسیاری را می‌بینیم.<sup>۱</sup> بعضی از این بخش‌های الحاقی شامل شش، هشت، ده بیت یا بیشتر از آن است. انگیزه‌های اصلی الحاق ابیات عبارتست از (۱) کاستن از سرعت تغییر موضوع (۲) توضیح وقایع حکایت یا روشن ساختن نکات دشوار؛ (۳) تفصیل موضوعاتی که به ایجاز از آن سخن رفته است، یا شرح و بسط اندیشه‌هایی که از متن به ذهن متبادر می‌شود. مثالی شایسته از دومین گروه ابیات الحاقی در داستان بقال و طوطی آمده است (۲۴۹/۱). طوطی، که در دکان تنها مانده بود، از جا جست، و ناگهان پرواز کرد و شیشه‌های روغن گل را بر بساط بقال واژگون ساخت. چه چیز طوطی را ترساند؟ شاعر هیچ توضیحی نداده است، اما نسخه L و نسخه چاپی بولاق دو بیت را

۱. در دفتر اول، در نسخه L ۱۲۳ بیت وجود دارد که از نسخ AC مخدوف است. چهار بیت از اینها در نسخه B و پنجاه بیت (که اغلب به صورت معیوب‌تری تغییر یافته) در نسخه چاپ بولاق آمده است.

اضافه کرده‌اند تا به ما خبر دهند که منشأ این تبهکاری گربه‌ای بود که در تعقیب موش به داخل دکان دوید. باز، در ۱۵۲۹/۲، نسخه خطی L سه بیت زیبایی را که شاعر ضمن آن اثرات صفا بخش عشق را توصیف می‌کند، به صورت فهرستی ادامه داده که طولش چهار برابر اصل است؛ این افزوده بیهوده را وینفیلد<sup>۱</sup> در ترجمه ملخص خود از مثنوی داخل کرده است.<sup>۲</sup>

اما برای تنظیم متن نهایی، لااقل دو راه بر مصححی باز است که نسخ خطی معتبر در دست دارد، اما انتخاب یکی از این دو راه موکول به اقتضای وضع است. اگر نسخه‌ای به خط یا به امضای مؤلف یا نسخه‌ای بسیار موثق و معتبر در اختیار داشته باشد، متن او پیشاپیش به وجود آمده است، و نسخ خطی دارای درجه دوم اهمیت شاید او را قادر سازند که متن خود را از نظر برخی نکات جزئی تصحیح کند اما در تکمیل یا تغییر آن تأثیر بسیار ندارند. مصحح، اگر این نسخه اصل را در دست نداشته باشد، باید متن خود را بر مبنای بهترین نسخه موجود تنظیم کند، چه یک نسخه را اساس قرار دهد چه ندهد. در مورد متن حاضر [دفتر اول و دوم] هیچ یک از نسخ خطی را نمی‌توان دارای اعتبار مطلق دانست. حتی نسخه C، که در بین این نسخه‌های خطی بالاترین مقام را داراست حاوی ۲۷ بیت است که در نسخه A حذف شده است؛ با این وصف، نسخه A دارای ۳۴ بیت است که در نسخه C حذف شده است. شاید بعضی از این ۶۱ بیت الحاقی و بقیه آنها اصلی باشند، و چون هیچ معیاری اطمینان بخش برای سنجیدن آنها وجود ندارد، تصمیم گرفته‌ام این ابیات را صادق بشمارم. برعکس، بعید است ابیاتی که در نسخ AC یا AD حذف شده و تنها در نسخه B یا BL آمده، اصلی باشد؛ چند بیت از آنها پیش از آنکه به نسخه D دسترسی پیدا کنم، در متن وارد شده که فعلاً همانجا می‌ماند تا ببینم بعد چه پیش می‌آید، زیرا احتمال داشت حذف آنها ناهماهنگی بسیار آورد.<sup>۳</sup> بطور کلی، من از متن یک نسخه خطی واحد پیروی کرده‌ام (C برای دفتر اول و D برای دفتر دوم). این تنها راهی بود که می‌توانستم انتخاب کنم، زیرا اکثر نسخه بدل‌ها از نوعی هستند که هر کدام را انتخاب کنی، ناگزیر، هوسکاری به نظر می‌آید. قرائت‌های نسخه‌های C و D، هر جا که ضرورت داشته تصحیح شده، اما کمتر اتفاق افتاده است نسخه بدلی را به این سبب وارد کرده باشم که شاید معنی را روشن‌تر یا دلپذیرتر بیان کند؛ زیرا درست به همین سبب است که کاتبان نسخه‌ها این همه نسخه

1. Whinfield

۲. مثنوی ترجمه وینفیلد، چاپ دوم، ص ۸۰.

۳. ابیات مورد بحث عبارتند از ۸۳۹، ۱۲۵۹، ۱۹۶۷، ۲۲۲۴، ۲۵۰۴.

بدل را به وجود آورده‌اند. اقدامات این کاتبان برای تصحیح مثنوی سرمشق افرادی قرار نمی‌گیرد که می‌دانند مولانا جلال‌الدین - این شاعر بزرگ - پیش از آنکه در قید صورت باشد پای‌بند معنی ست، و می‌دانند که کمال پیراستگی و نهایت آراستگی سخن با حقیقت حال مثنوی، شیوه تصنیف آن، قدرت تفکر، جامعیت و سرعت انتقال اندیشه، که فراوان در آن می‌بینیم، سازگاری ندارد. تقریباً، تصحیح هر یک از قرائت‌های نسخه‌های C و D از روی نسخه‌های A یا B، انجام شده که از نظر قدمت بعد از آنها قرار دارند، گهگاه خطر کرده و به صورت قیاسی تصحیحاتی از خود کرده‌ام، مثل ۲۰۴۱/۱ که رنج و غبین ضبط کردم (نسخ خطی و چاپی رنج و غبین دارند) و ۲۳۷۹/۲، که نسخ خطی و چاپی عصر دزد نوشته‌اند من عصر دُرد آورده‌ام.

متن چاپی من، از نظر اعراب و رسم‌الخط اندکی با نسخ خطی تفاوت دارد، اما حروف ب و پ، ج و چ و ک و ک را از هم متمایز کرده‌ام، و از حروف ذ مابعد مصوت (و، ا، ی) چشم پوشیده‌ام. املاء کهن کلمات، کمابیش همیشه حفظ شده است.

وقتی نسخ خطی به جای که و نه، کی و نی نوشته‌اند، که پیش از حروف صامت بصورت هجای بلند یا پیش از الف بصورت هجای کوتاه تقطیع می‌شود، از آنها پیروی کرده‌ام، وقتی نسخ خطی کی و نی نوشته‌اند، که قبل از حروف صامت بصورت هجای کوتاه تقطیع می‌شود، که و نه ضبط کرده و قرائت اصلی را در ذیل صفحه آورده‌ام. کسرۀ اضافه در همه جا اضافه شده است (مگر در جایی که حرف ی آن را به وضوح نمایش می‌دهد) خواه به هنگام تقطیع تلفظ شود خواه نشود.<sup>۱</sup> اعراب و دیگر علائم مربوط به رسم‌الخط و تلفظ در ابیات یا نقل قول‌های عربی در کلمات دارای ابهام معنایی و در هر جا که احتمال می‌رفت به دانش‌پژوهان کمک کند، درج شد.

بجز اختلاف‌های بی‌اهمیت املائی و خطاهای آشکار، یادداشتهای انتقادی [ذیل صفحات] شرح کامل اختلاف‌هایی را که در متن نسخه‌های خطی ABCD آمده است در بردارد<sup>۲</sup>، اما نسخه بدل‌هایی مثل حذف علیه‌السلام یا عبارات مرسوم معادل آن را که در عنوان‌ها به جای آن آمده ثبت نکرده‌ام. از اختلاف‌های نسخه L، که بی‌شمار و مفصل است، تنها نمونه‌هایی گزیده را ثبت

۱. خط عمودی زیر حرف صامت آخر کلمه نشان می‌دهد که کسرۀ اضافه را باید بصورت هجای بلند تقطیع کرد، در کلماتی مثل آنچ، آنک، علامت آنست که هجای آخر در تقطیع بلند است. (این علامت در چاپ حاضر تبدیل به کسرۀ اضافه شده است تا خواندن را سهولت بخشد - مترجم).

۲. در متن حاضر، نسخه بدل‌های بسیاری نسخ دیگر از جمله نسخه قونیه و قاهره نیز افزوده شده است - مترجم.

کردم و از آن شمارست همه ابیاتی که در هیچ یک از چهار نسخه خطی کهن‌تر نیامده، اختلاف قرائت‌های چاپ بولاق را که مربوط به متن مثنوی بود به طور کامل ضبط کردم، اما اختلاف قرائت‌های مربوط به عنوان‌های آن را کمتر نوشته‌ام. همچنین متن مندرج در شرح ترکی اسماعیل انقروی را که فاتح الابیات عنوان یافته است مقابله کرده‌ام. اختلاف‌های عمده این کتاب و دیگر نسخ چاپی شرقی را در شرح خود بر مثنوی متذکر خواهم شد.<sup>۱</sup>

چون نسخ چاپ سنگی و چاپ سربی هم از نظر قرائت‌هایی که اختیار کرده‌اند و هم از نظر شماره ابیاتی که در بردارند با هم تفاوت دارند، مقایسه کلی آنها با متن حاضر امکان‌پذیر نیست. اما متنی که، تقریباً از همه نسخه‌های چاپی به متن من شبیه‌تر است، یعنی متن شارح ترک (با کلمه فاتح آن را مشخص کرده‌ام)<sup>۲</sup>، اختلاف بسیار فراوانی با متن چاپی من دارد. در دفتر اول، فاتح دارای ۴۲ بیت اضافی است که هیچ یک در نسخه C نیامده، و تنها دو بیت از آنها در نسخه A آمده است. هفت بیت را در نسخه B، بیست و پنج بیت را در نسخه L، و سی و چهار بیت از آنها را در نسخه چاپی بولاق می‌بینیم، حال آنکه بیست و پنج بیت از آنها نه در چاپ بولاق آمده و نه در هیچ یک از نسخ خطی من. اختلاف قرائت‌های آنها را صدصد می‌توان شمرد، و بسیاری از اینها قطعاً بر صورت یا بر معنی و یا بر هر دو اثر می‌گذارد. جاهایی که نسخه A با نسخه C اختلاف دارد، فاتح اغلب با نسخه A موافق است؛ جایی که نسخه‌های A و B با هم موافق‌اند، فاتح اغلب از نسخه B یا L متابعت می‌کند؛ جایی که اینها با هم اختلاف دارند، فاتح گاهی از نسخه A و گاهی از نسخه B پیروی می‌کند؛ در بسیاری موارد، فاتح و بولاق با هم موافق و با همه نسخه‌های خطی مغایرند. پس، چنین می‌نماید که اگر نسخه C را نسخه معیار بگیریم، فاتح به نحو بارز در مرتبه پائین‌تری از نسخه A و حتی B قرار می‌گیرد، اما از نسخه L، که با آن و همچنین با چاپ بولاق قرابت بین دارد، بسیار برتر است. در دفتر دوم، نسخه D جای نسخه C را می‌گیرد نسخه معیار ما نازل‌تر و در نتیجه اختلافات آن کمتر است. نیز احتمال می‌رود که تحریفات کمتری به متن دفتر دوم، که دو سال پس از دفتر اول تصنیف شده است، راه یافته باشد

۱. همه نسخه بدل‌هایی را که نیکلسون از فاتح الابیات انقروی و دیگر چاپهای شرقی در شرح خود بر مثنوی معنوی مولوی آورده بود، در ذیل صفحات متن حاضر ادغام کرده‌ام. ترجمه فارسی شرح نیکلسون بر مثنوی نیز همچنانکه گذشت به قلم نگارنده منتشر شده است. - مترجم.

۲. نیکلسون فقید برای فاتح الابیات حرف F را اختیار کرده، اما در اینجا هم مانند شرح مثنوی معنوی مولوی، از جهت رعایت هماهنگی، کلمه فاتح را به جای آن قرار دادیم. - مترجم.

و شاید کاتبان، که اکنون [پس از استنساخ دفتر اول] با شیوه سخن شاعر آشنایی یافته‌اند کمتر در آن دخل و تصرف کرده باشند. **فاتح** بیش از دوازده بیت را حذف کرده که در نسخه‌های ABD آمده، اما بعضی از اینها در شرح پیوسته به متن **فاتح** ترجمه و تفسیر شده و ظاهراً برحسب اتفاق از متن ساقط شده است. از ۲۲ بیتی که **فاتح** بر متن چاپی من افزون دارد، یکی (بصورت نسخه بدل) در نسخه A، دو تا (بصورت نسخه بدل) در نسخه D، پنج تا در نسخه B، هفده تا در نسخه L، و هجده تا در نسخه چاپ **بولاق** آمده است، اما دو بیت از آن نه در نسخ خطی من هست و نه در چاپ **بولاق**. ارقامی که گفتیم، وقتی با این واقعیت همراه می‌شود که **فاتح** قرائت‌های خاص نسخه A یا نسخه D را بندرت آورده، و با این حال وقتی با نسخ AD اختلاف دارد اغلب با نسخه L یا چاپ **بولاق** یا با هر دو موافق است، شواهد موجود در دفتر اول را که نشان می‌دهد **فاتح** با نسخه‌های اساس کار L و چاپ **بولاق** پیوندی بسیار نزدیک دارد، تأیید می‌کند. **فاتح** متن التقاطی باارزشی است؛ در دفتر اول و دوم، تصرفات خودسرانهٔ مهمش به نسبت اندک است.

پس از **فاتح**، از نظر اعتبار، مثنوی چاپ، **بولاق** (۱۲۶۸ ق) قرار دارد؛ **فاتح** علاوه بر دفتر جعلی هفتم، حاوی ترجمهٔ ترکی منظومی است اثر نحیفی. پروفیسور ویلسون<sup>۱</sup> این متن را «عالی‌ترین» خوانده است. البته خود من پا را تا این حد فرامی‌نهم، چون با آنکه کمتر از نسخه چاپ تهران (۱۳۰۷ ق) و نسخهٔ دلربای شش جلدی چاپ کانپور تحریف در آن راه یافته، بسیاری از ابیاتش مبتذل مبتذل است و با تحریف ابیات ارزشمندی ساخته شده که در نسخه خطی L محفوظ مانده است. مثنوی چاپ تهران، که کشف‌الابیات هم ضمیمهٔ آن است، شباهت بسیار دارد به نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه، اثر عبداللطیف بن عبدالله العباسی گجراتی (ف. حدود ۱۰۴۸؛ رک: ریو، فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا<sup>۲</sup>، ج ۲، ص ۵۸۹؛ اِته، فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ دولتی هند<sup>۳</sup>، ش ۱۰۸۸).

عبداللطیف، که حدیقهٔ سنایی را هم تصحیح کرده<sup>۴</sup>، دو شرح بر مثنوی نوشته<sup>۵</sup> و فرهنگی

1. Wilson

2. Rieu, Catalogue of Persian Mss.

3. Ethé, Catalogue of Persian Mss. in The India office Library.

۴. بن: مقدمهٔ باب اول حدیقه الحقیقه سنائی، تصحیح و ترجمهٔ سرگرد ج. استفسون (major J. Stephenson)، کلکته، ۱۹۱۰.

۵. لطائف المعنوی من حقائق المثنوی، لکنهو، ۱۲۹۲ ق؛ و مرآة المثنوی (اته، فهرست نسخ خطی فارسی، کتابخانه



مشمول بر نوادر لغات مثنوی گردآورده است.<sup>۱</sup> عبداللطیف اظهار می دارد که مثنوی را براساس بیش از هشتاد نسخه خطی تصحیح کرده است. با کمال تأسف، بسیاری منابعش تنها بر تباهی متن وی افزوده است و بس؛ قسمتی که حاوی دفتر اول و دوم است حدود ۸۰۰ بیت افزون تر از ابیاتی دارد که متن این مجلد حاضر را [دفتر اول و دوم مثنوی] را تشکیل می دهد؛ نتیجه آنکه، با حساب تقریبی، یک بیت از هر ده بیت آن الحاقی است. شناخت کنونی من از نسخه ناسخه، مرا معتقد می سازد که بررسی کامل آن یعنی بر باد دادن عمر.

امیدوارم آنچه گفته شد خواننده را قانع کند که نتیجه کار حجت موجه من برای این چاپ جدید مثنوی است. من از تنگناها و کاستی های آن آگاهم، اما در برابر اینها می توانم سه نکته سودمند و مهم را برشمارم:

- (۱) صورت اصلی، یا لااقل صورت کهن متن مثنوی در بسیاری جاها حفظ شده است.
  - (۲) ابیات الحاقی به حداقل رسیده است. بی شک، بعضی از آنها باقی مانده، اما شمار بسیار بیشتری از آنها حذف شده است.
  - (۳) فهمیدن مثنوی، با اعراب گذاری و به کمک دیگر علائم مربوط به رسم الخط، که برای رفع ابهامات املائی، دستوری، و جمله بندی اندیشیده ایم، آسان تر شده است.
- شاید نیاز به گفتن نباشد که مثنوی چاپ من متن قطعی نیست، یقیناً متن نهایی هم نیست. متن نهایی هنوز پدیدار نشده است. مطالعات مقدماتی ادبیات عارفانه کهن فارسی (به خصوص در زمینه سنائی و عطار) کم و بیش شروع شده است. برای تدارک مقدمات کار و تنظیم متن نهایی، حتی اگر محدودترین صورت آن را در نظر داشته باشیم، نیاز به آن داریم که تعداد نسخ خطی کهن بیش از نسخه هایی باشد که من توانستم به آنها مراجعه کنم. شاید، آنگاه، امکان پذیر شود که نسبت این نسخ خطی را با یکدیگر و با نسخه اصل که به نظر من، هنوز خیلی مانده تا آن

→

دولتی هند، ش ۱۱۰۲). مرآة المثنوی، به تصحیح دوست دانشمند جناب آقای بهاء الدین خرمشاهی به همت نشر گفتار، با مقدمه شادروان دکتر زرین کوب، در سال ۱۳۷ به صورتی بسیار دلپسند چاپ و منتشر شده و یکی از بهترین مراجع تحقیقی درباره مثنوی است که موضوعات را به تفکیک فهرست کرده و ابیات آن را در مثنوی مشخص کرده است. - مترجم.

۱. لطائف اللغات، لکنهو، ۱۸۷۷؛ کانپور، ۱۹۰۵. (توضیح آنکه این فرهنگ در آخر مثنوی چاپ کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۵-۱۳۱۹ نیز چاپ شده است).

را از نو بوجود آوریم، بصورتی دقیق‌تر معین کنیم. به اهمیت نسخه خطی C برای تنظیم متن دفتر اول اشاره کردم، و اگر نسخه‌ای خطی به همین درجه از اعتبار و مشتمل بر همه ابیات شش دفتر مثنوی روزی نقاب از چهره بگشاید، شاید لازم آید که در همه متن‌های چاپی خود از دفاتر ششگانه مثنوی تجدیدنظر کنیم. دیگر آنکه، بیشتر وقت خود را در این چهار سال آخر صرف این مجلد [دفتر اول و دوم] مثنوی کردم، با این حال، بسیاری از مشکلات ناگشوده ماند، و البته وقتی بخش اول اثری پیش از بررسی جزئیات بخش‌های بعدی‌اش انتشار می‌یابد، باید چنین اتفاقی هم بیفتد. این راه بهترین طریق تصحیح مثنوی نیست، اما با توجه به شرایط موجود، چاره دیگری نداشتم. شاید هنگام نوشتن شرح بر مثنوی دلایلی پیدا کنم بر رد یا تغییر نظراتی که اکنون درباره تفسیر بعضی قسمت‌ها دارم؛ و البته تغییر نظر شاید مستلزم تغییراتی در متن مثنوی باشد.

غلطنامه ضمیمه<sup>۱</sup> بیشتر شامل غلط‌های چاپی است که گاه و بیگاه از عدم وضوح حروف چاپی بیروت ناشی شده است. غلط‌های مهم‌تر با علامت ستاره مشخص شده است.<sup>۲</sup>

مراتب امتنان خود را از افرادی که با کمک‌های کریمانه خود به طرق مختلف مرا یاری دادند، ابراز می‌دارم - نه تنها از همکاران و دوستانی که سایه لطفشان را سالهاست بر سر دارم، پروفیسور ای. جی براون<sup>۳</sup>، پروفیسور ا. بوان<sup>۴</sup>، دکتر اف دبلیو توماس<sup>۵</sup>، و آقای ای. ادوارز<sup>۶</sup>، همچنین از دوستان بسیاری که بعضی را شخصاً نمی‌شناسم و از راه بخشیدن، یا امانت‌دادن نسخ خطی و کتاب‌های ارزشمند و ارائه اطلاعات، علاقه خود را به این اثر ابراز داشتند، سپاسگزارم. محققان هندی، از جمله دانشجویانی که در گذشته از طرف دولت هند در دانشگاه کمبریج به تحقیق اشتغال داشتند و آنان که هم اکنون در اینجا سرگرم پژوهش هستند، مرا بسی رهین منت خود ساختند؛ مثلاً، محمد شفیع، یکی از شاگردان سابق من و استاد کنونی زبان عربی در لاهور، با نهایت مهربانی نسخه‌های چاپ سنگی متعددی از شروح فارسی مثنوی را به کف آورد و به رسم هدیه برایم فرستاد؛ در این ضمن عبدالماجد دریا بادی بَره بَنکی، که با وی مکاتبات مکرر و سودمندی کردم، مرا بسیار رهین مرحمت خویش ساخت چون نسخه‌هایی را که برای خود از

۱. این غلطنامه، به سبب رفع اغلاط چاپی از متن حاضر حذف شد. - مترجم.

۲. این ستاره‌ها نیز، به سبب عدم ضرورت از متن حاضر حذف شد. - مترجم.

3. E. G. Browne

4. A. A. Bevan

5. F. W. Thomas

6. E. Edwards

روی نسخ خطی نادر فارسی و عربی محفوظ در کتابخانه‌های هند تهیه کرده بود، برای استفاده اختصاصی من به کمبریج فرستاد.<sup>۱</sup>

از شمار دیگر افرادی که بسیار به من محبت کردند، به یقین باید از حسین دانش‌بیک، ایرانی مقیم قسطنطنیه، نام ببرم، که پروفیسور براون او را «سخن‌شناس بزرگ ادب فارسی و ترک» وصف کرده است؛ وی علاوه بر آنکه نسخه‌ای از شرح اسماعیل انقروی [فاتح‌الایات] را برای من فراهم ساخت، لطفی خارق‌العاده کرد؛ یعنی، نسخه‌ای از فیه‌مافیه را که به خط خود نوشته و با دقت مقابله کرده بود، به من هدیه داد.<sup>۲</sup>

مجلد دوم این چاپ [از دفتر اول و دوم مثنوی] مشتمل بر ترجمه انگلیسی دفتر اول و دوم، کم و بیش آماده چاپ است و باید تا حدود سالی دیگر انتشار یابد.

رینولد. ا. نیکلسون

کمبریج، دسامبر ۱۹۲۴

ترجمه حسن لاهوتی

۱. دو تا از اینها نسخه‌هایی است از رساله‌ای کهن (قرن چهارم) درباره تصوف با عنوان القصد الی الله و نادرست به جنید نسبت یافته است. امیدوارم چندی دیگر این متن و ترجمه‌اش را که آماده کرده‌ام، منتشر سازم.
۲. در خصوص فیه مافیه بن: مقاله اینجانب به نام "Table - talk of Jalalu'ddin Rume" در *Centenary Supplement to the Journal of the Royal Asiatic Society* (1924), P.225 = (ضمیمه صد ساله نشریه انجمن سلطنتی مطالعات آسیائی (۱۹۲۴)، ص ۲۲۵ به بعد). دانشجویان رشته ادبیات فارسی خوشحال خواهند شد بدانند که این اثر را آقای عبدالماجد از روی نسخه تحریر قسطنطنیه و چند نسخه خطی هند تصحیح کرده است. توفیق اول بار مطالعه این کتاب را مرهون او هستم، و اکنون شایقم که مراتب سپاس خود را نسبت به پروفیسور محمد شفیع و آقای ا. سی. وُلنیر، کتابدار افتخاری دانشگاه پنجاب (A.C. Woolner, Honorary Librarian of the Panjab University) ابراز دارم که بر اثر تلاش ایشان سواد نسخه خطی کتابخانه دانشگاه ایالتی رامپور Rampur State University بدست آمد و آن را تا مدتی مدید به من قرض دادند.



## بسم الله الرحمن الرحيم

هَذَا كِتَابُ الْمَثْنَوِي <sup>(a)</sup> وَهُوَ أَصُولُ أَصُولِ الدِّينِ، فِي كَشْفِ أَسْرَارِ  
 الْوُصُولِ وَالْيَقِينِ، وَهُوَ فِقْهُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ، وَشَرْعُ اللَّهِ الْأَزْهَرِ، وَبُرْهَانُ اللَّهِ  
 الْأَظْهَرِ، مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ، يُشْرِقُ إِشْرَاقاً أَنْوَرَ مِنَ الْإِصْبَاحِ،  
 وَهُوَ جَنَّاتُ الْجَنَانِ، ذُو <sup>(b)</sup> الْعُيُونِ وَالْأَغْصَانِ، مِنْهَا <sup>(c)</sup> عَيْنٌ تُسَمَّى عِنْدَ أَبْنَاءِ  
 هَذَا السَّبِيلِ سَلْسَبِيلاً، وَعِنْدَ أَصْحَابِ الْمَقَامَاتِ وَالْكَرَامَاتِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ  
 مَقِيلاً، الْأَبْرَارُ فِيهِ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، وَالْأَخْرَارُ مِنْهُ يَفْرَحُونَ وَيَطْرَبُونَ، وَهُوَ  
 كَنْبِلٌ مِصْرَ شَرَابٍ لِلصَّابِرِينَ، وَحَسْرَةٌ عَلَى آلِ فِرْعَوْنَ وَالْكَافِرِينَ، كَمَا قَالَ <sup>(d)</sup>  
 يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً <sup>(e)</sup>، وَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَجَلَاءُ الْأَحْزَانِ، وَكَشَافُ  
 الْقُرْآنِ، وَسَعَةُ الْأَرْزَاقِ، وَتَطْيِيبُ الْأَخْلَاقِ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ يَمْنَعُونَ أَنْ <sup>(f)</sup>  
 لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ <sup>(g)</sup>، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، وَاللَّهُ  
 يَرْصُدُهُ وَيَرْقُبُهُ وَهُوَ خَيْرٌ حَافِظاً وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، وَلَهُ الْقَابُ أَخْرُ لَقَبَهُ اللَّهُ  
 تَعَالَى، وَاقْتَصَرْنَا عَلَى هَذَا الْقَلِيلِ وَالْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ، وَالْجُرْعَةُ تَدُلُّ عَلَى  
 الْغَدِيرِ، وَالْحَفْنَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَيْدَرِ الْكَبِيرِ، يَقُولُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ الْمُحْتَاجُ إِلَى  
 رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبُلْخِيِّ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ اجْتِهَدَتْ  
 فِي تَطْوِيلِ الْمَنْظُومِ الْمَثْنَوِيِّ الْمُشْتَمِلِ عَلَى الْغَرَائِبِ  
 وَالنُّوَادِرِ وَغَرَرِ الْمَقَالَاتِ، وَدُرَرِ الدَّلَالَاتِ، وَطَرِيقَةِ الزُّهَادِ وَحَدِيقَةِ

این دیباچه در CLN نیست. پس از بسم الله H افزوده: و ماتوفیقی الالبالله. س ۱: (a) A  
 و لاتوفیقی الالبالله بجای هذا کتاب المثنوی. در G سومین اصول به خط دیگری اضافه شده.  
 (س ۴) (b) بولاق، ذوات العیون. (c) B فيها. (س ۶) k منه یا کلون. (س ۷) k کنیل  
 المصّر، در حاشیه تصحیح شده. در G تعالی بعد از قال اضافه شده. (d) C فيها. (س ۸) (e) و  
 مایضل به الالفاسقین. (س ۱۰) (f) بولاق، بان. G بأن بجای آن. (g) پس از المطهرون،  
 GK بولاق افزوده: تنزیل من رب العالمین؛ نیز H در حاشیه. در G ولامن خلفه در حاشیه  
 اضافه شده. (س ۱۱) در متن A از کلمات خیر حافظاً تا انتهای این دیباچه ناخواناست.

الْعُبَادِ، قَصِيرَةُ الْمَبَانِي، كَثِيرَةُ الْمَعَانِي، لِاسْتِدْعَاءِ سَيِّدِي وَ سَنَدِي، وَ مُعْتَمَدِي، وَ  
 مَكَانِ الرُّوحِ مِنْ جَسَدِي، وَ ذَخِيرَةُ يَوْمِي وَ غَدِي، وَ هُوَ الشَّيْخُ قُدْوَةُ الْعَارِفِينَ، وَ  
 إِمَامُ أَهْلِ<sup>(a)</sup> الْهُدَى وَ الْيَقِينِ، مُغِيثُ الْوَرَى، أَمِينُ الْقُلُوبِ وَ النَّهْيِ، وَ دَبْعَةُ اللَّهِ بَيْنَ  
 خَلْقَتِهِ، وَ صَفْوَتِهِ فِي بَرِيَّتِهِ، وَ وَصَايَاهُ لِنَبِيِّهِ، وَ خَبَايَاهُ عِنْدَ صَفِيِّهِ، مِفْتَاحُ خَزَائِنِ  
 الْعَرْشِ، أَمِينُ كُنُوزِ الْفَرَشِ، أَبُو الْفَضَائِلِ حُسَامُ الْحَقِّ وَ الدِّينِ حَسَنُ بْنُ  
 مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ<sup>(b)</sup> الْمَعْرُوفِ<sup>(c)</sup> بِابْنِ أَخِي<sup>(c)</sup> تُرِكَ أَبُو يَزِيدِ الْوَقْتُ جُنَيْدُ الزَّمَانِ  
<sup>(d)</sup> صَدِّيقُ ابْنِ صَدِّيقِ<sup>(d)</sup> ابْنِ صَدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْهُمْ الْأَرْمَوِيُّ الْأَصْلُ  
 الْمُتَنَسِّبُ إِلَى الشَّيْخِ الْمُكْرَمِ بِمَا قَالَ أُمْسِيَتْ كُرْدِيًّا وَ أَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا قَدَّسَ اللَّهُ  
 رُوحَهُ وَ أَرْوَاحَ أَخْلَافِهِ فَنِعْمَ السَّلَفُ وَ نِعْمَ الْخَلْفُ، لَهُ نَسَبُ أَلَقَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ  
 رِدَاءَهَا، وَ حَسَبُ أَرْخَتِ النُّجُومُ لَدَيْهِ أَضْوَاءَهَا، لَمْ يَزَلْ فَنَاءَهُمْ قِبْلَةَ الْإِقْبَالِ،  
 يَتَوَجَّهُ<sup>(e)</sup> إِلَيْهَا بَنُو الْوَلَاةِ، وَ كَعْبَةُ الْأَمَالِ يَطُوفُ بِهَا وَفُودُ الْعُقَاةِ، وَلَا زَالَ كَذَلِكَ مَا  
 طَلَعَ نَجْمٌ وَ ذَرَّ شَارِقٌ لِيَكُونَ مُعْتَصِمًا لِأُولَى الْبَصَائِرِ الرَّبَّانِيِّينَ الرُّوحَانِيِّينَ  
 السَّمَائِيِّينَ الْعَرْشِيِّينَ النُّورِيِّينَ، السُّكُوتِ النَّظَارِ، الْغَيْبِ الْحُضَارِ، الْمُلُوكِ تَحْتَ  
 الْأَطْمَارِ، أَشْرَافِ<sup>(f)</sup> الْقَبَائِلِ، أَصْحَابُ الْفَضَائِلِ، أَنْوَارُ<sup>(g)</sup> الدَّلَائِلِ، أَمِينُ يَا رَبَّ  
 الْعَالَمِينَ<sup>(h)</sup>

وَ هَذَا دُعَاءٌ لَا يُرَدُّ فَإِنَّهُ دُعَاءٌ لِأَصْنَافِ الْبَرِيَّةِ شَامِلٌ،  
 وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

(س ۴) (a) بولاق، حذف کرده؛ GH و را پیش از امام حذف کرده؛ GHK اهل را حذف کرده.  
 (س ۷) (b) G بولاق، حسن. (c - c) بولاق، باخی. (س ۸) (d - d) بولاق، الصديق بن  
 الصديق؛ G صديق بن صديق بن صديق؛ H صديق ابن الصديق ابن  
 الصديق. (س ۱۲) (e) B توجه. (س ۱۵) (f) B اشرف؛ (g) انوار؛ H انوار الدلائل.  
 (س ۱۷) (h) B افزوده: محمد و آله اجمعين. (س ۱۷) G وحده بجای رب العالمين؛ H  
 و صلى الله الخ را حذف کرده. G سيدنا بجای خير خلقه؛ G پس از وآله با کلمات و عترته و  
 حسبن الله و نعم الوكيل ختم کرده.

بشنو این نی چون شکایت می‌کند	از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بُبریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شَرَحَه شَرَحَه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دُور ماند از اصلِ خویش	باز جوید روزگارِ وصلِ خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم	جفتِ بدحالان و خوش‌حالان شدم
هر کسی از ظنّ خود شد یارِ من	از درونِ من نجُست اسرارِ من
سِرِّ من از نالهٔ من دُور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دیدِ جان دستور نیست
آتشت این بانگِ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد
آتشِ عشق است کاندر نی فتاد	جوششِ عشق است کاندر می فتاد
نی حریفِ هر که از یاری بُرید	پرده‌هایش پرده‌های ما درید
همچو نی زهری و تریاقی که دید	همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیثِ راهِ پُر خون می‌کند	قصه‌های عشقِ مجنون می‌کند
مَحْرَمِ این هوش جزُ بیهوش نیست	مَر زبان را مشتری جزُ گوش نیست
در غم ما روزها بیگانه شد	روزها با سوزها همراه شد
روزها گر رفت گُو رُو باک نیست	تو بمان ای آن‌که چون تو پاک نیست

GK بولاق، برخلاف نسخ دیگر، بسم الله الرحمن الرحيم ندارد. چاپ قبلی، بسم الله الرحمن الرحيم [متن تصحیح شد.] H پس از بسم الله افزوده، وتوکل علی الله. ۱. GHKN، صاری و روح المثنوی، مانند متن، این نی چون شکایت و در مصراع دوم حکایت ضبط کرده که قرائت اصلی است. اکثر نسخ و چاپ قبلی، به غیر از K از نی چون حکایت و در مصراع دوم شکایت ضبط کرده؛ نیز جامی (در نی‌نامه). B فاتح و منهج، این نی چون حکایت و در مصراع دوم شکایت ضبط کرده. B کز جداییها. ۲. BGHKN در نفیرم. ۶. L وز درون. ۱۱. BL پرده‌هایش [چاپ قبلی، پرده‌هاش].

هر که جُزْ ماهی ز آبش سیر شد	۲۰
در نیابد حالِ پخته هیچ خام	
بند بگسل باش آزاد ای پسر	
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای	
کوزه چشم حریصان پُر نشد	
هر که را جامه ز عشقی چاک شد	
شاد باش ای عشقِ خوش سودای ما	
ای دواي نَخوت و ناموسِ ما	
جسم خاک از عشق بر افلاک شد	۲۵
عشق جانِ طُور آمد عاشقا	
بالبِ دمسازِ خود گر جُفتمی	
هر که او از هم‌زبانی شد جُدا	
چونکه گُل رفت و گلستان درگذشت	
جمله معشوقست و عاشق پَرده‌ای	۳۰
چون نباشد عشق را پَر وای او	
من چگونه هوش دارم پیش و پس	
عشق خواهد کین سخن بیرون بُوَد	
آینه‌ات دانی چرا غماز نیست	
بشنوید ای دوستان این داستان	۳۵

۱۹. C از اینجا شروع شده. ۲۱. H کاسه چشم حریصان. K جسم حریصان.

۲۲. GK بولاق، زحرص و عیب گلی. G عیب، باسکون.

۲۳. B پُر سودای ما. B وی طیب. ۲۴. B وی تو افلاطون.

۳۲. پس از این بیت L افزوده:

نور او در یمن و یسر و تحت و فوق      بر سر و برگردنم چون تاج و طوق  
۳۴. A آینه جانست از آن غماز نیست. BL آینه دانی. HK آینه جانت از آن غماز نیست.

پس از این بیت، بولاق افزوده:

گر شدی از زنگ و آرایش جدا      می‌زدی برق نور خورشید خدا  
۳۵. در CGHKN این بیت پس از عنوان آمده.



### حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و خریدن پادشاه کنیزک را

بود شاهی در زمانی پیش ازین  
اتفاقاً شاه روزی شد سوار  
یک کنیزک دید شه بر شاهراه  
مرغ جانش در قفس چون می‌طپید  
چون خرید او را و بر خوردار شد ۴۰  
آن یکی خر داشت و پالانش نبود  
کوزه بودش آب می‌نآمد به دست  
شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست  
جان من سهلست جانِ جانم اوست  
هر که درمان کرد مَر جانِ مرا ۴۵  
جمله گفتندش که جان‌بازی کنیم  
هر یکی از ما مسیح عالمیست  
گر خدا خواهد نگفتند از بَطَر  
ترکِ اِستِثنا مُرادم قَسوَنیست  
ای بسی ناورده اِستِثنا به گفت ۵۰  
هر چه کردند از علاج و از دوا  
آن کنیزک از مرض چون موی شد  
از قضا سِرْ کنگبین صَفْرا نمود

مُلکِ دنیا بودش و هم مُلکِ دین  
با خواصّ خویش از بَهرِ شکار  
شد غلامِ آن کنیزک جانِ شاه  
داد مال و آن کنیزک را خرید  
آن کنیزک از قضا بیمار شد  
یافت پالانِ گرگ خر را در رُبود  
آب را چون یافت خود کوزه شکست  
گفت جانِ هر دو در دستِ شماس  
دردمند و خسته‌ام درمانم اوست  
بُرْد گنج و دُر و مرجانِ مرا  
فهمِ گرد آریم و انبازی کنیم  
هر اَلَم را در کفِ ما مَرْهُمیست  
پس خدا بنمودشان عَجْزِ بشر  
نی همین گفتن که عارضِ حالِتیست  
جانِ او با جانِ اِستِثناست جُفت  
گشت رنج افزون و حاجتِ ناروا  
چشم شه از اشکِ خون چون جوی شد  
روغنِ بادام خُشکی می‌فزود

عنوان: ABH بولاق، پادشاه بجای پادشاهی. N و خریدن الخ را حذف کرده. G عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور و تدبیر کردن در صحت او. L بولاق، و خریدن پادشاه او را و رنجور شدن کنیزک و تدبیر پادشاه در معالجه او. ۳۷. A شد روزی. ۳۸. GN پادشاه بجای جانِ شاه. ۴۱. ABL بولاق، و را حذف کرده. ۴۴. بولاق، و جانِ جانم. ۴۵. N گنج در. ۴۷. G مسیح عالمیست. ظاهراً فاتح همین قرائت را گرفته، اما روح‌المثنوی و منهج آنرا عالمیست (به فتح لام) ترجمه کرده‌اند. ۴۹. شارحان ترک قرائت ناموجه مَر آدم را آورده‌اند. ۵۰. ABGHLN بولاق، ای بسا. ۵۳. ABGHLN بولاق، صفرا فزود، و در مصراع دوم، خشکی می‌نمود؛ نیز فاتح. نص این بیت همانست که در C آمده.

از هلیله قبض شد اطلاق رفت      آب آتش را مدد شد همچو نفت

ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک بر پادشاه و روی  
آوردن پادشاه به درگاه خدا و خواب دیدن شاه ولی را

- ۵۵      شه چو عجز آن حکیمان را بدید      پا برهنه جانب مسجد دوید  
رفت در مسجد سوی محراب شد      سجده گاه از اشک شه پر آب شد  
چون به خویش آمد ز غرقاب فنا      خوش زبان بگشاد در مدح و ثنا  
کای کمینه بخششت ملک جهان      من چه گویم چون تو می دانی نهان  
ای همیشه حاجت ما را پناه      بار دیگر ما غلط کردیم راه  
۶۰      لیک گفتی گر چه می دانم سرت      زود هم پیدا کنش بر ظاهر ت  
چون بر آورد از میان جان خروش      اندر آمد بحر بخشایش به جوش  
در میان گریه خوابش در رُبود      دید در خواب او که پیری رو نمود  
گفت ای شه مرده حاجات رواست      گر غریبی آیدت فردا ز ماست  
چون که آید او حکیم حاذق است      صادقش دان کو امین و صادق است  
۶۵      در علاجش سحر مطلق را ببین      در مزاجش قدرت حق را ببین  
چون رسید آن وعده گاه و روز شد      آفتاب از شرق اختر سوز شد  
بود اندر منظره شه منتظر      تا ببیند آنچه بنمودند سر  
دید شخصی فاضلی پرمایه ای      آفتابی در میان سایه ای  
می رسید از دور مانند هلال      نیست بود و هست بر شکل خیال  
۷۰      نیست و ش باشد خیال اندر روان      تو جهانی بر خیالی بین روان  
بر خیالی صلحشان و جنگشان      وز خیالی فخرشان و ننگشان  
آن خیالاتی که دام اولیاست      عکس مه رویان بستان خداست

عنوان: *HAB* بولاق، خواب دیدن پادشاه مبشر غیبی را؛ نیز افزوده، و یافتن طبیب الهی و حاصل شدن مراد او. *G* بر پادشاه را حذف کرده. *G* بدرگاه آله. *G* و در خواب دیدن او ولی را.

۵۶. *B* سجده گاه. ۵۷. در *C* بالای و ثنا نوشته و دعا. *GHK*N مدح و دعا.

۶۰. *K* فاش گو اندر دعا بر ظاهر ت. ۶۲. *B* رخ بجای رو.

۶۴. *AGHK*N حکیمی. *B* دانک او بجای دان کو. *A* و را حذف کرده.

آن خیالی که شه اندر خواب دید  
 شه به جای حاجبان فا پیش رفت  
 هر دو بحری آشنا آموخته  
 گفت معشوقم تو بودستی نه آن  
 ای مرا تو مُصْطَفَى من چون عُمَر  
 در رخ مهمان همی آمد پدید  
 پیش آن مهمان غیب خویش رفت  
 هر دو جان بی دوختن بر دوخته  
 لیک کار از کار خیزد در جهان  
 از برای خدمت بندم کمر

۷۵

### از خداوند ولی التوفیق در خواستن توفیق رعایت ادب در همه حالها و بیان کردن وخامت ضررهای بی ادبی

از خدا جوییم توفیق ادب  
 بی ادب تنها نه خود را داشت بد  
 مائده از آسمان در می رسید  
 در میان قوم موسی چند کس  
 منقطع شد نان و خوان آسمان  
 باز عیسی چون شفاعت کرد حق  
 باز گستاخان ادب بگذاشتند  
 لابه کرده عیسی ایشان را که این  
 بدگمانی کردن و حرص آوری

بی ادب محروم شد از لطف رب  
 بلکه آتش در همه آفاق زد  
 بی صداع و بی فروخت و بی خرید  
 بی ادب گفتند کو سیر و عَدَس  
 ماند رنج زرع و بیل و داسمان  
 خوان فرستاد و غنیمت بر طبق  
 چون گدایان زله ها برداشتند  
 دائمست و کم نگردد از زمین  
 کفر باشد پیش خوان مهتری

۸۰

۸۵

۷۳. BKL بولاق، آن خیالی را که شه در خواب دید. N آن خیالاتی که شه در خواب دید.  
 ۷۴. تقریباً همه چاپهای شرقی در پیش نوشته اند. A فا و در بالای آن نوشته در. BC فا را کاملاً  
 واضح نوشته. LN بولاق، در. ۷۵. A هر دو جان را دوختن؛ در بالای دوختن نوشته  
 بی بدن. N در دوخته. ۷۶. A بدان بجای نه آن. ۷۷. در A این بیت پس از عنوان آمده.  
 عنوان: در کهن ترین نسخ خطی حذف شده. در حاشیه C اضافه شده. در GHN در حاشیه به  
 قلمی متأخرتر اضافه شده. AL ادب را حذف کرده. L و رعایت. ۷۸. AGHKLN گشت  
 بجای شد. B ماند. ۷۹. بولاق، بر بجای در. ۸۰. G در مصراع دوم: بی شری و بیع و  
 بی گفت و شنید. ۸۲. ABGHKN بولاق، خوان و نان. و در L به همین صورت تصحیح  
 شده. G از آسمان C از بیل داسمان. GHN داس مان. GH داش، با سکون. ۸۳. پس از این  
 بیت، بولاق افزوده:

مائده شد از سما پس عائده گفت چون انزل علینا مائده  
 ۸۵. بولاق، کرد عیسی لابه. ۸۶. پس از این بیت در C افتادگی وجود دارد که تا بیت  
 ۱۲۰ ادامه یافته است.

ز آن گدازویانِ نادیده ز آز  
ابر بر نابد پیِ منع زکات  
هر چه بر تو آید از ظلمات و غم  
هر که بی باکی کند در راهِ دوست ۹۰  
از ادب پُر نور گشته است این فلک  
بُد زگستاخی کسوفِ آفتاب  
آن در رحمت بر ایشان شد فراز  
وز زنا افتد و با اندر جهات  
آن ز بی باکی و گستاخیست هم  
ره زنِ مردان شد و نامرّد اوست  
وز ادب معصوم و پاک آمد مَلک  
شد عزازیلی ز جُرأت رَدِ باب

### ملاقاتِ پادشاه با آن طبیبِ الهی که در خوابش بشارت داده بودند به ملاقاتِ او

دست بگشاد و کنارانش گرفت  
دست و پیشانیش بوسیدن گرفت ۹۵  
پُرس پُرسان می کشیدش تا به صدر  
گفت ای هدیه حق و دفعِ حَرَج  
ای لِقای تو جوابِ هر سؤال  
ترجمانی هر چه ما را در دل است  
مَرَحَبَا یا مُجْتَبی یا مُرْتَضی  
أَنْتَ مَوْلَى الْقَوْمِ مَنْ لَا یُسْتَهی ۱۰۰  
همچو عشق اندر دل و جانِش گرفت  
از مُقام و راه پرسیدن گرفت  
گفت گنجی یافتم آخر به صبر  
مَعْنِی الصَّبْرِ مِفْتَاحُ الْفَرَج  
مُشْکِلِ از تو حَل شود بی قیل و قال  
دست گیری هر که پایش در گِل است  
إِنْ تَغِبْ جَاءَ الْقَضَا ضَاقَ الْقَضَا  
قَدْ رَدَى كَلَّا لَسِنْ لَمْ یَنْتَه

۸۹: L نامردی بجای بی باکی

۹۰: HK هر که نامردی کند، نیز G در حاشیه. پس از این بیت، بولاق افزود:

هر که شد در راه گستاخ طریق  
آن بود در وادی حسرت غریق ۹۲  
چاپ قبلی، آفتات. [متن تصحیح شد].

پس از این بیت، بولاق افزود:

وقت آنکه بسایدش کردن بیان  
ماجرای حال شاه و میهمان  
عنوان: G، ملاقات پادشاه با آن ولی که در خوابش نمودند، نیز LN که نموده بودند ضبط کرده.

۹۳: A کنارش را گرفت. ۹۴: BGKN وز بجای از. ۹۵: پس از این بیت، بولاق افزود:

صبر اگر تلخست ولیکن عاقبت  
میوه اش باشد شفا و عافیت ۹۶  
GN ای نور حق، و به همین صورت در H تصحیح شده.

۹۸: B ترجمان. B دست گیر. ۱۰۰: BL بولاق، ینتهی.

### بردنِ پادشاه آن طبیب را بر سرِ بیمار تا حالِ او را ببیند

- چون گذشت آن مجلس و خوانِ کرم  
قصه رنجور و رنجوری بخواند  
رنگِ رُو و نبض و قاروره بدید  
گفت هر دارو که ایشان کرده‌اند  
بی‌خبر بودند از حالِ درون ۱۰۵  
دید رنج و کشف شد بر وی نهفت  
رنجش از سودا و از صفرا نبود  
دید از زارش کو زارِ دلست  
عاشقی پیداست از زاریِ دل  
علتِ عاشق ز علت‌ها جداست ۱۱۰  
عاشقی گر زین سر و گر زان سرست  
هر چه گویم عشق را شرح و بیان  
گر چه تفسیرِ زبان روشن‌گرست  
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت  
عقل در شرحش چو خر در گِلِ بخفت ۱۱۵  
آفتاب آمد دلیلِ آفتاب  
از وی ار سایه نشانی می‌دهد  
سایه خواب آرد تو را همچون سمر  
خود غریبی در جهان چون شمس نیست
- دستِ او بگرفت و برد اندر حرم  
بعد از آن در پیش رنجورش نشاند  
هم علامتش هم اسبابش شنید  
آن عمارت نیست ویران کرده‌اند  
أَسْتَعِیْذُ بِاللَّهِ مِمَّا يَفْتُرُونَ  
لیک پنهان کرد و با سلطان نگفت  
بوی هر هیزم پدید آید ز دود  
تن خوشست و او گرفتارِ دلست  
نیست بیماری چو بیماریِ دل  
عشق اضطرابِ اسرارِ خداست  
عاقبت ما را بدان سر رهبرست  
چون به عشق آیم خجل باشم از آن  
لیک عشقِ بی‌زبان روشن‌ترست  
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت  
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت  
گر دلیلت باید از وی رُو متاب  
شمس هر دم نورِ جانی می‌دهد  
چون برآید شمس انشق القمر  
شمس جان باقیست او را اَمس نیست

عنوان: این عنوان در کهن‌ترین دو نسخه خطی حذف شده. در GN این عنوان به قلمی متأخرتر اضافه شده.

۱۰۱. این بیت در BK بولاق، پیش از عنوان آمده. L مجلس خوان و کرم.

۱۰۷. BGKN بولاق، از صفرا و از سودا، و به همین صورت در H تصحیح شده.

۱۰۸. B تن خوشست او و گرفتار. ۱۱۰. بولاق، اسطرلاب. ۱۱۱. بولاق، بدان سو.

۱۱۴. در B این بیت پس از بیت ۱۱۱ آمده.

۱۱۹. B باقی که او را. بولاق، باقیست کاو را. GLN باقی‌کش اَمس نیست، و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده.

- ۱۲۰ شمس در خارج اگر چه هست فرد  
شمس جان کو خارج آمد از اثیر  
در تصوّر ذات او را گنج کو  
چون حدیث روی شمس الدین رسید  
واجب آید چونکه آمد نام او  
۱۲۵ این نفس جان دامنم بر تافتست  
از برای حق صحبت سالها  
تا زمین و آسمان خندان شود  
لا تُكَلِّفْنِي فَإِنِّي فِي الْفَنَاءِ  
كُلُّ شَيْءٍ قَالَهُ غَيْرُ الْمُفِيقِ  
۱۳۰ من چه گویم یک رگم هشیار نیست  
شرح این هجران و این خون جگر  
قَالَ أَطْعِمْنِي فَإِنِّي جَائِعٌ  
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق  
تو مگر خود مرد صوفی نیستی  
۱۳۵ گفتمش پوشیده خوشتر سرّ یار  
خوشتر آن باشد که سرّ دلبران  
گفت مکشوف و برهنه و بی غلول

۱۲۱. G در مصراع اول: لیک شمسی که ازو شد هست اثیر، در حاشیه تصحیح شده.  
۱۲۴. ABGHLK شرح کردن رمزی، نیز C در حاشیه. بولاق، شرح رمزی کردن. N شرح  
کردن رمز. ۱۲۵. بولاق، در تافتست. ۱۲۶. بولاق، کز برای، L بازگو رمزی. ۱۲۹. L ان  
تُكَلِّفْ أَوْ تُصَلِّفْ.

۱۳۱. L بولاق، وقتی. ۱۳۲. GHN جایی و قاطع؛ [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح  
شد]. چاپ قبلی، جایی و قاطع. ۱۳۴. L در بالای هست نوشته نقد. [چاپ قبلی، نسیه. متن  
تصحیح شد]. ۱۳۶. [چاپ قبلی، سر. متن تصحیح شد]. ۱۳۷. L حذف کرده. N بولاق،  
برهنه بی غلول. BL پس از این بیت افزوده:

گفت مشکوف و برهنه گوی این آشکارا به که پنهان ذکر دین  
G به جای بیت ۱۳۷ بیتی را که BL افزوده آورده، و تصحیح کننده‌ای در بالای گوی این نوشته  
بی غلول و مصراع دوم بیت متن را در حاشیه افزوده.

۱۴۰ پرده بردار و برهنه گو که من  
گفتم ار عربان شود او در عیان  
آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه  
آفتابی کز وی این عالم فروخت  
فتنه و آشوب و خون‌ریزی مجو  
این ندارد آخر از آغاز گو  
می‌نخسبم با صنم با پیرهن  
نی تو مانی نی کنارت نی میان  
بر نتابد کوه را یک برگ کاه  
اندکی گر پیش آید جمله سوخت  
بیش ازین از شمس تبریزی مگو  
رو تمام این حکایت بازگو

### خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه با کنیزک جهت دریافتن رنج کنیزک

۱۴۵ گفت ای شه خلوتی کن خانه را  
کس ندارد گوش در دهلیزها  
خانه خالی ماند و یک دیار نی  
نرم نرمک گفت شهر تو کجاست  
و اندر آن شهر از قرابت کیست  
دست بر نبضش نهاد و یک به یک  
چون کسی را خار در پایش جهد  
وز سر سوزن همی جوید سرش  
خار در پا شد چنین دشواریاب  
خار دل را گر بدیدی هر خسی  
دور کن هم خویش و هم بیگانه را  
تا بپرسم زین کنیزک چیزها  
جز طیب و جز همان بیمار نی  
که علاج اهل هر شهری جداست  
خویشی و پیوستگی با چیست  
باز می‌پرسید از جور فلک  
پای خود را بر سر زانو نهد  
ور نیابد می‌کند بال لب ترش  
خار در دل چون بود و ده جواب  
دست گئی بودی غمان را بر کسی

۱۴۰. L می‌نتابد. ۱۴۲. ABGHLN بولاق، مجوی بجای مگوی. ۱۴۳. AGHLN بولاق، گوی در هر دو مصراع. عنوان. A در ساختن به جای دریافتن. G با کنیزک را حذف کرده. بعد از عنوان، بولاق، افزوده:

آن حکیم شد چون ازین حکمت خیر  
۱۴۵. N از کنیزک. B بعد از این بیت افزوده:  
در زمان فرمود شه ز آنجا روند  
۱۴۶. B بعد از این بیت افزوده:

بعد از آن در کار او بنیاد کرد  
۱۵۰. B بولاق، خلد بجای جهد. ۱۵۱. L از لب. ۱۵۳. AGHN خار در دل.  
وز حکایت‌های ماضی یاد کرد

- کس به زیر دُمِ خر خاری نهد  
 ۱۵۵ بر جهد و آن خار مُحکَمتر زند  
 خر ز بهر دفع خار از سوز و درد  
 آن حکیم خارچین اُستاد بود  
 ز آن کنیزک بر طریقِ داستان  
 با حکیم او قصّه‌ها می‌گفت فاش  
 ۱۶۰ سوی قصّه گفتنش می‌داشت گوش  
 تا که نبض از نام کی گردد جهان  
 دوستانِ شهر او را بر شمرد  
 گفت چون بیرون شدی از شهر خویش  
 نام شهری گفت و ز آن هم درگذشت  
 ۱۶۵ خواجگان و شهرها را یک به یک  
 شهر شهر و خانه خانه قصّه کرد  
 نبض او بر حالِ خود بُد بی‌گزند  
 نبض جَست و روی سرخ و زرد شد  
 چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت  
 ۱۷۰ گفت کوی او کدامست در گذر  
 گفت دانستم که رنجت چیست زود  
 شاد باش و فارغ و ایمن که من

۱۵۴. L خر ندارد. ۱۵۶. بولاق، هر بجای صد.

۱۵۹. B خواجگان شهر باش. CGHKN و شهر و باش [متن موافق نظر نیکلسون به همین صورت تصحیح شد]. L و شهرهاش. [چاپهای قبلی، شهر و تاش و شهر تاش، نیز دیگر نسخ چاپی]. ۱۶۱. N تاکی نبض از نام کنی. ۱۶۲. AGHLN بولاق، دوستان و شهر او را. B دوستان و شهرها را.

۱۶۴. B گفت ز آن. BGNK روی و نبض. ۱۶۵. بولاق، خواجگان و شهر یانرا.

۱۶۶. B کرد زرد.

۱۶۸. L روش بجای روی. ۱۶۹. بولاق، این درد.

۱۷۰. ACGHKN بولاق، کدامست درگذر. [متن به همین صورت تصحیح شد]؛ L کدامست از گذر؛ کدام اندر گذر تصحیح کاتبی است به امید اصلاح وزن. بولاق، بر سر پل. B و را پس از گفت حذف کرده. G غاتفر. N غاتفر. ۱۷۲. G آمن.



- ۱۷۵ من غم تو می خورم تو غم مخور  
هان و هان این راز را باکس مگو  
گورخانه راز تو چون دل شود  
گفت پیغمبر که هر که سر نهفت  
دانه ها چون در زمین پنهان شود  
زر و نقره گر نبودندی نهان  
وعده ها و لطف های آن حکیم  
۱۸۰ وعده ها باشد حقیقی دل پذیر  
وعده اهل کرم نقد روان  
بر تو من مُشْفِترم از صد پدر  
گر چه از توشه کند بس جست و جو  
آن مُرادت زودتر حاصل شود  
زود گردد با مراد خویش جفت  
سِرّ آن سَرَسَبْزِی بُستان شود  
پَرُورِش کئی یافتندی زیر کان  
کرد آن رنجور را ایمن ز بیم  
وعده ها باشد مجازی تاسه گیر  
وعده ناهل شد رنج روان

### در یافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه

- بعد از آن برخاست و عزم شاه کرد  
گفت تدبیر آن بود کان مرد را  
مرد زرگر را بخوان زان شهر دور  
شاه را زان شمه ای آگاه کرد  
حاضر آریم از پی این درد را  
با زر و خلعت بده او را غرور

۱۷۴. A بولاق، هان هان. ۱۷۵. A گر ز خانه راز تو. خانه اسرار تو را G در حاشیه نسخه بدل داده. B بولاق، چونک اسرار نهان در دل شود، در A و در حاشیه C به همین صورت تصحیح شده. H در حاشیه، نسخه بدل B بولاق را بجای مصراع اول ضبط کرده. AB این مرادت. نیز HN در H تصحیح شده. ۱۷۶. ABCL پیغامبر. B هرکو. ۱۷۷. GL بولاق، دانه چون اندر زمین؛ AGHL بولاق، سراو. KN سرشان، در C به همین صورت تصحیح شده. ۱۷۹. G آمن، نیز H در حاشیه. ۱۸۰. بولاق، وعده، در هر دو مصراع. ۱۸۱. GK گنج بجای نقد، در H به همین صورت تصحیح شده. بولاق، گنج روان. در BC در بالای نقد نوشته گنج. پس از عنوان، بولاق افزوده:

آن حکیم مهربان کارگر یافت از رنج کنیزک چون خبر  
L بیت زیر را دارد:

ان حکیم مهربان چون راز یافت صورت رنج کنیزک باز یافت  
۱۸۲. GHKN بعد از آن. B و را حذف کرده. بولاق افزوده:

گفت شه پس چیست در تدبیر این می نماید خود خطر تأخیر این  
۱۸۴. بیت زیر در BL و در حاشیه C افزوده شده:

چونک سلطان از حکیم آنرا شنید پسند او را از دل و از جان گزید  
بولاق، افزوده:

چونکه این تدبیر را شه کرد گوش بود پندش زیور منگوش گوش

### فرستادن شاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر

۱۸۵	شه فرستاد آن طرف یک دو رسول تا سمرقند آمدند آن دو رسول کای لطیف استاد کامل معرفت نک فلان شه از برای زرگری اینک این خلعت بگیر و زر و سیم	حاذقان و کافیان بس عُدُول از برای زرگر شنگِ فضول فاش اندر شهرها از تو صِفَت اختیارت کرد زیرا مهتری چون بیایی خاص باشی و ندیم
۱۹۰	مرد مال و خلعت بسیار دید اندر آمد شادمان در راه مرد اسب تازی بر نشست و شاد تاخت ای شده اندر سفر با صد رضا در خیالش مُلک و عزّ و مهتری	غَرّه شد از شهر و فرزندان بُرید بی خبر کان شاه قصدِ جانّش کرد خونبهای خویش را خلعت شناخت خود به پای خویش تا سوء الْقضا گفت عزرائیل رو، آری بَری
۱۹۵	چون رسید از راه آن مردِ غریب سوی شاهنشاه بردندش به ناز شاه دید او را بسی تعظیم کرد پس حکیمش گفت کای سلطانِ مه تا کنیزک در وصالش خوش شود	اندر آوردش به پیش شه طبیب تا بسوزد بر سرِ شمع طراز مخزنِ زر را بدو تسلیم کرد آن کنیزک را بدین خواجه بده آب و ضلش دفع آن آتش شود
۲۰۰	شه بدو بخشید آن مه رُوی را مدّت شش ماه می راندند کام بعد از آن از بهر او شربت بساخت چون ز رنجوری جمال او نماند	جُفت کرد آن هر دو صحبت جُوی را تا به صحت آمد آن دختر تمام تا بخورد و پیش دختر می گذاخت جانِ دختر در وبال او نماند

عنوان: *GHN* فرستادن شاه. ۱۸۵. بولاق. پس بجای شه. در *G* در بالای شه نوشته پس.

۱۸۶. قرائت متن موافق *A* است. *BCGHLN* بولاق به این صورت ضبط کرده:

تا سمرقند آمدند آن دو امیر پیش آن زرگر ز شاهنشاه بشیر

*C* رسول را در بالای امیر نوشته و مصراع دوم را به صورتی که در *A* ضبط شده آورده. بیت

متن در *HN* به صورت نسخه بدل ضبط شده. ۱۸۷. *AHK* بولاق، و کامل. ۱۸۸. *B* شاه.

۱۹۰. *N* غَرّه شد. ۱۹۴. بولاق. و قبل از عزّ را حذف کرده. *C* و بعد از عزّ را حذف کرده

۱۹۸. بولاق. ای بجای کای.

۲۰۳. *B* مصراع دوم، عشق دختر بر کمال او نماند.

- چون که زشت و ناخوش و رُخ زرد شد  
 ۲۰۵ عشقهایی کز پی رنگی بود  
 کاش کان هم ننگ بودی یکسری  
 خون دوید از چشم همچون جوی او  
 دشمن طاوس آمد پَر او  
 گفت من آن اهُوم کز ناف من  
 ۲۱۰ ای من آن روباه صحرا کز کمین  
 ای من آن پیلی که زخم پیل بان  
 آنکه گشتستم پی مآذون من  
 بر منست امروز و فردا بر ویست  
 گرچه دیوار افکند سایه دراز  
 ۲۱۵ این جهان کوهست و فعل ما ندا  
 این بگفت و رفت در دم زیر خاک  
 زآنکه عشقِ مردگان پاینده نیست  
 عشقِ زنده در روان و در بصر  
 عشقِ آن زنده گزین کو باقیست  
 ۲۲۰ عشقِ آن بگزین که جمله انبیا  
 تو مگو ما را بدان شه بار نیست
- اندک اندک در دل او سرد شد  
 عشق نَبود عاقبت ننگی بود  
 تا نرفتی بر وی آن بَدداوری  
 دشمن جانِ وی آمد روی او  
 ای بسی شه را بگشته فر او  
 ریخت آن صیاد خونِ صاف من  
 سر بریدندش برای پوستین  
 ریخت خونم از برای استخوان  
 می‌دانند که نخسبد خون من  
 خونِ چون من کس چنین ضایع کیست  
 باز گردد سوی او آن سایه باز  
 سوی ما آید نداها را صدا  
 آن کنیزک شد ز عشق و رنج پاک  
 زآنکه مرده سوی ما آینده نیست  
 هر دمی باشد ز غنچه تازه‌تر  
 کز شرابِ جان‌فزایت ساقیست  
 یافتند از عشقِ او کار و کیا  
 باکریمان کارها دشوار نیست

### بیانِ آنکه کشتن و زهر دادنِ مردِ زرگر به اشارتِ الهی بود نه به هوای نفس و تأملِ فاسد

کشتنِ این مرد بر دستِ حکیم      نی پی اومید بود و نی ز بیم

۲۰۶. A کاش کی کان ننگ. ۲۰۸. در BL بولاق، بسا. ۲۰۹. L بولاق، آهویم. ABGHKLN  
 بولاق، این صیاد. ۲۱۰. B بریدندم. ۲۱۲. C مآذون من. B می‌نماند که بخسبد.  
 ۲۱۳. [چاپ قبلی، خون چون. متن تصحیح شد]. ۲۱۵. B و را حذف کرده.  
 ۲۱۶. ABGHKLN بولاق، ز عشق و رنج؛ [چاپ قبلی، ز رنج و عشق. متن موافق نظر صریح  
 نیکلسون تصحیح شد]. ۲۱۹. B جان فزایش. L جان فزای. ۲۲۱. B ما را بر شه.  
 عنوان: C زیان بجای زهر. این عنوان در حاشیه GN اضافه شده.  
 ۲۲۲. ABGHKLN بولاق، آن مرد. L امید.

- ۲۲۵ او نَکُشَتَش از برای طبع شاه  
آن پسر را کِش خَضِر بَبْرِیدَ حَلَق  
آنکه از حق یابد او وَحی و جواب  
آنکه جان بخشد اگر بکُشد رواست  
همچو اسماعیل پیشش سَر بنه  
تا بماند جانت خندان تا ابد  
عاشقان جامِ فرح آنکه کُشند  
شاه آن خون از پی شهوت نکرد  
۲۳۰ تو گمان بُردی که کرد آلودگی  
بهر آنست این ریاضت وین جفا  
بهر آنست امتحانِ نیک و بد  
گر نبودی کارش اِلَهِامِ اِلَهِ  
۲۳۵ پاک بود از شهوت و حرص و هوا  
گر خَضِر در بحر کشتی را شکست  
وهم موسی با همه نور و هنر  
آن گُل سرخست تو خونش مخوان  
گر بُدی خونِ مُسَلِّمانِ کامِ او  
می‌بلرزد عرش از مدح شقی  
۲۴۰ شاه بود و شاهِ بس آگاه بود  
آنکسی را کِش چنین شاهی کُشد  
گر ندیدی سودِ او در قهرِ او  
بچه می‌لرزد از آن نیشِ حجام
- تا نیامد امر و اِلَهِامِ اِلَهِ  
سِرِّ آن را در نیابد عامِ خَلَق  
هرچه فرماید بَوَد عینِ صواب  
نایبست و دستِ او دستِ خداست  
شاد و خندان پیش تیغش جان بده  
همچو جانِ پاکِ احمد با احد  
که به دستِ خویش خوبانشان کُشند  
تو رها کن بدگمانی و نَبَرَد  
در صفا غش کئی هِلَد پالودگی  
تا بر آرد کُوره از نقره جفا  
تا بجوشد بر سَر آرد زر زبَد  
او سگی بودی دراننده نه شاه  
نیک کرد او لیک نیکِ بَدُنْما  
صد درستی در شکستِ خَضِر هست  
شد از آن محجوبِ تو بی‌پر مَپر  
مستِ عقلست او تو مجنونش مخوان  
کافرَم گر بردمی من نامِ او  
بدگمان گردد ز مَدْحش مُتَقی  
خاص بود و خاصه الله بود  
سوی بخت و بهترین جاهی کُشد  
کئی شدی آن لطفِ مُطَلَق قَهْر جُو  
مادرِ مُشْفِق در آن غم شادکام

۲۲۳. AB الهام از اله. ۲۲۴. AH علم خلق، H در بالا تصحیح کرده. ۲۲۹. BGN عاشقان  
آنکه شراب جان کُشند، و به همین نحو در حاشیه H تصحیح شده. ۲۳۱. B در صفاتش کی  
هلد. A که بجای کی. L دهد بجای هلد. ۲۳۱. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح  
شد. چاپ قبلی، غش، به فتح و کسر حرف اول].

۲۳۳. C نیک‌بد. ۲۳۴. A نی شاه. ۲۳۷. A تویی پر و پر. N و تویی پر.

۲۴۱. [چاپ قبلی، شاه بس، بدون اضافه. متن موافق نظر صریح نیکلسون تصحیح شد].

۲۴۴. BGN بولاق، دم بجای غم. C دم را نسخه بدل داده.

۲۴۵ نیم جان بستاند و صد جان دهد      آنکه در و همت نیاید آن دهد  
تو قیاس از خویش می‌گیری و لیک      دُور دُور افتاده‌ای بنگر تو نیک

### حکایتِ مردِ بقال و طوطی و روغنِ ریختنِ طوطی در دکان

۲۵۰ بود بقالی و وی را طوطی  
بر دکان بودی نگهبانِ دکان  
در خطابِ آدمی ناطق بُدی  
جست از سوی دکان سویی گریخت  
از سوی خانه بیامد خواجه‌اش  
دید پُر روغن دکان و جامه چرب  
روزی چندی سخن کوتاه کرد  
ریش برمی‌کند و می‌گفت ای دریغ  
۲۵۵ دست من بشکسته بودی آن زمان  
هَدیه‌ها می‌داد هر درویش را  
بعد سه روز و سه شب حیران و زار  
می‌نمود آن مرغ را هرگونِ شگفت  
جَوَلَقِی سَر برهنه می‌گذشت  
خوش‌نوازی سبز گویا طوطی  
نکته‌گفتی با همه سوداگران  
در نوای طوطیان حاذق بُدی  
شیشه‌های روغن گُل را بریخت  
بر دکان بنشست فارغ خواجه‌وش  
بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب  
مردِ بقال از ندامت آه کرد  
کافتابِ نعمتم شد زیر میغ  
چون زدم من بر سرِ آن خوش‌زبان  
تا بیابد نطقِ مرغ خویش را  
بر دکان بنشسته بُد نومیدوار  
تا که باشد کاندرا آید او به‌گفت  
با سرِ بی‌مو چو پُشتِ طاس و طشت

۲۴۵. [چاپ قبلی، نیم، با اضافه. متن موافق نظر صریح نیکلسون تصحیح شد.] C انج را نسخه بدل آنک داده. L آنچه. GK آنچه در و همت. عنوان: G مرد را حذف کرده.  
۲۴۷. H و او را طوطی. ABL بولاق، او را بجای وی را. B بولاق، و گویا. GN سبز و گویا.  
۲۴۹. بعد از این بیت L افزوده:

خواجه روزی سوی خانه رفته بود      در دکان طوطی نگهبانی نمود  
گره بر جست ناگه در دکان      بهر موشی طوطیک از بهر جان  
نیز بولاق که بر دکان (در هر دو بیت) و از بیم جان ضبط کرده. هر دو بیت در حاشیه A و بیت دوم در حاشیه B اضافه شده. این ابیات را بعضی نسخا برای بیان سبب هراس طوطی اضافه کرده‌اند. ۲۵۲. L وجاش چرب. ۲۵۳. بولاق. چندین. ۲۵۵. G که بجای چون، و در H به همین نحو تصحیح شده. ۲۵۸. GN هرگون نهفت، و شگفت در حاشیه. A تاکی باشد اندر. GHKN اندر آید. L بولاق بجای این بیت، بیت زیر را ضبط کرده:  
با هزاران غصه و غم گشته جفت      که عجب این مرغ کی آید بگفت  
۲۵۹. در G جولقی اعراب ندارد. AH با سری.

- ۲۶۰ طوطی اندر گفت آمد در زمان  
از چه ای گل با گلان آمیختی  
از قیاسش خنده آمد خلق را  
کارِ پاکان را قیاس از خود مگیر  
جمله عالم زین سبب گمراه شد  
۲۶۵ هَمَسَری با انبیا بر داشتند  
گفته اینک ما بشر ایشان بشر  
این ندانستند ایشان از عمی  
هر دو گون زنبور خوردند از محل  
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب  
۲۷۰ هر دو نی خوردند از یک آب خور  
صد هزاران این چنین آشباه بین  
این خورد گردد پلیدی زو جدا  
این خورد زاید همه بخل و حسد  
این زمین پاک و آن شورست و بد  
۲۷۵ هر دو صورت گر به هم ماند رواست  
جُز که صاحب ذوق که شناسد بیاب  
سِخَر را با مُعْجِزه کرده قیاس
- بانگ بر درویش زد که هی فلان  
تو مگر از شیشه روغن ریختی  
کو چو خود پنداشت صاحب دل را  
گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر  
کم کسی ز ابدال حق آگاه شد  
اولیا را همچو خود پنداشتند  
ما و ایشان بسته خوابیم و خور  
هست فرقی در میان بی مُنتها  
لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل  
زین یکی سرگین شد و زان مُشک ناب  
این یکی خالی و آن دیگر شکر  
فرقشان هفتاد ساله راه بین  
آن خورد گردد همه نور خدا  
آن خورد زاید همه عشق احد  
این فرشته پاک و آن دیوست و دد  
آب تلخ و آب شیرین را صفاست  
او شناسد آب خوش از شوره آب  
هر دو را بر مکر پندارد اساس

۲۶۰.  $G$  آمد اندر گفت طوطی آن زمان.  $N$  آمد آن زمان.  $H$  آمد ناگهان؛ و آن زمان را در بالای آن نوشته.  $A$  در مصراع دوم این صورت را دارد: بانگ بر وی زد بگفتش ناگهان؛  $G$  بانگ بر درویش زد چون عاقلان، و کای را نسخه بدل چون داده.  $N$  همان مصراع دوم  $A$  را دارد.  $B$  درویش بر زد کای فلان. بولاق، ای بجای هی. ۲۶۱.  $B$  از چه گل.  $GN$  کز چه ای گل. ۲۶۳.  $ABH$  بولاق، نوشتن.  $N$  نوشتن شیر شیر. ۲۶۶.  $B$  ما بشر و ایشان بشر.  $A$  ما چو ایشان بسته. ۲۶۸.  $L$  حذف کرده. بولاق، زین نیش و زان دیگر. ۲۷۰.  $B$  آن یکسی.  $AGHKN$  بولاق، [فاتح]، و آن پر از شکر؛  $B$  و این پر از شکر. ۲۷۲.  $L$  بولاق، و آن خورد. ۲۷۳. در حاشیه  $C$  اضافه شده. بولاق، گردد همه بخل.  $AL$  و آن بجای آن.  $C$  بولاق، همه نور احد. فاتح، نور احد.  $GHKN$  و آن خورد زاید همه نور احد.  $H$  عشق را نسخه بدل نور داده. ۲۷۴.  $A$  وین سرشته پاک.  $H$  وین فرشته.  $G$  شوره ست.  $B$  دامست و دد. ۲۷۶.  $AL$  ذوق شناسد. ۲۷۷.  $A$  پندارند.

- ساحرانِ موسی از استیزه را  
زین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف  
لَعْنَةُ اللَّهِ این عمل را در قفا ۲۸۰  
کافران اندر مری بوزینه طبع  
هر چه مردم می‌کند بوزینه هم  
او گمان برده که من کردم چو او  
این کند از امر و او بهر ستیز  
آن منافق با موافق در نماز ۲۸۵  
در نماز و روزه و حج و زکات  
مؤمنان را بُرد باشد عاقبت  
گرچه هر دو بر سر یک بازیند  
هر یکی سوی مقام خود رود  
مؤمنش خوانند جانش خوش شود ۲۹۰  
نام او محبوب از ذاتِ ویست  
میم و واو و میم و نون تشریف نیست  
گر منافق خوانیش این نام دون  
گر نه این نام اشتقاقِ دوزخست  
زشتی آن نام بد از حرف نیست ۲۹۵  
حرف ظرف آمد درو معنی چو آب  
بحر تلخ و بحر شیرین در جهان
- بر گرفته چون عصای او عصا  
زین عمل تا آن عمل راهی شگرف  
رَحْمَةُ اللَّهِ آن عمل را در وفا  
آفتی آمد درونِ سینه طبع  
آن کند کز مرد بیند دم بدم  
فرق را کئی داند آن استیزه رو  
بر سر استیزه رویان خاک ریز  
از پی استیزه آید نی نیاز  
با منافق مؤمنان در بُرد و مات  
بر منافق مات اندر آخرت  
هر دو با هم مروزی و رازیند  
هر یکی بر وفقِ نام خود رود  
ور منافق گویی پُر آتش شود  
نام این مَبغوض از آفات ویست  
لفظِ مؤمن جز پی تعریف نیست  
همچو کژدم می‌خلد در اندرون  
پس چرا در وی مذاقِ دوزخست  
تلخی آن آب بحر از ظرف نیست  
بحر معنی عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ  
در میانشان بَرَزَخْ لَا یَبْغِیَان

۲۷۸. L استیزه‌ها. ۲۷۹. N فرقت. بولاق، راه. ۲۸۱. A و بولاق، کافر آمد در. A بدی به  
جای مری. بولاق، مرا. ۲۸۴. H و بعد از امر را حذف کرده؛ نیز A. ۲۸۵. L بی‌نیاز  
۲۸۸. N مرغزی و رازی‌اند. ۲۸۹. H مقام. به فتح اول. [متن تصحیح شد چاپ قبلی،  
مقام، به ضمّ اول]. ۲۹۰. سیلاب دوم گویی در اینجا کوتاه است. قدیمی‌ترین و  
صحیح‌ترین نسخ خطی مثنوی گاهی تخفیف ی آخر پیش از حرف صامت را می‌پذیرند.  
L گوییش آتش شود. A در حاشیه تند را نسخه بدل گویی آورده. GN تیز و بجای گویی.  
در G گویی در بالای آن اضافه شده. ۲۹۲. A میم واو و میم نون. C میم نون.  
۲۹۳. B آن نام دون. L زان نام دون. GH کزدم. C می‌خزان بجای می‌خلد.  
۲۹۵. بولاق، این نام بد.

دانکه این هر دو ز یک اصلی روان  
 زر قلب و زر نیکو در عیار  
 هر که را در جان خدا بنهد محک ۳۰۰  
 در دهان زنده خاشاکی جهد  
 در هزاران لقمه یک خاشاک خرد  
 حس دنیا نردبان این جهان  
 صحت این حس بجوید از طبیب  
 صحت این حس ز معموری تن ۳۰۵  
 راه جان مر جسم را ویران کند  
 کرد ویران خانه بهر گنج زر  
 آب را ببرد و جو را پاک کرد  
 پوست را بشکافت و پیکان را کشید  
 قلعه ویران کرد و از کافر ستد ۳۱۰  
 کار بی چون را که کیفیت نهد  
 گه چنین بنماید و گه ضد این  
 نی چنان حیران که پشتش سوی اوست  
 آن یکی را روی او شد سوی دوست  
 بر گذر زین هر دو رؤ تا اصل آن  
 بی محک هرگز ندانی ز اعتبار  
 مر یقین را باز داند او ز شک  
 آنگه آرامد که بیرونش نهد  
 چون در آمد حس زنده پی ببرد  
 حس دینی نردبان آسمان  
 صحت آن حس بخواهید از حبیب  
 صحت آن حس ز ویرانی بدن  
 بعد از آن ویرانی آبادان کند  
 وز همان گنجش کند معمورتر  
 بعد از آن در جو روان کرد آب خورد  
 پوست تازه بعد ز آتش بر دمید  
 بعد از آن بر ساختش صد برج و سد  
 این که گفتم هم ضرورت می دهد  
 جز که حیرانی نباشد کار دین  
 بل چنین حیران و غرق و مست دوست  
 و آن یکی را روی او خود روی اوست

۲۹۸.  $N$  وانکه بجای دانکه.  $L$  زآنک این هر دو.  $A$  اصل روان.  $A$  تا اصل دان.  
 ۲۹۹.  $B$  ندانی اعتبار. ۳۰۰.  $BCGHLN$  هر یقین را. ۳۰۱.  $A$  دهانی. ۳۰۲.  $L$  درآید.  
 ۳۰۳.  $B$  عقبی بجای دینی. ۳۰۴.  $A$  بجویند (در هر دو مصراع).  $BGHLN$  بولاق، بجوید  
 (در هر دو مصراع). ۳۰۵.  $GLN$  بولاق و فاتح، ز تخریب بدن، نیز  $C$  در حاشیه؛ این ضبط  
 وزن شعر را کامل می کند و شاید تصحیحی باشد که به همین منظور صورت گرفته و در  $H$  نیز  
 به همین صورت تصحیح شده. ۳۰۶. بعد از این بیت،  $B$  بولاق بیت زیر را افزوده:

ای خنک جانی که در عشق مأل

بذل کرد او خان و مان [خانمان، بولاق] و ملک و مال

۳۰۸. بولاق، جورا بجای در جو.  $B$  رها بجای روان. ۳۰۹.  $L$  پوست را بگشاد.  $B$  بولاق و  
 قبل از پیکان را حذف کرده.  $B$  پوستی نو بجای پوست تازه.  $GHLN$  بعد از آتش.  
 ۳۱۰.  $GHLN$  بعد از آن. ۳۱۱.  $AC$  کی کیفیت نهد.  $L$  کیفیت دهد.  $ABGHLN$  بولاق، این  
 ضرورت؛  $L$  از ضرورت می جهد. ۳۱۲. بولاق، گه چنان بنماید و گاهی چنین.  
 ۳۱۳.  $L$  بولاق، چنین بجای چنان.  $B$  بل چنان. بولاق حیرانکه غرق.  
 ۳۱۴.  $BL$  وین بجای وآن در مصراع دوم.



- ۳۱۵ روی هر یک می‌نگر می‌دار پاس  
چون بسی ابلیس آدم‌زوی هست  
زانکه صیاد آورد بانگِ صفیر  
بشنود آن مرغ بانگِ جنسِ خویش  
حرفِ درویشان بدزدد مردِ دون  
کارِ مردانِ روشنی و گرمیست  
شیرِ پشمین از برای گد کنند  
بو مُسَیْلِم را لقب کذاب ماند  
آن شرابِ حق ختامش مُشکِ ناب
- ۳۲۰ بُوکه گردی تو ز خدمت رُوشناس  
پس به هر دستی شاید داد دست  
تا فریبد مرغ را آن مرغ‌گیر  
از هوا آید بیابد دام و نیش  
تا بخواند بر سلیمی زان فسون  
کارِ دونان حيله و بی‌شرمیست  
بُو مُسَیْلِم را لقب اَحْمَد کنند  
مَر محمّد را اُولُوآلِآبَاب ماند  
باده را خَتْمش بُوَد گُند و عذاب

### داستانِ آن پادشاهِ جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهرِ تعصب

- ۳۲۵ بود شاهی در جهودان ظلم‌ساز  
عهدِ عیسی بود و نوبتِ آنِ او  
شاهِ اَحْوَل کرد در راهِ خدا  
گفت استادِ اَحْوَلی را کاندر آ  
گفت اَحْوَل زان دو شیشه من کدام  
گفت استاد آن دو شیشه نیست رَو  
گفت ای اُستَا مَرا طعنه مزین  
شیشه یک بود و به چشمش دو نمود  
چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم  
خشم و شهوتِ مرد را اَحْوَل کند  
چون غرض آمد هنر پوشیده شد
- دشمنِ عیسی و نصرانی‌گداز  
جانِ موسی او و موسیِ جانِ او  
آن دو دَمَسازِ خدایی را جُدا  
رَو برون آراز وُثاقِ آن شیشه را  
پیشِ تو آرم بکن شرح تمام  
اَحْوَلی بگذار و افزون‌بین مشو  
گفت اُستَا زان دو یک را در شکن  
چون شکست او شیشه را دیگر نبود  
مردِ اَحْوَل گردد از مَیْلان و خشم  
ز استقامتِ رُوح را مُبَدَل کند  
صد حجاب از دل به سوی دیده شد

۳۱۸. A. دام پیش. ۳۱۹. [چاپ قبلی، حرف، بدون اضافه. متن موافق نظر نیکلسون

تصحیح شد]. ۳۲۱. G. گد کند. ۳۲۷. بعد از این بیت L افزوده:

چون درون رفت احوال اندر خانه زود شیشه پیش چشم او دو می‌نمود

۳۳۰. بولاق، بر شکن. ۳۳۱. در ABGHLK بولاق و فاتح این بیت پس از بیت ۳۳۲ آمده:

ترتیب این ابیات در متن موافق CN است. ۳۳۱. B. بولاق، آن بجای او.

۳۳۳. L. چشم را احوال.

۳۳۵ چون دهد قاضی به دل رشوت قرار  
شاه از حقدِ جهودانه چنان  
صد هزاران مؤمنِ مظلوم گشت  
کئی شناسد ظالم از مظلوم زار  
گشت احوّل کالامان یا ربّ امان  
که پناهم دینِ موسی را و پشت

### آموختنِ وزیرِ مکرِ پادشاه را

او وزیری داشت گبر و عَشْوَه‌ده  
گفت ترسایان پناه جان کنند  
کم کُش ایشان را که کُشتن سود نیست  
۳۴۰ سِرّ پنهانست اندر صد غلاف  
شاه گفتش پس بگو تدبیر چیست  
تا نماند در جهان نصرانیی  
گفت ای شه‌گوش و دستم را ببر  
۳۴۵ بعد ز آن در زیرِ دار آور مرا  
بر مُنادی‌گاه کن این کار تو  
آنگهم از خود بران تا شهرِ دُور  
کو بر آب از مکر بر بستی گره  
دینِ خود را از مَلِک پنهان کنند  
دین ندارد بُوی مُشک و عود نیست  
ظاهرش با تو چو تو باطنِ خلاف  
چارهٔ آن مکر و آن تزویر چیست  
نی هویدا دین و نی پنهانیی  
بینی‌ام بشکاف اندر حُکم مُر  
تا بخواهد یک شفاعت‌گر مرا  
بر سِرِ راهی که باشد چارسو  
تا در اندازم دریشان شرّ و شور

### تلبیسِ وزیر با نصارا

پس بگویم من بِسِرِ نصرانیم  
شاه واقف گشت از ایمانِ من  
خواستم تا دین ز شَه پنهان کنم  
۳۵۰ ای خدای رازدان می‌دانیم  
وز تعصّب کرد قصدِ جانِ من  
آنکه دینِ اوست ظاهر آن کنم

۳۳۶. A جد بجای حقد؛ در حاشیه جحد. L خشم. A جهود [جهودان] آنزمان.  
عنوان: C مکر. بولاق، پادشاه جهود را. ۳۳۸. B شه بجای او. AB و بولاق، ره زن  
عشوه‌ده. HK رهن عشوه‌ده، در H تصحیح شده. C ظاهراً عشوه‌ده.  
۳۴۱. B ظاهرش با تو چو در باطن خلاف. GLN بولاق و فاتح، ظاهرش باتست و باطن  
برخلاف، و در H به همین نحو تصحیح شده. ۳۴۳. [چاپ قبلی، هوایدا متن تصحیح شد].  
۳۴۴. ABGHLN بولاق، بشکاف و لب در حکم مر. ۳۴۵. GHKN بعد از آن.  
عنوان: بولاق، مکر و تلبیس. ۳۵۰. N اینک دین اوست.

شاه بویی برد از اسرارِ من  
 گفت گفتِ تو چو در نان سوزنست  
 من از آن روزن بدیدم حالِ تو  
 گر نبودی جانِ عیسی چاره‌ام  
 ۳۵۵ بهرِ عیسی جان سپارم سر دهم  
 جان دریغم نیست از عیسی ولیک  
 حیف می‌آمد مرا کان دینِ پاک  
 شکر ایزد را و عیسی را که ما  
 از جهود و از جهودی رسته‌ام  
 ۳۶۰ دور دورِ عیسیست ای مردمان  
 کرد با وی شاه آن کاری که گفت  
 راند او را جانبِ نصرانیان  
 مُتَّهَم شد پیشِ شه گفتارِ من  
 از دلِ من تا دلِ تو روزنست  
 حالِ تو دیدم ننوشم قالِ تو  
 او جهودانه بکردی پاره‌ام  
 صد هزاران منتش بر خود نهم  
 واقفم بر علم دینش نیک  
 در میانِ جاهلان گردد هلاک  
 گشته‌ایم آن کیشِ حق را رهنما  
 تا به زُناری میان را بسته‌ام  
 بشنوید اسرارِ کیشِ او به‌جان  
 خلق اندر کارِ او مانده شگفت  
 کرد در دعوت شروع او بعد ز آن

### قبول کردنِ نصارا مکرِ وزیر را

صد هزاران مردِ ترسا سویی او  
 او بیان می‌کرد با ایشانِ برآز  
 ۳۶۵ او بظاهر واعظِ احکام بود  
 بهرِ این بعضی صحابه از رسول  
 کو چه آمیزد ز اغراضِ نهان  
 اندک اندک جمع شد در کوی او  
 سرِ انگلیون و زُنار و نماز  
 لیک در باطن صغیر و دام بود  
 مُلْتَمَس بودند مکرِ نفسِ غول  
 در عبادتها و در اخلاصِ جان

۳۵۱. بولاق، پیش او. ۳۵۲. L گفت وعظ تو. ۳۵۳. A نوشتم قال تو.  
 ۳۵۵. B جان دهم. B بر جان نهم. ۳۵۷. L بولاق، می‌آید. ۳۵۸. L بولاق، دین بجای کیش.  
 ۳۵۹. ABKLN بولاق، رسته‌ایم و بسته‌ایم. ۳۶۰. بعد از این بیت B بولاق و C در حاشیه  
 افزوده:

چون وزیر آن مکر را بر شه شمرد از دلش اندیشه را کلی ببرد  
 نیز L ۳۶۱. قرائت متن خاص C است. AB بولاق، خلق حیران ماند زان مکر نهفت، نیز C  
 در حاشیه. GHNK خلق حیران مانده زان مکر نهفت.  
 ۳۶۲. GHKN بعد از آن. ۳۶۶. بولاق، بعض.  
 ۳۶۷. AB گر چه آمیزد؛ HN کز چه. فاتح، گو چه، و قرائت متن را نسخه بدل داده.

فَضْلِ طَاعَتِ رَا نَجُسْتَنْدِی اَزو      عِیْبِ ظَاهِرِ رَا بَجُسْتَنْدِی کِه کُو  
 مَوْبِمُو ذَرَه بَذَرَه مَکَرِ نَفْسِ      مِی شَنَاسِیْدَنْد چُون گُل اَز کَرَفُسِ  
 ۳۷۰      مُو شِکَافَانِ صَحَابَه هِم دَر آن      وَعْظِ اِیْشَان خِیْرَه گُشْتَنْدِی بَجان

### متابعت کردنِ نصارا وزیر را

دل بدو دادند ترسایان تمام      خود چه باشد قوتِ تقلیدِ عام  
 در درونِ سینه مهرش کاشتند      نایبِ عیسیش می پنداشتند  
 او به سِرِّ دَجَالِ یک چشم لعین      ای خدا فریاد رس نِعَمَ الْمُعِین  
 صد هزاران دام و دانه ست ای خدا      ما چو مرغانِ حَرِیصِ بی نوا  
 دَمِ بَدَمِ ما بَسْتَه دَامِ نَوِیم      ۳۷۵      هَر یَکِی گَر باز و سِیْمَرغِی شَوِیم  
 می رهایی هر دَمی ما را و باز      سَوِی دَامِی می رَوِیم ای بی نیاز  
 ما درین انبار گَنَدَمِ می کنیم      گَنَدَمِ جَمْعِ آمَدَه گُمِ می کنیم  
 می نیندیشیم آخر ما به هوش      کِیْن خَلَلِ دَر گَنَدَمَسْت اَز مَکَرِ مَوْشِ  
 موش تا انبار ما حُفْرَه زَدَسْت      وَز فَنَشِ اَنْبَارِ ما وِیْران شَدَسْت  
 ۳۸۰      اوّل ای جان دفعِ شَرِّ مَوْشِ کن      وَاَنْگَهانِ دَر جَمْعِ گَنَدَمِ جَوْشِ کن  
 بشنو از اَخْبَارِ آن صَدْرِ صُدُورِ      لَا صَلَوةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحُضُورِ  
 گرنه موشی دزد در انبارِ ماست      گَنَدَمِ اَعْمَالِ چَلِ سَالَه کِجاست  
 ریزه ریزه صَدَقِ هَر روزه چِرا      جَمْعِ می نَآید درین اَنْبَارِ ما

۳۶۸. A بَجُسْتَنْدِی اَزو. GHKN، در مصراع دَوَمِ بَجُسْتَنْدِی. [متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. C بولاق، بَجُسْتَنْدِی کِه کُو. B، نَجُسْتَنْدِی، در هر دو مصراع. واقِعیت آن است که قرائت نَجُسْتَنْدِی (چاپ قبلی) در مصرع دَوَم، سهل تر است، اما دلیل صحت آن نیست.  
 ۳۶۹. ABGHLKN بولاق، و ذره ذره. ۳۷۰. L خیره گشتندی در آن وعظ و بیان.  
 عنوان: G کردن را حذف کرده. ۳۷۵. AB بولاق، پا بجای ما. ABL دام تویم.  
 ۳۷۷. B حذف کرده. ۳۷۹. B موش در انبار ما. H از فنش، اما در اصل وز بوده و به همین نحو در حاشیه تصحیح شده. ۳۸۰. بولاق، کوش بجای جوش.  
 ۳۸۱. ABGN بولاق، صدر الصدور. A صلوة القلب. BCGL تم. بولاق، تمت. [چاپ قبلی، تم متن اصلاح شد]. ۳۸۲. در L بیت بعدی مقدّم بر این بیت است.  
 ۳۸۳. B کجا بجای چِرا.

- ۳۸۵      بس ستاره آتش از آهن جهید  
لیک در ظلمت یکی دزدی نهان  
می‌گشاد استارگان را یک بیک  
گر هزاران دام باشد در قَدَم  
هر شبی از دام تن ارواح را  
می‌رهند ارواح هر شب زین قفص  
۳۹۰      شب ز زندان بی‌خبر زندانیان  
نی غم و اندیشه سود و زیان  
حالِ عارف این بود بی‌خواب هم  
خفته از احوال دنیا روز و شب  
آنکه او پنجه نبیند در رَقَم  
شَمّه‌ای زین حالِ عارف و اُنمود  
۳۹۵      رفته در صحرای بی‌چون جانشان  
وز صفیری باز دام اندر گشی  
فَالِقُ الْأَصْبَاحِ اِسْرَافیل‌وار  
رُوح‌های مُنْبَسِط را تن کند  
اسبِ جانها را کند عاری ز زین  
۴۰۰

۳۸۴. A شراره آتش. ۳۸۵. A روزی در حاشیه به صورت دزدی تصحیح شده.

۳۸۶. ABH بولاق، بر فلك. ۳۸۷. پس از این بیت، بولاق افزوده:

گر عنایات بود با ما مقیم      کی بود بیمی از آن دزد لثیم

این الحاق، نسبتاً، کهن است زیرا در K نیز آمده.

۳۸۹. GHKN بولاق، قفس، و در مصراع دوم، فارغان نه حاکم و محکوم کس. AB بولاق،

فارغان نی حاکم و محکوم کس. K بی حاکم دارد. L فارغان از حرص و اکساب و حصص.

۳۹۱. C این فلانه. ۳۹۳. B از احوال عالم. ۳۹۵. A حذف کرده. GN عقل را بجای

خلق را و به همین صورت در H تصحیح شده. ۳۹۶. پس از این بیت بولاق افزوده:

هر یکی آسوده حرص و حصص      مِسرغ و ش آزادۀ دام و قفص

۳۹۷. پس از این بیت اکثر نسخ خطی از جمله GN بیت زیر را گنجانیده‌اند:

چونک نور صبحدم سر بر زند      کرگس زرین گردون پر زند

این بیت الحاقی می‌نماید و زاید است چون با توجه به بیت ۳۹۸ نیازی به اشاره آشکار به

صبحدم نیست؛ نیز BL بولاق؛ نیز AC در حاشیه. ۴۰۰. ALH اسب جان را می‌کند، و به

همین صورت در C تصحیح شده. ABCGH بولاق، اخ بجای اخو.

لیک بَهرِ آنکه روز آیند باز      ۴۰۵  
تا که روزش واکشد زان مَرغزار  
کاش چون اصحابِ کَهِفِ این رُوح را  
تا ازین طوفانِ بیداری و هوش  
ای بسا اصحابِ کَهِفِ اندر جهان  
غار با او یار با او در سُرود  
۴۰۵  
بر نهد بر پاش پابندِ دراز  
وز چراگاه آردش در زیرِ بار  
حفظ کردی یا چو کشتی نوح را  
وارهیدی این ضمیر و چشم و گوش  
پهلوی تو پیش تو هست این زمان  
مهر بر چشمست و بر گوشت چه سود

### قصه دیدنِ خلیفه لیلی را

گفت لَیْلِی را خلیفه کان تُوی      ۴۱۰  
از دگر خوبان تو افزون نیستی  
هر که بیدارست او در خواب تر  
چون به حق بیدار نبود جانِ ما  
۴۱۰  
جان همه روز از لگدکوبِ خیال  
نی صفا می ماندش نی لطف و فر  
خفته آن باشد که او از هر خیال  
دیو را چون حُور بیند او به خواب  
چونکه تخم نسل او در شوره ریخت      ۴۱۵  
ضعفِ سر بیند از آن و تن پلید  
مرغ بر بالا پَران و سایه اش  
۴۱۵  
کز تو مجنون شد پریشان و غوی  
گفت خامُش چون تو مجنون نیستی  
هست بیداریش از خوابش بتر  
هست بیداری چو دربندانِ ما  
وز زیان و سود وز خوفِ زوال  
نی به سویی آسمان راهِ سفر  
دارد اومید و کند با او مقال  
پس ز شهوت ریزد او با دیو آب  
او به خویش آمد خیال از وی گریخت  
آه از آن نقشِ پدید ناپدید  
می دود بر خاک پَران مرغ و ش

۴۰۱. *AHK* بهر آنک آید روز باز، که در *H* تصحیح شده. *BGLN* بولاق، بر نهد بر پایشان بند دراز. ۴۰۲. *GN* مَرغزار، مغایر مضمون بیت است. ۴۰۴. *C* تا برین طوفان.  
۴۰۵. *AGHKN* ای بسی، و به همین صورت در *C* تصحیح شده. ۴۰۶. در *G* یار مقدم بر غار است. *N* یار و با او. ۴۰۷. بولاق، تویی. بولاق، از بجای کز. *KN* شد مجنون.  
۴۰۸. بولاق، خاموش. ۴۱۰. بولاق، در بند آن ما. ۴۱۱. *A* خوف و وبال. *L* خوف و ملال. بجای مصراع دوم، *B* مصراع دوم بیت ۴۱۳ را ضبط کرده. ۴۱۲. *B* حذف کرده.  
۴۱۳. *B* حذف کرده. *L* بولاق، امید. ۴۱۴. بولاق، بر دیو آب. ۴۱۵. *BGHKLN* بولاق، نسل را در. در *A* را در بالای سطر افزوده شده. *C* شور. ۴۱۶. *C* در اصل پدید و ناپدید.  
۴۱۷. *A* مرغ بر بالا و پَران سایه اش. *BGN* مرغ بر بالا و زیر آن سایه اش. در *C* کلمات بین مرغ و پَران را پاک کرده و پس از پَران فعل می دود را افزوده اند.

- ۴۲۰ ابلهی صیاد آن سایه شود  
بی خبر کان عکس آن مرغ هواست  
تیر اندازد به سوی سایه او  
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت  
سایه یزدان چو باشد دایه اش  
سایه یزدان بود بنده خدا  
دامن او گیر زوتر بی گمان  
۴۲۵ کَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ نَقِشِ اولیاست  
اندرین وادی مرو بی این دلیل  
رو ز سایه آفتابی را بیاب  
ره ندانی جانب این سور و غرس  
ور حسد گیرد تو را در ره گلو  
۴۳۰ کو ز آدم ننگ دارد از حسد  
عقبه ای زین صعب تر در راه نیست  
این حسد خانه حسد آمد بدان  
گر حسد خانه حسد باشد ولیک  
طَهْرًا بَيْتِي بِيَانِ پاکِست  
۴۳۵ چون کنی بر بی حسد مکر و حسد  
خاک شو مردان حق را زیر پا
- می دود چندانکه بی مایه شود  
بی خبر که اصل آن سایه کجاست  
ترکشش خالی شود از جُست و جو  
از دویدن در شکار سایه تفت  
وا رهاند از خیال و سایه اش  
مرده این عالم و زنده خدا  
تا رهی در دامن آخر زمان  
کو دلیل نور خورشید خداست  
لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گو چون خلیل  
دامن شه شمس تبریزی بتاب  
از ضیاء الحق حُسام الدین بپرس  
در حسد ابلیس را باشد غلو  
با سعادت جنگ دارد از حسد  
ای خُنک آنکش حسد همراه نیست  
کز حسد آلوده باشد خاندان  
آن حسد را پاک کرد الله نیک  
گنج نورست ار طلسمش خاکِست  
ز آن حسد دل را سیاهیها رسد  
خاک بر سر کن حسد را همچو ما

### بیان حسد و زیر

آن وزیرک از حسد بودش نژاد      تا به باطل گوش و بینی باد داد  
بر امید آنکه از نیش حسد      زهر او در جان مسکینان رسد

۴۱۸. [چاپ قبلی، چندنک. متن تصحیح شد]. ۴۲۲. N حذف کرده. ۴۲۳. G مرده زین عالم و ضمیر او را پس از مرده اضافه کرده. H مرده او زین عالم را بر صورت تصحیح آورده. ۴۳۱. بولاق، آنکس حسد. در N بیت بعد مقدم بر این بیت است. ۴۳۲. A این حسد خانه حسد آمد. GHKN از حسد آلوده. AB بولاق، از بجای کز. ۴۳۳. A گر حسد خانه حسد باشد. ۴۳۵. در حاشیه C اضافه شده. بولاق، گرکنی ۴۳۸. N بر جان.

هر کسی کو از حَسَدِ بینی گُند  
 بینی آن باشد که او بویی بُرد ۴۴۰  
 هر که بُویش نیست بی بینی بُود  
 چونکه بویی بُرد و شُکرِ آن نکرد  
 شُکر کن مَرِ شاکران را بنده باش  
 چون وزیر از ره زنی مایه مساز  
 ناصِحِ دین گشته آن کافر وزیر ۴۴۵  
 خویشتن بی گوش و بی بینی گُند  
 بُوئی او را جانبِ کویی بُرد  
 بُوئی آن بُویست کان دینی بُود  
 کفرِ نعمت آمد و بینیش خورد  
 پیش ایشان مرده شو پاینده باش  
 خَلق را تو بر مَیاور از نماز  
 کرده او از مکر در لوزینه سیر

### فهم کردنِ حاذقانِ نصارا مکرِ وزیر را

هر که صاحب ذوق بود از گفتِ او  
 نُکته ها می گفت او آمیخته  
 ظاهرش می گفت در ره چُست شو  
 ظاهرِ نقره گر اسپیدست و نُو  
 لذتی می دید و تلخی جُفتِ او  
 در جُلابِ قند زهری ریخته  
 وز اثر می گفت جان را سُست شو  
 دست و جامه می سیّه گردد ازو

۴۳۹. [چاپ قبلی، بینی گُند متن تصحیح شد]. B خویشتن را. ۴۴۵. B گشت. G گوزینه  
 (نیز در بیت ۱۱۴۸ دفتر دوم). عنوان: AL صادقان. A نصارا را حذف کرده.  
 ۴۴۶. B و را حذف کرده. ۴۴۷. H در جلابی. L بعد از این بیت افزوده:

هر که باشد زشت گفتش زشت دان  
 گفت انسان پاره انسان بود  
 زآن عَنلی فرمود نقل جاهلان  
 بر چنان سبزه هر آنکس کو نشست  
 مَرده هر چه گوید آن را نیست جان  
 پاره از نان یقین هم نان بود  
 بر مزابل همچو سبزه ای فلان  
 تو یقین میدان کو [که او] بر کو نشست  
 تا نماز فرض او نبود عبث  
 بولاق افزوده:

حسن هر گفتار را غرّه مشو  
 بد دَرُو نان را بود گفتار بد  
 چون که انسان پاره انسان بود  
 شیر یزدان گفت جاهل را کلام  
 هر که را آن سبز باشد جایگاه  
 آب باید کردن پاک حدث  
 قبح معنی دارد او با هش شنو  
 قلبشان مرده است نبود روح ابد  
 پاره از نان یقین هم نان بود  
 هست سبزه مزبله بس بی دوام  
 لوٹ و خبثش جامه او کرد تباه  
 تا نمازش را نباشد چون عبث  
 ۴۴۹. A دست جامه. بولاق، مر سیه.



۴۵۰ آتش ارچه سرخ رُوِیست از شرر  
 برق اگر نوری نماید در نظر  
 هرکه جز آگاه و صاحب ذوق بود  
 مدتی شش سال در هجران شاه  
 تو ز فعل او سیه کاری نگر  
 لیک هست از خاصیت دزدِ بصر  
 گفت او در گردن او طوق بود  
 شد وزیر اتباع عیسی را پناه  
 پیش امر و حکم او می‌مرد خلق  
 دین و دل را کل بدو بشپرد خلق

### پیغام شاه پنهان مَر وزیر را

۴۵۵ در میان شاه و او پیغامها  
 پیش او بنوشت شه کای مُقبِلَم  
 شاه را پنهان بدو آرامها  
 وقت آمد زود فارغ کن دلم  
 گفت اینک اندر آن کارم شها  
 کافکنم در دین عیسی فتنه‌ها

### بیان دوازده سبب از نصارا

۴۶۰ قوم عیسی را بُد اندر دار و گیر  
 هر فَرِیقی مَر امیری را تَبَع  
 حاکمانشان ده امیر و دو امیر  
 بنده گشته میر خود را از طمع  
 گشته بنده آن وزیر بدنشان  
 اقتدای جمله بر رفتار او  
 جان بدادی گر بدو گفتی بمیر  
 پیش او در وقت و ساعت هر امیر  
 اعتماد جمله بر گفتار او

### تخلیط وزیر در احکام انجیل

ساخت طوماری به نام هر یکی      نقش هر طومار دیگر مَسَلْکی

۴۵۱ L درد بصر. ۴۵۳ BL مدت. L شش ماه. ۴۵۴ B امر حکم او. بولاق پس از این بیت افزوده:

آخر الامر از برای آن مراد      تا دهد چون خاک ایشان را به باد  
 عنوان: L حذف کرده. ABGHN بولاق، با وزیر. ۴۵۵ B پس از این بیت همان بیت  
 آخر الامر الخ را دارد که در بالا از بولاق نقل کردیم. ۴۵۶ B بنیشت. عنوان: L حذف  
 کرده. A شط. ۴۶۰ A و قبل از قومشان را حذف کرده. C بند آن وزیر و بدنشان. GHK بند  
 آن وزیر، که در N قرائت اصلی است. عنوان: C بولاق در را حذف کرده.

- ۴۶۵ حکمهای هر یکی نوعی دگر در یکی راه ریاضت را و جوع در یکی گفته ریاضت سود نیست در یکی گفته که جوع و جود تو جُز توکل جُز که تسلیم تمام در یکی گفته که واجب خدمتست در یکی گفته که امر و نهیهاست تا که عجز خود ببینیم اندر آن در یکی گفته که عجز خود مبین قدرت خود بین که این قدرت ازوست در یکی گفته کزین دو بر گذر در یکی گفته مکش این شمع را از نظر چون بگذری و از خیال در یکی گفته بکش باکی مدار که زگشتن شمع جان افزون شود ترک دنیا هر که کرد از زهد خویش در یکی گفته که آنچه داد حق بر تو آسان کرد و خوش آن را بگیر در یکی گفته که بگذار آن خود راههای مختلف آسان شدست گر میسر کردن حق ره بُدی در یکی گفته میسر آن بود ۴۸۵ هر چه ذوق طبع باشد چون گذشت جُز پشیمانی نباشد ریع او
- این خلاف آن ز پایان تا به سر رُکن توبه کرده و شرط رجوع اندرین ره مخلصی جُز جود نیست شُرک باشد از تو با معبود تو در غم و راحت همه مکرست و دام ورنه اندیشه توکل تهمتست بهر کردن نیست شرح عجز ماست قدرت حق را بدانیم آن زمان کفر نعمت کردنت آن عجز هین قدرت تو نعمت او دان که هُوست بُت بود هر چه بگنجد در نظر کین نظر چون شمع آمد جمع را کُشته باشی نیمشب شمع وصال تا عوض بینی نظر را صد هزار لیلیات از صبر تو مجنون شود بیش آمد پیش او دنیا و بیش بر تو شیرین کرد در ایجاد حق خویشان را در میفکن در زحیر کان قبول طبع تو ردست و بد هر یکی را ملتی چون جان شدست هر جهود و گبر ازو آگه بُدی که حیات دل غذای جان بود بر نه آرد همچو شوره ریع و کشت جُز خسارت بیش نآرد بیع او

۴۶۴. بولاق، نوع. ۴۷۱. C شر بجای عجز. ABGHN بولاق، قدرت او را.

۴۷۷. A با غرض بینی. ۴۷۹. BGHK بیش اید. N پیش آید و دنیا و پیش.

۴۸۱. L بولاق، و قبل از خوش را حذف کرده‌اند.

۴۸۶. بولاق، نیارد. بولاق، ریع کشت. ۴۸۷. CGN فاتح، پیش بجای بیش.

- آن مُیسَر نبود اندر عاقبت  
تو مُعَسَر از مُیسَر باز دان  
در یکی گفته که اُستادی طلب  
عاقبت دیدند هر گون مِلّتی  
عاقبت دیدن نباشد دست باف  
در یکی گفته که اُستا هم تویی  
مَرَد باش و سُخره مَرَدان مشو  
در یکی گفته که این جمله یکیست  
در یکی گفته که صد یک چون بود  
هر یکی قولیست ضدّ همدگر  
تا ز زهر و از شکر در نگذری  
این نَمَط وین نوع ده طومار و دو
- نام او باشد مُعَسَر عاقبت  
عاقبت بنگر جمالِ این و آن  
عاقبت بینی نیایی در حَسَب  
لاجرم گشتند اسیر زَلّتی  
ورنه کئی بودی ز دینها اختلاف  
زانکه اُستا را شناسا هم تویی  
رَو سَر خود گیر و سَرگردان مشو  
هر که او دو بیند اَحْوَل مَرَد کیست  
این که اندیشد مگر مجنون بود  
چون یکی باشد یکی زهر و شکر  
کئی ز وَحْدَت وز یکی بُویی بَری  
بر نوشت آن دینِ عیسی را عَدو

### بیان آنکه این اختلاف در صورتِ رَوِشست نی در حقیقتِ راه

- او زیک رنگی عیسی بُو نداشت  
جامه صد رنگ از آن خُم صفا  
نیست یکرنگی کزو خیزد ملال
- وز مزاج خُم عیسی خُو نداشت  
ساده و یک رنگ گشتی چون ضیا  
بَلْ مِثالِ ماهی و آبِ زلال

۴۹۱. بولاق، ذلّتی. ۴۹۲. بولاق، بدینها. ۴۹۴. A سر خود جوی، و را هم حذف کرده.  
C گیر را حذف کرده. بولاق پس از این بیت افزوده:

گفته یک را جمله تویی در نظر  
در میان نبود دگر هیچ جلوه گر  
۴۹۶. بولاق پس از این بیت افزوده:

هر یکی را عکس شد لاف و گداز  
صورت و معنیش عین اختلاف  
۴۹۷. C و ضدّ. ۴۹۸. ABG HKLN بولاق، کی تو از گلزار وحدت بو بری، نیز C در حاشیه.  
C که ز وحدت دارد. ضبط مصراع دوم متن، خاص C است.

۴۹۹. ABG HKLN بولاق، ده طومار و دو. [موافق نظر صریح نیکلسون متن تصحیح شد؛  
چاپ قبلی، ده دفتر و دو. عنوان: چاپ قبلی، نیان. متن تصحیح شد].

عنوان: B بولاق، صورت روشن است. A راه را حذف کرده. GHN در بیان. GHK  
اختلافات. H اختلافات طومار.

۵۰۱. GHKN فاتح، صبا بجای ضیا. ۵۰۲. C بر مثال.

- گرچه در خُشکی هزاران رنگهاست  
کیست ماهی چیست دریا در مَثَل  
۵۰۵ صد هزاران بحر و ماهی در وجود  
چند بارانِ عطا باران شده  
چند خورشیدِ کرم افروخته  
پرتوِ دانش زده بر خاک و طین  
خاک امین و هرچه در وی کاشتی  
۵۱۰ این امانت زان امانت یافتست  
تا نشانِ حق نیآرد نوبهار  
آن جَوادی که جَمادی را بداد  
مَر جمادی را کند فضلش خَبیر  
جان و دل را طاقِتِ آن جوش نیست  
۵۱۵ هر کجا گوشی بُد از وی چشم گشت  
کیمیاسازست چه بُود کیمیا  
این ثنا گفتن ز من ترکِ ثناست  
پیشِ هستِ او ببايد نیست بود  
گر نبودِ کور ازو بگذاختی  
۵۲۰ ورنه نبودِ او کبود از تَعْرِیّت

### بیانِ خسارتِ وزیرِ درین مکر

- همچو شه نادان و غافل بُد وزیر  
با چنان قادرخدایی کز عدم  
۵۰۸ صد چو عالم در نظر پیدا کند  
پنجه می‌زد با قدیم ناگزیر  
۵۱۳ صد چو عالم هست گرداند به دَم  
چون که چشمت را به خود بینا کند

۵۰۸.  $L$  بر ما و طین.  $B$  بولاق، آب و طین؛ به همین نحو در  $L$  تصحیح شده. در  $G$  در بالای خاک نوشته شده آب.  $ABL$  بولاق، تاکه شد دانه.  $KN$  تاکی شد دانه.  $B$  پذیرنده.  
۵۱۳.  $A$  حذف کرده. ۵۱۴.  $A$  باکی گویم. ۵۱۵.  $L$  در مصراع دوم هر کجا کوهی بد از وی پشم گشت. ۵۱۸.  $C$  نباید. ۵۱۹.  $GH$  زو بجای ازو. [از او].

- ۵۲۵ گر جهان پیشت بزرگ و بی بُنیست  
این جهان خود حبسِ جانهای شماست  
این جهان محدود و آن خود بی حدست  
صد هزاران نیزه فرعون را  
صد هزاران طبّ جالینوس بود  
صد هزاران دفتر اشعار بود  
۵۳۰ با چنین غالب خداوندی کسی  
بس دل چون کوه را انگیخت او  
فهم و خاطر نیز کردن نیست راه  
ای بسا گنج آگنان گنج کاو  
گاو که بود تا تو ریش او شوی  
چون زنی از کار بد شد روی زرد  
۵۳۵ عورتی را زهره کردن مسخ بود  
روح می بردت سوی چرخ برین  
خویشتن را مسخ کردی زین سُفول  
پس بین کین مسخ کردن چون بود  
اسبِ همت سوی اختر تاختی  
۵۴۰ آخر آدم زاده ای ای ناخلف  
چند گویی من بگیرم عالمی  
گر جهان پُر برف گردد سر بسر  
وزر او و صد وزیر و صد هزار  
۵۴۵ عین آن تخیل را حکمت کند  
عین آن زهر آب را شربت کند

۵۲۵. L جانهای شماست. L صحرای خداست. ۵۲۷. در N این بیت پس از بیت ۵۲۴ آمده.  
چاپ قبلی: موسی. ۵۲۹. A امیی آن. BL امیش. در G در بالای اش اضافه شده آن. ۵۳۰. A  
خداوند. ۵۳۲. A فهم خاطر. ۵۳۳. بولاق، و کنج کاو. ۵۳۵. B خدای. ۵۳۶. B آب و گل.  
L خاک و گل. ABGHKLN بولاق، نه مسخست ای عنود. ۵۳۹. در L بیت بعد مقدم بر این  
بیت است. ۵۴۴. L وزر او و وزیر چون او صد هزار.

آن گمان‌انگیز را سازد یقین      می‌هرها روی‌اند از اسبابِ کین  
 پرورد در آتش ابراهیم را      ایمنیِ رُوح سازد بیم را  
 از سبب سوزیش من سودایم      در خیالاتش چو سُوفسطایم

### مکرِ دیگر انگِختنِ وزیر در اضلالِ قوم

مکرِ دیگر آن وزیر از خود ببست      وعظ را بگذاشت و در خلوت نشست  
 در مُریدان درفکند از شوقِ سوز      بود در خلوت چهل پنجاه روز  
 خلق دیوانه شدند از شوقِ او      از فراقِ حال و قال و ذوقِ او  
 لابه و زاری همی‌کردند و او      از ریاضت گشته در خلوت دوتو  
 گفته ایشان نیست ما را بی‌تو نور      بی عصاگش چون بود احوالِ کور  
 از سَرِ اکرام و از بهرِ خدا      بیش ازین ما را مدار از خود جدا  
 ما چو طفلانیم و ما را دایه تو      بر سَرِ ما گُستران آن سایه تو  
 گفت جانم از مُحبان دُور نیست      لیک بیرون آمدن دستور نیست  
 آن امیران در شفاعت آمدند      و آن مُریدان در شُناعت آمدند  
 کین چه بدبختیست ما را ای کریم      از دل و دین مانده ما بی‌تو یتیم  
 تو بهانه می‌کنی و ما ز درد      می‌زنیم از سوزِ دل دَمهای سرد  
 ما به گفتارِ خوشت خُورده‌ایم      ما ز شیرِ حکمتِ تو خورده‌ایم  
 الله الله این جفا با ما مکن      خیر کن امروز را فردا مکن  
 می‌دهد ذل مَر تو را کین بی‌دلان      بی تو گردند آخر از بی‌حاصلان  
 جمله در خشکی چو ماهی می‌طپند      آب را بگُشاز جُو بردار بسند  
 ای که چون تو در زمانه نیست کس      الله الله خلق را فریاد رس

۵۴۷. L پس از این بیت افزوده:

در خرابی گنجها پنهان کند      خار را گل جسمها را جان کند  
 بولاق افزوده:

در خرابه گنج را پنهان کند      خار را گل جسم جان احسان کند  
 ۵۴۸. L از سبب سازیش.

عنوان: بولاق، قوم نصارا. در B نصارا به قلمی متأخرتر افزوده شده. KH بولاق، و را حذف کرده. ۵۵۲. بولاق، کردند او. ۵۵۵. C و آن سایه.

## دفع گفتنِ وزیر مریدان را

- ۵۶۵ گفت هان ای سُخرگانِ گفت و گو  
پنبه اندر گوشِ حِسّ دون کنید  
پنبه آن گوشِ سرِ گوشِ سرست  
بی حِسّ و بی گوش و بی فکر شود  
تا به گفت و گویِ بیداری دری  
سَیْرِ بیرونیست قول و فعلِ ما  
حِسّ خشکی دید کز خشکی بزاد  
سَیْرِ جسمِ خشک بر خشکی فتاد  
چونکه عمر اندر ره خشکی گذشت  
آب حیوان از کجا خواهی تو یافت  
موج خاکی وَهْم و فهم و فکر ماست  
تا درین سُکری از آن سُکری تو دُور  
گفت و گویِ ظاهر آمد چون غبار
- ۵۷۰  
۵۷۵
- وَعَظِ گفتارِ زبان و گوشِ جو  
بندِ حِسّ از چشم خود بیرون کنید  
تا نگرده این گر آن باطنِ گرسست  
تا خطابِ اِزْجِعی را بشنوید  
تو ز گفتِ خواب بویی گئی بَری  
سَیْرِ باطن هست بالای سَما  
عِیسی جان پای بر دریا نهاد  
سَیْرِ جان پا در دلِ دریا نهاد  
گاه کوه و گاه دریا گاه دشت  
موج دریا را کجا خواهی شکافت  
موجِ آبی مَحْو و سُکرسست و فناست  
تا ازین مستی از آن جامی تو کور  
مدتی خاموش خُو کن هوش دار

## مکرّر کردنِ مریدان که خلوت را بشکن

- جمله گفتند ای حکیم رَخْنه جو  
چارپا را قدرِ طاقتِ بارِ نه  
دانه هر مرغ اندازه و یست  
طِفْل را گر نان دهی بر جای شیر  
چونکه دندانها برآرد بعد از آن
- این فریب و این جفا با ما مگو  
بر ضعیفان قدرِ قوّتِ کارِ نه  
طُعْمه هر مرغ انجیری کیست  
طِفْل مسکین را از آن نان مرده گیر  
هم بخود طالب شود آن طفل نان
- ۵۸۰

عنوان: بولاق، دفع کردن. ۵۶۵. BGKN بولاق، وعظ و گفتار؛ این قرائت از سندیت  
نسخ خطی با ارزش تر برخوردارست. C زبانِ گوش جو. ۵۶۹. [چاپ قبلی، گوی  
بیداری. متن تصحیح شد.] L و بیداری. ۵۷۱. ABH در دریا. ۵۷۳. B حذف کرده. C  
چون عمر. ۵۷۴. C باب حیوان. L آب حیوانرا.  
۵۷۵. A شکرست. ۵۷۶. A شکری (هر دو جا). L جامی نفور. ۵۷۸. C وین جفا.  
۵۷۹. B طاقت به جای قوّت. بولاق پس از این بیت، بیت ۵۸۹ را آورده. ۵۸۰. L زاندازه.  
۵۸۲. BGN بولاق، هم بخود گردد دلش جو یایِ نان، که به همین صورت در H تصحیح شده.

مرغ پَر نَارُسته چون پَران شود      ۵۸۵ دیو را نطقِ تو خامُش می‌کند  
 چوَن بر آرد پَر بپَرَد او بخود  
 گوشِ ما هوشِست چون گویا توی  
 با تو ما را خاک بهتر از فلک  
 بی‌تو ما را بر فلک تاریکیست  
 صورتِ رِفعتِ بُوَد افلاک را  
 صورتِ رِفعتِ برای جسمهاست      ۵۹۰

### جواب گفتنِ وزیر که خلوت را نمی‌شکنم

گفت حُجَّت‌های خود کوتاه کنید      پسند را در جان و در دل ره کنید  
 گر امینم مُتَّهَم نبُود امین  
 گر کمالم با کمال انکار چیست  
 گر بگویم آسمان را من زمین  
 من نخواهم شد ازین خلوت برون

### اعتراضِ مریدان بر خلوتِ وزیر

جمله گفتند ای وزیر انکار نیست      ۵۹۵ گفت ما چون گفتنِ اغیار نیست  
 اشکِ دیده‌ست از فراقِ تو دوان  
 طفل با دایه نه استیزد ولیک  
 آه آهست از میانِ جانِ روان  
 ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی  
 گرید او گرچه نه بد داند نه نیک  
 ما چو ناییم و نوا در ما ز تُست  
 زاری از ما نی تو زاری می‌کنی  
 زانکه مشغولم به احوالِ درون  
 ما چو کوهیم و صدا در ما ز تُست

۵۸۴. بولاق، چون برآرد پر بهم برتر پرد.  $B$  پرد بجای بپرد. چنین بنظر می‌رسد که  $A$  در اصل، قرائت بی‌تکلف و صغیر داشته. ۵۸۵.  $L$  لطف بجای گفت. ۵۸۷.  $A$  سما بجای سماک. ۵۸۸.  $L$  بی تو ماه این فلک باریکیست. ۵۸۹. بولاق، حذف کرده؛ اما بنگرید ذیل بیت ۵۷۹ (بالا). عنوان:  $AGHK$  در خلوت. در  $C$  این عنوان پاک شده.  $C$  در حاشیه، لابه کردن مریدان وزیر را؛ نیز  $L$ . ۵۹۵.  $AH$  حکیم بجای وزیر؛ در  $H$  وزیر در بالا اضافه شده. ۵۹۶.  $A$  دیدست.  $AC$  اه اهست. ۵۹۸.  $A$  و بجای نی.  $L$  تو پیدا میکنی.



- ۶۰۰ ما چو شطرنجیم اندر بُرد و مات  
ما که باشیم ای تو ما را جانِ جان  
ما عدمهاییم و هستیهای ما  
ما همه شیران ولی شیرِ عَلم  
حَمْلَه‌شان پیدا و ناپیداست باد  
۶۰۵ بادِ ما و بودِ ما از دادِ تُست  
لَذتِ هستی نُمودی نیست را  
لَذتِ اِنعامِ خود را وا مگیر  
ور بگیری کیت جُست و جُو کند  
مَنگَر اندر ما مکن در ما نظر  
۶۱۰ ما نبودیم و تقاضامان نبود  
نقش باشد پیشِ نقاش و قلم  
پیشِ قُدرتِ خَلقِ جَمْلَه بارگه  
گاه نقشش دیو و گه آدم کند  
دست نی تا دست جنباند به دفع  
۶۱۵ تو ز قرآن باز خوان تفسیرِ بَیت  
گر بپَرانیم تیر آن نی ز ماست  
این نه جَبَر این معنی جَبَّارِیست  
زاری ما شد دلیلِ اضطرار  
گر نبودی اختیار این شرم چیست  
۶۲۰ زجرِ استادان و شاگردان چراست

۶۰۱.  $AC$  ماکی باشیم. ۶۰۳.  $A$  و بولاق، جمله‌شان. در  $N$  بیت بعد مقدم بر این بیت است. ۶۰۴.  $A$  بولاق، جمله‌شان.  $G$  پیداست.  $ABGHL$  بولاق و فاتح، هرگز گم مباد، که در  $H$  در بالای آن از وی اضافه شده.  $N$  هرگز گم مباد؛  $K$  از وی گم مباد. ۶۰۷.  $L$  بولاق، باده جام خود را. ۶۰۸.  $GHKN$  کیت. [چاپ قبلی، کیست. قرائت متن، موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. ۶۱۰. بولاق، تقاضا ما نبود. ۶۱۳.  $GHKN$  نقشش در مصراع اول بجای نقش [متن، موافق نظر صریح نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، نقش، با اضافه]. ۶۱۴.  $ABGHKLN$  بولاق، در ضرر. ۶۱۵.  $L$  بازجو. ۶۱۹.  $C$  خجلت آزر. ۶۲۰. بولاق، استادان شاگردان.  $G$  شاگردان و استادان، که به همین نحو در  $H$  تصحیح شده.

۶۲۵      ور تو گویی غافلست از جبرِ او  
 هست این را خوش جواب ار بشنوی  
 حسرت و زاری گه بیمارِست  
 آن زمان که می شوی بیمار تو  
 می نماید بر تو زشتی گنه  
 عهد و پیمان می کنی که بعد ازین  
 پس یقین گشت این که بیماری تو را  
 پس بدان این اصل را ای اصل جو  
 هر که او بیدارتر پُر دَرَدتر  
 ۶۳۰      گر ز جبرش آگهی زاریت کو  
 بسته در زنجیر چون شادی کند  
 ور تو می بینی که پایت بسته اند  
 پس تو سرهنگی مکن با عاجزان  
 چون تو جبر او نمی بینی مگو  
 ۶۳۵      در هر آن کاری که مِیْلَسْت بدان  
 در هر آن کاری که مِیْلِت نیست و خواست  
 انبیا در کار دنیا جبری اند  
 انبیا را کار عقیب اختیار  
 زآنکه هر مرغی به سوی جنس خویش  
 ۶۴۰      کافران چون جنس سِجِّین آمدند  
 انبیا چون جنس عِلِّین بُدند  
 این سخن پایان ندارد لیک ما  
 ماهِ حق پنهان شد اندر ابرِ او  
 بگذری از کفر و در دین بگروی  
 وقتِ بیماری همه بیدارِست  
 می کنی از جُرم استغفار تو  
 می کنی نیت که باز آیم به ره  
 جز که طاعت نبُودم کارِ گزین  
 می ببخشد هوش و بیداری تو را  
 هر که را دردست او بُردست بُو  
 هر که او آگاه تر رُخ زَرَدتر  
 بینش زنجیرِ جَبَّارِیت کو  
 گئی اسیر حبس آزادی کند  
 بر تو سرهنگان شه بنشسته اند  
 زآنکه نبُود طبع و خوی عاجز آن  
 ور همی بینی نشانِ دید کو  
 قدرتِ خود را همی بینی عیان  
 اندر آن جبری شدی کین از خداست  
 کافران در کار عقیب جبری اند  
 جاهلان را کار دنیا اختیار  
 می پرد او در پس و جان پیش پیش  
 سِجِّین دنیا را خوش آیین آمدند  
 سوی عِلِّین جان و دل شدند  
 باز گویم آن تمامی قصه را

۶۲۱.  $G$  از جبرِ او.  $L$  بولا. پنهان کند در ابرِ او.  $GKN$  در ابرِ او. ۶۲۲.  $C$  در دین بگری.  
 ۶۲۳.  $L$  بولا. که در بیمارِست. ۶۲۴.  $A$  بیدار بجای بیمار. ۶۲۵.  $N$  زشتیها گنه، در  
 حاشیه تصحیح شده. ۶۲۶.  $KLN$  کاری. ۶۲۷.  $N$  پس یقین شد این؛  $A$  بیداری بجای  
 بیماری؛  $A$  و را حذف کرده.

۶۳۰.  $L$  شادیت بجای زاریت؛ در  $L$  این بیت پیش از دو بیت زیر آمده:

بسته در زنجیر شادی چون کند      چوب بشکسته عمادی چون کند  
 کی گرفتار بلا شادی کند      کی اسیر حبس آزادی کند

۶۳۱.  $L$  حذف کرده. ۶۳۴.  $L$  نشان ده دیده کو. ۶۳۶.  $GK$  و اندر آن کاری؛  $G$  خویش را  
 جبری کنی کین از خداست. ۶۴۱. بولا. بجان و دل. ۶۴۲.  $BGKLN$  تمام.

### نومید کردنِ وزیرِ مریدان را از رَفَضِ خلوت

آن وزیر از اندرون آواز داد      ۶۴۵  
 که مرا عیسی چنین پیغام کرد  
 روی در دیوار کن تنها نشین  
 بعد ازین دستوری گفتار نیست  
 کای مُریدان از من این معلوم باد  
 که مرا عیسی چنین پیغام کرد  
 کز همه یاران و خویشان باش فرد  
 وز وجودِ خویش هم خلوت گزین  
 بعد ازین باگفت و گویم کار نیست  
 رخت بر چارم فلک بر برده‌ام  
 الوداع ای دوستان من مرده‌ام  
 تا به زیر چرخ ناری چون حطَب  
 من نسوزم در عَنا و در عَطَب  
 پهلویِ عیسی نشینم بعد ازین  
 بر فرازِ آسمانِ چارمین

### ولی عهد ساختنِ وزیر هر یک امیر را جدا جدا

۶۵۰      وانگهانی آن امیران را بخواند  
 گفت هر یک را به دینِ عیسوی  
 یک بیک تنها به هر یک حرف راند  
 و آن امیران دگر اتباع تو  
 نایبِ حق و خلیفه من تُوی  
 کرد عیسی جمله را اشیاع تو  
 یا بکش یا خود همی دارش اسیر  
 هر امیری کو کشد گردن بگیر  
 تا نمیرم این ریاست را مجو  
 لیک تا من زنده‌ام این وا مگو  
 دعویِ شاهی و استیلا مکن  
 تا نمیرم من تو این پیدا مکن  
 اینک این طومار و احکام مسیح  
 هر امیری را چنین گفت او جدا  
 یک بیک بر خوان تو بر امت فصیح  
 هر یکی را کرد او یک یک عزیز  
 نیست نایب جز تو در دینِ خدا  
 هر یکی را او یکی طومار داد  
 هر چه آن را گفت این را گفت نیز  
 هر یکی ضدِ دگر بود المُراد

عنوان: A رفتن به جای رَفَض. پس از خلوت، بولاق و دفع ایشان افزوده:  
 ۶۴۸. A بولاق، بسوزم. عنوان: A هر یکی را. ۶۵۴. بولاق، این را مگو. ۶۵۶. [چاپ  
 قبلی، اینک. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. ۶۵۷. A یا رب به جای نایب  
 ۶۵۹. A ضدِ دیگر.

۶۶۰ جملگی طومارها بُد مُخْتَلِفِ همچو شکلِ حرفها یا تا اَلِف  
حکمِ این طومار ضِدِّ حکمِ آن پیش ازین کردیم این ضد را بیان

### کشتنِ وزیرِ خویشتن را در خلوت

بعد از آن چل روزِ دیگر در بَستِ خویش کُشت و از وُجودِ خود بَرست  
چونکه خَلق از مرگِ او آگاه شد بر سرِ گورش قیامت‌گاه شد  
خَلقِ چندان جمع شد بر گورِ او مَوکَنانِ جامه‌دَران در شورِ او  
۶۶۵ کان عدد را هم خدا داند شمرد از عرب و ز تُرک و ز رومی و کُرد  
خاکِ او کردند بر سرهایِ خویش دردِ او دیدند درمانِ جایِ خویش  
آن خلائق بر سرِ گورش مَهی کرده خون را از دو چشمِ خود رهی

### طلب کردنِ اَمّتِ عیسیٰ علیه‌السلام از امرا که ولی عهد از شما کدامست

بعدِ ماهی گفت خَلقِ ای مِهتران از امیران کیست بر جایش نشان  
تا به جای او شناسیمش امام دست و دامن را به دستِ او دهیم  
چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ چاره نبُود بر مقامِ او چراغ  
۶۷۰ چونکه شد از پیشِ دیده وصلِ یار ناییبِ باید ازومانِ یادگار

۶۶۰. BGKLN بولاق، در مصراع اوّل، متن آن طومارها، به همین نحو در حاشیه H تصحیح شده. در GN مصراع دوم به این صورت است: چون حروف آن جمله تا یا از الف، که قرائت منطقی‌تری است. روح، با تا الف ضبط کرده، اما در این باره نسخه خطی اطمینان بخشی که بتوان به آن استناد کرد وجود ندارد. قرائت متن به قلمی متأخرتر در حاشیه G اضافه شده. L پس از این بیت افزوده:

ضدِ همدیگر ز پایان تا بسر شرح دادستیم این را ای پسر  
۶۶۱. N آن طومار. ۶۶۵. و از رومی. ۶۶۶. بولاق، درمانهایِ خویش. ۶۶۷. بولاق، پس از این بیت افزوده:

جمله از درد فراقش در فغان هم شهان و هم مهان و هم کهان  
۶۶۸. ABGHLN بولاق، بعد ماهی خلق گفتند ای مهان. ۶۶۹. B بولاق، امیم.  
۶۷۰. GLN: چاره نبود بر مقامش از چراغ؛ نیز بولاق، که جز بجای از دارد؛ نیز فاتح که بجای از، جز نوشته. این یکی از مواردی است که دشوار است قرائت C را (که در متن هم آمده) از تحریف نساخ دانست.

- چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب  
چون خدا اندر نیاید در عیان  
نه غلط گفتم که نایب با منوب  
نه دو باشد تا توی صورت پرست ۶۷۵  
چون به صورت بنگری چشم تو دُست  
نور هر دو چشم نتوان فرق کرد  
ده چراغ ار حاضر آید در مکان  
فرق نتوان کرد نور هر یکی  
گر تو صد سبب و صد آبی بشمری ۶۸۰  
در معانی قسمت و اعداد نیست  
اتحاد یار با یاران خوشست  
صورت سرکش گدازان کن به رنج  
ور تو نگذاری عنایت‌های او  
او نماید هم به دلها خویش را ۶۸۵  
مُنْبَسِط بودیم و یک جوهر همه  
یک گهر بودیم همچون آفتاب  
چون به صورت آمد آن نور سره  
کنگره ویران کنید از مَنجَنیق  
شرح این را گفتمی من از مری ۶۹۰  
نکته‌ها چون تیغ پولادست تیز  
پیش این الماس بی‌اسپر میا  
زین سبب من تیغ کردم در غلاف
- بوی گل را از که یابیم از گلاب  
نایب حَقَقْد این پیغمبران  
گر دو پنداری قبیح آید نه خوب  
پیش او یک گشت کز صورت پرست  
تو به نورش در نگر کز چشم رُست  
چونکه در نورش نظر انداخت مرد  
هر یکی باشد بصورت غیر آن  
چون به نورش روی آری بی شکی  
صد نماید یک شود چون بفشری  
در معانی تجزیه و افراد نیست  
پای معنی گیر صورت سرکشست  
تا بینی زیر او وحدت چو گنج  
خود گدازد ای دلم مولای او  
او بدوزد خرقه درویش را  
بی‌سر و بی‌پا بدیم آن سر همه  
بی‌گره بودیم و صافی همچو آب  
شد عدد چون سایه‌های کنگره  
تا رود فرق از میان این فریق  
لیک ترسم تا نلفزد خاطری  
گر نداری تو سپر واپس گریز  
کز بریدن تیغ را نبود حیا  
تا که کز خوانی نخواند بر خلاف

۶۷۲. A از کی یابیم. ۶۷۳. ABL بولاق، پیغامبران.

۶۷۶. AL بنگری چشمت دو است؛ GKN بولاق، دوست بجای دُست، A در نگر چون در تو است؛ L در نگر کان یک تو است. ۶۷۷. پس از این بیت، بولاق این عنوان را افزوده: در بیان آنکه لانفرق بین احد من رسله که جمله پیغمبران حقند. ۶۸۰. AL صد نماید. C نماید به نماید تغییر یافته. ۶۸۱. N افراد. G افراد، همچنانکه در متن است. ۶۸۲. L یار یارانرا. C و صورت. ۶۸۳. A گذاران. ۶۸۴. AL نگذاری؛ AL گذارد. ۶۸۵. L او بدزدد. ۶۸۶. بولاق، و یک گوهر. C بودیم بجای بدیم. ۶۹۳. L نخوانی..

۶۹۵ آمدیم اندر تمامی داستان      وز وفاداری جمع راستان  
کز پس این پیشوا برخاستند      بر مقامش نایبی می خواستند

### مُنازعتِ امرا در ولی عهدی

یک امیری زان امیران پیش رفت      پیش آن قوم وفاندیش رفت  
گفت اینک نایب آن مرد من      نایب عیسی منم اندر زَمَن  
اینک این طومار بُرهان منست      کین نیابت بعد ازو آن منست  
آن امیر دیگر آمد از کمین      دعوی او در خلافت بُد همین  
از بغل او نیز طوماری نمود      تا برآمد هر دو را خشم جهود  
آن امیران دگر یک یک قطار      بر کشیده تیغهای آبدار  
هر یکی را تیغ و طوماری به دست      در هم افتادند چون پیلان مست  
صد هزاران مرد ترسا گشته شد      تا ز سرهای بریده پُشته شد  
خون روان شد همچو سیل از چپ و راست      کوه کوه اندر هوا زین گرد خاست  
تخمهای فتنه ها کو گشته بود      آفت سرهای ایشان گشته بود  
جَوْزها بشکست و آن کان مغز داشت      بعد گشتن روح پاک نغز داشت  
گشتن و مردن که بر نقش تنست      چون انار و سیب را بشکستنت  
آنچه شیرینست آن شد ناردانگ      و آنکه پوسیده ست نبود غیر بانگ  
آنچه با معنیست خود پیدا شود      و آنچه پوسیده ست آن رسوا شود  
رو به معنی کوش ای صورت پرست      ز آنکه معنی بر تن صورت پرست  
همنشین اهل معنی باش تا      هم عطا یابی و هم باشی فتا  
جان بی معنی درین تن بی خلاف      هست همچون تیغ چوبین در غلاف

۶۹۴. بولاق، تمام. عنوان: بولاق، در ولی عهدیکه ولی عهد منم دیگر نیست.

۷۰۲. [چاپ قبلی تیغ. متن تصحیح شد]. ۷۰۴. A کوه بکوه اندر هوا.

۷۰۵. در A قرائت اصلی فتنه است؛ N کو گشته بود. ۷۰۶. بولاق، و پس از بشکست را حذف کرده. ۷۰۸. بولاق، آنکه شیرینست؛ GHKN او بجای آن؛ AL بولاق، او شد نار دانگ؛ B باشد نار دانگ. ۷۰۹. بولاق، و آنکه پوسیده ست؛ A خود رسوا؛ BGHKLN بولاق، او رسوا. ۷۱۰. بولاق، سر بجای تن.

- تا غلاف اندر بَوَد با قِیمَتست  
تسیغ چوبین را مَبَر در کارزار  
گر بَوَد چوبین برو دیگر طلب ۷۱۵  
تسیغ در زَرادخانه اولیاست  
جمله دانایان همین گفته همین  
گر اناری می خری خندان بخر  
ای مبارک خنده اش کو از دهان  
نا مبارک خنده آن لاله بود ۷۲۰  
نار خندان باغ را خندان کند  
گر تو سنگ صخره و مَرَمَر شوی  
مهر پاکان در میان جان نشان  
کوی نومیدی مَرَو اومیدهاست  
دل تو را در کوی اهل دل کشد ۷۲۵  
هین غذای دل بده از هم دلی
- چون برون شد سوختن را آلتست  
بنگر اول تا نگرده کارزار  
ور بَوَد الماس پیش آ باطرب  
دیدن ایشان شما را کیمیاست  
هست دانا رَحْمَةً لِّلْعَالَمین  
تا دهد خنده ز دانه او خبر  
می نماید دل چو دُر از دُرچ جان  
کز دهان او سیاهی دل نمود  
صحبت مردانت از مردان کند  
چون به صاحب دل رسی گوهر شوی  
دل مده الا به مهر دلخوشان  
سوی تاریکی مَرَو خورشیدهاست  
تن تو را در حبس آب و گل کشد  
رَو بجو اقبال را از مُقَبلی

### تعظیم نَعْتِ مصطفی علیه السلام که مذکور بود در انجیل

- بود در انجیل نام مُصْطَفی  
بود ذکر حُلّیه ها و شکل او  
طایفه نصرانیان بهر ثواب  
بوسه دادندی بر آن نام شریف ۷۳۰  
اندَرین فتنه که گفتیم آن گروه
- آن سَر پیغمبران بحر صفا  
بود ذکر غَزَو و صَوْم و اَکَل او  
چون رسیدندی بدان نام و خطاب  
رَو نهادندی بدان وصف لطیف  
ایمن از فتنه بُدند و از شکوه

۷۱۵. A. گر بود الماس. ۷۲۱. بولاق پس از این بیت افزوده:

بی گمان از صحبت مرد خدا فتح باشد تقوی خیر بقا

۷۲۴. L. کامیدهاست؛ بولاق، امیدهاست. ۷۲۶. بولاق پس از این بیت افزوده:

باش دامنگیر اهل دل که تا همتش بخشد ترا عز و علا

عنوان: GH مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم.

۷۲۷. ABCL پیغامبران. ۷۲۸. L. حُلّیه ها. ۷۲۹. C. روی نهادندی بدان نام و خطاب، در

حاشیه تصحیح شده. ۷۳۰. B. بدان نام؛ BGHN بر آن وصف. ۷۳۱. C. کی گفتیم.

۷۳۵ ایمن از شرّ امیران و وزیر  
 نسل ایشان نیز هم بسیار شد  
 و آن گروه دیگر از نصرانیان  
 مُسْتَهان و خوار گشتند از فتن  
 هم مُخَبَّط دینشان و حکمشان  
 نام احمد این چنین یاری کند  
 نام احمد چون حصاری شد حصین  
 بعد زین خونریز درمان ناپذیر  
 در پناه نام احمد مُسْتَجیر  
 نور احمد ناصر آمد یار شد  
 نام احمد داشتندی مُسْتَهان  
 از وزیر شوم رأی شوم فن  
 از پی طومارهای کَرُبّیان  
 تا که نورش چون نگه داری کند  
 تا چه باشد ذات آن رُوح الّامین  
 کاندرا افتاد از بلای آن وزیر

### حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی سعی می نمود

۷۴۰ یک شه دیگر ز نسل آن جهود  
 گر خبر خواهی ازین دیگر خروج  
 سُنَّتِ بَد کز شه اول بزاد  
 هر که او بنهاد ناخوش سُنَّتِ  
 نیکوان رفتند و سُنَّتِها بماند  
 تا قیامت هر که جنس آن بدان  
 رگ رگست این آب شیرین و آب شور  
 در هلاک قوم عیسی رُو نمود  
 سُوره بر خوان وَالسَّما ذَاتِ الْبُرُوج  
 این شه دیگر قَدَم در وی نهاد  
 سوی او نفرین رُود هر ساعتی  
 وز لثیمان ظلم و لعنتها بماند  
 در وجود آید بُوَد رُویش بدان  
 در خلائق می رود تا نفعِ صور

۷۳۴. بولاق، و قبل از آن گروه را حذف کرده؛ L در مصراع دُوم از پی طومارهای کُز بیان ضبط کرده؛ L پس از این بیت افزوده:

نام احمد داشتندی مستهان هم مخبط دینشان و حکمشان

۷۳۵. B گشته؛ بولاق، و شوم فن. در L جای این دو مصراع با هم عوض شده.

۷۳۶. L حذف کرده. ۷۳۷. C در حاشیه اضافه شده. ۷۳۸. ABN روح امین.

۷۳۹. ABHN اندر افتاد ضبط کرده اند، که مفهوم مناسبی را القا نمی کند، مگر آنکه بعد ازین را «بعدها» معنی کنیم. بنظر من لازم است که مطابق نسخه G کاندرا افتاد بخوانیم.

در H پیش از اندر، که اضافه شده. در ABCGHKLN این بیت مقدم بر عنوان آمده. این عنوان باید در همان جا بماند که در نسخ خطی قرار گرفته. قیاس کنید با عنوانهای دفتر سَوم قبل از ابیات ۲۸۲، ۲۷۸۵، ۳۷۶۸. [متن، موافق همین نظر تصحیح شد].

عنوان: A هلاک کردن قوم عیسی؛ GHN سعی نمود.

۷۴۲. A آن شه دیگر. BGHKN بولاق، بر وی نهاد. B جنس این بدان.

۷۴۶. A و بولاق، شیرین آب شور. G نفع.



- نیکوان را هست میراث از خوش آب  
 شد نیاز طالبان ار بنگری  
 شعله‌ها با گوهران گردان بود  
 نور روزن گرد خانه می‌دود  
 هر که را با اختری پیوستگیست  
 طالعش گر زهره باشد در طرب  
 ور بود مریخی خون‌ریز خو  
 اخترانند از ورای اختران  
 ۷۵۰  
 سایران در آسمانهای دگر  
 راسخان در تاب انوار خدا  
 هر که باشد طالع او آن نجوم  
 خشم مریخی نباشد خشم او  
 نور غالب ایمن از نقص و غسق  
 حق فشاند آن نور را بر جانها  
 ۷۵۵  
 و آن نثار نور را وایافته  
 هر که را دامن عشقی نایده  
 جزوها را رویها سوی گلست  
 گاو را رنگ از برون و مرد را  
 رنگهای نیک از خم صفاست  
 ۷۶۰  
 صبغة الله نام آن رنگ لطیف  
 آنچه از دریا به دریا می‌رود  
 آن چه میراثست اُورثنا الکتاب  
 شعله‌ها از گوهر پیغمبری  
 شعله آن جانب رود هم کان بود  
 زآنکه خور برجی به برجی می‌رود  
 مر و را با اختر خود هم تگیست  
 میل کلی دارد و عشق و طلب  
 جنگ و بهتان و خصومت جوید او  
 که احتراق و نحس نبود اندر آن  
 غیر این هفت آسمان مشتهر  
 نی به هم پیوسته نی از هم جدا  
 نفس او کفار سوزد در رجوم  
 منقلب رو غالب و مغلوب خو  
 در میان اصبعین نور حق  
 مقلان بر داشته دامانها  
 روی از غیر خدا برتافته  
 زان نثار نور بی بهره شده  
 بلبان را عشق‌بازی با گلست  
 از درون جو رنگ سرخ و زرد را  
 رنگ زشتان از سیاه‌آبه جفاست  
 لغنة الله بوی آن رنگ کثیف  
 از همانجا کآمد آنجا می‌رود

۷۴۸. BC پیغامبری. ۷۵۱. C با اختران خود. ۷۵۳. A جو بجای خو.  
 ۷۵۴. A کاختران نحس؛ بولاق، کاختران. ۷۵۵. BK بولاق و فاتح، هفت آسمان نامور.  
 GN آسمان معتبر، و مشتهر را در حاشیه نسخه بدل داده. ۷۵۷. AGKN بولاق، طالع او  
 زان نجوم؛ و به همین صورت در H تصحیح شده. ۷۵۸. A چشم مریخی؛ BGHK  
 منقلب رو. چاپ قبلی، منقلب رو. A مغلوب جو. ۷۵۹. بولاق، نقص غسق. ۷۶۱. CGHN،  
 وایافته [چاپ قبلی، او یافته متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. ۷۶۳. G بلبان را عشق  
 با روی گلست، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۷۶۴. L چون بجای جو. بولاق،  
 دان. ۷۶۶. GN صبغة الله. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، صبغة الله]. B بولاق، این رنگ  
 کثیف. GHKN بوی این رنگ. ۷۶۷. بولاق، آنچه این دریا.

از سَرِ گُهِ سیلِهای تیزرو      وز تنِ ما جانِ عشقِ آمیزرو

آتش کردنِ پادشاهِ جهود و بت نهادنِ پهلوی آتش  
که هر که این بت را سجود کرد از آتش برست

<p>۷۷۰ آن جهودِ سگ ببین چه رای کرد کانکه این بت را سجود آرد برست چون سزای این بتِ نفس او نداد مادرِ بتها بتِ نفسِ شماس آهن و سنگست نفس و بت شرار سنگ و آهن ز آب کئی ساکن شود بت سیاهابه‌ست اندر کوزه‌ای آن بتِ منحوت چون سیلِ سیاه</p>	<p>پهلوی آتش بُتی بر پای کرد ور نه آرد در دلِ آتش نشست از بتِ نفسش بتی دیگر بزاد زانکه آن بت مار و این بت ازدهاست آن شرار از آب می‌گیرد قرار آدمی با این دو کئی ایمن بود نفسِ مَر آبِ سیّه را چشمه‌ای نفسِ بُتگر چشمه‌ی پُر آب‌راه</p>
--	--

۷۶۸. L و ز تنِ ما جانهای خوب نو. عنوان: GKN بت را سجود کند. ۷۷۰. A ورنه از دود دل آتش نرسد. ۷۷۱. بولاق، منهج و صاری، پداده ضبط کرده، اما نسخ خطی آن را تأیید نمی‌کنند. A بت دیگر. ۷۷۲. C و این نفس ازدهاست، و در بالای نفس نوشته بت. ۷۷۳. A و نفس بت شرار؛ L بعد از این بیت (نیز بولاق بعد از بیت ۷۷۴) افزوده:

سنگ و آهن در درون دارند نار      آبرابر نارشان نبود گذار  
آب چون نار برون را می‌کشد      در درون سنگ و آهن کی رود  
همه نسخ خطی قرنهای هفت و هشت فاقد این ابیات و ظاهراً مجعول است.  
۷۷۴. L (نیز بولاق) بعد از این بیت افزوده:

سنگ و آهن چشمه نارند و دود      فطرهاشان کفر ترسا و جهود  
آب خمّ و کوزه گر فانی شود      آب چشمه تا ابد باقی بود

این ابیات از قرار معلوم مجعول است و در هیچ یک از نسخ خطی قرنهای هفت و هشت نیست. ۷۷۵. L بولاق، سیاه آبست ABGHKN بولاق، در کوزه نهان. نیز C در حاشیه. ABGHKN بولاق، چشمه دان؛ نیز C در حاشیه. قرائت متن از این بیت، خاص C است. ۷۷۶. GHKN سیل سیاه. GHKN بر آب راه. H شاه را نسخه بدل آب داده. [چاپ قبلی، سیا و پُر آب و راه. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. C چنین ضبط کرده:

بت درون کوزه چون آب سیا      نفس شومت چشمه آن آب را

بیتی که در متن آمده در حاشیه C ضبط شده. ABCL بولاق، سیل سیاه. A پر آب و راه، B بر آب راه؛ CL بولاق، بر شاه راه، بولاق بعد از این بیت، بیتی را افزوده که در C آمده؛ بولاق، آب سیاه و آن آب راه ضبط کرده.

صد سَبو را بشکند یک پاره سنگ  
بت شکستن سهل باشد نیک سهل  
صورتِ نَفْسِ ار بجویی ای پسر  
هر نَفْسِ مکرّی و در هر مکر زان ۷۸۰  
در خدای موسی و موسی گریز  
دست را اندر اَحَد و اَحْمَد بزن  
و آب چشمه می زهاند بی درنگ  
سهل دیدن نَفْسِ را جهلست جهل  
قَصّه دوزخ بخوان با هفت در  
غرقه صد فرعون با فرعونیان  
آبِ ایمان را ز فرعونی مریز  
ای برادر وارّه از بُوجَهْل تن

### به سخن آمدن طفل در میانِ آتش و تَحْرِیض کردن خلق را در افتادن به آتش

یک زنی با طفل آورد آن جهود  
طفل ازو پُستد در آتش درفکند  
خواست تا او سجده آرَد پیش بُت ۷۸۵  
اندرآ ای مادر اینجا من خوشم  
چشم بندست آتش از بهرِ حجاب  
اندرآ مادر ببین بُرهانِ حق  
اندرآ و آب بین آتش مثال  
پیش آن بت و آتش اندر شعله بود  
زن بترسید و دل از ایمان بکند  
بانگ زد آن طفل کِیانی لَمْ اُمّت  
گرچه در صورت میانِ آتشم  
رحمتست این سر بر آورده زجیب  
تا ببینی عشرتِ خاصانِ حق  
از جهانی کاتشتست آبش مثال

۷۷۷. G و آب ضبط کرده، با اضافه [موافق نظر صریح نیکلسون متن تصحیح شد چاپ قبلی،  
و آب]. AL می زهاند. ۷۷۸. بولاق، جهلست و جهل. ۷۸۰. A هر نفس مکرّی و هر مکرّی  
از آن، اما در اصل هر مکر از آن. عنوان: ABHKN طفل کوچک. A تحریض. L بولاق به  
اینصورت ضبط کرده: آوردن پادشاه جهود زنی با طفل کوچک و انداختن آن طفل را در  
آتش و بسخن آمدن آن طفل و تحریض کردن خلق را در افتادن به آتش. ۷۸۳. A پیش  
این بت، BK (نیز H در حاشیه) و آتش و افروغ و دود؛ L بعد از این بیت افزوده:

گفت ای زن پیش این بت سجده کن  
بود آن زن پاک دین مومنه  
ورنه در آتش بسوزی بی سخن  
سجده بت می نکرد آن موقنه  
بولاق افزوده:

گفت در پیش صنم باش سجده بر  
بود زن ز اصحاب ایمان و یقین  
تا ترا ناید ز آتش هیچ ضرر  
کرد اعراض از سجود آن همین  
۷۸۴. A بستاند و در آتش فگند. ۷۸۵. ABGHKLN بولاق، اِنّی.  
۷۸۷. B بولاق، از بهر حجب. ۷۸۹. L کاتشتست از وی منال.

- ۷۹۰ اندرآ اسرارِ ابراهیم بین  
مرگ می‌دیدم گه زادن ز تو  
چون بزادم رستم از زندان تنگ  
من جهان را چون رجم دیدم کنون  
اندرین آتش بدیدم عالمی  
۷۹۵ نک جهان نیست شکل هست ذات  
اندرآ مادر به حق مادری  
اندرآ مادر که اقبال آمدست  
قدرت آن سگ بدیدی اندرآ  
من ز رحمت می‌کشانم پای تو  
اندرآ و دیگران را هم بخوان  
اندرآیید ای مسلمانان همه  
اندرآیید ای همه پروانه‌وار  
بانگ می‌زد در میان آن گروه  
خلق خود را بعد از آن بی‌خوشتن  
۸۰۵ بی‌موکل بی‌کشش از عشق دوست  
تا چنان شد کان عوانان خلق را  
آن یهودی شد سیه‌رو و خجل  
کاندر ایمان خلق عاشقتر شدند  
مکر شیطان هم درو پیچید شکر  
۸۱۰ آنچه می‌مالید در روی گسان  
کو در آتش یافت سرو و یاسمین  
سخت خوفم بود افتادن ز تو  
در جهانی خوش هوای خوب رنگ  
چون درین آتش بدیدم این سکون  
ذره ذره اندرو عیسی دمی  
و آن جهان هست شکل بی ثبات  
بین که این آذر ندارد آذری  
اندرآ مادر مده دولت ز دست  
تا ببینی قدرت و لطف خدا  
کز طرب خود نیستم پروای تو  
کاندر آتش شاه بنهادست خوان  
غیر این عذبی عذابست آن همه  
اندرین بهره که دارد صد بهار  
پُر همی شد جان خلقان از شکوه  
می‌فکندند اندر آتش مرد و زن  
زانکه شیرین کردن هر تلخ ازوست  
منع می‌کردند کاتش در میا  
شد پشیمان زین سبب بیمار دل  
در فنانی جسم صادقتر شدند  
دیو هم خود را سیه‌رو دید شکر  
جمع شد در چهره آن ناکس آن

۷۹۰. بولاق. بین. ۷۹۲. *ABGH* بولاق، جهان. ۷۹۳. *B* بولاق، این جهان را، نیز *C* در اصل. ۷۹۵. *B* بولاق یک بجای نک. ۷۹۶. در بولاق جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده. کهن‌ترین نسخ خطی ماذر و ماذری ضبط کرده‌اند.  
۷۹۸. *AGHKLN* بولاق، قدرت و لطف. [موافق نظر صریح نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، قدرت لطف خدا]. ۷۹۹. *AL* می‌کشایم. *A* بر بای بجای پروای.  
۸۰۰. *A* مخوان. ۸۰۱. *ABGHKLN* و بولاق، غیر عذب دین، نیز *C* در حاشیه.  
۸۰۲. *L* اندر این آتش؛ *C* صد هزار. ۸۰۴. *A* بعد ازین. ۸۰۷. *L* آن جهودک. *A* سیه روز. ۸۰۹. *AHL* دیو خود را هم. ۸۱۰. *L* آن ناکسان.

آنکه می‌درید جامه خلق چُست شد دریده آن او ایشان دُرست

### کژ ماندنِ دهانِ آن مرد که نامِ محمد را علیه‌السلام بتَسْخَر خواند

<p>نام احمد را دهانش کژ بماند ای تو را اَلطافِ علمِ مِنْ لَدُنْ من بدم افسوس را مَنسُوب و اهل مَیلش اندر طعنه پاکان بَرَد کم زَنَد در عیبِ مَعیوبان نَفَس مَیلِ ما را جانبِ زاری کند ای همایون دل که آن بِرِیانِ اوست مردِ آخِرینِ مبارک بنده‌ایست هر کجا اشکِ روانِ رحمت شود تا ز صَحْنِ جانّت بر رُوید خُضَر رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر</p>	<p>آن دهان کژ کرد و از تَسْخَر بخواند باز آمد کایِ مُحَمَّد عفو کن من تو را افسوس می‌کردم ز جهل چون خدا خواهد که پرده کس دَرَد چون خدا خواهد که پوشد عیبِ کس چون خدا خواهد که مانِ یاری کند ای خُنکِ چشمی که آن گُریانِ اوست آخِرِ هر گُریه آخر خنده‌ایست هر کجا آبِ روانِ سبزه بُوَد باش چون دولابِ نالان چشم‌تر اشک خواهی رحم کن بر اشک‌بار</p>	<p>۸۱۵</p> <p>۸۲۰</p>
---	---	-----------------------

### عتاب کردن آتش را آن پادشاهِ جهود

رُو به آتش کرد شه کای تُنْدخُو      آن جهان‌سوزِ طبیعی خُوت کو  
چون نمی‌سوزی چه شد خاصیتت      یا ز بختِ ما دگر شد نیئت

۸۱۱. B و ایشان؛ L و آنها. عنوان: C محمد را صَلَّى الله علیه و آله و سلّم.

۸۱۲. ABGHLKN بولاق، مر محمد را دهانش؛ به همین صورت در C تصحیح شده.

۸۱۳. BG الطاف و علم، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۸۱۵. CL در حاشیه:

دست اندر طعنه پاکان زند. ۸۱۶. ABGHLKN بولاق، و خدا، و به همین صورت در C

تصحیح شده. ۸۱۸. بولاق، وی همایون. ۸۱۹. A است بجای ایست، در هر دو مصراع.

۸۲۰. A هر کجا آن رو و آن سیرت بود. ABGHLKN بولاق، اشکِ روان. [متن تصحیح شد.

چاپ قبلی، اشکی دوان]. ۸۲۱. L پس از این بیت افزوده:

مرحمت فرمود سید عفو کرد      پس ز جرأتِ توبه کرد آن روی زرد

۸۲۲. L رحم بجای اشک؛ L لطف کن.

۸۲۳. L شاه تندخو؛ A ای جهان سوز و طبیعی؛ نیز L که و را حذف کرده؛ B وی جهان

سوز؛ H ای جهان سوز، در بالا تصحیح کرده؛ N وای.

- ۸۲۵ می‌نبخشایی تو بر آتش پرست  
هرگز ای آتش تو صابر نیستی  
چشم‌بندست این عجب یا هوش‌بند  
جادوی کردت کسی یا سیمیاست  
گفت آتش من همانم آتشم  
طبع من دیگر نگشت و عنصرم  
۸۳۰ بر در خرگه سگانِ ترکمان  
ور به خرگه بگذرد بیگانه رُو  
من ز سگ کم نیستم در بندگی  
آتشِ طبعت اگر غمگین کند  
۸۳۵ آتشِ طبعت اگر شادی دهد  
چونکه غم بینی تو استغفار کن  
چون بخواهد عینِ غم شادی شود  
باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند  
پیشِ حق آتش همیشه در قیام  
سنگ بر آهن زنی بیرون جهد  
۸۴۰ آهن و سنگِ ستم برهم مزین  
سنگ و آهن خود سبب آمد و لیک  
کین سبب را آن سبب آورد پیش  
و آن سببها کانبیا را ره‌برست  
آنکه نپرستند تو را او چون برست  
چون نسوزی چیست قادر نیستی  
چون نسوزد آتش افروز بلند  
یا خلافِ طبع تو از بخت ماست  
اندرا تا تو ببینی تابشم  
تبیغِ حقم هم به دستوری بُرم  
چابلوسی کرده پیش میهمان  
حمله بیند از سگان شیرانه او  
کم ز ترکی نیست حق در زندگی  
سوزش از امرِ ملیک دین کند  
اندرو شادی ملیک دین نهد  
غم به امرِ خالق آمد کارکن  
عینِ بندِ پائی آزادی شود  
با من و تو مرده با حق زنده‌اند  
همچو عاشق روز و شب پیچان مدام  
هم به امرِ حق قدم بیرون نهد  
کین دو می‌زایند همچون مرد و زن  
تو به بالاتر نگر ای مردِ نیک  
بی سبب گئی شد سبب هرگز ز خویش  
آن سببها زین سببها برترست

۸۲۵. C در حاشیه: آنک او نپرستد او چون برست. ۸۲۷. *ABGHKLN* بولاق: چون  
نسوزاند چنین شعله بلند؛ نیز C در حاشیه. ۸۲۸. بولاق، جادویی. ۸۲۹ *ABGKN*  
بولاق، همانم ای شمن؛ به همین نحو در H تصحیح شده: L تو تا به بینی. *ABGKN* بولاق،  
بینی تاب من. ۸۳۱. L خرگه. ۸۳۴. B حذف کرده. ۸۳۵. L ز شاه دین جهد.  
۸۳۹. *GKN* پیچان، همچنانکه در متن است؛ این کلمه در A بی‌نقطه است و ضبط BC نیز  
مشکوک است؛ L بی‌جان؛ بولاق، بیجان؛ نیز فاتح و منهج بیجان؛ و پیچان را نسخه بدل  
آورده‌اند. ۸۴۱. *ABHK* و بولاق: آهن نفس و هوا برهم مزین؛ A همچو؛ G هوا را در حاشیه  
نسخه بدل داده. ۸۴۳. *AB* کین سبب را زان سبب. ۸۴۴. *ABGK* بولاق، ره‌برند (در  
مصراع اول) و برترند (در مصراع دوم)؛ در H به همین نحو تصحیح شده.

- ۸۴۵ این سبب را آن سبب عامل کند  
این سبب را مَحْرَم آمد عقلها  
این سبب چه بود به تازی گو رَسَن  
گردش چرخه رسن را علّست  
این رسنهای سببها در جهان  
تا نمائی صَفَر و سرگردان چو چرخ  
۸۵۰ باد آتش می شود از امرِ حق  
آبِ حِلْم و آتشِ خشم ای پسر  
گر نبودی واقف از حق جانِ باد  
باز گاهی بی بر و عاطل کند  
و آن سببها راست محرم انبیا  
اندرین چه این رَسَن آمد به فن  
چرخه گردان را ندیدن زَلّست  
هان و هان زین چرخ سرگردان مدان  
تا نسوزی تو ز بی مغزی چو مَرخ  
هر دو سرمست آمدند از خمرِ حق  
هم ز حق بینی چو بگشایی بصر  
فرق گئی کردی میان قوم عاد

### قصه باد که در عهدِ هود علیه السلام قوم عاد را هلاک کرد

- ۸۵۵ هود گردِ مؤمنان خطی کشید  
هر که بیرون بود زان خط جمله را  
همچنان شیبانِ راعی می کشید  
چون به جُمعه می شد او وقتِ نماز  
هیچ گرگی در نرفتی اندر آن  
بادِ حرصِ گرگ و حرصِ گوسفند  
۸۶۰ همچنین بادِ اجل با عارفان  
آتشِ ابراهیم را دندانِ نزد  
زاتش شهوت نسوزد اهلِ دین  
نرم می شد باد کانجا می رسید  
پاره پاره می سُکست اندر هوا  
گرد بر گرد رمه خطی پدید  
تا نیارد گرگ آنجا تُرک تاز  
گوسفندی هم نگشتی زان نشان  
دایره مردِ خدا را بود بند  
نرم و خوش همچون نسیم یوسفان  
چون گزیده حق بُود چوَنش گزد  
باقیان را بُرده تا قمرِ زمین

۸۴۵. در بولاق بیت ۸۴۶ مقدم بر بیت ۸۴۵ است؛ *L* بی پر. بولاق، میرد بجای بی بر و.

۸۴۸. *L* چرخ بجای چرخه، در هر دو مصراع؛ بولاق، ذلت است.

۸۴۹. هان هان؛ *A* این بجای زین. ۸۵۱. *G* باد آتش می خورد، در حاشیه تصحیح شده.

عنوان: در حاشیه *C* اضافه شده؛ *GN* حذف کرده؛ *HK* هود پیغمبر.

۸۵۵. *ABGHLN* می گسست بولاق، می شکست. ۸۵۶. *ABGHKLN* همچنین.

۸۵۷. *A* می شد از وقت؛ *A* گرگ تاز. بولاق، ترک و تاز. ۸۵۸. در *C* قرائت اصلی نیامد است، اما در بالای آن نرفتی نوشته. *L* نیامد. ۸۶۲. *C* نروزد اهل دین، و در حاشیه نسوزید. *ABKLN* و بولاق، نسوزد [چاپ قبلی، نرورید. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد].

۸۶۵ موج دریا چون به امرِ حق بتاخت  
 خاکِ قارون را چو فرمان در رسید  
 آب و گِل چون از دمِ عیسی چرید  
 هست تسبیحتِ بُخارِ آب و گِل  
 اهلِ موسی را ز قِبْطی وا شناخت  
 با زر و تختش به قعرِ خود کشید  
 بال و پر بگشاد مرغی شد پرید  
 مرغِ جَنّت شد ز نَفخِ صدقِ دل  
 صوفیِ کامل شد و رست او ز نقص  
 جسمِ موسی از کلوخی بود نیز  
 چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز

### طنز و انکار کردنِ پادشاهِ جهود و قبول ناکردنِ نصیحتِ خاصانِ خویش

۸۷۰ این عجایب دید آن شاهِ جهود  
 ناصحان گفتند از حدِ مگذران  
 ناصحان را دست بست و بند کرد  
 بانگِ آمد کار چون اینجا رسید  
 بعد از آن آتش چهل گز بر فروخت  
 اصلِ ایشان بود ز آتش ابتدا  
 ۸۷۵ هم ز آتش زاده بودند آن فریق  
 آتشی بودند مؤمن سوز و بس  
 آنکه بودست اُمّه اَلْهَاوِیه  
 مبادرِ فرزندِ جویانِ وِیست  
 جز که طنز و جز که انکارش نبود  
 مَرکَبِ استیزه را چندین مران  
 ظلم را پیوند در پیوند کرد  
 پائی دار ای سگ که قهرِ ما رسید  
 حلقه گشت و آن جهودان را بسوخت  
 سوی اصلِ خویش رفتند انتها  
 جُزوها را سوی کُلّ آمد طریق  
 سوخت خود را آتشِ ایشان چو خَس  
 هاویه آمد مَر او را زاویه  
 اصلها مَر فرعها را در پَیست

۸۶۳. C بامر حق بتافت؛ C و اشتافت. ۸۶۵. A و مرغی شد بدید؛ B و مرغی شد برید.  
 ۸۶۶. ABKLN بولاق، ز نَفخ. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، ز نَفخ]. عنوان: C جهود را حذف کرده. جهود در G اضافه شده. L ناصحان خویش؛ KLN ناصحان و خاصان. این عنوان در B پس از بیت ۸۶۹ آمده. در C پس از بیت ۸۷۲ ضبط شده، اما این اشتباه در حاشیه رفع شده؛ این عنوان در N پس از بیت ۸۷۲ آمده.  
 ۸۷۴. ABL بولاق، بود آتش. L ز ابتدا. GHKN آتش ز ابتدا. ۸۷۵. ABGHKLN باشد طریق، و در C به همین نحو تصحیح شده. ۸۷۶. L و پس؛ L سوخت خود آتش مایشانرا. ۸۷۷. در CL جای مصراع اول و دوم این بیت با هم عوض شده، اما در حاشیه C تصحیح شده.



- آب اندر حوض اگر زندانیست  
می‌رهاند می‌برد تا معدنش ۸۸۰
- وین نفس جانهای ما را همچنان  
تا إِلَیْهِ یَصْعَدُ اَطِیَابُ الْکَلِمِ  
تَرْتَقِیْ اَنْفَاسُنَا بِالْمُنْتَقِیْ  
ثُمَّ تَأْتِیْنَا مُكَافَاتُ الْمَقَالِ ۸۸۵
- ثُمَّ یُلْجِیْنَا اِلَیْ اَمْثَالِهَا  
هَكَذِی تَعْرُجُ وَتَنْزِلُ دایما  
پارسی گویم یعنی این گشش  
چشم هر قومی به سویی مانده است  
ذوقِ جنس از جنس خود باشد یقین  
یا مگر آن قابلِ جنسی بود ۸۹۰
- همچو آب و نان که جنس ما نبود  
نقشِ جنسیت ندارد آب و نان  
ور ز غیر جنس باشد ذوقِ ما  
آنکه مانندست باشد عاریت ۸۹۵
- مرغ را گر ذوق آید از صفیر  
تشنه را گر ذوق آید از سراب  
مُفْلَسَانِ گر خوش شوند از زَرِّ قَلْبِ  
تا زَرَّانْدودیت از رَه نَفْگند  
از گلیله باز جو آن قصه را  
واندر آن قصه طلب کن حصه را

۸۷۹. *ABGHKLN* بولاق، آبها در حوض، نیز *C* در حاشیه؛ *A* باد نیستش می‌کند کان  
کانیست. *L* کان گانیست. ۸۸۲. *H* تصعد.

۸۸۳. *L* یرتقی؛ *BGH* مُتَحَفًّا؛ *C* دارالفنا، در حاشیه تصحیح شده.

۸۸۴. *BCG* ضعف. ۸۸۶. *C* دایماً؛ *AB* قایماً.

۸۸۹. *BN* باشد خود یقین. ۸۹۰. *A* تا مگر. *A* جنسی او.

۸۹۳. *A* ز بهر جنس. *L* بغیر جنس. ۸۹۴. *B* مانده ست. *A* و باشد.

۸۹۶. *C* چون بدید از وی، در حاشیه تصحیح شده.

۸۹۷. *BGKN* هم بجای گر. ۸۹۸. [*G* نفکند، در هر دو مصراع] ۸۹۹. *B* بازگو؛ بولاق،  
باز خوان.

### بیانِ توکل و ترکِ جهدِ گفتنِ نخجیران به شیر

۹۰۰ طایفهٔ نخجیر در وادیِ خوش      بوده‌اند از شیر اندرکش مکش  
بس که آن شیر از کمین در می‌ربود      آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود  
حیله کردند آمدند ایشان به شیر      کز وظیفه ما تو را داریم سیر  
جز وظیفه در پیِ صیدی میا      تا نگردد تلخ بر ما این گیا

### جواب گفتنِ شیرِ نخجیران را و فایدهٔ جهدِ گفتن

۹۰۵ گفت آری گر وفا بینم نه مکر      مکرها بس دیده‌ام از زید و بکر  
من هلاکِ فعل و مکرِ مَرْدُم      من گزیدهٔ زخمِ مار و کَرْدُم  
مَرْدَمِ نَفْسِ از درونم در کمین      از همه مَرْدَمِ بَر در مکر و کین  
گوش من لا یُلْدَغُ الْمُؤْمِنِ شنید      قولِ پیغمبر به جان و دل گزید

### ترجیح نهادنِ نخجیرانِ توکل را بر جهد و اکتساب

۹۱۰ جمله گفتند ای حکیم با خبر      الحَذَرُ دَع لَیْسَ یُغْنِی عَنْ قَدَر  
در حذر شوریدنِ شور و شَرست      رُو توکل کن توکل بهترست  
با قضا پنجه مزنی ای تُند و تیز      تا نگیرد هم قضا با تو ستیز  
مرده باید بود پیشِ حکمِ حق      تا نیاید زخم از رَبِّ الْفَلَق

### ترجیح نهادنِ شیرِ جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم

گفت آری گر توکل رهبرست      این سبب هم سُنَّتِ پیغمبرست

عنوان: در بولاق این عنوان مقدم بر بیت ۸۹۹ است. ۹۰۰. *ABGHKLN* بودشان از شیر  
دایم کش مکش. ۹۰۱. *ABGHKLN* می در ربود. ۹۰۳. *G* بعد ازین اندر پی صیدی میا.  
عنوان: *C* گفتن را بعد از جواب حذف کرده. ۹۰۵. *G* کزدمم. ۹۰۷. *ABCL* پیغامبر.  
۹۱۱. *B* پیش امر حق. عنوان: *B* جهد را بر توکل؛ *B* و تسلیم را حذف کرده.  
۹۱۲. *BC* پیغامبرست. *L* بعد از این بیت افزوده:

در توکل جهد و کسب اولیترست      تا حبیب حق شوی وین بهترست  
بولاق افزوده:

در توکل جهد و کسب خوبتر عیان      که حبیب حق شوی نو بیگمان

گفت پیغمبر به آواز بلند      با توکل زانوی اُشتر ببند  
 رمزِ اَلْکَاسِبِ حَبِیبُ اَللّٰه شنو      از توکل در سبب کاهل مشو

### ترجیح نهادنِ نخجیرانِ توکل را بر اجتهاد

۹۱۵ قوم گفتندش که کسب از ضعفِ خَلْق      لقمهٔ تزویر دان بر قدرِ حَلْق  
 نیست کسبی از توکلِ خوبتر      چیست از تسلیمِ خودِ محبوبتر  
 بس گریزند از بلاِ سویِ بلا      بس جهند از مارِ سویِ اژدها  
 حيله کردِ انسان و حيله‌ش دام بود      آنکه جان پنداشت خون‌آشام بود  
 در بَست و دشمنِ اندرِ خانه بود      حيلهٔ فرعونِ زینِ افسانه بود  
 ۹۲۰ صد هزاران طفلِ کُشت آن کینه‌کش      و آنکه او می‌جُست اندرِ خانه‌اش  
 دیدهٔ ما چون بسی عِلّتِ دَروست      رُو فنا کن دیدِ خود در دیدِ دوست  
 دیدِ ما را دیدِ او نِعَمَ اَلْعَوَض      یابی اندرِ دیدِ او کُلِّ غَرَض  
 طفلِ تاگیرا و تا پویا نبود      مَرگِش جز گردنِ بابا نبود  
 چون فُضولی گشت و دست و پا نمود      در عَنا افتاد و در کُور و کبود  
 ۹۲۵ جانهایِ خَلق پیش از دست و پا      می‌پریدند از وفا اندرِ صفا  
 چون به امرِ اِهْبِطُوا بندی شدند      حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند  
 ما عیالِ حَضَرَتِیم و شیرخواه      گفت اَلْخَلْقُ عِیَالٌ لِاَللّٰه  
 آنکه او از آسمان باران دهد      هم تواند کوزِ رحمتِ نان دهد

### باز ترجیح نهادنِ شیرِ جهد را بر توکل

گفت شیر آری ولی رَبُّ اَلْعِبَاد      نردبانی پیشِ پایِ ما نهاد  
 ۹۳۰ پایه پایه رفت باید سویِ بام      هست جَبْری بودنِ اینجا طَمَعِ خام  
 پائی داری چون کنی خود را تو لنگ      دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

۹۱۳. ABC پیغامبر. ۹۱۵. L سبب از ضعف؛ L لقمهٔ هر شخص. ۹۱۶. H کسبی.

۹۲۲. L دید ما را کرد او؛ بولاق، کلی غرض.

۹۲۴. بولاق، و قبل از دست را حذف کرده. ۹۲۵. بولاق، سوی بجای اندر.

عنوان: ABGHN بولاق، باز را حذف کرده.

- خواجه چون بیلی به دست بنده داد  
دست همچون بیل اشارتهای اوست  
چون اشارتهاش را بر جان نهی  
پس اشارتهای اسرار ت دهد ۹۳۵
- قابل امر وی قابل شوی  
سعی شکر نعمتش قدرت بود  
شکر قدرت قدرت افزون کند  
جبر تو خفتن بود در ره مخسب ۹۴۰
- هان مخسب ای جبری بی اعتبار  
تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد  
جبر خفتن در میان ره زنان  
ور اشارتهاش را بینی زنی ۹۴۵
- این قدر عقلی که داری گم شود  
زانکه بی شکری بود شوم و شنار  
گر توکل می کنی در کار کن  
کشت کن پس تکیه بر جبار کن

### باز ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد

- جمله با وی بانگها بر داشتند  
صد هزار اندر هزار از مرد و زن  
صد هزاران قرن ز آغاز جهان  
همچو اژدرها گشاده صد دهان ۹۵۰

۹۳۳. G دست با اضافه [متن موافق نظر نیکلسون به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی دست بدون اضافه.]. ۹۳۵. GH پس بجای بس. اگر بیت ۹۳۴ را مقدمه شرط بدانیم و در بیت ۹۳۵ بجای بس، پس بخوانیم مفهوم مناسب تری حاصل می آید. [متن تصحیح شد چاپ قبلی، بس.]. ۹۳۷. AB قابل شوی. ۹۳۸. B سعی شکر نعمت منهج، صاری و فاتح، شکر نعمت قدرت. ۹۴۱. AGHKLN کاهل بجای جبری، نیز C در حاشیه، G جبری را نسخه بدل داده. ۹۴۲. L بولاق، بر سرت دائم بریزد؛ N خفته ات، A نقل و ناد. ۹۴۳. ABGHKN جبر و خفتن. ۹۴۵. GHLN پیرد، B با ضمه ضبط کرده، همانطور که در متن است. ۹۴۶. B ناقص نار، و در C به همین صورت تصحیح شده. ۹۴۹. AL هزاران مرد و زن.

مکرها کردند آن دانا گروه      که زبن برکنده شد زان مکر کوه  
 کرد وصف مکرهاشان ذو الجلال      لِتَزُولَ مِنْهُ أَقْلَالُ الْجِبَالِ  
 جز که آن قسمت که رفت اندر ازل      رُوی ننمود از شکار و از عمل  
 جمله افتادند از تدبیر و کار      مانند کار و حکمهای کردگار  
 کسب جز نامی مدان ای نامدار      جهد جز وهمی مپندار ای عیار      ۹۵۵

### نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان و تقریر ترجیح توکل بر جهد و قلتِ فایده جهد

زاد مردی چاشتگاهی در رسید      در سرا عدلِ سلیمان در دوید  
 رویش از غم زرد و هر دو لب کبود      پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود  
 گفت عزرائیل در من این چنین      یک نظر انداخت پُر از خشم و کین  
 گفت هین اکنون چه می خواهی بخواه      گفت فرما باد را ای جان پناه  
 تا مرا زینجا به هندستان برَد      بُوکه بنده کان طرف شد جان برَد      ۹۶۰  
 نک ز درویشی گریزانند خلق      لقمه حرص و امل ز آنند خلق  
 ترس درویشی مثال آن هراس      حرص و کُوشش را تو هندستان شناس  
 باد را فرمود تا او را شتاب      بُرد سوی قعر هندستان برآب  
 روز دیگر وقت دیوان و لقا      پس سلیمان گفت عزرائیل را  
 کان مسلمان را به خشم از بهر آن      بنگریدی تا شد آواره ز خان      ۹۶۵

۹۵۳. A چونک آن قسمت؛ L شکال. ۹۵۴. B بجای مصراع دوم این بیت مصراع دوم  
 بیت بعد را ضبط کرده. ۹۵۵. G کسب، B حذف کرده، بولاق، مدار بجای مدان.  
 عنوان: AB بولاق. نگریستن، B ترجیح نهادن. ۹۵۶. HK رادمردی، L بولاق. ساده  
 مردی، L سرای. ۹۵۷. L روش گشته زرد، بولاق، گفتش. ۹۶۰. G بوک. ۹۶۴. بولاق  
 پس از این بیت افزوده:

کان مسلمانرا نگاه پرستیز      غربتی شد از دیارش بس عزیز  
 ۹۶۵. L بخشم از چه سبب، L بنگریدی بازگو ای پیک رب، بولاق، ز جان، بولاق پس از این  
 بیت افزوده:

ای عجب این کرده باشی بهر آن      تا شود آواره او از خانمان  
 گفتش ای شاه جهان بی مثال      فهم کژ کرد و نمود او را خیال  
 L بیت دوم این ابیات را ضبط کرده، بجای بی مثال نوشته بی زوال.

گفت من از خشم گئی کردم نظر      از تعجب دیدمش در ره گذر  
 که مرا فرمود حق که امروز هان      جان او را تو به هندستان ستان  
 از عجب گفتم گر او را صد پرست      او به هندستان شدن دور اندرست  
 تو همه کار جهان را همچنین      کن قیاس و چشم بگشا و ببین  
 از که بگریزیم از خود ای مُحال      از که برَباییم از حق ای وِبال ۹۷۰

### باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فواید جهد را بیان کردن

شیر گفت آری ولیکن هم ببین      جَهدهای انبیا و مؤمنین  
 حق تعالی جهدشان را راست کرد      آنچه دیدند از جفا و گرم و سرد  
 حیلهاشان جمله حال آمد لطیف      کُل شئی مِنْ ظَرِیفِ هُو ظَرِیف  
 دامهاشان مرغ گردونی گرفت      نقصهاشان جمله افزونی گرفت  
 جهد می‌کن تا توانی ای کیا      در طَریقِ انبیا و اولیا ۹۷۵  
 با قضا پنجه زدن نبود جهد  
 کافرم من گر زیان کردست کس  
 سرشکسته نیست این سر را مَبند  
 بد محالی جُست کو دنیا بجُست  
 مکرها در کسب دنیا باردست      ۹۸۰  
 مکر آن باشد که زندان حُفَره کرد  
 این جهان زندان و ما زندانیان

۹۶۶. L من درو از خشم. ۹۶۷. BL بولا، کامروز. بولا، رو بجای تو، A بهندوستان.

۹۶۸. A بهندوستان. L پس از این بیت افزوده:

چون بامر حق بهندوستان شدم      دیدمش آنجا و جانش بستدم  
 بولا، افزوده:

چون شدم با امر حق هند را روان      قبض جانش کردم اندر آن مکان

۹۷۰. ACGHN از کی، در هر دو مصرع. L این محال. ABL بر تابیم از حق. L این وِبال.

۹۷۲. AB جهدهاشان؛ نیز H که در بالا تصحیح کرده. ۹۷۳. L خوب بجای حال.

۹۷۸. بولا، سرشکسته نیستی سر را. GN یک دو روز؛ AL بولا، یک دو روزه؛ H روزه  
 را به صورت روزک تصحیح کرده. ۹۸۱. A مکرست سرد.

چییست دنیا از خدا غافل بُدن  
 مال را کز بهر دین باشی حَمُول  
 ۹۸۵ آب در کشتی هلاکِ کشتی است  
 چونکه مال و مُلک را از دل براند  
 کوزه سَر بسته اندر آبِ زَفَت  
 بادِ درویشی چو در باطن بُود  
 گر چه جمله این جهان مُلکِ وِیست  
 ۹۹۰ پس دهانِ دل ببند و مُهر کن  
 جهد حقست و دوا حقست و درد  
 نی قماش و نقره و میزان و زن  
 نِعَمَ مالِ صالح خواندش رسول  
 آب اندر زیرِ کشتی پُشتی است  
 زان سلیمان خویش جُز مسکین نخواند  
 از دل پُسر باد فوقِ آب رفت  
 بر سَرِ آبِ جهان ساکن بُود  
 مُلک در چشمِ دل او لا شی است  
 پُر کُنش از بادِ کِبَرِ مِنْ لَدُن  
 مُنکِر اندر جَحَدِ جَهدش جهد کرد

### مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل

زین نَمَط بسیار بُرهان گفت شیر  
 روبه و آهو و خرگوش و شغال  
 ۹۹۵ عهدها کردند با شیرِ ژیان  
 قِسْم هر روزش بیاید بی جگر  
 قُرْعَه بر هرک اوفتادی روز روز  
 چون به خرگوش آمد این ساغر به دَوَر  
 کز جواب آن جَبْرِیان گشتند سیر  
 جبر را بگذاشتند و قیل و قال  
 کاندَرین بَسِیعت نَیْفَتد در زیان  
 حاجتش نبُود تقاضای دگر  
 سوی آن شیر او دویدی همچو یوز  
 بانگ زد خرگوش آخر چند جَوَر

### انکار کردنِ نخجیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر

قوم گفتندش که چندین گاه ما جان فدا کردیم در عهد و وفا

۹۸۳. بولاق، فرزند و زن. در A کلمه فرزند به قلمی جدیدتر در بالای میزان نوشته شده.

۹۸۷. AL بولاق، اندر آب رفت.

۹۹۰. G بادِ کِبَرِ مِنْ لَدُن؛ نیز N. H بادِ مِهَرِ مِنْ لَدُن ضبط کرده، عِلْمِ مِنْ لَدُن را نسخه بدل داده. [موافق نظر نیکلسون و قرائت نسخ ABCGN متن تصحیح شد. چاپ قبلی، بادگیر].

۹۹۱. ABGHLKN بولاق و فاتح، نیز C در حاشیه، نفی جهدش.

۹۹۳. N خرگوش و شغال. ۹۹۴. A کندَرین. ۹۹۵. L بی ضرر. ۹۹۶. G بر هر که فتادی.

۹۹۷. ABGHLKN کاخر. ۹۹۸. N عهد وفا.

تو مجو بدنایِ ما ای عَنود      تا نرنجد شیر رَو رَو زود زود

### جوابِ خرگوشِ نخجیران را

۱۰۰۰ گفت ای یاران مرا مُهلت دهید      تا به مَکرم از بلا بیرون جهید  
تا امان یابد به مَکرم جانتان      مآند این میراثِ فرزندانتان  
هر پَیْمبر در میانِ اُمّتان      همچین تا مَخْلَصی می خواندشان  
کز فلک راهِ برون شو دیده بود      در نظر چون مَرْدُمک پیچیده بود  
مَرْدُمش چون مَرْدُمک دیدند خُرد      در بزرگی مَرْدُمک کس ره نَبُرد

### اعتراضِ نخجیران بر سخنِ خرگوش

۱۰۰۵ قوم گفتندش که ای خرگوش دار      خویش را اندازه خرگوش دار  
هین چه لافست این که از تو بهتران      در نیآوردند اندر خاطر آن  
مُعْجَبی یا خود قضا مان در پَیست      ورنه این دم لایقِ چون تو کیست

### جوابِ خرگوشِ نخجیران را

۱۰۱۰ گفت ای یاران حَقِّمِ الهام داد      مر ضعیفی را قوی رأیی فتاد  
آنچه حقّ آموخت مَر زنبور را      آن نباشد شیر را و گور را  
خانه‌ها سازد پُر از حلّوای تر      حق برو آن عِلْم را بگشاد در  
آنچه حقّ آموخت کِرمِ پیله را      هیچ پیلی داند آن گون حیل را  
آدمِ خاکی ز حقّ آموخت عِلْم      تا به هَفْتُم آسمان افروخت عِلْم  
نام و ناموسِ مَلک را در شکست      کوری آنکس که در حق در شکست  
زاهدِ چندین هزاران ساله را      پُوزبندی ساخت آن گوساله را

عنوان (۱): *ABGHKN* بولاق، جواب گفتن خرگوش ایشانرا. ۱۰۰۲. *ABGHKLN* بولاق،

هر پیمبر اَمّتانرا در جهان، نیز فاتح. ۱۰۰۳. *N* از فلک. بولاق، دیده‌اند. بولاق، پیچیده‌اند.

عنوان (۲): بولاق حذف کرده. عنوان (۳): *ABH* بولاق، باز جواب.

۱۰۱۴. *ABGHKLN* بولاق، ششصد هزاران؛ در *C* به همین صورت تصحیح شده.



- ۱۰۱۵ تا نداند شیرِ عِلْمِ دین کشید  
عِلْمهای اهلِ حِس شد پوزبند  
قطره دل را یکی گوهر فتاد  
چند صورت آخرای صورت پَرست  
گر بصورت آدمی انسان بُدی  
نقش بر دیوار مثلِ آدمست ۱۰۲۰  
جانِ کَمست آن صورتِ با تاب را  
شد سرِ شیرانِ عالمِ جمله پست  
چه زیانستش از آن نقشِ نفور  
وصفِ صورت نیست اندر خامه‌ها  
عالم و عادل همه معنیست و بس ۱۰۲۵  
می‌زند بر تن ز سوی لامکان  
تا نگیرد گِردِ آن قصرِ مَشید  
تا نگیرد شیرِ زانِ عِلْمِ بلند  
کان به دریاها و گردونها نداد  
جانِ بی معنیت از صورت نَرست  
احمد و بُوجَهْل خود یکسان بُدی  
بَنگر از صورت چه چیز او کَمست  
رَو بَجُو آن گوهرِ گم‌یاب را  
چون سَگِ اصحاب را دادند دست  
چونکه جانش غرق شد در بحرِ نور  
عالم و عادل بود در نامه‌ها  
کِش نیابی در مکان و پیش و پس  
می‌نگنجد در فلک خورشیدِ جان

### ذکرِ دانشِ خرگوش و بیانِ فضیلت و منافعِ دانش

- این سخن پایان ندارد هوش دار  
گوشِ خر بفروش و دیگر گوشِ خر  
رَو تو رَو به بازیِ خرگوش بین  
خاتمِ مُلکِ سلیمانست عِلْم ۱۰۳۰  
آدمی را زین هنر بیچاره گشت  
زو پلنگ و شیر ترسان همچو موش  
گوشِ سوی قصه خرگوش دار  
کین سخن را در نیابد گوشِ خر  
شیرگیری سازیِ خرگوش بین  
جمله عالم صورت و جانست عِلْم  
خَلقِ دریاها و خَلقِ کوه و دشت  
زو نهنگِ بحر در صَفرا و جوش

۱۰۱۵. A تا نتواند. BGHKLN بولاق، نتاند. در C به همین صورت تصحیح شده. L علم و دین. ۱۰۱۸. A جان که بی معنیت. اما که در بالای این مصراع به قلم فردی نوشته شده که بی معنیست قرائت کرده. ۱۰۲۰. L نقش آدمست. L بنگر اندر صورت او چه کمست؛ B بولاق، او را بجای او. ۱۰۲۱. B نایاب را بجای با تاب را. ۱۰۲۴. L حذف کرده. ۱۰۲۵. L حذف کرده. G معنیست بس. عنوان: AGH منافع دانستن. ۱۰۲۷. ABGHKN بولاق و فاتح هوش بجای گوش. در K تصحیح شده. ۱۰۲۸. N و را حذف کرده. ۱۰۲۹. ABGHKLN مکر و شیراندازیِ خرگوش بین. نیز C در حاشیه، و بولاق که و را حذف کرده. ترکیب استثنایی شیرگیری سازی تنها در C آمده. ۱۰۳۲. ABGHLN نهنگ و بحر.

۱۰۳۵ زو پری و دیو ساحلها گرفت آدمی را دشمنِ پنهان بسیست  
 خلقِ پنهان زشتشان و خوبشان ۱۰۴۰  
 بهرِ غسل ار در روی در جوی بار  
 گر چه پنهان خار در آبست پست  
 خارخار و خِیها و وشوسه  
 باش تا حشهای تو مُبَدَل شود  
 تا سخنهای کیان رد کرده‌ای  
 هر یکی در جای پنهان جا گرفت  
 آدمی باحذرِ عاقل کسبست  
 می‌زند بر دل به هر دم کوبشان  
 بر تو آسیبی زند در آب خار  
 چونکه در تو می‌خلد دانی که هست  
 از هزاران کس بود نی یک گسه  
 تا ببینیشان و مُشکِل حل شود  
 تا کیان را سرورِ خود کرده‌ای

### باز طلبیدنِ نخجیران از خرگوش سیرِ اندیشه‌ او را

بعد از آن گفتند کای خرگوش چُست  
 ای که با شیری تو در پیچیده‌ای  
 مشورتِ ادراک و هشاری دهد  
 گفت پیغمبر بکن ای رأی زن  
 در میان آر آنچه در ادراکِ تست  
 بازگو رأیی که اندیشیده‌ای  
 عقلها مَر عقل را یاری دهد  
 مشورت کالمُستشارِ مُؤتمِن

### منع کردنِ خرگوش راز را از ایشان

۱۰۴۵ گفت هر رازی نشاید باز گفت  
 از صفاگر دم زنی با آینه  
 در بیانِ این سه کم جنبان لب  
 کین سه را خصمست بسیار و علو  
 ور بگویی با یکی دو اُوداع  
 گر دو سه پرند را بندی به هم  
 مشورت دارند سرپوشیده خوب  
 جُفت طاق آید گهی که طاق جُفت  
 تیره گردد زود با ما آینه  
 از ذهاب و از ذهب وز مذهب  
 در کمینت ایستد چون داند او  
 کُل سِرّ جاوَز الإثنینِ شاع  
 بر زمین مانند محبوس از الم  
 در کنایت با غلط‌افکن مشوب

۱۰۳۵. GL در دل. ۱۰۳۶. بولاق. بر جویبار. ۱۰۳۷. بولاق. بر تو می‌خلد.

۱۰۳۸. L خار خار و حیلها. ۱۰۴۱. بولاق. ای بجای کای. ۱۰۴۲. L بازگو رازی.

۱۰۴۴. ABCL پیغامبر. عنوان: ABGHN از راز ایشانرا. نیز بولاق.

۱۰۴۷. AC در میان این سه. ۱۰۴۸. بسیار خصمست.

مشورت کردی پَسِمْبَر بسته سَر      گفته ایشانش جواب و بی خبر  
در مثالی بسته گفתי رای را      تا نداند خصم از سر پای را  
او جوابِ خویش بگرفتی ازو      وز سُوالش می نبردی غیر بُو

### قصه مکر خرگوش

۱۰۵۵ ساعتی تأخیر کرد اندر شدن      بعد از آن شد پیش شیر پنجه زن  
ز آن سبب کاندِر شدن او ماند دیر      خاک را می کند و می غرید شیر  
گفت من گفتم که عهدِ آن خَسان      خام باشد خام و سُست و نارسان  
دَمَدَمه ایشان مرا از خَر فکند      چند بفربید مرا این دهر چند  
سخت درمآند امیر سُست ریش      چون نه پس بیند نه پیش از احمقیش  
۱۰۶۰ راه هموارست و زیرش دامها      قحطِ معنی در میانِ نامها  
لفظها و نامها چون دامهاست      لفظ شیرین ریگِ آبِ عمرِ ماست  
آن یکی ریگی که جوشد آب ازو      سخت کم یابست رُو آن را بجو  
مَنْبَعِ حکمت شود حکمت طلب      فارغ آید او ز تحصیل و سبب  
لَوْحِ حافظ لوحِ محفوظی شود      عقل او از رُوحِ مَحفوظی شود  
۱۰۶۵ چوَن مُعَلِّم بود عقلش مرد را      بعد ازین شد عقل شاگردی ورا  
عقل چون جبریل گوید احمدا      گر یکی گامی نهم سوزد مرا

۱۰۵۳. A. مثال. ۱۰۵۴. بولاق، پس از این بیت افزوده:

نیست پایان این سخن راکن رجوع      شیر را خرگوش کرد در درد جوع  
ما حصل خرگوش کرد مکرش نهان      قوما اندیشه اش نباید عیان

۱۰۵۷. A. دست بجای و سُست؛ C. خام سست. ۱۰۵۹. H. داند بجای بیند، که در بالا آن را

تصحیح کرده. ۱۰۶۰. G. و بولاق و را حذف کرده؛ G. میان نامها. ۱۰۶۲. K. بولاق افزوده:

هست آن ریگ ای پسر مرد خدا      کو بحق پیوست از خود شد جدا  
آب عذب دین همی جوشد ازو      طالبا را ز آن حیاتست و نمو  
غیر مرد حق چو ریگ خشک دان      کآب عمر ترا خورد او هر زمان  
طالب حکمت شو از مرد حکیم      تا ازو گردی تو بینا و علیم

این ابیات الحاقی برای توضیح آن یکی ریگی که جوشد آب ازو اضافه شده.

۱۰۶۳. بولاق، ز تحصیل ادب. ۱۰۶۵. GKLN. بجای مرد را، ز ابتدا ضبط کرده، نیز C

در حاشیه، و به همین نحو در H. تصحیح شده.

تو مرا بگذار زین پس پیش ران  
 هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر  
 هر که جبر آورد خود رنجور کرد  
 ۱۰۷۰ گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ  
 جبر چه بود بستن اشکسته را  
 چون درین ره پای خود نشکسته‌ای  
 و آنکه پایش در ره کوشش شکست  
 حامل دین بود او محمول شد  
 ۱۰۷۵ تا کنون فرمان پذیرفتی ز شاه  
 تا کنون اختر اثر کردی در او  
 گر تو را اشکال آید در نظر  
 تازه کن ایمان نه از گفت زبان  
 تا هوا تازه ست ایمان تازه نیست  
 ۱۰۸۰ کرده‌ای تاویل حرفِ بکر را  
 بر هوا تاویل قرآن می‌کنی

۱۰۷۰. BCL پیغامبر. ۱۰۷۱. بولاق، رگ.

۱۰۷۲. ACGHN بر کی؛ L چو پا را.

۱۰۷۴. AL و او محمول.

۱۰۷۵. بولاق، رسانده. پس از این بیت C افتادگی دارد که تا بیت ۱۱۰۸ ادامه یافته.

۱۰۷۹. A و ایمان.

۱۰۸۰. L خویشتن.

۱۰۸۱. L پس از عنوانی که در این صفحه نوشته شده، ابیات زیر را گنجانیده:

مانند احوالت بدان طرفه مگس  
 از خود او سرمست گشته بی شراب  
 وصف بازانرا شنیده در بیان  
 این سه بیت که در چاپهای شرقی هم آمده در هیچ یک از نسخ خطی سده هفت و هشت من  
 دیده نمی‌شود. این سه بیت در بولاق به این صورت ضبط شده:

مانند احوالت بدان طرفه مگس  
 مست پرجوش بود بی‌کیف شراب  
 کوش کرد او وصف شهبازان همان  
 کوهی پنداشت خود را هست کس  
 ذره ذاتش بسدید چون آفتاب  
 گفت من عنقای وقتم بیگمان

## زیافتِ تاویلِ رکیکِ مگس

آن مگس بر برگِ کاه و بُولِ خر  
گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام  
اینک این دریا و این کشتی و من  
بر سر دریا همی راند او عَمَد ۱۰۸۵  
بود بی‌حَدّ آن چَمینِ نِسبتِ بدو  
عالمش چندان بُود کِشِ بینش است  
صاحبِ تاویلِ باطلِ چون مگس  
گر مگس تاویلِ بگذارد به‌رای  
آن مگس نَبُود کِشِ این عِبرتِ بُود ۱۰۹۰

همچو کشتی‌بان همی افراشت سر  
مَدّتی در فکرِ آن می‌مانده‌ام  
مردِ کشتیبان و اهل و رأی‌زن  
می‌نمودش آن قَدَر بیرون ز حدّ  
آن نظر که بیند آن را راست کو  
چشم چندین بحر هم‌چندینش است  
وَهْمِ او بُولِ خر و تصویری خَس  
آن مگس را بخت گرداند هُمای  
رُوحِ او نی در خورِ صورتِ بُود

## تولیدن شیر از دیر آمدنِ خرگوش

همچو آن خرگوش کو بر شیر زد  
شیر می‌گفت از سرِ تیزی و خشم  
مکرهای جَبْرِیانم بسته کرد  
زین سِپسِ من نشنوم آن دَمَدَمه ۱۰۹۵  
بر دران ای دل تو ایشان را مه‌ایست  
پوست چه بُود گفته‌های رنگِ رنگ  
این سخن چون پوست و معنی مغزدان  
پوست باشد مغزِ بد را عَیبِ پوش  
چون قلم از باد بُد دَفترِ ز آب  
نقشِ آبست ار وفا جُویی از آن ۱۱۰۰  
باد در مَرْدُمِ هوا و آرزوست  
خوش بُود پیغامهای کِرْدگار

رُوحِ او گئی بود اندر خوردِ قد  
کز ره گوشتِ عَدو بر بست چشم  
تیغِ چوبینشان تنم را خسته کرد  
بانگِ دیوانست و غُولان آن همه  
پوستشان برکن کِشان جُز پوست نیست  
چون زره بر آب کِشِ نَبُود درنگ  
این سخن چون نقش و معنی همچو جان  
مغزِ نیکو را ز غیرت غَیبِ پوش  
هرچه بنویسی فنا گردد شتاب  
باز گردی دستهای خود گزان  
چون هوا بگذاشتی پیغام هُوست  
کو ز سر تا پای باشد پایدار

۱۰۸۲. L کان مگس. ۱۰۸۸. L فهم او. ۱۰۹۰. L کِشِ این غیرت بود.

۱۰۹۲. A زخشم. ۱۰۹۴. L بشنوم؛ A زین سبب. بولاق، و غولانست همه.

۱۰۹۵. بولاق، مایست. ۱۰۹۷. A چون نقش معنی. ۱۰۹۹. L بنوشتی.

خُطْبَةُ شاهان بگردد و آن کِیا      جُزْ کِیا و خُطبه‌های انبیا  
 زآنکه بَوشِ پادشاهان از هَواست      بارنامهٔ انبیا از کُبریاست  
 ۱۱۰۵ از دَرَمَها نام شاهان بر کنند      نام احمد تا ابد بر می‌زنند  
 نام احمد نامِ جملهٔ انبیاست      چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

### هم در بیانِ مکرِ خرگوش

در شدنِ خرگوش بس تأخیر کرد      مکرها با خویشتن تفریر کرد  
 در ره آمد بعدِ تأخیرِ دراز      تا به گوشِ شیر گوید یک دو راز  
 تا چه عالمهاست در سودای عقل      تا چه با پنهانست این دریای عقل  
 ۱۱۱۰ صورتِ ما اندرین بحرِ عذاب      می‌دود چون کاسه‌ها بر روی آب  
 تانشد پُر بر سرِ دریا چو طُشت      چونک پُر شد طُشت در وی غرق گشت  
 عقل پنهانست و ظاهرِ عالمی      صورتِ ما موج و یا از وی نمی  
 هر چه صورت می‌وسیلست سازدش      ز آن وسیلت بحر دُور اندازدش  
 تا نبیند دل دهندهٔ راز را      تا نبیند تیر دُورانداز را  
 ۱۱۱۵ اسبِ خود را یاوه داند وز ستیز      می‌دواند اسبِ خود در راه تیز  
 اسبِ خود را یاوه داند آن جَواد      و اسبِ خود او را گشان کرده چو باد  
 در فغان و جُست و جُو آن خیره‌سر      هر طرف پُرسان و جویان دَر بَدَر

۱۱۰۶: L پس از این بیت افزوده:

این سخن پایان ندارد ای پسر      قصهٔ خرگوش گو و شیر نر  
 نیز بولاق که شیر و خرگوش بود قصهٔ سر بر سر ضبط کرده. عنوان: بولاق افزوده: و تأخیر  
 کردن در رفتن. ۱۱۰۷: A تقدیر کرد؛ GHKN مکر را. ۱۱۰۸: L بعد از آن شد بعد  
 تأخیر دراز. ۱۱۰۹: بولاق پس از این بیت افزوده:

ببود بحر بیکران عقل بشر      باید آن یم را چو غواص ای پسر  
 ۱۱۱۰: بولاق، میرود، بولاق، در روی آب.  
 ۱۱۱۲: ABGHLKN بولاق، و قبل از یا را حذف کرده. ۱۱۱۴: G تیر، باسکون، A نیز  
 بجای تیر؛ در L پس از این بیت بلافاصله بیت ۱۱۱۷ آمده.  
 ۱۱۱۵: A و ستیز. در L جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.  
 ۱۱۱۶: G واسپ، باسکون؛ بولاق، و قبل از اسب را حذف کرده. [چاپ قبلی، و اسبِ خود  
 او. متن تصحیح شد]. ۱۱۱۷: A در فغان جست جو؛ N جست جو و جویان و پُرسان.

- ۱۱۲۰ کان که دزدید اسبِ ما را کو و کیست  
 آری این اسبست لیک این اسب کو  
 جان ز پیدایی و نزدیکیست گم  
 گئی ببینی سرخ و سبز و فور را  
 لیک چون در رنگ گم شد هوش تو  
 چونکه شب آن رنگها مستور بود  
 نیست دید رنگ بی نور برون  
 ۱۱۲۵ این برون از آفتاب و از سُها  
 نور نور چشم خود نور دلست  
 باز نور نور دل نور خداست  
 شب نبُد نوری ندیدی رنگ را  
 دیدن نورست آنکه دید رنگ  
 ۱۱۳۰ رنج و غم را حق پی آن آفرید  
 پس نهانیها به ضد پیدا شود  
 که نظر بر نور بود آنکه به رنگ  
 پس به ضد نور دانستی تو نور  
 نور حق را نیست ضدی در وجود  
 ۱۱۳۵ لاجرم أَبْصَارُنَا لَا تُذَرِّكُهُ  
 صورت از معنی چو شیر از بیشه دان  
 این سخن و آواز از اندیشه خاست  
 لیک چون موج سخن دیدی لطیف  
 چون زدانش موج اندیشه بتاخت
- این که زیرِ رانِ تُستِ ای خواجه چیست  
 با خود آ ای شهسوارِ اسب جو  
 چون شکم پر آب و لب خشکی چو خم  
 تا نبینی پیش ازین سه نور را  
 شد ز نور آن رنگها روپوش تو  
 پس بدیدی دید رنگ از نور بود  
 همچنین رنگ خیال اندرون  
 و اندرون از عکس انوار علی  
 نور چشم از نور دلها حاصلست  
 کوز نور عقل و حس پاک و جُداست  
 پس به ضد نور پیدا شد ترا  
 وین به ضد نور دانی بی درنگ  
 تا بدین ضد خوش دلی آید پدید  
 چونکه حق را نیست ضد پنهان بود  
 ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ  
 ضد ضد را می نماید در صدور  
 تا به ضد او را توان پیدا نمود  
 وَهُوَ يُذَرِّكُ بَيْنَ تَوَازٍ مُوسَى وَكُوهٍ  
 یا چو آواز و سخن ز اندیشه دان  
 تو ندانی بحر اندیشه کجاست  
 بحر آن دانی که باشد هم شریف  
 از سخن و آواز او صورت بساخت

۱۱۱۸. A آنک دزدید. A کیست بجای چیست. ۱۱۱۹. ABGHKN لیک این اسب.  
 [موافق نظر صریح نیکلسون متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، لیکن اسب].  
 ABL آ ای بجای آ. ۱۱۲۱. A که ببینی سرخ سبز. B بور را بجای فور را.  
 ۱۱۲۳. A شد بجای شب. ۱۱۲۸. ABGHKLN بولا، نور و ندیدی. ABGHKLN بولا،  
 رنگها، نیز C در حاشیه. ۱۱۲۹. A وانگه. ۱۱۳۱. L بس نهانیها.  
 ۱۱۳۲. L گر نظر. ۱۱۳۵. GHN ابصار ما. ۱۱۳۶. AB بولا، و را حذف کرده.

- ۱۱۴۰ از سخن صورت بزاد و باز مُرد  
صورت از بی صورتی آمد برون  
پس تورا هر لحظه مرگ و رَجعتیست  
فِکَر ما تیرِیست از هُو در هُو  
هر نَفَس نو می شود دنیا و ما  
عمر همچون جُوی نو نو می رسد ۱۱۴۵  
آن ز تیزی مُستَمِر شکل آمدست  
شاخ آتش را بجنبانی به ساز  
این درازی مُدّت از تیزی صُنْع  
طالب این سِر اگر علامه ایست  
موج خود را باز اندر بحر بُرد  
باز شد که اِنَا لِیْهِ راجِعُون  
مُصْطَفٰی فرمود دنیا ساعتیست  
در هوا گئی باید آید تا خدا  
بی خبر از نو شدن اندر بقا  
مُسْتَمِرّی می نماید در جسد  
چون شَرَر کِش تیز جُنْبانی بُدست  
در نظر آتش نماید بس دراز  
می نماید سُرْعَت انگیزی صُنْع  
نک حُسامُ الدّین که سامی نامه ایست

### آمدن خرگوش نزد شیر و خشم شیر بر وی

- ۱۱۵۰ شیر اندر آتش و در خشم و شور  
می دود بی دَهْشَت و گستاخ او  
کز شکسته آمدن تَهْمَت بُود  
چون رسید او پیشتر نزدیکِ صف  
من که گاوِان را ز هَم بدُریده ام  
دید کان خرگوش می آید ز دُور  
خشمگین و تُند و تیز و تُرْش رُو  
وز دلیری دفع هر رِیبت بُود  
بانگ بر زد شیر های ای ناخَلَف  
من که گوش پیلِ نر مالیده ام

۱۱۴۰. A خون را بجای خود را. ۱۱۴۱. AB و بولاق، کانا؛ C الینا راجعون.

۱۱۴۲. L که ترا.

۱۱۴۸. بولاق، این دراز و مدّت. فاتح در اینجا دو بیت زیر را گنجانیده که در هیچ یک از نسخ خطی من نیامده، صاری و منهج نیز این دو بیت را حذف کرده.

جمله عالم می شود هر دم فنا باز پیدای می نماید در بقا

هست عالم دائماً در سیر و جلس نیست خالی یک نفس از خلق و بس

- ش، ۱۹۷ و ۵۴۷.]

عنوان: ABGHLN بولاق، رسیدن خرگوش بشیر، و آنچه در پی و در نسخه C آمده حذف کرده. ۱۱۵۰. A در خشم شور. L می آمد.

۱۱۵۱. A تند تیز. ۱۱۵۲. N رَیبت. ۱۱۵۳. L هان بجای های. C ای را حذف کرده.

۱۱۵۴. GHL بولاق، در مصراع اوّل، پیلانرا بجای گاوِانرا؛ این قرائت را عموماً پذیرفته اند.

ABGHLN بولاق، در مصراع دوّم، شیرنر، و در C به همین نحو تصحیح شده.



۱۱۵۵ نیم خرگوشی که باشد کو چنین      امر ما را افگند اندر زمین  
ترک خواب و غفلت خرگوش کن      غره این شیر ای خرگوش کن

### عذر گفتن خرگوش

گفت خرگوش الامان عذریم هست      گر دهد عفو خداوندیت دست  
گفت چه عذر ای قصور ابلهان      این زمان آیند در پیش شهان  
مرغ بی وقتی سرت باید بُرید      عذر احمق را نمی شاید شنید  
۱۱۶۰ عذر احمق بتر از جرمش بود      عذر نادان زهر دانش کُش بود  
عذرت ای خرگوش از دانش تهی      من چه خرگوشم که در گوشم نهی  
گفت ای شه ناکسی را کس شمار      عذر اِستم دیده‌ای را گوش دار  
خاصه از بهر زکات جاه خود      گمراهی را تو مران از راه خود  
بحر کو آبی به هر جو می دهد      هر خسی را بر سر و رُو می نهد  
۱۱۶۵ کم نخواهد گشت دریا زین کرم      از کرم دریا نگردد بیش و کم  
گفت دارم من کرم بر جای او      جامه هر کس بُرم بالای او  
گفت بشنو گر نباشم جای لطف      سر نهادم پیش از دَرهای عُنْف  
من به وقت چاشت در راه آمدم      با رفیق خود سوی شاه آمدم  
با من از بهر تو خرگوش دگر      جُفت و همراه کرده بودند آن نفر  
۱۱۷۰ شیری اندر راه قصد بنده کرد      قصد هر دو همراه آینده کرد  
گفتمش ما بنده شاهنشیم      خواجه تاشان که آن در گهیم

۱۱۵۵. [چاپ قبلی، نیم، با اضافه. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. *G* که بجای کو.  
*GHKN* او بر زمین. *ABL* بولاق، افگند او بر زمین. ۱۱۵۶. *G* و را حذف کرده.  
عنوان: *C* در حاشیه؛ بولاق افزوده، و لابه کردن شیر را.  
۱۱۵۷. *L* عذر بجای عفو. ۱۱۶۰. بولاق، بدتر، *GN* جُرمش؛ *GHKN* [همه نسخ خطی  
بجز *C* - ش. ۱۹۹] زهر هر دانش، *L* عذر احمق نیز از حمقش بود؛ *ABL* و بولاق، زهر هر  
دانش بود. ۱۱۶۱. *ABKN* بولاق و فاتح، نه خرگوشم، نیز در حاشیه *C*.  
۱۱۶۳. *ABGHKLN* بولاق، خاص؛ *AB* و بولاق، زکات. ۱۱۶۴. *L* بهر جوئی دهد، *A* و را  
حذف کرده. ۱۱۶۷. [چاپ قبلی، از دَرهای. متن تصحیح شد].  
۱۱۶۹. در حاشیه *A* اضافه شده، *GHK* خرگوشی، بولاق، خرگوش، *C* و را حذف کرده.  
۱۱۷۰. در حاشیه *A* اضافه شده. ۱۱۷۱. و که آن در گهیم.

گفت شاهنشاه که باشد شرم دار  
هم تو را و هم شَهَت را بر دَرَم  
گفتمش بگذار تا بارِ دگر  
گفت همره را گِرَوِ نه پیش من ۱۱۷۵  
لابه کردیمش بسی سودی نکرد  
یارم از زَفَتی سه چندان بُد که من  
بعد ازین زان شیر این ره بسته شد  
از وظیفه بعد ازین اومید بُر  
گر وظیفه بایدت ره پاک کن ۱۱۸۰

پیش من تو یارِ هر ناکس میار  
گر تو با یارت بگردید از دَرَم  
زُوی شه بینم بَرَم از تو خبر  
ورنه قُربانی تو اندر کیش من  
یارِ من بَسْتَد مرا بگذاشت فَرَد  
هم بلطف و هم بخوبی هم بتن  
رشته اَیْمَانِ ما بگسسته شد  
حق همی گویم تو را وَاَلْحَقُّ مُر  
هین بیا و دفعِ آن بی باک کن

### جواب گفتن شیر خرگوش را و روان شدن با او

گفت بِسْمِ اَللّٰه بیا تا او کجاست  
تا سزای او و صد چون او دهم  
اندر آمد چون قلاوزی به پیش  
سوی چاهی کو نشانش کرده بود ۱۱۸۵  
می شدند این هر دو تا نزدیکِ چاه  
آب کاهی را به هامون می بُرد  
دام مکرِ او کمندِ شیر بود  
طُرْفَه خرگوشی که شیری می رُبود

پیش در شوگر همی گویی تو راست  
ور دروغست این سزای تو دهم  
تا بَرَد او را به سوی دام خویش  
چاهِ مَغ را دامِ جانش کرده بود  
اینت خرگوشی چو آبی زیرِ گاه  
آب کوهی را عجب چون می بُرد  
طُرْفَه خرگوشی که شیری می رُبود

۱۱۷۲. AGH کی باشد، ABHL مه آر. ۱۱۷۵. بولاق، کن بجای نه.

۱۱۷۷. GL دو چندان؛ و به همین نحو در H تصحیح شده.

۱۱۷۸. در مصراع دوم AHL بولاق، نیز C در حاشیه، حال ما این بود با تو گفته شد، ضبط کرده. همچنین است BGN که پیش از با، و گنجانده K. حال ما این بود بر تو. کهن ترین نسخ خطی (نیز N که حال ما قرائت کرده) حال من این بود و با تو گفته شد ضبط کرده اند، با قافیه معیوب. چنین بنظر می رسد که این قرائت پیش از آنکه به دست کاتبان نسخ اصلاح شود شکل اصلی آن مصراع بوده است.

۱۱۸۰. A هم بیا. AL این بی باک. ۱۱۸۱. بولاق، پیشتر شو. ۱۱۸۴. L چاه مَغ را.

۱۱۸۶. ABGHKLN بولاق، آب کوهی را عجب، در C به همین نحو تصحیح شده. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، گاه کوهی را عجب].

۱۱۸۷. بولاق، مکر او دام کمند شیر بود.

- موسی فرعون را با رود نیل  
پشّه‌ای نمرود را با نیم پر  
حال آن کو قول دشمن را شنود ۱۱۹۰  
حال فرعونی که هاماں را شنود  
دشمن ارچه دوستانه گویدت  
گر تو را قندی دهد آن زهر دان  
چون قضا آید نبینی غیر پوست  
چون چنین شد اِبْتِهال آغاز کن ۱۱۹۵  
ناله می‌کن کای تو عَلامُ الْغُیُوب  
گر سگی کردیم ای شیرآفرین  
آبِ خوش را صورتِ آتش مده  
از شرابِ قهر چون مستی دهی  
چبست مستی بند چشم از دید چشم ۱۲۰۰  
چبست مستی حسّها مُبَدَل شدن  
می‌گُشد با لشکر و جمع ثقیل  
می شکافد بی مُحابا درزِ سر  
بین جزای آنکه شد یارِ حسود  
حالِ نمرودی که شیطان را شنود  
دام دان گر چه ز دانه گویدت  
گر به تن لطفی کند آن قهر دان  
دشمنان را باز نشناسی ز دوست  
ناله و تسبیح و روزه ساز کن  
زیر سنگِ مکرِ بد ما را مکوب  
شیر را مگمار بر ما زین کمین  
اندر آتش صورتِ آبی منه  
نیستها را صورتِ هستی دهی  
تا نماید سنگ گوهرِ پشمِ پشم  
چوبِ گز اندر نظر صَنَدَل شدن

### قصه هُدهُد و سلیمان در بیانِ آنکه چون قضا آید چشمهای روشن بسته شود

- چون سلیمان را سراپرده زدند  
هم‌زبان و مَحْرَمِ خود یافتند  
پیش او مرغان به خدمت آمدند  
پیش او یک یک به جان بشتافتند

۱۱۸۸. B تا رود نیل. L در رود نیل. G می‌گُشد. [متن تصحیح شد چاپ قبلی، می‌گُشد، به دو  
فترحه]. ۱۱۸۹. A می شکافد می‌رود در مغز سر، نیز L که بجای در، تا ضبط کرده.  
۱۱۹۱. B جان فرعونی. L ستود بجای شنود، در هر دو مصراع.  
۱۱۹۶. بولاق، امتحان بجای مکر بد؛ L در مصراع دوم، انتقام از ما مکش اندر ذنوب، ضبط  
کرده. ۱۱۹۷. بولاق پس از این بیت افزوده:  
یا کریم العفو و ستار العیوب      انتقام از ما مکش اندر ذنوب  
۱۱۹۸. در حاشیه A اضافه شده. ۱۱۹۹. در حاشیه A اضافه شده. B حق بجای قهر.  
۱۲۰۰. N سنگ و گوهر پشم و پشم. ۱۲۰۱. بولاق، چوب کژ. عنوان: A تاریک شود.  
۱۲۰۲. AGHK جمله مرغانش بخدمت. L جمله مرغان پیش او می آمدند. [چاپ قبلی،  
آمدند. متن تصحیح شد].

- جمله مرغان ترک کرده چیک چیک  
 ۱۲۰۵ هم زبانی خویشی و پیوندیست  
 ای بسا هندو و ترک هم زبان  
 پس زبانِ مَحَرَمی خود دیگرست  
 غیر نطق و غیر ایما و سِجِل  
 جمله مرغان هر یکی اسرارِ خود  
 ۱۲۱۰ با سلیمان یک بیک و می نمود  
 از تکبرِ نئی و از هستیِ خویش  
 چون ببايد برده را از خواجه‌ای  
 چونکه دارد از خریدارش ننگ  
 نَوَبِتِ هَذِهِ رسید و پیشه‌اش  
 ۱۲۱۵ گفت ای شه یک هنر کانِ کهن‌ترست  
 گفت بر گو تا گدامت آن هنر  
 بنگرم از اوج با چشم یقین  
 تا کجایست و چه عمقستش چه رنگ  
 ای سلیمان بهر لشکرگاه را  
 ۱۲۲۰ پس سلیمان گفت ای نیکو رفیق
- با سلیمان گشته أَفْصَحَ مِنْ أَخِيكَ  
 مَرَد با نامَحَرَمَان چون بَنَدِيست  
 ای بسا دو تُرک چون بیگانگان  
 هم‌دلی از هم‌زبانی بهترست  
 صد هزاران ترجمان خیزد ز دل  
 از هنر و ز دانش و از کارِ خود  
 از برای عرضه خود را می‌ستود  
 بهر آن تا ره دهد او را به پیش  
 عرضه دارد از هنر دیباجه‌ای  
 خود کند بیمار و شَل و کَر و لنگ  
 و آن بیانِ صنعت و اندیشه‌اش  
 باز گویم گفتِ کوتاه بهترست  
 گفت من آنکه که باشم اوجِ بر  
 من ببینم آب در قعرِ زمین  
 از چه می‌جوشد ز خاکی یا ز سنگ  
 در سفر می‌دار این آگاه را  
 در بیابانهای بی‌آب عمیق

### طعنه زاغ در دعوی دهد

- زاغ چون بشنود آمد از حسد  
 با سلیمان گفت کو کز گفت و بد  
 از ادب نبود به پیش شه مقال  
 خاصه خودلافِ دروغین و مُحال

۱۲۰۴.  $ABC$  جیک جیک. ۱۲۰۸. در  $C$  این بیت پس از بیت ۱۲۰۴ آمده.  
 ۱۲۱۰.  $C$  عرض. ۱۲۱۲.  $A$  چو بیاید برده راه از خواجه. ۱۲۱۳.  $AB$  بولاق بیمار  
 و کَر و شَل. ۱۲۱۴.  $C$  صنعت اندیشه‌اش. ۱۲۱۵.  $G$  گفت کوتاه [موافق نظر نیکلسون  
 متن تصحیح شد چاپ قبلی، گفت، با اضافه].  
 ۱۲۱۶.  $B$  اوج در. ۱۲۱۷.  $L$  می‌بینم. ۱۲۱۸.  $G H K N$  کجایست.  $N$  بولاق، و چه عمقست  
 و چه رنگ. ۱۲۲۰. بولاق، بی‌آب و عمیق.  $L$  بولاق پس از این بیت افزوده:  
 تا بیایی بهر لشکر آب را در سفر سقا شوی اصحاب را  
 ۱۲۲۱.  $A$  در حسد.

گر مر او را این نظر بودی مدام      چون ندیدی زیر مُشتی خاک دام  
چون گرفتار آمدی در دام او      چون قفص اندر شدی ناکام او  
پس سلیمان گفت ای هدهد رواست      کز تو در اول قَدَح این دُرد خاست  
چون نمایی مستی ای خورده تو دوغ      پیشِ من لافی زنی آنگه دروغ

### جواب گفتنِ هُدهد طعنهٔ زاغ را

گفت ای شه بر من عورِ گدا      قولِ دشمن مَشْنو از بهرِ خدا  
گر نباشد این که دعوی می‌کنم      من نهادم سَرِ بَبْرِ این گردنم  
زاغ کو حکم قضا را مُنکِرِست      گر هزاران عقل دارد کافرِست  
در تو تا کافی بود از کافران      جای گنْد و شهوتی چون کافِ ران  
من ببینم دام را اندر هوا      گر نپوشد چشمِ عقلم را قضا  
چون قضا آید شود دانش به‌خواب      مَه سِیه گردد بگِیرد آفتاب  
از قضا این تَعْبِیه کئی نادرِست      از قضا دان کو قضا را مُنکِرِست

### قصهٔ آدم علیه السلام و بستنِ قضا نظرِ او را از مراعاتِ صریحِ نهی و ترکِ تأویل

بُوَ الْبَشَرِ کو عَلَّمَ الْأَسْمَا بَگَست      صد هزاران عِلْمِش اندر هر رَگَست  
اسم هر چیزی چنان کان چیز هست      تا به پایانِ جانِ او را داد دست  
هَر لَقَب کو داد آن مُبَدَل نشد      آنکه چُسْتَش خواند او کاهِل نشد  
هر که آخرِ مؤمنست اوّلِ بَدید      هر که آخرِ کافرِ او را شد پَدید  
اسم هر چیزی تو از دانا شنو      سَرِ رَمَزِ عَلَّمَ الْأَسْمَا شنو

۱۲۲۴. بولاق، قفس. ۱۲۲۵. N از اول. ۱۲۲۶. BN و آنگه.

۱۲۲۷. A بر من ای عور؛ ABGHN بولاق، گدای و خدای.

۱۲۲۸. ABGHN بولاق، در مصراع اول، گر بیطلانست دعوی کردنم، و با این قرائت قافیه

مصراع اول را اصلاح کرده‌اند. A پس بجای من. ۱۲۲۹. A هزارش. ۱۲۳۰. A تا

کامی بود. A شهوت. ۱۲۳۱. CKN چشم و عقلم را.

۱۲۳۴. L بدست بجای بگست. ۱۲۳۵. L علم هر چیزی.

- اسم هر چیزی بر ما ظاهرش ۱۲۴۰ نزد موسی نام چوبش بُد عصا  
نزد خالق بود نامش اژدها  
بُد عُمَر را نام اینجائت پرست  
لیک مؤمن بود نامش در اَلْسَت  
آنکه بُد نزدیکِ ما نامش مَنی  
پیش حق بودی تو کین دَم با مَنی  
صورتی بود این مَنی اندر عدم  
پیش حق موجود نه بیش و نه کم  
حاصل آن آمد حقیقت نام ما  
پیش حضرت کان بود انجام ما  
۱۲۴۵ مرد را بر عاقبت نامی نهد  
چشم آدم چون به نور پاک دید  
چون مَلک انوار حق در وی بیافت  
این چنین آدم که نامش می بَرَم  
این همه دانست و چون آمد قضا  
کای عجب نَهی از پی تحریم بود ۱۲۵۰  
در دلش تاویل چون ترجیح یافت  
باغبان را خار چون در پای رفت  
چون ز حیرت رست باز آمد به راه  
رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا کُفَّت و آه  
۱۲۵۵ این قضا ابری بود خورشیدپوش  
اسم هر چیزی بر خالق سِرش  
نزد خالق بود نامش اژدها  
پیش حق بودی تو کین دَم با مَنی  
پیش حق موجود نه بیش و نه کم  
پیش حضرت کان بود انجام ما  
نی بر آن کو عاریت نامی نهد  
جان و سِر نامها گشتش پدید  
در سجود افتاد و در خدمت شتافت  
گر ستایم تا قیامت قاصرم  
دانش یک نَهی شد بر وی خطا  
یا به تأویلی بُد و تَوهیم بود  
طبع در حیرت سوی گندم شتافت  
دزد فرصت یافت و کالا بُرد تَفْتُ  
دید بُرده دزد رَخْتُ از کارگاه  
یعنی آمد ظلمت و گم گشت راه  
شیر و اژدها شود زو همچو موش

۱۲۴۱. فاتح بجای اینجا، اَوّل ضبط کرده. ۱۲۴۲. C که این بجای کین؛ و تو در بالا اضافه شده GL بولاق، فاتح، صاری و منهج، پیش حق این نقش بُد که با مَنی، در حاشیه H به همین نحو تصحیح شده، N نقشش این بُد پیش حق تو با مَنی، و تو را در بالای مصراع نوشته است. ۱۲۴۳. در حاشیه CN اضافه شده؛ L صورتش؛ B بولاق، بد بجای بود. ۱۲۴۴. L آمد آن. [چاپ قبلی، انجام ما، بدون اضافه. متن تصحیح شد]. ۱۲۴۵. B کامی نهد، در مصراع دوم. ۱۲۴۷. A بر وی؛ C بتافت. ۱۲۴۸. ABGK بولاق و فاتح و عموم چاپهای شرقی:

مدح این آدم که نامش می برم قاصرم گر تا قیامت بشمرم

نیز H در مصراع اَوّل. در مصراع دوم، H همان ضبط متن را دارد، اما ضبط ABGK بولاق را در حاشیه آورده. ۱۲۴۹. A بولاق، و را حذف کرده؛ بولاق. آمد چون قضا. ۱۲۵۰. تا بتأویلی. ۱۲۵۲. ABGKLN بولاق، و را حذف کرده. ۱۲۵۳. L ز حیرت باز آمد شد براه. ۱۲۵۵. AGHN بولاق، پس قضا، که در G تصحیح شده.

۱۲۶۰ من اگر دامی نبینم گاه حکم  
 ای خُنک آنکو نکوکاری گرفت  
 گر قضا پوشد سیّه همچون شَبَت  
 گر قضا صد بار قصدِ جان کند  
 این قضا صد بار اگر راحت زند  
 از کرم دان این که می ترسند  
 این سخن پایان ندارد گشت دیر  
 من نه تنها جاهلم در راهِ حکم  
 زور را بگذاشت او زاری گرفت  
 هم قضا دست بگیرد عاقبت  
 هم قضا جانت دهد درمان کند  
 بر فرازِ چرخ خرگاهت زند  
 تا به مُلکِ ایمنی بنشاندت  
 گوش کن تو قصّه خرگوش و شیر

### پای واپس کشیدنِ خرگوش از شیر چون نزدیکِ چاه رسید

۱۲۶۵ چونکه نزدِ چاه آمد شیر دید  
 گفت پا واپس کشیدی تو چرا  
 گفت کو پایم که دست و پای رفت  
 رنگِ رُویم را نمی بینی چو زر  
 حق چو سیما را مُعرّف خوانده است  
 رنگ و بو غمّاز آمد چون جَرَس  
 بانگِ هر چیزی رساند زو خبر  
 ۱۲۷۰ گفت پیغمبر به تمییزِ کسان  
 رنگِ رُو از حالِ دل دارد نشان  
 رنگِ رُوی سرخ دارد بانگِ شُکر  
 کز ره آن خرگوش ماند و پاکشید  
 پای را واپس مکش پیش اندر آ  
 جانِ من لرزید و دل از جای رفت  
 زاندرون خود می دهد رنگم خبر  
 چشم عارف سوی سیما مانده است  
 از فَرَس آگه کند بانگِ فَرَس  
 تا بدانی بانگِ خر از بانگِ دَر  
 مَرُّ مَخْفِی لَدی طَیِّ اللِّسان  
 رحمتم کن مِهَرِ من دردلِ نشان  
 بانگِ رُوی زرد باشد صبر و نُکَر

۱۲۵۶. A من بتنها. ۱۲۶۰. C بر فراز بخت، در حاشیه تصحیح شده، نیز N که در زیر

تصحیح شده. عنوان: N پای برکشیدن.

۱۲۶۵. A پای بجای جای. ۱۲۶۸. AB بولاق، رنگ رو غمّاز.

۱۲۶۹. C بانگ در از بانگ خر، در بالا تصحیح شده.

۱۲۷۰. BC پیغامبر، L لسان. ۱۲۷۱. GHKN رنگ رُو. [متن موافق نظر نیکلسون

تصحیح شده. چاپ قبلی، رنگِ او]. H از حال دل دارد نشان، در حاشیه تصحیح شده،

A رنگ رو از جان دارد صد نشان.

۱۲۷۲. L رنگ روی زرد، ABL بولاق، دارد بجای باشد، و به همین نحو در C تصحیح شده،

GK دارد صبر و نکر.

- در من آمد آنکه دست و پا بَرَد  
 آنکه در هر چه درآید بشکند  
 ۱۲۷۵ در من آمد آنکه از وی گشت مات  
 این خود اجزایند کلیات ازو  
 تا جهان گه صابرست و گه شکور  
 آفتابی کو بر آید نازگون  
 اخترانی تافته بر چار طاق  
 ۱۲۸۰ ماه کو افزود ز اختر در جمال  
 این زمین با سُکونِ با ادب  
 ای بسا که زین بلای مُردَریگ  
 این هوا با رُوح آمد مُقْتَرِن  
 آبِ خوش کو رُوح را همشیره شد  
 ۱۲۸۵ آتشی کو باد دارد در بُرُوت  
 حالِ دریا ز اضطراب و جوشِ او  
 چرخ سرگردان که اندر جُست و جوست  
 گه حَضِیض و گاه اَوْسَط گاه اَوْج  
 از خود ای جُزوی ز گُلها مختلط  
 ۱۲۹۰ چونکه کُلّیات را رنجست و دَرَد  
 خاصّه جُزوی کو ز اَضْدادست جمع
- رنگِ رُو و قوّت و سیما بَرَد  
 هر درخت از بیخ و بُن او بر گَنَد  
 آدمی و جانور جامد نبات  
 زرد کرده رنگ و فاسد کرده بو  
 بوستان گه حُلّه پوشد گاه عُور  
 ساعتی دیگر شود او سرنگون  
 لحظه لحظه مبتلای احتِراق  
 شد ز رنج دِقّ مانند خیال  
 انـدر آرد زلزله‌ش در لرزِ تب  
 گشته است اندر جهان او خُرد و ریگ  
 چون قضا آید شود زشت و عَفِن  
 در غَدیری زرد و تلخ و تیره شد  
 هم یکی بادی برو خواند یَمُوت  
 فهم کن تبدیلهای هوشِ او  
 حالِ او چون حالِ فرزندانِ اوست  
 اندرو از سعد و نحسی فَوُج فَوُج  
 فهم می‌کن حالتِ هر مُنْبَسِط  
 جُزو ایشان چون نباشد روی زرد  
 زاب و خاک و آتش و بادست جمع

۱۲۷۳. *GHN* پا بَرَد و سیما بَرَد، قرائت *ABC* بولاق نیز همین است. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، بیژد در هر دو مصراع]. بولاق، رنگ روی، *AL* قوّت سیما. ۱۲۷۴. بولاق، آنچه بجای آنک.

۱۲۷۶. *B* و کلیات. ۱۲۷۹. *G* اختران. ۱۲۸۰. *C* ز قبل از اختر را حذف کرده. *GKL* دِقّ او همچون خیال، و به همین صورت در *H* تصحیح شده. *ABHN* دِقّ او همچون خلال. ۱۲۸۱. *A* بولاق، و با ادب. *ABKN* لرز و تب. ۱۲۸۲. بولاق، مرده ریگ.

۱۲۸۳. بولاق، چون قضا آمد؛ *ABGHKLN* بولاق، و با گشت و عفن. ۱۲۸۴. *N* گر روح را. و کر را نسخه بدل داده. ۱۲۸۶. *A* و قبل از ز.

۱۲۸۷. *L* همچون که فرزندان. ۱۲۸۸. *ABGHKLN* بولاق، گه حَضِیض و گه میانه گاه اوج، که به همین صورت در *C* تصحیح شده.

۱۲۸۹. *H* فهم می‌کن جزوهای منبسط در حاشیه تصحیح شده.



این عجب نبود که میش از گرگ جست      این عجب کین میش دل در گرگ بست  
 زندگانی آشتی ضدهاست      مرگ آن کاندر میانشان جنگ خاست  
 لطف حق این شیر را و گور را      الف دادست این دو ضد دور را  
 ۱۲۹۵ چون جهان رنجور و زندانی بود      چه عجب رنجور اگر فانی بود  
 خواند بر شیر او ازین رو پندها      گفت من پس مانده‌ام زین بندها

### پرسیدن شیر از سبب پا واپس کشیدن خرگوش

شیر گفتش تو ز اسباب مرض      این سبب گو خاص که اینستم غرض  
 گفت آن شیر اندرین چه ساکنست      اندرین قلعه ز آفات ایمنست  
 قعر چه بگزید هر که عاقلست      زآنکه در خلوت صفاهای دلست  
 ۱۳۰۰ ظلمت چه به که ظلمتهای خلق      سر بُرد آنکس که گیرد پای خلق  
 گفت پیش آ زخم او را قاهرست      تو بین کان شیر در چه حاضرست  
 گفت من سوزیده‌ام ز آن آتشی      تو مگر اندر بر خویشم کشی  
 تا به پشت تو من ای کان کرم      چشم بگشایم به چه در بنگرم

### نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را و آن خرگوش را در آب

چونکه شیر اندر بر خویشش کشید      در پناه شیر تا چه می‌دوید  
 ۱۳۰۵ چونکه در چه بنگریدند اندر آب      اندر آب از شیر و او در تافت تاب  
 شیر عکس خویش دید از آب تفت      شکل شیری در برش خرگوش زفت

۱۲۹۲.  $N$  دل بر گرگ. ۱۲۹۳.  $ABHL$  بولاق، ز آشتی.  $GH$  کاندر میانش.  $B$  مرگ ز آنک  
 اندر. بولاق، مرگ دان کاندر.  $AB$  بولاق میانش. ۱۲۹۴.  $A$  لطف حق چون شیر را.  $GHL$   
 الف. ۱۲۹۵.  $A$  و را حذف کرده.

عنوان (۱):  $GH$  پای.  $A$  باز بجای واپس. در بولاق این عنوان پس از بیت ۱۲۹۵ آمده.  
 ۱۲۹۷.  $ABGHL$  بولاق، کاینستم.  $L$  پس از این بیت افزوده:

پای را واپس کشیدی تو چرا      میدهی بازیچه ای داهی مرا  
 ۱۲۹۹.  $AL$  بولاق، هرکو. ۱۳۰۱. بولاق، آن شیر. عنوان (۲):  $G$  آن خرگوش را.  $N$   
 عکس خرگوش را.  $ABGHKLN$  بولاق، در آب را حذف کرده.

چونکه خصم خویش را در آب دید  
در فتاد اندر چهی کو کننده بود  
چاهِ مُظْلَمِ گشت ظلم ظالمان  
هر که ظالمتر چَهِش با هَوْل تر ۱۳۱۰  
ای که تو از ظلم چاهی می‌گنی  
گِردِ خود چون کِرمِ پیلِه بر مَتَن  
مَرِ ضعیفان را تو بی‌خصمی مدان  
گر تو پیلی خصم تو از تو رمید ۱۳۱۵  
گر ضعیفی در زمین خواهد امان  
گر به دندانش گزی پُر خون گنی  
شیر خود را دید در چَه وز غُلُو  
عکسِ خود را او عَدُوّ خویش دید  
ای بسا ظلمی که بینی در کسان  
اندر ایشان تافته هستی تو ۱۳۲۰

مَر و را بگذاشت و اندر چَه جهید  
ز آنکه ظلمش در سَرش آینده بود  
این چنین گفتند جمله عالمان  
عدل فرمودست بَتر را بَتر  
از برای خویش دامی می‌گنی  
بهر خود چَه می‌گنی اندازه کن  
از نَبی ذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ خوان  
نک جزا طَیْرًا أَبَیْلَت رسید  
غُلُغُل افتد در سپاهِ آسمان  
دردِ دندانست بگیرد چون گنی  
خویش را نشناخت آن دم از علو  
لاجرم بر خویش شمشیری کشید  
خوی تو باشد در ایشان ای فلان  
از نَفاق و ظلم و بَدْمَسْتی تو

۱۳۰۸. L بر سرش. ۱۳۱۰. AKLN بولاق، بدتر را. ۱۳۱۱. قرائت اصلی C، ای که تو از ظلم چاهی می‌گنی، و در مصراع دوم چاهی می‌گنی؛ KN نیز همین قرائت را دارد؛ بولاق، ای که تو از جاه ظلمی می‌گنی؛ و به همین نحو در C تصحیح شده؛ بولاق، چاهی بجای دامی؛ G در مصراع اول، ای که تو از جاه ظلمی می‌گنی، و به همین صورت در H تصحیح شده، چنین بنظر می‌رسد که کلمات جاه ظلمی در نسخه G تغییر پذیرفته؛ G در مصراع دوم، دانک بهر خویش چاهی می‌گنی، دارد؛ و به همین نحو در H تصحیح شده؛ H چنین ضبط کرده:

ای که تو از ظلم چاهی می‌گنی از برای خویش دامی می‌گنی  
در حاشیه H دانک اندر قعر چاه بی بُنی به صورت نسخه بدل مصراع دوم آمده. نسخ خطی HN با متن مصحح من موافق‌اند اما G چنین نوشته است:

ای که تو از جاه ظلمی می‌گنی دانک بهر خویش چاهی می‌گنی  
فاتح همین مصراع نخستین G را نوشته و در مصراع دوم با قرار دادن چاهی بجای دامی با متن اختلاف پیدا کرده و به این ترتیب جناس (جاه = چاه) را که در G آمده حفظ کرده. این بیت خارج از قاعده است. ۱۳۱۲. L در متن. ۱۳۱۳. A اذ بجای ذَا. L بولاق، بخوان. [چاپ قبلی، نَصْرُ اللَّهِ؛ متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد].  
۱۳۱۷. A از غلو. ۱۳۱۹. ABGHLN بولاق، ای بسا. [موافق نظر نیکلسون متن تصحیح شد. چاپ قبلی، ای بسی]. ۱۳۲۰. A نفاق ظلم.

آن توی و آن زخم بر خود می زنی  
در خود آن بد را نمی بینی عیان  
حمله بر خود می گنی ای ساده مرد  
چون به قعر خوی خود اندر رسی  
۱۳۲۵ شیر را در قعر پیدا شد که بود  
هر که دندان ضعیفی می کند  
ای بدیده عکس بد بر روی عم  
مؤمنان آینه همدیگرند  
پیش چشم داشتی شیشه کبود  
۱۳۳۰ گر نه کوری این کبودی دان ز خویش  
مؤمن ار یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ نبود  
چونکه تو یَنْظُرُ بِنَارِ اللَّهِ بدی  
اندک اندک آب بر آتش بزن

بر خود آن ساعت تو لعنت می گنی  
ورنه دشمن بوده ای خود را به جان  
همچو آن شیری که بر خود حمله کرد  
پس بدانی کز تو بود آن ناگسی  
نقش او آنکس دگر کس می نمود  
کار آن شیر غلط بین می کند  
بد نه عمست آن توی از خود مرم  
این خبر می از پیمبر آورند  
زان سبب عالم کبودت می نمود  
خویش را بدگو مگو کس را تو بیش  
غیب مؤمن را برهنه چون نمود  
نیکوی را و ندیدی از بدی  
تا شود نار تو نور ای بوألحزن

۱۳۲۱. B بر خود آن دم بار لعنت می تنی؛ نیز بولاق که تار ضبط کرده بجای بار. G در مصراع دوم، بر خود آن دم تار لعنت می تنی؛ به همین صورت در H تصحیح شده.

۱۳۲۲. C بودنی. B ظاهراً، بودنی. بولاق، بودی. ۱۳۲۴. N بد بجای بود.  
۱۳۲۵. N نفس او. ۱۳۲۷. ABHK بولاق، در مصراع اوّل، بدیده خال بد. AHK بولاق، عکس خال تست آن از عم مرم؛ نیز BL که حال تست دارد. L در هر دو مصراع غم ضبط کرده؛ N در روی عم.

۱۳۲۸. بولاق، یکدیگرند. ۱۳۲۹. ABH بجای این بیت، بیت زیر را ضبط کرده:  
جام روزن ساختی شیشه کبود نور خورشیدی کبودت می نمود  
در حاشیه C به همین نحو تصحیح شده ولی بجای ساختی، داشتی، ضبط شده؛ بیتی که در متن آمده در حاشیه اضافه شده، اما بجای ساختی، داشتی ضبط کرده. بولاق پس از بیت ۱۳۲۹ افزوده:

روزنت را جام باشد گر کبود نور مهر آنرا همان تابع نمود  
۱۳۳۰. بولاق، آن کبودی. ۱۳۳۱. AL ولی محمد، عیب بجای غیب. ۱۳۳۲. C بنورالله  
G در مصراع دوم، در بدی از نیکوی غافل شدی، ضبط کرده قرائت متن را در حاشیه آورده؛ ضبط G قافیه خارج از قاعده این بیت را اصلاح کرده.  
۱۳۳۳. ABHK بولاق، اندک اندک نور را بر نار زن، به همین صورت در C تصحیح شده. کهن ترین دو نسخه خطی قرائت متن را تأیید می کنند. فاتح، صاری و منهج، نور را بر نار زن. بولاق پس از این بیت، و C در حاشیه، عنوان مناجات را افزوده اند.

تو بزنی یا رَبِّنا آبِ طهور ۱۳۳۵ آبِ دریا جمله در فرمانِ تُست  
 آب و آتش ای خداوند آن تُست گر تو خواهی آتش آبِ خوش شود  
 تا شود این نارِ عالمِ جمله نور این طلب در ما هم از ایجادِ تُست  
 بی شمار و حد عطاها داده‌ای بی طلب تو این طلب‌مان داده‌ای

### مژده بردنِ خرگوشِ سوی نخجیران که شیر در چاه افتاد

چونکه خرگوش از رهایی شاد گشت ۱۳۴۰ شیر را چون دید در چه کشته زار  
 شیر می‌زد چون رهید از دستِ مرگ دست می‌زد چون رهید از دستِ مرگ  
 شاخ و برگ از حبسِ خاک آزاد شد شاخ و برگ از حبسِ خاک آزاد شد  
 برگها چون شاخ را بشکافتند با زبانِ شَطْأه شُکرِ خدا  
 که بی‌پرورد اصلِ ما را ذوالعطا ۱۳۴۵  
 جانهای بسته اندر آب و گل در هوای عشقِ حق رقصان شوند  
 جسمشان رقصان و جانها خود می‌پرس شیر را خرگوش در زندان نشاند  
 در چنان ننگی و آنگه این عجب ۱۳۵۰  
 سوی نخجیران دوان شد تا به‌دشت چرخ می‌زد شادمان تا مرغزار  
 سبز و رقصان در هوا چون شاخ و برگ سر برآورد و حریفِ باد شد  
 تا به بالای درخت اِشتافتند می‌سراید هر بر و برگی جُدا  
 تا درخت اِستَغْلَظ آمد و اِستَوٰی چون رهند از آب و گِلها شاددل  
 همچو قُرصِ بَدْر بی نقصان شوند و آنکه گردِ جان از آنها خود می‌پرس  
 ننگِ شیری کو ز خرگوشی بماند فخرِ دین خواهد که گویندش لَقَب

۱۳۳۴. ABHK بولاق، هم تو زن یا رب از آن آب طهور، نیز C در حاشیه.

۱۳۳۵. C آب و دریا. ۱۳۳۸. L این طلب را. BGKN بولاق در مصراع دوم، گنج احسان بر همه بگشاده، که در حاشیه AC نیز اضافه شده و در H تصحیح شده.

۱۳۳۹. A روان. L پس از این بیت افزوده:

شیر را چون دید کشته ظلم خود می‌دوید او شادمان و با رشد  
 ۱۳۴۰. HN مرغزار. ۱۳۴۳. بولاق، شاخها. ۱۳۴۵. A ذوالعطا. ۱۳۴۶. A آب  
 گِلها. ۱۳۴۸. A چشمشان. ABGHLKN بولاق، در رقص؛ بولاق، شاد بجای گرد؛ L گردد  
 جان. GHN گردِ جان [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، گردِ جان]. فاتح گیرد و صاری و منهج  
 گردد ضبط کرده‌اند. ۱۳۵۰. N چنین تنگی.

ای تو شیری در تکِ این چاهِ فرد  
نفسِ خرگوش به صحرا در چرا  
سوی نخجیران دوید آن شیرگیر  
مژده مژده ای گروه عیش ساز  
۱۳۵۵ مژده مژده کان عدو جانها  
آنکه از پنجه بسی سرها بکوفت  
نفس چون خرگوش خونت ریخت و خورد  
تو به قعر این چه چون و چرا  
کابشرُوا یا قومُ إذ جاءَ البشیر  
کان سگِ دوزخ به دوزخ رفت باز  
گسند قهر خالقش دندانها  
همچو خس جاروبِ مرگش هم بروفت

### جمع شدنِ نخجیرانِ گردِ خرگوش و ثنا گفتنِ او را

جمع گشتند آن زمان جمله و حوش  
حلقه کردند او چو شمعی در میان  
تو فرشته آسمانی یا پری  
۱۳۶۰ هر چه هستی جانِ ما قربانِ تُست  
راند حق این آب را در جویِ تو  
باز گو تا چون سگالیدی به مکر  
باز گو تا قصه درمانها شود  
باز گو کز ظلم آن اِستم نَمَا  
۱۳۶۵ گفت تأییدِ خدا بود ای مِهان  
شاد و خندان از طرب در ذوق و جوش  
سجده کردندش همه صحرایان  
نی تو عزرائیل شیرانِ نری  
دست بُردی دست و بازویت دُرست  
آفرین بر دست و بر بازوی تو  
آن عوان را چون بمالیدی به مکر  
بازگو تا مَرهمِ جانها شود  
صدهزاران زخم دارد جانِ ما  
ورنه خرگوشی که باشد در جهان

۱۳۵۱. B ای چو شیری. G چاه و نفس باسکون؛ H کسره اضافه را به هر دو افزوده. N و را حذف کرده. ۱۳۵۳. G یا قوم. ۱۳۵۵. L پس از این بیت افزوده:

مژده مژده کز قضا ظالم بچاه  
۱۳۵۶. L پس از این بیت افزوده:

آنک جز ظلمش دگر کاری نبود  
آه مظلومش گرفت و سوخت زود  
گردنش بشکست و مغزش بر درید  
جان ما از قید محنت وار رهید  
عنوان: N بر بجای گرد. N گفتنِ نخجیرانِ خرگوش را. ۱۳۵۷. A ذوق و جوش.

۱۳۵۸. ABGHLN بولاق، سجده آوردند و گفتندش که هان. نیز K که و را حذف کرده.

۱۳۵۹. L شیران غری. ۱۳۶۰. A دست بازویت. ۱۳۶۲. N گوش او را چون بمالیدی.

۱۳۶۴. L بعد از این بیت افزوده:

بازگو آن قصه کوشادی فزاست  
روح ما را قوت و دل را جان فزاست  
۱۳۶۵. G بُد بجای بود، نیز بولاق.

قَوْتَم بَخْشِید و دِل را نَوُر داد      نَوُر دِل مَر دَسْت و پا را زور داد  
 از بَر حَق می رَسَد تَفْضِیلِها      باز هِم از حَق رَسَد تَبْدِیلِها  
 حَق به دَوُر و نوبت این تَأْیِید را      می نُماید اهلِ ظَنّ و دید را  
 هین به مُلْکِ نوبتی شادی مکن      ای تو بَسْتَه نوبتِ آزادی مکن  
 ۱۳۷۰ آنکه مُلْکَش برتر از نوبت تَنَد      برتر از هفت اَنجُمَش نوبت زنند  
 برتر از نوبت ملوک باقیند      دَوُر دایِم رُوحها با ساقیند  
 ترک این شُرْب ار بگویی یک دو روز      در کُنی اندر شرابِ خُلْد پوز

### تَفْسِیرِ رَجَعْنَا مِنْ جِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى جِهَادِ الْأَكْبَرِ

ای شهان کُشتیم ما خصم برون      ماند خصمی زو بَتَر در اندرون  
 کُشتن این کار عقل و هوش نیست      شیرِ باطن سُخره خرگوش نیست  
 ۱۳۷۵ دوزخِست این نَفْس و دوزخ اژدهاست      کو به دریاها نگرَد کَم و کاست  
 هفت دریا را در آشامد هنوز      کم نگرَد سوزشِ آن خَلْق سوز

۱۳۶۸. NH و قبل از نوبت را حذف کرده. بولاق بعد از این بیت افزوده:

چونکه با نوبت شده دولت ترا      پس ز چیست در نفس خود عجب و ریا  
 ABGHLK بولاق و همه نسخ چاپی پس از بیت ۱۳۶۸ این عنوان را افزوده: پند دادن  
 خرگوش نخچیرانرا که بدین شاد شوید. این عنوان در N بعد از بیت ۱۳۶۷ آمده. در بولاق  
 پس از شوید چنین آمده: که آن مجرّد عون حقست نه از قدرت ما.  
 ۱۳۷۰. L برتر از نوبت زنند. ۱۳۷۱. L بولاق، روحها را ساقیند.  
 ۱۳۷۲. L پس از این بیت افزوده:

یک دو روز چه که دنیا ساعتست      هر که ترکش کرد اندر راحتست  
 معنی التّراک راحه گوش کن      بعد ازین جام بقا را نوش کن  
 بر سگان بگذار این مردار را      خرد بشکن شیشه پندار را  
 بولاق افزوده:

دانکه این دنیای دون یکساعتست      ترک آن کردن همیشه راحتست  
 ترک راحت بودنی را گوش کن      بعد از آن جام بقا را نوش کن  
 جیفه دنیا بکن بخش کلاب      جام پندار را بکن کسر و خراب  
 عنوان: ABGHLK بولاق، الجهاد، در هر دو جا. کهن ترین دو نسخه خطی جهاد ضبط  
 کرده اند.

سنگها و کافران سنگدل  
هم نگردد ساکن از چندین غذا  
سیر گشتی سیر گوید نی هنوز  
عالمی را لقمه کرد و درکشید ۱۳۸۰  
حق قدم بر وی نهد از لامکان  
چونکه جزو دوزخست این نفس ما  
این قدم حق را بود کو را کشد  
در کمان ننهند الا تیر راست  
راست شو چون تیر و وا ره از کمان ۱۳۸۵  
چونکه وا گشتم ز پیکار برون  
قد رجعنا من جهاد الاضغیریم  
قوت از حق خواهم و توفیق و لاف  
سهل شیری دان که صفها بشکند

اندر آیند اندرو زار و خجل  
تا ز حق آید مر او را این ندا  
اینت آتش اینت تابش اینت سوز  
معه اش نعره زنان هل من مزید  
آنگه او ساکن شود از گن فکان  
طبع کل دارند جمله جزوها  
غیر حق خود کی کمان او کشد  
این کمان را بازگون کز تیرهاست  
کز کمان هر راست بجهد بی گمان  
روی آوردم به پیکار درون  
بنا نبی اندر جهاد اکبریم  
تا به سوزن بر گنم این کوه قاف  
شیر آنست آن که خود را بشکند

### آمدن رسول روم تا امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه و دیدن او کرامات عمر رضی الله عنه

تا عمر آمد ز قیصر یک رسول ۱۳۹۰  
گفت کو قصر خلیفه ای حشم  
قوم گفتندش که او را قصر نیست  
گرچه از میری ورا آوازه ایست

در مدینه از بیابان نغول  
تا من اسب و رخت را آنجا گشتم  
مر عمر را قصر جان روشنیست  
همچو درویشان مر او را کازه ایست

۱۳۷۸. بولاق، فاتح و منهج بجای غذا که قرائت بهترین نسخ خطی است. غذا نوشته اند.  
۱۳۸۲. *ABGHLK* بولاق، دارد همیشه جزوها. *C* دایم بجای جمله، در حاشیه، *N* دارند دایم  
جزوها. در *H* به همین صورت اضافه شده. ۱۳۸۳. *BL* بولاق، که کمان. ۱۳۸۵. بولاق،  
و را حذف کرده. بولاق، جز بجای هر. *A* بولاق، نهجده. ۱۳۸۸. *A* توفیق لاف.  
عنوان: بولاق، بامیر. *N* بامیرالمؤمنین. *GH* کرامات عمر را. بولاق بعد از این عنوان افزوده:  
در بیان این شنو یک قصه      تا بری از سر گفتم حصه  
این بیت در فاتح و دیگر چاپهای شرقی نیز در *K* آمده.  
۱۳۹۰. *AB* با عمر. ۱۳۹۲. *HN* قصر، با اضافه، همچنانکه در متن است.

- ای برادر چون ببینی قصر او  
چشم دل از مو و علت پاک آر ۱۳۹۵  
هر که را هست از هوسها جان پاک  
چون محمد پاک شد زین نار و دود  
چون رفیقی وسوسه بدخواه را  
هر که را باشد ز سینه فتح باب ۱۴۰۰  
حق پدیدست از میان دیگران  
دو سر انگشت بر دو چشم نه  
گر نبینی این جهان معدوم نیست  
تو ز چشم انگشت را بردار هین  
نوح را گفتند اُمت کو ثواب  
رُو و سر در جامه‌ها پیچیده‌اید ۱۴۰۵  
آدمی دیده‌ست و باقی پوستست  
چونکه دید دوست نبود کور به  
چون رسول روم این الفاظ تر  
دیده را بر جستن عمر گماشت  
هر طرف اندر پی آن مرد کار ۱۴۱۰  
کین چنین مردی بود اندر جهان  
جست او را تاش چون بنده بود  
دید اعرابی زنی او را دخیل
- چونکه در چشم دلت رُستست مو  
و آنگهان دیدارِ قصرش چشم‌دار  
زود بپند حضرت و ایوان پاک  
هر کجا رُو کرد وَجْهُ الله بود  
کئی بدانی ثُمَّ وَجْهُ الله را  
او ز هر شهری ببیند آفتاب  
همچو ماه اندر میان اختران  
هیچ بینی از جهان انصاف ده  
عیب جز ز انگشتِ نفس شوم نیست  
و آنگهانی هر چه می‌خواهی ببین  
گفت او زان سوی وَاَسْتَغْشُوا ثِیَاب  
لاجرم با دیده و نادیده‌اید  
دید آنست آن که دید دوستست  
دوست کو باقی نباشد دُور به  
در سماع آورد شد مشتاق تر  
رخت را و اسب را ضایع گذاشت  
می‌شدی پُرسانِ او دیوانه‌وار  
وز جهان مانند جان باشد نهان  
لاجرم جوینده یا بنده بود  
گفت عُمَرُ نَک به زیرِ آن نخیل

۱۳۹۵. CGLN و آنگه ان. ۱۳۹۶. L رست بجای هست؛ L و را حذف کرده.  
۱۳۹۷. C و را حذف کرده. ۱۳۹۹. بولاق. ذَرَه بجای شهری. تمامی نسخ خطی من  
شهری ضبط کرده‌اند. نسخه بدل ذَرَه (فاتح و جز آن) نمونه‌ایست از تمایل مصححان شرقی  
به ضبط قرائتهای مرسوم بجای ضبط قرائتهای اصلی. ۱۴۰۱. L انگشت را بر چشم.  
۱۴۰۲. N ورنبینی؛ A جز انگشت. ۱۴۰۵. L اند بجای اید، در هر دو مصراع؛ N ایت  
بجای اید، در هر دو مصراع. ۱۴۰۶. B بولاق، دیده آنست. [چاپ قبلی دید، با  
اضافه. متن تصحیح شد]. ۱۴۰۷. A کور بجای دور. ۱۴۰۸. بولاق، و شد.  
۱۴۱۲. بولاق. شود بجای بود، در هر دو مصراع.



زیرِ خرمابن ز خلقان او جدا      زیرِ سایه خفته بین سایه خدا

### یافتنِ رسولِ روم امیرالمؤمنین عمر را رضی الله عنه خفته در زیرِ نخل

- ۱۴۱۵ آمد او آنجا و از دور ایستاد  
هَبِیْتِ زَانْ خَفْتِه آمد بر رسول  
مِهْر و هَبِیْت هست ضِدْ همدگر  
گفت با خود من شهان را دیده‌ام  
از شهانم هَبِیْت و ترسی نبود  
۱۴۲۰ رفته‌ام در بیشه شیر و پلنگ  
بس شُدْستَم در مُصاف و کارزار  
بس که خوردم بس زدم زخم گران  
بی سَلِیْح این مرد خفته بر زمین  
هَبِیْت حَقْسْت این از خلق نیست  
۱۴۲۵ هر که ترسید از حق و تَقْوٰی گزید  
اندرین فکرت به حُرمت دست بست
- مر عمر را دید و در لرز افتاد  
حالتی خوش کرد در جانش نُزول  
این دو ضد را دید جمع اندر جگر  
پیشِ سلطانانِ مه و بگزیده‌ام  
هَبِیْتِ این مرد هوشم را ربود  
رویِ من زیشان نگردانید رنگ  
همچو شیر آن دم که باشد کار زار  
دل قوی‌تر بوده‌ام از دیگران  
من به هفت اندام لرزان چيست این  
هَبِیْتِ این مرد صاحب دل نیست  
ترسد از وی جَنّ و اِنْس و هر که دید  
بعدِ یکساعت عمر از خواب جَست

### سلام کردنِ رسولِ روم امیرالمؤمنین را رضی الله عنه

- کرد خدمت مَر عمر را و سلام  
پس عَلَیْکَش گفت او را پیش خواند  
لا تَخَافُوا هست نُزْلِ خایفان  
گفت پیغمبر سلام آنگه کلام  
ایمنش کرد و به پیش خود نشاند  
هست در خور از برای خایف آن

۱۴۱۴. در این بیت بعد از عنوان آمده، جای دو مصراع با هم عوض شده، اما این اشتباه مشخص شده. عنوان:  $N$  روم را حذف کرده،  $GN$  زیر درخت؛  $H$  بزیر درخت.

۱۴۱۶.  $ABGHKLN$  بولاق، بر جانش؛ در  $CN$  به همین نحو تصحیح شده.

۱۴۱۸.  $A$  و مه بگزیده‌ام. ۱۴۲۱.  $L$  پس شدستم. ۱۴۲۳.  $AGKN$  بولاق، بی

سلاح، در  $H$  به همین صورت تصحیح شده. عنوان:  $GL$  حذف کرده.  $HN$  روم را حذف

کرده.  $HN$  بامیرالمؤمنین. ۱۴۲۷.  $ABC$  پیغامبر. ۱۴۲۸.  $ABGHKLN$  بولاق، و او را.

۱۴۲۹. در  $N$  جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.

- ۱۴۳۰ هر که ترسد مَر ورا ایمن کنند  
آنکه خوفش نیست چون گویی مترس  
آن دل از جا رفته را دلشاد کرد  
بعد از آن گفتش سخنهای دقیق  
وز نوازشهای حق ابدال را  
۱۴۳۵ حال چون جلوه‌ست زان زیبا عروس  
جلوه بیند شاه و غیر شاه نیز  
جلوه کرده عام و خاصان را عروس  
هست بسیار اهل حال از صوفیان  
از منازلهای جانس یاد داد  
۱۴۴۰ وز زمانی کز زمان خالی بُدست  
وز هوایی کاندرو سیمرغ رُوح  
هر یکی پروازش از آفاق بیش  
چون عمر اغیار رُو را یار یافت  
شیخ کامل بود و طالب مُشتهی  
۱۴۴۵ دید آن مُرشد که او ارشاد داشت  
مرد دل ترسند را ساکن کنند  
دَرس چه دُهی نیست او محتاج دَرس  
خاطر ویرانش را آباد کرد  
وز صفات پاکِ حق نِعَمَ الرَّفِیق  
تا بداند او مقام و حال را  
وین مقام آن خلوت آمد با عروس  
وقت خلوت نیست جز شاه عزیز  
خلوت اندر شاه باشد با عروس  
نادِرست اهل مقام اندر میان  
وز سفرهای روانش یاد داد  
وز مقام قُدس که اِجلالی بُدست  
پیش ازین دیدست پرواز و فُتوح  
وز امید و نَهْمَتِ مشتاق بیش  
جان او را طالبِ اسرار یافت  
مرد چابک بود و مَرکَبِ دَرگَهی  
تخم پاک اندر زمین پاک کاشت

### سؤال کردن رسولِ روم امیرالمؤمنین رضی الله عنه

- مرد گفتش ای امیر المؤمنین  
مرغ بی اندازه چون شد در قفص  
بر عَدَمها کان ندارد چشم و گوش  
از فسون او عَدَمها زود زود  
جان ز بالا چون بیآمد در زمین  
گفت حق بر جان فسون خواند و قصص  
چون فسون خواند همی آید به جوش  
خوش مُعَلَّق می زند سوی وجود

۱۴۳۱. بولاق، هر که خوفش. A محتاج ترس. و در بالای کلمه درس اول مصراع دوم نوشته ترس. ۱۴۳۵. B افتد بجای آمد. ۱۴۳۶. A شاه و عزیز. ۱۴۳۷. ABGHK بولاق، خاص و عامان را. ۱۴۳۸. L حال صوفیان. ۱۴۴۰. ABL کاجلالی. ۱۴۴۱. A بولاق، پرواز فتوح. L نهمت مشتاق. [چاپ قبلی نهمت، به کسر اول. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. ۱۴۴۶. ABGHLKN بولاق، کای امیر، و چون در آمد.

- ۱۴۵۰ باز بر موجود افسونی چو خواند  
گفت در گوشِ گل و خندانش کرد  
گفت با جسم آیتی تا جان شد او  
باز در گوشش دَمَد نکته مخوف  
تا به گوشِ ابر آن گویا چه خواند  
۱۴۵۵ تا به گوشِ خاک حق چه خوانده است  
در تردّد هر که او آشفته است  
تا کند محبوسش اندر دو گمان  
هم ز حق ترجیح یابد یک طرف  
گر نخواهی در تردّد هوشِ جان  
۱۴۶۰ تا کنی فهم آن معماهاش را  
پس محلّ وخی گردد گوشِ جان  
گوشِ جان و چشمِ جان جز این حس است  
لفظِ جبرم عشق را بی صبر کرد  
این معیت با حقست و جبر نیست  
۱۴۶۵ وَر بود این جبر جبرِ عامه نیست  
جبر را ایشان شناسند ای پسر  
غیبِ آینده بر ایشان گشت فاش  
اختیار و جبرِ ایشان دیگرست  
هست بیرون قطره خُرد و بزرگ
- زو دو اَسبه در عدم موجود راند  
گفت با سنگ و عقیق کانش کرد  
گفت با خورشید تا رُخشان شد او  
در رُخ خورشید افتد صد کسوف  
کو چو مَشک از دیده خود اشک راند  
کو مراقب گشت و خامش مانده است  
حق به گوشِ او مُعَمّا گفته است  
کان کنم کو گفت یا خود ضیّد آن  
ز آن دو یک را برگزیند ز آن کَنف  
کم فشار این پنبه اندر گوشِ جان  
تا کنی ادراک رمز و فاش را  
وخی چه بود گفتنی از حسِ نهان  
گوشِ عقل و گوشِ ظنّ زین مُفلس است  
وآنکه عاشق نیست حبسِ جبر کرد  
این تجلّی مه است این ابر نیست  
جبرِ آن اَمّاره خودکامه نیست  
که خدا بگشادشان در دل بصر  
ذکرِ ماضی پیش ایشان گشت لاش  
قَطره‌ها اندر صدفها گوهرست  
در صدف آن دُرّ خردست و سُرّگ

۱۴۵۰. بولاق و شارحان ترک، زود اسبه. ۱۴۵۱.  $A$  و گل خندانش  $A$  و عقیق و کانش.  $N$   
عقیق و کانش. ۱۴۵۲.  $G$  رُخشان. [متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی،  
رُخشان، به فتح اول]. ۱۴۵۳.  $L$  در گوشش زند.  $GHKN$  دمد بجای دهد (خطای کتابت).  
[چاپ قبلی دهد. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. ۱۴۵۶.  $AB$  بولاق، معما.  
۱۴۵۷.  $CL$  آن کنم.  $C$  آن بجای کو در حاشیه تصحیح شده.  $G$  آن کنم آن گفت.  $H$  آن کنم او  
گفت، موافق قرائت متن تصحیح شده.  $KN$  آن کنم کو گفت. ۱۴۶۰.  $L$  و را حذف کرده.  
۱۴۶۲.  $C$  و چشم و جان.  $L$  و حس جان،  $ABHK$  بولاق، حس بجای ظن. به همین صورت  
در حاشیه  $C$  تصحیح شده. در  $H$  نیز تصحیح شده. ۱۴۶۳. بولاق، هر که بجای و آنک.  $C$   
حبس و جبر. ۱۴۶۷.  $ABGHKLN$  بولاق، غیب و آینده. ۱۴۶۸.  $A$  اندر صدفها  
دیگرست. ۱۴۶۹.  $ABHK$  بولاق، در صدف درهای خردست. در حاشیه  $H$  تصحیح شده.

۱۴۷۰ طبع نافِ آهوست آن قوم را  
 تو مگو کین مایه بیرون خون بود  
 تو مگو کین مس برون بُد محتقر  
 اختیار و جبر در تو بُد خیال  
 نان چو در سفره ست باشد آن جماد  
 ۱۴۷۵ در دلِ سفره نگرده مُستَحیل  
 قوتِ جانست این ای راست خوان  
 گوشت پاره آدمی با عقل و جان  
 زورِ جانِ کوه گن شَقِّ حَجَر  
 گر گشاید دل سَرِ انبانِ راز  
 از برونِ خون و درونشان مُشکها  
 چون رود در نافِ مُشکی چون شود  
 در دلِ اکسیر چون گیرد گُهر  
 چون دریشان رفت شد نورِ جلال  
 در تنِ مردُم شود او روح شاد  
 مستحیلش جان کند از سَلَسَبیل  
 تا چه باشد قوتِ آن جانِ جان  
 می شکافد کوه را با بحر و کان  
 زورِ جانِ جان در اِنْشَقَّ الْقَمَر  
 جان به سوی عرش آرد تُرک تاز

اضافت کردنِ آدمِ آن زَلَّت را به خویشتن که رَبَّنَا ظَلَمْنَا و اضافت  
 کردنِ ابلیس گناهِ خود را به خدا که بِمَا أَغْوَيْتَنِي

۱۴۸۰ کردِ ما و کردِ حق هر دو ببین  
 گر نباشد فعلِ خَلَقِ اندر میان  
 خَلَقِ حق افعالِ ما را مُوجِدست  
 ناطقی یا حرف بیند یا غَرَض  
 گر به معنی رفت شد غافل ز حَرْف  
 کردِ ما را هست دان پیداست این  
 پس مگو کس را چرا کردی چنان  
 فعلِ ما آثارِ خَلَقِ ایزدست  
 کئی شود یکدم مُحیطِ دو عَرَض  
 پیش و پس یکدم نبیند هیچ طَرَف

۱۴۷۰. C از برون خود درونشان. L وز درونشان. ۱۴۷۱. بولاق، مشکى چون بود.  
 ۱۴۷۲. L بولاق، در دل اکسیر چون گشتست زر. ۱۴۷۴. ABHLN بولاق، باشد او جماد.  
 ۱۴۷۷. ABHKL بولاق، گوشت پاره آدمی از زور جان. در H تصحیح شده. ۱۴۷۸. N  
 شَقِّ الحجر. ۱۴۷۹. ABGHLN بولاق، سازد بجای آرد. L بعد از این بیت افزوده:  
 گر زبان گوید ز اسرارِ نهان      آتش افروزد بسوزد این جهان  
 بولاق، افزوده:

گر بگفتار آمده سر نهان      دانکه میسوزد از آن بیشک جهان  
 عنوان: G خود را بخدای تعالی. ۱۴۸۰. ABGHLN بولاق، کرد حق و کرد ما، فاتح در  
 تمامی این بیت بجای کرد، فعل نوشته. L نیست دان. ۱۴۸۳. A زانک ناطق حرف بیند. نیز  
 C در حاشیه. HK زانک ناطق حرف. ACL یا عرض. CL فاتح، محیط دو غرض، قرائتی  
 غیرموجه و غیرقابل دفاع است. ۱۴۸۴. A شد را حذف کرده. بولاق، غافل شد.

- ۱۴۸۵ آن زمان که پیش بینی آن زمان  
چون مُحیطِ حرف و معنی نیست جان  
حق مُحیطِ هردو آمد ای پسر  
گفت شیطان که بِمَا أَغْوَيْتَنِي  
گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا  
۱۴۹۰ در گنه او از ادب پنهانش کرد  
بَعْدَ تَوْبِهِ گفتش ای آدم نه من  
نه که تقدیر و قضای من بُد آن  
گفت ترسیدم ادب نگذاشتم  
هر که آرَد حُرمت او حُرمت بَرَد  
۱۴۹۵ طَبِيبَات از بهر کی لِطَبِيبِین  
یک مثال ای دل پیِ فرقی بیار  
دست کان لرزان بَوَد از ارتعاش  
هر دو جُنُبِش آفریده حق شناس  
زین پشیمانی که لرزانیدیش  
۱۵۰۰ بحثِ عقلست این چه بحثِ ای حيله گر  
بحثِ عقلی گر دُر و مَرَجَان بَوَد
- تو پس خود گئی ببینی این بدان  
چون بَوَد جان خالقِ این هردو آن  
و ندارد کارش از کارِ دگر  
کرد فعلِ خود نهان دیوِ دنی  
او ز فعلِ حق نَبُد غافل چو ما  
ز آن گنه بر خود زدن او بَر بخورد  
آفریدم در تو آن جُرم و مَحَن  
چون به وقتِ عذر کردی آن نهان  
گفت من هم پاسِ آنت داشتم  
هر که آرَد قند لَوزینه خَوَرَد  
یار را برگش بَر نَجَان و ببین  
تا بدانی جبر را از اختیار  
و آنکه دستی را تو لرزانی ز جاش  
لیک نتوان کرد این با آن قیاس  
چون پشیمان نیست مردِ مُرْتَعِش  
تا ضعیفی رَه بَرَد آنجا مگر  
آن دگر باشد که بحثِ جان بَوَد

۱۴۸۶. C بولاق، فاتح و نسخ چاپی عموماً، هر دو آن.

۱۴۸۷. A چون بجای حق؛ ABGHKLN بولاق، جمله بجای هر دو. در C به همین نحو تصحیح شده.

۱۴۸۸. A نهان دیو دنی.

۱۴۸۹. B ز فعل خود. ۱۴۹۰. A در گناه. ۱۴۹۳. BG بولاق، گفت هم من.

۱۴۹۵. AGHKN کی بجای که. ABGHKLN بولاق، یار را خوش کن. نیز C در حاشیه. N بیازار و ببین. قرائت بَر گش تنها در CL دیده می شود. ۱۴۹۶. یک مثل.

۱۴۹۷. N کولرزان بود. G دستی تو بلرزانی. در H را بعد از دستی اضافه شده.

۱۴۹۹. GH ز آن بجای زین. ABL بولاق، ز آن پشیمانی. BK ز آن پشیمانی که دادی لرزه اش. نیز A در حاشیه؛ و به همین صورت در H تصحیح شده؛ اما N قرائت B را نسخه بدل داده. G بولاق، در هر دو مصراع، مرتعش را کی پشیمان دیدیش. L بولاق در مصراع دوم، مرتعش را چون پشیمان دیدیش.

۱۵۰۰. C بحث عقلش. ABGHKLN بولاق، این چه عقل آن حيله گر.

بحثِ جان اندر مقامی دیگرست  
 آن زمان که بحثِ عقلی ساز بود  
 چون عُمَر از عقل آمد سوی جان  
 ۱۵۰۵ سوی حِس و سوی عقل او کاملست  
 بحثِ عقل و حِس اثر دان یا سَبَب  
 ضَوْءِ جان آمد نمائند ای مُسْتَضِی  
 زآنکه بینا را که نورش بازغست  
 بادهٔ جان را قِوامی دیگرست  
 این عُمَر با بُوالْحَکَم هم راز بود  
 بُوالْحَکَم بُوجَهْل شد در بحثِ آن  
 گرچه خود نِسَبَت به جان او جاهلست  
 بحثِ جانی یا عَجَب یا بُوالْعَجَب  
 لازم و ملزوم و نافی مُقْتَضِی  
 از دلیل چون عصا بس فارغست

### تفسیر وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ

بارِ دیگر ما به قصّه آمدیم  
 ۱۵۱۰ گر به جهل آییم آن زندانِ اوست  
 ور به خواب آییم مستانِ وِیم  
 ور بگرییم ابرِ پُر رُزقِ وِیم  
 ور به خشم و جنگ عکسِ قَهَرِ اوست  
 ما کیم اندر جهانِ پیچ پیچ  
 ما از آن قصّه برون خود کئی شدیم  
 ور به علم آییم آن ایوانِ اوست  
 ور به بیداری به دستانِ وِیم  
 ور بخندیم آن زمانِ برقِ وِیم  
 ور به صلح و عذر عکسِ مَهَرِ اوست  
 چون اَلِف او خود چه دارد هیچ هیچ

۱۵۰۲. *AB* بحث عقل. نیز *H* که در حاشیه تصحیح کرده. *AC* مقام. *GN* قوامی. کهن ترین دو نسخه خطی قوام (به فتح اول) ضبط کرده اند.

۱۵۰۴. *G* حُکَم بجای بحث که نسخه بدل داده.

۱۵۰۷. *L* ذوق جان آمد. [چاپ قبلی، صَوءِ جان. متن تصحیح شد]. *N* این بجای ای. *H* و را بعد از ملزوم حذف کرده. ظاهراً در *G* اضافه شده. *AB* ملزوم نافی. *L* ملزوم باقی.

۱۵۰۸. *ABGH* بولاق، بینایی که. این قرائت ساختمان جمله را به قاعده می سازد. *A* بولاق، از دلیل و از عصاکش فارغست؛ نیز *N* فاتح. *L* از عصا و از عصاکش. در *H* کلمات عصا بس را ممکن است عصا پس یا عصایش خواند. *N* از عصا و از عصاکش فارغست.

۱۵۱۰. *N* ماست بجای اوست، در هر دو مصراع.

۱۵۱۱. بولاق، گر بخواب آییم.

۱۵۱۲. *LGHK* پر زرق.

۱۵۱۳. *BLN* قهر هوست.

۱۵۱۴. بولاق، او خود ندارد. فاتح، ندارد.

سوال کردنِ رسول رُوم از عمر رضی الله عنه از  
سببِ ابتلای ارواح با این آب و گلِ اجساد

- ۱۵۱۵ گفت یا عُمَر چه حکمت بود و سر  
آبِ صافی در گلی پنهان شده  
گفت تو بحثی شگرفی می‌کنی  
حبس کردی معنی آزاد را  
از برای فایده این کرده‌ای  
آنکه از وی فایده زاییده شد  
۱۵۲۰ صد هزاران فایده‌ست و هر یکی  
آن دم نُطقت که جُز و جُزوهاست  
تو که جُزوی کار تو با فایده‌ست  
گفت را گر فایده نبود مگو  
۱۵۲۵ شکر یزدان طوق هر گردن بود  
گر ترش رُو بودن آمد شکر و بس  
سرکه را گر راه باید در جگر  
معنی اندر شِعْر جز با خَبْط نیست
- حبس آن صافی درین جای گیر  
جانِ صافی بسته ابدان شده  
معنی را بند حرفی می‌کنی  
بند حرفی کرده‌ای تو باد را  
تو که خود از فایده در پرده‌ای  
چون نبیند آنچه ما را دیده شد  
صد هزاران پیش آن یک اندکی  
فایده شد کُلّ کُلّ خالی چراست  
پس چرا در طَعْن کُلّ آری تو دست  
ور بود هل اعتراض و شکر جُو  
نی جدال و رُو ترش کردن بود  
پس چو سرکه شکرگویی نیست کس  
گو بشو سرکنگبین او از شکر  
چون فلاسنگست اندر ضَبْط نیست

عنوان: [موافق نظر صریح نیکلسون پس از رسول، کلمه روم اضافه شد].  
K رسول روم. در H به همین صورت تصحیح شده، بولاق، روح باین آب و گل. در C کلمه  
پس از گل ناخواناست. AGHKL بولاق، جسم بجای اجساد. N بخشم (کذا). L بعد از این  
عنوان افزوده:

چون ز عمر آن رسول آنرا شنید  
محو شد پیشش سؤال و هم جواب  
اصل را دریافت بگذشت از فروع  
روشنی در دلش آمد بدید  
گشت فارغ از خطا و از صواب  
بهر حکمت کرد در پرسش شروع

این ابیات در فاتح پیش از عنوان آمده، بولاق همین ابیات را دارد، با اندک اختلافهای  
بی‌اهمیت در قرائت. ۱۵۱۵. L این صافی. ۱۵۱۶. L گلشن. ۱۵۱۷. AB بولاق، بحث.  
۱۵۱۸. G کرده تو یاد را. ۱۵۲۰. بولاق، آنکه بجای آنج. ۱۵۲۵. در C کلمه یزدان اضافه  
شده. N شکر طوق حق درین گردن بود. ۱۵۲۶. N و را حذف کرده. N همچو سرکه.  
۱۵۲۷. C در حاشیه تا شود بجای گو بشو. بولاق، گو برو سرکنگبین شو.  
۱۵۲۸. GH فلاسنگست. N و اندر ضبط.

در سِرِّ آنکه مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ

- آن رسول از خود بشد زین پک دوجام  
واله اندر قدرتِ الله شد ۱۵۳۰
- سیل چون آمد به دریا بحر گشت  
چون تعلق یافت نان با جانور
- موم و هیزم چون فدای نار شد  
سنگِ سُرمه چونکه شد در دیدگان
- ای خُنک آن مرد کز خود رسته شد ۱۵۳۵  
وای آن زنده که با مُرده نشست
- چونکه در قرآن حق بگریختی  
هست قرآن حالهای انبیا
- ور بخوانی و نه‌ای قرآن‌پذیر  
ور پذیرایی چو برخوانی قصص ۱۵۴۰
- مرغ کو اندر قفص زندانیست  
روحهایی کز قفصها رسته‌اند
- از برون آوازشان آید ز دین  
ما بدین رستیم زین تنگین قفص
- خویش را رنجور سازی زار زار ۱۵۴۵  
تا تو را بیرون کنند از اشتهار
- نی رسالت یاد مآندش نه پیام  
آن رسول اینجا رسید و شاه شد
- دانه چون آمد به مزرع گشت گشت  
نانِ مرده زنده گشت و با خبر
- ذاتِ ظلمانی او انوار شد  
گشت بینایی شد آنجا دیدبان
- در وجودِ زنده پیوسته شد  
مرده گشت و زندگی از وی بجست
- با روانِ انبیا آمیختی  
ماهیانِ بحرِ پاکِ کبریا
- انبیا و اولیا را دیده گیر  
مرغ جانت تنگ آید در قفص
- می‌نجوید رستن از نادانیست  
انبیای رَهبرِ شایسته‌اند
- که ره رستن تو را اینست این  
جز که این ره نیست چاره این قفص
- تا تو را بیرون کنند از اشتهار

عنوان: GHKN معنی بجای سر. AB در معنی آنک. نیز بولاق. در C بالای سر نوشته شده بیان. ۱۵۳۰. L آنجا رسید.

۱۵۳۱. BL کشت گشت. N دانه چون آمد بخاک او کشت گشت. H کشت گشت.

۱۵۳۲. ABGHKLN بولاق. نان با بوالبشر، و به همین صورت در C تصحیح شده. N گشت زنده و با خبر، در زیر تصحیح شده.

۱۵۳۴. G سنگ، و معا در بالای آن. C سنگ بینایی شد، در بالا تصحیح شده.

۱۵۳۷. ABGHKN بولاق، چون تو، بجای چونک و به همین صورت در C تصحیح شده.

۱۵۳۸. در N جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.

۱۵۳۹. بولاق، ورنه بجای و نه‌ای.

۱۵۴۰. H قصص. ۱۵۴۳. ABN بولاق، اینست و این.

۱۵۴۴. GHKN ما بدين. L بدين رستيم. HN ننگين قفص.



که اشتها را خلق بند محکمست در ره این از بند آهن گئی گمست

قصه بازرگان که طوطی او را پیغام داد به  
طوطیان هندوستان هنگام رفتن به تجارت

<p>بود بازرگان و او را طوطی چونکه بازرگان سفر را ساز کرد هر غلام و هر کنیزک را ز جُود هر یکی از وی مُردی خواست کرد گفت طوطی را چه خواهی ارمغان گفت آن طوطی که آنجا طوطیان کان فلان طوطی که مشتاق شماس بر شما کرد او سلام و داد خواست گفت می‌شاید که من در اشتیاق این روا باشد که من در بند سخت این چنین باشد وفای دوستان یاد آرید ای مِهان زین مُرغ زار یاد یاران یار را مَیْمون بُوَد ای حریفان بت موزون خود</p>	<p>در قفس محبوس زیبا طوطی سوی هندستان شدن آغاز کرد گفت بهر تو چه آرم گوی زود جمله را وعده بداد آن نیک‌مرد کارمت از خِطه هندوستان چون ببینی کن ز حال من بیان از قضای آسمان در حبس ماست وز شما چاره و ره ارشاد خواست جان دهم اینجا بمیرم در فراق که شما بر سبزه گاهی بر درخت من درین حبس و شما در گلستان یک صَبوحی در میان مَرغزار خاصه کان لیلی و این مجنون بُوَد من قدحها می‌خورم پُر خون خود</p>
---	---

۱۵۴۶. ABL کاشتهار. L پس از این بیت افزوده:

یک حکایت بشنو ای زیبا رفیق تا بدانی شرط این بحر عمیق

بولاق افزوده:

گوشداری این حکایت ای رفیق پس بیاموزد ترا رمز دقیق

عنوان: ABGHN بولاق، که طوطی محبوس او او را. ۱۵۴۷. G محبوس، باسکون. [چاپ

قبل، محبوس با اضافه. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. N محبوس و زیبا.

۱۵۵۲. ABGHN بولاق، گفتش. A کانجا. ۱۵۵۶. شارحان که شما را قرائت دیگر

گفته‌اند که در اینصورت باید در سبزه گاهی را متوقع باشیم. G که شما، ضبط کرده.

۱۵۵۷. در C بخش اعظم مصراع اول محو شده. ۱۵۵۸. L یاد دارید. HN مَرغزار. قافیه

بیت قرائت مَرغزار را تأیید می‌کند. ۱۵۶۰. A با بت موزون.

یک قدح می نوش کن بر یادِ من  
 یا به یادِ این فتاده خاکبیز  
 ای عجب آن عهد و آن سوگند کو  
 گر فراقِ بنده از بدبندگیست  
 ۱۵۶۵ ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ  
 ای جفای تو ز دولتِ خوبتر  
 نارِ تو اینست نورت چون بود  
 از حلاوتها که دارد جَوْرِ تو  
 نالم و ترسم که او باور کند  
 ۱۵۷۰ عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد  
 والله از زین خار در بُستانِ شوم  
 این عجب بلبل که بگشاید دهان  
 این چه بلبل این نهنگِ آتشیست  
 عاشقِ کُلت و خود کُلت او  
 گر همی خواهی که بدهی دادِ من  
 چونکه خوردی جرعه‌ای بر خاک ریز  
 وعده‌های آن لب چون قند کو  
 چون تو با بد بد کنی پس فرق چیست  
 با طرب‌تر از سماع و بانگِ چنگ  
 و انتقامِ تو ز جانِ محبوبتر  
 ماتم این تا خود که سُورت چون بود  
 وز لطافت کس نیابد غورِ تو  
 وز کرم آن جور را کمتر کنند  
 بُوَ الْعَجَبِ من عاشقِ این هر دو ضد  
 همچو بلبل زین سبب نالان شوم  
 تا خورد او خار را با گلستان  
 جمله ناخوشها ز عشق او را خوشیست  
 عاشقِ خویشست و عشقِ خویش جو

### صِفَتِ اجْنَحَةِ طُيُورِ عُقُولِ الْهَى

۱۵۷۵ قِصَّة طوطی جان زین سان بود  
 کو یکی مرغی ضعیفی بی‌گناه  
 چون بنالد زار بی شکر و گِلَه  
 هر دَمش صد نامه صد پیک از خدا  
 زَلَّتِ او به ز طاعت نزدِ حق  
 ۱۵۸۰ هر دمی او را یکی مِعْراجِ خاص  
 صورتش بر خاک و جان بر لامکان  
 کو کسی کو مَحْرَمِ مرغان بود  
 و اندرونِ او سُلَیمانِ با سپاه  
 افتد اندر هفت گردون غُلْغُلَه  
 یارِ بی زو شصت لَبَّیک از خدا  
 پیشِ کُفرش جمله ایمانها خَلَق  
 بر سرِ تاجش نهد صد تاجِ خاص  
 لامکانی فوقِ وُهمِ سالکان

۱۵۶۱. AGHL نمی‌خواهی، بجای همی خواهی. ۱۵۶۷. A و نورت. در بولاق جای ابیات  
 ۱۵۶۷ و ۱۵۶۸ با هم عوض شده. ۱۵۷۰. L والعجب. ۱۵۷۳. A بولاق، آتشت و  
 خوشست. L او خوشیست. ۱۵۷۵. در بولاق این بیت مقدم بر عنوان آمده.  
 ۱۵۷۶. بولاق، مرغ ضعیف. L بی‌گناه. ۱۵۷۷. L بنالد از بی شکر.  
 ۱۵۷۹. بولاق، ذلت. AH بولاق، ایمانهای خلق.

لامکانی نی که در فهم آیدت      هر دمی در وی خیالی زایدت  
 بَلْ مکان و لامکان در حُکم او      همچو در حُکم بهشتی چارچو  
 شرح این کوتاه کن و رُخ زین بتاب      دَم مزن وَاللَّهِ أَغْلَمَ بِالصَّوَابِ  
 ۱۵۸۵ باز می‌گردیم ازین ای دوستان      سوی مرغ و تاجر و هندوستان  
 مردِ بازرگان پذیرفت این پیام      کو رساند سوی جنس از وی سلام

### دیدنِ خواجه طوطیانِ هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی

چونکه تا اقصای هندستان رسید      در بیابان طوطیی چندی بدید  
 مَرگَبِ اِستائید پس آواز داد      آن سلام و آن امانت باز داد  
 طوطیی ز آن طوطیان لرزید بس      اوفتاد و مُرد و بگسستش نَفَس  
 ۱۵۹۰ شد پشیمان خواجه از گفتِ خبر      گفت رفتم در هلاکِ جانور  
 این مگر خویشست با آن طوطیک      این مگر دو جسم بود و رُوح یک  
 این چرا کردم چرا دادم پیام      سوختم بیچاره را زین گفتِ خام  
 این زبان چون سنگ و هم آهن و شست      و آنچه بجهد از زبان چون آتشست  
 سنگ و آهن را مزن برهم گزاف      گَه ز رُویِ نَقْلِ و گاه از رُویِ لاف  
 ۱۵۹۵ زآنکه تاریکست و هر سو پنبه‌زار      در میانِ پنبه چون باشد شرار  
 ظالم آن قومی که چشمان دوختند      ز آن سخنها عالمی را سوختند  
 عالمی را یک سخن ویران کند      روبه‌هانِ مُرده را شیران کند

۱۵۸۲. بولاق، هر دمی از وی. ۱۵۸۵. *ABGHKL* بولاق، ما بجای ازین. و به همین نحو در

*C* تصحیح شده. بولاق، تاجر هندوستان. ۱۵۸۶. *C* جنس خود سلام، در بالا تصحیح

شده. *H* او را نسخه بدل از وی داده. ۱۵۸۷. *L* بولاق، با بجای تا.

۱۵۸۹. *N* لرزید پس. *N* و بعد از مرد را حذف کرده.

۱۵۹۱. *G* رُوح، باسکون؛ [موافق نظر نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، رُوح، با

اضافه].

۱۵۹۳. *L* چون سنگ و چون آهن و شست. *N* این زبان هم سنگ. *GHN* آهن و شست.

[موافق نظر نیکلسون متن تصحیح شد. چاپ قبلی، آتش].

۱۵۹۴. *ABGH* بولاق، و گه از روی لاف. *L* گه ز روی نقل و گه از روی لاف.

۱۶۰۰ جانها در اصل خود عیسی دَمست  
 گر حجاب از جانها برخاستی  
 یک دَمش زخمست و دیگر مَرهمست  
 گر سخن خواهی که گویی چون شکر  
 صبر کن از حرص و این حلوا مَخور  
 صبر باشد مُشتهای زیرکان  
 هست حلوا آرزوی کُودکان  
 هر که صبر آورد گردون بر رود  
 هر که حلوا خورد واپس تر شود

تفسیر قول فرید الدین العطار قدس الله سرّه  
 تو صاحبِ نفسی ای غافل میانِ خاک خون می‌خور  
 که صاحبِ دل اگر زهری خورد آن انگبین باشد

۱۶۰۵ صاحبِ دل را ندارد آن زیان  
 زآنکه صحت یافت و از پرهیز رست  
 گفت پیغمبر که ای طالبِ جری  
 طالبِ مسکین میانِ تبِ درست  
 در تو نمرود است آتش در مَر و  
 هان مکن با هیچ مطلوبی مری  
 چون نه‌ای سَبّاح و نی دریایی  
 رفت خواهی اوّل ابراهیم شو  
 او ز قعرِ بحرِ گوهر آورد  
 در مَیْفکن خویش از خود رایی  
 کاملی گر خاک گیرد زر شود  
 از زیانها سود بر سر آورد  
 چون قبولِ حق بود آن مردِ راست  
 ناقص از زر بُرد خاکستر شود  
 دستِ ناقص دستِ شیطانست و دیو  
 دستِ او در کارها دستِ خداست  
 ۱۶۱۰ جهل آید پیش او دانش شود  
 زآنکه اندر دامِ تکلیفت و ریو  
 جهل شد علمی که در ناقص رُود  
 زانکه اندر دامِ تکلیفت و ریو

۱۵۹۸. *ABGHKN* بولاق، عیسی دمند. و به همین نحو در *C* تصحیح شده. *ABGHKN*  
 بولاق، یک زمان زخمند و گاهی مرهمند. نیز *C* در حاشیه. ۱۶۰۲. *ABGHKLN* بولاق،  
 واپس تر رود. عنوان: *ABL* بولاق، تقریر بجای تفسیر. *N* فریدالدین را حذف کرده.  
*GHN* عطار؛ *GH* روحه بجای سره. ۱۶۰۳. *A* که خورد. ۱۶۰۵. *ABCL* پیغامبر. *A*  
 مرد جری. *GN* ای مرد جری. در *H* به همین نحو تصحیح شده. *KN* جری ضبط کرده. کلمه  
 جری را با یای مجهول بخوانید. جری = جرا = اجرا. [چاپ قبلی، جری، به فتح اوّل متن  
 تصحیح شد]. ۱۶۰۸. *H* سینه بجای بحر، در بالا تصحیح شده. *ABGK* بولاق، در مصراع اوّل،  
 او ز آتش و ردِ احمر آورد. در *H* به همین صورت تصحیح شده. بولاق، در مصراع دوم، او ز  
 قعر بحر گوهر آورد. ۱۶۱۲. *N* آن بجای او. *CG* منکر بجای ناقص؛ *G* ناقص را در بالا  
 افزوده. *H* منکر را نسخه بدل داده.

هر چه گیرد علّتی علّت شود      کُفر گیرد کاملی ملّت شود  
ای مری کرده پیاده با سوار      سر نخواهی بُرد اکنون پای دار

تعظیم ساحران مَر موسی را علیه السّلام که چه  
فرمایی اوّل تو اندازی عصا یا ما

۱۶۱۵      ساحران در عهدِ فرعونِ لعین      چون مری کردند با موسی بکین  
لیک موسی را مُقَدَّم داشتند      ساحران او را مُکَرَّم داشتند  
زانکه گفتندش که فرمان آن تُست      خواهی اوّل آن عصا تو فُکَن نخست  
گفت نی اوّل شما ای ساحران      افکنید آن مکرها را در میان  
این قَدَر تعظیم دینشان را خرید      کز مری آن دست و پاهایشان بُرید  
۱۶۲۰      ساحران چون حقّ او بشناختند      دست و پا در جُرم آن در باختند  
لقمه و نکته‌ست کامل را حلال      تو نه‌ای کامل مخور می‌باش لال  
چون تو گوشی او زبان نی جنس تو      گوشها را حق بفرمود اَنْصِتُوا  
کودک اوّل چون بزاید شیرنوش      مدّتی خاموش باشد جمله گوش  
مدّتی می‌بایدش لب دوختن      از سخن تا او سخن آموختن  
۱۶۲۵      ورنباشد گوش و تی تی می‌کند      خویشتن را گُنگِ گیتی می‌کند  
کَرِ اصلی کش نبود آغاز گوش      لال باشد گئی کند در نطق جوش  
زانکه اوّل سَمع باید نطق را      سوی مَنطِق از ره سَمع اندر آ  
اَدْخُلُوا الْأَبْیَاتِ مِنْ أَبْوَابِهَا      وَأَطْلُبُوا الْأَعْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا  
نطق کان موقوفِ راهِ سَمع نیست      جز که نطقِ خالقِ بی‌طَمع نیست

۱۶۱۳. در *L* این بیت بلافاصله پس از بیت ۱۶۱۰ آمده. عنوان: *N* مر را حذف کرده. *G* یا ما را حذف کرده. *C* بعد از یاما در حاشیه افزوده موسی گفت اوّل شما. بولاق، موسی علیه السلام گفت نی اوّل شما. ۱۶۱۷. *ABGN* بولاق، گر همی خواهی عصا. *L* خواهی اوّل تو عصا افکن. بولاق، بفکن بجای توفکن [فکن]. ۱۶۱۹. *L* گر مری. ۱۶۲۰. *L* در جرم او. ۱۶۲۳. *L* چون برآید. *ABGHKLN* بولاق، خامش بود او. ۱۶۲۵. *ABH* و ندارد گوش (در *C* ندارد در بالا نوشته شده). بولاق و را حذف کرده. ۱۶۲۶. *G* نُبد، و در *H* به همین صورت اصلاح شده. *A* که بجای کی. *B* در نطق نوش. ۱۶۲۷. *H* از ره گوش، در بالا تصحیح شده. ۱۶۲۸. *ABGHKL* بولاق، وادخلوا. *L* الاعراض.

- ۱۶۳۰ مُبْدِعَسْتَ او تابع اُستاد نی  
باقیان هم در حِرَف هم در مقال  
زین سخن گر نیستی بیگانه‌ای  
زانکه آدم زان عِتَاب از اشک رست  
بهر گزیه آمد آدم بر زمین  
۱۶۳۵ آدم از فِرْدَوْس و از بالای هفت  
گر ز پُشتِ آدمی وز صُلْبِ او  
ز آتشِ دل و آبِ دیده نُقل ساز  
تو چه دانی ذوقِ آبِ دیدگان  
گر تو این انبان ز نان خالی کنی  
۱۶۴۰ طفلِ جان از شیرِ شیطان بازکن  
تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای  
لقمه‌ای کان نور افزود و کمال  
رَوغنی کآید چراغ ما کُشد  
عِلْم و حِکمت زاید از لَقْمه حلال  
۱۶۴۵ چون ز لقمه تو حسد بینی و دام  
هیچ گندم کاری و جَو بر دهد  
لقمه تخمست و برش اندیشه‌ها  
زاید از لقمه حلال اندر دهان
- مُسْنَدِ جَمْلَه ورا اِسناد نی  
تابع اُستاد و محتاج مثال  
دلّ و اَشکی گیر در ویرانه‌ای  
اشکِ تَر باشد دم توبه‌پرست  
تا بُوَد گریان و نالان و حزین  
پائی‌ماچان از برای عذر رفت  
در طلب می‌باش هم در طُلُبِ او  
بوستان از ابر و خورشیدست باز  
عاشقِ نانی تو چون نادیدگان  
پُر ز گوهرهای اِجلالی کنی  
بعد از آتش با مَلْک انباز کن  
دانکه با دیو لعین همشیره‌ای  
آن بُوَد آورده از کسبِ حلال  
آب خوانش چون چراغی را کُشد  
عشق و رِقّت آید از لقمه حلال  
جهل و غفلت زاید آن را دان حرام  
دیده‌ای اسبی که گُره خَر دهد  
لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها  
میلِ خدمت عَزَم رفتن آن جهان

۱۶۳۰. بولاق، نیست بجای نی، در هر دو مصراع. C مستند. ۱۶۳۱. در A بالای تابع  
نوشته طالب. ۱۶۳۲. فاتح، گر نیستی را جایز می‌داند که قافیه را معیوب و مفهوم را پر  
تکلف می‌کند. ۱۶۳۴. AL آدم آمد. در L این بیت بعد از بیت ۱۳۶۷ آمده.  
۱۶۳۶. KN می‌باش و هم. ۱۶۳۷. A خورشیدست تاز. B باز.  
۱۶۳۸. در G در بالای ذوق کلمه قدر اضافه شده.  
۱۶۳۹. A ز را قبل از نان حذف کرده.  
۱۶۴۲. ABGHN بولاق، کو بجای کان. H کسب.  
۱۶۴۳. N کو بجای چون. ۱۶۴۴. بولاق، زاید بجای آید.  
۱۶۴۸. بولاق، میل و خدمت. بولاق پس از این بیت افزوده:  
این سخنان نیست پایان کن همان بحث بازرگان و طوطی را بیان

## باز گفتنِ بازرگان با طوطی آنچه دید از طوطیانِ هندوستان

کرد بازرگان تجارت را تمام	۱۶۵۰
هر غلامی را بیاورد ارمغان	
گفت طوطی ارمغانِ بنده کو	
گفت نی من خود پشیمانم از آن	
من چرا پیغامِ خامی از گزاف	
گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست	
گفت گفتم آن شکایت‌های تو	۱۶۵۵
آن یکی طوطی ز دردت بُوی بُرد	
من پشیمان گشتم این گفتن چه بود	
نکته‌ای کان جَست ناگه از زبان	
وانگردد از ره آن تیر ای پسر	
چون گذشت از سرِ جهانی را گرفت	۱۶۶۰
فعل را در غیبِ آثارها زادن نیست	
بی شریکی جمله مخلوقِ خداست	
زید پَرانید تیری سوی عَمَر	
مَدَتی سالی همی زایید درد	
زیدِ رامی آن دم ار مُرد از وَجَل	۱۶۶۵
ز آن مَوالیدِ وَجَع چون مُرد او	

۱۶۴۹. *ABGHKLN* بولاق، دوست کام. در *C* به همین نحو تصحیح شده.
۱۶۵۰. *N* ببخشود. ۱۶۵۱. *ABGHKLN* بولاق، آنچه دیدی و آنچه گفتی.
۱۶۵۳. *N* که چرا. *N* نژاف بجای نِشاف، در حاشیه تصحیح شده. نِشاف قرائت صحیح است.
۱۶۵۵. بولاق، گروه.
۱۶۵۷. در *C* جای ابیات ۱۶۵۷ و ۱۶۵۸ با هم عوض شده.
۱۶۵۸. بولاق، که جست او. *G* که آن جست. ۱۶۶۱. *L* ز حکم.
۱۶۶۳. بولاق، عمرو و عمرو را. نمر بجای نمر = پلنگ، بضرورت قافیه.
۱۶۶۴. *BGHK* مَدَت. *A* حق نمر. در *N* ابیات ۱۶۶۸ - ۱۶۶۴ پس از بیت ۱۶۸۷ ضبط شده، و جای ابیات ۱۶۶۵ و ۱۶۶۶ با هم عوض شده.
۱۶۶۶. *ABGHKLN* بولاق، زید را زاول؛ به همین نحو در *C* تصحیح شده.

آن وَجَعَهَا را بِلَوِ مَنْسُوبِ دَارِ  
 همچنین کِشْت و دَم و دَام و جِمَاع  
 اولیا را هست قُدْرَتِ ازِ اِلَه  
 بسته دَرهَای مَوَالِیدِ ازِ سَبَب ۱۶۷۰  
 گفته ناگفته کند از فِتْحِ باب  
 از همه دِلها که آن نَکْتَه شَنِید  
 گَرَت بُرْهَانِ بایَد و حُجَّتِ مِهَا  
 آیتِ اَنْسَوُکُمْ ذِکْرِی بِخَوَانِ  
 چون به تَذْکِیر و به نَسِیَانِ قَادِرند ۱۶۷۵  
 چون به نَسِیَانِ بَسْتِ او رَاهِ نَظَرِ  
 خَذْتُمُوا سُخْرِیَّةً اَهْلَ السُّمُو  
 صَاحِبِ دِه پادشاهِ جِسمِهاست  
 فَرْعِ دِید آمدِ عَمَلِ بی هیچ شک  
 مَن تَمَامِ این نِیَارَمِ گُفَتِ ازِ آن ۱۶۸۰  
 چون فَرَامُوشِی خَلْقِ و یَادِشَانِ  
 صَد هِزارانِ نِیکِ و بَدِ را آن بَهِی  
 رُوزِ دِلها را ازِ آن پُر می کند  
 آن هَمه اَنْدِیشَه پِیشَانِها  
 پِیشَه و فَرهَنگِ تَو آید به تَو ۱۶۸۵  
 پِیشَه زَرگَر به آهَنگَر نَشَد

۱۶۶۸. *G* کِشْت. ۱۶۶۹. بولاق، بازگرداند ز راه. ۱۶۷۰. در *N* این بیت پس از بیت ۱۶۷۶ آمده. ۱۶۷۱. بولاق، که از آن. ۱۶۷۷. *L* بولاق، خَلْتُمُوا، و در حاشیه *N* اضافه شده. ولی محمد، خَذْتُمُوا ضبط کرده که تردید ندارم حق با اوست. [موافق همین نظر، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، خَلْتُمُوا]. *GK* خوانید بجای برخوان و در *H* به همین صورت تصحیح شده. *B* بولاق، خوانید بجای برخوان تو. ۱۶۷۹. در حاشیه *A* اضافه شده ۱۶۸۰. در حاشیه *A* اضافه شده. ۱۶۸۲. *B* آن مَهِی، *L* بولاق، از بَهِی؛ ظاهراً قرائت *C* همین است. بَهِی، قرائت مناسب تری است. ۱۶۸۳. در حاشیه *A* اضافه شده، *H* دِلهاشان، در حاشیه تصحیح شده. ۱۶۸۴. در حاشیه *A* اضافه شده. *GHKN* می شناسند. *G* خانها (کذا)، که احتمال می رود قرائت اصلی باشد. ۱۶۸۶. *ABL* بولاق، این خوش خو، *GH* خوی این. *G* با آن (کذا).



پیشه‌ها و خُلقها همچون جَهاز  
پیشه‌ها و خُلقها از بَعْدِ خواب  
پیشه‌ها و اندیشه‌ها در وقتِ صُبح  
چون کبوترهای پیک از شهرها ۱۶۹۰

سوی خصم آیند روزِ رستخیز  
واپس آید هم به خصم خود شتاب  
هم بدانجا شد که بود آن حُسن و قُبَح  
سوی شهرِ خویش آرد بَهرها

### شنیدنِ آن طوطی حرکتِ آن طوطیان و مردنِ آن طوطی در قفص و نوحه‌خواجه بر وی

چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد  
خواجه چون دیدش فتاده همچنین  
چون بدین رنگ و بدین حالش بدید  
گفت ای طوطیِ خوبِ خوش‌حنین ۱۶۹۵

ای دریغا مرغِ خوش‌آوازِ من  
ای دریغا مرغِ خوش‌الْحانِ من  
گر سُلیمان را چنین مرغی بُدی  
ای دریغا مرغِ کارزان یافتم

ای زبان تو بس زیبائی مَرَمرا  
ای زبان هم آتش و هم خِرمی ۱۷۰۰  
در نهان جان از تو افغان می‌کند  
ای زبان هم گنجِ بی‌پایان توی

بس بلرزید اوفتاد و گشت سرد  
بر جهید و زد گُله را بر زمین  
خواجه در جَست و گریبان را درید  
این چه بودت این چرا گشتی چنین

ای دریغا همدم و هم‌رازِ من  
راح رُوح و روضه و ریحانِ من  
کئی خود او مشغولِ آن مرغان شدی  
زود رُوی از رویِ او بَـرتافتم

چون توی گویا چه گویم من تورا  
چند این آتش درین خِرمِ زنی  
گرچه هرچه گوییش آن می‌کند  
ای زبان هم رنجِ بی‌درمان توی

۱۶۸۷. در حاشیه C اضافه شده. N آید چو روز. BL بولا، جهیز.

۱۶۸۸. بولا، پیشها و اندیشه‌ها. L هم از آنجا. A که بود آن وقت قبح.

۱۶۹۰. B چو به جای چون. L بولا پس از این بیت افزوده:

هر چه بینی سوی اصل خود رود جزو سوی کل خود راجع شود

عنوان: N و نوحه کردن. ۱۶۹۱. ABL بولا، هم بلرزید. HK هم بجای بس؛ G پس؛ به همین صورت در H تصحیح شده. بولا، بلرزید و فتاد. A گشت زرد. ۱۶۹۳. ABGHK بولا، برجست. B گریبانش. ۱۶۹۴. بولا، و خوش‌حنین. L این چرا کردی. N بودست. ۱۶۹۶. بولا، روضه ریحان من. ۱۶۹۹. C ظاهراً، زیبائی مر دَری. ABLHKN چگویم مر ترا. G زیبائی بر وری، که قرائت C هم هست. ۱۷۰۱. A در زمان جان.

- هم صفیر و خُدعه مرغان توی      ۱۷۰۵ نک بیپرائیده‌ای مرغ مرا  
چند امانم می‌دهی ای بی‌امان  
یا جواب من بگو یا داد ده  
ای دریغا صبح ظلمت سوز من  
ای دریغا مرغ خوش پرواز من  
عاشق رنجست نادان تا ابد  
از گبَد فارغ بُدم با روی تو      ۱۷۱۰ این دریغاها خیال دیدنت  
این دروغ حق بود و با حق چاره نیست  
غیرت آن باشد که او غیر همه‌ست  
ای دریغا اشک من دریا بُدی  
طوطی من مرغ زیرکسار من      ۱۷۱۵ هر چه روزی داد و ناداد آیدم  
طوطی کآید ز وخی آواز او  
اندرون تُست آن طوطی نهان  
می‌برد شادیت را تو شاد ازو  
ای که جان را بهر تن می‌سوختی      ۱۷۲۰

۱۷۰۳. *L* وحشت و هجران. پس از این بیت بولاق افزوده:

آدمیرا ظلمت و کفران تویی      هم دلیل و رهبر یاران تویی  
۱۷۰۴. *C* بکین ما. ۱۷۰۶. *B* بده بجای بگو. *C* اسباب. ۱۷۰۷. *AB* صبح افروز؛ *G* در  
مصراع اول، نور به جای صبح، نیز *H* در حاشیه. *G* در مصراع دوم، صبح به جای نور. *HK*  
صبح افروز من؛ *H* روز را نسخه بدل داده. *L* نورافروز. ۱۷۱۰. در *C* جای ابیات ۱۷۱۰،  
۱۷۱۱ با هم عوض شده. ۱۷۱۱. *N* این دریغ من. ۱۷۱۲. بولاق، و را حذف کرده. *AB*  
بولاق، کز حکم حق، و به همین صورت در *C* تصحیح شده. *HN* حکم حق، و به همین  
صورت در *G* تصحیح شده. در *H* عشق او به صورت نسخه بدل آمده. *G* همانگونه که در متن  
آمده عشق حق قرائت کرده. ۱۷۱۳. *A* غیرت آن بود. *H* غیرت آن بود کاو غیر همه‌ست،  
در حاشیه تصحیح شده. *L* که آن غیر. ۱۷۱۴. *C* دلبری. ۱۷۱۶. *AB* و را حذف کرده.  
۱۷۱۸. *A* ای طوطی. *L* دیده بر تو. ۱۷۲۰. *C* آنک جان را، در حاشیه تصحیح شده.

- سوختم من سوخته خواهد کسی  
 سوخته چون قابل آتش بود  
 ای دریغا ای دریغا ای دریغ  
 چون زخم دم کاتش دل تیز شد  
 ۱۷۲۵ آنکه او هشیار خود تَنَدَسْتُ و مست  
 شیر مستی کز صفت بیرون بود  
 قافیه اندیشم و دلدار من  
 خوش نشین ای قافیه اندیش من  
 حرف چه بود تا تو اندیشی از آن  
 ۱۷۳۰ حرف و صَوْتُ و گفت را برهم زخم  
 آن دمی کز آدمش کردم نهان  
 آن دمی را که نگفتم با خلیل  
 آن دمی کز وی مسیحا دم نزد  
 ما چه باشد در لُغَتِ اثبات و نَفی  
 ۱۷۳۵ من کسی در ناکسی دریافتم  
 جمله شاهان بنده بنده خودند  
 جمله شاهان پَسْتُ پَسْتُ خویش را  
 می شود صیّاد مرغان را شکار  
 دلبران را دل اسیر بی دلان  
 ۱۷۴۰ هر که عاشق دیدش معشوق دان
- تا زَمَن آتش زَنَد اندر خسی  
 سوخته بستان که آتش کش بود  
 کانچنان ماهی نهان شد زیر میغ  
 شیر هَجَر آشفته و خون ریز شد  
 چون بود چون او قدح گیرد به دست  
 از بسیطِ مَرغزار افزون بود  
 گویدم مَنَدِش جُز دیدار من  
 قافیه دولت تویی در پیش من  
 حرف چه بود خار دیوارِ رزان  
 تا که بی این هر سه با تو دم زخم  
 با تو گویم ای تو اسرار جهان  
 و آن غمی را که نداند جبرئیل  
 حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد  
 من نه اثباتم منم بی ذات و نَفی  
 پس کسی در ناکسی دریافتم  
 جمله خَلقان مرده مرده خودند  
 جمله خَلقان مَسْتُ مَسْتُ خویش را  
 تا کنند ناگاه ایشان را شکار  
 جمله معشوقان شکارِ عاشقان  
 کو به نِسَبَت هست هم این و هم آن

۱۷۲۵. H او را نسخه بدل خود داده. N چون بود او چون. ۱۷۲۶. HN مُرغزار. L و مرغزار. ۱۷۲۷. A جز دلدار من. ۱۷۲۸. در حاشیه C اضافه شده. ۱۷۳۲. [چاپ قبلی، وان غی را. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. AB بولاق، و آن دمی را که نداند. ۱۷۳۴. A بولاق، بی ذات نفی. ۱۷۳۵. در H جای یافتم و بافتم با هم عوض شده. L بولاق، دریافتم، در هر دو مصراع. L بس به جای پس. ۱۷۳۶. در حاشیه G اضافه شده. در L جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده. ۱۷۳۷. در حاشیه CN اضافه شده، L در مصراع اول بست بست؛ در A جای ابیات ۱۷۳۶ و ۱۷۳۷ با هم عوض شده. ۱۷۳۸. در حاشیه N اضافه شده. ۱۷۳۹. ABGHK بولاق، بی دلانرا دلبران بسته بجان، و به همین صورت در حاشیه C.

تشنگان گر آب جویند از جهان  
 چونکه عاشق اوست تو خاموش باش  
 بند کن چون سیل سیلانی کند  
 من چه غم دارم که ویرانی بود  
 ۱۷۴۵ غرق حق خواهد که باشد غرق تر  
 زیر دریا خوشتر آید یا زیر  
 پاره کرده و سوسه باشی دلا  
 گر مُرادت را مذاقِ شکرست  
 هر ستاره‌ش خونبهای صد هلال  
 ۱۷۵۰ ما بها و خونبها را یافتیم  
 ای حیاتِ عاشقان در مُردگی  
 من دلش جُسته به صد ناز و دلال  
 گفتم آخر غرقِ تُست این عقل و جان  
 من ندانم آنچه اندیشیده‌ای  
 ۱۷۵۵ ای گرانجان خوار دیدستی مرا  
 هر که او ارزان خرد ارزان دهد  
 غرقِ عشقی‌ام که غرقست اندرین  
 مُجملش گفتم نگفتم زان بیان  
 من چو لب گویم لبِ دریا بود  
 ۱۷۶۰ من ز شیرینی نشستم رُو ترش  
 تا که شیرینی ما از دو جهان

۱۷۴۱. N آب هم جوید. ۱۷۴۷. L بس زبون و سوسه گردی دلا. ۱۷۴۸. C مذاقی.  
 ۱۷۵۰. L بهای خون بها را. ۱۷۵۱. AB بولا، حیات. [چاپ قبلی، حیوة، با اضافه].  
 ۱۷۵۲. بولا، جستم. A بهانه کرد. ۱۷۵۵. ABGHLN بولا، و را به جای مرا، در هر دو  
 مصراع. ۱۷۵۷. N غرقند اندرین. ۱۷۵۸. ABL بولا، نکردم آن بیان، و به همین صورت  
 در C تصحیح شده. B بولا زو بیان. GHKN نکردم زان بیان. G افهام.  
 ۱۷۶۰. ALHN من ز بسیاری سخن باشم خمش، و به همین صورت در CH تصحیح شده.  
 BGK بولا. من ز بسیاری گفتارم خمش. G بسیاری سخن، بافک اضافه؛ دیگر نسخ خطی  
 سده هفتم پُری، با اضافه. ۱۷۶۱. C حجاب و رو ترش.

تا که در هر گوش ناید این سُخُن یک همی گویم ز صد سِرِ لَدُن

### تفسیر قول حکیم

به هرچ از راه وا مانی چه کفر آن حرف و چه ایمان

به هرچ از دوست دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا

و در معنی قوله علیه السلام اَنْ سَعْدًا لَغَيُورٌ و اَنَا اَغْيَرُ مِنْ سَعْدٍ  
وَاللّٰهُ اَغْيَرُ مِنِّي و مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا و مَا بَطَّنَ

جمله عالم زان غیور آمد که حق	بُرد در غیرت برین عالم سَبَق
او چو جانست و جهان چون کالبد	کالبد از جان پذیرد نیک و بد
هر که محرابِ نمازش گشت عین	سوی ایمان رفتنش می‌دان تو شین
هر که شد مَر شاه را او جامه‌دار	هست خُشِران بَهرِ شاهش اِتجار
هر که با سلطان شود او همنشین	بر درش بودن بَوَد عیب و غَبین
دست‌بوسش چون رسید از پادشاه	گر گزینند بوسِ پا باشد گناه
گر چه سَر بر پا نهادن خدمتست	پیشِ آن خدمت خطا و زَلتست
شاه را غیرت بَوَد بر هر که او	بُو گزینند بعد از آن که دید رُو
غیرتِ حق بَر مَثَل گندم بَوَد	کاهِ خِرمن غیرتِ مَرْدُم بَوَد
اصلِ غیرتها بدانید از اله	آن خَلقان فرعِ حق بی‌اشتباه
شرح این بگذارم و گیرم گِلَه	از جَفای آن نگار دِه دِلَه
نالِم آیرا ناله‌ها خوش آیدش	از دو عالم ناله و غم بایدش
چون ننالِم تلخ از دستانِ او	چون نِیم در حلقهٔ مستانِ او

۱۷۶۲. L ز سِر من لدن. N در حاشیه اضافه شده.

عنوان: بولاق، حکیم سنایی رحمة الله علیه. L این بیت را حذف کرده. CGL و قبل از در  
معنی را حذف کرده، و در H اضافه شده. کلمات و در معنی الخ در حاشیه N اضافه شده.

۱۷۶۴. بولاق، دو جهان. در L جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.

۱۷۶۷. AH با سلطان بود او ABL بولاق، شستن به جای بودن، نیز C در حاشیه. ABL  
بولاق، حیف و غبین. GHKN شستن و حیف و غبین.

۱۷۶۸. H بولاق، رسد. ۱۷۶۹. بولاق، ذلتست. ۱۷۷۰. بولاق، پا گزینند.

۱۷۷۳. N ابیات ۱۷۷۳ - ۱۷۸۲ را که در حاشیه اضافه شده، بجز بیت ۱۷۷۸، حذف کرده.

چون ننالَم همچو شبِ بی روزِ او  
ناخوشِ او خوش بود در جانِ من  
عاشقم بر رنجِ خویش و دردِ خویش  
خاکِ غم را سَرمه سازم بَهرِ چشم  
اشکِ کان از بَهرِ او بازند خلق ۱۷۸۰  
من ز جانِ جانِ شکایت می‌کنم  
دل همی گوید ازو رنجیده‌ام  
راستی کن ای تو فخرِ راستان  
آستان و صدر در معنی کجاست  
ای رهیده جانِ تو از ما و من ۱۷۸۵  
مرد و زن چون یک شود آن یک توی  
این من و ما بَهرِ آن برساختی  
تا من و توها همه یک جان شوند  
این همه هست و بیا ای امرِ گن  
جِسْمِ جِسْمانه تواند دیدنت ۱۷۹۰  
دل که او بسته غم و خندیدنست  
آنکه او بسته غم و خنده بود  
باغِ سبزِ عشق کو بی مُنتهاست  
عاشقی زین هر دو حالت برترست

۱۷۷۶. *ABGHK* بولاق. چون نباشم همچو شب. ۱۷۸۲. *AGH* کزو به جای ازو. *A* پست  
بجای سست. ۱۷۸۴. *ABGHKN* آستانه. بولاق، که بجای کان. ۱۷۸۶. *N* یک شوند.  
*AL* آن یک بجای آنک. ۱۷۸۷. *L* بعد از این بیت افزوده:

تا تو با ما و تو یک جوهر شوی عاقبت محو چنان دلبر شوی  
۱۷۸۸. *L* این من و توها. بولاق، یکسان به جای یک جان؛ نیز فاتح.

۱۷۸۹. *G* امرِ کن، بدون اضافه. امرِ کن = صاحب امرِ کن، قرائت بسیار مقبول‌تری است. در *K*  
بالای الف آخر کلمه بیا حرف ن نوشته شده. *L* منزّه از بیان، و در *A* به همین صورت تصحیح  
شده. هیچ نسخه معتبری وجود ندارد که به استناد آن بیان بخوانیم.

۱۷۹۱. *L* پست غم، که در بالای آن بند نوشته شده.

۱۷۹۳. *G* درو بش، نقطه‌ای هم روی حرف ما قبل آخر آن است: درونش.

- ۱۷۹۵ ده زکاتِ روی خوب ای خوب رو  
 کز گَرشَم غمزه غمّازه ای  
 من حلالش کردم ار خونم بریخت  
 چون گریزانی ز ناله خاکیان  
 ای که هر صبحی که از مشرق بتافت  
 چون بهانه دادی این شیدات را ۱۸۰۰  
 ای جهانِ کهنه را تو جانِ نو  
 شرح گل بگذار از بهر خدا  
 از غم و شادی نباشد جوشِ ما  
 حالتی دیگر بود کان نادرست  
 تو قیاس از حالتِ انسان مکن ۱۸۰۵  
 جور و احسان رنج و شادی حادثست  
 صبح شد ای صبح را پشت و پناه  
 عذرخواه عقلِ کُل و جانِ تویی  
 تافت نورِ صبح و ما از نورِ تو  
 داده تو چون چنین دارد مرا ۱۸۱۰  
 باده در جوشش گدای جوشِ ما  
 باده از ما مست شدنی ما ازو  
 ما چو زنبوریم و قالبها چو موم
- شرح جانِ شَرَحه شَرَحه بازگو  
 بر دلم بَنهاد داغی تازه ای  
 من همی گفتم حلال او می گریخت  
 غم چه ریزی بر دلِ غمناکیان  
 همچو چشمه مُشْرِق در جوش یافت  
 ای بهانه شکرِ لبها را  
 از تنِ بی جان و دل افغان شنو  
 شرح بلبل گو که شد از گل جدا  
 با خیال و وهم نبود هوشِ ما  
 تو مشو مُنکِر که حق بس قادرست  
 منزل اندر جور و در احسان مکن  
 حادثان میرند حقشان وارثست  
 عذرِ مخدومی حُسام الدّین بخواه  
 جانِ جان و تابشِ مرجان تویی  
 در صَبوحی با می منصورِ تو  
 باده که بود کو طرب آرد مرا  
 چرخ در گردش گدای هوشِ ما  
 قالب از ما هست شدنی ما ازو  
 خانه خانه کرده قالب را چو موم

### رجوع به حکایتِ خواجه تاجر

- بس درازست این حدیثِ خواجه گو تا چه شد احوالِ آن مردِ نکو
۱۷۹۵. C ای خوب روی. ۱۷۹۶. GH کرشم. L بولاق، کرشمه. B بولاق، داغ. C بعد از این بیت افتادگی دارد که تا بیت ۱۸۳۰ ادامه یافته. ۱۸۰۰. KLN شکرین لبها را. ۱۸۰۶.
- BLGHKN بولاق، و حقشان. ۱۸۰۷. GHN صبح و پناه، در H تصحیح شده. ۱۸۰۸. H عقل و کل جان. ۱۸۰۹. LN نور صبح آمد و ما. A باقی بجای با می. ۱۸۱۰. BL بولاق، که بود. ۱۸۱۱. در G مصححی بعد از ما در هر دو مصراع، ست افزوده. عنوان: در N اضافه شده. ۱۸۱۴. L حدیث ای خواجه. H در حاشیه: تا شود پیدا که چون شد حال او. در H جای این بیت با بیت پس از آن عوض شده، اما این اشتباه تصحیح شده.

- ۱۸۱۵ خواجه اندر آتش و درد و حنین  
 گه تناقض گاه ناز و گه نیاز  
 مرد غرقه گشته جانی می‌کند  
 تا کدامش دست گیرد در خطر  
 دوست دارد یار این آشفته‌گی  
 آنکه او شاهست او بی‌کار نیست  
 ۱۸۲۰ بهر این فرمود رحمان ای پسر  
 اندرین ره می‌تراش و می‌خراش  
 تا دم آخر دمی آخر بود  
 هر چه کوشد جان که در مرد و زنست
- صد پراکنده همی‌گفت این چنین  
 گاه سودای حقیقت گاه مجاز  
 دست را در هر گیاهی می‌زند  
 دست و پای می‌زند از بیم سر  
 کوشش بیهوده به از خفتگی  
 ناله از وی طُرفه کو بیمار نیست  
 کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنِ ای پسر  
 تا دم آخر دمی فارغ مباش  
 که عنایت با تو صاحب سر بود  
 گوش و چشم شاه جان بر روزنست

### برون انداختنِ مردِ تاجرِ طوطی را از قفص و پریدنِ طوطی مرده

- ۱۸۲۵ بعد از آتش از قفص بیرون فکند  
 طوطی مرده چنان پرواز کرد  
 خواجه حیران گشت اندر کار مرغ  
 روی بالا کرد و گفت ای عنذلیب  
 او چه کرد آنجا که تو آموختی  
 ۱۸۳۰ گفت طوطی کو به فعلم پند داد  
 زآنکه آواز تورا در بسند کرد  
 یعنی ای مُطَرَّب شده با عام و خاص  
 دانه باشی مرغکانت بر چنند
- طوطیک پرید تا شاخ بلند  
 کافتابِ شرق تُرکی تاز کرد  
 بی‌خبر ناگه بدید اسرارِ مرغ  
 از بیانِ حالِ خودمان ده نصیب  
 ساختی مکرری و ما را سوختی  
 که رهاکن لطفِ آواز و وداد  
 خویشتن مرده پی این پند کرد  
 مُرده شو چون من که تا یابی خلاص  
 غنچه باشی کودکانت بر کنند

۱۸۱۵. *N* درد و غبن. ۱۸۱۷. *L* بر هر گیاهی. ۱۸۲۴. *GN* هر چه می‌کوشند اگر مرد و زنست، و به همین صورت در حاشیه *H*. قرائت متن حاضر در *G* به قلمی متأخرتر اضافه شده. بولاق در روزنست. عنوان: *N* برون افکندن خواجه طوطی مرده را از قفص.  
 ۱۸۲۶. از چرخ در *G* بالای شرق افزوده شده. بولاق، ترک و تاز. ۱۸۲۷. بولاق، تا که بدید. ۱۸۳۰. بولاق، لطف و آواز گشاد. *KN* آواز و گشاد، و به همین صورت در *GH* تصحیح شده، فاتح، آواز گشاد. بعضی نسخ چاپی، لفظ (یا نطق) و آواز ضبط کرده‌اند.  
 ۱۸۳۱. *A* آواز ترا.



- دانه پنهان کن بگلی دام شو  
 هر که داد او حسن خود را در مزاد  
 حیلها و خشمها و رشکها  
 دشمنان او را ز غیرت می‌درند  
 آنکه غافل بود از کشت و بهار  
 در پناه لطف حق باید گریخت  
 تا پناهی یابی آنکه چون پناه  
 نوح و موسی را نه دریا یار شد  
 آتش ابراهیم را نی قلعه بود  
 کوه یحیی را نه سوی خویش خواند  
 گفت ای یحیی بیا در من گریز
- غنچه پنهان کن گیاه بام شو  
 صد قضای بد سوی او رو نهاد  
 بر سرش ریزد چو آب از مشکها  
 دوستان هم روزگارش می‌برند  
 او چه داند قیمت این روزگار  
 کو هزاران لطف بر ارواح ریخت  
 آب و آتش مر تو را گردد سپاه  
 نه بر اعداشان بکین قهار شد  
 تا برآورد از دل نمرود دود  
 قاصدانش را به زخم سنگ راند  
 تا پناهت باشم از شمشیر تیز

### وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن

- یک دو پندش داد طوطی پُر مذاق  
 خواجه گفتش فی امان الله برو  
 خواجه با خود گفت کین پند منست  
 جان من کمتر ز طوطی گئی بود
- بعد از آن گفتش سلام الفراق  
 مرا اکنون نمودی راهِ نو  
 راه او گیرم که این ره روشنست  
 جان چنین باید که نیکویی بود

۱۸۳۴. *L* گیاه تام. ۱۸۳۶. *ABL* بولاق، چشمها و خشمها. *GHKN* چشمها بجای حیلها. *G* جشمها نوشته و امکان دارد که نظر بر صورت عربی کلمه بوده. *A* (در مصراع دوم) بر سرش ریزان شده چون مشکها. *H* در مصراع دوم همین قرائت *A* را دارد و قرائت متن را نسخه بدل آورده. ۱۸۳۸. بولاق، کشت. بولاق، کشت بهار. ۱۸۴۱. *L* تا بر اعداشان. عنوان: *N* و بر پریدن.

۱۸۴۵. *GN* طوطی بی نفاق، و به همین صورت در *H* تصحیح شده. پُر مذاق در *G* به صورت نسخه بدل آمده. *GN* سلام الفراق. *L* بولاق سلام و الفراق. *L* پس از این بیت افزوده است: الوداع ای خواجه کردی مرحمت کردی آزادم ز قید مظلمت الوداع ای خواجه رفتم با وطن هم شوی آزاد روزی همچو من بولاق همین ابیات را دارد اما جای آنها را با هم عوض کرده. ۱۸۴۸. *A* پس از باید، کی به جای که.

## مَضَرَّتِ تعظیمِ خلق و انگشت‌نمائی شدن

- تن قفص شکست تن شد خارِ جان  
 ۱۸۵۰ اینش گوید من شوم همرازِ تو  
 اینش گوید نیست چون تو در وجود  
 آتش گوید هر دو عالم آن تُست  
 او چو بیند خلق را سرمستِ خویش  
 او نداند که هزاران را چو او  
 ۱۸۵۵ لطف و سالوسِ جهان خوش لقمه‌ایست  
 آتشش پنهان و ذوقش آشکار  
 تو مگو آن مدح را من گئی خورم  
 مادحت گر هجو گوید بر ملا  
 گرچه دانی کوز حرمان گفت آن  
 ۱۸۶۰ آن اثر می‌ماندت در اندرون  
 آن اثر هم روزها باقی بود  
 لیک ننماید چو شیرینست مدح  
 همچو مطبوخست و حب کان را خوری  
 ور خوری حلوا بود ذوقش دمی  
 ۱۸۶۵ چون نمی‌پاید همی‌پاید نهان  
 چون شکر پاید همی تأثیرِ او

۱۸۴۹. بولاق، و تن شد. ۱۸۵۰. N منم همراز تو. ۱۸۵۲. L پس از این بیت افزوده:

آتش خواند گاه عیش و خرّمی اینش گوید گاه نوش و مرهمی  
 بولاق به این صورت آورده:

اینش خواند گاه نوش و خرّمی آتش خواند گاه عیش و همدمی

۱۸۵۵. بولاق، لطف سالوس. ۱۸۵۷. بولاق من کی خرم. A نی بجای پی.

۱۸۵۸. بولاق، آن به جای زان. ۱۸۶۱. B کبل و خداع.

۱۸۶۴. L این اثر چون شد نمی‌ماند همی.

۱۸۶۵. L نمی‌ماند نهان. ۱۸۶۶. بولاق BKN پاید نهان. در GH به همین صورت تصحیح

شده. بولاق، چندین به جای حینی. KLN دنبل به جای دمل. L پس از این بیت افزوده:

ورحب و مطبوخ خوردی ای ظریف اندرون شد پاک ز اخلاط کثیف

از وُفورِ مَدحها فرعون شد  
تا توانی بنده شو سلطان مباش  
ورنه چون لطف نمائند واین جمال  
آن جماعت کِت همی دادند رِیو ۱۸۷۰  
جمله گویندت چو بیندت به دَر  
همچو اَمَرَد که خدا نامش کنند  
چونکه در بَدنامی اَمَد ریش او  
دیو سوی آدمی شد بَهرِ شَر  
تا تو بودی آدمی دیو از پَیت ۱۸۷۵  
چون شدی در خوی دیوی اُسْتوار  
آنگه اندر دامت آویختند  
کُن ذَلیلَ النَّفْسِ هَوْنَا لَا تَسُد  
زخم کَش چون گوی شو چوگان مباش  
از تو آید آن حریفان را مَلال  
چون بیندت بگویندت که دیو  
مرده ای از گورِ خود بر کرد سَر  
تا بدین سالوس بَدنامش کنند  
دیو را ننگ آید از تفتیش او  
سوی تو نآید که از دیوی بَتَر  
می دوید و می چشاید از مَبیت  
می گریزد از تو دیو ای نابکار  
چون چنین گشتی همه بگریختند

### تفسیرِ ما شاءَ اللهُ کَانَ

این همه گفتیم لیک اندر بَسِیچ  
بی عنایاتِ حق و خاصانِ حق ۱۸۸۰  
ای خدا ای فضلِ تو حاجت روا  
این قَدَرِ ارشاد تو بخشیده ای  
قطره دانش که بخشیدی ز پیش  
قطره عِلْمست اندر جانِ من  
پیش از آن کین خاکها خَسَفش کند  
بی عنایاتِ خدا هیچیم هیچ  
گر مَلک باشد سیاهستش ورق  
با تو یادِ هیچ کس نبود روا  
تا بدین بس عیبِ ما پوشیده ای  
متصل گردان به دریاها ی خویش  
وار هانش از هوا وز خاکِ تن  
پیش از آن کین باده ها نَسَفش کند

۱۸۶۷. BGKN بولاق، نفس از بس مدحها، نیز A در حاشیه. ۱۸۶۹. BL وین جمال.  
۱۸۷۰. بولاق، که به جای کِت. ۱۸۷۱. G گور، با سکون. ۱۸۷۲. AGHK در دامش، که در  
A در بالا تصحیح شده؛ این ضبط قافیه را اصلاح می کند. ۱۸۷۶. در حاشیه N اضافه شده.  
C دیو را حذف کرده. ABL دیو نابکار. GH ای را حذف کرده. در A ای به قلمی متأخرتر  
اضافه شده. در C جای ابیات ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ با هم عوض شده.  
۱۸۷۷. ABCGHN آنک اندر. ABGH آویخت او. AB بگریخت او. GH ز تو بگریخت او.  
K بولاق، ز تو بگریختند. عنوان: N پس از کان افزوده: و ما لم یشاء لم یکن.  
۱۸۷۸. C هیچیم و هیچ. ۱۸۸۱. A ارشاد را بخشیده. بولاق، که بدین.  
۱۸۸۴. GK بولاق، کنند، در هر دو مصراع. BGKL بولاق، نشفش.

- ۱۸۸۵ گر چه چون نَسَفَش کند تو قادری  
قطره‌ای کو در هوا شد یا بریخت  
گر درآید در عدم یا صد عدم  
صد هزاران ضدّ ضدّ را می‌گشود  
از عدمها سوی هستی هر زمان  
۱۸۹۰ خاصّه هر شب جمله افکار و عقول  
باز وقت صبح آن اللهیان  
در خزان آن صد هزاران شاخ و برگ  
زاغ پوشیده سیّه چون نوحه‌گر  
باز فرمان آید از سالارِ ده  
۱۸۹۵ آنچه خوردی واده ای مرگ سیاه  
ای برادر عقل یکدم با خود آر  
باغ دل را سبز و تر و تازه بین  
زانبُهی برگ پنهان گشته شاخ  
این سخنهایی که از عقل گُلست  
۱۹۰۰ بوی گل دیدی که آنجا گل نبود  
بو قلاوزست و رهبرِ مَر تورا  
بو دواي چشم باشد نُورساز  
بوی بد مَر دیده را تاری کند  
تو که یوسف نیستی یعقوب باش  
۱۹۰۵ بشنو این پند از حکیم غزنوی

۱۸۸۵. BGHKL بولاق، نَسَفَش. قرائت متن مرجح است. ۱۸۸۶. AL تا که ریخت. BGHK.  
بولاق، یا که ریخت. ۱۸۸۷. بولاق، با صد. ۱۸۹۰. N غرق می‌گردند در بحر. ۱۸۹۱. C.  
چون اللهیان.

۱۸۹۲. ABGHKL بولاق، از هزیمت. ۱۸۹۳. C راغ. ۱۸۹۵. A نبات دارو. A بولاق،  
برگ گیاه. ۱۸۹۶. دم بدم باد خزانست. ۱۸۹۷. A و را قبل از تر حذف کرده.  
BGHKN بولاق، غنچه و ورد. C غنچه و سرو و ورد.  
۱۸۹۹. C آن سخنهایی. A گلزار سرو. ۱۹۰۱. L در خلد.  
۱۹۰۴. بولاق، در گریه. بولاق بعد از این بیت افزوده:

چو تو شیرین نیستی فرهاد باش چون نه لیلی چو مجنون گرد فاش

ناز را رویی ببايد همچو وَرْد      چون نداری گِرْدِ بدخویی مگرد  
 زشت باشد رویِ نازِیبا و ناز      سخت باشد چشم نابینا و درد  
 پیشِ یوسف نازش و خوبی مکن      جز نیاز و آهِ یعقوبی مکن  
 معنیِ مردن ز طوطی بُد نیاز      در نیاز و فقر خود را مرده ساز  
 تا دمِ عیسیِ تورا زنده کنند      همچو خویشِ خوب و فرخنده کند  
 از بهاران کئی شود سرسبز سنگ      خاک شو تا گُلِ برویی رنگ رنگ  
 سالها تو سنگ بودی دِلْخَراش      آزمون را یک زمانی خاک باش

### داستانِ پیرِ چنگی که در عهدِ عمر رضی الله عنه از بهرِ خدا روزِ بی نوایی چنگ زد میانِ گورستان

آن شنیدستی که در عهدِ عُمَر      بود چنگی مُطربِ باکَر و فَر  
 بلبل از آوازِ او بی خود شدی      یک طرب ز آوازِ خویش صد شدی  
 مجلس و مَجْمَع دَمَش آراستی      وز نوای او قیامت خاستی  
 همچو اسرافیل کاوازش به فن      مُردگان را جان در آرد در بَدَن  
 یا رَسایل بود اسرافیل را      کز سَماعش پَر بُرستی فیل را  
 سازد اسرافیل روزی ناله را      جان دهد پوسیده صد ساله را  
 انبیاء را در درون هم نغمه‌هاست      طالبان را زان حیاتِ بی بهاست  
 نشنود آن نغمه‌ها را گوشِ حِس      کز ستمها گوشِ حِس باشد نَجِس  
 نشنود نغمه پَری را آدمی      کو بود ز اسرارِ پَریان اَعْجَمی  
 گر چه هم نغمه پَری زین عالمست      نغمه دل برتر از هر دو دَمست

۱۹۰۶. C. ناز را رویی نباید. ۱۹۰۷. C. نازِیبا و زرد، در بالا تصحیح شده. بولاق،  
 نازِیبا و سرد. A. در مصراع دوم، نابینا و ناز. N. نابینا و آز. در H. زرد به صورت نسخه بدل  
 درد ضبط شده. فاتح با قرائت نازِیبا و زرد این بیت را به صورت مثنوی درآورده.  
 ۱۹۱۱. بولاق، بروید. GN. تاگل نمایی. در G. برویی به صورت نسخه بدل آمده.  
 ۱۹۱۲. بولاق، آزمون کن. عنوان: N. از در عهد را تا عنه حذف کرده. AB. بولاق، روزی  
 نوای چنگ زد. N. روزی ز بی نوایی. N. در میان. L. گورستان مدینه. ۱۹۱۷. C. رَسایل،  
 با فتحه، همچنانکه در متن است. در AB. هم می توان یا رَسایل قرائت کرد و هم یارِ سایل. GL.  
 یا رسیلی، که L. در حاشیه تصحیح کرده. ۱۹۲۲. L. گر چه نغمه از پری.

- که پَری و آدمی زندانیند  
مَعْشَرُ الْجِنِّ سوره رَحْمَان بخوان  
۱۹۲۵ نغمه‌های اندرونِ اولیا  
هین ز لای نَفی سَرها بَر زنید  
ای همه پوسیده در کَوْن و فساد  
گر بگویم شَمّه‌ای ز آن نغمه‌ها  
گوش را نزدیک کن کان دُور نیست  
۱۹۳۰ هین که اسرافیل وقتند اولیا  
جانهای مُرده اندر گورِ تن  
گوید این آواز ز آواها جُداست  
ما بَمُردیم و بکُلّی کاستیم  
بانگ حق اندر حجاب و بی حجاب  
۱۹۳۵ ای فنا پوسیدگانِ زیرِ پوست  
مُطْلَق آن آواز خود از شه بود  
گفته او را من زبان و چشم تو  
رَو که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی  
چون شدی مَن کانَ لِلّهِ از وَله  
۱۹۴۰ گه توی گویم تورا گاهی منم  
هر کجا تابم ز مِشکاتِ دَمی
- هر دو در زندانِ این نادانیند  
تَسْتَطِيعُوا تَنْفُذُوا را باز دان  
اولا گوید که ای اجزای لا  
زین خیال و وَهْم سَر بیرون کُنید  
جانِ باقی‌تان نروید و نَزاد  
جانها سَر بَر زنند از دَخمه‌ها  
لیک نقلِ آن به تو دستور نیست  
مُرده را زیشان حیاتست و حیا  
بر جهد ز آوازشان اندر کفن  
زنده کردن کارِ آوازِ خداست  
بانگِ حق آمد همه برخاستیم  
آن دهد کو داد مَریم را ز جَبِ  
باز گردید از عدم ز آوازِ دوست  
گر چه از حُلُومِ عبدالله بود  
من حواس و من رضا و خشم تو  
سِر توی چه جای صاحبِ سِر توی  
من تورا باشم که کانَ لِلّهِ له  
هر چه گویم آفتابِ روشنم  
حَل شد آنجا مُشکِلاتِ عالمی

۱۹۲۳. BL گر پری، نیز در حاشیه. بولاق، هم پری. ۱۹۲۵. AL کای اجزای لا.  
۱۹۲۶. N ز لای نفس. GBK بولاق، در مصراع دوم، این خیال و وهم یکسو افکنید، که به  
همین صورت در H تصحیح شده و در حاشیه A نیز به همین صورت آمده ولی به جای این،  
زین ضبط شده. مصححی این قرائت را در متن C وارد کرده. L سرها برکنید دارد.  
۱۹۲۸. AB بولاق، ز آن زخمها. ۱۹۳۰. A این بجای هین. BKLN بولاق، حیاتست و نما، نیز  
ACH در حاشیه. ۱۹۳۱. BGKN جان هر یک مرده از گور تن، نیز در حاشیه H  
۱۹۳۲. B این آوا. بولاق. ز آواها. L ز آنها خود جداست. N این آواها از وی جداست.  
۱۹۳۴. بولاق، بی حجیب.  
۱۹۳۵. BGKLN بولاق، ای فنانان نیست کرده زیر پوست، نیز ACH در حاشیه.  
۱۹۴۱. L ز مشکاتی نیز فاتح و منهج.

ظلمتی را کافتابش بر نداشت  
آدمی را او به خویش آسما نمود  
خواه از آدم گیر نورش خواه ازو  
کین کدو با خُم پیوسته ست سخت ۱۹۴۵  
گفت طوبی من رآنی مصطفی  
چون چراغی نور شمعی را کشید  
همچنین تا صد چراغ ار نقل شد  
خواه از نور پسین بستان به جان  
خواه بین نور از چراغ آخرین ۱۹۵۰  
از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت  
دیگران را ز آدم آسما می‌گشود  
خواه از خُم گیر می خواه از کدو  
نی چو تو شاذ آن کدوی نیکیخت  
والذی یُبصر لمن وجهی رأی  
هر که دید آن را یقین آن شمع دید  
دیدن آخر لقای اصل شد  
هیچ فرقی نیست خواه از شمعدان  
خواه بین نورش ز شمع غابریں

### در بیان این حدیث که إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِی أَیَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا

گفت پیغمبر که نَفَحَاتِی حق  
گوش و هُش دارید این اوقات را  
اندرین ایام می‌آرد سَبَق  
در ربایید این چنین نَفَحَاتِ را

۱۹۴۲. L (و به همین نحو بولاق) بعد از این بیت افزوده:

هر کجا تاریکی آمد ناسزا از فروغ ما شود شمس الضحی  
۱۹۴۴. BGN بولاق، خواه ز آدم.

۱۹۴۵. بولاق، بیوستست. B با خنب پیوستست. GH خنب. GH شاد آن. [چاپ‌های قبلی شادان و شاد آن. متن تصحیح شد]. L پس از این بیت افزوده:

آب خواه از جو بجو خواه از سبو کین سبو را هم مدد باشد ز جو  
نور خواه از مه بجو خواهی ز خور نور مه هم ز آفتابست ای پسر  
بولاق همین ابیات را دارد و بیت سومی هم افزوده:

مقتبس شو زود چون یابی نجوم گفت پیغمبر که اصحابی نجوم  
۱۹۴۶. [چاپ قبلی، طوبی. متن تصحیح شد]. A ینصر. بولاق پس از این بیت افزوده:

گفت پیغمبر زهی عزت ورا دید آن صاحب مرا یا خود مرا  
۱۹۴۷. N او را به جای آنرا. بولاق پس از این بیت افزوده:

گر فروزند یک چراغی از دگر لمعه دارد هر کسی زآن در نظر  
۱۹۴۸. بولاق. دید آن آخر ۱۹۴۹. ABGKLN بولاق، بستان تو آن، (و در مصراع دوم) خواه  
از شمع جان، که در H به همین صورت تصحیح شده؛ قرائت متن موافق CH است.  
۱۹۵۰. C غابریں. عنوان: N تفسیر حدیث پیغامبر علیه السّلم ان الخ. A نفحات.  
۱۹۵۱. ABC پیغامبر.

- نَفَحَه آمد مَر شما را دید و رفت  
 نَفَحَه دیگر رسید آگاه باش  
 ۱۹۵۵ جانِ آتش یافت زو آتش‌گُشی  
 تازگی و جنبشِ طُویست این  
 گر در افتد در زمین و آسمان  
 خود ز بیمِ این دَم بی مُنتها  
 ورنه خود اَشْفَقَن مِنْهَا چون بُدی  
 ۱۹۶۰ دوش دیگر لَوَن این می‌داد دست  
 بَهرِ لقمه گشته لُقمانی گِرَو  
 از برای لقمه‌ای این خارخار  
 در کفِ او خار و سایه‌ش نیز نیست  
 خار دان آن را که خرما دیده‌ای  
 ۱۹۶۵ جانِ لقمان که گلستانِ خداست  
 اَشْتَرُ آمد این وجودِ خارخوار  
 اَشْترا تَنگِ گلی بَر پُشتِ تُست  
 مَیلِ تو سوی مُغیلاَنست و ریگ
- هر که را می‌خواست جان بخشید و رفت  
 تا ازین هم وا نمائی خواجه‌تاش  
 جانِ مُرده یافت در خود جُنْشی  
 همچو جنبشهای حیوان نیست این  
 زهره‌هاشان آب گردد در زمان  
 باز خوان فَاْبَیْن أَنْ یَحْمِلْنَهَا  
 گر نه از بیمِش دلِ که خون شدی  
 لقمه چندی در آمد ره بَست  
 وقتِ لُقمانست ای لقمه بَرَو  
 از کفِ لقمان برون آرید خار  
 لیکنان از حرص آن تمیز نیست  
 زآنکه بس نان کور و بس نادیده‌ای  
 پای جانش خسته خاری چَراست  
 مُصْطَفی‌زادی بَرین اَشتر سوار  
 کز نسیمش در تو صد گلزار رُست  
 تا چه گل چینی ز خارِ مُرده‌ریگ

۱۹۵۳.  $AB$  بولاق، نفحه. ۱۹۵۴.  $AB$  بولاق، نفحه.  $A$  ازین هم ره نمائی.

۱۹۵۵. در حاشیه  $AGH$  اضافه شده.  $NB$  بولاق، جان ناری.  $L$  بولاق، از وی بجای درخود.

$GH$  بجای این بیت: بیت زیر را دارد:

جان ناری یافت از وی انطفا      مرده پوشید از بقای او قبا

که در  $ABKL$  بولاق پس از بیت ۱۹۵۵ آمده، اما  $L$  بجای قبا، بقا ضبط کرده.

۱۹۵۶. بولاق، نازکی.  $AB$  بولاق، جنبشهای خلقان.  $HKN$  خلقان بجای حیوان، و به همین

صورت در  $G$  اضافه شده. ۱۹۵۹. بولاق، کی بدی. ۱۹۶۰.  $LN$  دیگرگون. ۱۹۶۱. در

حاشیه  $C$  اضافه شده. بولاق، وقت لقمانیست.  $H$  گشت، در بالا تصحیح شده.  $N$  لقمانیست.

۱۹۶۲. بولاق، از هوای لقمه:  $GHN$  از هوای لقمه، که در  $H$  تصحیح شده.  $N$  لقمه و این.

$GHN$ ، در مصراع دوم، همی جوید خار، که در  $H$  تصحیح شده.

۱۹۶۳. بولاق، و سایش تیز نیست.  $H$  تیز بجای نیز. فاتح، تیز نیست؛ این قرائت قافیه‌ای

ناپسند می‌سازد.

۱۹۶۵. بولاق، کان بجای که. ۱۹۶۶.  $A$  برو بجای برین.  $L$  بدان.

۱۹۶۷.  $L$  اشترا اینک گلی.  $N$  اشتری.



- ای بگشته زین طلب از کو به کو  
 ۱۹۷۰ پیش از آن کین خارِ پا بیرون گُنی  
 آدمی کو می ننگجد در جهان  
 مُصطفی آمد که سازد همدمی  
 ای حُمیرا آتش اندر نه تو نعل  
 این حُمیرا لفظِ تائیشست و جان  
 ۱۹۷۵ لیک از تائیش جان را باک نیست  
 از مؤنث وز مذکر برترست  
 این نه آن جانست کافزاید ز نان  
 خوش کننده ست و خوش و عینِ خوشی  
 چون تو شیرین از شکر باشی بود  
 ۱۹۸۰ چون شکر گردی ز تأثیرِ وفا  
 عاشق از خود چون غذا یابد رَحیق  
 عقل جزوی عشق را مُنکر بود  
 زیرک و دانا است اما نیست نیست  
 او به قول و فعل یارِ ما بود  
 ۱۹۸۵ لا بود چون او نشد از هست نیست  
 جان کمالست و ندای او کمال  
 ای بلال افراز بانگِ سِلْسِلَت  
 زان دمی کادم از آن مدهوش گشت  
 مصطفی بی خویش شد زان خوب صوت

۱۹۷۰. A پیش ازین کین. G بیرون گنی. H گنی همچنانکه در متن است. ۱۹۷۴. G نام، با سکون. ۱۹۸۰. B بولاق، ز تأثیر وفا. این قرائت به قلمی متأخرتر در A وارد شده. N بسیاری. GK ز تأثیر وفا. نیز H در حاشیه. [متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، بسیاریء]. ۱۹۸۱. A عاشق آنجا. C بولاق، غذا. B غدی. ABGHL در مصراع دوم، عقل آنجاگم شود گم ای رفیق، و همچنین است بولاق که بجای گم شود، می شود ضبط کرده. ۱۹۸۲. L ننماید. ۱۹۸۶. A بولاق، گویا. بولاق، فرمود. ۱۹۸۷. GH سِلْسِلَت. [موافق نظر نیکلسون متن تصحیح شد. چاپ قبلی، سِلْسِلَت]. ۱۹۸۸. L و آن دمی، شاید قرائت C همین باشد. ۱۹۸۹. B بولاق، در شب تعریس.

- ۱۹۹۰ سر از آن خوابِ مبارک بر نداشت  
در شبِ تعریس پیشِ آن عروس  
عشق و جان هر دو نهانند و ستیر  
از مَلولِ یار خاموش کردم  
لیک می‌گوید بگو هین عیب نیست  
۱۹۹۵ عیب باشد کو نبیند جز که عیب  
عیب شد نسبت به مخلوقِ جهول  
کفر هم نسبت به خالقِ حکمتست  
وَر یکی عیبی بود با صد حیات  
در ترازو هر دو را یکسان کشند  
۲۰۰۰ پس بزرگان این نگفتند از گزاف  
گفتشان و نفسشان و نقششان  
جانِ دشمن‌دارشان جسمست صرف  
آن به خاک اندر شد و کُل خاک شد  
آن نمک کز وی محمد املحست  
۲۰۰۵ این نمک باقیست از میراثِ او  
پیشِ تو شسته تورا خود پیشِ کو  
گر تو خود را پیش و پس داری گمان  
زیر و بالا پیش و پس وصفِ تنست  
بر گشا از نورِ پاکِ شه نظر  
۲۰۱۰ که همینی در غم و شادی و بس
- تا نمازِ صُبحدم آمد به چاشت  
یافت جانِ پاکِ ایشان دستبوس  
گر عروشش خوانده‌ام عیبی مگیر  
گر همو مُهلتِ بدادی یکدمی  
جز تقاضای قضای غیب نیست  
عیب گئی بیند روانِ پاکِ غیب  
نی به نسبت با خداوندِ قبول  
چون به ما نسبت کنی کفر آفتست  
بر مثالِ چوب باشد در نبات  
زانکه آن هر دو چو جسم و جان خوشند  
جسمِ پاکان عینِ جان افتاد صاف  
جمله جانِ مطلق آمد بی‌نشان  
چون زیاد از نرد او اسمست صرف  
این نمک اندر شد و کُل پاک شد  
زان حدیثِ با نمک او اَفصحست  
با تُوند آن وارثانِ او بجو  
پیشِ هستت جانِ پیشِ اندیشِ کو  
بسته جسمی و محرومی ز جان  
بی‌جهت آن ذاتِ جانِ روشنست  
تا نپنداری تو چون کوتاه‌نظر  
ای عدم کو مر عدم را پیش و پس

۱۹۹۲. *N* خواندم. ۱۹۹۳. بولاق، گر هم او. ۱۹۹۵. در *C* جای ابیات ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶  
با هم عوض شده، اما در حاشیه تصحیح شده. ۱۹۹۸. *B* در یکی. *C* پس از این بیت، بیت  
۲۰۰۹ را آورده، که در حاشیه نیز پس از بیت ۲۰۰۸ اضافه شده.  
۲۰۰۲. در حاشیه *C* اضافه شده. *L* چون زبان از نزد او. *C* و صرف، در هر دو مصراع  
۲۰۰۳. *G* وین نمک. ۲۰۰۵. *AB* بولاق، با تو اند. ۲۰۰۶. *G* پیش، با سکون. ۲۰۰۷. این  
بیت و بیت پس از آن در حاشیه *N* اضافه شده. ۲۰۰۸. *B* بولاق، بی جهتها ذات، و به  
همین صورت در *C* تصحیح شده. *AL* کی جهتها. ۲۰۰۹. در حاشیه *C* اضافه شده. رک. ذیل  
بیت ۱۹۹۸. ۲۰۱۰. در حاشیه *C* اضافه شده. *BC* تا همینی ای غم. *L* گر همینی.

روزِ بارانست می‌رو تا به شب      نی ازین باران از آن بارانِ رب

قصه سؤال کردنِ عایشه رضی الله عنها از مصطفی علیه السلام که امروز  
باران بارید چون تو سوی گورستان رفتی جامه‌های تو چون تر نیست

- ۲۰۱۵      مصطفی روزی به گورستان برفت  
خاک را در گور او آکنده کرد  
این درختانند همچون خاکیان  
سوی خلقان صد اشارت می‌کنند  
با زبانِ سبز و با دستِ دراز  
همچو بَطَّانِ سَر فرو بُرده به آب  
در زمستانشان اگر محبوس کرد  
در زمستانشان اگر چه داد مرگ  
۲۰۲۰      مُنْکِران گویند خود هست این قدیم  
کسوری ایشان درونِ دوستان  
هر گلی کاندردرون بویا بود  
بوی ایشان رَغَمِ آنفِ مُنْکِران  
مُنْکِران همچون جُعَلِ زان بوی گل  
۲۰۲۵      خویشتن مشغول می‌سازند و غرق  
با جنازه مردی از یاران برفت  
زیر خاک آن دانه‌اش را زنده کرد  
دستها بر کرده‌اند از خاکدان  
و آنکه گوش‌شستش عبارت می‌کنند  
از ضمیرِ خاک می‌گویند راز  
گشته طاوسان و بوده چون غراب  
آن غرابان را خدا طاوس کرد  
زنده‌شان کرد از بهار و داد برگ  
این چرا بندید بر ربِّ کریم  
حق برویائید باغ و بوستان  
آن گل از اسرارِ گل گویا بود  
گردِ عالم می‌رود پرده دران  
یا چو نازک‌مغز در بانگِ دُهل  
چشم می‌دزدند ازین لمعان و برق

عنوان: A در اصل، تفسیر عایشه. G مصطفی صلی الله علیه و سلم. A وه چون تو. A چون  
را قبل از تر نیست حذف کرده. ۲۰۱۲. HN مرد.

۲۰۱۳. بولاق، آن دانه او. ۲۰۱۵. AB بولاق، آنک. L بعد از این بیت افزوده:

تیزگوشان رازها را بشنوند      غافلان آوازا را نشنوند [بشنوند]  
بولاق افزوده:

اهل عبرت رازها را گوش کند      غافلان آوازا را گوش کند  
۲۰۲۰. بولاق پس از این بیت افزوده:

جمله پندارد که این خود دائمست      در قدم این جمله عالم قائمست  
۲۰۲۲. G اسرار گل. ۲۰۲۳. A بولاق، می‌دود. A پرده در آن.

۲۰۲۴. AH بولاق، از بوی گل. بولاق، از بانگ.

۲۰۲۵. A می‌سازند غرق. GKLN، بولاق، لمعان برق.

چشم می‌دزدند و آنجا چشم نی  
چون ز گورستان پیمبر بازگشت  
چشم صدّیقه چو بر رویش فتاد  
بر عمامه و روی او و موی او  
گفت پیغمبر چه می‌جویی شتاب ۲۰۳۰  
جامه‌هایت می‌بجویم در طلب  
گفت چه بر سر فکندی از ازار  
گفت بهر آن نمود ای پاک جیب  
نیست آن باران ازین ابر شما  
چشم آن باشد که بیند مأمنی  
سوی صدّیقه شد و همراه گشت  
پیش آمد دست بر وی می‌نهاد  
بر گریبان و بر و بازوی او  
گفت باران آمد امروز از سحاب  
تر نمی‌بینم ز باران ای عجب  
گفت کردم آن ردای تو خمار  
چشم پاکت را خدا باران غیب  
هست ابری دیگر و دیگر سما

## تفسیر بیت حکیم

آسمانهاست در ولایت جان  
در ره روح پست و بالاهاست  
کارفرمای آسمان جهان  
کوه‌های بلند و دریاهاست  
غیب را ابری و آبی دیگرست ۲۰۳۵  
ناید آن الا که بر خاصان پدید  
هست باران از پی پروردگی  
نفع باران بهاران بوالعجب  
آن بهاری ناز پروردش کند  
همچنین سرما و باد و آفتاب ۲۰۴۰  
همچنین در غیب انواعست این  
این دم ابدال باشد زان بهار  
آسمان و آفتابی دیگرست  
باقیان فی لبس من خلق جدید  
هست باران از پی پروردگی  
باغ را باران پاییزی چو تب  
وین خزانی ناخوش و زردش کند  
بر تفاوت دان و سر رشته بیاب  
در زیان و سود و در ربح و غبن  
در دل و جان روید از وی سبزه‌زار

۲۰۲۶. N و را حذف کرده. ۲۰۲۹. L و را پس از عمامه حذف کرده. CL تن بجای بر.  
در N جای روی و موی با هم عوض شده. N تن و بازوی او. ۲۰۳۰. ABCD پیغامبر. A  
چو بجای چه. ۲۰۳۱. A جامه‌ایت. ۲۰۳۳. A جسم پاکت را. عنوان: بولاق پس از  
حکیم افزوده: سنایی رحمه الله علیه. ۲۰۳۵. L پس از این بیت افزوده:

این چنین باران ز ابر دیگرست  
رحمت حق در نزولش مضمربست  
و بولاق نیز. ۲۰۴۱. ABC بولاق، رنج و غبن قرائت نادرستی است. G ربح و غبن،  
همچنانکه در متن است. H ربح. KN رنج. L رنج و حنین. ۲۰۴۲. A سبزه‌زار.

فعلِ بارانِ بهاری با درخت      آید از انفاسشان در نیکبخت  
گر درختِ خشک باشد در مکان      غیبِ آن از بادِ جان افزا مدان  
۲۰۴۵      بادِ کارِ خویش کرد و بر وزید      آنکه جانی داشت بر جانش گزید

### در معنی این حدیث که اغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ الی آخره

گفت پیغمبر ز سَرَمای بهار      تن مپوشانید یاران زینهار  
زانکه با جانِ شما آن می‌کند      کان بهاران با درختان می‌کند  
لیک بگریزید از سردِ خزان      کان کند کو کرد با باغ و رزان  
راویان این را به ظاهر بُرده‌اند      هم بر آن صورت قناعت کرده‌اند  
۲۰۵۰      بی‌خبر بودند از جانِ آن گروه      کوه را دیده ندیده کان به کوه  
آن خزان نزدِ خدا نَفَس و هواست      عقل و جان عینِ بهارست و بقاست  
مَر تورا عقلیست جُزوی در نهان      کَامِلُ الْعَقْلِ بِجَوَانِدر جهان  
جُزُو تَو از کُلِّ او کُلِّی شود      عقلِ کُلِّ بَر نَفَسِ چون غُلِّی شود  
پس به تأویل این بُوَد کَانْفَاسِ پاک      چون بهارست و حیاتِ برگ و تاک  
۲۰۵۵      گفته‌های اولیا نرم و دُرُشت      تن مپوشان زآنکه دینت راست پُشت  
گرم گوید سرد گوید خوش بگیر      زان ز گرم و سرد بجهی وز سَعیر  
گرم و سردش نوبهارِ زندگیست      مایهٔ صدق و یقین و بندگیست  
زان کزو بُستانِ جانها زنده‌است      زین جواهر بحرِ دل آکنده است

۲۰۴۳. B حذف کرده. ۲۰۴۵. L کرد و پرورید. عنوان: بولاق، بیان بجای معنی. C  
کی را حذف کرده. پس از حدیث، بولاق چنین ادامه داده: که اغتنموا برد الربیع فانه يعمل  
بابدانکم کما يعمل باشجارکم واجتنبوا بردالخریف فانه يعمل بابدانکم کما يعمل  
باشجارکم. هیچ یک از نسخ خطی من بیش از سه کلمه اول این حدیث را نقل نکرده‌اند.  
۲۰۴۶. ABCL پیغامبر.

۲۰۵۰. AHL برده‌اند این را بظاهر آن گروه، که H در حاشیه تصحیح کرده. A گروه بجای  
بکوه. [به کوه]. ۲۰۵۱. C عقل جان.

۲۰۵۵. ABGHN بولاق، از حدیث اولیا، در C به همین نحو تصحیح شده. در B رو مگردان  
نوشته شده در بالای تن مپوشان. ۲۰۵۶. ABGHN بولاق، تا ز گرم، و به همین نحو  
در C تصحیح شده. ۲۰۵۷. A نوبهار و زندگیست.

بر دلِ عاقل هزاران غم بود      گر ز باغِ دلِ خِلالی کم بود

پرسیدنِ صدّیقه رضی الله عنها از مصطفی  
صلعم که سرّ بارانِ امروزینه چه بود

- ۲۰۶۰ گفت صدّیقه که ای زُبده وجود      حکمتِ بارانِ امروزین چه بود  
این ز بارانهای رحمت بود یا      بهر تهدیدست و عدلِ کبریا  
این از آن لطفِ بهاریات بود      یا ز پاییزیِ پُر آفات بود  
گفت این از بهرِ تسکینِ غمست      کز مصیبتِ بر نژادِ آدمست  
گر بر آن آتشِ بماندی آدمی      بس خرابی در فتادی و گمی  
۲۰۶۵ این جهان ویران شدی اندر زمان      حرصها بیرون شدی از مردمان  
اُستن این عالمِ ای جانِ غفلتست      هوشیاری این جهان را آفتست  
هوشیاری زانِ جهانست و چو آن      غالب آید پست گردد این جهان  
هوشیاری آفتاب و حرصِ یخ      هوشیاری آب وین عالمِ وسخ  
زان جهان اندک ترشح می‌رسد      تا نغرد در جهان حرص و حسد  
۲۰۷۰ گر ترشحِ بیشتر گردد ز غیب      نی هنر ماند درین عالمِ نه عیب  
این ندارد حدِ سوی آغاز رو      سوی قصّه مردِ مُطربِ باز رو

### بقیه قصّه پیرِ چنگی و بیانِ مخلص آن

مُطربی کز وی جهان شد پُر طرب      رُسته ز آوازش خیالاتِ عجب

۲۰۵۹. ABGHKLN کم شود.

عنوان: ABGHKLN پرسیدنِ صدّیقه از پیغامبر که. بولاق، امروزین. L پس از این عنوان افزوده:

پس سؤالش کرد صدّیقه ز صدق      با خشوع و با ادب از جوشِ عشق  
بولاق افزوده:

عایشه کان گوهر درج کمال      کرد او فخر دو عالم را سؤال  
۲۰۶۰. L کای خلاصه هستی و زبده وجود. L امروزی      ۲۰۶۲. N ناخوش ذات بجای  
پرافات. ۲۰۶۳. N پر نژاد.      ۲۰۶۹. L اندر ترشح.      ۲۰۷۰. N ور ترشح.  
عنوان: C بقیه پیر چنگی و قصّه او در بیان. N قصّه مطرب و بیان کردن. در A پیر اضافه  
شده. G مخلص. [به همین صورت در متن اعراب‌گذاری شد]. L بولاق، مخلص او.

- از نوایش مرغ دل پَران شدی  
چون بر آمد روزگار و پیر شد  
۲۰۷۵ پشتِ او خَم گشت همچون پشتِ خُم  
گشت آوازِ لطیفِ جان‌فزا  
آن نـوای رشکِ زُهره‌آمده  
خود کُدامین خوش که آن ناخوش نشد  
غیرِ آوازِ عزیزان در صُذور  
۲۰۸۰ اندرونی کاندرونها مست ازوست  
کَهرُبای فکر و هر آواز او  
چونکه مطرب پیرتر گشت و ضعیف  
گفت عمر و مُهلتم دادی بسی  
معصیت ورزیده‌ام هفتاد سال  
۲۰۸۵ نیست کسب امروز مهمانِ توم  
چنگ را بر داشت و شد الله‌جو  
گفت خواهم از حق ابریشم‌بها  
چنگ زد بسیار و گریان سر نهاد  
خواب بردش مرغِ جانش از حبس رست  
۲۰۹۰ گشت آزاد از تن و رنج جهان  
جان او آنجا سرایانِ ماجرا  
خوش بُدی جانم درین باغ و بهار  
بی‌سر و بی‌پا سفر می‌کردمی
- وز صدایش هوشِ جان حیران شدی  
بازِ جانش از عجز پشه‌گیر شد  
ابروان بر چشم همچون پالدم  
زشت و نزد کس نیرزیدی به لاش  
همچو آوازِ خر پیری شده  
یا کدّامین سَقفِ کانِ مِفْرَش نشد  
که بود از عکسِ دَمشان نَفخِ صور  
نیستی کین هسته‌امان هست ازوست  
لذتِ الهام و وحی و راز او  
شد ز بی‌کسبی رهینِ یک رَغیف  
لطفها کردی خدایا با خسی  
باز نگرفتی ز من روزی نوال  
چنگ بَهر تو زَنم آن توم  
سوی گورستانِ یَثْرَب آه‌گو  
کو بنیکویی پذیرد قلبها  
چنگ بالین کرد و بر گوری فتاد  
چنگ و چنگی را رها کرد و بجست  
در جهانِ ساده و صحرای جان  
کاندرینجا گر بماندندی مرا  
مستِ این صحرا و غیبی لاله‌زار  
بی‌لب و دندان شکر می‌خوردمی

۲۰۷۳. C هوش جن، در حاشیه تصحیح شده. L هوش دل. ۲۰۷۴. [چاپ قبلی، باز جانش، با سکون ز و ن. متن تصحیح شد]. ۲۰۷۸. ABGHL بولاق، که او ناخوش.  
۲۰۷۹. ACGK نفع. ۲۰۸۱. B و را قبل از هر حذف کرده. ۲۰۸۲. H ز بی کسبی.  
۲۰۸۳. C عمر مهلت. ۲۰۸۴. در C اضافه شده. ۲۰۸۵. H کسب. بولاق، توأم، در هر دو مصراع. ABL بولاق کان توم. GHK کان بجای آن. ۲۰۸۶. A و را حذف کرده.  
۲۰۸۸. A و را پس از کرد حذف کرده. G چونک زد بسیار، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۲۰۸۹. A بولاق، مرغ جان. ۲۰۹۲. BC هست بجای مست. N مست بر صحرا و عقبی. ۲۰۹۳. GHKLN بی پر و بی پا.

ذکر و فِکری فارغ از رنج دماغ  
 چشم بسته عالمی می دیدمی ۲۰۹۵  
 مرغ آبی غرق دریای عسل  
 که بدو ایوب از پا تا به فرق  
 مثنوی در حَجْم گر بودی چو چرخ  
 کان زمین و آسمان بس فراخ  
 وین جهانی کاندَرین خوابم نمود ۲۱۰۰  
 این جهان و راهش ار پیدا بُدی  
 امر می آمد که نی طامع مَشو  
 مُول مُولی می زد آنجا جان او  
 کردمی با ساکنان چرخ لاغ  
 وَرْد و ریحان بی کفی می چیدمی  
 عینِ ایوبی شراب و مُغْتَسَل  
 پاک شد از رنجهای چون نورِ شرق  
 در نگسنجیدی درو زین نیم بَرخ  
 کرد از تنگی دلم را شاخ شاخ  
 از گشایش پَر و بالم را گشود  
 کم کسی یک لحظه ای آنجا بُدی  
 چون ز پایت خار بیرون شد برو  
 در فضای رحمت و احسان او

در خواب گفتنِ هاتِف مَر عمر را رضی الله عنه که چندین  
 زر از بیت المال به آن مردِ ده که در گورستان خفته است

آن زمان حق بر عُمَر خوابی گماشت  
 در عَجَب افتاد کین معهود نیست ۲۱۰۵  
 سر نهاد و خواب بُردش خواب دید  
 آن ندایی کاصل هر بانگ و نواست  
 تُرک و کُرد و پارسی گو و عرب  
 خود چه جای تُرک و تاجیکست و زنگ  
 هر دمی از وی همی آید اَلْسَت ۲۱۱۰  
 گر نمی آید بَلی زیشان ولی  
 تا که خویش از خواب نثوانست داشت  
 این ز غَیْب افتاد بی مقصود نیست  
 کآمدش از حق ندا جانش شنید  
 خود ندا آنست و این باقی صداست  
 فهم کرده آن ندا بی گوش و لب  
 فهم گردست آن ندا را چوب و سنگ  
 جوهر و اَعراض می گردند هست  
 آمدنشان از عدم باشد بلی

۲۰۹۴. AH بولاق. رنج و دماغ. ۲۰۹۶. CL بولاق. شراب مغتسل. ۲۰۹۷. در حاشیه C  
 اضافه شده. ۲۰۹۸. جای این دو مصراع در N با هم عوض شده. N طول بجای حجم.  
 ۲۱۰۰. B کاندرو. L خوابم نبود. ۲۱۰۱. L آن جهان. L اینجا بدی. [چاپ قبلی، آنجا.  
 متن تصحیح شد]. ۲۱۰۳. بولاق. مولی مولی. L مول و مولی. ۲۱۰۷. B کان ندایی.  
 ۲۱۰۸. بولاق. فارسی گو. ۲۱۰۹. L تازیکست. N تازیکست. A چنگ بجای زنگ.  
 ۲۱۱۰. C مست بجای هست. H مست را نسخه بدل هست داده.



زانچه گفتم ز آشنایی سنگ و چوب در بیانش قصه‌ای هُش دار خوب

نالیدنِ ستونِ حنّانه چون برای پیغامبر علیه‌السلام منبر ساختند که جماعت  
انبوه شده بود گفتند ما روی مبارکت را به هنگامِ وعظ نمی‌بینیم و شنیدنِ  
رسول و صحابه آن ناله را و سؤال و جوابِ مصطفی با ستون صریح

<p>۲۱۱۵ گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون مُسْنَدَت من بودم از من تاختی گفت می‌خواهی تو را نخلی کنند یا در آن عالم تو را سروی کند گفت آن خواهم که دایم شد بقاش آن ستون را دفن کرد اندر زمین ۲۱۲۰ تا بدانی هر که را یزدان بخواند هر که را باشد ز یزدان کار و بار</p>	<p>ناله می‌زد همچو اربابِ عُقول گفت جانم از فراقِ گشت خون بر سرِ منبر تو مُسْنَد ساختی شرقی و غربی ز تو میوه چنند تا تر و تازه بمانی در ابد بشنو ای غافل کم از چوبی مباش تا چو مردم حشر گردد یومِ دین از همه کار جهان بی‌کار ماند یافت بار آنجا و بیرون شد ز کار</p>
---	--

۲۱۱۲. BN آنچه گفتم. ABGHK بولاق، من ز فهم بجای آشنایی، و همچنین است C در  
حاشیه. L چوب و سنگ. L قصه بشنو بی درنگ. پس از این بیت، بولاق افزوده:  
آنچه گفتم ز آگهی چوب و سنگ در بیانش قصه بشنو بی‌درنگ

نیز دیگر نسخ چاپی، که از سندیت معتبری برخوردار نیست.  
عنوان: N استن حنّانه. G پیغامبر صلی‌الله علیه و سلّم. GHKN انبوه شد. N گفتند را  
حذف کرده. GHK مبارک ترا. G مصطفی صلی‌الله علیه و سلّم. N با آن استن صریح و  
روشن. ۲۱۱۳. پس از این بیت، L (و بولاق نیز) افزوده:

در میان مجلس وعظ آنچنان کز وی آگه گشت هم پیر و جوان  
در تحیر مانده اصحاب رسول کز چه می‌نالد ستون با عرض و طول  
۲۱۱۴. ABCL پیغامبر. ۲۱۱۵. [چاپ قبلی، مُسْنَدَت، متن موافق نظر نیکلسون تصحیح  
شد.] پس از این بیت بولاق افزوده:

پس رسولش گفت ای نیکو درخت ای شده با سر تو همراه بخت  
۲۱۱۶. BGKL خواهی که ترا، C برند بجای چنند. بولاق، این بیت را دارد:  
گر تو خواهی سازمت پر بار نخل تا برد شرقی و غربی از تو دخل  
۲۱۱۷. C یا بر آن؛ ABGHK بولاق، حقت سروی. ABL بولاق، تا ابد. ۲۱۱۹. N روزدین.

آنکه او را نبُود از اسرار داد  
 گوید آری نه ز دل بهرِ وفاق  
 گر نیندی واقفانِ امرِ گن  
 ۲۱۲۵ صد هزاران اهلِ تقلید و نشان  
 که به ظنِ تقلید و استدلالشان  
 شبهه‌ای انگیزد آن شیطانِ دون  
 پایِ استدلالیان چوبین بود  
 غیرِ آن قُطْبِ زمانِ دیده‌ور  
 ۲۱۳۰ پایِ نابینا عصا باشد عصا  
 آن سواری کو سپه را شد ظفر  
 با عصا کوران اگر ره دیده‌اند  
 گر نه بینایان بُدندی و شهان  
 نی ز کوران کشت آید نه دُرود  
 ۲۱۳۵ گر نکردی رحمت و افضالتان  
 این عصا چه بود قیاسات و دلیل  
 چون عصا شد آلتِ جنگ و نفیر  
 او عصاتان داد تا پیش آمدیت  
 حلقه کوران به چه کار اندرید  
 ۲۱۴۰ دامنِ او گیر کو دادت عصا  
 مُعْجِزَةُ موسی و احمد را نگر  
 از عصا ماری و از اُستون حنین

گئی کند تصدیق او ناله جماد  
 تا نگویندش که هست اهلِ نفاق  
 در جهان رد گشته بودی این سخن  
 افکند در قعر یک آسیبشان  
 قایمست و جمله پر و بالشان  
 در فتند این جمله کوران سرنگون  
 پایِ چوبین سخت بی تمکین بود  
 کز ثباتش کوه گردد خیره‌سر  
 تا نیفتد سرنگون او بر حصا  
 اهلِ دین را کیست اربابِ بصر  
 در پناهِ خلقِ روشن دیده‌اند  
 جمله کوران مُرده‌اندی در جهان  
 نه عمارت نه تجارتها و سود  
 در شکستی چوبِ استدلالتان  
 آن عصا کی دادشان بینا جلیل  
 آن عصا را خُرد بشکن ای ضَریر  
 آن عصا از خشم هم بر وی زدیت  
 دیدبان را در میانه آورید  
 در نگر کادم چها دید از عَصی  
 چون عصا شد مار و اُستن با خبر  
 پنج نوبت می‌زنند از بهرِ دین

۲۱۲۵. *ABGHKN* زاهل تقلید. *BGKLN* بولاق، افگندشان نیم وهمی در گمان و در *H* به همین صورت تصحیح شده و همچنین است در حاشیه *A*. ۲۱۲۶. *C* گر بدو بجای که بظن، که در حاشیه تصحیح شده. ۲۱۳۱. *ABGHKN* بولاق، سلطان بصر، که در *C* به همین صورت اصلاح شده. ۲۱۳۲. *GH* خلق، با اضافه. [موافق نظر نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، خلق، بدون اضافه]. ۲۱۳۳. بولاق، بودندی. ۲۱۳۵. *A* رحمتی. ۲۱۳۸. *L* بولاق، آمدید. *L* بولاق، زدید. همه نسخ خطی سده هفتم و هشتم ضبط متن را دارند. جای این بیت و بیت پس از آن در *N* با هم عوض شده. ۲۱۴۰. *AL* بولاق، دید از عصا. ۲۱۴۱. *A* معجز. ۲۱۴۲. *AGHKN* بولاق، استن. *B* مار و ز استونی.

گر نه نامعقول بودی این مَرّه  
هر چه معقولست عقلش می خورد  
۲۱۴۵ این طریق بکر نامعقول بین  
همچنان کز بیم آدم دیو و دد  
هم ز بیم معجزات انبیا  
تا به ناموس مسلمانان زیند  
همچو قلابان بر آن نقد تباه  
۲۱۵۰ ظاهر الفاظشان توحید و شرع  
فلسفی را زهره نی تا دم زند  
دست و پای او جماد و جان او  
با زبان گرچه که تهمت می نهند

کئی بُدی حاجت به چندین معجزه  
بی بیان معجزه بی جرّ و مد  
در دل هر مُقبلی مقبول بین  
در جزایرها رمیدند از حسد  
سر کشیده منکران زیر گیا  
در تسلس تا ندانی که کیند  
نقره می مالند و نام پادشاه  
باطن آن همچو در نان تخم صرع  
دم زند دین حَقش برهم زند  
هر چه گوید آن دو در فرمان او  
دست و پاهایشان گواهی می دهند

اظهار معجزه پیغامبر علیه السلام به سخن آمدن  
سنگریزه در دست ابوجهل علیه اللعنه و گواهی دادن  
سنگریزه بر حقیقت محمد علیه الصلوة و السلام

سنگها اندر کف بوجهل بود  
۲۱۵۵ گر رسولی چیست در مُشتم نهان  
گفت چون خواهی بگویم کان چهارست  
گفت بوجهل این دُوم نادرترست  
از میان مُشت او هر پاره سنگ  
لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفـت

گفت ای احمد بگو این چیست زود  
چون خبر داری ز راز آسمان  
یا بگوید آن که ما حقیق و راست  
گفت آری حقّ از آن قادرترست  
در شهادت گفتن آمد بی درنگ  
گوهر اَحْمَد رسولُ الله سفت

۲۱۴۴. L بیان و معجزه. L بولاق، بی جزر و مد. BGK. ۲۱۴۶ بولاق. در جزایر در رمیدند.  
در C حرف در در بالای ها نوشته شده. عنوان: G صَلَّى الله عليه و سلم، در هر دو جا.  
بولاق در پایان این عنوان افزوده و بر سالت او.  
۲۱۵۴. L تا چیست.

۲۱۵۶. ABGHLN بولاق، آن چهارست، و در مصراع دوم، یا بگویند.

۲۱۵۸. A از میان بشت، و بالای آن نوشته دست.

۲۱۵۹. ABGHLN و الا الله.

۲۱۶۰ چون شنید از سنگها بوجهل این زد ز خشم آن سنگها را بر زمین

بقیة قصه مطرب و پیغام رسانیدن امیرالمؤمنین  
عمر رضی الله عنه با او آنچه هاتف آواز داد

باز گرد و حال مطرب گوش دار  
بانگ آمد مر عمر را کای عمر  
بندهای داریم خاص و محترم  
ای عمر برجّه ز بیت المال عام  
۲۱۶۵ پیش او بر کای تو ما را اختیار  
این قدر از بهر ابریشم بها  
پس عمر زان هیبت آواز جست  
سوی گورستان عمر بنهاد رو  
۲۱۷۰ گرد گورستان دوانه شد بسی  
گفت این نبود دگر باره دوید  
گفت حق فرمود ما را بنده ایست  
پیر چنگی کنی بود خاص خدا  
بار دیگر گرد گورستان بگشت  
چون یقین گشتش که غیر پیر نیست  
۲۱۷۵ آمد و با صد ادب آنجا نشست  
مر عمر را دید و ماند اندر شگفت

زانکه عاجز گشت مطرب ز انتظار  
بنده ما را ز حاجت باز خر  
سوی گورستان تو رنجه کن قدم  
هفتصد دینار در کف نه تمام  
این قدر پستان کنون معذور دار  
خرج کن چون خرج شد اینجا بیا  
تا میان را بهر این خدمت ببست  
در بغل همیان دوان در جست و جو  
غیر آن پیر و نبود آنجا کسی  
مانده گشت و غیر آن پیر او ندید  
صافی و شایسته و فرخنده ایست  
حَبَّذَا ای سِرّ پنهان حَبَّذَا  
همچو آن شیر شکاری گرد دشت  
گفت در ظلمت دل روشن بسیست  
بر عمر عطسه فتاد و پیر جست  
عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت

۲۱۶۰. پس از این بیت L بولاق افزوده:

گفت نبود مثل تو ساحر دگر  
ساحرانرا سر تویی و ناج سر  
خاک بر فرقش که بد کور و لعین  
چشم او ابلیسی آمد خاک بین

عنوان: G باو بجای با او. ۲۱۶۴. بولاق برچه. ۲۱۶۸. AL روی؛ جست و جستوی.  
۲۱۶۹. B سوی گورستان. ABL بولاق، غیر آن پیر او ندید، و در C به همین صورت تصحیح  
شده. GHKN پیر او ندید. قرائت پیر و نبود را شاید نسخ از بهر تنوع آورده  
باشد. ۲۱۷۰. GH آمد او. ۲۱۷۱. C است بجای ایست، در هر دو مصراع.  
۲۱۷۳. A حذف کرده. ۲۱۷۴. A حذف کرده. ۲۱۷۵. ABL بولاق، آمد او.  
۲۱۷۶. بولاق، چون عمر را. GKN بولاق. و را پیش از ماند حذف کرده.

گفت در باطن خدایا از تو داد  
 چون نظر اندر رخ آن پیر کرد  
 پس عمر گفتش مترس از من مرم  
 چند یزدان مَدَحَتِ خوی تو کرد ۲۱۸۰  
 پیش من بنشین و مهجوری مساز  
 حق سلامت می‌کند می‌پرسد  
 نک قراضه چند ابریشم‌بها  
 پیر این بشنید و بر خود می‌طپید ۲۱۸۵  
 بانگ می‌زد کای خدای بی‌نظیر  
 چون بسی بگریست و از حد رفت درد  
 گفت ای بوده حجابم از اله  
 ای بخورده خون من هفتاد سال  
 ای خدای با عطای با وفا  
 داد حق عمری که هر روزی ازو ۲۱۹۰  
 خرج کردم عمر خود را دم بدم  
 آه کز یاد ره و پرده عراق  
 وای کز تری زیرافکند خرد  
 وای کز آواز این بیست و چهار  
 ای خدا فریاد زین فریادخواه ۲۱۹۵  
 داد خود از کس نیابم جز مگر  
 کین منی از وی رسد دم مرا

۲۱۷۷. B پیرک. ۲۱۷۹. L بشارت‌های حق. ۲۱۸۴. BGKN بولاق:

پیر لرزان گشت چون این را شنید دست می‌خایید و بر خود می‌طپید  
 در H به همین صورت تصحیح شده. N در مصراع اول، می‌تنید ضبط کرده بجای می‌طپید و  
 می‌طپید را در حاشیه نسخه بدل داده. ۲۱۸۵. C که بجای کای. ۲۱۸۹. A با عطای و  
 باوفا. N بولاق، با عطا و با وفا. N جفا. ۲۱۹۰. ABGHK بولاق، روزی از آن، و در مصراع  
 دوم، قیمت آن در جهان.

۲۱۹۲. بولاق، رفته از یادم. ۲۱۹۳. بولاق، تیزی زیر افگند. AC کشت دلمن. GH دلمن.  
 ۲۱۹۵. پس از این بیت، L افزوده:

داد کس چون می‌ندادم در جهان عمر شد هفتاد سال از من جهان  
 ۲۱۹۷. AB چو آن شد.

همچو آن کو با تو باشد زرشمر سوی او داری نه سوی خود نظر

گرانیدنِ عمر رضی الله عنه نظر او را از مقامِ گریه  
که هستیست به مقامِ استغراق که نیستیست

<p>۲۲۰۰</p> <p>پس عمر گفتش که این زاری تو راهِ فانی گشته راهی دیگرست هست هشیاری ز یادِ ماضی آتش اندر زن به هر دو تا به گئی تا گره با نی بود همراه نیست چون به طوفی خود به طوفی مُرتدی ۲۲۰۵</p> <p>ای خبرهات از خبرده بی خبر ای تو از حالِ گذشته توبه جو گاه بانگِ زیر را قبله گئی چونکه فاروق آینه اسرار شد همچو جان بی گریه و بی خنده شد ۲۲۱۰</p> <p>حیرتی آمد درونش آن زمان جُست و جویی از ورای جُست و جو قال و حالی از ورای حال و قال</p>	<p>هست هم آثارِ هشیاری تو زانکه هشیاری گناهی دیگرست ماضی و مُستقبلت پرده خدا پُر گِره باشی ازین هر دو چو نی همنشین آن لب و آواز نیست چون به خانه آمدی هم با خودی توبه تو از گناه تو بتر گئی کنی توبه ازین توبه بگو گاه گریه زار را قبله گئی جان پیر از اندرون بیدار شد جانش رفت و جانِ دیگر زنده شد که برون شد از زمین و آسمان من نمی دانم تو می دانی بگو غرقه گشته در جمالِ ذوالجلال</p>
--	---

۲۱۹۸.  $AB$  یا تو باشد. پس از این بیت  $L$  افزوده:

همچنین در گریه و در ناله او می شمردی چند جرم تو بتو  
بولاق همین را دارد، اما در مصراع دوم می شمردی جرم چندین ساله او ضبط کرده.  
عنوان:  $A$  کرم بجای گریه.  $ABL$  که نیستیست را حذف کرده. این دو کلمه، که در حاشیه  $N$   
اضافه شده، در  $GHN$  محذوف است.  $K$  که مستیست. ۲۲۰۰. بولاق، گناه. ۲۲۰۱. بولاق.  
راه بجای یاد.  $C$  مضا. ۲۲۰۲.  $N$  آتشی در زن. ۲۲۰۳.  $L$  تا گره باقی بود.  
۲۲۰۶.  $C$  از حال، که در بالای از نوشته شده بر. ۲۲۰۷.  $ABGHKLN$  بولاق. زار را قبله  
زنی. ۲۲۰۸.  $L$  بیزار شد. ۲۲۰۹.  $C$  و را پس از رفت حذف کرده.  
۲۲۱۱. در حاشیه  $C$  اضافه شده.  $A$  جست جویی.  
۲۲۱۲.  $ABGHKLN$  بولاق، حال و قالی از.

غرقه‌ای نی که خلاصی باشدش  
عقل جزو از کُلّ گویا نیستی  
۲۲۱۵ چون تقاضا بر تقاضا می‌رسد  
چونکه قصه حال پیر اینجا رسید  
پیر دامن را ز گفت و گو فشاند  
از پی این عیش و عشرت ساختن  
در شکار بیشه جان باز باش  
۲۲۲۰ جان فشان افتاد خورشید بلند  
جان‌فشان ای آفتاب معنوی  
در وجود آدمی جان و روان  
یا بجز دریا کسی بشناسدش  
گر تقاضا بر تقاضا نیستی  
موج آن دریا بدینجا می‌رسد  
پیر و حالش روی در پرده کشید  
نیم گفته در دهان ما بماند  
صد هزاران جان بشاید باختن  
همچو خورشید جهان جانباز باش  
هر دمی تی می‌شود پُر می‌کنند  
مَر جهان کهنه را بنما نوی  
می‌رسد از غیب چون آب روان

تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز بر سر هر بازاری منادی می‌کنند  
که اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مُنْفِقٍ خَلْفًا اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مُفْسِدٍ تَلَفًا  
و بیان کردن که آن منفق مجاهد راه حق است نی مسرف راه هوا

گفت پیغمبر که دایم بهر پند  
کای خدایا منفقان را سیر دار  
۲۲۲۵ ای خدایا مُمسکان را در جهان  
ای بسا امساک کز انفاق به  
دو فرشته خوش منادی می‌کنند  
هر درمشان را عوض ده صد هزار  
تو مده الا زیان اندر زیان  
مال حق را جز به امر حق مده

۲۲۱۳. A نشناسدش. ۲۲۱۵. B حذف کرده. L این دریا.

۲۲۱۷. L دهان او. ۲۲۱۸. A نشاید. L بیاید. بولاق، بیاید.

۲۲۲۰. بولاق، نی بجای تی.

۲۲۲۱. در L جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.

۲۲۲۲. N می‌رسند. پس از این بیت، L افزوده:

هر زمان از غیب نو نو میرسند وز جهان تن برون شو میرسند  
عنوان: C سر را حذف کرده. N بهر بازاری. N که را قبل از اللَّهُمَّ حذف کرده. بولاق، بیان کردن آن که منفق.

۲۲۲۳. ABC پیغامبر. G فرشته.

۲۲۲۴. N ای خدایا. ۲۲۲۵. N کای خدایا.

تا عوض یابی تو گنج بی‌کران      تا نباشی از عداد کافران  
 کاشتران قربان همی‌کردند تا      چیره گردد تیغشان بر مصطفی  
 امر حق را باز جواز واصلی      امر حق را در نیابد هر دلی  
 چون غلام یاغی کو عدل کرد      مال شه بر باغیانش بذل کرد  
 در نسی انذار اهل غفلتست      کان همه انفاقهاشان حسرتست  
 عدل این یاغی و دادش نزد شاه      چه فزاید دُوری و روی سیاه  
 سروران مگه در حرب رسول      بودشان قربان به اومید قبول  
 بهر این مؤمن همی‌گوید ز بیم      در نماز اهد صراط المستقیم  
 آن درم‌دادن سخی را لایقست      جان سپردن خود سخای عاشقست  
 نان دهی از بهر حق نانت دهند      جان دهی از بهر حق جانت دهند  
 گر بریزد برگهای این چنار      برگ بی‌برگیش بخشد کردگار  
 گر نماند از جوّد در دست تو مال      گئی کند فضل الهت پای مال  
 هر که کارد گردد انبارش تهی      لیک انسدر مزرعه باشد بهی  
 و آنکه در انبار ماند و صرفه کرد      اُشپش و موش و حوادثهاش خورد  
 این جهان نفیست در اثبات جو      صورتت صفرست در معنیت جو  
 جان شور تلخ پیش تیغ بر      جان چون دریای شیرین را بخر

۲۲۲۷. ترتیب ابیات بعد از این بیت در  $K$  به این صورت است: ۲۲۲۹، ۲۲۳۱، ۲۲۳۳، ۲۲۲۸، ۲۲۳۰، ۲۲۳۲، ۲۲۳۴. توالی منطقی اندیشه همین است، اما نمی‌توان گفت که مولانا این ترتیب را رعایت کرده است. فاتح، منهج و بولاق با  $K$  و صاری موافقت، جز آنکه محل بیت ۲۲۲۸ را تغییر نداده‌اند. ۲۲۲۷.  $G$  بالای بینی نوشته شده یابی.

۲۲۲۸.  $CLN$  اشتران. ۲۲۲۹.  $L$  گر واصلی. ۲۲۳۰. بولاق، باغی.  $ABL$  بولاق، مال حق.  $AB$  بولاق، باغیان او بذل کرد.  $L$  یاغیان او. در بولاق جای ابیات ۲۲۳۰ و ۲۲۳۱ با هم عوض شده و بیت زیر پس از بیت ۲۲۳۰ وارد شده:

بنده پندارد که او خود عدل کرد      مال شه را بر مساکین بذل کرد

۲۲۳۲. بولاق، باغی. ۲۲۳۳. در بولاق این بیت پس از بیت ۲۲۳۱ آمده.  $L$  بولاق، بامید.

۲۲۳۴.  $G$  بولاق. الصراط.  $L$  مستقیم. ۲۲۳۹.  $ABGHLN$  بولاق، لیکش اندر.

۲۲۴۰. بولاق، اسپش.  $G$  اُشپش.  $HL$  و را پس از موش حذف کرده.  $B$  و موش حوادث پاک خورد.  $GKN$  موش و حوادث پاک خورد، و به همین صورت در  $H$  تصحیح شده.

۲۲۴۱.  $A$  این جهان نقلیست.  $CN$  و در اثبات  $CL$  و در معنیت. بولاق، معنات.

۲۲۴۲.  $B$  بولاق، شور و تلخ.  $C$  مخر، در حاشیه تصحیح شده.



ور نمی‌توانی شدن زین آستان      باری از من گوش دار این داستان

قصهٔ خلیفه که در کرم در زمان خود از حاتم طایی  
گذشته بود و نظیر خود نداشت

یک خلیفه بود در ایام پیش	کرده حاتم را غلام جود خویش
۲۲۴۵ رایتِ اکرام و داد افراشته	فقر و حاجت از جهان بر داشته
بحرِ گوهر بخشش صاف آمده	داد او از قاف تا قاف آمده
در جهان خاک ابر و آب بود	مَظْهَرِ بخشایش و هَباب بود
از عطایش بحر و کان در زلزله	سوی جودش قافله بر قافله
قبلهٔ حاجت در و دروازه‌اش	رفته در عالم به جود آوازه‌اش
۲۲۵۰ هم عجم هم روم هم ترک و عرب	مانده از جود و سخایش در عجب
آب حیوان بود و دریای کرم	زنده گشته هم عرب زو هم عجم

قصهٔ اعرابی درویش و ماجرای زن او با او به سببِ قلت و درویشی

یک شب اعرابی زنی مَر شوی را	گفت و از حد بُرد گفت و گوی را
کین همه فقر و جفا ما می‌کشیم	جمله عالم در خوشی ما ناخوشیم
نان‌مان نی نان خورشمان درد و رشک	کوزه‌مان نه آسمان از دیده اشک
۲۲۵۵ جامهٔ ما روز تابِ آفتاب	شب نهالین و لحاف از ماهتاب
قُرصِ مه را قرصِ نان پنداشته	دست سوی آسمان بر داشته

۲۲۴۳. *ABGHLN* بولاق، ور نمی‌دانی. *K* نمی‌تانی. *ABGHKL* بولاق، گوش کن. *N* گوش کن باری ز من. عنوان (۱): *A* کی در کرم را حذف کرده. *N* امیرالمومنین خلیفه. *N* نداشت در عالم. ۲۲۴۵. بولاق، جود بجای داد. ۲۲۴۶. *AL* بولاق، بحر در. *B* بحر و دُر. *C* در را ضبط کرده که در بالای آن نوشته شده گوهر *ABL* از بخشش. بولاق، از بخشش اش. *GHN* بحر و دُر از بخشش صاف آمده. ۲۲۴۸. *ABKN* بولاق، عطایش. ۲۲۵۰. *AB* بولاق، و هم ترک. بولاق، سخایش. در *L* جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده. ۲۲۵۱. *L* هم عرب زنده ازو و هم عجم. در *L* جای دو مصراع این بیت با هم عوض شده. عنوان (۲): *N* ماجرا کردن. *GHN* او را پس از زن حذف کرده. *HN* و را پیش از قلت حذف کرده. ۲۲۵۵. *B* نهالی.

ننگِ درویشان ز درویشیِ ما      روز شب از روزی اندیشیِ ما  
خویش و بیگانه شده از ما رمان      بر مثالِ سامری از مردمان  
گر بخواهم از کسی یک مُشتِ نُسک      مَر مرا گوید خُمش کن مرگ و جَسک  
مَر عرب را فخر غَزُوست و عطا      در عرب تو همچو اندر خط خطا  
چه غذا ما بی‌غذا خود گشته‌ایم      ما به شمشیرِ عدم سرگشته‌ایم  
چه عطا ما بر گدایی می‌تنیم      مَر مگس را در هوا رگ می‌زنیم  
گر کسی مهمان رسد گر من منم      شب بخسبد قصدِ دَلقِ او کنم

مغرور شدنِ مریدانِ محتاج به مدّعیانِ مزور و ایشان را شیخ و محتشم و  
واصل پنداشتن و نقل را از نقد فرق نادانستن و بر بسته را از بر رُسته

بهر این گفتند دانیان به‌فَن      میهمانِ مُحسِنان باید شدن

۲۲۵۷. B نیک درویشان. CHKLN روز و شب. ۲۲۵۸. BCL خویش بیگانه.  
۲۲۵۹. A نخواهم. A شب بجای مُشت. L نُسک. ۲۲۶۱. ABGHK بولاق، ما بتیغ فقر بی  
سرگشته‌ایم، و همچنین است C در حاشیه. پس از این بیت L افزوده:

چه خطا ما بی خطا در آتشیم      چه دوا ما درد و غم را مفرشیم  
و همچنین است بولاق که نوا ضبط کرده بجای دوا.

۲۲۶۳. A چون بخسبد. BGK بولاق، شب بخسبد دلّش از تن برکنم. و در حاشیه A نیز: در  
H به همین نحو تصحیح شده. L دلق او را برکنم. پس از این بیت L افزوده:

فقط ده سال از ندیدی در صور      چشم را بگشا و اندر ما نگر  
زین نمط در [زن] ماجرا و گفت و گو      برد از حدّ عبارت پیش شو  
کز عنا و فقر ما گشتیم خوار      سوختیم از اضطراب و اضطرار  
تا بکی ما این همه خواری کشیم      غرقه اندر بحر ژرف آتشیم  
ناگه از روزی درآید میهمان      شرمساریها بریم از وی بجان  
لیک مهمان چون درآید بی ثبوت      دانک کفش میهمان سازیم قوت  
بولاق افزوده:

چون ازینسان ماجرا و گفتگو      شوهرش را کرد وضع ترش رو  
گشته‌ایم با فقر دائم خوار و زار      بوده‌ایم سوزان نار اضطرار  
تا بکی با این عنا محنت کشیم      غرقه بحر عمیق آتشیم  
میهمانی گر برآید ناگهان      شرم بسیار آمد از وی بیگمان  
گر بر آمد میهمانی بی ثبوت      دانکه ما را کفش مهمانست قوت

عنوان: پس از مدّعیان A و درویشانرا شیخ الخ ضبط کرده. N محتاج بمدّعیان. B فرق  
ناداشتن. N و بر در بسته را. ۲۲۶۴. C میزبان محسنان. N میزبان بجای میهمان.

- ۲۲۶۵ تو مُرید و میهمانِ آن کسی  
نیست چیره چون تو را چیره کند  
چون و را نوری نبود اندر قِران  
همچو اَعْمَش کو کند داروی چَشَم  
حالِ ما اینست در فقر و عنا  
۲۲۷۰ قحطِ ده سال ار ندیدی در صُور  
ظاهرِ ما چون درونِ مدعی  
از خدا بویی نه او را نی اثر  
دیو ننموده و را هم نقشِ خویش  
حرفِ درویشان بدزدیده بسی  
۲۲۷۵ خُرده گیرد در سخن بر بایزید  
بی‌نوا از نان و خوانِ آسمان  
او ندا کرده که خوان بنهادهام  
الصَّلا ساده‌دلانِ پیچ پیچ  
سالها بر وعده فردا کسان  
۲۲۸۰ دیر باید تا که سِرِّ آدمی  
زیر دیوارِ بَدَن گنجست یا  
چونکه پیدا گشت کو چیزی نبود
- کو رباید حاصلت را از خسی  
نور ندهد مَر تو را تیره کند  
نور گئی یابند از وی دیگران  
چه گشت در چشمها اِلّا که پشم  
هیچ مهمانی مَبا مغرورِ ما  
چشمها بگشا و اندر ما نگر  
در دلش ظلمت زیانش شَعْشعی  
دعویش افزون ز شیث و بُوالبَشَر  
او همی گوید ز اَبْدالیم و بیش  
تا گمان آید که هست او خود کسی  
ننگ دارد از وجودِ او یزید  
پیش او ننداخت حق یک استخوان  
نایبِ حَقِّم خلیفه زاده‌ام  
تا خورید از خوانِ جودم سیر هیچ  
گردِ آن در گشته فردا نارسان  
آشکارا گردد افزون و کمی  
خانهٔ مارست و مور و ازدها  
عمرِ طالب رفت آگاهی چه سود

۲۲۶۵. *ABGHKLN* بولاق، کو ستاند، و در حاشیهٔ *C* نیز. ۲۲۶۸. *GHN* بولاق، پشم بجای پشم، قرائت فاتح، صاری، منهج و اکثر نسخ چاپی پشم است. پشم مسلماً غلط است.  
۲۲۶۹. *L* در فقر ای خدا. *L* مهمان خود مَبا. ۲۲۷۰. *L* این بیت را حذف کرده، اما بنگرید ابیاتی که در *L* بعد از بیت ۲۲۶۳ آمده. در *N* این بیت پس از بیت ۲۲۶۷ آمده.  
۲۲۷۱. بولاق، برونش بجای زیانش. ۲۲۷۲. بولاق، از خدا او را نه بویی.  
۲۲۷۳. *L* بنموده. *ABGHL* و را پیش از بیش حذف کرده. ۲۲۷۴. *N* که خود هست او.  
۲۲۷۵. *ABGHKLN* درون بجای وجود. ۲۲۷۶. *L* بنداخت. ۲۲۷۷. *N* ایم بجای ام در هر دو مصراع. *N* حق و بجای حَقِّم. ۲۲۷۸. *BL* جودم هیچ هیچ.  
۲۲۷۹. *L* گشته فردا. ۲۲۸۰. *A* ناکی. *ABGHK* بولاق، از بیش و کمی، نیز *C* در حاشیه. *L* از فضل و کمی. ۲۲۸۱. *N* دیوار تنش. *B* بولاق، گنجیست.  
۲۲۸۲. *AH* بولاق، رفته.

در بیان آنکه نادر افتد که مریدی در مدعی مزور اعتقاد به صدق بندد که او  
کسیست و بدین اعتقاد به مقامی برسد که شیخش در خواب ندیده باشد و آب  
و آتش او را گزند نکند و شیخش را گزند کند ولیکن بنادر باشد

لیک نادر طالب آید کز فروغ      در حق او نافع آید آن دروغ  
او به قصد نیک خود جایی رسد      گرچه جان پنداشت و آن آمد جسد  
۲۲۸۵ چون تخری در دل شب قبله را      قبله نی و آن نماز او روا  
مدعی را قحط جان اندر سرست      لیکن ما را قحط نان بر ظاهرست  
ما چرا چون مدعی پنهان کنیم      بهر ناموس مزور جان کنیم

### صبر فرمودن اعرابی زن را و فضیلت صبر و فقر گفتن با زن خود

شوی گفتش چند جویی دخل و گشت      خود چه ماند از عمر افزون تر گذشت  
عادل اندر بیش و نقصان ننگرد      زآنکه هر دو همچو سیلی بگذرد  
۲۲۹۰ خواه صاف و خواه سیل تیره رو      چون نمی باید دمی از وی مگو  
اندرین عالم هزاران جانور      می زید خوش عیش بی زیر و زبر  
شکر می گوید خدا را فاخته      بر درخت و برگ شب ناساخته  
حمد می گوید خدا را عندلیب      که اعتماد رزق بر تست ای مجیب  
باز دست شاه را کرده نوید      از همه مُردار بپریده اُمید  
۲۲۹۵ همچنین از پشه گیری تا به پیل      شد عیال الله و حق نعم المَعیل  
این همه غمها که اندر سینه هاست      از بخار و گرد بود و باد ماست  
این غمان بیخ کن چون داس ماست      این چنین شد و آن چنان وسواس ماست

عنوان (۱):  $N$  بصدقی بیندد.  $GHN$  بیندد.  $N$  که آن را شیخش.  $ABGHKLN$  بنادر نادر  
ضبط کرده و باشد را حذف کرده. بولاق بنادر باشد نادر. ۲۲۸۴.  $L$  بولاق و را حذف  
کرده. عنوان (۲):  $GHKN$  زن خود را. کلمات صبر و در  $G$  اضافه شده.  $G$  فقر بیان کردن با  
زن.  $GHKN$  خود را حذف کرده. ۲۲۸۸. بولاق، چند گویی.  $C$  از را حذف کرده، که در  
زیر این مصراع اضافه شده. ۲۲۸۹.  $A$  عقل. ۲۲۹۰.  $N$  نمی ماند. در  $AH$  چو برق در بالای  
دمی اضافه شده. ۲۲۹۳.  $A$  عهد می گوید، اما حمد در بالای آن نوشته شده.  $ABGH$   
کاعتماد. ۲۲۹۵.  $GHKN$  از بجای ار [خطای کتابت. متن اصلاح شد]. بولاق، بفیل.  $L$  و را  
حذف کرده.  $A$  در حاشیه، الوکیل بجای المعیل. ۲۲۹۶.  $A$  گرد و باد و بود.  $B$  بولاق، گرد  
باد و بود.  $H$  گرد و بود.  $KN$  باد و بود ماست. ۲۲۹۷.  $L$  شد را حذف کرده.

دانکه هر رنجی ز مُردن پاره‌ایست  
 چون ز جُزوِ مرگ نتوانی گریخت  
 جُزوِ مرگ ار گشت شیرین مَر تو را ۲۳۰۰  
 دردها از مرگ می‌آید رسول  
 هر که شیرین می‌زید او تلخ مُرد  
 گوسفندان را ز صحرا می‌کشند  
 شب گذشت و صبح آمد ای تَمَر  
 تو جوان بودی و قانع تر بُدی ۲۳۰۵  
 رَز بُدی پُر میوه چون کاسد شدی  
 میوه‌ات باید که شیرین تر شود  
 جُفتِ مایی جفت باید هم صِفَت  
 جفت باید بر مثالِ همدگر  
 گر یکی کفش از دو تنگ آید به پا ۲۳۱۰  
 جفتِ در یک خُرد و آن دیگر بزرگ  
 راست ناید بر شُتر جفتِ جُوال  
 من روم سوی قناعت دل‌قوی  
 مردِ قانع از سَرِ اخلاص و سوز  
 جُزوِ مرگ از خود پَران گر چاره‌ایست  
 دانکه کُش بر سَرَت خواهند ریخت  
 دانکه شیرین می‌کند کُل را خدا  
 از رسولش رُو مگردان ای فَضول  
 هر که او تن را پرستد جان نبرد  
 آنکه فربه تر سَبُکتر می‌کشند  
 چسند گیری افسانه زر ز سَر  
 ز رُطلب گشتی خود اول زر بُدی  
 وقتِ میوه پختنت فاسد شدی  
 چون رسن تابان نه واپس تر رود  
 تا بر آید کارها با مصلحت  
 در دو جفتِ کُش و موزه در نگر  
 هر دو جفتش کار ناید مَر تو را  
 جفتِ شیر بیشه دیدی هیچ گرگ  
 آن یکی کوچک و آن دیگر کمال  
 تو چرا سوی شَناعت می‌روی  
 زین نَسَق می‌گفت با زن تا به روز

نصیحت کردنِ زن مَر شوی را که سخن افزون از قدم و از مقام خود مگو لِمَ  
 تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ که این سخنها اگرچه راستست این مقام توکل تو را نیست  
 و این سخن گفتن فوقِ مقام و معامله خود زیان دارد و کَبُر مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ باشد

۲۳۱۵ زن برو زد بانگ کای ناموس‌کیش من فسونِ تو نخواهم خورد بیش

۲۳۰۳. BGK مرآرا بجای سبکتر، و به همین نحو در H تصحیح شده، AC نیز در حاشیه  
 مرآرا نوشته. بولاق، مر او را. ۲۳۰۴. بولاق، فاتح، و منهج، ای تَمَر. بعضی دیگر، ای سمر  
 ضبط کرده‌اند. L ای قمر. B ای پسر. H در بالای تَمَر نوشته نام زن. ABGHLN این فسانه  
 زر. بولاق، این فسانه را. افسانه تنها در C آمده. ۲۳۰۶. در A ابیات ۹ - ۲۳۰۸ مقدم بر  
 ابیات ۷ - ۲۳۰۶ است، اما در حاشیه تصحیح شده. N وریدی. ۲۳۰۸. LN در مصلح  
 مصلحت. ۲۳۱۲. ABGHL بولاق، آن یکی خالی و این پر مال مال، و همچنین C در  
 حاشیه، و همچنین N که جای آن و این را با هم عوض کرده. عنوان: N مر شوهر را. N از  
 قدم خود و مقام مگو. بولاق بعد از مگو افزوده: که حق جل و علا می‌فرماید.

- تُرّهات از دَعْوِی و دِعْوَت مگو  
چند حرفِ طُمطُراق و کار و بار  
کِبر زشت و از گدایان زشتتر  
چند دَعْوِی و دَم و بادِ بُرُوت  
از قناعت کئی تو جان افروختی ۲۳۲۰  
گفت پیغمبر قناعت چیست گنج  
این قناعت نیست جز گنج روان  
تو مخوانم جفت کمتر زن بَغَل  
چون قَدَم با میر و با بگ می زنی  
با سگان از استخوان در چالشی ۲۳۲۵  
سوی من مَنگر بخواری سُست سُست  
عقلِ خود را از من افزون دیده ای  
همچو گرگِ غافل اندر ما مَجّه  
چونکه عقلِ تو عَقِیلَةُ مَرْدُمُست  
خِصَمِ ظَلَم و مکرِ تو اللّٰه باد ۲۳۳۰  
هم تو ماری هم فُسونگرِ ای عجب  
زاغ اگر زشتیِ خود بشناختی  
مردِ افسونگر بخواند چون عدو  
گبر نبودی دامِ او افسونِ مار  
مردِ افسونگر ز حرص و کسب و کار ۲۳۳۵

۲۳۱۶. C. دوعی دعوت. G. دَعْوَت. ۲۳۱۷. A. کار حال. G. کار بار.  
۲۳۱۸. A. و را پیش از آنگه حذف کرده. ۲۳۱۹. ABGHLN. باد و بروت.  
۲۳۲۱. ABC. پیغامبر. BL. مگس را بجای ملخ را. C. بر هوا.  
۲۳۲۵. A. حذف کرده. N. با سگان بهر حدث. BGHKL. بولاق، زین استخوان.  
۲۳۲۶. A. حذف کرده. N. سوی ما. L. ۲۳۲۸. مَجّه. N. کم عقل به.  
۲۳۲۹. A. او که مار. GH. کز دمست. ۲۳۳۰. AB. مکر و عقل. GHK. فضل و عقل تو. B. دست  
و عقل. در C. دست بالای مکر نوشته شده. ۲۳۳۱. ABGHLN. بولاق، این عجب.  
۲۳۳۳. C. نخواند. ABGHLN. بولاق، مار و مار. L. ۲۳۳۴. کی فسون مار گشتی آشکار.  
۲۳۳۵. BGKL. بولاق، ز حرص کسب.

مار گوید ای فسونگر هین و هین  
 تو به نام حق فریبی مَر مَرَا  
 نامِ حَقَم بست نی آن رایِ تو  
 نامِ حق بستانَد از تو دادِ من  
 ۲۳۴۰ یا به زخم من رگِ جانت بُرد  
 زن ازین گونه خَشِن گفتارها  
 آنِ خود دیدی فسونِ من ببین  
 تا کنی رسوای شور و شَر مَرَا  
 نامِ حق را دام کردی وایِ تو  
 من به نامِ حق سپردم جان و تن  
 یا تو را چون من به زندانی بُرد  
 خواند بر شوی جوان طومارها

نصیحت کردنِ مردِ مَر زن را که در فقیران بخواری منگر و در کارِ حق بگمان  
 کمال نگر و طعنه مزین بر فقر و در فقیران بخیال و گمان بی‌نوایی خویشتن

گفت ای زن تو زنی یا بُوَالْحَزَن  
 مال و زر سر را بُود همچون کلاه  
 آنکه زلفِ جعد و رعنا باشدش  
 ۲۳۴۵ مَرِدِ حق باشد به مانندِ بَصَر  
 وقتِ عرضه کردن آن بُرْدَه فروش  
 وَر بُود عیبی برهنه کئی کُند  
 گوید این شرمنده است از نیک و بد  
 خواجه در عیبست غرقه تا به گوش  
 ۲۳۵۰ کز طمع عیبش نبیند طامعی  
 ور گدا گوید سخن چون زَر کان  
 کارِ درویشی وَرای فهمِ تُست  
 فقر فخرست و مرا بر سرِ مزین  
 گل بُود او کز گُلّه سازد پناه  
 چون کلاهش رفت خوشتر آیدش  
 پس برهنه به که پوشیده نظر  
 بر گُند از بنده جامه عیب پوش  
 بَلْ به جامه خُدهای با وی کُند  
 از برهنه کردن او از تو رَمَد  
 خواجه را مالست و مالش عیب پوش  
 گشت دلها را طمعها جامعی  
 ره نیابد کاله او در دکان  
 سوی درویشی بمنگر سُست سُست

۲۳۳۶. بولاق، هین هین. ۲۳۳۷. C رسوای و شور. ABLGHKN بولاق، رسوای شور.  
 [موافق نظر صریح نیکلسون. متن به همین ترتیب اصلاح شد. چاپ قبلی C].  
 ۲۳۴۰. BGK بولاق، یا که همچون من بزندانت برد، و به همین صورت در AHL تصحیح  
 شده. ۲۳۴۱. B بولاق، خود آن طومارها. عنوان: A بولاق، مزین در فقر و فقیران. B در  
 فقیران و فقر. HKN در فقر و فقیران. G در را قبل از فقیران حذف کرده.  
 ۲۳۴۲. ABGHKN بولاق، فقر فخر آمد مرا.

۲۳۴۳. A مال و زر را سر بود. A کل بود کو از کله. ۲۳۴۶. L آن را حذف کرده.  
 ۲۳۴۷. A برهنش. BGHLN برهنه ش: بولاق، برهنه اش. ۲۳۵۲. پس از این بیت L افزوده:  
 زانک درویشی و رای کارهاست دم بدم از حق مریشانرا عطاست

زآنکه درویشان و رای ملک و مال  
 حق تعالی عادلست و عادلان  
 ۲۳۵۵ آن یکی را نعمت و کالا دهند  
 آتشش سوزا که دارد این گمان  
 فقر فخری از گزافست و مجاز  
 از غضب بر من لقبها راندى  
 گر بگیرم مار دندانش کنم  
 ۲۳۶۰ زآنکه آن دندان علق جان اوست  
 از طمع هرگز نخوانم من فسون  
 حاش لله طمع من از خلق نیست  
 بر سر امرو و دین بینی چنان  
 چون تو بر گردی و سرگشته شوی  
 روزی دارند ژرف از ذوالجلال  
 گئی کنند استمگری بر بی دلان  
 وین دگر را بر سر آتش نهند  
 بر خدای خالق هر دو جهان  
 نی هزاران عز پنهانست و ناز  
 یارگیر و مارگیرم خواندی  
 تاش از سر کوفتن ایمن کنم  
 من عدو را می کنم زین علم دوست  
 این طمع را کرده ام من سرنگون  
 از قناعت در دل من عالمیست  
 زان فرود آ تا نماید آن گمان  
 خانه را گردنله بینی و آن توی

در بیان آنکه جنبیدن هر کسی از آنجا که ویست هر کس را از چنبره وجود  
 خود ببند تابه کبود آفتاب را کبود نماید و سرخ سرخ نماید چون تابه از رنگها  
 بیرون آید سپید شود از همه تابه های دیگر او راست گوی تر باشد و امام باشد

۲۳۶۵ دید احمد را ابو جهل و بگفت زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت  
 گفت احمد مر و را که راستی راست گفتمی گرچه کار افزاستی

۲۳۵۳. HN. ملک و مال. ۲۳۵۵. بولاق، دهد. بولاق، بر سرش آتش نهد. L بر لب آتش.  
 ۲۳۵۶. GHK. آتش سوزا. [موافق نظر صریح نیکلسون متن به همین صورت تصحیح شد.  
 چاپ قبلی، سوزد]. N سوزان. ABGHLN بولاق، خدا و خالق. ۲۳۵۸. CN یارگیر  
 مارگیرم. بولاق، یارگیرم مارگیرم. ۲۳۵۹. BGK بولاق، فاتح، منهج، صاری:  
 گر بگیرم برکنم دندان مار تاش از سر کوفتن نبود ضرار  
 نیز A در حاشیه. در H نیز به همین صورت تصحیح شده. N و بر بگیرم. ۲۳۶۱. A نخواهم  
 من فسون. ۲۳۶۲. C در دلمن. ۲۳۶۳. HLN از سر. ۲۳۶۴. ABGHK چگونک  
 برگردی تو سرگشته، نیز بولاق. بولاق، گردان بینی. L گردیده. عنوان: [چاپ قبلی،  
 چنبره. متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. B حذف کرده. ABGHL بولاق، چون تابه  
 از رنگها. GHK راست گو تر. N امام همه باشد. ۲۳۶۶. L که چه کار افراستی. B  
 کارافراستی. در A همه نقطه های متمایز کننده حروف حذف شده.



- دید صَدِیقَش بگفت ای آفتاب  
گفت احمد راست گفتی ای عزیز  
حاضران گفتند ای شه هر دو را  
گفت من آینه‌ام مَصْقُولِ دَسْت ۲۳۷۰  
ای زن ار طَمَاع می‌بینی مرا  
این طمع را مَآند و رحمت بَوَد  
امتحان کن فقر را روزی دو تو  
صبر کن با فقر و بگذار این ملال  
سرکه مفروش و هزاران جان ببین ۲۳۷۵  
صد هزاران جان تلخی‌کش نگر  
ای دریغا مَر تو را گُنْجَا بُدِی  
این سخن شیرست در پِستَانِ جان  
مُسْتَمِع چون تشنه و جوینده شد  
مُسْتَمِع چون تازه آمد بی‌ملال ۲۳۸۰  
چونکه نامَحْرَم درآید از دَرَم  
ور درآید مَحْرَمی دُور از گزند  
هر چه را خوب و خوش و زیبا کنند  
کئی بَوَد آوازِ لَحْن و زیر و بَم  
مُشک را بیهوده حق خوش‌دَم نکرد ۲۳۸۵  
حق زمین و آسمان بر ساختست  
این زمین را از برای خاکیان  
مرد سُفلی دشمنِ بالا بَوَد
- نی ز شَرْقی نی ز غَرْبی خوش بتاب  
ای رهیده تو ز دنیای نه‌چیز  
راست‌گو گفتی دو ضِدْگو را چرا  
تُرک و هندو در من آن بیند که هست  
زین تَحَرّی زَنانه برتر آ  
کو طمع آنجا که آن نعمت بَوَد  
تا به فقر اندر غنا بینی دوتو  
زانکه در فقرست نور ذوالجلال  
از قناعت غرقِ بحرِ انگبین  
همچو گُل آغشته اندر گُلشکر  
تا زجانم شرح دل پیدا شدی  
بی‌گشنده خوش نمی‌گردد روان  
واعظ ار مُرده بَوَد گوینده شد  
صد زبان گردد به گفتن گُنگ و لال  
پرده در پنهان شوند اهلِ حَرَم  
بر گشایند آن سَتیران روی‌بند  
از برای دیله بی‌نا کنند  
از برای گوشِ بی‌حسّ اصم  
بهرِ حس کرد او پیِ اخْشَم نکرد  
در میان بس نار و نور افراختست  
آسمان را مَسْکِنِ افلاکیان  
مشتريّ هر مکان پیدا بَوَد

۲۳۶۸. L ای رمیده. ۲۳۶۹. ABGHKN بولاق. گفتند ای صَدْرالْوَری، نیز در حاشیه C.  
۲۳۷۱. L بینی مر مرا. ۲۳۷۲. ABKLN بولاق. آن طمع را. ۲۳۷۴. ABGHKL بولاق. عَزْ  
بجای نور. ۲۳۷۸. N کشنده. ۲۳۸۰. بولاق. تازه آید. ۲۳۸۱. AB شود.  
۲۳۸۴. ABGHKN بولاق. چنگ بجای لَحْن. L آواز و لَحْن. بولاق. و اصم.  
۲۳۸۵. L بولاق. مُشک را حق بیهده. ABN بولاق. و بجای او. AC احشم. در بولاق جای  
ابیات ۲۳۸۵ و ۲۳۸۶ با هم عوض شده است. ۲۳۸۶. L آسمانی ساختست. B بس نور و نار.  
۲۳۸۸. A مرده سفلی.

۲۳۹۰ ای سَنیره هیچ تو بَرخاستی  
گر جهان را پُر دُر مکنون کنم  
تَرکِ جنگ و ره زنی ای زن بگو  
مَر مَرَا چه جایِ جنگِ نیک و بد  
گر خَمُش کردی و گر نی آن کنم  
خویشتن را بَهرِ کُور آراستی  
روزی تو چون نباشد چون کنم  
ور نمی‌گویی به تَرکِ من بگو  
کین دلم از صُلاحها هم می‌رمد  
که همین دم ترکِ خان و مان کنم

### مراعات کردن زن شوهر را و استغفار نمودن از گفته خویش

۲۳۹۵ زن چو دید او را که تَنَد و تَوَسَنَسْت  
گفت از تو کئی چنین پنداشتم  
زن در آمد از طَریقِ نیستی  
جسم و جان و هر چه هستم آن تُسْت  
گر ز درویشی دلم از صبر جَسْت  
تو مَرَا در دردها بودی دوا  
۲۴۰۰ جان و سِر کز بَهرِ خویشم نیست این  
خویش من واللّه که بَهرِ خویش تو  
کاش جانت کِش روانِ من فِدی  
چون تو با من این چنین بودی به ظَن  
خاک را بر سیم و زر کردیم چون  
۲۴۰۵ تو که در جان و دلم جا می‌کنی  
گشت گریان گزیه خود دام زَنَسْت  
از تو من اومیدِ دیگر داشتم  
گفت من خاکِ شمایم نی سَتی  
حکم و فرمان جملگی فرمان تُسْت  
بَهرِ خویشم نیست آن بَهرِ تُوَسْت  
من نمی‌خواهم که باشی بی‌نوا  
از برای تُسْت این ناله و حَنین  
هر نَفَس خواهد که میرد پیش تو  
از ضمیرِ جانِ من واقف بُدی  
هم ز جان بیزار گشتم هم ز تَن  
تو چینی با من ای جان را سُکون  
زین قَدَر از من تَبَرّا می‌کنی

۲۳۹۰. *N* گر بجای چون. ۲۳۹۲. *L* بولاق، و نیک و بد.

۲۳۹۳. پس از این بیت بولاق افزوده:

پا تهی گشتن بهست از کفش تنگ رنج غربت به که اندر خانه جنگ  
عنوان: *GHKN* استغفار کردن. ۲۳۹۴. *L* تر بجای تند. ۲۳۹۵. *AL* بولاق، امید.

۲۳۹۶. *N* بولاق، شمایم. [*G* و دیگر نسخه، نیز چاپ قبلی، شمام]. *GH* سَتی، [نیز، چاپ قبلی]. *L* نه سَتی. ۲۳۹۷. *L* و جانم هر چه. ۲۳۹۸. *B* جُسْت. *B* آن از بهر تُسْت. *A* بولاق، بهر نواست. ۲۴۰۰. *AL* جان تو گر بهر. *BGHKN* بولاق، جان تو کز بهر. *C* جان و سر گر بهر. *BGHKN* بولاق، تستم. *A* این را قبل از ناله حذف کرده. *GK*. ۲۴۰۲. فدا.

۲۴۰۴. *CL* پر سیم. *N* پُر سیم. ۲۴۰۵. *C* تو کی در جان. *L* بر جان و دلم جان می‌کنی. *GHKN* زین قَدَر. [چاپ قبلی، این قَدَر. متن تصحیح شد].

تو تَبْرَا کن که هستت دستگاه  
 یاد می‌کن آن زمانی را که من  
 بنده بر وفقِ تو دل افروختست  
 من سِفاناخ تو با هرچم پَزی  
 ۲۴۱۰ کفر گفتم نک به ایمان آمدم  
 خوی شاهانه تو را نشناختم  
 چون ز عَفُو تو چراغی ساختم  
 می‌نهم پیش تو شمشیر و کفن  
 از فراقِ تلخ می‌گویی سُخُن  
 ۲۴۱۵ در تو از من عذرخواهی هست سِر  
 عذرخواهم در درونت خُلُقِ تُست  
 رحم کن پنهان ز خود ای خشمگین  
 زین نَسَق می‌گفت با لطف و گشاد  
 گریه چون از حد گذشت و های های  
 ۲۴۲۰ شد از آن باران یکی برقی پدید  
 آنکه بنده رویِ خویش بود مَرَد  
 آنکه از کِبَرش دلت لرزان بَوَد  
 آنکه از نازش دل و جان خون بَوَد

۲۴۰۶ L تبرای تو جانرا، نیز فاتح. ۲۴۰۸ L هر چه گویم پخته گوئی.  
 ۲۴۰۹ ABGHKLN بولاق، سپاناخ. A با ترش یا با که. C یا بشیرین L با ترش یا با بشیرین.  
 N یا بشیرین. ۲۴۱۱ ABGHKN بولاق، گستاخ خر در تاختم. L اندر تاختم.  
 ۲۴۱۳ L من نهم، نیز H که در بالا تصحیح کرده. ۲۴۱۴ N آن مکن.  
 ۲۴۱۵ بولاق، مستتر. ۲۴۱۶ C دلمن. L دلم زین جرم.  
 ۲۴۱۹ ABGHKN بولاق زو که بی گریه. C آنک. L به این صورت ضبط کرده:  
 گریه چون از حد گذشت و های های از حنینش مرد را شد دل ز جای  
 L افزوده:

چون قرارش ماند و صبرش بجای زو که بی‌گریه بد او خود دلربای  
 ۲۴۲۰ L بر دل. ۲۴۲۲ B بالای شوی نوشته بود. بولاق، گریان بود. در بولاق جای  
 ابیات ۲۴۲۲ و ۲۴۲۳ با هم عوض شده.

آنکه در جور و جفایش دام ماست  
 ۲۴۲۵ زَيْنَ لِلنَّاسِ حَقَّ اَرَا سَتَسْتَ  
 چون پی یسکنُ اِلَیْهاش آفرید  
 رُسْتَم زال ار بُوَد وز حَمْزَه بیش  
 آنکه عَالَم بنده گفتش بُدی  
 آب غالب شد بر آتش از نهیب  
 ۲۴۳۰ چونکه دیگی در میان آید شها  
 ظاهراً بر زن چو آب ار غالبی  
 این چنین خاصیتی در آدمیست  
 عذَر ما چه بُوَد چو او در عذَر خاست  
 زانچه حق آراست چون دانند جَسْت  
 کئی تواند آدم از حوّا بُرید  
 هست در فرمان اسیر زالِ خویش  
 کَلِمَتِنِی یا حُمَیْرا می زدی  
 آتش جوشد چو باشد در حجاب  
 نیست کرد آن آب را کَرْدَش هوا  
 باطناً مغلوب و زن را طالبی  
 مَهر حیوان را کَمَسْت آن از کَمِیست

### در بیان این خبر که إِنَّهُمْ يَغْلِبْنَ الْعَاقِلَ وَيَغْلِبُهُنَّ الْجَاهِلُ

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان  
 ۲۴۳۵ باز بر زن جاهلان غالب شوند  
 گم بُوَدشان رَقَّت و لطف و وِداد  
 مَهر و رَقَّت و صفِ انسانی بُوَد  
 پرتو حَقَسْت آن معشوق نیست  
 غالب آید سخت و بر صاحب دلان  
 کاندراشان تُنْدی حیوانست بند  
 زآنکه حیوانیست غالب بر نهاد  
 خشم و شهوت و صفِ حیوانی بُوَد  
 خالقست آن گویا مخلوق نیست

۲۴۲۴. بولاق، از جور. LN بولاق، جفایش. [دیگر نسخ، نیز چاپ قبلی، جفایش]. L  
 دامپاست. L چو او خود عذر خواست، و همچنین است A که خود را حذف کرده. پس از  
 این بیت L افزوده:

آنک جز خون ریزیش کاری نبود  
 چون نهد گردن زهی سودا و سود  
 آنک جز گردن کشی نآمد ازو  
 خوش درآید با تو چون باشد بگو  
 ۲۴۲۵. B زانک. L چون تانند رست. ۲۴۲۷. N وز حمزه پیش. ۲۴۲۸. BGK آنک  
 عالم مست گفتش آمدی، و در H به همین صورت تصحیح شده. ۲۴۲۹. BGK ز آتش  
 او، که در A در بالای سطر نوشته شده و در H نیز به همین صورت تصحیح شده. N ز آتشش.  
 بولاق، حجب. ۲۴۳۰. BGKN بولاق، چونک دیگی حایل آمد هر دو را، نیز در حاشیه H.  
 ۲۴۳۳. ABCL پیغامبر. بولاق، و را حذف کرده. ۲۴۳۴. ABGHL بولاق، چیره شوند،  
 در C به همین صورت تصحیح شده. ABGHL بولاق، در مصراع دوم، زانک ایشان تند و  
 بس خیره رَوْنْد، در C به همین صورت تصحیح شده. N در مصراع دوم زانک ایشان تند و  
 بس حیوانیند، ضبط کرده. ۲۴۳۵. در حاشیه N اضافه شده. L حیوانست.  
 ۲۴۳۷. A گویی. HN گویی که در H به صورت گویا تغییر یافته. L گوئیش.

تسلیم کردنِ مردِ خود را به آنچه التماسِ زن بود از طلبِ معیشت و این  
اعتراض زن را اشارتِ حق دانستن  
به نزدِ عقلِ هر داندۀ ای هست      که با گردنده گردانده‌ای هست

مرد زآن گفتن پشیمان شد چنان	کز عوانی ساعتِ مردن عوان
گفت خصم جانِ جان من چون شدم	بر سرِ جانم لگنها چون زدم
۲۴۴۰ چون قضا آید فرو پوشد بصر	تا نداند عقلِ ما پا را ز سر
چون قضا بگذشت خود را می خورد	پرده بذریده گریبان می درد
مرد گفت ای زن پشیمان می شوم	گر بُدم کافر مسلمان می شوم
من گنه کارِ توَم رحمی بکن	بر مکن یکبارگیم از بیخ و بُن
کافرِ پیر ار پشیمان می شود	چونکه عذر آرد مسلمان می شود
۲۴۴۵ حضرت پُر رحمتست و پُر کرم	عاشقِ او هم وجود و هم عدم
کفر و ایمان عاشقِ آن کبریا	مس و نقره بنده آن کیمیا

در بیانِ آنکه موسی و فرعون هر دو مسخرِ مشیت‌اند چنانکه زهر و  
پازهر و ظلمات و نور و مناجات کردنِ فرعون بخلوت تا ناموس نشکند

موسی و فرعون معنی را رهی	ظاهر آن ره دارد و این بی‌رهی
روز موسی پیشِ حق نالان شده	نیم شب فرعون گریان آمده
کین چه غلست ای خدا بر گردنم	ورنه غل باشد که گوید من منم

عنوان (۱): [چاپ قبلی، حرف اول کلمه اول نقطه ندارد. متن تصحیح شد]. *GHKN* آن  
اعتراض. *N* اشارت را حذف کرده. ۲۴۳۸. بولاق، گفته. ۲۴۳۹. *ABL* بولاق، جان جان  
چون آمدم. *GHK* جان چون آمدم. *ABGHKLN* بولاق، در مصراع دوم، بر سر جان من.  
۲۴۴۰. بولاق، آمد. *L* پوشد نظر. پس از این بیت *L* افزوده:

زآن امام المتّقین داد این خبر      که اذا جاء القضاء عمی البصر  
۲۴۴۱. *B* گریبا. ۲۴۴۲. *N* ای زن گنه کار توَم. ۲۴۴۳. در حاشیه *C* اضافه شده. *L* گنه  
کارم. ۲۴۴۵. بولاق، حضرتت. عنوان (۲): *ABGHKLN* زهر و پازهر [متن موافق نظر  
نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، پادزهر و زهر]. بولاق، زهر و پادزهر. *N* ظلمت.  
۲۴۴۷. در حاشیه *N* اضافه شده. پس از این بیت *L* بیت ۲۴۵۰ را ضبط کرده.  
۲۴۴۸. *AHKL* بولاق، هم گریان شده. *BG* هم گریان بده. ۲۴۴۹. *N* در گردنم.

- ۲۴۵۰ زانکه موسی را منور کرده‌ای  
 زانکه موسی را تو مهر و کرده‌ای  
 بهتر از ماهی نبود استاره‌ام  
 نوبتم گر رب و سلطان می‌زنند  
 می‌زنند آن طاس و غوغا می‌کنند  
 ۲۴۵۵ من که فرعونم ز خلق ای وای من  
 خواجه‌تاشانیم اما تیشه‌ات  
 باز شاخی را موصل می‌کند  
 شاخ را بر تیشه دستی هست نی  
 حق آن قدرت که آن تیشه تو راست  
 ۲۴۶۰ باز با خود گفته فرعون ای عجب  
 در نهان خاکی و موزون می‌شوم  
 رنگ زر قلب ده‌تو می‌شود  
 نی که قلب و قالبم در حکم اوست  
 سبز گردم چونکه گوید کشت باش  
 ۲۴۶۵ لحظه‌ای ماهم کند یک دم سیاه  
 پیش چوگانهای حکم کن فکان  
 چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد  
 چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی  
 مر مرا زان هم مکدر کرده‌ای  
 ماه جانم را سیه رو کرده‌ای  
 چون خسوف آمد چه باشد چاره‌ام  
 مه گرفت و خلق پنگان می‌زنند  
 ماه را زان زخمه رسوا می‌کنند  
 زخم طاس آن ربی الأعلای من  
 می‌شکافد شاخ تر در بیشه‌ات  
 شاخ دیگر را معطل می‌کند  
 هیچ شاخ از دست تیشه جست نی  
 از گرم کن این کژیها را تو راست  
 من نه در یا ربنایم جمله شب  
 چون به موسی می‌رسم چون می‌شوم  
 پیش آتش چون سیه رو می‌شود  
 لحظه‌ای مغرم کند یک لحظه پوست  
 زرد گردم چونکه گوید زشت باش  
 خود چه باشد غیر این کار اله  
 می‌دویم اندر مکان و لامکان  
 موسی با موسی در جنگ شد  
 موسی و فرعون دارد آشتی

۲۴۵۰. N هم زان. ۲۴۵۱. در C جای ابیات ۲۴۵۱ و ۲۴۵۲ با هم عوض شده.  
 ۲۴۵۲. بولاق، خسوف آید. ۲۴۵۵. BK فرعونم ز شهرت وای من. نیز چنین است در A در  
 بالای سطر و در حاشیه C و در GH به همین صورت تصحیح شده. ۲۴۵۶. BGHKLN  
 بولاق، شاخ را در بیشه ات. در C در بالای سطر نیز به همین نحو نوشته شده.  
 ۲۴۵۷. GHKN موصل، بدون همزه. همین استعاره در ابیات ۱۲۴۵ و ۲۶۹۹ دفتر دوم بکار  
 رفته و نشان می‌دهد که موصل در اینجا قرائت صحیح است [متن اصلاح شد]؛ اما موصل  
 برای معطل متضاد بهتری است. ۲۴۵۸. L رست بجای جست.  
 ۲۴۶۰. AB بولاق، گفت. [چاپ قبلی، ربنا ام]. ۲۴۶۱. CN چون نهان.  
 ۲۴۶۲. C زانک زر. ۲۴۶۲. [چاپ قبلی، قلب. متن تصحیح شد].  
 ۲۴۶۴. در N جای این بیت با بیت پس از آن عوض شده.  
 ۲۴۶۸. GK بولاق، دارند، و در BC به همین صورت تصحیح شده. قرائت H مبهم است.

۲۴۷۰ گر تو را آید برین نکته سؤال  
 این عجب کین رنگ از بی رنگ خاست  
 چونکه روغن را ز آب اسرشته‌اند  
 چون گل از خارست و خار از گل چرا  
 یا نه جنگست این برای حکمتست  
 یا نه اینست و نه آن حیرانیست  
 ۲۴۷۵ آنچه تو گنجش توهم می‌کنی  
 چون عمارت دان تو وهم و رایها  
 در عمارت هستی و جنگی بود  
 نی که هست از نیستی فریاد کرد  
 تو مگو که من گریزانم ز نیست  
 ۲۴۸۰ ظاهراً میخواندت او سوی خود  
 نعلهای بازگونست ای سلیم  
 رنگ کئی خالی بود از قیل و قال  
 رنگ با بی رنگ چون در جنگ خاست  
 آب با روغن چرا ضد گشته‌اند  
 هر دو در جنگند و اندر ماجرا  
 همچو جنگ خرفروشان صنعتست  
 گنج باید جست این ویرانیست  
 زان توهم گنج را گم می‌کنی  
 گنج نبود در عمارت جایها  
 نیست را از هستها ننگی بود  
 بلکه نیست آن هست را واداد کرد  
 بلکه او از تو گریزانست بیست  
 وز درون می‌راندت با چوب رد  
 سرکشی فرعون می‌دان از کلیم

### سبب حرمان اشقیا از دو جهان که خسر الدنیا والآخرة

چون حکیمک اعتقادی کرده است  
 گفت سایل چون بماند این خاکدان  
 کآسمان بیضه زمین چون زرده است  
 در میان این محیط آسمان

۲۴۶۹. GHKN برین نکته. [ موافق نظر صریح نیکلسون متن به همین صورت تصحیح شد.  
 چاپ قبلی، بدین ]. ۲۴۷۰. CL در بجای با. BL بولاق این بیت را افزوده:  
 اصل روغن ز آب افزون می‌شود عاقبت با آب ضد چون می‌شود  
 GK نیز این بیت را بعد از بیت ۲۴۷۰ گنجانیده‌اند و در H در حاشیه اضافه شده.  
 ۲۴۷۱. BG حذف کرده. تصحیح کننده‌ای آن را در حاشیه G اضافه کرده.  
 ۲۴۷۴. فاتح. گنج را جو گنج در ویرانیست، هیچ نسخه خطی آن را تأیید نمی‌کنند.  
 ۲۴۷۷. A از هستها تنگی بود. ۲۴۷۸. L ایجاد بجای واداد.  
 ۲۴۷۹. A گریزانست نیست. و همچنین است L B بیست. ۲۴۸۱. GHK بازگونه‌ست.  
 BGKN بولاق، نفرت فرعون، و همچنین AH در حاشیه. پس از این بیت L افزوده:  
 قومی اندر آتش سوزان چو ورد قومی اندر گلستان بر رنج و درد  
 عنوان: N از هر دو.  
 ۲۴۸۲. B طبیعی، و حکیمک در بالای آن.

همچو قندیلی معلق در هوا  
 ۲۴۸۵ آن حکیمش گفت کز جذبِ سما  
 چون ز مقناطیس قُبّه ریخته  
 آن دگر گفت آسمانِ باصفا  
 بلکه دفعش می‌کند از شش جهات  
 پس ز دفعِ خاطرِ اهلِ کمال  
 ۲۴۹۰ پس ز دفعِ این جهان و آن جهان  
 سرگشی از بندگانِ ذوالجلال  
 گهرُبا دارند چون پیدا کنند  
 کهربای خویش چون پنهان کنند  
 آن چنان که مرتبه حیوانیست  
 ۲۴۹۵ مرتبه انسان به دستِ اولیا  
 بنده خود خواند احمد در رشاد  
 عقلِ تو همچون شُتربانِ تو شُتر  
 عقلِ عاقلند اولیا و عقلها  
 اندر ایشان بنگر آخر ز اعتبار  
 ۲۵۰۰ چه قلاوز و چه اشتربان بیاب  
 نک جهان در شب بمانده میخ‌دوز  
 اینت خورشیدی نهان در ذره‌ای  
 اینت دریای نهان در زیرِ کاه  
 اشتباهی و گمانی در درون  
 نی به اسفل می‌رود نی بر علی  
 از جهاتِ شش بماند اندر هوا  
 در میان ماند آهنی آویخته  
 گئی گشت در خود زمینِ تیره را  
 زان بماند اندر میانِ عاصفات  
 جانِ فرعونان بماند اندر ضلال  
 مانده‌اند این بی‌رهان بی‌این و آن  
 دان که دارند از وجودِ تو ملال  
 کاه هستی تو را شیدا کنند  
 زود تسلیم تو را طغیان کنند  
 کو اسیر و سغبه انسانیت  
 سغبه چون حیوان شناسش ای کیا  
 جمله عالم را بخوان قل یا عباد  
 می‌کشاند هر طرف در حکم مُر  
 بر مثالِ اُشتران تا انتها  
 یک قلاوزست جانِ صد هزار  
 دیده‌ای کان دیده بیند آفتاب  
 منتظرِ موقوفِ خورشیدست روز  
 شیرِ نر در پوستینِ بره‌ای  
 پا برین گه هین منه در اشتباه  
 رحمتِ حقست بهر رهنمون

۲۴۸۴. A قندیل. B بر هوا. A علا. B علا. C ظاهر بجای خاطر، که در حاشیه

تصحیح شده. ۲۴۹۰. C مانده‌اند بی این و آن این بی‌رهان، در بالا تصحیح شده.

۲۴۹۲. H شیدا. L خویش را پنهان. ۲۴۹۴. GH سغبه.

۲۴۹۵. GH سغبه. ۲۴۹۷. L می‌گشاید. ۲۴۹۹. L و جان.

۲۵۰۱. GKL در مصراع اول. یک جهان. BGN در مصراع دوم، و روز، و در H به همین

صورت تصحیح شده. ۲۵۰۲. N خورشید.

۲۵۰۳. GH دریایی. ABGHK بولاق، با اشتباه، و در C به همین صورت تصحیح شده.

۲۵۰۴. ABGH گمانی را درون، که در G تصحیح شده.



۲۵۰۵ هر پَیْمبر فرد آمد در جهان      فرد بود و صد جهانش در نهان  
عالم کُبری به قُدرت سِحر کرد      کرد خود را در کَهِین نقشی نَوَزَد  
ابلهانش فرد دیدند و ضعیف      کئی ضعیف است آنکه با شه شد حریف  
ابلهان گفتند مردی بیش نیست      وای آنکو عاقبت اندیش نیست

حقیر و بی‌خضم دیدن دیده‌های حسّ صالح و ناقة صالح را چون خواهد که  
حق لشکری را هلاک کند در نظر ایشان حقیر نماید خصمان را و اندک اگر چه  
غالب باشد آن خصم و یَقْلِلُکُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا

۲۵۱۰ ناقة صالح بصورت بُد شُتر      پی بُریدندش ز جهل آن قوم مُر  
از برای آب چون خصمش شدند      نان‌کور و آب‌کور ایشان بُدند  
ناقة الله آب خورد از جوی و میغ      آب حق را داشتند از حق دریغ  
ناقة صالح چو جسم صالحان      شد کمینی در هلاک طالحان  
تا بر آن اُمت ز حکم مرگ و درد      نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقَيَّاهَا چه کرد  
شحنة قهر خدا زیشان بجُست      خونبهای اشتری شهری دُرست  
۲۵۱۵ روح او چون صالح و تن ناقة است      روح اندر وصل و تن در فاقه است  
روح صالح قابل آفات نیست      زخم بر ناقة بود بر ذات نیست  
کس نیابد بر دل ایشان ظفر      بر صدف آمد ضرر نی بر گهر  
روح صالح قابل آزار نیست      نور یزدان سُغْبَةُ کُفَّار نیست

۲۵۰۵ BGK فرد بود آن رهنمایش در نهان؛ نیز H در حاشیه. ۲۵۰۶. در حاشیه HN.  
اضافه شده. A عالمی. ولی محمد، سُخره کرد. ۲۵۰۷. A که بجای کی. ۲۵۰۸. B  
وای او کو. عنوان: بولاق. و ناقة صالح را حذف کرده. N حسّ صالح را. بولاق. چون خدا  
خواهد که لشکری را. N چشمشان را اندک نماید. ۲۵۱۰. N آب کور و نان  
کور. ۲۵۱۱. AL بولاق. جو و میغ. صاری. جود میغ. مثنوی ۶۶۸ هـ به گفته صاری. جوی  
میغ ضبط کرده. ۲۵۱۳. GH ناقة. ۲۵۱۴. پس از این بیت L افزوده:

روح صالح ناقة تن اشترست      نفس گمره مز و را چون پی برست  
۲۵۱۵ ABGHLN بولاق. روح همچون صالح. در C بیت ۲۵۱۵ پس از بیت ۲۵۱۷ ضبط  
شده. ۲۵۱۶. در L جای ابیات ۲۵۱۶ و ۲۵۱۸ با هم عوض شده.  
۲۵۱۷ ABGHLN بولاق. حذف کرده. رک: ذیل بیت ۲۵۲۱.

- جسم خاکی را بدو پیوست جان  
 ۲۵۲۰ بی خبر کآزار این آزار اوست  
 زآن تعلق کرد با جسمی اله  
 نفاقه جسم ولی را بنده باش  
 گفت صالح چونکه کردید این حسد  
 بعد سه روز دگر از جانستان  
 ۲۵۲۵ رنگ روی جمله تان گردد دگر  
 روز اول رویتان چون زعفران  
 در سوم گردد همه روها سیاه  
 گر نشان خواهید از من زین وعید  
 گر توانیدش گرفتن چاره هست  
 ۲۵۳۰ کس نتانست اندر آن کُره رسید  
 گفت دیدیت آن قضا مُبرّم شدست  
 کُره نفاقه چه باشد خاطرش  
 گر بجا آید دلش رستید از آن  
 چون شنیدند این وعید مُنکدر  
 ۲۵۳۵ روز اول روی خود دیدند زرد
- تا بیآزارند و بینند امتحان  
 آب این خُم متصل با آب جوست  
 تا که گردد جمله عالم را پناه  
 تا شوی با روح صالح خواجه تاش  
 بعد سه روز از خدا نِقَمَت رسد  
 آفتی آید که دارد سه نشان  
 رنگ رنگ مختلف اندر نظر  
 در دوم رُو سرخ همچون ارغوان  
 بعد از آن اندر رسد قهر اله  
 کُره نفاقه به سوی کُهِ دوید  
 ورنه خود مرغ اُمید از دام جَست  
 رفت در کُهِسارها شد ناپدید  
 صورت اومید را گردن زدست  
 که بجا آرید ز احسان و برش  
 ورنه نومیدیت و ساعدها گزان  
 چشم بنهادند و آن را منتظر  
 می زدند از نا اُمیدی آهِ سرد

۲۵۱۹. AGHN. مصراع نخست، حق از آن پیوست با جسمی نهان، نیز C در حاشیه. GN  
 تاش آزارند، و در H به همین صورت تصحیح شده. ۲۵۲۱. در حاشیه C اضافه شده. پس  
 از این بیت، بولاق بیت ۲۵۱۷ را ضبط کرده و در مصراع دوم آن بیت بجای آمد، آید نوشته.  
 ۲۵۲۳. L کردند. C روز روی جملتان، در بالا تصحیح شده. BL بولاق، جمله تان.  
 ۲۵۲۷. A در سیم گردد. ۲۵۲۹. پس از این بیت L افزوده:

چون شنیدند این ازو جمله بتنگ در پی اشتر دویدند همچو سگ  
 ۲۵۳۰. پس از این بیت بولاق افزوده:

همچو روح پاک کو از تنگ تن می‌گریزد جانب ربّ المنن  
 ۲۵۳۱. B این قضا. G مُعلن ضبط کرده، مُبرّم را نسخه بدل داده. AL بولاق، امید را.  
 ۲۵۳۲. A که بجان آرید. در C ز پیش از احسان اضافه شده. ۲۵۳۳. HLN نومیدید.  
 AGN بولاق، ساعد را، و در H به همین صورت تصحیح شده. H برُو ساعد گزان نوشته.  
 ۲۵۳۵. N رنگ بجای روی.

- سرخ شد روی همه روز دوم  
 شد سیاه روز سوم روی همه  
 چون همه در ناامیدی رد شدند  
 در نوبی آورد جبریل امین  
 ۲۵۴۰ زانو آن دم زن که تعلیمت کنند  
 منتظر گشتند زخم قهر را  
 صالح از خلوت به سوی شهر رفت  
 ناله از اجزای ایشان می شنید  
 زاستخوانهایشان شنید او ناله‌ها  
 ۲۵۴۵ صالح آن بشنید و گریه ساز کرد  
 گفت ای قومی بباطل زیسته  
 حق بگفته صبر کن بر جورشان  
 من بگفته پند شد بند از جفا  
 بس که کردند از جفا بر جای من  
 ۲۵۵۰ حق مرا گفته تو را لطفی دهم  
 صاف کرده حق دلم را چون سما  
 در نصیحت من شده بار دگر  
 شیر تازه از شکر انگيخته  
 در شما چون زهر گشته آن سُخُن  
 ۲۵۵۵ چون شوم غمگین که غم شد سزنگون  
 هیچ کس بر مرگ غم نوحه کند  
 رو به خود کرد و بگفت ای نوحه گر  
 نوبت اومید و توبه گشت گم  
 حکم صالح راست شد بی مَلَحَمه  
 همچو مرغان در دو زانو آمدند  
 شرح این زانو زدن را جاثمین  
 وز چنین زانو زدن بیمت کنند  
 قهر آمد نیست کرد این شهر را  
 شهر دید اندر میان دود و تفت  
 نوحه پیدا نوحه گویان ناپدید  
 اشک خون از جانشان چون ژاله‌ها  
 نوحه بر نوحه گران آغاز کرد  
 وز شما من پیش حق بگریسته  
 پسندشان ده بس نماید از دُورشان  
 شیر پند از مهر جوشد وز صفا  
 شیر پند افسرد در رگهای من  
 بر سر آن زخمها مَرَهَم نهم  
 روفته از خاطرم جور شما  
 گفته امثال و سخنها چون شکر  
 شیر و شهدی با سخن آمیخته  
 زآنکه زهرستان بُدیت از بیخ و بُن  
 غم شما بودیت ای قوم حَرون  
 ریش سر چون شد کسی مو بر کند  
 نوحه‌ات را می نیرزد آن نفر

۲۵۳۷ GK روز سیم. ۲۵۳۸ ABGHN بولاق، در ناامیدی سر زدند، و به همین صورت در  
 C تصحیح شده. L همچو شیخان. ۲۵۳۹ C جبرئیل. ۲۵۴۱ ABGHLN بولاق، آن  
 شهر را. ۲۵۴۲ A صالح از خانه، در بالا تصحیح شده. GHN دود و تفت.  
 ۲۵۴۴ G اشک ریزان جانشان، و به همین صورت در H تصحیح شده. فاتح با G موافق  
 است. N اشک ریز از جانشان. ۲۵۴۶ بولاق، قوم. ۲۵۴۹ BGH بولاق، کردید؛ نیز  
 فاتح، منهج، صاری. ۲۵۵۷ در حاشیه CN اضافه شده. L می نیرزد. [متن موافق نظر  
 نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، می نیرزند].

راست خوان کز خوانی ما را مُبین  
 باز اندر چشم و دل او گریه یافت  
 ۲۵۶۰ قطره می بارید و حیران گشته بود  
 عقل او می گفت کین گریه ز چیست  
 بر چه می گریی بگو بر فعلشان  
 بر دل تاریکی پُر زنگارشان  
 بر دم و دندان سگساران‌شان  
 ۲۵۶۵ بر ستیز و تسخر و افسوسشان  
 دستشان کز پایشان کز چشم کز  
 از پی تقلید وز رایات نقل  
 پیر خرنی جمله گشته پیر خرن  
 از بهشت آورد یزدان بندگان

### در معنی آنکه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ

۲۵۷۰ اهل نار و خلد را بین هم دُکان  
 اهل نار و اهل نور آمیخته  
 همچو در کان خاک و زر کرد اختلاط  
 در میانشان بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ  
 در میانشان کوه قاف انگیخته  
 در میانشان صد بیابان و رباط

۲۵۵۸. *ABL* بولاق، کز مخوان ای راست خواننده، ضبط کرده، *C* به همین صورت در حاشیه  
 تصحیح کرده، *GHK* نیز همین ضبط را با *مبین* دارند. *H* خواننده. *L* متین. *N* در مصراع اول  
 مانند *ABL* بولاق است اما بجای *مبین*، *ببین* نوشته. *ABL* بولاق، کیف آسی خلف قوم، نیز *C*  
 در حاشیه. [چاپ قبلی، کُئِقْ. متن تصحیح شد]. *GHN* و نسخ چاپی چنین ضبط کرده‌اند:

کز مخوان ای راست خواننده *مبین* کیف آسی خلف قوم ظالمین

با این تفاوت که *N* بجای *مبین*، *ببین* نوشته است. ۲۵۵۹. *CL* جسم و دل.  
 ۲۵۶۱. *N* این گریه. ۲۵۶۲. *AGH* بر سپاه کینه توز بدنشان. ۲۵۶۴. *H* دم بجای دم. این  
 کلمه در *G* اعراب ندارد. ۲۵۶۷. *C* ظاهراً، وز رایات و نقل. قرائت وز رایات نقل را  
 تصحیح کننده‌ای در حاشیه *H* آورده. *A* تقلید و معقولات نقل، و به همین صورت در *C*  
 تصحیح شده. بولاق، بر جمال این پیر عقل. *AL* بر سر این پیر عقل. جمال، به فتح اول،  
 شاید صحیح‌تر باشد. ۲۵۶۸. *C* پیر حرنی. *L* پیر خر به. *L* گشته پیره خر. فاتح، پیر حرن،  
 کاملاً ناصواب است. *L* از زیان و چشم. عنوان: *ABH* لایبغیان را حذف کرده.

- همچنانکه عِقْد در دُر و شَبَه  
 بحر را نیمیش شیرین چون شَکَر  
 ۲۵۷۵ نیم دیگر تلخ همچون زهرِ مار  
 هر دو برهم می‌زنند از تحت و اوج  
 صورتِ برهم زدن از جسمِ تنگ  
 موجهای صلح بر هم می‌زند  
 موجهای جنگ بر شکلِ دگر  
 ۲۵۸۰ مِهَر تلخان را به شیرین می‌گشَد  
 قهر شیرین را به تلخی می‌بَرَد  
 تلخ و شیرین زین نظر ناید پدید  
 چشم آخربین تواند دید راست  
 ای بسا شیرین که چون شَکَر بُوَد  
 ۲۵۸۵ آنکه زیرک‌تر به بُو بشناسدش  
 پس لبش رَدش کند پیش از گُلُو  
 و آن دگر را در گُلُو پیدا کند  
 و آن دگر را در حَدَث سوزش دهد  
 و آن دگر را بعدِ ایام و شُهور  
 ۲۵۹۰ ور دهندش مُهلت اندر قعرِ گور  
 هر نبات و شَکری را در جهان  
 سالها باید که اندر آفتاب  
 باز تَرّه در دو ماه اندر رسد  
 بَهرِ این فرمود حق عَزَّ وَجَلَّ
- مختلط چون میهمان یکشَبه  
 طعم شیرین رنگ روشن چون قمر  
 طعم تلخ و رنگ مُظْلَم قیزوار  
 بر مثالِ آبِ دریا موج موج  
 اختلاطِ جانها در صلح و جنگ  
 کینه‌ها از سینه‌ها بر می‌کند  
 مِهَرها را می‌کند زیر و زَبَر  
 زآنکه اصلِ مِهَرها باشد رَشَد  
 تلخ با شیرین کجا اندر خُورَد  
 از دریچهٔ عاقبت دانند دید  
 چشم آخربین غرورست و خطاست  
 لیک زهر اندر شَکَر مُضَمَر بُوَد  
 و آن دگر چون بر لب و دندان زدش  
 گرچه نعره می‌زند شیطان کُلُو  
 و آن دگر را در بَدَن رُسوا کند  
 خرج آن در دخل آموزش دهد  
 و آن دگر را بعدِ مرگ از قعرِ گور  
 لابد آن پیدا شود بِیَوْمِ النَّشُور  
 مهلتی پیداست از دَوَرِ زمان  
 لعل یابد رنگ و رُخشانی و تاب  
 باز تا سالی گُلِ احمر رسد  
 سُورَةُ الْأَنْعَام در ذکرِ أَجَل

۲۵۷۵. AH زهر و مار. G مظلم همچو قار، نیز H در حاشیه.

۲۵۷۶. A می‌زند. بولاق، از تخت. ۲۵۷۷. L از چشم تنگ. ۲۵۷۹. بولاق، در شکل.

۲۵۸۶. ACL شیطان کلو. ۲۵۸۸. C از دخل. BGKLN بولاق، در مصراع دوم، ذوق آن زخم

جگر دوزش دهد، ضبط کرده، نیز AH در حاشیه. ۲۵۸۹. L مرگ و نفخ صور.

۲۵۹۱. N نبات و گوهری را. ۲۵۹۲. [چاپ قبلی، رُخشانی، به فتح اول. متن موافق نظر

نیکلسون تصحیح شد]. ۲۵۹۳. B دو مه. ۲۵۹۴. L سورة انعام.

۲۵۹۵ این شنیدی موبمویت گوش باد  
 آب حیوان خوان مخوان این را سخن  
 نکته دیگر تو بشنو ای رفیق  
 در مقامی هست هم این زهر و مار  
 در مقامی زهر و در جایی دوا  
 ۲۶۰۰ گرچه آنجا او گزند جان بود  
 آب در غوره تُرُش باشد ولیک  
 باز در خُم او شود تلخ و حرام  
 آب حیوانست خوردی نوش باد  
 روح نو بین در تن حرف کهن  
 همچو جان او سخت پیدا و دقیق  
 از تصاریف خدایی خوش گوار  
 در مقامی کفر و در جایی روا  
 چون بدینجا در رسد درمان شود  
 چون به انگوری رسد شیرین و نیک  
 در مقام سِرْکگی نِعَمِ الإدام

در معنی آنکه آنچه ولی کند مرید را نشاید گستاخی کردن و همان  
 فعل کردن که حلواطیب را زیان ندارد اما بیمار را زیان دارد و سرما و  
 برف انگور رسیده را زیان ندارد اما غوره را زیان دارد که در راهست  
 که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ نشده است

گر ولی زهری خورد نوشی شود      و ر خورد طالب سیه هوشی شود  
 رَبِّ هَبْ لِي مِنْ سُلَيْمَانَ آمَدَسْت      که مده غیر مرا این مُلک و دست

۲۵۹۷. فاتح، پنهان. ۲۵۹۸. AH هست این چون زهر، و در زیر چون، در H هم اضافه  
 شده. L این هم. بولاق زهر مار. ۲۵۹۹. پس از این بیت L افزوده:

در مقامی خار و در جایی چو گل	در مقامی سرکه در جایی چو مل
در مقامی خوف و در جایی رجا	در مقامی بخل و در جایی سخا
در مقامی فقر و در جایی غنا	در مقامی قهر و در جایی رضا
در مقامی جور و در جایی وفا	در مقامی منع و در جایی عطا
در مقامی درد و در جایی صفا	در مقامی خاک و جانی کیمیا
در مقامی عیب و در جایی هنر	در مقامی سنگ و در جایی گهر
در مقامی حنظل و جانی شکر	در مقامی خشکی و جانی مطر
در مقامی ظلم و جانی محض عدل	در مقامی جهل و جانی عین عقل

۲۶۰۰. K می رسد. ABGHLN بولاق، درمان بود. عنوان: C آنکه را حذف کرده. AK بولاق،  
 ولی کامل، نیز در حاشیه H. بولاق، مریدانرا. G بیماران را. N رنجور را بجای بیمار را. N  
 و را پیش از سرما حذف کرده. ABGHLN بولاق، رسیده را حذف کرده. ABGHLN نشده  
 است را حذف کرده. ۲۶۰۳. N سیه گوشی. ۲۶۰۴. A مال و دست. HN ملک دست.

- ۲۶۰۵ تو مکن با غیر من این لطف و جود  
نکته لا یَنْبَغی می‌خوان به جان  
بلکه اندر مُلک دید او صد خطر  
بیم سر با بیم سر با بیم دین  
پس سلیمان همتی باید که او  
۲۶۱۰ با چنان قوت که او را بود هم  
چون برو بنشست زین اندوه گُرد  
پس شفاعت کرد و گفت این مُلک را  
هر که را بذهی و بگنی آن کرم  
او نباشد بَعْدی او باشد مَعی  
۲۶۱۵ شرح این فرضست گفتن لیک من  
این حسد را مانند اما آن نبود  
سِرِّ مِنْ بَعْدی ز بُخْلِ او مدان  
مو بمو مُلک جهان بُد بیم سر  
امتحان نیست ما را مثل این  
بگذرد زین صد هزاران رنگ و بو  
موج آن مُلکش فرو می‌بست دم  
بر همه شاهان عالم رحم کرد  
با کمالی ده که دادی مَر مرا  
او سلیمانست و آنکس هم منم  
خود مَعی چه بُود منم بی مُدعی  
باز می‌گردم به قصه مرد و زن

### مُخْلِصِ ماجرای عرب و جفتِ او

- ماجرای مرد و زن را مَخْلَصی  
ماجرای مرد و زن افتاد نَقْل  
این زن و مردی که نَفْسست و خِرَد  
وین دو بایسته درین خاکی سرا  
۲۶۲۰ زن همی خواهد حویج خانقاه  
نَفْس همچون زن پی چاره‌گری  
عقل خود زین فکرها آگاه نیست  
گرچه سِرِّ قصه این دانه‌ست و دام  
گر بیان معنوی کافی شدی  
باز می‌جوید درونِ مُخْلِصی  
آن مثالِ نفسِ خود می‌دان و عقل  
نیک بایستست بهر نیک و بد  
روز و شب در جنگ و اندر ماجرا  
یعنی آب‌رو و نان و خوان و جاه  
گاه خاکی گاه جوید سَرزوری  
در دماغش جز غم الله نیست  
صورتِ قصه شنو اکنون تمام  
خلقِ عالم باطل و عاطل بُدی

۲۶۰۵. A این نبود. ۲۶۰۷. AC نیم سر. ۲۶۱۲. ABGHK بولاق: شد شفیع و گفت این  
مُلک و لوا، نیز در حاشیه C. ۲۶۱۳. L بخشی آن کرم. L و را پیش از آنکس حذف کرده.  
۲۶۱۶. در مصراع دوم، GKN مُخْلِصی ضبط کرده. این قرائت پسندیده‌ایست اما مُخْلِص، به  
ضم اول و فتح سوم، مرتبه عالی‌تری از ترک حظ نفس و تقوی را می‌رساند تا مُخْلِص، به ضم  
اول و کسر سوم. ۲۶۱۸. N بایستند. ۲۶۲۰. بولاق، حوایج. ABGHLN خانگاه. K  
جایگاه. ۲۶۲۱. G نفس با اضافه C زن که پی. ۲۶۲۳. C بولاق، دانست.  
۲۶۲۴. ABGHKLN بولاق، عاطل و باطل.

- ۲۶۲۵ گر محبتِ فکرت و معیستی  
هدیه‌های دوستان با همدگر  
تا گواهی داده باشد هدیه‌ها  
زانکه احسانهای ظاهر شاهندند  
شاهدت گه راست باشد گه دروغ  
۲۶۳۰ دوغ خورده مستی پیدا کند  
آن مُرای در صیام و در صلاست  
حاصل افعالِ برونی دیگرست  
یا رب آن تمیز ده ما را به خواست  
حس را تمیز دانی چون شود  
۲۶۳۵ و اثر نبود سبب هم مُظهرست  
چونکه نُورالله درآید در مشام  
تا محبت در درون شعله زند  
حاجتش نبود پیِ اعلامِ مهر  
هست تفصیلات تا گردد تمام  
۲۶۴۰ و آنکه آن معنی درین صورت بدید  
در دلالت همچو آبند و درخت
- صورتِ روزه و نمازت نیستی  
نیست اندر دوستی الا صُور  
بر محبت‌های مُضمر در خفا  
بر محبت‌های سرّ ای ارجمند  
مست گاهی از می و گاهی ز دُوغ  
های و هو و سرّ گرانها کند  
تا گمان آید که او مست و لا است  
تا نشان باشد بر آنچه مُضمرست  
تا شناسیم آن نشانِ کز ز راست  
آنکه حس یَنْظُر بِنُورِ اللَّهِ بُوَد  
همچو خویشی کز محبتِ مُخبرست  
مَر اثر را یا سبب نبوی غلام  
زَفَت گردد و ز اثر فارغ کند  
چون محبت نورِ خود زد بر سپهر  
این سخن لیکن بجو تو و السّلام  
صورت از معنی قریبست و بعید  
چون به ماهیت رَوی دُورند سخت

۲۶۲۵ C و را پیش از نمازت حذف کرده. L صوم نمازت. ۲۶۲۷ C بر خفا. H در جفا.  
۲۶۲۸ CL۰ سرّ ارجمند. ۲۶۲۹ بولاق، گوید بجای باشد. N مست گاه از وی بود گاهی ز  
دوغ. ۲۶۳۰ AB های هوی. H و را حذف کرده. GHN هوی. L بولاق، های و هوی  
سرّ گرانها. ۲۶۳۲ L حاصل فعل. K در آنچه. ۲۶۳۳ ABHK بولاق، این تمیز. A کز و  
راست. C کز راست. ۲۶۳۶ L نبود غلام. AGHK بولاق، و C در حاشیه، چنین ضبط کرده:  
نبود آنک نور حقش شد امام      مَر اثر را یا سببها را غلام  
این ضبط را معمولاً مقبول‌تر می‌دانند. N مصراع اوّل را موافق AGHK آورده ولی در مصراع  
دوم نوشته: مَر سبب را یا اثر را او غلام. در B پس از بیت ۲۶۳۶، به صورتی که در متن است،  
همان بیتی آمده که در AGHK بولاق می‌بینیم. ۲۶۳۷ B حذف کرده. CGHKN یا محبت. تا  
محبت، ضبط فاتح، منهج، بولاق در هیچ نسخه خطی نیامده. ۲۶۳۸ N حاجتش نآید.  
GN اعلام. [موافق نظر نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، اُعلام، به فتح اوّل].  
۲۶۳۹ A تفضیلات. ۲۶۴۰ ABGHK بولاق، گر چه شد بجای و آنک آن. L و آنک این. در  
مصراع اوّل، قرائت گرچه شد معنی در این صورت پدید را قویاً تأیید کرده‌اند.



ترکِ ماهیات و خاصیات گو شرح کن احوالِ آن دو ماهرو

دل نهادنِ عرب بر التماسِ دلبرِ خویش و سوگند  
خوردن که درین تسلیم مرا حیلتنی و امتحانی نیست

<p>مرد گفت اکنون گذشتم از خلاف هر چه گویی من تو را فرمان بَرَم در وجودِ تو شوم من مُنْعِدِم ۲۶۴۵ گفت زن آیا عجب یار منی گفت واللّه عالمِ السِّرِّ الخفی در سه گز قالب که دادش و نمود تا ابد هر چه بود او پیش پیش تا ملک بی خود شد از تدریس او ۲۶۵۰ آن گشادیشان کز آدم رُو نمود در فراخی عرصه آن پاک جان گفت پیغمبر که حق فرموده است در زمین و آسمان و عرش نیز در دلِ مؤمن بگنجم ای عجب ۲۶۵۵ گفت اَدْخُلْ فِی عِبَادِی تَلْتَقِی عرش با آن نورِ با پهنای خویش خود بزرگی عرش باشد بس مدید</p>	<p>حکم داری تیغ بر گش از غلاف در بد و نیک آمد آن ننگرم چون مُحِبِّم حُبِّ یُعْمِی وَیُصِم یا به حیلت کشفِ سِرِّم می کنی کافرید از خاک آدم را صفی هر چه در الواح و در ارواح بود دَرس کرد از عِلْمِ الْأَسْمَاءِ خویش قُدُس دیگر یافت از تقدیس او در گشادِ آسمانهاشان نبود تنگ آمد عرصه هفت آسمان من نگنجم در خُم بالا و پست من نگنجم این یقین دان ای عزیز گر مرا جویی در آن دلها طلب جَنَّةٌ مِنْ رُؤِیْتِی یا مُتَّقِی چون بدید آن را برفت از جای خویش لیک صورت کیست چون معنی رسید</p>
---	--

۲۶۴۲. K آن دو رزق جو، نیز در حاشیه G. عنوان: بولاق، مرد عرب. در C مرد در بالا اضافه شده. بولاق، زن بجای دلبر. ۲۶۴۴. بولاق، وی بجای آن. ۲۶۴۵. [چاپ قبلی، وَیُصِم. متن تصحیح شد]. ۲۶۴۶. ABGHK بولاق در مصراع اول: گفت زن آهنگ بَرَم می کنی، نیز C در حاشیه. ۲۶۴۸. A و را حذف کرده. در N جای الواح و ارواح با هم عوض شده. ۲۶۵۱. بولاق، گشاد ایشان. ۲۶۵۲. L در فضای عرصه. ۲۶۵۳. ABCL پیغامبر. ABGHK بولاق، نگنجم هیچ در بالا، و به همین صورت در C تصحیح شده. در B در خُم در بالای سطر نوشته شده. ۲۶۵۵. بولاق، این عجب. ۲۶۵۷. L بدید او را. ۲۶۵۸. بولاق، بدید بجای مدید.

پس مَلک می‌گفت ما را پیش ازین  
 ۲۶۶۰ تخم خدمت بر زمین می‌کاشتیم  
 کین تعلق چیست با این خاکمان  
 اَلِف ما انوار با ظلمات چیست  
 آدمّا اَن اَلِف از بوی تو بود  
 ۲۶۶۵ جسم خاکت را ازینجا یافتند  
 این که جان ما ز رُوح یافتست  
 در زمین بودیم و غافل از زمین  
 چون سفر فرمود ما را زان مُقام  
 تا که حُجَّتْها همی‌گفتیم ما  
 نور این تسبیح و این تهلیل را  
 ۲۶۷۰ حکم حق گسترد بَهر ما بساط  
 هر چه آید بر زبانتان بی حذر  
 زآنکه این دَمها چه گر نالایقست  
 از پی اظهار این سَبَق ای مَلک  
 تا بگویی و نگیرم بر تو من  
 ۲۶۷۵ صد پدر صد مادر اندر حِلْم ما  
 حِلْم ایشان کَف بحر حِلْم ماست  
 خود چه گویم پیش آن دُرّ این صدف  
 حَقّ آن کف حَقّ آن دریای صاف  
 از سَرِ مَهر و صفا است و خُضوع

۲۶۵۹. *ABGHKLN* بولاق، هر ملک، و به همین نحو در *C* تصحیح شده. *ABGHKLN*  
 بولاق، بر روی زمین، و به همین نحو در *C* تصحیح شده. ۲۶۶۰. *ABHKLN* بولاق،  
 در زمین. *GHN* زان بجای آن (خطای کتابت). [چاپ قبلی، آن تعلق. متن تصحیح شد].  
 ۲۶۶۱. *ABGHKLN* بولاق، با این. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، با آن]. ۲۶۶۲. *GHN*  
 اَلِف. *N* و این بجای با در مصراع اوّل. ۲۶۶۳. *GHN* اَلِف. *A* جسمش را. بولاق، بود به  
 جای بُد. ۲۶۶۴. *AL* یافتند، در هر دو مصراع. *L* در مصراع دوم، در اینجا. ۲۶۶۶. بولاق، و را  
 حذف کرده. *L* غافل در زمین. ۲۶۶۷. *H* مقام. ۲۶۶۸. *BL* بولاق، که آید.  
 ۲۶۷۰. *A* گسترده. ۲۶۷۲. *B* اگر بجای چه گر. ۲۶۷۷. *N* گفتم.  
 ۲۶۷۸. *ABGHL* بولاق، کامتحنی. ۲۶۷۹. *C* مهر صفا. *L* دادم رجوع.

۲۶۸۰ گر به پیشت امتحانست این هوس  
 سر مپوشان تا پدید آید سرم  
 دل مپوشان تا پدید آید دلم  
 چون کنم در دست من چه چاره است  
 امتحان را امتحان کن یک نفس  
 امر کن تو هر چه بر وی قادرم  
 تا قبول آرم هر آنچه قابلم  
 در نگر تا جان من چه کاره است

### تعیین کردن زن طریق طلب روزی کدخدای خود را و قبول کردن او

۲۶۸۵ گفت زن یک آفتابی تافتست  
 نایب رحمان خلیفه کردگار  
 گر بپیوندی بدان شه شه شوی  
 همنشین مَقْبِلان چون کیمیاست  
 چشم احمد بر ابوبکری زده  
 گفت من شه را پذیرا چون شوم  
 نسبتی باید مرا یا حیلتي  
 همچو آن مجنون که بشنید از یکی  
 گفت آوه بی بهانه چون روم  
 لَیْتَنی کُنْتُ طَبیبًا حَازِقًا  
 قُلْ تَعَالَوْا کُفْتُ حَقَّ مَا رَا بَدَان  
 شب پَران را گر نظر و آلت بُدی  
 گفت چون شاه کرم مَیدان رود  
 زانکه آلت دَعْوی است و هستی است  
 گفت گئی بی آلتی سودا کنم  
 عالمی زو روشنایی یافتست  
 شهر بغدادست از وی چون بهار  
 سوی هر ادبیر تا گئی می روی  
 چون نظرشان کیمیایی خود کجاست  
 او ز یک تصدیق صدیقی شده  
 بی بهانه سوی او من چون روم  
 هیچ پیشه راست شد بی آلتی  
 که مرض آمد به لیلی اندکی  
 ور بمانم از عیادت چون شوم  
 کُنْتُ أَمْشِی نَحْوَ لَیْلَى سَابِقًا  
 تا بود شرم اشگنی ما را نشان  
 روزشان جَوْلان و خوش حالت بُدی  
 عین هر بی آلتی آلت شود  
 کار در بی آلتی و پستی است  
 تا نه من بی آلتی پیدا کنم

عنوان: بولاق، طریق را حذف کرده.

۲۶۸۶. C سوی هر در، شاید اصل آن، هر درویش، بوده. BKLN بولاق، ادبار، و به همین صورت در C تصحیح شده.

۲۶۸۷. G همنشینی با شهان، نیز در حاشیه H. G مقبلان را نسخه بدل داده.

۲۶۸۸. ABGHLK بولاق، صدیق آمده، نیز در حاشیه C.

۲۶۹۱. ABGHLKN همچو مجنونی. ۲۶۹۳. G تنوین کلمات قافیه را حذف کرده.

۲۶۹۴. A حذف کرده. ۲۶۹۵. A حذف کرده.

۲۷۰۰ پس گواهی بایدم بر مُفلسی      تا مرا رحمی کند در مُفلسی  
تو گواهی غیرِ گفت و گو و رنگ      و انما تا رحم آرد شاهِ شنگ  
کین گواهی که ز گفت و رنگ بُد      نزد آن قاضی الْقُضاة آن جَرَح شد  
صدق می‌خواهد گواهِ حالِ او      تا بتابد نورِ او بیِ قالِ او

هدیه بردنِ عربِ سبوی آبِ باران از میانِ بادیه سوی  
بغداد به امیرالمؤمنین بر پنداشت که آنجا هم قحطِ آبست

۲۷۰۵ گفت زن صدق آن بود کز بودِ خویش      پاک برخیزند از مَجْهودِ خویش  
آبِ بارانست ما را در سبوی      مِلْکت و سرمایه و اسبابِ تو  
این سبوی آب را بردار و رَو      هدیه ساز و پیشِ شاهنشاه شو  
گو که ما را غیرِ این اسباب نیست      در مَفازَه هیچ به زین آب نیست  
گر خزینه‌ش پُر ز رست و گوهرست      این چنین آبش نیاید نادرست  
چیست آن کوزه تنِ محصورِ ما      اندرو آبِ حواسِ شورِ ما  
ای خداوند این خُم و کوزه مرا      در پذیر از فضلِ الله اَشْتَری  
۲۷۱۰ کوزه‌ای با پنج لُوله پنج حِس      پاک دار این آب را از هر نَجس  
تا شود زین کوزه مَنفَذ سوی بحر      تا بگيرد کوزه من خوی بحر

۲۶۹۹. *AGHL* در مصراع دوم، رحمی کند شاه غنی، نیز *N* در حاشیه. *B* رحمی کند با مونس. بولاق و فاتح، تا شهی رحم کند با مونس. *N* در مغلسی. *H* در حاشیه، تا شهم رحم کند یا مونس. این قرائت را باید به سبب قافیه آن رد کرد.

۲۷۰۱. *L* کین گواهان کش ز گفت و رنگ بد. بولاق، الْقُضاة. ۲۷۰۲. *L* میخواهی. *G* حالِ او ضبط کرده و حالِ او را به صورت قرائتی دیگر آورده و گفت و گو را نسخه بدل قال او داده. عنوان: *N* باران را. *N* خلیفه بعد از امیرالمؤمنین. بولاق، با خلیفه بجای بامیرالمؤمنین. *GHKN* پنداشت آنک. *A* که آنجا الخ را حذف کرده. ۲۷۰۳. *ABGHN* بولاق، برخیزی تو، و به همین صورت در *C* تصحیح شده. این قرائت مستلزم آنست که و از (منهج) جانشین تو از شود. در *L* جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.

۲۷۰۴. *GHN* مُلْکت. ۲۷۰۵. *N* دار رَو. *C* بولاق، خزینش. *L* خزینه پر ز زر. *BGK* بولاق، پُر متاع فاخرست، نیز *AC* در حاشیه، و به همین صورت در *H* تصحیح شده. *ABGHKLN* بولاق، نباشد بجای نیاید. ۲۷۰۹. [چاپ قبلی، الله. متن تصحیح شد]. ۲۷۱۰. *N* لوله و پنج. *C* آب را کوز هر نجس، وزیر کوز نوشته از. ۲۷۱۱. *G* مَنفَذ.

تا چو هدیه پیشِ سلطانش بَری  
بی‌نهایت گردد آبش بعد از آن  
لُوله‌ها بَر بند و پُر دارش ز خُم  
ریشِ او پُر باد کین هدیه کِراست ۲۷۱۵  
زن نمی‌دانست کانجا بر گذر  
در میانِ شهر چون دریا روان  
رُو بَر سلطان و کار و بار بین  
این چنین حِسها و ادراکاتِ ما  
پاک بیند باشدش شه مُشتری  
پُر شود از کوزه من صد جهان  
گفت غَضُوا عَنْ هَؤُلَاءِ أَبْصَارُكُمْ  
لایقِ چون او شهی اینست راست  
جویِ جَیْحُونِست شیرین چون شکر  
پُر ز کشتیها و شَسْت ماهیان  
حَسَّ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ بَیْن  
قطره‌ای باشد در آن انهارها

در نمد در دوختن زنِ عرب سبوی آبِ باران  
را و مُهر نهادن بَر وی از غایتِ اعتقادِ عرب

مرد گفت آری سبو را سر ببند ۲۷۲۰  
در نمد در دوز تو این کوزه را  
کین چنین اندر همه آفاق نیست  
زآنکه ایشان ز آبهای تلخ و شور  
مرغ کَآبِ شور باشد مَسْکَنَش  
ای که اندر چشمه شورست جات ۲۷۲۵  
ای تو نارسته ازین فانی رباط  
ور بدانی نَقْلَت از آب و جَدَسْت  
هین که این هدیه‌ست ما را سودمند  
تا گشاید شه به هدیه روزه را  
هیچ آبی این چنین راواق نیست  
دایما پُر عِلَّتْ اند و نیم‌کور  
او چه داند جای آبِ روشنش  
تو چه دانی شَطّ و جِیْحون و فُرات  
تو چه دانی مَخو و سُکر و اِنْبِساط  
پیش تو این نامها چون اِبْجَدَسْت

۲۷۱۴. L. عن هوی. ۲۷۱۶. L. درگذر. C. جسر جیحونست. N. جسر بجای جوی.  
ABGHK بولاق: هست جاری دجلة همچون شکر، نیز در حاشیه C؛ این قرائت از نظر  
جغرافیایی مرّحَج است. ۲۷۱۷. AHN شصت.  
۲۷۱۹. ALH بولاق، در آن بحر صفا. BGKN در آن نهر صفا، نیز C در حاشیه، و به همین  
صورت در H تصحیح شده.  
عنوان: ABL بولاق، در را پس از نمد حذف کرده. GH در را پیش از دوختن حذف کرده.  
کلمات از غایت اعتقاد عرب در C محو و در بولاق حذف شده.  
۲۷۲۲. ABGHKLN بولاق، در مصراع دوم، جز رَحیق و مایه اذواق، نیز C در  
حاشیه. ۲۷۲۳. A تلخ شور. ۲۷۲۷. G آب.

ابجد و هَوَز چه فاش است و پدید  
 پس سبو برداشت آن مردِ عرب  
 ۲۷۳۰ بَر سبو لرزان بُد از آفاتِ دهر  
 زن مَصْلًا باز کرده از نیاز  
 که نگه‌دار آب ما را از خسان  
 گر چه شُویم آگَهست و پُر فَنست  
 خود چه باشد گوهر آبِ کَوُثَرست  
 ۲۷۳۵ از دَعَاهای زن و زاریِ او  
 سالم از دزدان و از آسیبِ سنگ  
 دید درگاهی پُر از اِنعامها  
 دم بدم هر سوی صاحب حاجتی  
 بَهرِ گبر و مؤمن و زیبا و زشت  
 ۲۷۴۰ دید قومی در نظر آراسته  
 خاص و عامه از سُلیمان تا به مور  
 اهل صورت در جواهر یافته  
 آنکه بی همت چه با همت شده  
 بر همه طفلان و معنی بس بعید  
 در سفر شد می‌کشیدش روز و شب  
 هم کشیدش از بیابان تا به شهر  
 رَبِّ سَلِّمْ وِرْد کرده در نماز  
 یارب آن گوهر بدان دریا رسان  
 لیک گوهر را هزاران دشمنست  
 قطره‌ای زینست کاصلِ گوهرست  
 وز غمِ مرد و گران‌باریِ او  
 بُرد تا دارالخلافة بی درنگ  
 اهل حاجت گستریده دامها  
 یافته زان در عطا و خلعتی  
 همچو خورشید و مَطَرِ بل چون بهشت  
 قوم دیگر منتظر بر خاسته  
 زنده گشته چون جهان از نفخِ صور  
 اهل معنی بحرِ معنی یافته  
 و آنکه با همت چه با نعمت شده

۲۷۲۸. AH بر همه خلقان، و طفلان را در بالا نوشته.

۲۷۲۹. ABGHKLN بولاق، می‌کشیدش [موافق اظهار نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، می‌کشید این].

۲۷۳۲. بولاق، هم نگه دار. L یا رب این دُر را.

۲۷۳۹. GK بولاق، فی بجای بل. اما چنین بنظر می‌رسد که این کلمه در G تغییر یافته. N و مطهر چون بهشت. قرائت و شرح این بیت محل تردید است. H و اکثر نسخ خطی بل چون بهشت ضبط کرده‌اند. G که ممکن است بل قرائت اصلی آن بوده، فی چون بهشت را تأیید می‌کند و مصححان ترک آن را اقتباس کرده‌اند. فاتح که فی را در متن آورده می‌گوید که بل بهترست. N همچو خورشید و مطهر چون بهشت ضبط کرده، این قرائتهای مختلف مفاهیم مختلفی را حاصل می‌آورد. رک، ش، ج، ا، ص ۳۸۵.

۲۷۴۱. C عام و خاص. N نفخ.

۲۷۴۲. L دُر و جوهر یافته. A مهر به جای بحر.

۲۷۴۳. N بر نعمت زده. H در مصراع دوم، بُده را نسخه بدل شده داده. [چاپ قبلی، آنک بی همت. متن تصحیح شد].

در بیان آنکه چنانکه گدا عاشقِ کَرَمست و عاشقِ کریمِ کرمِ هم عاشقِ  
گداست اگر گدا را صبر بیش بود کریم بر در او آید و اگر کریم را صبر بیش  
بود گدا بر در او آید اما صبرِ گدا کمالِ گداست و صبرِ کریم نقصانِ اوست

بانگ می‌آمد که ای طالبِ بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود می‌جوید گدایان و ضِعاف	همچو خوبان گآینه جویند صاف
روی خوبان زآینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
پس ازین فرمود حق در وَالضُّحَى	بانگ کم زن ای محمد بر گدا
چون گدا آینه جودست هان	دم بود بر روی آینه زیان
آن یکی جودش گدا آرد پدید	و آن دگر بخشد گدایان را مزید
پس گدایان آینه جودِ حقاند	و آنکه با حقد جودِ مُطلقاند
و آنکه جز این دوست او خود مرده‌ایست	او برین در نیست نقش پرده‌ایست

### فرق میان آنکه درویشست به خدا و تشنه خدا و میان آنکه درویشست از خدا و تشنه غیر است

نقش درویشست او نی اهلِ نان	نقش سگ را تو مینداز استخوان
فقرِ لقمه دارد او نی فقرِ حق	پیشِ نقشِ مرده‌ای کم نه طبق
ماهیِ خاکی بود درویشِ نان	شکلِ ماهی لیک از دریا رمان
مرغِ خانه‌ست او نه سیمرغِ هوا	لوت نوشد او ننوشد از خدا
عاشقِ حقست او بهرِ نوال	نیست جانش عاشقِ حُسن و جمال

عنوان (۱): AH و عاشقِ کریم را حذف کرده. N اما را حذف کرده. N نقصانِ کریمست.  
 ۲۷۴۴. C می‌آید. B کای طالب. ۲۷۴۵. L و را حذف کرده. ۲۷۴۸. N در روی.  
 ۲۷۵۰. GHN آیت بجای آینه. ۲۷۵۱. L و آنک جز این دو بود خود مرده است. L پرده  
 است. پس از این بیت بولاق افزوده:

آنکه درویش خدا شد بی‌ریا      بود دلبند رضای کبریا  
 عنوان (۲): بولاق، غیر اوست. ۲۷۵۲. L و نی او اهلِ جان. پس از این بیت L افزوده:  
 لیک درویشی که بسته غیر شد      او حقیر و ابله و بی‌خیر شد  
 فاتح، صاری، منهج، ولی محمد، اهل جان ضبط کرده که هیچ نسخه معتبری آن را تأیید  
 نمی‌کند. ۲۷۵۴. G شکل، با سکون.

۲۷۶۰ گر تَوْهَم می‌کند او عشقِ ذات  
 وَهَم زابیده ز اوصاف و حدست  
 عاشقِ تصویر و وَهَم خویشتن  
 عاشقِ آن وَهَم اگر صادق بود  
 شرح می‌خواهد بیانِ این سخن  
 فـهمهای کهنه کـوته‌نظر  
 بـر سـماعِ راست هر کس چیر نیست  
 خاصه مرغی مرده‌ای پوسیده‌ای  
 ۲۷۶۵ نقشِ ماهی را چه دریا و چه خاک  
 نقش اگر غمگینِ نگاری بر وَرَق  
 صورتش غمگین و او فارغ از آن  
 وین غم و شادی که اندر دل خطیست  
 صورتِ خندانِ نقش از بهر تُست  
 ۲۷۷۰ نقشهایی کاندَرین گرمابه‌هاست  
 تا برونی جامه‌ها بینی و بس  
 زآنکه با جامه درون سو راه نیست  
 ذات نَبود وَهَم اَسما و صفات  
 حق نَزایدست او لَمْ یُولد است  
 گئی بـود از عاشقانِ ذوالْمِنَنِ  
 آن مَجازش تا حقیقت می‌گشد  
 لیک می‌ترسم زافْهَم کهن  
 صد خیالِ بد در آرد در فِکَر  
 لقمه هر مرغکی انجیر نیست  
 پُر خیالی اعمی بی‌دیده‌ای  
 رنگِ هندو را چه صابون و چه زاک  
 او ندارد از غم و شادی سَبَق  
 صورتش خندان و او زان بی‌نشان  
 پیشِ آن شادی و غم جُزْ نقش نیست  
 تا از آن صورت شود معنی دُرست  
 از برونِ جامه‌کن چون جامه‌هاست  
 جامه بیرون‌کن درآ ای هم‌نفس  
 تن ز جان جامه ز تن آگاه نیست

۲۷۵۸. *ABGHN* بولاق، در مصراع اول، وَهَم مخلوقست مولود آمدست، نیز در حاشیه *C*.

۲۷۵۹. *AB* بولاق، و را حذف کرده.

۲۷۶۰. *ABGK* بولاق، آن مجاز او حقیقت کش شود نیز در حاشیه *C*. *L* با حقیقت.

۲۷۶۴. *N* مرغ. بولاق، مرده و پوسیده *A* بر خیال. *C* نادیده، در حاشیه تصحیح شده.

۲۷۶۶. در حاشیه *C* اضافه شده. *L* در ورق. ۲۷۶۷. *C* نقش اگر غمگین در بالا تصحیح شده؛ ما غمگین بجای خندان در حاشیه تصحیح شده.

۲۷۶۸. *B* اندر دل خفیست. *G* حظیست. پس از این بیت *K* بیت زیر را دارد که نخستین بار در *K* و سپس در نسخ چاپی آمده:

صورت غمگین نقش از بهر ماست      تا که ما را یاد آید راه راست

این بیت را تصحیح کننده‌ای در حاشیه *G* اضافه کرده؛ نیز در حاشیه *C* که بجای غمگین، خندان و بجای ماست، توست ضبط شده. بولاق نیز این بیت را دارد.

۲۷۶۹. *CHL* صورت غمگین. در *C* تست به ماست تغییر یافته. *L* شوی معنی.

۲۷۷۰. *L* کاندَرین حمام‌هاست.

۲۷۷۱. *AC* تا برون جامها.

۲۷۷۲. [چاپ قبلی، با خامه. متن تصحیح شد].



پیش آمدنِ نقیبان و دربانانِ خلیفه از بهرِ اکرامِ اعرابی و پذیرفتنِ هدیهٔ او را

- آن عَرابی از بیابانِ بَعید  
 پس نقیبان پیشِ اعرابی شدند  
 ۲۷۷۵ حاجتِ او فهمشان شد بی‌مقال  
 پس بدو گفتند یا وَجْه‌العرب  
 گفت وَجْهَم گر مرا وَجْهی دهید  
 ای که در رُوتان نشانِ مِهری  
 ای که یک دیدارتان دیدارها  
 ۲۷۸۰ ای همه یَنْظُرِ بِنُورِ اللَّهِ شده  
 تا زنید آن کیمیای نظر  
 من غریبم از بیابانِ آمدم  
 بویِ لطفِ او بیابانها گرفت  
 تا بدینجا بهرِ دینارِ آمدم  
 ۲۷۸۵ بهرِ نانِ شخصی سویِ نانوا دوید  
 بهرِ فُرجه شد یکی تا گلستان  
 همچو اعرابی که آب از چَه کشید  
 رفت موسی کاتش آرد او به دست  
 جَست عیسی تا رهد از دشمنان  
 ۲۷۹۰ دامِ آدمِ خوشهٔ گندم شده  
 باز آید سویِ دام از بهرِ خور  
 طفل شد مَکْتَبِ پیِ کسبِ هنر
- بر در دارالخلافة چون رسید  
 بس گُلَابِ لطفِ بر جَبیش زدند  
 کارِ ایشان بُد عطا پیش از سؤال  
 از کجایی چونی از راه و تَعَب  
 بی و جَوْهَم چون پس پُشتم نهید  
 فَرِّتان خوشتر ز زَرِ جَعْفَری  
 ای نثارِ دیدتان دینارها  
 از بَرِ حقِ بهرِ بخشش آمده  
 بر سَرِ مِسْهای اشخاصِ بشر  
 بَرِ امیدِ لطفِ سلطانِ آمدم  
 ذره‌های ریگ هم جانها گرفت  
 چون رسیدم مستِ دیدارِ آمدم  
 داد جان چون حُسنِ نابا را بدید  
 فُرجهٔ او شد جمالِ باغبان  
 آبِ حیوان از رخِ یوسفِ چشید  
 آتشی دید او که از آتشِ پَرست  
 بُردش آن جَستن به چارمِ آسمان  
 تا وجودش خوشهٔ مردم شده  
 ساعدِ شه یابد و اقبال و فَر  
 بر امیدِ مرغِ با لطفِ پدر

عنوان: HKN هدیهٔ او. ۲۷۷۳. در حاشیهٔ N اضافه شده. ۲۷۷۴. B پیش او بازآمدند، نیز C در حاشیه. L بر رویش زدند. ۲۷۷۶. L رنج و تعب. ۲۷۷۹. AB نثار دیتان. بولاق، دیده‌تان. فاتح با متن موافق است. ۲۷۸۰. ABGHK بهر بخشش از بر شه آمده، نیز C در حاشیه. بولاق، بهر بخشش در بر شه. ۲۷۸۱. A نظر بجای بشر. ۲۷۸۵. ABGHKLN بولاق، سوی نابا. ۲۷۸۷. در مصراع دوم، C مصراع دوم بیت ۲۷۸۶ را تکرار کرده، در حاشیه تصحیح شده. در L جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده است. ۲۷۹۲. A کسب و هنر. H کسب. B یا لطف.

پس ز مکتب آن یکی صدری شده  
 آمده عَبَّاسِ حرب از بهر کین  
 گشته دین را تا قیامت پشت و رو ۲۷۹۵  
 من برین در طالبِ چیز آمدم  
 آب آوردم به تَحْفَه بهر نان  
 نان برون راند آدمی را از بهشت  
 رستم از آب و ز نان همچون ملک  
 بی غرض نبود بگَرْدِش در جهان ۲۸۰۰  
 ماهگانه داده و بَدِری شده  
 بهر قَمْعِ احمد و استیز دین  
 در خلافت او و فرزدان او  
 صدر گشتم چون به دهلیز آمدم  
 بویِ نانم بُرد تا صدرِ چنان  
 نان مرا اندر بهشتی در سرشت  
 بی غرض گردم برین در چون فلک  
 غیرِ جسم و غیرِ جانِ عاشقان

در بیانِ آنکه عاشقِ دنیا بر مثالِ عاشقِ دیوارِ یست که برو تابِ آفتابِ زَنَد و  
 جهد و جهاد نکرد تا فهم کند که آن تاب و رونق از دیوار نیست از قرصِ آفتاب  
 است در آسمانِ چهارم لاجرم کلی دل بر دیوار نهاد چون پرتو آفتاب به آفتاب  
 پیوست او محروم ماند ابداً وَ حِلَّ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ

عاشقانِ کُلِّ نِی عَشَّاقِ جُزُو  
 چونکه جُزوی عاشقِ جُزوی شود  
 ریشِ گاوِ بنده غیری شد او  
 نیست حاکم تا کند تیمارِ او  
 ماند از کُلِّ آنکه شد مشتاقِ جُزُو  
 زود معشوقش به کُلِّ خود رُود  
 غرق شد کف در ضعیفی در زد او  
 کارِ خواجه خود کند یا کارِ او

۲۷۹۳. L ماهیانه، در حاشیه تصحیح شده.

۲۷۹۵. پس از این بیت L افزوده:

آمده عَمَرُ بقصدِ مصطفی  
 گشته اندر شرع امیر المؤمنین  
 آن علف کش سوی ویرانها شده  
 تشنه آمد سوی جوی آب در  
 نیغ در کف بسته او میثاقها  
 پیشوا و مقتدای اهل دین  
 بیخبر بر گنج ناگه ره زده  
 دید اندر جوی خود عکسِ قمر

۲۷۹۶. بولاق، من درین در. H بدین در. ۲۷۹۷. AL تا صدر جهان.

۲۷۹۹. CL بی عرض. LN بولاق، درین در. ۲۸۰۰. L بی عرض.

عنوان: KN بولاق، تافت بجای زَنَد. بولاق، کلی را حذف کرده. در H ابداً اضافه شده.  
 ۲۸۰۱. LN نه این بجای نی.

۲۸۰۳. AHL ریش گاوی. ABGHKLN بولاق، غیر آمد او، نیز در حاشیه C. L آید بجای  
 آمد. ABGHKLN بولاق، غرقه شد.

مَثَلُ عَرَبٍ إِذَا زَنَيْتَ فَأَزْنِ بِالْحُرَّةِ وَإِذَا سَرَقْتَ فَاسْرِقِ الدُّرَّةَ

- ۲۸۰۵ فَأَزْنِ بِالْحُرَّةِ پِیِ اَیْنِ شَد مَثَل  
بندہ سوی خواجہ شد او ماند زار  
او بمانده دُور از مطلوبِ خویش  
همچو صیّادی که گیرد سایه‌ای  
سایه مرغی گرفته مرد سخت  
۲۸۱۰ کَیْنِ مُدَمَّغٍ بَرِ کَهِ مِی خَنَدَنَدِ عَجَب  
ور تو گویی جُزْوَ پیوسته گُلست  
جُزْ زِ یَکِ رُو نِیست پیوسته به گُل  
چون رسولان از پِیِ پیوستن‌اند  
این سخن پایان ندارد ای غلام  
فَأَسْرِقِ الدُّرَّةَ بَدِیْنِ شَد مَنَتَقَل  
بوی گُل شد سوی گُل او ماند و خار  
سَعِی ضَايِعِ رَنجِ باطلِ پائی ریش  
سایه گئی گردد ورا سرمایه‌ای  
مرغ حیران گشته بر شاخ درخت  
اینت باطل اینت پیوسته سبب  
خار می‌خور خار پیوسته گُلست  
ورنه خود باطل بُدی بَعَثِ رُسُل  
پس چه پیوندندشان چون یک تن‌اند  
روز بیگه شد حکایت کن تمام

سپردنِ عرب هدیه را یعنی سبورا به غلامانِ خلیفه

- ۲۸۱۵ آن سَبَوِی آب را در پیش داشت  
گفت این هدیه بدان سلطان برید  
آب شیرین و سَبَوِی سبز و نَو  
خنده می‌آمد نقیبان را از آن  
زآنکه لطفِ شاهِ خوب با خبر  
۲۸۲۰ خوی شاهان در رعیتِ جا کند  
تخم خدمت را در آن حضرت بکاشت  
سائلِ شه را ز حاجتِ وا خرید  
زآبِ بارانی که جمع آمد به گو  
لیک پذیرفتند آن را همچو جان  
کرده بود اندر همه ارکان اثر  
چرخِ اخضرِ خاک را خضرًا کند

عنوان: در حاشیه N اضافه شده، اما همه این عنوان، جز مثل العرب، در متن N به صورت شعر پس از بیت ۲۸۰۵ آمده. ۲۸۰۵. A الدُرَّة. ۲۸۰۶. B بوی گل سوی گل آمد. ABG HKLN بولاق، ماند خار. A خوار. ۲۸۰۷. L سعی باطل رنج ضایع. ۲۸۰۸. C همسایه بجای سرمایه. ۲۸۱۰. ACGHN کی بجای که. BL پوشیده. ۲۸۱۱. ABG HK بولاق، خار مقرون گُلست. ۲۸۱۲. ABG HKLN بولاق، جز ز یک رو [متن موافق نظر صریح نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، جُزْوَ یک رو]. C جزْوَ یک رو. ۲۸۱۳. C پیوندیدشان. C تن را حذف کرده. ۲۸۱۴. N گو بجای کن. ۲۸۱۷. C جمع آید.

شه چو حَوْضی دان و هر سو لوله‌ها  
 چونکه آبِ جمله از حوضیست پاک  
 ور در آن حوض آب شورست و پلید  
 زآنکه پیوسته‌ست هر لوله به حَوْض  
 ۲۸۲۵ لطفِ شاهنشاهِ جانِ بی‌وطن  
 لطفِ عقلِ خوش نهادِ خوش نسب  
 عشقِ شنگِ بی‌قرارِ بی‌سکون  
 لطفِ آبِ بحر کو چون گوثرست  
 هر هنر که اُستا بدان معروف شد  
 ۲۸۳۰ پیشِ استادِ اصولی هم اُصول  
 پیشِ استادِ فقیه آن فقه‌خوان  
 پیشِ استادی که او نحوی بود  
 باز استادی که او مَحْوِ ره‌است  
 زین همه انواعِ دانش روزِ مرگ  
 وز همه آبِ روان چون دُولها  
 هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک  
 هر یکی لوله همان آرد پدید  
 حَوْض کن در معنی این حرف حَوْض  
 چون اثر کردست اندر کُلّ تن  
 چون همه تن را در آرد در ادب  
 چون در آرد کُلّ تن را در جنون  
 سنگ‌ریزشِ جمله دُرّ و گوهرست  
 جانِ شاگردان بدان موصوف شد  
 خواند آن شاگردِ چُستِ با حصول  
 فقه خواند نی اُصول اندر بیان  
 جانِ شاگردش ازو نحوی شود  
 جانِ شاگردش ازو مَحْوِ شه‌است  
 دانش فَرست سازِ راه و برگ

### حکایتِ ماجرای نحوی و کشتیبان

۲۸۳۵ آن یکی نحوی به کُشتی در نشست  
 گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا  
 دل شکسته گشت کشتیبان ز تاب  
 باد کُشتی را به گردابی فکند  
 رُو به کشتیبان نهاد آن خودپرست  
 گفت نیم عمر تو شد در فنا  
 لیک آن دم کرد خامُش از جواب  
 گفت کشتیبان بدان نحوی بلند

۲۸۲۱. GHKN حَشَم چون لوله‌ها. AB بولاق:

شه چو حوضی دان حشم چون لوله‌ها آب از لوله روان در کـلوله‌ها

نیز C در حاشیه. GHKL در مصراع دوم موافق AB بولاق است. ۲۸۲۵. L اثرها کرد. BKN

بین در بجای اندر. [چاپ قبلی، کُل تن. متن تصحیح شد]. ۲۸۲۶. A و خوش نسب. N

خوش سبب. ۲۸۲۷. بولاق. و بی سکون. [چاپ قبلی، کُل تن را. متن تصحیح شد].

۲۸۲۸. BGHK سنگ ریزه‌ش. ۲۸۲۹. BL بولاق، کاستا. C در حاشیه. شاگردش.

۲۸۳۲. ABGHKLN بولاق، پیشِ استادی [به همین صورت، موافق نظر صریح نیکلسون متن

تصحیح شد. چاپ قبلی، باز استادی]. ۲۸۳۶. L نیمه. ۲۸۳۷. بولاق، گشت خاموش.

- هیچ دانی آشنا کردن بگو  
 ۲۸۴۰ گفت کُلیِ عمرت ای نحوی فناست  
 مَحُو می‌باید نه نَحُو اینجا بدان  
 آبِ دریا مرده را بَر سر نهد  
 چون بمُردی تو زاوصافِ بشر  
 ای که خلقان را تو خر می‌خوانده‌ای  
 ۲۸۴۵ گر تو علّامهٔ زمانی در جهان  
 مردِ نحوی را از آن در دوختیم  
 فِقْه فِقْه و نحوِ نحو و صَرَفِ صَرَف  
 آن سبوی آب دانشهای ماست  
 ما سبوها پُر به دجله می‌بریم  
 ۲۸۵۰ باری اعرابی بدان معذور بود  
 گر ز دجله با خبر بودی چو ما  
 بلکه از دجله اگر واقف بُدی
- گفت نی ای خوش جوابِ خوب رو  
 زآنکه کشتی غرقِ این گردابه‌است  
 گر تو محوی بی‌خطر در آبِ ران  
 و ر بُوَد زنده ز دریا کُی رهد  
 بحرِ اسرارَت نهد بَر فرقِ سَر  
 این زمان چون خر بَرین یخ مانده‌ای  
 نکِ فنای این جهان بین وین زمان  
 تا شما را نَحُوِ مَحُوِ آموختیم  
 در گَم آمد یابی ای یارِ شگرف  
 و آن خلیفه دجلهٔ علم خداست  
 گر نه خر دانیم ما خود را خریم  
 کو ز دجله بی‌خبر بود و ز رُود  
 او نبردی آن سبو را جا به جا  
 آن سبو را بر سرِ سنگی زدی

### قبول کردنِ خلیفه هدیه را و عطا فرمودن با کمالِ بی‌نیازی از آن هدیه و از آن سبو

چون خلیفه دید و احوالش شنید  
 آن عرب را داد از فاقه خلاص  
 آن سبو را پُر ز زر کرد و مزید  
 داد بخششها و خلعتهای خاص

۲۸۳۹. در حاشیهٔ AH اضافه شده. L گفت نی از من تو سَبَاحی مجو. ۲۸۴۰. GHKN کلِ  
 عمرت. ۲۸۴۴. A درین یخ. در A در بالای یخ کلمهٔ گل نوشته شده. ۲۸۴۹. N ما سبوها را  
 بدجله. ABGHLN بولاق، در مصراع دوم، خود را ماخریم. ۲۸۵۰. ABGHLN بولاق،  
 در مصراع دوم، کو ز دجله غافل و بس کور بود، نیز C در حاشیه. ۲۸۵۲. BGK بولاق، از  
 دجله چو واقف آمدی؛ و به همین صورت در C و در حاشیه A تصحیح شده. N بر یکی  
 سنگی، عنوان: C در بالای عطا نوشته خلعت. L خلعت و عطا. A و از آن سبو را حذف کرده.  
 N هدیه را و خلعت و عطا. ۲۸۵۳. C و را پس از دید حذف کرده. ۲۸۵۴. ABGHKLN بولاق،  
 کرد از فاقه، و به همین صورت در C تصحیح شده. پس از این بیت بولاق افزوده:  
 پس نقیبانرا بفرمود آن قباد      آن جهان بخشش و آن بحر داد  
 نیز در حاشیه BC.

- ۲۸۵۵ کین سبو پُر زر به دستِ او دهید  
از ره خشک آمدست و از سفر  
چون به کشتی در نشست و دجله دید  
کای عجب لطف آن شه و هاب را  
چون پذیرفت از من آن دریای جود  
کُلِ عالم را سبو دان ای پسر  
۲۸۶۰ قطره‌ای از دجله خوبیِ اوست  
گنج مخفی بُد ز پُری چاک کرد  
گنج مخفی بُد ز پُری جوش کرد  
ور بدیدی شاخی از دجله خدا  
۲۸۶۵ آنکه دیدندش همیشه بی خودند  
ای ز غیرت بر سبو سنگی زده  
خُم شکسته آب ازو ناریخته  
جُز و جُز و خُم برقص است و به حال  
نی سبو پیدا درین حالت نه آب  
چون در معنی زنی بازت کنند  
۲۸۷۰ پَرِ فکرت شد گِل‌آلود و گران  
نانِ گِلست و گوشت کمتر خور ازین  
چون گرسنه می‌شوی سگ می‌شوی  
چون شدی تو سیر مُرداری شدی
- چونکه وا گردد سوی دجله‌ش برید  
از ره آبش بـــود نـــزدیکتر  
سجده می‌کرد از حیا و می‌خمید  
وین عجبتر کو سِتد آن آب را  
اینچنین نقدِ دَغَل را زود زود  
کو بُود از علم و خوبی تا به سر  
کان نمی‌گنجد ز پُری زیر پوست  
خاک را تابان‌تر از افلاک کرد  
خاک را سلطانِ اطلس پوش کرد  
آن سبو را او فنا کردی فنا  
بی‌خودانه بر سبو سنگی زدند  
و آن سبو ز اشکست کاملتر شده  
صد دُرستی زین شکست انگيخته  
عقل جُزوی را نموده این مُحال  
خوش ببین و اَللَّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ  
پَرِ فکرت زن که شهبازت کنند  
زانکه گِل‌خواری تو را گِل شد چونان  
تا نمائی همچو گِل اندر زمین  
تُند و بَد پُیوند و بَد رگ می‌شوی  
بی‌خبر بی‌پا چو دیواری شدی

۲۸۵۵. C بولاق، دجلش. ۲۸۵۶. AGHKN بولاق، از ره دجله‌ش بود، و به همین نحو در C تصحیح شده. L دجله‌ش رود. B دجله بود. ۲۸۵۸. ABGHKN بولاق، این شه. ABL بولاق، و آن عجب‌تر. ۲۸۵۹. ABGHKLN بولاق، آنچنان نقد. ۲۸۶۰. [چاپ قبلی، کُلِ عالم را به فک اضافه. متن تصحیح شد]. N کان بجای کو. ۲۸۶۱. L قطره از آب دجله خوی اوست. L سوی پوست. ۲۸۶۳. در B جای ابیات ۲۸۶۲ و ۲۸۶۳ با یکدیگر عوض شده. ۲۸۶۶. بولاق، و این سبو. در مصراع دوم، BGK و آن شکست خود درستی آمده، نیز AH در حاشیه. N وین سبو. ۲۸۶۷. C زین شکسته انگيخته. ۲۸۶۸. K در رقص است و حال. L نبوده این. H او را نسخه بدل این داده. ۲۸۷۱. A زانک گِل خواری ترا شد همچو نان، نیز H در حاشیه. H گِل شد چو جان. ۲۸۷۳. A بد دل و در بالای آن نوشته رگ. ۲۸۷۴. بولاق، شوی به صورت کلمه قافیه. A و مرداری. در A بالای پا نوشته حس.

- ۲۸۷۵ پس دمی مُردار و دیگر دَم سگی  
 اَلتِ اِشکارِ خود جُز سگِ مدان  
 زآنکه سگ چون سیر شد سَرکش شود  
 آن عرب را بی‌نوایی می‌کشید  
 در حکایت گفته‌ایم احسانِ شاه  
 ۲۸۸۰ هر چه گوید مردِ عاشق بُویِ عشق  
 گر بگوید فقه فقر آید همه  
 ور بگوید کُفر دارد بویِ دین  
 کَفِ کُز کز بحرِ صدقی خاسته‌ست  
 آن کَفش را صافی و مَحقوق دان  
 ۲۸۸۵ گشته آن دشنام نامطلوبِ او  
 گر بگوید کُز نُماید راستی  
 از شَکر گر شکلِ نانی می‌پزی  
 گر بتِ زَرین بیابد مؤمنی  
 بلکه گیرد اندر آتش افکند  
 ۲۸۹۰ تا نماند بر ذَهَبِ شکلِ وِثَن  
 ذاتِ زَرش دادِ رَبِّانیتست  
 چون کنی در راهِ شیران خوش‌نگی  
 کمترک انداز سگ را استخوان  
 کنی سوی صید و شکارِ خوش دَوَد  
 تا بدان درگاه و آن دولت بدید  
 در حقِ آن بی‌نوای بی‌پناه  
 از دهانش می‌جهد در کویِ عشق  
 بوی فقر آید از آن خوش دَمدمه  
 ور بِشک گوید شکش گردد یقین  
 اصلِ صاف آن تیره را آراسته‌ست  
 همچو دشنام لبِ معشوق دان  
 خوش ز بهرِ عارضِ محبوبِ او  
 ای کُزی که راست را آراستی  
 طعم قند آید نه نان چون می‌مزی  
 کنی هِلد او را پی سجده کنی  
 صورتِ عاریت‌ش را بشکند  
 زآنکه صورتِ مانعست و راه‌زن  
 نقشِ بُت بر نقدِ زر عاریتست

۲۸۷۷ LN خوش رود. ۲۸۷۸ ABGHKLN بولاق، دولت رسید. ۲۸۸۲ ABHKL بولاق،  
 آید از گفت شکش بوی یقین، نیز در حاشیه C. ۲۸۸۳ L گفت کُز. ABGHN بولاق، فرع  
 را آراسته‌ست. C در حاشیه، تیر را. ۲۸۸۵ N این بجای آن. ۲۸۸۶ N ور بگوید. در N  
 این بیت پس از بیت ۲۸۸۲ آمده. L حذف کرده. ۲۸۸۷ C ظاهراً می‌بری بجای می‌مزی.  
 ۲۸۸۸ N ور بجای گر. ABGHL بولاق.

ور بیابد مؤمنی زَرین وِثَن کی هلد آن را برای هرشمن  
 نیز C در حاشیه، نسخ خطی، بجز CN، همین بیت را دارند. قرائت متن، احتمالاً صورت اصلی  
 است. ۲۸۸۹. این بیت و بیت پس از آن در حاشیه N اضافه شده.  
 ۲۸۹۰ ABHK بولاق، نقش وِثَن، و به همین صورت در C تصحیح شده.  
 ۲۸۹۱ BGKL داد بجای ذات، و به همین صورت در C تصحیح شده. GN فاتح و صاری و  
 منهج نیز دادِ ربّانیتست ضبط کرده‌اند که مرجح بنظر می‌رسد. [متن اصلاح شد. چاپ قبلی  
 ذات]. B روی بجای نقد.

- بهر کیکی تو گلیمی را مسوز  
بُت پرستی چون بمانی در صُور  
مرد حَجّی همراه حاجی طلب  
مَنگر اندر نقش و اندر رنگِ او ۲۸۹۵  
گر سیاهست او هم آهنگِ توست  
این حکایت گفته شد زیر و زبر  
سر ندارد چون ز ازل بودست پیش  
بلکه چون آبست هر قطره از آن  
حاش لله این حکایت نیست هین ۲۹۰۰  
زانکه صوفی باکر و بافر بود  
هم عرب ما هم سبو ما هم ملک  
عقل را شودان و زن را حرص و طمع  
بشنو اکنون اصل انکار از چه خاست  
جُزوَ کُل نی جُزوها نسبت به کُل ۲۹۰۵  
لطف سبزه جُزوَ لطف کُل بود  
گر شوم مشغول اشکال و جواب  
گر تو اشکالی بکلی و حرج  
اِختمی کن اِختمی ز اندیشه‌ها  
اِختمیها بر دواها سرورست ۲۹۱۰  
اِختمی اصل دوا آمد یقین
- وز صداع هر مگس مگذار روز  
صورتش بگذار و در معنی نگر  
خواه هندو خواه تُرک و یا عرب  
بَنگر اندر عزم و در آهنگِ او  
تو سپیدش خوان که هم رنگِ توست  
همچو کار عاشقان بی پا و سر  
پا ندارد با ابد بودست خویش  
هم سرست و پا و هم بی هر دوان  
نقدِ حالِ ما و تُست این خوش بین  
هرچه آن ماضیست لا یذکر بود  
جمله ما یُؤفکُ عنه مَنْ أُنک  
این دو ظلمانی و مُنکر عقل شمع  
زانکه کُل را گونه گونه جُزوهاست  
نی چو بوی کُل که باشد جُزوَ کُل  
بانگ قُمّری جُزوَ آن بلبل بود  
تشنگان را گئی توانم داد آب  
صبر کن الصبر مفتاح الفرج  
فکر شیر و گور و دلها بیشه‌ها  
زانکه خاریدن فزوننی گرسست  
احتما کن قُوتِ جان را بین

۲۸۹۲. بولاق، صدای چاپهای ترکی صدای هر مگس قرائت کرده‌اند اما هیچ یک از نسخ خطی آن را نیاورده. ۲۸۹۷. *ABGHLK* بولاق، فکر عاشقان، بجز *CN*؛ و به همین صورت در حاشیه *C* تصحیح شده. ۲۸۹۸. بولاق، ز را پیش از ازل حذف کرده. *N* تا ابد.  
۲۸۹۹. *HN* بولاق، هر دو آن. ۲۹۰۱. *L* بافر و باکر. ۲۹۰۳. *GK* و این زن. *AB* نفس و طبع *GHLN* بولاق، نفس و طمع. ۲۹۰۵. *L* بی جزوها. ۲۹۰۸. *L* کالصبر. ۲۹۰۹. *BGK* بولاق، احتما کن احتما. اکثر نسخ خطی من این کلمه را ممال ثبت کرده‌اند. در *N* ابیات ۲۹۰۹ تا ۳۰۳۸ به قلمی متأخرتر اضافه شده. از آنجا که این ابیات نادرست نوشته شده است و متنی دیگر را پیش نظر می‌آورد، قرائتهای مختلف محتوی آن را ثبت نکردم. ۲۹۱۰. *ABGHK* بولاق، احتماها. *L* اِختمی اصل دواها آمدست. ۲۹۱۱. در حاشیه *AH* اضافه شده. *BGK* بولاق، احتما اصل. *AB* بولاق، قُوتِ جان، و به همین صورت در *C* تصحیح شده



- قابل این گفته‌ها شو گوش‌وار  
حلقه در گوشِ مَه زرگر شوی  
اولا بشنو که خَلقِ مختلف  
در حُرُوفِ مختلف شور و شکیست ۲۹۱۵
- از یکی رُو ضدّ و یک رُو مُتَّحِد  
پس قیامت روزِ عَرَضِ اکبرست  
هر که چون هندوی بدسُوداییست  
چون ندارد روی همچون آفتاب ۲۹۲۰
- برگِ یک گل چون ندارد خارِ او  
و آنکه سر تا پا گلست و سوسنست  
خارِ بی‌معنی خزان خواهد خزان  
تا بپوشد حُسنِ آن و ننگِ این ۲۹۲۵
- پس خزان او را بهارست و حیات  
باغبان هم داند آن را در خزان  
خود جهان آن یک کس است او ابلهست  
پس همی گویند هر نقش و نگار ۲۹۳۰
- تا بود تابان شکوفه چون زره  
چون شکوفه ریخت میوه سرکند  
میوه معنی و شکوفه صورتش  
چون شکوفه ریخت میوه شد پدید
- تا که از زر سازمت من گوش‌وار  
تا به ماه و تا ثریا بر شوی  
مختلف جانند از یا تا اَلِف  
گرچه از یک رُو ز سر تا پا یکیست
- از یکی رُو هزل و از یک روی جد  
عرض او خواهد که با کَر و فرست  
روزِ عرضش نوبتِ رُسواییست  
او نخواهد جز شبی همچون نقاب
- شد بهاران دشمنِ اسرارِ او  
پس بهار او را دو چشم روشنست  
تا زَند پهلوی خود با گلستان  
تا نبینی رنگِ آن و زنگِ این
- یک نماید سنگ و یاقوتِ زکات  
لیک دیدِ یک به از دیدِ جهان  
اختران هر یک همه جُز و مَهست  
مژده مژده نک همی آید بهار
- گئی کند آن میوه‌ها پیدا گره  
چونکه تن بشکست جان سر بر زَند  
آن شکوفه مژده میوه نعمتش  
چونکه آن گم شد شد این اندر مزید

۲۹۱۲. *L* گفته‌ها شو گوش دار. ۲۹۱۳. *L* در مصراع اول: گوش‌وار چه که کان زر شوی.  
۲۹۱۴. در *C* بالای از نوشته چون. *AGH* تا یا از الف. *BK* چون یا تا الف، نیز *A* در زیر سطر.  
۲۹۱۵. *L* روی سر تا پا. ۲۹۱۶. *C* و دیگر متحد، در حاشیه تصحیح شده.  
۲۹۱۷. *ABGHKL* بولاق، زیب و فرست، و به همین صورت در *C* تصحیح شده. در *L* جای این  
دو مصراع با هم عوض شده. ۲۹۲۲. *L* برگلستان. ۲۹۲۳. در مصراع دوم، *B* ننگ آن و  
رنگ این ضبط کرده. بولاق و فاتح، ژنگِ این. *GHK* ژنگِ این. [متن تصحیح شد. چاپ  
قبل، رنگِ این]. ۲۹۲۵. *A* نبه بجای به. ۲۹۲۶. *L* آن یک کس است و او مه است. *C*  
ظاهراً، آخر این هر یک. *L* اختر آن هر یک. *ABGHK* بولاق، هر ستاره بر فلک جزو مَهست،  
نیز *C* در حاشیه. ۲۹۲۸. *AGH* کنند. ۲۹۲۹. *C* جان سر بر نهد. *L* جان سر بر کنند.

تا که نان نشکست قوت گئی دهد      ناشکسته خوشه ها گئی مئی دهد  
تا هلیلله نشکند با ادویه      گئی شود خود صحت افزا ادویه

### در صفت پیر و مطاوعت وی

ای ضیاء الحق حُسام الدین بگیر      یک دو کاغذ بر فزا در وصفِ پیر  
۲۹۳۵ گرچه جسم نازکت را زور نیست  
گرچه مصباح و زُجاجه گشته‌ای  
چون سر رشته به دست و کام تُست  
بَر نویس احوالِ پیرِ راه‌دان  
پیر تابستان و خَلقان تیز ماه  
۲۹۴۰ کرده‌ام بختِ جوان را نام پیر  
او چنین پیرِست کِش آغاز نیست  
خود قوی تر می‌شود خُمِرِ کهن  
پیر را بگزین که بی پیر این سفر  
آن رهی که بارها تو رفته‌ای  
۲۹۴۵ پس رهی را که ندیدستی تو هیچ  
گر نباشد سایه او بر تو گول  
غولت از ره افکند اندر گزند  
از نُبی بَشَنو ضلالِ ره‌روان  
صد هزاران ساله راه از جاده دُور  
هین مَرَو تنها ز رَهبرِ سرِ میبچ  
پس تو را سرگشته دارد بانگِ غول  
از تو داهی تر درین ره بس بُدند  
که چه‌شان کرد آن بلیسِ بَدروان  
بُردشان و کردشان اِدبار و عُور

۲۹۳۳. A یا بجای با. C کی شود کی صحت افزا، در بالا تصحیح شده. A در حاشیه، کی فزاید تن درستی ادویه. عنوان: بولاق، بیان بجای در. C در حاشیه، بیان صفت پیر که پیر کدامست. ۲۹۳۶. C سر جیل دل. ۲۹۳۷. A بدست کام. ABGHK بولاق، درهای عقد: نیز C در حاشیه. L مهرهای عقل در انعام. ۲۹۴۱. ABGHK بولاق، چنان، در هر دو مصرع. B پیرست. ۲۹۴۲. L شهی تر می‌شود. در مصرع دوم، ABGHK بولاق، خاصه آن خمیری که باشد مِنْ لَدُن، نیز C در حاشیه. ۲۹۴۴. C گر بجای که. ۲۹۴۶. L بس ترا. ۲۹۴۷. CH از راه؛ C ره را در بالا نوشته. ۲۹۴۸. بولاق، چه سان کرد. در L جای ابیات ۲۹۴۸ و ۲۹۴۹ با هم عوض شده و پس از بیت ۲۹۴۸ بیت ۲۹۴۷ آمده. ۲۹۴۹. AGH بولاق، ادبیر. L ادبار عور. در L این بیت پس از بیت ۲۹۴۶ آمده.

- ۲۹۵۰ استخوانهاشان ببین و مویشان  
گردنِ خَر گیر و سوی راه کَش  
هین مَهَل خَر را و دست از وی مدار  
گر یکی دَم تو بغفلت واهلِش  
دشمنِ راهست خَر مستِ علف  
۲۹۵۵ گر ندانی ره هر آنچه خَر بخواست  
شاوَرُوهُنَّ پَس آنگه خالفوا  
با هوا و آرزو کم باش دوست  
این هوا را نشکند اندر جهان
- عبرتی گیر و مَران خَر سُویشان  
سوی ره‌بانان و ره‌دانانِ خوش  
زانکه عشقِ اوست سوی سبزه‌زار  
او رُود فرسنگها سوی حَشیش  
ای که بس خَر بُنده را کرد او تلف  
عکسِ آن کُن خود بُوَد آن راهِ راست  
إِنَّ مَنِ لَمْ يَفْصِهِنَّ تَالِفُ  
چون يُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اوست  
هیچ چیزی همچو سایه هَمَرهان

وصیت کردنِ رسول علیه السلام علی را کَرَمُ اللَّهِ وَجْهَهُ که چون  
هر کسی به نوعِ طاعتی تَقَرَّب جوید به حقّ تو تَقَرَّب جوی به  
صحبتِ عاقل و بنده خاصّ تا از همه پیش قدم‌تر باشی

- گفت پیغمبر علی را کای علی  
لیک بر شیری مکن هم اعتماد  
۲۹۶۰ اندر آ در سایه آن عاقلی  
ظِلّ او اندر زمین چون کوه قاف  
گر بگویم تا قیامت نعتِ او  
در بشر رُپوش کردست آفتاب  
۲۹۶۵ یا علی از جمله طاعاتِ راه
- شیرِ حقّی پهلوانی پُر دلی  
اندر آ در سایه نخلِ امید  
کِش نداند بُرد از ره ناقلی  
روح او سیمرغ بس عالی طواف  
هیچ آن را مَقْطَع و غایت مجو  
فهم کن وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ  
بَر گزین تو سایه بنده اله

۲۹۵۲. بولاق، میل بجای عشق. ۲۹۵۴. بولاق، بسا بجای که بس. ۲۹۵۵. L این راه  
راست. ۲۹۵۶. ABGHLK بولاق، و آنکه. عنوان: G رسول صلی الله علیه و سلم مر علی  
را. B تو تَقَرَّب در سایه مرد (?) عاقل. HK تا ازیشان همه؛ به همین صورت در G تصحیح  
شده. A پیش قدم تو باشی. BHL بولاق، تو را پس از پیش قدم حذف کرده. [چاپ قبلی،  
بنده خاص. متن تصحیح شد]. ۲۹۵۹. BCL پیغامبر. ۲۹۶۰. بولاق، اعتماد.

۲۹۶۱. بولاق، کِش نتاند. ۲۹۶۴. پس از این بیت، بولاق افزوده:

آفتاب روح نی آن فلک که ز نورش زنده‌اند انس و ملک  
۲۹۶۵. ABGHLK بولاق، سایه خاص اله، نیز C در حاشیه. [چاپ قبلی، سایده. متن  
تصحیح شد].

هر کسی در طاعتی بگریختند      خویشان را مخلصی انگیختند  
 تو برو در سایه عاقل گریز      تا رهی زان دشمن پنهانستیز  
 از همه طاعات اینت بهترست      سبق یابی بر هر آن سابق که هست  
 چون گرفتت پیر هین تسلیم شو      همچو موسی زیر حکم خضر رو  
 ۲۹۷۰ صبر کن بر کار خضری بی نفاق      تا نگوید خضر رو هذا فراق  
 گرچه گشتی بشکند تو دم مزین      گرچه طفلی را کشد تو مو مکن  
 دست او را حق چو دست خویش خواند      تا ید الله فوق ایدیهم براند  
 دست حق میراندش زندهش کند      زنده چه بود جان پایندهش کند  
 هر که تنها نادرا این ره بُرید      هم به یاری دل پیران رسید  
 ۲۹۷۵ دست پیر از غایبان کوتاه نیست      دست او جز قبضه الله نیست  
 غایبان را چون چنین خلعت دهند      حاضران از غایبان لا شک بهند  
 غایبان را چون نواله می دهند      پیش حاضر تا چه نعمتها نهند  
 گو کسی گو پیششان بندد کمر      تا کسی کو هست بیرون سوی در  
 چون گزیدی پیر نازک دل مباش      سُست و ریزیده چو آب و گل مباش  
 ۲۹۸۰ گر به هر زخمی تو پُر کینه شوی      پس کجا بی صیقل آینه شوی

### کبودی زدن قزوینی بر شانگاه صورت شیر و پشیمان شدن او به سبب زخم سوزن

این حکایت بشنو از صاحب بیان      در طریق و عادت قزوینیان  
 بر تن و دست و کتفها بی گزند      از سر سوزن کبودیها زنند  
 سوی دلاکی بشد قزوینی      که کبودم زن بکن شریینی

۲۹۶۹. بولاق، فاتح و صاری، گزفتی. ۲۹۷۰. AH خضر ای بی نفاق. C بگوید.  
 ۲۹۷۳. A زنده کند. بولاق، زندش کند. AC پایندش. ۲۹۷۴. L نادر این ره را. ABGHK  
 بولاق. هم بعون همت پیران، نیز C در حاشیه. ۲۹۷۷. ABGHL بولاق، پیش مهمان.  
 در L جای این دو مصراع با هم عوض شده. ۲۹۷۸. GL پیش شه، در H به همین صورت  
 تصحیح شده: این قرائت در هیچ نسخه خطی دیگری که من دیده‌ام نیست. L یا کسی.  
 ۲۹۷۹. AL آب گل. ۲۹۸۰. ABL بولاق، و بهر زخمی، نیز C در حاشیه. ۲۹۸۱. بولاق،  
 و را حذف کرده. ۲۹۸۲. C زدند.

- گفت چه صورت زنم ای پهلوان  
 ۲۹۸۵ طالع شیرست نقش شیر زن  
 گفت بر چه موضعت صورت زنم  
 چونکه او سوزن فرو بُردن گرفت  
 پهلوان در ناله آمد کای سنی  
 گفت آخر شیر فرمودی مرا  
 ۲۹۹۰ گفت از دُمگاه آغازیده‌ام  
 از دُم و دُمگاه شیرم دُم گرفت  
 شیر بی دُم باش گو ای شیرساز  
 جانب دیگر گرفت آن شخص زخم  
 بانگ کرد او کین چه اندامست ازو  
 ۲۹۹۵ گفت تا گوشش نباشد ای حکیم  
 جانب دیگر خَلش آغاز کرد  
 کین سوم جانب چه اندامست نیز  
 گفت تا اِشکم نباشد شیر را  
 خیره شد دَلاک و بس حیران بماند  
 ۳۰۰۰ بر زمین زد سوزن آن دَم اوستاد
- گفت بر زن صورت شیرِ زیان  
 جهد کن رنگِ کبودی سیر زن  
 گفت بر شانه زن آن رَقم صنم  
 درد آن در شانگه مَسْکَن گرفت  
 مرا کُشتی چه صورت می‌زنی  
 گفت از چه اندام کردی ابتدا  
 گفت دُم بگذار ای دو دیده‌ام  
 دُمگه او دَمگهم مُحْکَم گرفت  
 که دلم سُستی گرفت از زخم گاز  
 بی محابا بی مواسا بی ز رَحْم  
 گفت این گوشست ای مردِ نکو  
 گوش را بگذار و کوتاه کن گلیم  
 باز قزوینی فغان را ساز کرد  
 گفت اینست اِشکم شیر ای عزیز  
 چه شکم باید نگارِ سیر را  
 تا به دیر انگشت در دندان بماند  
 گفت در عالم کسی را این فتاد

۲۹۸۵. L بولاق، و نقش. ۲۹۸۶. ABGHK گفت بر شانگهم زن آن رقم، نیز L، بولاق که شانه گهم ضبط کرده، و C در حاشیه. پس از این بیت، L افزوده:

۲۹۸۷. بولاق، شانه گه. ۲۹۸۹. C گفت بچه اندام. قرائت متن، وزن بیت را درست می‌کند اما حذف بی‌قاعده‌های مختومه پیش از اندام را ایجاب می‌کند. با چه که از ادات استفهام است این حذف جایز نیست مگر مانند بیت ۳۰۳۵ دفتر اول و ۱۸۶۹ دفتر دوم پیش از الف زائد واقع در هجای اول کلمه بیاید. همه نسخ خطی دیگر عضو ثبت کرده‌اند. ABGHLK بولاق، گفت از چه عضو، نیز C در حاشیه. ۲۹۹۲. G شیر، با اضافه.

۲۹۹۳. ABGH بولاق، بی محابا و مواسایی و رحم، نیز KL که مواساتی ضبط کرده.

۲۹۹۴. A این بجای کین. ۲۹۹۵. A و را حذف کرده. ۲۹۹۸. C بکار بجای نگار. در مصراع دوم، ABGHK بولاق، گشت افزون درد کم زن زخمها، نیز L که کم کن زخم را ثبت کرده. ۲۹۹۹. در حاشیه C اضافه شده. GL پس به جای بس. ۳۰۰۰. BG بولاق، از خشم بجای آن دم، به همین صورت در C در بالای سطر نوشته و در حاشیه A اضافه شده.

شیر بی دُم و سَر و اشکم که دید  
 ای برادر صبر کن بر دردِ نیش  
 کان گروهی که رهیدند از وجود  
 هر که مُرد اندر تنِ او نَفْسِ گبر  
 ۳۰۰۵ چون دلش آموخت شمع افروختن  
 گفت حق در آفتابِ مُنتَجِم  
 خار جمله لطف چون گُل می شود  
 چیست تعظیم خدا افراشتن  
 چیست توحیدِ خدا آموختن  
 ۳۰۱۰ گر همی خواهی که بفروزی چو روز  
 هستیت در هستِ آن هستی نواز  
 در من و ما سخت کردستی دو دست  
 هست این جمله خرابی از دو هست

### رفتنِ گرگ و روباه در خدمتِ شیر به شکار

شیر و گرگ و روبهی بَهرِ شکار  
 تا به پشتِ همدگر بر صیدها  
 ۳۰۱۵ هر سه با هم اندر آن صحرای ژرف  
 گرچه زیشان شیرِ نر را ننگ بود  
 این چنین شه را ز لشکر زحمتست  
 رفته بودند از طلب در کوهسار  
 سخت بر بندند بند و قیدها  
 صیدها گیرند بسیار و شگرف  
 لیک کرد اِکرام و همراهی نمود  
 لیک همزه شد جماعتِ رحمتست

۳۰۰۱. *G* شیر، با اضافه *GH* کی دید. پس از این بیت *L* افزوده:

چون نداری طاقت سوزن زدن از چنین شیر زیان تو دم مزین

۳۰۰۲. *L* پیش نفس. ۳۰۰۳. بولاق، آن گروهی. *A* چرخ مهر. ۳۰۰۶. بولاق، کذا.

۳۰۰۷. *C* سوی کل می شود. ۳۰۰۸. *L* خار و خاکی. ۳۰۱۰. *H* همچو. ۳۰۱۲. بولاق،

کردستی تو دست. عنوان: *HK* روبه. ۳۰۱۴. *AGH* بارِ قیدها. *BKL* بولاق، بار و قید ما،  
و به همین صورت در *C* تصحیح شده.

۳۰۱۵. در حاشیه *C* اضافه شده. *L* کهسار ژرف. *L* صیدها کردند.

۳۰۱۶. در حاشیه *C* اضافه شده.

۳۰۱۷. در دفتر دوم، بیت ۲۱۶۹، بعضی نسخ خطی بجای رحمت، قوت، ضبط کرده اند.

این چنین مه را ز اختر ننگهاست  
 امر شاوَرْهُمْ پَیْمبر را رسید  
 ۳۰۲۰ در ترازو جو رفیقِ زر شدست  
 روح قالب را کنون همره شدست  
 چونکه رفتند این جماعت سوی کوه  
 گاو کوهی و بُز و خرگوش زفت  
 هر که باشد در پی شیر حراب  
 ۳۰۲۵ چون زگه در بیشه آوردندشان  
 گرگ و روبه را طمع بود اندر آن  
 عکس طمع هر دوشان بر شیر زد  
 هر که باشد شیر اسرار و امیر  
 هین نگه دار ای دل اندیشه خو  
 ۳۰۳۰ داند و خر را همی راند خموش  
 شیر چون دانست آن وسواسشان  
 لیک با خود گفت بنمایم سزا  
 مر شما را بس نیامد رای من  
 ای خِرَد و رایتان از رای من  
 ۳۰۳۵ نقش با نقاش چه اسگالد دگر  
 این چنین ظَنّ خسیسانه به من  
 ظَائِن بِاللَّهِ ظَنّ السَّوْءِ را  
 وارهانم چرخ را از ننگتان

او میان اختران بهر سخاست  
 گرچه رای نیست رایش را ندید  
 نی از آنکه جو جو زر گوهر شدست  
 مدتی سگ حارس درگه شدست  
 در رکاب شیر با فر و شکوه  
 یافتند و کار ایشان پیش رفت  
 کم نیاید روز و شب او را کباب  
 گشته و مجروح و اندر خون گشان  
 که رود قسمت به عدل خسروان  
 شیر دانست آن طمعها را سَنَد  
 او بدانند هر چه اندیشد ضمیر  
 دل ز اندیشه بدی در پیش او  
 در رُخت خندد برای روی پوش  
 و انگفت و داشت آن دم پاسشان  
 مر شما را ای خسیسان گدا  
 ظَنّتان اینست در اعطای من  
 از عطاهای جهان آرای من  
 چون سگالش اوش بخشید و خبر  
 مر شما را بود ننگان زَمَن  
 چون منافق سر بیندازم جدا  
 تا بماند در جهان این داستان

۳۰۱۸. L زاختر زخمهاست. ۳۰۲۴. GHK حراب. [متن اصلاح شد. چاپ قبلی حراب بدون اعراب]. ۳۰۲۵. L و را پیش از اندر حذف کرده. ۳۰۲۸. L آید در ضمیر.  
 ۳۰۲۹. AL اندیشه جو. L خطا بجای بدی. ۳۰۳۰. بولاق، داند او خر را.  
 ۳۰۳۲. بولاق، خسیسان و گدا ۳۰۳۳. بجای مصراع دوم این بیت. B مصراع دوم بیت بعد را آورده. ۳۰۳۴. ABGHL بولاق، ای عقول و رایتان، به همین صورت در C تصحیح شده.  
 ۳۰۳۵. ABGHL بولاق، چه سگالد.  
 ۳۰۳۷. G السَّوْءِ را. L سر نیندازم چرا. در مصراع دوم، ABGHL بولاق، گر نبرم سر بود عین خطا، نیز C در حاشیه.

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش      بر تبسمهای شیر ایمن مباحش  
 ۳۰۴۰ مال دنیا شد تبسمهای حق      کرد ما را مست و مغرور و خَلَق  
 فقر و رنجوری به‌استت ای سَنَد      کان تبسم دام خود را بر گَنَد

### امتحان کردن شیر گرگ را و گفتن که پیش آی ای گرگ بخش کن صیدها را میان ما

گفت شیر ای گرگ این را بخش کن      مَعْدَلت را نو کن ای گرگ کُهن  
 نایب من باش در قسمت‌گری      تا پدید آید که تو چه گوهری  
 گفت ای شه‌گاو و خشی بخش تست      آن بزرگ و تو بزرگ و زَفَت و چُست  
 ۳۰۴۵ بُز مرا که بُز میانه‌ست و وَسَط  
 شیر گفت ای گرگ چون گفتی بگو  
 گرگ خود چه سگ بود کو خویش دید  
 گفت پیش آ ای خری کو خود خرید  
 چون ندیدش مغز تدبیر رشید  
 ۳۰۵۰ گفت چون دید منت از خود نبرد  
 چون نبودی فانی اندر پیش من  
 کُل شئی هَالِکْ جُز وَجِه او  
 هر که اندر وَجِه ما باشد فنا  
 زانکه در اِلَاسْت او از لا گذشت  
 ۳۰۵۵ هر که او بَر دَر من و ما می‌زند  
 ردّ بَابِست او و بر لا می‌تند

۳۰۳۹. این بیت و دو بیت پس از آن در حاشیه N اضافه شده. ۳۰۴۱. GH برگزند، همچنانکه در متن آمده: فاتح، صاری، منهج برگزند ترجمه کرده‌اند.  
 ۳۰۴۴. CN. زفت چست. ۳۰۴۵. L. بر میانست. ۳۰۴۷. A. چو سگ.  
 ۳۰۴۸. ABG HKLN بولاق، کو خود خرید. در حاشیه C به همین صورت تصحیح شده. [متن نیز تصحیح شد. چاپ قبلی، کو خود بدید]. A. رود بجای زد.  
 ۳۰۴۹. ABG HKN بولاق، مغز و تدبیر. L. و تدبیرش رسید. ۳۰۵۰. GHKN نبرد بجای بُرد.  
 [متن به همین نحو تصحیح شد. چاپ قبلی، بُرد]. ۳۰۵۴. L. او کز لا.  
 ۳۰۵۵. ABG HKN هرک بر در او، نیز L بولاق. L. و بر لا میزند.



قصه آنکه در یاری بکوفت از درون گفت کیست گفت منم گفت چون تو  
توی در نمی‌گشایم هیچ کس را از یاران نمی‌شناسم که او من باشد

آن یکی آمد در یاری بزد  
گفت من گفتش برو هنگام نیست  
خام را جز آتش هجر و فراق  
رفت آن مسکین و سالی در سفر  
پخته شد آن سوخته پس باز گشت ۳۰۶۰  
حلقه زد بر در به صد ترس و ادب  
بانگ زد یارش که بر در کیست آن  
گفت اکنون چون منی ای من در آ  
نیست سوزن را سر رشته دوتا  
رشته را باشد به سوزن ارتباط ۳۰۶۵  
گئی شود باریک هستی جمل  
دست حق باید مر آن را ای فلان  
هر محال از دست او ممکن شود  
آگمه و ابرص چه باشد مرده نیز  
و آن عدم کز مرده مرده تر بود ۳۰۷۰  
کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ بِخَوَانٍ  
کمترین کاریش هر روز آن بود  
لشکری ز اصلاّب سوی امّهات  
گفت یارش کیستی ای معتمد  
بر چنین خوانی مقام خام نیست  
که پزد که وارهند از نفاق  
در فراق دوست سوزید از شرر  
باز گردد خانه انباز گشت  
تا بنجهد بی ادب لفظی ز لب  
گفت بر در هم توی ای دلستان  
نیست گنجایی دو من را در سرا  
چونکه یکتایی درین سوزن در آ  
نیست در خور با جمل سمّ الخیاط  
جز به مقراض ریاضات و عمل  
کو بود بر هر محالی کُنْ فکان  
هر حرون از بیم او ساکن شود  
زنده گردد از فسون آن عزیز  
وقت ایجادش عدم مضطر بود  
مر ورا بی کار و بی فعلی مدان  
کو سه لشکر را روانه می‌کند  
بهر آن تا در رحم روید نبات

عنوان: عنوان نسخه C صفت توحید است، در حاشیه تصحیح شده. GHKN قصه آنکس  
کی. N بزد بجای بکوفت. G کیست این. HK کیست آن. N کی [که] او من باشد را حذف  
کرده N برو پس از نمی‌شناسم. GHK برو پس از باشد. A. ۳۰۵۸ خانه بجای خام. هجر  
فرق G کئی پزد، و در بالا نوشته معا. پس از این بیت L افزوده: نیز بولاق که نار و نفت ضبط کرده:  
چون تویی تو هنوز از تو نرفت سوختن باید ترا در نار و تفت  
A. ۳۰۵۹ در فراق دوست او میبرد سر. BGHKN بولاق، پخته گشت، و در C در زیر  
سطر به همین صورت نوشته شده. ABGHKN خانه همباز؛ در C همباز در زیر نوشته شده.  
A. ۳۰۶۳ چون شناسی من در آ. BGKN رشته را با سوزن آمد ارتباط، و به همین  
صورت در C تصحیح شده.

لشکری ز ارحام سوی خاکدان      تا ز نَر و ماده پُر گردد جهان  
 ۳۰۷۵ لشکری از خاک زان سوی اجل      تا ببیند هر کسی حسنِ عمل  
 این سخن پایان ندارد هین بتاز      سوی آن دو یارِ پاکِ پاک‌باز

### صفتِ توحید

گفت یارش کاندرا ای جمله من      نی مخالف چون گُل و خارِ چمن  
 رشته یکتا شد غلط کم شو کنون      گر دوتا بینی حُرُوفِ کاف و نون  
 کاف و نون همچون کمند آمد جَنُوب      تا کشاند مَر عدم را در خُطوب  
 ۳۰۸۰ پس دو تا باید کمند اندر صُور      گرچه یکتا باشد آن دو در اثر  
 گر دو پا گر چار پا یک را بُرد      همچو مقراضِ دوتا یکتا بُرد  
 آن دو انبازانِ گازر را ببین      هست در ظاهر خلافی زان و زین  
 آن یکی کِرْباس را در آب زد      و آن دگر همباز خشکش می‌کند  
 باز او آن خشک را تر می‌کند      همچو ز استیزه به ضد بر می‌تند  
 ۳۰۸۵ لیک این دو ضدِ استیزه نُما      یکدل و یک‌کار باشد در رضا

۳۰۷۰. *ABGHKL* بولاق، در کفِ ایجاد او مضطر بود، نیز در حاشیه *C*. ۳۰۷۲. *ABGK*  
 نیز در حاشیه *CH*:

کمترین کاریش هر روزست آن      کو سه لشکر را کند این سو روان  
 فاتح قرائت متن ( *C =* ) را آورده. *N* کارش بهر روز. ۳۰۷۵. *L* تا نه بیند. *A* حسن و عمل.  
 عنوان: *ABGHK* حذف کرده. *N* باز آمدن بر در یار سال دوم. بولاق، پشیمان شدن آن  
 شخص از گفتن منم، نیز *L* که این عنوان را بسیار طولانی کرده. صفت توحید، فقط در *C*  
 آمده. *N* فاتح و بولاق، عنوانهای دیگری نوشته‌اند که به حکایت سابق مربوط می‌شود.  
 ۳۰۷۷. *ABH* اندر آ. *KN* خار و چمن. ۳۰۷۸. *B* غلط کم زن. بولاق، کم شد. ۳۰۷۹. *C*  
 تا گشاید. ۳۰۸۰. *C* دوتا یابد. ۳۰۸۱. *ABGHK* بولاق، چار پا ره را بُرد، یا بُرد، و به  
 همین صورت در *C* تصحیح شده. *L* گر دوتا گر چار تا یک ره برد. *N* در مصراع اول، یک ره  
 بُرد. به نظر من را = راه بعید است درست باشد. ۳۰۸۲. *ABGHKLN* همبازان. *AC* خلاف.  
*ABL* بولاق، و زین. *L* و این. ۳۰۸۳. *L* بولاق، انباز. ۳۰۸۴. *C* در اصل، همچو استیزه ضد  
 تر می‌کند، و قبل از استیزه حرف ز را داخل کرده. *AL* همچو استیزه بضد بر می‌تند. *BGK*،  
 نیز *CH* در حاشیه، گویا ز ستیزه ضد بر می‌تند. *N* بولاق، گویا ز استیزه بر ضد می‌تند، *A*  
 در حاشیه، گویا ز ستیزه و ضد می‌زند. ۳۰۸۵. بولاق، ضد و استیزه نما.

هر نبی و هر ولی را مَسْلَکِیست / لیک تا حق می بُرد جمله یکیست  
 چونکه جمع مستمع را خواب بُرد / سنگهای آسیا را آب بُرد  
 رفتنِ این آب فوقِ آسیاست / رفتنش در آسیا بَهرِ شماسست  
 چون شما را حاجتِ طاحون نماند / آب را در جویِ اصلی باز راند  
 ۳۰۹۰ ناطقه سوی دهان تعلیم راست / ورنه خود آن نطق را جویی جُداست  
 می رُود بی بانگ و بی تکرارها / تَخْتَهَا الْأَنْهَارُ تا گلزارها  
 ای خدا جان را تو بنما آن مقام / که درو بی حرف می رُوید کلام  
 تا که سازد جانِ پاک از سر قدم / سوی عرصه دُورپهنای عدم  
 عرصه‌ای بس باگشاد و بافضا / وین خیال و هست یابد زو نوا  
 ۳۰۹۵ تنگتر آمد خیالات از عدم / زآن سبب باشد خیال اسباب غم  
 باز هستی تنگتر بود از خیال / زآن شود در وی قمرها چون هلال  
 باز هستی جهانِ حس و رنگ / تنگتر آمد که زندانیست تنگ  
 علّتِ تنگیست ترکیب و عدد / جانبِ ترکیب حِسها می‌گشد  
 زآن سوی حس عالم توحید دان / گر یکی خواهی بدان جانب بران  
 ۳۱۰۰ امرِ کُن یک فعل بود و نون و کاف / در سخن افتاد و معنی بود صاف  
 این سخن پایان ندارد باز گرد / تا چه شد احوالِ گرگ اندر نَبَرْد

### ادب کردنِ شیرِ گرگ را که در قسمت بی ادبی کرده بود

گرگ را بَر گند سر آن سرفراز / تا نماند دوسری و امتیاز  
 فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ است ای گرگِ پیر / چون نبودی مرده در پیشِ امیر

۳۰۸۶. *ABGHKN* بولاق، تاحق [موافق نظر صریح نیکلسون متن تصحیح شد. چاپ قبلی، با حق]. پس از این بیت *N* این عنوان را نوشته: رو در کشیدن سخن بسبب ملالت مستمعان.  
 ۳۰۸۹. *C* اصل، در حاشیه تصحیح شده. ۳۰۹۰. *A* تعظیم راست. *A* خود را حذف کرده. *AL* جوی خداست. ۳۰۹۱. *CL* با گلزارها. در *L* جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده. ۳۰۹۲. *G* کاندرو بی حرف. ۳۰۹۳. *B* دُور. *C* دُور. *KL* بولاق. دور و پهنای، در *G* به همین صورت تصحیح شده. ۳۰۹۴. *C* باقضا. ۳۰۹۶. *ABGHKN* بولاق، قمر همچون هلال. ۳۰۹۷. *A* و حس و رنگ. ۳۰۹۹. *C* عالمی. عنوان: *AHN* بی ادبی کرد، نیز *C* در حاشیه. *BKL* بولاق، کردی. ۳۱۰۳. *A* در پیش کبیر. [چاپ قبلی، پیش امیر. متن تصحیح شد].

بعد از آن رُو شیر با روباه کرد  
 ۳۱۰۵ سجده کرد و گفت این گاو سَمین  
 وین بُز از بَهرِ میانِ روز را  
 و آن دگر خرگوش بَهرِ شام هم  
 گفت ای روبه تو عدل افروختی  
 از کجا آموختی این ای بزرگ  
 ۳۱۱۰ گفت چون در عشقِ ما گشتی گِرَو  
 روبها چون جملگی ما را شدی  
 ما تو را و جمله اشکاران تو را  
 چون گرفتی عبرت از گرگِ دنی  
 عاقل آن باشد که گیرد عبرت از  
 ۳۱۱۵ گفت روبه صد سپاس آن شیر را  
 گر مرا اوّل بفرمودی که تو  
 پس سپاس او را که ما را در جهان  
 تا شنیدیم آن سیاستهای حق  
 تا که ما از حالِ آن گرگانِ پیش  
 ۳۱۲۰ اُمّتِ مرحومه زین رُو خواندمان  
 استخوان و پشم آن گرگانِ عیان  
 عاقل از سرِ بنهد این هستی و باد  
 ور بِننهد دیگران از حالِ او

۳۱۰۴. *ABGHKLN* بولاق، گفت این را بخش کن از بهر خورد، نیز *C* در حاشیه.

۳۱۰۵. *BGK* بولاق، کین گاو. *L* شاه زمین. ۳۱۰۶. *ABGHKLN* بولاق، و آن بز.

۳۱۰۸. *BL* بولاق، ز که آموختی. ۳۱۱۰. *N* بستان و برگیر. ۳۱۱۲. *A* ما ترا این جمله.

۳۱۱۳. در *C* بیت ۳۱۱۴ مقدم بر این بیت است. ۳۱۱۴. *GH* عبرت گیرد از.

۳۱۱۵. *ABGHKLN* بولاق:

روبه آن دم بر زبان صد شکر راند که مرا شیر از پس آن گرگ خواند

نیز در حاشیه *C*. ۳۱۱۶. *N* جان بردی ازو. ۳۱۱۷. *A* کرده پیدا. ۳۱۱۹. *C* پاس را (?)

داریم خویش، و در بالا نوشته خود. ۳۱۲۰. *C* مرحوم، در بالا تصحیح شده. *ABHLN* و

را، که در *G* اضافه شده، حذف کرده.

تهدید کردنِ نوح علیه السلام مر قوم را که با من می‌پیچید که من  
روئ پوشم با خدای می‌پیچید در میان این بحقیقت ای مخذولان

- گفت نوح ای سرکشان من من نیم ۳۱۲۵  
چون بمردم از حواس بوالبشر  
چونکه من من نیستم این دم ز هوست  
هست اندر نقش این روباه شیر  
گر ز رُوی صورتش می‌نگروی  
گر نبودی نوح شیر سَرمدی  
۳۱۳۰ صد هزاران شیر بود او در تنی  
چونکه خرمَن پاسِ عُسَر او نداشت  
هرکه او در پیش این شیر نهان  
همچو گرگ آن شیر بر درآندش  
زخم یابد همچو گرگ از دست شیر  
۳۱۳۵ کاشکی آن زخم بر جسم آمدی  
قوتم بشکست چون اینجا رسید  
همچو آن روبه گم اشکم کنید  
جمله ما و من به پیش او نهید  
چون فقیر آید اندر راه راست  
۳۱۴۰ زانکه او پاکست و سُبْحان وصفِ اوست
- من ز جان مرده به جانان می‌زیم  
حق مرا شد سمع و ادراک و بصر  
پیش این دم هرکه دم زد کافر اوست  
سوی این روبه شاید شد دلیر  
غُرّه شیران ازو می‌شنوی  
پس جهانی را چرا برهم زدی  
او چو آتش بود و عالم خرمی  
او چنین شعله بر آن خرمَن گماشت  
بی‌ادب چون گرگ بگشاید دهان  
فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ بر خواندش  
پیش شیر ابله بود کو شد دلیر  
تا بُدی که ایمان و دل سالم بُدی  
چون توانم کرد این سر را پدید  
پیش او روباه‌بازی گم کنید  
مُلک مُلکِ اوست مُلک او را دهید  
شیر و صید شیر خود آن شماس  
بی‌نیازست او ز نغز و مغز و پوست

عنوان: *G* رو پوشم. *N* از در میان تا آخر را حذف کرده. *B* این بحقیقت را حذف کرده. *AC*  
حقیقت. *C* در حاشیه، در حقیقت بجای در میان این بحقیقت. ۳۱۲۴. *ABGHKLN*  
بولاق، مُردَم. ۳۱۲۷. *L* پیش این روبه. *N* نباید شد. ۳۱۲۸. *L* غرش شیران.  
۳۱۲۹. *AGHKN* بولاق، گر نبودی نوح را از حق یدی، نیز *C* در حاشیه. این قرائت قافیه را  
اصلاح می‌کند. ۳۱۳۰. *L* در مصراع دوم: او برون رفته بد از ما و منی. *L* افزوده:  
او دو عالم را همی دید ارزنی او چو آتش بود و عالم خرمی  
۳۱۳۱. *ABL* بولاق، چنان شعله.

۳۱۳۴. *A* آنکه بجای ابله. ۳۱۳۵. *BGK* تن بجای جسم. *ABGHLN* کایمان.  
۳۱۳۶. *ABGHK* بولاق، قوتم بگسست. *C* گفت بجای کرد، در حاشیه تصحیح شده.  
۳۱۳۸. *L* مالک ملک اوست. ۳۱۳۹. *A* فقیرانند. *BCN* فقیرانید. *A* شیر صید و شیر.

هر شکار و هر کراماتی که هست  
 نیست شه را طمع بهر خلق ساخت  
 آنکه دولت آفرید و دو سرا  
 پیش سُبْحان بس نگه دارید دل  
 ۳۱۴۵ کو ببیند سر و فکر و جست و جو  
 آنکه او بی نقش ساده سینه شد  
 سرّ ما را بی گمان مُوقِن شود  
 چون زَنَد او نقدِ ما را برِ مَحَك  
 چون شود جانِش مَحَكِ نقدها  
 از برای بسندگان آن شهست  
 این همه دولت خُنگ آنکو شناخت  
 مُلکِ دولتها چه کار آید و را  
 تا نگرید از گمانِ بد خَجَل  
 همچو اندر شیرِ خالص تارِ مو  
 نقشهای غیب را آینه شد  
 زآنکه مؤمن آینه مؤمن بود  
 پس یقین را باز داند او ز شک  
 پس ببیند قَلْب را و قَلْب را

### نشانند پادشاهان صوفیانِ عارف را پیش روی خویش تا چشمشان بدیشان روشن شود

۳۱۵۰ پادشاهان را چنین عادت بود  
 دستِ چپشان پهلوانان ایستند  
 مُشْرِف و اهلِ قلم بر دستِ راست  
 صوفیان را پیشِ رُو موضع دهند  
 سینه صیقلها زده در ذکر و فکر  
 ۳۱۵۵ هر که او از صُلْبِ فِطْرَتِ خوب زاد  
 عاشقِ آینه باشد رویِ خوب  
 این شنیده باشی از یادت بود  
 زآنکه دل پهلوی چپ باشد به بند  
 زآنکه عِلْمِ خطّ و ثبَت این دست راست  
 کآینه جَانَد و زآینه بهند  
 تا پذیرد آینه دل نقشِ بکر  
 آینه در پیش او باید نهاد  
 صیقلِ جان آمد و تَقْوَى الْقُلُوب

۳۱۴۱. A این شهست. ۳۱۴۳. BL بولاق، ملک و دولتها. ۳۱۴۴. GHLN بولاق، پس.

۳۱۴۵. AHL سرّ فکر. B جست جو. ۳۱۴۶. L و ساده سینه. ۳۱۴۷. L بولاق،

در مصراع دوم، مؤمن شود. ۳۱۴۸. ABGHLN بولاق، نقد ما را. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، فقر ما را]. مصراع دوم در C محو شده و در حاشیه اضافه شده. ۳۱۴۹. بولاق، قلب را و نقد را. L فاتح و صاری، نقد را و قلب را. عنوان: کلمات پس از خویش در C محو شده است.

۳۱۵۰. ABGKLN بولاق، چنان عادت. ۳۱۵۲. A مشرف اهل قلم. ABGHLN بولاق، آن دست راست.

۳۱۵۴. A سینه صیقل زده. AH در فکر و ذکر. ۳۱۵۵. L از اصل فطرت.

آمدنِ مهمان پیشِ یوسف علیه السّلام و  
تقاضا کردنِ یوسف از و تحفه و ارمغان

آمد از آفاق یارِ مهربان  
کاشنا بودند وقتِ کودکی  
یاد دادش جورِ اخوان و حسد  
۳۱۶۰ عار نبود شیر را از سلسله  
شیر را بر گردنِ ار زنجیر بود  
گفت چون بودی ز زندان و ز چاه  
در مُحاقِ ار ماهِ نو گردد دوتا  
گرچه دُرْدانه به هاون کوفتند  
۳۱۶۵ گندمی را زیرِ خاک انداختند  
بارِ دیگر کوفتندش ز آسیا  
باز نان را زیر دندان کوفتند  
باز آن جان چونکه محوِ عشق گشت  
این سخن پایان ندارد باز گرد  
۳۱۷۰ بعدِ قصّه گفتنش گفت ای فلان  
بر درِ یاران تهی دست آمدن  
حق تعالی خَلق را گوید به حشر  
جِئْتُمُونَا و فِرَادَى بى نوا  
هین چه آوردید دست آویز را

یوسف صدیق را شد میهمان  
بر وسادهٔ آشنایی مُتکی  
گفت کان زنجیر بود و ما اسد  
نیست ما را از قضای حق گِله  
بر همه زنجیرسازان میر بود  
گفت همچون در مُحاق و کاست ماه  
نی در آخر بذر گردد بر سما  
نور چشم و دل شد و بیند بلند  
پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند  
قیمتش افزود و نان شد جان‌فزا  
گشت عقل و جان و فهم هوشمند  
يُفْعَبُ الزَّرَّاعَ آمد بعدِ گشت  
تاکه با یوسف چه گفت آن نیک مرد  
هین چه آوردی تو ما را ارمغان  
همچو بی‌گندم سوی طاحون شدن  
ارمغان کو از برای روز نشر  
هم بدان سان که خَلَقْنَاكُمْ کذا  
ارمغانی روزِ رستاخیز را

عنوان: GHN پس از کردن یوسف افزوده: علیه السّلم. ۳۱۵۷. بولاق، یاری. ۳۱۶۳. L در سما.

۳۱۶۴. C بهاوان. L نور چشم و دل از و فروختند. ۳۱۶۷. L عقل و فهم جان.

۳۱۶۹. پس از این بیت L بولاق این عنوان را افزوده:

طلب کردن یوسف صدیق علیه السلام ارمغان از مهمان.

۳۱۷۰. L آوردی ره آورد ارمغان ۳۱۷۱. AL بولاق، هست بی‌گندم. BG:

بر در یاران تهی دست ای فتی هست چون بی‌گندمی در آسیا

در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده؛ این نسخ قافیه‌ای خارج از قاعده را جانشین قافیه‌ای بهنجار کرده‌اند. KHN هست بجای همچو. ۳۱۷۴. LN ارمغان.

- ۳۱۷۵ یا امید بازگشتنتان نبود  
وعده مهمانیش را مُنکری  
ور نه‌ای مُنکر چنین دستِ تهی  
اندکی صَرَفه بکن از خواب و خور  
شو قَلیلُ النَّوْمِ مِمَّا يَهْجَعُونَ  
۳۱۸۰ جُنُبِشی اندک بکن همچون جنین  
وز جهانِ چون رَحِمِ بیرون شوی  
آنکه اَرْضُ اللَّهِ واسع گفته‌اند  
دل نگرده تنگ زان عرصه فراخ  
حاملی تو مَر حواست را کنون  
۳۱۸۵ چونکه مَحْمولی نه حامل وقتِ خواب  
چاشنیی دان تو حالِ خواب را  
اولیا اصحابِ کَهْف‌اند ای عَنود  
می‌کشدشان بی‌تکلف در فعال  
چیست آن ذاتِ الیمین فعلِ حَسَن  
۳۱۹۰ می‌رود این هر دو کار از اولیا  
گر صدایت بشنواند خیر و شر
- وعدۀ امروز باطلتَنان نمود  
پس ز مطبخِ خاک و خاکستر بَری  
در در آن دوست چون پا می‌نهی  
ارمغانِ بَهرِ ملاقاتش بَبر  
باش در اَسْحار از یَسْتَغْفِرُونَ  
تا ببخشندت حواسِ نُوزِین  
از زمین در عرصهٔ واسع شوی  
عرصه‌ای دان کاولیا در رفته‌اند  
نخل تر آنجا نگردهد خُشک شاخ  
کُند و مانده می‌شوی و سرنگون  
ماندگی رفت و شدی بی‌رنج و تاب  
پیشِ مَحْمولیِ حالِ اولیا  
در قیام و در تَقَلُّبِ هُم رُقود  
بی‌خبر ذاتِ الیمین ذاتِ الشِّمال  
چیست آن ذاتِ الشِّمال اَشغالِ تَن  
بی‌خبر زین هر دو ایشان چون صدا  
ذاتِ گه باشد ز هر دو بی‌خبر

۳۱۷۵. L امروزتان باطل نمود. در A ابیات ۶- ۳۱۷۵ پس از ابیات ۸- ۳۱۷۷ آمده، اما این اشتباه در حاشیه مشخص شده. ۳۱۷۶. در مصراع اول (که در C محو شده و در حاشیه اضافه شده) AHLN وعدهٔ مهمانیش را مُنکری، ضبط کرده. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، مُنکری مهمانیش را از خری].

۳۱۷۷. AHN بر در آن دوست. ۳۱۷۸. A ارمغانی بر ملاقاتش.

۳۱۸۰. ABGHKN بولاق، اندکی جنبش، نیز C در حاشیه.

۳۱۸۱. بولاق، وز جهانی. ABGHKLN بولاق، بیرون روی. L عرصهٔ هامون شوی.

۳۱۸۲. GK عرصهٔ دان انبیا را بس بلند، که H آن را نسخ بدل آورده. ABHLN بولاق، کانیا در رفته‌اند، و به همین صورت در C تصحیح شده.

۳۱۸۳. C نیک بجای تنگ. L و آن عرصه. H تن را صورت تصحیح شده تر داده.

۳۱۸۷. A تقلد. HN در فعال.

۳۱۹۰. ABGHN بولاق، از انبیا. L کار انبیا.



گفتنِ مهمان یوسف را که آینه‌ای آورد مت ارمغان تا هر  
بار که در وی نگری روی خوبِ خود بینی مرا یاد کنی

گفت یوسف هین بیاور ارمغان	او ز شرم این تقاضا زد فغان
گفت من چند ارمغان جُستم تو را	ارمغانی در نظر نامد مرا
حبّه‌ای را جانبِ کان چون بَرَم	قطره‌ای را سوی عُمّان چون بَرَم
زیره را من سوی کرمان آورم	گر به پیش تو دل و جان آورم
نیست تخمی کاندَرین انبار نیست	غیر حُسنِ تو که آن را یار نیست
لایق آن دیدم که من آینه‌ای	پیش تو آرم چو نور سینه‌ای
تا بینی رویِ خوبِ خود در آن	ای تو چون خورشید شمع آسمان
آینه آورد مت ای روشنی	تا چو بینی رویِ خود یادم گنی
آینه بیرون کشید او از بغل	خوب را آینه باشد مُشتغل
آینه هستی چه باشد نیستی	نیستی بر گر تو ابله نیستی
هستی اندر نیستی بتوان نمود	مال‌داران بر فقیر آرند جود
آینه صافیِ نان خود گُرسنه‌ست	سوخته هم آینه آتش زنه‌ست
نیستی و نقص هر جایی که خاست	آینه خوبیِ جمله پیشه‌هاست
چونکه جامه چُست و دوزیده بود	مَظْهَرِ فرهنگِ درزی چون شود
ناتراشیده همی باید جُذوع	تا دُرُوگر اصل سازد یا فروع
خواجه اشکسته‌بند آنجا رود	که در آنجا پای اشکسته بود
کئی شود چون نیست رنجور نزار	آن جمالِ صنعتِ طبّ آشکار
خواری و دونیِ مسها بر ملا	گر نباشد کئی نماید کیمیا
نقصها آینه وصفِ کمال	و آن حقارت آینه عزّ و جلال

عنوان: *G* یوسف علیه السّلم که. *A* ارمغانی. در *H* ارمغان اضافه شده *H* کی بجای تا. *GH* هر باری. *GHKN* خویش را بجای خود را. *HN* و مرا. *B* بولاق، نامد سزا، و به همین صورت در *A* تصحیح شده. *H* سزا را نسخه بدل مرا داده.

۳۱۹۴. *G* عُمّان. ۳۱۹۶. *ABN* هست تخمی. ۳۱۹۸. *L* و شمع. ۳۱۹۹. *AH* چون بینی روی خود. ۳۲۰۱. *L* چو باشد. ۳۲۰۲. *L* نتوان. ۳۲۰۳. بولاق در مصراع دوم، آینه. ۳۲۰۴. *L* جمله نقشهاست. ۳۲۰۵. *A* و دزدیده بود. *L* فرهنگ درزی شود. ۳۲۰۸. *L* بولاق، رنجور و نزار. ۳۲۱۰. *A* ان حقارت.

زآنکه ضد را ضد کند ظاهر یقین  
 هر که نقص خویش را دید و شناخت  
 زآن نمی‌پرد به سوی ذوالجلال  
 علتی بتر ز پندار کمال  
 ۳۲۱۵ از دل و از دیده‌ات بس خون رود  
 علت ابلیس انا خیری بدست  
 گرچه خود را بس شکسته بیند او  
 چون بشوراند تو را در امتحان  
 در تگ جو هست سرگین ای فتی  
 ۳۲۲۰ هست پیر راه‌دان پسر فطن  
 آب جو سرگین تواند پاک کرد  
 گئی تراشد تیغ دسته خویش را  
 بر سر هر ریش جمع آمد مگس  
 آن مگس اندیشه‌ها و آن مال تو  
 ۳۲۲۵ ورنهد مرهم بر آن ریش تو پیر  
 تا که پندارد که صحت یافتست  
 زآنکه با سرکه پدیدست انگبین  
 اندر استکمال خود ده‌اسبه تاخت  
 کو گمانی می‌برد خود را کمال  
 نیست اندر جان تو ای ذو دلال  
 تا ز تو این معجبی بیرون رود  
 وین مرض در نفس هر مخلوق هست  
 آب صافی دان و سرگین زیر جو  
 آب سرگین رنگ گردد در زمان  
 گرچه جو صافی نماید مر تو را  
 باغهای نفس گل را جوی کن  
 جهل نفسش را پروبد علم مرد  
 رو به جراحی سپار این ریش را  
 تا نبیند قبح ریش خویش کس  
 ریش تو آن ظلمت احوال تو  
 آن زمان ساکن شود درد و نفیر  
 پرتو مرهم بر آنجا تافتست

۳۲۱۱. *ABGHKL* بولاق، پیدا بجای ظاهر. ۳۲۱۲. *ABGHKLN* بولاق، ده اسبه، و به

همین صورت در *C* تصحیح شده. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، دو اسبه]. در *L* جای این بیت با بیت پس از آن عوض شده.

۳۲۱۴. *C* علت. بولاق بدتر. در *L* جای این بیت با بیت پس از آن عوض شده.

۳۲۱۵. *C* وز دیده‌ات. *ABGHK* بولاق، بیرون شود. ۳۲۱۶. در *L* جای این بیت با بیت

پس از آن عوض شده. ۳۲۱۷. *G* آب صافی. [متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد. چاپ

قبلی، آب، با اضافه]. ۳۲۲۰. *ABGHK* بولاق، باغهای نفس گل را جوی کن، و به همین

صورت در حاشیه *C* تصحیح شده. [متن، موافق نظر نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی،

جویهای نفس و تن را جوی کن]. *N* نفس و (کذا) گل را ضبط کرده. *L* باغهای نفس و تن را.

(فاتح، نفس گل ضبط کرده، نفس خاکی را نسخه بدل داده). ۳۲۲۱. *ABGHKLN* بولاق:

جوی خود را کی تواند پاک کرد نافع از علم خدا شد علم مرد

و به همین نحو در حاشیه *C* تصحیح شده. در *C* پروبد بدون نقطه‌های تمایز دهنده نوشته

شده. ۳۲۲۳. *L* فتح بجای قبح. در *BC* حرف دوم کلمه قبح نقطه ندارد. ولی محمد قبح

خوانده که شاید قرائت درست باشد. ۳۲۲۶. *ABGHKLN* بولاق، پندارد. [موافق نظر

صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، پنداری].

هین ز مَرَّهَم سَر مکش ای پشت ریش و آن ز پرتو دان مدان از اصل خویش

مُرْتَد شدنِ کاتبِ وَحی به سبب آنکه پرتوِ وَحی برو زد آن آیت را  
پیش از پیغامبر علیه السَّلام بخواند گفت پس من هم مَحَلِّ وَحیم

پیش از عثمان یکی نَسَاخ بود  
وَحی پیغمبر چو خواندی در سَبَق  
۳۲۳۰ پرتو آن وَحی بر وی تافتی  
عین آن حکمت بفرمودی رسول  
کأنچه می گوید رسول مُستنیر  
پرتو اندیشه اش زد بر رسول  
هم ز نَسَاخی بر آمد هم ز دین  
۳۲۳۵ مصطفی فرمود کای گبرِ عَنود  
گر تو یَنبوعِ الهی بوده ای  
تا که ناموسش به پیش این و آن  
اندرون می شورَدش هم زین سبب  
آه می کرد و نبودش آه سود  
۳۲۴۰ کرده حق ناموس را صد من حَدید  
کِبر و کُفر آن سان ببست آن راه را  
کو به نَسَخ وَحی جَدی می نمود  
او هَمَّان را و نبشتی بر ورق  
او درونِ خویش حکمت یافتی  
زین قَدَر گمراه شد آن بُوَالْفُضُول  
مَر مرا هست آن حقیقت در ضمیر  
قَهَرِ حَقَّ آورد بر جانش نزول  
شد عِدُوْ مصطفی و دین بکین  
چون سیّه گشتی اگر نور از تو بود  
این چنین آب سیّه نگشوده ای  
نَشْکند بر بَست این او را دهان  
او نیارد توبه کردن این عجب  
چون درآمد تیغ و سَر را در ربود  
ای بسی بسته به بندِ ناپدید  
که نیارد کرد ظاهر آه را

عنوان: GH پیغامبر صلی الله علیه وسلم. N و گفت. N هم را حذف کرده.

۳۲۲۹. ABGHLKN بولاق، در مصراع اول: چون نبی از وحی فرمودی سبق، و به همین

صورت در حاشیه C تصحیح شده. C پیغامبر. B نوشتی. N برنوشتی در ورق.

۳۲۳۳. بجای مصراع دوم این بیت، C مصراع دوم بیت ۳۲۳۴ را نوشته.

۳۲۳۴. مصراع اول در حاشیه C اضافه شده. ۳۲۳۵. B اگر نور تو بود. C تو را حذف کرده.

۳۲۳۶. در CL بیت ۳۲۳۷ مقدم بر بیت ۳۲۳۶ است، در حاشیه تصحیح شده.

۳۲۳۸. ABGHKN بولاق و فاتح:

اندرون می سوختش هم زین سبب توبه کردن می نیارست این عجب

در C به صورت اندرون می سوختش تصحیح شده. L می سوزدش. ۳۲۴۰. ABGHLN

بولاق، ای بسا، و به همین صورت در C تصحیح شده. ۳۲۴۱. B کفرانشان. بولاق، کفر آسان.

- گفت اَغْلَالًا فَهَمْ بِهِ مُقَمَّحُونَ  
خَلَفَهُمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ  
رنگِ صحرا دارد آن سَدی که خاست  
شاهدِ تو سَدِ رویِ شاهدست ۳۲۴۵
- ای بسا کُفَّار را سودای دین  
ببند پنهان لیک از آهن بتر  
ببند آهن را توان کردن جدا  
مرد را زنبور گر نیشی زند  
زخم نیش اما چو از هستی تُست ۳۲۵۰
- شرح این از سینه بیرون می جهد  
نی مشو نومید خود را شاد کن  
کای مُحِبِّ عفو از ما عفو کن  
عکسِ حکمت آن شقی را یاوه کرد  
ای برادر بر تو حکمت جاریه ست ۳۲۵۵
- گرچه در خود خانه نوری یافتست  
شکر کن غرّه مشو بینی مکن  
صد دریغ و درد کین عاریتی  
من غلام آنکه اندر هر رباط  
بس رباطی که ببايد ترک کرد ۳۲۶۰
- نیست آن اَغْلال بر ما از برون  
پیش و پس سَد را نمی بیند عمو  
او نمی داند که آن سَدِ قضاست  
مُرشدِ تو سَدِ گفتِ مُرشدست  
ببند او ناموس و کبر و آن و این  
ببند آهن را بدراند تَبَر  
ببند غیبی را نداند کس دوا  
نیش آن زنبور از خود می کند  
غم قوی باشد نگردد درد سُست  
لیک می ترسم که نومیدی دهد  
پیش آن فریادرس فریاد کن  
ای طیبِ رنج ناسورِ کُهن  
خود مبین تا بر نیارد از تو گرد  
آن زابُدالست و بر تو عاریه ست  
آن ز همسایه مُنَوَّرِ تافتست  
گوش دار و هیچ خود بینی مکن  
اُمّتان را دُور کرد از اُمّتی  
خویش را واصل نداند بر سِماط  
تا به مَسْکَن در رسد یک روز مرد

۳۲۴۳. C. خَلَفَهُمْ. در مصراع دوم ABGHKN بولاق، می نبیند بند را پیش و پس او، نیز L که بند از پیش ضبط کرده، و C در حاشیه. عَمُو (کلمه ترکی) در دفتر دوم ۳۰۳۱ هم آمده.

۳۲۴۶. ABGHKN بولاق، بندشان، و به همین صورت در C تصحیح شده. G کبر آن.

۳۲۴۷. ABGHKLN بولاق، کند پاره تبر، نیز در حاشیه C. ۳۲۴۹. C غیر را (۹) زنبور، در حاشیه تصحیح شده. BGKN بولاق، اگر. در مصراع دوم، ABGHKL بولاق، طبع او آن لحظه بر دفعی تند، نیز در حاشیه C. N طبع درد نیش را دفعی کند. قرائت متن در مصراع دوم خاص C است. ۳۲۵۰. در حاشیه C اضافه شده. B قوی گردد. ۳۲۵۲. GHK و خود را. ۳۲۵۴. N تا بر نیاید. ۳۲۵۵. AH و را حذف کرده. ۳۲۵۶. G منوّر. فاتح، منوّر. L آن ز شمع پادشاهان یافتست. ۳۲۵۷. A شکر آن. ۳۲۵۸. B کرد دور. ۳۲۵۹. ABGHKLN او در هر رباط، نیز بولاق. L واصل ندارد. N ندارد بر سِماط.

گرچه آهن سرخ شد او سرخ نیست  
 گر شود پُر نور روزن یا سَرَا  
 هر دَر و دیوار گوید روشنم  
 پس بگوید آفتاب ای نارَشید  
 ۳۲۶۵ سبزه‌ها گویند ما سبز از خودیم  
 فصلِ تابستان بگوید کای اُمم  
 تن همی نازد به خوبی و جمال  
 گویدش کای مَزْبَلَه تو کیستی  
 غنچ و نازت می‌نگنجد در جهان  
 ۳۲۷۰ گرم دارانت تو را گوری کنند  
 بینی از گندِ تو گیرد آن کسی  
 پرتو رُوحست نطق و چشم و گوش  
 آنچنانکه پرتو جان بر تنست  
 جانِ جان چون واگشَد پا را ز جان  
 ۳۲۷۵ سر از آن رُو می‌نهم من بر زمین  
 یومِ دین که زُلْزِلَتْ زُلْزَالَهَا  
 کَو تُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا  
 فُلْسَفَى مُنْکِرٍ شُود در فکر و ظن  
 نطقِ آب و نطقِ خاک و نطقِ گِل  
 ۳۲۸۰ فلسفی کو منکرِ حنّانه است  
 گوید او که پرتو سودای خَلق

پرتو عاریتِ آتش زنیست  
 تو مدان روشن مگر خورشید را  
 پرتو غیری ندارم این منم  
 چونکه من غاربِ شوم آید پدید  
 شاد و خندانیم و ما عالی‌قدیم  
 خویش را بینید چون من بگذرم  
 روح پنهان کرده فرّ و پرّ و بال  
 یک دو روز از پرتو من زیستی  
 باش تا که من شوم از تو جهان  
 طُعمهٔ موران و مارانت کُنند  
 کو به پیش تو همی مُردی بسی  
 پرتو آتش بود در آب جوش  
 پرتو اَبْدال بر جانِ منست  
 جان چنان گردد که بی‌جان تن بدان  
 تا گواهِ من بود در یومِ دین  
 این زمین باشد گواهِ حالها  
 در سخن آید زمین و خارها  
 گو برو سر را بر این دیوار زن  
 هست محسوسِ حواسِ اهلِ دل  
 از حواسِ اولیا بیگانه‌است  
 بس خیالات آورد در رای خَلق

۳۲۶۴. A ای نارسید. در C مصراع دوم با شاد و خندانیم شروع می‌شود. بنگرید بیت بعدی.  
 ۳۲۶۵. ABGHNK بولاق، و بس زیبا خدیم، در C به همین صورت تصحیح شده، L و ما زیبا  
 خدیم. ۳۲۶۶. ABGH ای امم. ۳۲۶۷. B تن بخود نازد. ۳۲۶۸. ABGHL ای مزبله.  
 ۳۲۶۹. L از تو نهان. ۳۲۷۰. بولاق. ماران و مورانت. B در مصراع دوم، کش کشانت در تک  
 گوری کنند. ۳۲۷۱. A همی مردی بسی. ۳۲۷۴. B بولاق. چنان ماند. ۳۲۷۵. ABGHLN  
 بولاق، در روز دین. ۳۲۷۷. پس از این بیت L افزوده:

فلسفی گوید ز معقولات دون عقل از دهلیز می‌ماند برون  
 ۳۲۷۸. ABGHNK بولاق، آن دیوار. ۳۲۸۰. L حواس انبیا. ۳۲۸۱. C پس خیالات

بلکه عکسِ آن فساد و کُفرِ او  
 فلسفی مَر دیو را مُنکِر شود  
 گر ندیدی دیو را خود را ببین  
 هر که را در دل شک و پیچانیست ۳۲۸۵  
 می‌نماید اعتقاد و گاه گاه  
 الْحَذَرِ ای مومنان کان در شماست  
 جمله هفتاد و دو مِلّت در تُوسِت  
 هر که او را برگِ این ایمان بود ۳۲۹۰  
 بر بلیس و دیو از آن خندیده‌ای  
 چون کُند جان بازگونه پوستین  
 بر دکان هر زَرْنَمّا خندان شدست  
 پَرده ای ستّار از ما بر مگیر  
 قلب پهلوی می‌زند با زَر به شب  
 با زبانِ حال زَر گوید که باش ۳۲۹۵  
 صد هزاران سال ابلیس لعین  
 پنجه زد با آدم از نازی که داشت  
 این خیالِ مُنکری را زد بَرُو  
 در همان دَم سُخره دیوی بود  
 بی‌جنون نبود کبودی در جبین  
 در جهان او فلسفی پنهانیست  
 آن رگِ فَلَلسَف کُند رویش سیاه  
 در شما بس عالم بی‌منتهاست  
 وه که روزی آن بر آرد از تو دست  
 همچو برگ از بیم این لرزان بود  
 که تو خود را نیک مردم دیده‌ای  
 چند واویلی بر آرد ز اهل دین  
 زآنکه سنگِ امتحان پنهان شدست  
 باش اندر امتحانِ ما مُجیر  
 انتظارِ روز می‌دارد ذَهَب  
 ای مزوّر تا برآید روز فاش  
 بود اَبَدال و امیرالمؤمنین  
 گشت رسوا همچو سرگین وقتِ چاشت

### دعا کردنِ بَلْعَمِ با عور که موسی و قومش را ازین شهر که حصار داده‌اند بی‌مراد باز گردان

بَلْعَمِ با عور را خَلقِ جهان  
 سَجَلَه نآوردند کس را دُونِ او  
 سَفْبه شد مانند عیسی زمان  
 صَحّت رنجور بود افسونِ او

۳۲۸۴. *ABL* بولاق، بر جبین؛ و به همین صورت از *C* تصحیح شده. ۳۲۸۵. *L* شک و بی‌جا نیست. ۳۲۸۶. *A* آن دل فلسف. ۳۲۸۷. *A* آن عالمی بی‌منتهاست. ۳۲۸۸. *C* دوری بجای روزی. ۳۲۸۹. *GN* آن ایمان. ۳۲۹۰. *ABGHKLN* بولاق، زان. ۳۲۹۱. *ABGHKLN* بولاق، برآید. ۳۲۹۲. *A* رونما. ۳۲۹۳. *A* بولاق، امتحان ما را، به همین صورت در *C* تصحیح شده. ۳۲۹۵. *G* مزوّر؛ *N* مزوّر؛ هر دو قرائت ممکن است. *G* روز، با سکون. *N* روز، با اضافه. ۳۲۹۶. *BGH* بولاق، بود ز ابدال، و به همین صورت در *N* تصحیح شده. عنوان: پس از گردان *ABGHKLN* بولاق، افزوده‌اند: و مستجاب شدن دعای او. ۳۲۹۷. [چاپ قبلی، وقت چاشت. متن تصحیح شد]. ۳۲۹۸. *G* سَفْبه.

- ۳۳۰۰ پنجه زد با موسی از کبر و کمال  
صد هزار ابلیس و بلعم در جهان  
این دو را مشهور گردانید اله  
این دو دزد آویخت بر دار بلند  
این دو را پزجم به سوی شهر بُرد  
۳۳۰۵ نازینی تو ولی در حد خویش  
گر زنی بر نازنین تر از خودت  
قصه عاد و ثمود از بهر چیست  
این نشان خسف و قذف و صاعقه  
جمله حیوان را پی انسان بکش  
۳۳۱۰ هُش چه باشد عقل کل هوشمند  
جمله حیوانات و حشی ز آدمی  
خون آنها خلق را باشد سبیل  
عزت و حشی بدین ساقط شدست  
پس چه عزت باشدت ای نادره  
۳۳۱۵ خر شاید گشت از بهر صلاح  
گر چه خر را دانش زاجر نبود  
پس چو و حشی شد از آن دم آدمی  
لاجرم کفار را شد خون مباح  
جفت و فرزندانسان جمله سبیل
- آن چنان شد که شنیدستی تو حال  
همچنین بودست پیدا و نهان  
تا که باشند این دو بر باقی گواه  
ورنه اندر قهر بس دزدان بُدند  
کشتگان قهر را نتوان شمرد  
الله الله پامنه از حد بیش  
در تگ هفتم زمین زیر آردت  
تا بدانی کانبیا را نازکیست  
شد بیان عز نفس ناطقه  
جمله انسان را بکش از بهر هُش  
هوش جزوی هُش بود اما نژند  
باشد از حیوان انسی در گمی  
چون نشد اعمال انسان را قبیل  
که مر انسان را مخالف آمدست  
چون شوی تو حمر مُستنفره  
چون شود و حشی شود خونس مباح  
هیچ معذورش نمی دارد و دود  
گئی بود معذور ای یار سَمی  
همچو و حشی پیش نُشاب و رِماح  
زآنکه و حشی اند از عقل جلیل

۳۳۰۲ A تاکی. ABGHK بولاق، باشد. ۳۳۰۳ ABGHLK از دار بلند. به همین صورت در  
C تصحیح شده. L اندر دهر. ۳۳۰۴ B بستگان قهر را. L این بیان خسف. N  
نشان بجای بیان. A قذف صاعقه. ۳۳۱۱ H انسی. ۳۳۱۲ ABGHKLN بولاق، در  
مصرع دوم، زآنک و حشی اند از عقل جلیل، نیز C در حاشیه. پس از این بیت L افزوده:  
خون ایشان خلق را باشد روا زآنک ایشانرا نیند ایشان سزا  
HN نیز همین بیت را افزوده اما در مصرع دوم بجای ایشانرا، انسان را، ضبط کرده.  
۳۳۱۳ ABGHK بولاق، بدین افتاد پست، و به همین صورت در C تصحیح شده. L افتاده  
است. N کامر انسان را. ۳۳۱۵ A چون شاید. ۳۳۱۹ ABGHK بولاق، نیز در حاشیه  
CN، زآنک بی عقلند و مردود و ذلیل، نیز L که مطرود و ذلیل ضبط کرده.

۳۳۲۰ باز عقلی کو رَمَد از عقلِ عقل کرد از عقلی به حیوانات نقل

### اعتماد کردنِ هاروت و ماروت بر عصمتِ خویش و آمیزی اهل دنیا خواستن و در فتنه افتادن

همچو هاروت و چو ماروتِ شهیر  
اعتمادی بودشان بر قُدسِ خویش  
گرچه او با شاخ صد چاره کند  
گر شود پُر شاخ همچون خار پُشت  
۳۳۲۵ گرچه صَرَصَر بس درختان می‌کند  
بر ضعیفیِ گیاه آن باد تُند  
نیشه را زانبوهیِ شاخ درخت  
لیک بر برگی نکوبد خویش را  
شعله را زانبوهیِ هیزم چه غم  
۳۳۳۰ پیشِ معنی چیست صورت بس زبون  
تو قیاس از چرخ دولابی بگیر  
گردشِ این قالبِ همچون سپر  
گردشِ این باد از معنیِ اوست  
جَزَّ و مَدَّ و دَخَلَ و خَرَجَ این نَفَس  
از بَطَر خوردند زهرآلود تیر  
چیست بر شیر اعتمادِ گاومیش  
شاخ شاخش شیرِ نر پاره کند  
شیر خواهد گاو را ناچار کُشت  
هر گیاهی را مُنْضَر می‌کُند  
رحم کرد ای دل تو از قَوّتِ مِلْد  
کئی هراس آید بَبُرْدِ لخت لخت  
جُز که بر نیشی نکوبد نیش را  
کئی رمد قِصَابِ زانبوهیِ غَنَم  
چرخ را معنیش می‌دارد نگون  
گردشش از کیست از عقلِ مُشیر  
هست از روحِ مُسْتَرَّ ای پسر  
همچو چرخِ کو اسیرِ آبِ جوست  
از که باشد جُز ز جانِ پُر هَوَس

عنوان: اهل در  $G$  اضافه شده.  $N$  خواستن از حق تعالی. ۳۳۲۲. [چاپ قبلی، قُدس خویش. متن تصحیح شد.]  $A$  با شیر، نیز  $H$  که در زیر تصحیح کرده.  
۳۳۲۵  $C$  مر بجای هر  $AHL$  با گیاه سبز احسان می‌کند.  $BGK$  بولاق، نیز  $CH$  در حاشیه: با گیاه تر وی احسان می‌کند. این قرائت که برخوردار از قوی ترین تأیید است در فاتح، صاری، منهج. نیز آمده.  $N$  با گیاه تر محابا می‌کند. ۳۳۲۷  $B$  از انبهی شاخ.  $A$  که هراس.  
۳۳۲۸  $B$  جز که بر بیشی. ۳۳۲۹  $B$  از انبهی هیزم.  $BGK$  فاتح و عموم نسخ چاپی از خیل غنم. نیز  $H$  در حاشیه. ۳۳۳۰  $A$  می‌داری. ۳۳۳۱  $B$  گردشش از چیست.  
۳۳۳۲ [چاپ قبلی، فالپ. متن تصحیح شد.] ۳۳۳۳  $C$  در مصراع دوم، همچنان کو حاکم انفاس اوست، در حاشیه تصحیح شده.  $B$  بولاق، کان بجای کو.  
۳۳۳۴  $ABL$  بولاق، جزر و مدّ.  $AC$  از کی باشد.  $A$  جزو جان.  $B$  بوالهوس.



- ۳۳۳۵ گاه جیمش می‌کند گه حا و دال  
همچنین این باد را یزدانِ ما  
باز هم آن باد را بر مؤمنان  
گفت اَلْمَعْنَى هُوَ اَللّٰه شیخ دین  
جمله اَطْبَاقِ زَمِین و اَسْمَان  
۳۳۴۰ حمله‌ها و رقصِ خاشاک اندر آب  
چونکه ساکن خواهدش کرد از مرا  
چون کُشد از ساحلش در موج‌گاه  
این حدیث آخر ندارد باز ران
- گاه صلحش می‌کند گاهی جدال  
کرده بُد بر عاد همچون اژدها  
کرده بُد صلح و مراعات و امان  
بَحْرِ مَعْنِیهای رَبِّ اَلْعَالَمِین  
همچو خاشاکی در آن بحرِ روان  
هم ز آب آمد به وقتِ اضطراب  
سوی ساحل افکند خاشاک را  
آن کُند با او که صَرَصَر با گیاه  
جانبِ هاروت و ماروت ای جوان

باقی قصه هاروت و ماروت و نکال و عقوبت ایشان هم در دنیا به چاه بابل

- چون گناه و فسق خَلْقانِ جهان  
دست خاییدن گرفتندی ز خشم  
خویش در آینه دید آن زشت‌مرد  
خویش‌بین چون از کسی جُرمی بدید
- ۳۳۴۵
- می‌شد از شُبّا که بر هر دو عیان  
لیک عیبِ خود ندیدندی به چشم  
رُو بگردانید از آن و خشم کرد  
آتشی در وی ز دوزخ شد پدید

۳۳۳۵. پس از این بیت  $K$  بولاق، افزوده:

- گه یمینش می‌برد گاهی یسار  
نیز  $GH$  در حاشیه که گلستانش کند ضبط کرده. ۳۳۳۶.  $ABKLN$  بولاق، همچنان این باد را.  
۳۳۳۷. پس از این بیت  $L$  افزوده:

- همچنین این ابر را یزدان پاک  
کرده بر فرعون خون سهمناک  
۳۳۴۰. در  $C$  این بیت پس از بیت ۳۳۴۲ آمده. ابیات ۳۳۴۰-۳۳۴۳ در حاشیه  $B$  اضافه شده.  
۳۳۴۲.  $ABGHLN$  که آتش با گیاه و به همین صورت در  $C$  تصحیح شده. ۳۳۴۳. در  $C$  این  
بیت پس از عنوان آمده. عنوان:  $L$  بولاق، بقیه قصه.  $N$  باقیء حکایت.  $A$  پس از ماروت  
چنین ادامه داده: بر عصمت خویش و آمیزی اهل دنیا خواستن و در فتنه افتادن.  
۳۳۴۴.  $A$  و را حذف کرده. در مصراع دوم  $ABGHKLN$  بولاق، می‌شدی بر هر دو روشن آن  
زمان، نیز  $C$  در حاشیه.

۳۳۴۵. در مصراع دوم، خویش بین (خویش بینی بخوانید) خویش بین را کرد چشم (خشم  
بخوانید)، در حاشیه تصحیح شده.  
۳۳۴۶. در حاشیه  $C$  اضافه شده.

۳۳۵۰ حَمِيتِ دین خواند او آن کبر را  
 حَمِيتِ دین را نشانی دیگرست  
 گفت حقشان گر شما روشن‌گرید  
 شکر گوید ای سپاه و چاکران  
 گر از آن معنی نهم من بر شما  
 عصمتی که مَر شما را در تَنست  
 آن ز من بیند نه از خود هین و هین  
 ۳۳۵۵ آنچنان که کاتبِ وَحیِ رسول  
 خویش را هم‌لحنِ مرغانِ خدا  
 لحنِ مرغان را اگر و اصف شوی  
 گر بی‌آموزی صفیرِ بلبل  
 و ربدانی از قیاس و از گمان  
 ننگرد در خویش نَفَسِ گبر را  
 که از آن آتش جهانی اخضرست  
 در سیه‌کارانِ مُغفَلِ منگرید  
 رسته‌اید از شهوت و از چاکِ ران  
 مَر شما را بیش نپذیرد سَمّا  
 آن ز عکسِ عصمت و حفظِ منست  
 تا نچَرَبَد بر شما دیوِ لعین  
 دید حکمت در خود و نورِ اصول  
 می‌شُرد آن بُدِ صفیری چون صدا  
 بر مُرادِ مرغِ کئی واقف شوی  
 تو چه دانی کو چه دارد با گلی  
 چون ز لبِ جُنبانِ گمانهای کران

### به عیادت رفتنِ کرّ بر همسایهٔ رنجورِ خویش

۳۳۶۰ آن کری را گفت افزون‌مایه‌ای  
 گفت با خود گر که با گوشِ گران  
 خاصهٔ رنجور و ضعیف‌آواز شد  
 چون بینم کان لبش جنبان شود  
 که تو را رنجور شد همسایه‌ای  
 من چه دریابم ز گفتِ آن جوان  
 لیک باید رفت آنجا نیست بُد  
 من قیاسی گیرم آن را هم ز خود

۳۳۴۸. *G* حَمِيت. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، حَمِيت، به کسر اوّل]. *B* نفسِ گبر ما.  
*GHKL* بولاق، نفسِ گبر را. [متن موافق نظر نیکلسون به همین نحو تصحیح شد. چاپ قبلی،  
 نفسِ کبریا]. *N* گبر ما. ۳۳۴۹. [چاپ قبلی، حَمِيت. متن تصحیح شد]. *C* احقرست.  
 ۳۳۵۰. *BGHN* مُغفَل. [چاپ قبلی، سیه‌کارانِ مُغفَل. موافق نظر نیکلسون و کهن‌ترین نسخ  
 خطی، متن تصحیح شد]. ۳۳۵۱. *L* شهوت و از مثل آن. ۳۳۵۳. *AH* بر تنست.  
 ۳۳۵۴. *C* نه را حذف کرده. *B* نه ز خود. *N* و را حذف کرده. ۳۳۵۵. *BL* آنچنانک.  
 ۳۳۵۶. *BGKL* هم صوت، و به همین صورت در *C* در بالا نوشته شده، و در *H* به همین صورت  
 تصحیح شده. *N* صفیر. ۳۳۵۸. *C* صفیری.  
 ۳۳۵۹. *ABGHKLN* بولاق، و ربدانی باشد آن هم از گمان، نیز در حاشیهٔ *C*.  
 ۳۳۶۰. *C* یافت بجای گفت. ۳۳۶۳. بولاق، آن لبش.

- چون بگویم چونی ای محنت کشم  
 ۳۳۶۵ من بگویم شکر چه خوردی ابا  
 من بگویم صَح نُوشْت کیست آن  
 من بگویم بس مبارک پاست او  
 پای او را آزمودستیم ما  
 این جوابات قیاسی راست کرد  
 ۳۳۷۰ گفت چونی گفت مُردَم گفت شکر  
 کین چه شُکرت او عَدُو ما بُدست  
 بعد از آن گفتش چه خوردی گفت زهر  
 بعد از آن گفت از طبیبان کیست او  
 گفت عزرائیل می آید بِرَو  
 ۳۳۷۵ کر برون آمد بگفت او شادمان  
 گفت رنجور این عَدُو جان ماست  
 خاطر رنجور جویان صد سَقَط  
 چون کسی کو خورده باشد آتش بَد  
 کَظْم غِیْظ اینست آن را قی مکن  
 ۳۳۸۰ چُون نبودش صبر می پیچید او  
 تا بریزم بر وی آنچه گفته بود

۳۳۶۴. *L* نخواهد. *A* نیکم ناخوشم. ۳۳۶۵. *AC* امکان دارد خوردی ایا خوانده باشد.  
 ۳۳۶۶. *ABGHKL* صحه نوشت. *N* صح. فاتح و صاری، صح نوشت. بولاق، صح و نوشت.  
 ۳۳۶۷. پس از این بیت *L* افزوده:

کر در آمد پیش رنجور و نشست      بر سر او خوش همی مالید دست  
 گویا رنجور را خاطر زکر      اندکی رنجیده بود ای پر هنر  
 ۳۳۷۱. *AH* گفت چه شکر او عَدُو ما بدست، نیز بولاق. *BGK* فاتح و صاری، کین چه  
 شکرست او مگر با ما بدست، که در *C* در بالا و در حاشیه *A* نوشته شده. ۳۳۷۲. *BGKN*  
 بولاق، نوشت باد، و به همین صورت در *CH* تصحیح شده. ۳۳۷۳. *ABKN* بولاق، که همی  
 آید. *L* که بیاید او. ۳۳۷۵. *AH* ز پیشش شادمان. قرائت اصلی *C* مبهم است. در مصراع  
 دوم *ABGHKLN* بولاق، شکر کش کردم مراعات این زمان، و به همین صورت در حاشیه *C*  
 تصحیح شده. ۳۳۷۷. *G* شد بجای صد، و به همین ترتیب در *H* تصحیح شده. ۳۳۷۸. *AB*  
 که خورده.

چون عیادت بهر دل آرامیست      این عیادت نیست دشمن کامیست  
تا ببیند دشمن خود را نزار      تا بگیرد خاطر زشتش قرار  
بس کسان که ایشان عبادتها کنند      دل به رضوان و ثواب آن نهند  
۳۳۸۵ خود حقیقت معصیت باشد خفی  
همچو آن گر که همی پنداشتست  
او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام  
بهر خود او آتشی افروختست  
فَا تَقُوا النَّارَ الَّتِي أُوقِدْتُمْ  
گفت پیغمبر به اعرابی ما  
از برای چاره این خوفها  
کین نمازم را می‌آمیز ای خدا  
از قیاسی که بکرد آن گر گزین  
خاصه ای خواجه قیاس حسّ دون  
۳۳۹۵ گوش حسّ توبه حرف ار در خورست  
دان که گوش غیب گیر تو گریست

### اول کسی که در مقابله نصّ قیاس آوزد ابلیس بود

اول آنکس کین قیاسکها نمود      پیش انوار خدا ابلیس بود  
گفت نار از خاک بی شک بهترست      من ز نار و او ز خاک اگدرست

۳۳۸۴. ABL بولاق، کایشان BGK فاتح، صاری، و ولی محمد، بس کسان کایشان ز طاعت  
گم‌رهند، نیز AC در حاشیه. بولاق، و ثواب او BGKN بولاق، دهند بجای نهند.  
۳۳۸۵. ABGHN بولاق، بس کدر کانرا تو پنداری صفی، نیز در حاشیه C.  
۳۳۸۶. بولاق، بر عکس بست. ۳۳۸۷. L بولاق، بجای. ۳۳۸۹. ABGHL بولاق، اُوقِدْتُمْ و  
در مصراع دوم، اِزْدَدْتُمْ. ۳۳۹۰. ABCL پیغامبر. ABGHN بولاق، بیک صاحب ریا  
بجای باعرابی ما نیز C در حاشیه. ۳۳۹۳. L آن کرحنین. L بولاق، شد باطل. پس از  
این بیت L افزوده:

خواجه پندارد که طاعت میکند      بیخبر کز معصیت جان می‌کند  
این قیاس خویش را رو ترک کن      کز قیاس تو شود ریش کهن  
۳۳۹۴. BL از حد برون. ۳۳۹۵. L اندر خورست. GHKN غیب گیر بجای عیب گیر. [متن  
تصحیح شد. چاپ قبلی، عیب گیر].  
عنوان: C در را حذف کرده. ۳۳۹۷. L. خاک ابترست.

پس قیاسِ فرع بر اصلش کنیم  
 گفت حق نی بل که لا اَنَسَابُ شد  
 ۳۴۰۰ این نه میراثِ جهانِ فانیست  
 بلکه این میراثهای انبیاست  
 پور آن بوجَهْل شد مؤمن عیان  
 زاده خاکی منور شد چو ماه  
 این قیاسات و تحری روز ابر  
 ۳۴۰۵ لیک با خورشید و کعبه پیش رو  
 کعبه نادیده مکن رو زو متاب  
 چون صفیری بشنوی از مرغِ حق  
 و آنگهی از خود قیاساتی کنی  
 اصطلاحاتِست مَر ابدال را  
 ۳۴۱۰ مَنطِق الطَّیْرِ به صوتِ آموختی  
 همچو آن رنجور دلها از تو خست  
 کاتبِ آن وَحی زان آوازِ مرغ  
 مرغِ پری زد مَر او را کور کرد  
 هین به عکسی یا به ظنی هم شما  
 ۳۴۱۵ گرچه هاروتید و ماروت و فزون  
 بر بدیهای بَدان رحمت گنید  
 هین مبادا غیرت آید از کمین  
 او ز ظلمت ما ز نورِ روشنیم  
 زهد و تقوی فضل را محراب شد  
 که به اَنَسَابش بیابی جانیست  
 وارثِ این جانهای اتقیاست  
 پوره آن نُوح شد از گمراهان  
 زاده آتش تـوی رو رُوسـیاه  
 یا به شب مَر قبله را کردست حَبْر  
 این قیاس و این تحری را مجو  
 از قیاس اللّهُ اَعْلَمَ بِالصَّوَابِ  
 ظاهرش را یاد گیری چون سَبَق  
 مَرخیال محض را ذاتی کنی  
 که نباشد زان خبر اقوال را  
 صد قیاس و صد هوس افروختی  
 گر به پندارِ اصابت گشته مست  
 بُرده ظنی کو بود انبازِ مرغ  
 نَک فرو بُردش به قعرِ مرگ و درد  
 در مَیْفَتید از مقامات سَما  
 از همه بر بامِ نَحْنُ الصَّافُونَ  
 بَر مَنی و خویش بینی کم تنید  
 سَرنگون افتید در قعرِ زمین

۳۳۹۹. N اَنَسَاب، با سکون. [موافق نظر نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، اَنَسَاب].

۳۴۰۰. C در مصراع دوم، وارث این جانهای جانیست، در حاشیه تصحیح شده.

۳۴۰۱. L وارثش هم. ۳۴۰۲. ABGHLKN بولاق، پور آن نوح نبی از گمراهان، در C به همین

نحو تصحیح شده. ۳۴۰۴. C تا بشب. ۳۴۰۵. C پیش او. ۳۴۰۸. L خیالی.

۳۴۱۲. B و آن بجای زان. GHKLKN همباز مرغ. B همساز مرغ، نیز در حاشیه C.

۳۴۱۳. کلمات بقعر مرگ و درد، در C محو و در حاشیه اضافه شده.

۳۴۱۵. L هاروتیت. ۳۴۱۶. BGK بولاق، نیز AH در حاشیه، بر منی و خویش بین لعنت

کنید، C خویش بین، ضبط کرده. اما بقیه این مصراع تقریباً محو شده، و لعنت کنید. در

حاشیه اضافه شده. بنظر من قرائت اصلی کم تنید بوده.

هر دو گفتند ای خدا فرمان تو راست  
 آن همی گفتند و دلشان می‌طپید  
 ۳۴۲۰ خار خارِ دو فرشته هم نهشت  
 پس همی گفتند کای ارکانیان  
 ما برین گردون تُثَقُّها می‌تنیم  
 عدل توزیم و عبادت آوریم  
 تا شویم اَعْجُوبَةُ دَوْرِ زمان  
 ۳۴۲۵ آن قیاسِ حالِ گردون بر زمین  
 بی‌امانِ تو امانی خود کجاست  
 بد کجا آید ز ما نَعْمَ الْعَبِيد  
 تا که تخم خویش بینی را نکشت  
 بی‌خبر از پاکی روحانیان  
 بر زمین آیم و شادروان زَنیم  
 باز هر شب سوی گردون بر پریم  
 تا نهیم اندر زمین امن و امان  
 راست نآید فرق دارد در کمین

### در بیان آنکه حالِ خود و مستیِ خود پنهان باید داشت از جاهلان

بُشْنُو الْفَاطِ حَکِیمِ پرده‌ای  
 مست از میخانه‌ای چون ضال شد  
 می‌فتد این سو و آن سو هر رهی  
 او چنین و کودکان اندر پَیش  
 ۳۴۳۰ خَلَقَ اَطْفَالَند جُزِ مستِ خدا  
 گفت دنیا لعب و لهو است و شما  
 از لَعِبِ بیرون نرفتی کودکی  
 چون جماع طفل دان این شهوتی  
 آن جَمَاعَ طفل چه بُود بازی  
 ۳۴۳۵ جنگِ خَلْقانِ همچو جنگِ کودکان  
 جمله با شمشیرِ چوبین جنگشان  
 سر همانجا نه که باده خورده‌ای  
 تَسْخَرُ و بازیچهٔ اطفال شد  
 در گِل و می‌خنددش هر ابلهی  
 بی‌خبر از مستی و ذوقِ مَیش  
 نیست بالغ جُزْ رهیده از هوا  
 کودکیست و راست فرماید خدا  
 بی‌ذکاتِ روح کئی باشی ذکی  
 که همی‌رانند اینجا ای فتی  
 با جَمَاعِ رُستمی و غازی  
 جمله بی‌معنی و بی‌مغز و مُهان  
 جمله در لا یَنْفَعُ آهنگشان

۳۴۱۹. *ABGHL* بولاق، این بجای آن. *AHKL* همه بجای همی، که در *H* تصحیح شده.

۳۴۲۰. *A* حذف کرده. *L* بهشت. ۳۴۲۱. *A* حذف کرده. در حاشیه *C* اضافه شده.

۳۴۲۳. در حاشیه *C* اضافه شده. *LN* عدل ورزیم. عنوان: *N* از جاهلان پنهان باید داشتن.

۳۴۲۶. بولاق، بشنو این پند از حکیم. ۳۴۲۷. *AH* مستی. *BGKN* بولاق، نیز در حاشیه *H*

چونک از می‌خانه مستی ضال شد. ۳۴۲۸. *AGHKN* می‌فتد او سوبسو بر هر رهی، نیز *L* که بجای او، از ضبط کرده. *L* بولاق، در رهی. ۳۴۳۱. بولاق، کودکید.

۳۴۳۲. *L* ذکای روح. بولاق، زکات. *BL* باشد. بولاق، زکی. *G* باشد ذکی. ۳۴۳۳. بولاق، همی رانید.

جمله‌شان گشته سواره بر نیی  
 حاملند و خود ز جهل افراشته  
 باش تا روزی که محمولان حق  
 ۳۴۴۰ تَعْرِجُ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَالْمَلَكُ  
 همچو طفلان جمله‌تان دامن سوار  
 از حق انّ الظّنّ لا یُغْنِی رسید  
 أَغْلَبُ الظَّنِّینَ فِی تَرْجِیحِ ذَا  
 آنکهی بینید مرکبهای خویش  
 ۳۴۴۵ وَهْمٌ وَفِکْرٌ وَحَسٌّ وَادْرَاکٌ شِمَا  
 علمهای اهل دل حمالشان  
 علم چون بر دل زند یاری شود  
 گفتم ایزد یَحْمِلُ أَسْفَارَهُ  
 علم کان نبود ز هو بی واسطه  
 ۳۴۵۰ لَیْکَ چُونِ اَیْنِ بَارٍ رَا نَیْکُو کَشِی  
 هین مگش بهر هوا این بار علم  
 تا که بر رهوار علم آیی سوار  
 از هواها کئی رهی بی جام هو  
 از صفت وز نام چه زاید خیال  
 ۳۴۵۵ دَیْدَهِ اَی دَلَالٍ بَی مَدْلُولِ هِیْجِ  
 هیچ نامی بی حقیقت دیده‌ای  
 اِسْمِ خواندی رَوِ مُسَمَّی را بجو  
 گر ز نام و حرف خواهی بگذری  
 همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو

کین بُراقِ ماست یا دُلْدُلِ پیی  
 راکبِ مَحْمُولِ رَه پَسَنداشته  
 اسب‌تازان بگذرند از نه طَبَقِ  
 مِنْ عُرُوجِ الرُّوحِ یَهْتَزُّ الْفَلَکُ  
 گوشه دامن گرفته اسب‌وار  
 مَرْکَبِ ظَنِّ بر فلکها کئی دوید  
 لَا تُمَارِی الشَّمْسَ فِی تَوْضِیحِهَا  
 مرکبی سازیده‌اید از پای خویش  
 همچو نی دان مرکب کودک هَلا  
 عِلْمِهای اهل تن اَحْمَالِشان  
 علم چون بر تن زند باری شود  
 بار باشد علم کان نبود ز هو  
 آن نیاید همچو رنگِ مَاشِطَه  
 بار بر گیرند و بخشندت خوشی  
 تا شوی راکب تو بر رهوار علم  
 بعد از آن افتد تو را از دوش بار  
 ای ز هو قانع شده با نام هو  
 و آن خیالش هست دَلَالِ وصال  
 تا نباشد جاده نبود غول هیچ  
 یا ز گاف و لام گُل گُل چیده‌ای  
 مَه به بالا دان نه اندر آب جو  
 پاک کن خود را ز خود هین یکسری  
 در ریاضت آینه بی رنگ شو

۳۴۳۸. و خود در C محو و در حاشیه اضافه شده. ABGHLN بولاق، راکب و محمول. N و  
 ره. ۳۴۴۴. ABGHLN سازیده‌ایت. ۳۴۵۱. GH در مصراع اول، آن بار علم. BGK  
 بولاق، در مصراع دوم، تا ببینی در درون انبار علم، نیز ACH در حاشیه. A رهوار بر رهوار  
 علم. ۳۴۵۲. در حاشیه CHN اضافه شده. L حذف کرده. اکثر نسخ خطی این بیت را  
 حذف کرده‌اند. ۳۴۵۴. A چه آید. ۳۴۵۷. H میدان در آب جو. ۳۴۵۸. N گر ز حرف و نام.  
 ۳۴۵۹. KN همچو آتش. ABGHLN زنگ بجای زنگ.

۳۴۶۰ خویش را صافی کن از اوصافِ خود      تا ببینی ذاتِ پاکِ صافِ خود  
 بینی اندر دل علوم انبیا      بی کتاب و بی مُعید و اُوستا  
 گفت پیغمبر که هست از اُمّتم      کو بُود هم گوهر و هم همّتم  
 مَر مرا ز آن نور بیند جانشان      که من ایشان را همی بینم از آن  
 بی صَحیحین و احادیث و رُوات      بلکه اندر مشرب آب حیات  
 ۳۴۶۵ سِرِّ اُمّسینا لکُردیاً بدان      رازِ اُضْبَحْنَا عَرَابِیّاً بخوان  
 ور مثالی خواهی از عِلْمِ نهان      قصّه گو از رومیان و چینیان

### قصه مری کردنِ رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری

چینیان گفتند ما نقاش تر      رومیان گفتند ما را کر و فر  
 گفت سلطان امتحان خواهم درین      کز شماها کیست در دعوی گزین  
 چینیان و رومیان بحث آمدند      رومیان از بحث در مکث آمدند  
 ۳۴۷۰ چینیان گفتند یک خانه به ما      خاص بشپارید و یک آن شما  
 بود دو خانه مقابل در بدر      ز آن یکی چینی ستد رومی دگر  
 چینیان صد رنگ از شه خواستند      شه خزینه باز کرد آن تا ستند

۳۴۶۰. بولاق، پاک و صاف. ۳۴۶۲. *ABCL* پیغامبر. ۳۴۶۳. *ABGHKLN* بولاق، بینم بدان.

۳۴۶۴. *BL* بولاق، روات. *AB* بولاق حیات. ۳۴۶۵. پس از این بیت بولاق افزوده:

بوالوفا گر بود گردی در رواح      لیک با نطق عرب کرده صباح

۳۴۶۶. در *N* این بیت پس از عنوان آمده. عنوان: بولاق، مرا کردن. *N* و صورتگری را حذف کرده. ۳۴۶۸. در *N* این بیت پس از بیت ۳۴۷۰ آمده. *L* کز شما خود کیست.

۳۴۶۹. *N* حذف کرده. *G* به این صورت ضبط کرده:

اهل چین و روم چون حاضر شدند      رومیان در علم واقف تر بدند

*H* همین قرائت نسخه *G* از مصراع دوم را آورده اما در مصراع اول اهل روم و چین در بحث آمدند ضبط کرده. برای قرائت متن هیچ سندی جز *C* وجود ندارد. *A* در مصراع اول موافق *H* است. *BL* در مصراع اول موافق *G* است، نیز *AC* در حاشیه. بولاق، چینیان با رومیان بحث آمدند. در مصراع دوم *ABL* بولاق: رومیان در علم واقف تر بدند. این بیت در حاشیه *N* به صورتی که در *B* آمده اضافه شده. ۳۴۷۰. *ABGHKLN* بولاق، خاص. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، خاصه]. ۳۴۷۲. *ABGHKLN* بولاق، پس خزینه باز کرد آن ارجمند، نیز *C* در حاشیه. *L* باز کرد اندر پسند. ضبط متن خاص نسخه *C* است.



هر صبا حی از خزینه رنگها  
رومیان گفتند نی لون و نه رنگ  
۳۴۷۵ در فرو بستند و صیقل می زدند  
از دو صد رنگی به بی رنگی ره‌یست  
هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب  
چینیان چون از عمل فارغ شدند  
شه درآمد دید آنجا نقشها  
۳۴۸۰ بعد از آن آمد به سوی رومیان  
عکس آن تصویر و آن کردارها  
هرچه آنجا دید اینجا به نمود  
رومیان آن صوفیاند ای پدر  
لیک صیقل کرده اند آن سینه‌ها  
۳۴۸۵ آن صفای آینه لاشک دلست  
صورت بی صورت بی حد غیب  
گرچه آن صورت نگنجد در فلک  
زانکه محدودست و معدودست آن  
عقل اینجا ساکت آمد یا مضمحل  
۳۴۹۰ عکس هر نقشی نتابد تا ابد  
تا ابد هر نقش نو کاید بر او

چینیان را راتبه بود از عطا  
در خور آید کار را جز دفع زنگ  
همچو گردون ساده و صافی شدند  
رنگ چون ابرست و بی رنگی مه‌یست  
آن ز اختر دان و ماه و آفتاب  
از پی شادی دهلها می زدند  
می ربود آن عقل را وقت لقا  
پرده را برداشت رومی از میان  
زد برین صافی شده دیوارها  
دیده را از دیده‌خانه می ربود  
بی ز تکرار و کتاب و بی هنر  
پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها  
کو نقوش بی عدد را قابلست  
زآینه دل دارد آن موسی به جیب  
نه به عرش و کرسی و نی بر سمک  
آینه دل را نباشد حد بدان  
زانکه دل با اوست یا خود اوست دل  
جز ز دل هم با عدد هم بی عدد  
می نماید بی قصوری اندرو

۳۴۷۴ BGKN بولاق، نی نقش و نه رنگ، و به همین صورت در C تصحیح شده. بولاق، دفع  
رنگ. ۳۴۷۵ L و صاف آمدند. ۳۴۷۸ L از عمل باز آمدند. ۳۴۷۹ ABGHLN  
بولاق، عقل را و فهم را، نیز C در حاشیه. ۳۴۸۰ ABGHLN بولاق، پرده را بالا  
کشیدند از میان، نیز در حاشیه C. ۳۴۸۱ CL زد بر آن. ۳۴۸۴ L بولاق، پاک ز آز.  
۳۴۸۵ ABGHKN وصف بجای لاشک، و به همین صورت در C تصحیح شده. ABL بولاق،  
صورت بی منتها را قابلست، نیز C در حاشیه. ۳۴۸۶ ABGHKN بولاق، تافت بر موسی  
ز جیب، نیز C در حاشیه. L آینه دل راست در مضمون جیب. ۳۴۸۷ ABGHLN بولاق،  
نی بعش و فرش و دریا و سمک، نیز C در حاشیه. ۳۴۸۸ L حد بدان. ۳۴۸۹ بنظر  
می رسد که G قبل از اوست (بجای با) یا ضبط کرده. B دل را پس از زانک حذف کرده. C  
نا(تا) خود. ۳۴۹۰ AL بتابد.

۳۴۹۱ ABGHLN بولاق، بی حجابی اندرو، نیز C در حاشیه. پس از این بیت L افزوده:

اهل صیقل رسته اند از رنگ و بو جمله اشکال بنماید درو

اهل صیقل رسته‌اند از بو و رنگ  
 نقش و قشرِ علم را بگذاشتند  
 رفت فکر و روشنایی یافتند  
 مرگ کین جمله ازو در وحشتند ۳۴۹۵  
 کس نیابد بر دل ایشان ظفر  
 گر چه نحو و فقه را بگذاشتند  
 تا نقوشِ هشت جنت تافتست  
 صد نشان از عرش و کُرسی و خلا  
 هر دمی بینند خوبی بی‌درنگ  
 رایت عینِ الیقین افراشتند  
 نحر و بحرِ آشنایی یافتند  
 می‌کنند این قوم بر وی ریش‌خند  
 بر صدف آید ضرر نی بر گهر  
 لیک مَحْو و فقر را برداشتند  
 لوح دلشان را پذیرا یافتست  
 چه نشان بل عین دیدارِ خدا

پرسیدن پیغامبر علیه‌السلام مرزید را امروز چونی و چون بر  
 خاستی و جواب گفتن او که أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا يَا رَسُولَ اللَّهِ

۳۵۰۰ گفت پیغمبر صباحی زید را  
 گفت عَبْدًا مُؤْمِنًا باز اوش گفت  
 گفت تشنه بوده‌ام من روزها  
 تا ز روز و شب گذر کردم چنان  
 که از آن سو مَوْلِد و مادّت یکیست  
 هست اَبَد را و ازل را اتّحاد ۳۵۰۵  
 کَيْفَ أَصْبَحْتُ ای صحابی با صفا  
 کو نشان از باغ ایمان گر شگفت  
 شب نَخْفَتَسْتَم ز عشق و سوزها  
 که از اِسْپَر بگذرد نوکِ سِنان  
 صد هزاران سال و یکساعت یکیست  
 عقل را ره نیست آن سو ز افتقاد

۳۴۹۲. G بوی و رنگ. ۳۴۹۴. C به احتمال، نهر و بحر، در حاشیه تصحیح شده. B بحر و نحر.  
 L قعر بحر. A و آشنایی. ۳۴۹۵. L که جمله. GC ۳۴۹۷ محو فقر را.  
 ۳۴۹۹. AB بولاق، حذف کرده. L کرسیء خلا. بجای این بیت AB بولاق، همهٔ نسخ خطی و  
 چاپهای ترک، جز CL این بیت را دارند:

برترند از عرش و کرسی و خلا ساکنان مقعد صدق خدا

نیز C در حاشیه. L هر دو بیت را دارد، اما بیت برترند الخ مقدم آمده.

عنوان: G پیغامبر صلی الله علیه و سلم. بولاق، مؤمنان حقا.

۳۵۰۰. ABCL پیغامبر. ABGHNK رفیق با صفا، به همین صورت در C تصحیح شده.

۳۵۰۱. A بازو شگفت. ۳۵۰۳. GH ز بجای از. ۳۵۰۴. ABGHL بولاق، که از آن سو جمله  
 ملت یکیست، و به همین صورت در C تصحیح شده. قرائت مَوْلِد و مادّت دقیق است.

۳۵۰۵. ABGHL بولاق، ازل را و ابد را. AB بولاق، زان سو. A زرا پیش از افتقاد حذف  
 کرده.

گفت ازین ره کو ره آوردی بیار  
گفت خلقان چون ببینند آسمان  
هشت جنت هفت دوزخ پیش من  
یک بیک و امی شناسم خلق را  
۳۵۱۰ که بهشتی کیست و بیگانه کیست  
روز زادن روم و زنگ و هر گروه  
پیش ازین هر چند جان پُر عیب بود  
الشَّقِيُّ مَنْ شَقِي فِي بَطْنِ الْأُمِّ  
تن چو مادر طفل جان را حامله  
۳۵۱۵ جمله جانهای گذشته منتظر  
زنگیان گویند خود از ماست او  
چون بزاید در جهان جان و جود  
گر بود زنگی برنَدش زنگیان  
تا نژاد او مُشكِلاتِ عَالَمِست  
۳۵۲۰ او مگر يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ بُوَد  
اصلِ آبِ نطفه اشپیدست و خوش  
می دهد رنگ اَحْسَنُ التَّقْوِيمِ را  
این سخن پایان ندارد باز ران

کو نشانِ یک رَهِی زَانِ خوش دیار  
من ببینم عرش را با عرشیان  
هست پیدا همچو بُتِ پیشِ شَمَن  
همچو گندم من ز جَو در آسیا  
پیش من پیدا چو مار و ماهیست  
يَوْمَ تَبْيَضُّ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ  
در رَحِمِ بود و ز خَلْقان غیب بود  
مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ يُعْرِفُ كُلَّهُمْ  
مرگ درد زادنست و زَلْزَله  
تا چگونه زاید آن جانِ بَطَر  
رومیان گویند نی زیباست او  
پس نمائند اختلافِ بِيض و سُود  
ور بُوَد رومی کَشَنَدش رومیان  
آنکه نازاده شناسد او کَمَست  
کاندرونِ پوست او را ره بُوَد  
لیک عکسِ جانِ رومی و حَبَش  
تا به اَسْفَل می بُرد این نیم را  
تا نمانیم از قطارِ کاروان

۳۵۰۶. در مصراع دوم، *ABG HKLN* بولاق، در خور فهم و عقول این دیار، نیز *C* در حاشیه، اما *H* و را پس از فهم حذف کرده. ۳۵۰۷. *N* چون نبینند. *AHL* ما همی ببینیم عرش و عرشیان، در حاشیه تصحیح شده، نیز *C* در حاشیه. ۳۵۰۹. *L* من بجای وا.  
۳۵۱۱. *BG KLN* بولاق، نیز *ACH* در حاشیه، این زمان پیدا شده بر این گروه. دو نسخه از کهن ترین نسخ خطی و نسخ چاپی عموماً، این زمان پیدا شود بر این گروه؛ بنظر من قرائت متن با قطعه پس از آن مناسبتر می آید. ۳۵۱۲. *C* پیش ازین زادن ... عیب بود، در بالا تصحیح شده. کلمات پس از زادن ناخواناست. *L* بی عیب. ۳۵۱۳. *ABG HKLN* بولاق، من سمات الجسم يعرف حالهم، نیز در حاشیه *C*. *H* قرائت متن را در حاشیه آورده.  
۳۵۱۵. *L* طفل بطر. ۳۵۱۶. *ABG HKLN* بولاق، گویند بس زیباست.  
۳۵۱۷. *C* چون نژاید. *L* چون بر آید. *L* جان از وجود. *L* پس نماید.  
۳۵۱۸. *ABG HKL* بولاق، روم را رومی برد هم از میان، نیز *C* در حاشیه.  
۳۵۱۹. *L* آنک او نازاده بشناسد کم است.

- یَوْمَ تَبْيَضُّ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ  
 ۳۵۲۵ در رَجَم پیدا نباشد هند و تُرک  
 جمله را چون روز رستاخیز من  
 هین بگویم یا فرو بندم نَفْس  
 یا رسول الله بگویم سِرِّ حَشَر  
 هِل مرا تا پرده‌ها را بر دَرَم  
 ۳۵۳۰ تا کسوف آید ز من خورشید را  
 و اَنـمـایم راز رستاخیز را  
 دستها بپُریده اصحابِ شمال  
 و اگشایم هفت سوراخ نفاق  
 و اَنـمـایم مَن پلاسِ اشقیا  
 ۳۵۳۵ دوزخ و جنّات و برزخ در میان  
 و اَنـمـایم حَوْضِ کَوْثَر را به جوش  
 و آنکه تشنه گِردِ کَوْثَر می‌دوند  
 می‌بساید دوششان بر دوشِ من  
 اهلِ جنّت پیشِ چشم ز اختیار  
 ۳۵۴۰ دستِ همدیگر زیارت می‌کنند  
 تُرک و هندو را ز کی ماند شُکوه  
 چونکه زاید بیندش زار و سترگ  
 فاش می‌بینم چو خَلقان مَرَد و زن  
 لب گزیدش مصطفیٰ یعنی که بس  
 در جهان پیدا کنم امروز نَشَر  
 تا چو خورشیدی بتابد گوهرم  
 تا نـمـایم نخل را و بید را  
 نقد را و نقدِ قلب‌آمیز را  
 و اَنـمـایم رنگ کفر و رنگِ آل  
 در ضیای ماهِ بی‌خسف و محاق  
 بشنوانم طبل و کوسِ انبیا  
 پیشِ چشم کافران آرم عیان  
 کآب بر رُوشان زَنَد بانگش به گوش  
 یک بیک را نام و اگویم کیند  
 نعره‌هاشان می‌رسد در گوشِ من  
 در کشیده یک‌دیگر را در کنار  
 وز لبان هم بوسه غارت می‌کنند

۳۵۲۴. *ABGHKLN* ترک و هندو شهره گردد زان گروه، نیز بولاق، که آن گروه ضبط کرده، و *C* در حاشیه، پس از این بیت *L* این عنوان را افزوده:

جواب زید رسول را صلی الله علیه و سلم که احوال خلق بر من پوشیده نیست.

۳۵۲۵. ظاهراً این تنها موردی است در مثنوی که *ك* با *گ* قافیه شده.

۳۵۲۶. *ABGHLN* بولاق، می‌بینم عیان از مرد و زن، و به همین صورت در *C* تصحیح شده.

۳۵۳۱. *A* تا نمایم. ۳۵۳۲. *N* الشمال. ۳۵۳۳. *L* و را حذف کرده. ۳۵۳۴. *AH* — بولاق،

طبل کوس. ۳۵۳۵. *L* دارم عیان. ۳۵۳۶. *L* بر رویش. ۳۵۳۷. *AL* یک بیک را و ا نمایم

تا کیند. *BGK* بولاق، نیز *ACH* در حاشیه:

و آن کسان که تشنه بر گردش دوان گشته‌اند این دم نمایم من عیان

در مصراع اول *N* تشنه گردش و آن کسان که می‌دوند، و در مصراع دوم، *H* یک بیک را و ا

نمایم تا کیند، ضبط کرده. ۳۵۳۹. [چاپ قبلی، یگدگر. متن تصحیح شد].

۳۵۴۰. *ABGHK* بولاق، از لبان. پس از این بیت *B* بیت ۳۵۳۷ را داخل کرده و بجای و آنک،

آنک، ضبط کرده.

گر شد این گوشم ز بانگِ واه واه  
 این اشارتهاست گویم از نُقول  
 همچنین می‌گفت سَرمست و خراب  
 گفت هین درکش که اسبت گرم شد  
 ۳۵۴۵ آینه تو جَست بیرون از غلاف  
 آینه و میزان کجا بندد نَفَس  
 آینه و میزان مَحکهای سَنی  
 کز برای من بپوشان راستی  
 اوت گوید ریش و سَبَلت بر مخند  
 ۳۵۵۰ چون خدا ما را برای آن فراخت  
 این نباشد ما چه ارزیم ای جوان  
 لیک درکش در نمد آینه را  
 گفت آخر هیچ گنجد در بغل  
 هم بغل را هم دغل را بر دَرَد  
 ۳۵۵۵ گفت یک اِصْبَع چو بر چشمی نهی  
 یک سَر انگشت پرده ماه شد  
 تا بپوشاند جهان را نُقطه‌ای  
 لب ببند و غُورِ دریایی نگر  
 همچو چشمه سَلْسَبیل و زَنْجَبیل  
 ۳۵۶۰ چار جویِ جَنّت اندر حکم ماست  
 هر کجا خواهیم داریمش روان

۳۵۴۱. *ABGHLK* بولاق، ز بانگ آه آه. ۳۵۴۲. *A* از آزار. ۳۵۴۳. *ABCL* پیغامبر  
 ۳۵۴۷. *ABGHLKN* بولاق، خدمتها کنی، نیز *C* در حاشیه. ۳۵۴۹. *L* اوش گوید. *A* دیو بند.  
 بولاق، ریو بند. *GHKLN* ریو و پند. ۳۵۵۲. در حاشیه *C* اضافه شده. *N* بغل بجای نمد. *BC*  
 کز تجلی. ۳۵۵۴. *ABGHLKN* بولاق، هم دغل را هم بغل را ۳۵۵۵. *L* لیک یک اصبع.  
 ۳۵۵۶. *ABGHKN* ببند. *L* پس بجای یک. *BG* بولاق، ساتری شاه؛ *G* الله را در حاشیه  
 نسخه بدل داده. *N* وین پی ستاری الله شد. ۳۵۵۷. *AGHLN* بولاق، مهر گردد منکسف  
 از سقطه، نیز *B* (که منکسف ضبط کرده) و *C* در حاشیه. ۳۵۵۸. *A* بولاق، دریا می نگر.  
 ۳۵۵۹. *L* بهشتی خلیل.

همچو این دو چشمه چشم روان  
گر بخواهد رفت سوی زهر و مار  
گر بخواهد سوی محسوسات رفت  
گر بخواهد سوی کُلّیات راند ۳۵۶۵  
همچنین هر پنج حس چون نایزه  
هر طرف که دل اشارت کردشان  
دست و پا در امر دل اندر ملا  
دل بخواهد پا درآید زو به رقص  
دل بخواهد دست آید در حساب ۳۵۷۰  
دست در دست نهانی مانده است  
گر بخواهد بر علو ماری شود  
ور بخواهد کفچه‌ای در خوردنی  
دل چه می‌گوید بدیشان ای عجب  
دل مگر مهر سلیمان یافتست ۳۵۷۵  
پنج حسی از برون میسور او  
ده حس است و هفت اندام و دگر  
چون سلیمانی دلا در مهتری  
گر درین ملکت بری باشی ز ریو  
بعد از آن عالم بگیرد اسم تو ۳۵۸۰  
ور ز دستت دیو خاتم را ببرد  
بعد از آن یا حسرتا شد یا عباد

هست در حکم دل و فرمان جان  
ور بخواهد رفت سوی اعتبار  
ور بخواهد سوی ملبوسات رفت  
ور بخواهد سوی جزویات ماند  
بر مُراد و امر دل شد جایزه  
می‌رود هر پنج حس دامن‌کشان  
همچو اندر کف موسی آن عصا  
یا گریزد سوی افزونی ز نقص  
با اصابع تا نویسد او کتاب  
او درون تن را برون بنشاند است  
ور بخواهد بر ولی یاری شود  
ور بخواهد همچو گرز ده‌منی  
طرفه وصلت طرفه پنهانی سبب  
که مهار پنج حس بر تافتست  
پنج حسی از درون مأمور او  
آنچه اندر گفت ناید می‌شمر  
بر پری و دیو زن انگشتی  
خاتم از دست تو نستاند سه دیو  
دو جهان محکوم تو چون جسم تو  
پادشاهی فوت شد بخت بمرد  
بر شما محتوم تا یوم التناد

۳۵۶۳. بولاق، زهر مار. در قطعه بعدی (ابیات ۳۵۶۳-۳۵۷۳) *L* همه جا نخواهد بجای  
بخواهد. ۳۵۶۴. *L* بولاق، ور بجای گر. ۳۵۶۵. *L* بولاق، ور بجای گر. *ABGHKLN* بولاق،  
حبس جزویات. ۳۵۶۶. *B* نایزه. بولاق، بر مراد امر.

۳۵۶۸. *ABGHKLN* بولاق، دست موسی، و به همین صورت در *C* تصحیح شده.

۳۵۷۰. *C* یا اصابع. *H* یا نویسد. ۳۵۷۲. *C* بر ولی یاری شود.

۳۵۷۳. *L* کند بجای گرز. ۳۵۷۶. *L* پنج حس اند، در هر دو مصراع. *L* از برون منشور او.

۳۵۷۷. *AN* اندام دگر. ۳۵۸۰. *L* زاسم تو.

۳۵۸۲. *CKLN* مختوم. این قرائت مصطلح ترست.

ور تو ریو خویشتن را مُنکری از ترازو و آینه گئی جان بری

مَثْم کردنِ غلامان و خواجه‌تاشان مَر لَقمان را که آن میوه‌های  
تَرَوَنده که می‌آوردیم او خورده است

<p>بود لَقمان پیشِ خواجه خویشتن می‌فرستاد او غلامان را به باغ بود لَقمان در غلامان چون طُفیل آن غلامان میوه‌های جمع را خواجه را گفتند لَقمان خورد آن چون تفحص کرد لَقمان از سبب گفت لَقمان سیدا پیشِ خدا امتحان کن جمله‌مان را ای کریم بعد از آن ما را به صحرایی کلان آنگهان بنگر تو بَذکردار را گشت ساقی خواجه از آبِ حَمیم بعد از آن می‌رانندشان در دشتها قَی در افتادند ایشان از عَنا چونکه لَقمان را در آمد قَی ز ناف حکمتِ لَقمان چو داند این نُمود یَومَ تُبَلّی السَّرایرُ کُلّها</p>	<p>در میانِ بندگانِش خوارتن تا که میوه آیدش بهر فراغ پُرمعانی تیره صورت همچو لیل خوش بخوردند از نهیبِ طَمع را خواجه بر لَقمان تُرش گشت و گران در عِتابِ خواجه‌اش بگشاد لب بسنده خائن نباشد مرتضا سیرمان در ده تو از آبِ حَمیم تو سواره ما پیاده می‌دوان صُنعهای کاشفِ الْأَسرار را مَر غلامان را و خوردند آن ز بیم می‌دویدندی میانِ کشتها آب می‌آورد زیشان میوه‌ها می‌بر آمد از درونش آبِ صاف پس چه باشد حکمتِ رَبِّ الْوُجُود بَانَ مِنْکُمْ کَامِنْ لَا یُسْتَهی</p>
--	--

۳۵۸۳. *ABGHKL* بولاق، در مصراع اول، مکر خود را گر تو انکار آوری، نیز *C* در حاشیه.  
عنوان: *HK* ترونده را، در *G* به همین صورت تصحیح شده. ۳۵۸۵. بولاق، میوه آردش.  
۳۵۸۸. *B* خواجه لَقمان. بولاق، ترش کرد. ۳۵۹۱. *AL* جمله ما را. *L* سیر ما.  
۳۵۹۲. *N* بصحرای. *L* بولاق بران بجای کلان. *L* سوار و ما. ۳۵۹۵. *ABGHKLN* بولاق،  
می‌دویدند آن نفر تحت و علا، نیز *C* در حاشیه. پس از این بیت بولاق، افزوده:  
آنچنان گشتند در صحرا دوان شد نمایان قیء و استفراغشان  
قرائت متن در حاشیه *H* آمده. در *N* جای دو مصراع بیت ۳۵۹۵ با هم عوض شده.  
۳۵۹۶. *N* بر بجای در.  
۳۵۹۹. *ABCGHLN* والسرائر. کهن‌ترین نسخ خطی والسرائر ضبط کرده.

۳۶۰۰ چون سُقُوا مَاءً حَمِيمًا قُطِّعَتْ  
نار از آن آمد عذابِ کافران  
آن دلِ چون سنگِ ما را چند چند  
ریشِ بَد را داروی بَد یافت رگ  
الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ حَكَمْتَسْتَ  
۳۶۰۵ پس تو هر جفتی که می خواهی برو  
نور خواهی مُسْتَعِدَّ نور شو  
ور رهی خواهی ازین سِجْنِ خَرِبِ  
جُمْلَةُ الْأَسْتَارِ مِمَّا أَفْظَعَتْ  
که حَجر را نار باشد امتحان  
نرم گفتیم و نمی پذیرفت پسند  
مَر سَرِ خَر را سزد دندانِ سگ  
زشت را هم زشت جُفت و بَابَسْتَ  
مَعُو و هم شکل و صفاتِ دوست شو  
دُور خواهی خویش بین و دُور شو  
سَر مکش از دوست و آسُجْد و اقْتَرِبِ

### بقیة قصه زید در جواب رسول علیه السلام

این سخن پایان ندارد خیز زید  
ناطقه چون فاضح آمد عیب را  
۳۶۱۰ غیب مطلوبِ حق آمد چند گاه  
تگِ مران در کشِ عنانِ مستور به  
حقِ همی خواهد که نومیدانِ او  
هم بر او میدی مشرّف می شوند  
خواهد آن رحمت بتابد بر همه  
۳۶۱۵ حقِ همی خواهد که هر میر و اسیر  
بر بُراقِ ناطقه بر بند قید  
می درآند پرده های غیب را  
این دُهل زن را بران بر بند راه  
هر کس از پندارِ خود مسرور به  
زین عبادت هم نگردانند رُو  
چند روزی در رکابش می دوند  
بَر بَد و نیک از عمومِ مَرَحْمه  
با رجا و خوف باشند و حَذیر

۳۶۰۰. GHKN أَفْضَعَتْ. ABCL افضعت. بولاق و فاتح، افضحت. کهن ترین سه نسخه خطی  
أَفْضَعَتْ (با همین املاء) نوشته اند. بنابراین بهترست که مِمَّا أَفْظَعَتْ بخوانیم [متن تصحیح  
شد چاپ قبلی، مِمَّا أَفْظَعَتْ]. ۳۶۰۲. GK بولاق، فاتح و صاری، آن دلِ چون سنگ را ما. L  
نرم میگفتیم و نپذیرفت. ۳۶۰۴. ABCGHLN بولاق، الخبیثین، این قرائت از نظر نحو  
غلط است اما احتمال می رود که قرائت صحیح همین باشد. ۳۶۰۵. L هر راهی که. L هم  
شکل صفات. ABGHLK بولاق، صفاتِ او بشو. ۳۶۰۶. A و را حذف کرده. عنوان: G  
رسول صلی الله علیه و سلم. L بقیة قصه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در جواب  
زید رضی الله عنه. ۳۶۰۹. بولاق، فاضح آید. ۳۶۱۲. پس از این بیت L افزوده:  
هم مشرّف در عبادتهای او مشتغل گشته بطاعتهای او  
۳۶۱۳. ABGH هم باو میدی. K بولاق، با میدی. L بر امید. N ۳۶۱۴. در همه.



این رجا و خوف در پرده بود چون دریدی پرده کو خوف و رجا بر لب جو بُرد ظنی یک فتا گر ویست این از چه فردست و خفست ۳۶۲۰ اندرین اندیشه می بود او دودل دیو رفت از ملک و تخت او گریخت کرد در انگشت خود انگشتی آمدند از بهر نظاره رجا چونکه کف بگشاد و دید انگشتی ۳۶۲۵ باک آنگاهست کان پوشیده است شد خیال غایب اندر سینه زفت گر سمای نور بی باریده نیست یؤمنون بالغیب می باید مرا گر گشایم روزنش چون روز صور ۳۶۳۰ تا درین ظلمت تحرّیها کنند مدتی معکوس باشد کارها تا که بس سلطان و عالی همّتی بندگی در غیب آمد خوب و گش

تا پس این پرده پرورده شود غیب را شد کز و فر و ابتلا که سلیمانست ماهی گیر ما ورنه سیمای سلیمانیش چیست تا سلیمان گشت شاه و مُستقل تیغ بختش خون آن شیطان بریخت جمع آمد لشکر دیو و پری در میانشان آنکه بُد صاحب خیال رفت اندیشه و تحرّی یکسری این تحرّی از پی نادیده است چونکه شد حاضر خیال او برفت هم زمین تار بی بالیده نیست زان ببستم روزن فانی سرا چون بگویم هل تری فیها فطور هر کسی رو جانبی می آورند شحنه را دزد آورد بر دارها بنده بنده خود آید مدتی حفظ غیب آمد در استعباد خوش

۳۶۱۶. بولاق، پرورده بود. ۳۶۱۷. BGHKN بولاق، کز و فری بر ملا، نیز A که فر ضبط کرده، و C در حاشیه. L کز و فر اندر ملا. ۳۶۱۸. C و ماهی گیر. ۳۶۲۰. N بولاق، و را حذف کرده. L و شاه مستقل. ۳۶۲۱. در AH جای این دو مصراع با هم عوض شده. ۳۶۲۴. ABGHLK بولاق، چون در انگشتش بدید انگشتی، نیز C در حاشیه. ABGHLK بولاق، اندیشه و گمانش، و در C به همین نحو تصحیح شده. تنها CN تحرّی ضبط کرده، بقیه نسخ خطی گمانش ثبت کرده اند. ۳۶۲۵. ABGHLN بولاق، و هم آنگاهست، و به همین صورت در C تصحیح شده. ۳۶۲۶. C خیالی غایب. A خیال غیب. C سینه تفت. ABGHLK بولاق، حاضر شد، و به همین صورت در C تصحیح شده. کلمات بعد از آن در C تغییر یافته. شاید ضبط اصلی آن، خیال دوست رفت، بوده. ۳۶۲۸. A حذف کرده. ۳۶۲۹. A حذف کرده. BGHLN بولاق، در مصراع اول، چون شکافم آسمانرا در ظهور، و به همین صورت در حاشیه C تصحیح شده. ۳۶۳۰. ABGHLK بولاق، تحرّی گسترند، نیز در حاشیه C. همه نسخ خطی من بجز CN تحرّی گسترند ضبط کرده اند. ۳۶۳۳. GHK آید، در هر دو مصراع.

۳۶۳۵ کُو که مدح شاه گوید پیش او  
 قلعه‌داری کَز کنارِ مملکت  
 پاس دارد قلعه را از دشمنان  
 غایب از شه در کنارِ ثَغرها  
 نزد شه بهتر بُوَد از دیگران  
 پس به غیبت نیم ذَره حفظِ کار  
 ۳۶۴۰ طاعت و ایمان کنون محمود شد  
 چونکه غیب و غایب و رُپوش به  
 ای برادر دست وادار از سَخُن  
 بس بُوَد خورشید را رویش گواه  
 نه بگویم چون قرین شد در بیان  
 ۳۶۴۵ يَشْهَدُ اَللّٰهَ وَ اَلْمَلَكُ وَ اَهْلُ اَلْعُلُوْمُ  
 چون گواهی داد حق که بُوَد مَلَكُ  
 زآنکه شَعْشاع و گواهی آفتاب  
 چون خُفاشی کو تَفِ خورشید را  
 پس ملایک را چو ما هم یار دان  
 ۳۶۵۰ کین ضیا ما زآفتابی یافتیم  
 ماهِ نو یا هفت روزه یا که بَدَر  
 ز اَجْنَحَه نورِ ثَلَاثَ اَوْ رُبَاعِ  
 همچو پَرهای عُقُولِ اِنْسِیان

۳۶۳۶ در *L* جای دو مصراع این بیت با هم عوض شده. ۳۶۳۸ *ABGHKL* بولاق، پیش  
 شه او به بود، نیز در حاشیه *C*. ۳۶۴۱ *ABGHKN* بولاق، بر بند و لب خاموش به، نیز *L* که  
 و را حذف کرده. در *C* در بالای ما نوشته لب. *G* لبان بجای دهان. ۳۶۴۴ بولاق، خود  
 بجای چون. ۳۶۴۵ *L* و را پیش از اهل حذف کرده. *GHN* اِنَّهُ. ۳۶۴۷ *ABGHKLN* بولاق،  
 حضور آفتاب، و در *C* به همین صورت تصحیح شده. ۳۶۴۸ *L* بولاق، بگسلد امید را.  
 [چاپ قبلی، بگسلد. متن تصحیح شد]. ۳۶۴۹ *B* چو ماهان بار دان. *L* هم راز دان.  
 ۳۶۵۱ *ABL* بولاق، چون مه نو یا سه روزه یا که بدر، و به همین نحو در *C* تصحیح شده. *N*  
 در مصراع اول *BL = BGHKL* بولاق، هر مَلَك دارد کمال و نور و قدر. نیز *A AC* نور قدر. *N*  
 در مصراع دوم *BL =* بولاق.

۳۶۵۵ پس قرین هر بشر در نیک و بد      آن ملک باشد که هم قدرش بود  
اغمشی کو ماه را هم بر نتافت      اختر اندر رهبری بر وی بتافت

گفتن پیغامبر علیه السلام مَر زید را که این سِر را  
فاش تر از این مگو و متابعت نگاه دار

گفت پیغمبر که أَصْحَابِ نُجُوم      ره روان را شمع و شیطان را رُجُوم  
هر کسی را گر بُدی آن چشم و زور      کو گزفتی ز آفتاب چرخ نور  
هیچ ماه و اختری حاجت نبود      که بُدی بر آفتابی چون شُهود  
ماه می گوید به خاک و ابر و فی      من بشر من مِثْلُکُمْ یُوْحٰی اِلَیَّ  
چون شما تاریک بودم در نهاد      وَحٰی خورشیدم چنین نوری بداد  
ظلمتی دارم به نسبت با شُموس      نور دارم بَهرِ ظُلُمَاتِ نفوس  
ز آن ضعیفم تا تو تابی آوری      که نه مردِ آفتابِ انوری

۳۶۵۴.  $ABGHKLN$  بولاق، که ماندش بود، نیز  $C$  در حاشیه. ترتیب این بیت و دو بیت پس از آن در  $C$  چنین است: ۳۶۵۴، ۳۶۵۳، ۳۶۵۲، و در  $L$  به این صورت است: ۳۶۵۳، ۳۶۵۴، ۳۶۵۲.  $ABGHK$  بولاق:

چشم اعمش چونک خور را بر نتافت      اختر او را شمع شد تا ره بیافت  
و به همین صورت در  $C$  تصحیح شده.  $N$  در مصراع اول  $ABGHK$  بولاق و در مصراع دوم، چشم اعمش نور خور چون بر نتافت.  $L$  در مصراع دوم، چشم اعمش نور خور را بر نتافت. عنوان:  $G$  پیغامبر صلی الله علیه و سلم.  $N$  مگوی متابعت را.  $G$  نگهدار. نیز  $K$ . ۳۶۵۶.  $ABC$  پیغامبر.

۳۶۵۸.  $BGKN$  بولاق، حذف کرده. در  $A$  پس از این بیت، بیت دیگری آمده که از قرار معلوم نسخه بدل است:

کی ستاره حاجتستی ای ذلیل      که بدی بر نور خورشید او دلیل  
حاجتستی بجای حاجت نبود ساختمان جمله را اصلاح کرده است... شاید قرائت دیگر حاصل خواست مصحح یا کاتبی باشد برای رفع نقص از جمله ای خلاف رویه دستوری.  $B$  بولاق، همین بیت دوم را ضبط کرده، و در حاشیه  $C$  نیز آمده. بیت اول در  $C$  و کمی در  $H$  مخدوش است و در  $H$  پس از آن همان بیت آمده که در  $A$  پس از آن آمده.  $GKN$  تنها بیت دوم را، که با کی ستاره آغاز می شود آورده، و  $N$  بجای ذلیل، خلیل قرائت کرده.  
۳۶۵۹.  $C$  بابر و خاک.  $ABGHKN$  بولاق، من بشر بودم ولی یُوْحٰی اِلَیَّ، و به همین نحو در  $C$  تصحیح شده. ۳۶۶۱.  $N$  النفوس.

همچو شهد و سرکه در هم بافتم      تا به بیماری جگر ره یافتم  
چون ز علت وارهیدی ای رهین      سرکه را بگذار و می خور انگبین  
تختِ دل معمور شد پاک از هوا      بر وی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اَسْتَوٰی  
حکم بر دل بعد از این بی واسطه      حق کند چون یافت دل این رابطه  
این سخن پایان ندارد زید کو      تا دهم پندش که رسوایی مجو

### باز گشتن به حکایت زید

زید را اکنون بیابی کو گریخت      جست از صفِ نعال و نعل ریخت  
تو که باشی زید هم خود را نیافت      همچو اختر که برو خورشید تافت  
نی ازو نقشی بیابی نی نشان      نی گهی بیابی به راهِ که گشان  
شد حواس و نطق با پایانِ ما      محو علم و دانش سلطانِ ما  
حسبها و عقلهاشان در درون      موج در موج لدینا مُخَضَّرُون  
چون شب آمد باز وقتِ بار شد      انجم پنهان شده بر کار شد  
بیهشان را وا دهد حق هوشها      حلقه حلقه حلقه ها در گوشها  
پای کوبان دست افشان در ثنا      ناز نازان ربنا اَحْيَيْنَا  
آن جلود و آن عظام ریخته      فارسان گشته غبار انگبخته  
حمله آرند از عدم سوی وجود      در قیامت هم شکور و هم گنود

۳۶۶۳. C تا بامراض جگر. BGK بولاق، تا سوی رنج جگر. نیز در حاشیه H و در C به همین صورت تصحیح شده. N تا که من اندر جگر.

۳۶۶۵. GN بولاق، بین که بجای بر وی.

عنوان: ABGHKLN بولاق، رجوع بحکایت. ۳۶۶۹. A تو کی باشی.

۳۶۷۱. ABK بولاق، شد حواس و ناطقه تابان ما. هیچ یک از نسخ خطی سده هفتم ناطقه تابان ما را که ضبط نسخ چایی ترک است تأیید نمی کند. H ناطقه یا یان (کذا) ما. N نطق در افشان. C و را پیش از نطق حذف کرده. ABGHKLN بولاق، محو نور دانش، و به همین صورت در C تصحیح شده. ۳۶۷۲. C و لدینا. N و لدینا. ۳۶۷۳. A چون شب باز وقت یار شد، و در بالای چون نوشته که و در بالای وقت نوشته ظلمت خود، به این صورت: چون که شب با ظلمت خود یار شد. BGKN نیز در حاشیه H چون بیاید صبح وقت یار شد، نیز C در حاشیه. در C قسمتی از مصراع اول محو شده و اکنون تنها کلمات وقت یار شد خواناست. H در مصراع دوم در بجای بر، در زیر آن تصحیح شده. ۳۶۷۵. H کوپان.

سَر چه می پیچی گنی نادیده‌ای  
 در عدم افشوده بودی پایِ خویش  
 ۳۶۸۰ می‌نبینی صُنْعِ رَبَّانیت را  
 تاکشیدت اندرین انواع حال  
 آن عدم او را هماره بنده است  
 دیو می‌سازد جَفَانِ کَالْجَوَاب  
 خویش را بین چون همی لرزی ز بیم  
 ۳۶۸۵ ورتو دست اندر مَنَاصِب می‌زنی  
 هر چه جُز عشقِ خدایِ أَحْسَنَسْت  
 چیست جان‌کندن سوی مرگ آمدن  
 خَلْق را دو دیده در خاک و مَمَات  
 جهد کن تا صد گمان گردد نَوَد  
 ۳۶۹۰ در شبِ تاریک جویِ آن روز را  
 در شبِ بَدْرَنگ بس نیکی بَوَد  
 سَر ز خفتن گئی توان بَر داشتن  
 خوابِ مرده لقمهٔ مرده یار شد  
 تو نمی‌دانی که خصمانت کینند  
 ۳۶۹۵ نارِ خصمِ آب و فرزندانِ اوست  
 آبِ آتش را کُشد زیرا که او  
 بعد از آن این نارِ شهِوتِست  
 نارِ بیرونی به آبی بفسُرد

در عدم ز اول نه سر پیچیده‌ای  
 که مرا که بر گنَد از جایِ خویش  
 که کشید او مویِ پیشانیت را  
 که نبودت در گمان و در خیال  
 کار کن دیوا سُلیمان زنده است  
 زهره نی تا دفع گوید یا جواب  
 مَر عدم را نیز لرزان دان مقیم  
 هم ز ترسست آن که جانی می گنی  
 گر شکرخوار است آن جان‌کندنست  
 دست در آبِ حیاتِی نازدَن  
 صد گمان دارند در آبِ حیات  
 شب برو ورتو بخشی شب رود  
 پیش کُن آن عقلِ ظلمت سوز را  
 آبِ حیوان جفتِ تاریکی بَوَد  
 با چنین صد تخم غفلت کاشتن  
 خواجه خفت و دزدِ شب بر کار شد  
 ناریان خصم وجودِ خاکیند  
 همچنان که آبِ خصم جان اوست  
 خصم فرزندانِ آبست و عدو  
 کاندرو اصلِ گناه و زَلتست  
 نارِ شهوت تا به دوزخ می‌برد

۳۶۷۸. G گنی (به فتح اول) بجای گنی. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، گنی، بدون اعراب].  
 L چه پیچی میکنی. بولاق، در عدم اول. ۳۶۷۹. A کی بر کند. ۳۶۸۰. A از بجای او.  
 ۳۶۸۱. B تاکشیدن. G انواع، با سکون. ۳۶۸۲. C بنده‌ایست. C زنده‌ایست. ۳۶۸۵. بولاق،  
 هم ز ترست. ۳۶۸۶. C خدایی. L شکر خائیتست. ۳۶۸۹. [چاپ قبلی، بخشی. متن تصحیح  
 شد]. ۳۶۹۰. AB جو بجای جوی. L چون. ۳۶۹۲. در B این بیت مقدم بر بیت ۳۶۹۰  
 آمده اما پس از بیت ۳۶۹۱ تکرار شده. ۳۶۹۳. G خواب، با سکون.  
 ۳۶۹۵. پس از این بیت بولاق، افزوده:  
 آب را هم جنس را خصمست نار      نار را آبست عدوی جانشکار  
 ۳۶۹۷. بولاق، ذلتست.

نارِ شهوت می‌نیارآمد به آب  
 ۳۷۰۰ نارِ شهوت را چه چاره نورِ دین  
 چه گُشد این نار را نورِ خدا  
 تا ز نارِ نفسِ چون نمرودِ تو  
 شهوتِ ناری به راندن گم نشد  
 تا که هیزم می‌نهی بر آتشی  
 ۳۷۰۵ چونکه هیزم باز گیری نار مُرد  
 کئی سیه گردد ز آتش رویِ خوب  
 زآنکه دارد طبع دوزخ در عذاب  
 نُورُ کُم اِطْفَاءُ نارِ الکافرین  
 نورِ ابراهیم را ساز اوستا  
 وارهد این جسم همچون عودِ تو  
 او به ماندن گم شود بی‌هیچ بُد  
 کئی بمیرد آتش از هیزم‌کشی  
 زآنکه تقویِ آب سوی نار بُرد  
 کو نهد گل گونه از تقویِ القلوب

### آتش افتادن در شهر به ایامِ عمر رضی الله عنه

آتشی افتاد در عهدِ عُمر  
 در فتاد اندر بنا و خانه ها  
 نیم شهر از شعله‌ها آتش گرفت  
 ۳۷۱۰ مشک‌های آب و سرکه می‌زدند  
 آتش از استیزه افزون می‌شدی  
 همچو چوبِ خشک می‌خورد او حجر  
 تا زد اندر پَرِ مرغ و لانه ها  
 آب می‌ترسید از آن و می‌شگفت  
 بر سرِ آتش کسانِ هوشمند  
 می‌رسید او را مدد از بی‌حدی

۳۷۰۰. [چاپ قبلی، اِطْفَاءُ. متن تصحیح شد]. در C جای ابیات ۳۷۰۰ و ۳۷۰۱ با هم عوض شده، اما در حاشیه تصحیح شده. ۳۷۰۱. N کن پیشوا بجای ساز اوستا. ۳۷۰۳. C قرائت اصلی شهوتی و احتمالاً باری، در بالا تصحیح شده. ۳۷۰۴. A تاکی. A ار هیزم کشی. عنوان: H امیر المؤمنین عمر. ۳۷۰۷. پس از این بیت L افزوده:

نار پاکانرا ندارد خود زیان  
 هر که تریاک خدائی را نخورد  
 گر طبیب گوید ای رنجور زار  
 گر جوابش گوئی از جهل ای سقیم  
 آب چشم خویش ریزان شد فزون  
 خور کنند رنجور را رنجورتر  
 گویدش در دل حکیم مهربان  
 در تو علت می‌فروزد همچو نار  
 زین دو آتش خانه‌ات ویران شود  
 در من ار نار نیست هست آن همچو نور  
 نور صبحت چون فزاید در وجود  
 که ز خاشاکی شود دریا نهان  
 گر خورد زهری مگویش کو بمرد  
 از زفر پرهیز کن پس هوش دار  
 پس چرا تو میخوری بی ترس و بیم  
 آب خم بین خود بخوردن شد نگون  
 و آنکه معمورست خود معمورتر  
 که قیاسی کرده چون ابلهان  
 هین مکن با نار هیزم را تو یار  
 قالب زنده ازو بی جان شود  
 نار صبحت در تن افزاید حضور  
 بی زبانی تن برد صد گونه سود

خَلَقَ أَمَدَ جَانِبِ عُمَرُ شَتَابَ      کَآتَشِ مَا مِی‌نمیرد هِیچ از آب  
گفت آن آتش ز آیاتِ خداست      شعله‌ای از آتشِ ظلمِ شماس‌ست  
آب بگذارید و نان قسمت کنید      بُخَل بگذارید اگر آلِ مَنِید  
۳۷۱۵ خَلَقَ گفتندش که در بگشوده‌ایم  
گفت نان در رَسْم و عادت داده‌اید  
بهرِ فخر و بهرِ بَؤْش و بهرِ ناز      نِه از برای ترس و تقوی و نیاز  
مال تخمست و به هر شوره مَنِه      تیغ را در دستِ هر رَه‌زن مده  
اهلِ دین را باز دان از اهلِ کین      همنشینِ حق بجو با او نشین  
۳۷۲۰ هر کسی بر قومِ خود ایثار کرد      کاغِه پندارد که او خود کار کرد

خَدُو انداختنِ خصم در روی امیرالمؤمنین علی کَرَم  
الله وجهه و انداختنِ علی شمشیر را از دست

از علی آموز اخلاصِ عمل      شیرِ حق را دان مُطَهَّر از دَغَل  
در غزا بر پهلوانی دست یافت      زود شمشیری بر آورد و شتافت  
او خَدُو انداخت بر رویِ علی      افتخارِ هر نبی و هر ولی  
آن خَدُو زد بر رُخی که رویِ ماه      سجده آرَد پیشِ او در سجده‌گاه  
۳۷۲۵ در زمانِ انداختِ شمشیر آن علی  
گشت حیران آن مبارز زینِ عمل  
گفت بر من تیغِ تیز افراشتی      وز نمودنِ عفو و رحمت بی‌مَحَل  
آن چه دیدی بهتر از پیکارِ من      از چه افکندی مرا بگذاشتی  
آن چه دیدی که چنین خشمِ نشست      تا شدستی سُست در اِشکارِ من  
تا چنان برقی نمود و باز جَست

۳۷۱۳. *ABGHKLN* بولاق، بخَل شماس‌ست، و به همین صورت در *C* تصحیح شده. *H* شعله آن  
آتش از بخَل شماس‌ست. ۳۷۱۴. *BK* آب چبود بر عطایِ نان تنید، نیز *C* در حاشیه. *G* و  
نسخ چاپی عموماً، آب و سرکه چیست نان قسمت کنید، نیز *AH* در حاشیه.  
۳۷۱۵. *N* که بس بستوده‌ایم. ۳۷۱۶. *A* آن به جای نان.  
۳۷۲۰. *L* خواجه پندارد.

عنوان: *L* خبو انداختن. *G* انداختن امیرالمؤمنین علی. *HN* را را پس از شمشیر حذف کرده.  
۳۷۲۳. *GH* خَدُو. *L* خبو. *ABGHKN* در روی.  
۳۷۲۴. *L* خبو. ۳۷۲۶. *N* در عمل. ۳۷۲۸. *ABGHKLN* بولاق، تا شدی تو سست.

۳۷۳۰ آن چه دیدی که مرا ز آن عکس دید  
 آن چه دیدی برتر از گون و مکان  
 در شجاعت شیر ربانیستی  
 در مروت ابر موسی به تیه  
 ابرها گندم دهد کان را به جهد  
 ۳۷۳۵ ابر موسی پر رحمت بر گشاد  
 از برای پخته خواران گرم  
 تا چهل سال آن وظیفه و آن عطا  
 تا هم ایشان از خسیسی خاستند  
 اُمّت احمد که هستید از کرام  
 ۳۷۴۰ چون اُبیتُ عِنْدَ رَبِّی فاش شد  
 هیچ بی تأویل این را در پذیر  
 زآنکه تأویلست و داد عطا  
 آن خطا دیدن ز ضعف عقل اوست  
 خویش را تأویل کن نه اخبار را  
 ۳۷۴۵ ای علی که جمله عقل و دیده‌ای  
 تیغ حِلْمَت جان ما را چاک کرد  
 بازگو دامن که این اسرار هُوست  
 صانع بی‌آلت و بی جارحه  
 صد هزاران می چشاند هوش را

۳۷۳۰. GN عکس، با اضافه. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد؛ چاپ قبلی، عکس، بدون اضافه]. ۳۷۳۲. A خود کی داند. ۳۷۳۵. بولاق، و بی زحمت.  
 ۳۷۳۶. AB بولاق، افراخت. ۳۷۳۷. C از اهل رجا، و در بالا نوشته آن. ۳۷۳۹. BL هستند؛ در C حرف ماقبل آخر این کلمه بی نقطه است و در G حرف ماقبل آخر کلمه هستند هم بصورت ی نقطه‌گذاری شده و هم بصورت ن. ۳۷۴۰. GH یسقی. K یسقی. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، یسقی]. ۳۷۴۲. A این حقیقت را. ۳۷۴۳. ABGHKLN بولاق، و عقل جزو پوست، و به همین صورت در C تصحیح شده. ۳۷۴۸. L هدیه‌های فاتحه. پس از این بیت L افزوده:

صد هزاران می چشاند روح را      که خبر نبود دهانرا ای فتی



۳۷۵۰ باز گو ای بازِ عرشِ خوش شکار  
 چشم تو ادراکِ غیبِ آموخته  
 آن یکی ماهی همی بیند عیان  
 و آن یکی سه ماه می بیند به هم  
 چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز  
 ۳۷۵۵ سحرِ عینست این عجب لطفِ خفیت  
 عالم ار هرزده هزارست و فزون  
 رازِ بگشای ای علی مرتضی  
 یا تو واگو آنچه عقلت یافتست  
 از تو بر من تافت پنهان چون کنی  
 ۳۷۶۰ لیک اگر در گفت آید قرص ماه  
 از غلط ایمن شوند و از ذُهل  
 ماه بی گفتن چو باشد رهنما  
 چون تو بابی آن مدینه علم را  
 باز باش ای باب بر جویای باب  
 ۳۷۶۵ باز باش ای بابِ رحمت تا ابد  
 هر هوا و ذره ای خود منظرِ یست  
 تا بنگشاید دری را دیدبان

تا چه دیدی این زمان از کردگار  
 چشمهای حاضران بر دوخته  
 و آن یکی تاریک می بیند جهان  
 این سه کس بنشسته یک موضع نغم  
 در تو آویزان و از من در گریز  
 بر تو نقشِ گرگ و بر من یوسفیست  
 نیست این هجده به هر چشمی زیون  
 ای پس سوء القضا حُسن القضا  
 یا بگویم آنچه بر من تافتست  
 بی زبان چون ماه پرتو می زنی  
 شب روان را زودتر آرد به راه  
 بانگِ مه غالب شود بر بانگِ غول  
 چون بگوید شد ضیا اندر ضیا  
 چون شعاعی آفتابِ حلم را  
 تا رسد از تو قُشور اندر لُباب  
 بارگاهِ مالِ کُفواً أَحَد  
 ناگشاده کی گود آنجا در یست  
 در درون هرگز نجنبد این گمان

۳۷۵۳. N بغم بجای نغم؛ نیز ولی محمد. ۳۷۵۴. C و هر سه تیز. C از وی در گریز، در  
 بالا تصحیح شده. ۳۷۵۵. A ای عجب. A و را حذف کرده. ۳۷۵۶. AGHL هجده هزارست.  
 AC چشم زیون، بصورت تصحیح. BGKN هر نظر را نیست این هجده زیون، نیز H در حاشیه  
 و بولاق، که هرزده ضبط کرده. ۳۷۵۷. A بگشای. CN بسی بجای پس. GHN حُسن القضا.  
 [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، حُسن القضا].  
 ۳۷۵۹. ABGHLKN بولاق، نیز C در حاشیه:

از تو بر من تافت چون داری نهان می فشانی نور چون مه بی زبان  
 این قرائت قافیه را اصطلاح کرده. ۳۷۶۴. C قصور بجای قشور، در حاشیه تصحیح شده.  
 ۳۷۶۶. BL بولاق، که بجای کی. ABGHLKN بولاق، کانجا. گود = گوید در دفتر دوم ۸۶۵ و  
 می گوید در دفتر دوم ۳۳۶۱ نیز آمده؛ همچنین جود = جوید در دفتر ششم ۱۶۸۷.  
 ۳۷۶۷. BL بولاق، دیده بان. N بی گمان.

چون گشاده شد دری حیران شود      پَر بروید بر گمان پَران شود  
غافل ناگه به ویران گنج یافت      سوی هر ویران از آن پس می شتافت  
تا ز درویشی نیابی تو گهر      کئی گهر جویی ز درویشی دگر  
سالها گر ظن دود با پای خویش      نگذرد ز اشکافِ بینهای خویش  
غیرِ بینی هیچ می بینی بگو      چون ببینی گر کُنی بینی بگو

### سؤال کردنِ آن کافر از علی کَرَم الله وجهه که چون بر چون منی مظفر شدی شمشیر را از دست چون انداختی

گفت فرما یا امیر المؤمنین      تا بجنبد جان به تن در چون جنین  
چون جنین را نوبتِ تدبیر رُو      از ستاره سوی خورشید آید او  
چونکه وقت آید که گیرد جان جنین      آفتابش آن زمان گردد مُعین  
این جنین در جنبش آید ز آفتاب      کآفتابش جان همی بخشد شتاب  
از دگر انجُم بجز نقشی نیافت      این جنین تا آفتابش بر نتافت  
از کدامین ره تعلق یافت او      در رَحِم با آفتابِ خوب رو

۳۷۶۸. *ABGHKN* مرغ او مید و طمع پَران شود، نیز *L* بولاق، که امید ضبط کرده، و *C* در حاشیه ۳۷۶۹. در حاشیه *C* اضافه شده. ۳۷۷۰. در حاشیه *C* اضافه شده. ۳۷۷۲. *ABGHKN* بولاق:

تا ببینی نایدت از غیب بو      غیر بینی هیچ می بینی بگو  
نیز *L* که بجای تا ببینی نوشته تا نه بینی. مصراع دوم در *C* پاک شده و تا نبینی نایدت از غیب بو در حاشیه اضافه شده. عنوان: *N* امیر المؤمنین علی. *AGHKN* چون را پیش از بر حذف کرده. بولاق، چون بر من. *HKN* را را پس از شمشیر حذف کرده. پس از این عنوان *ABGHKN* افزوده:

پس بگفت آن نو مسلمان ولی      از سر مستی و لذت با علی  
نیز *L* بولاق، که یا علی ضبط کرده. این بیت در حاشیه *C* اضافه شده. همه نسخ چایی نیز این بیت را افزوده اند که آغازگر مطلب است و غیر ضروری است و الحاقی بنظر می رسد و مستلزم آنست که در بیت پس از عنوان بجای گفت فرما، که بفرما (در همه نسخ خطی بجز *L*) ضبط کنیم. ۳۷۷۳. *ABGHKN* بولاق، که بفرما، و در *C* به همین صورت تصحیح شده. *L* باز فرما. ۳۷۷۴. *ABGHKLN* بولاق:

هفت اختر هر جنین را مدّتی      می کنند ای جان بنوبت خدمتی  
نیز *C* در حاشیه. بیتی که در متن آمده خاص *C* است. ۳۷۷۵. در حاشیه *C* اضافه شده. *BGKLN* بولاق، جان گیرد.

از ره پنهان که دور از حس ماست      ۳۷۸۰ آن رهی که زر بیابد قوت ازو  
 و آن رهی که سرخ سازد لعل را      و آن رهی که برق بخشد نعل را  
 و آن رهی که پخته سازد میوه را      و آن رهی که دل دهد کالیوه را  
 باز گو ای باز پر افروخته      با شه و با ساعدش آموخته  
 باز گو ای باز عنقاگیر شاه      ای سپاه اشکن بخود نی با سپاه  
 ۳۷۸۵ امت و حدی یکی و صد هزار      باز گو ای بنده بازت را شکار  
 در محل قهر این رحمت ز چیست      ازدها را دست دادن راه کیست

جواب گفتن امیرالمؤمنین که سبب افکندن  
 شمشیر از دست چه بود در آن حالت

گفت من تیغ از پی حق می زنم      ۳۷۹۰ شیرِ حقم نیستم شیرِ هوا  
 شیرِ حقم نیستم شیرِ هوا      ما رمیت اذ رمیتم در حراب  
 ۳۷۹۰ رختِ خود را من ز ره بر داشتم      سایه ای ام کدخدایم آفتاب  
 سایه ای ام کدخدایم آفتاب      من چو تیغم پُرگهرهای وصال  
 من چو تیغم پُرگهرهای وصال      خون نپوشد گوهر تیغ مرا  
 خون نپوشد گوهر تیغ مرا      که نیم کوهم ز حلم و صبر و داد  
 که نیم کوهم ز حلم و صبر و داد      ۳۷۹۵ آنکه از بادی رود از جا خسیست  
 آنکه از بادی رود از جا خسیست      زآنکه بادِ ناموافق خود بسیست

۳۷۸۰. C شهره بجای سنگ، در بالا تصحیح شده. ۳۷۸۱. ABL بولاق، آن رهی، در مصراع  
 اول. GN آن بجای و آن. A چرخ بجای سرخ.  
 ۳۷۸۲. ABGHLN بولاق، آن رهی، در مصراع اول. عنوان: پس از امیرالمؤمنین N  
 افزوده. علی کرم الله وجهه. GHKN چه بوده است. N در آن حالت را حذف کرده.  
 ۳۷۸۸. پس از این بیت، بولاق افزوده:

رامی آنست و کمان و تیر من      قاطع آنست صورت شمشیر من  
 ۳۷۸۹. AL در جواب. ۳۷۹۱. L سایه ام من. بولاق، کدخدایم. A زآفتاب.  
 ۳۷۹۲. بولاق، نکشته. ۳۷۹۵. C خسی است. C بسی است.

بادِ خشم و بادِ شهوت بادِ آز  
 کوهم و هستی من بنیادِ اوست  
 جز به بادِ او نجنبند مایلِ من  
 خشم بر شاهان شه و ما را غلام  
 ۳۸۰۰ تیغِ حلمم گردنِ خشمم زدست  
 غرقِ نورم گر چه سقفم شد خراب  
 چون در آمد در میانِ غیرِ خدا  
 تا اَحَبُّ لِلَّهِ آید نامِ من  
 تا که اَعْطَا لِلَّهِ آید جودِ من  
 ۳۸۰۵ بُخْلِ مِنْ لِلَّهِ عَطَا لِلَّهِ و بس  
 و آنچه لِلَّهِ می‌کنم تقلید نیست  
 ز اجتهاد و از تَحَرُّی رسته‌ام  
 گر همی پَرَم همی بینم مَطَار  
 و رِکْشَم باری بدانم تا کجا  
 ۳۸۱۰ بیش ازین با خلق گفتن روی نیست  
 پست می‌گویم به اندازهٔ عُقول  
 از غرضِ حُرْمِ گواهی حُر شنو  
 در شریعت مَرِ گواهی بنده را

۳۷۹۶. A نبد اهل. پس از این بیت L افزوده:

باد کبر و باد کینه باد ناز  
 باد حرص و باد عجب و باد حلم  
 در بیت دوم حلم را باید خلم نوشت. ۳۷۹۷. ABCGHN بادم یادِ اوست. [موافق نظر  
 صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، بادِ اوست]. ۳۷۹۸. H جز بیاد او.  
 ۳۸۰۰. AL بر من همه رحمت شد دست؛ نیز H که در حاشیه تصحیح شده.  
 ۳۸۰۲. ABGHKLN بولاق:

چون در آمد علّتی اندر غزا تیغ را دیدم نهان کردن سزا  
 و به همین صورت در C تصحیح شده. ۳۸۰۳. A الله، در هر دو مصراع. L اَحَبُّ لِلَّهِ.  
 ۳۸۰۴. A الله، در هر دو مصراع. ۳۸۰۵. L پس، بجای و بس. C نه م بجای نیم.  
 ۳۸۱۳. ABGHN بولاق، وقتِ دعوی. [موافق نظر صریح نیکلسون متن تصحیح شد. چاپ  
 قبلی، نزد دعوی].

- گر هزاران بنده باشندت گواه  
 ۳۸۱۵ بنده شهوت بتر نزدیک حق  
 کین به یک لفظی شود از خواجه حر  
 بنده شهوت ندارد خود خلاص  
 در چهی افتاد کان را غور نیست  
 در چهی انداخت او خود را که من  
 ۳۸۲۰ بس کنم گر این سخن افزون شود  
 این جگرها خون نشد نه از سختی است  
 خون شود روزی که خونس سود نیست  
 چون گواهی بندگان مقبول نیست  
 گشت اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدٌ در نُذِر  
 ۳۸۲۵ چونکه حُرَّم خشم گئی بندد مرا  
 اندرآ کآزاد کردت فضل حق  
 اندرآ اکنون که جستی از خطر  
 رسته‌ای از کفر و خارستان او  
 تو منی و من توم ای مختشم  
 ۳۸۳۰ معصیت کردی به از هر طاعتی  
 بس خجسته معصیت کان کرد مرد  
 نی گناه عُمَر و قصید رسول  
 نی به سحر ساحران فرعونشان
- شرع نپذیرد گواهیشان به کاه  
 از غلام و بندگان مُسْتَرْق  
 و آن زید شیرین و میرد تلخ و مُر  
 جز به فضل ایزد و انعام خاص  
 و آن گناه اوست جبر و جور نیست  
 در خور قعرش نمی یابم رَسَن  
 خود جگر چه بود که خارا خون شود  
 حیرت و مشغولی و بدبختی است  
 خون شو آن وقتی که خون مردود نیست  
 عدل او باشد که بنده غول نیست  
 زآنکه بود از کون او حر ابن حر  
 نیست اینجا جز صفات حق درآ  
 زآنکه رحمت داشت بر خشمش سبق  
 سنگ بودی کیمیا کردت گهر  
 چون گلی بشگف به سروستان هو  
 تو علی بودی علی را چون کُشم  
 آسمان پیموده‌ای در ساعتی  
 نی ز خاری بردمد اوراقِ ورد  
 می کشیدش تا به درگاه قبول  
 می کشید و گشت دولت عَونشان

۳۸۱۴. ABGHKLN بولاق، بر نسجد شرع ایشانرا بکاه، نیز C در حاشیه.

۳۸۱۶. ABGHN بولاق، سخت مُر. KL سخت و مر. ۳۸۱۹. L نمی یارم رسن.

۳۸۲۱. L بولاق، نه را حذف کرده. نسخ چاپی ترک نه را در مصراع نخست حذف کرده‌اند اما

فاتح و صاری ضبط متن را، که در همه نسخ چاپی معتبر دیده می‌شود، نسخه بدل آورده‌اند.

ABGHKN بولاق، غفلت بجای حیرت. ۳۸۲۴. CG حر بن حر. ۳۸۲۵. [چاپ قبلی.

درا. متن تصحیح شد]. ۳۸۲۷. ABGHKLN بولاق، رستی از خطر. ۳۸۲۸. A بشگفت.

بولاق، چون گلی بشگفته در بستان او. L او بجای هو. N بشگف بکارستان او.

۳۸۲۹. پس از توم، C که با تو من خوشم، در بالا تصحیح شده.

۳۸۳۱. L بولاق، کان مرد کرد.

۳۸۳۵ گر نبودی سحرشان و آن جُحود  
 گئی بدیدندی عصا و مُعجزات  
 نا امیدی را خدا گردن زدست  
 چون مبدل می‌کند او سیئات  
 زین شود مرجوم شیطانِ رجیم  
 او بکوشد تا گناهی پرورد  
 ۳۸۴۰ چون ببیند کان گنه شد طاعتی  
 اندر آن من در گشادم مَر تُرا  
 مَر جفاگر را چنینها می‌دهم  
 پس وفاگر را چه بخشم تو بدان  
 کی کشیدیشان به فرعون عَنود  
 معصیت طاعت شد ای قوم عُصات  
 چون گناه و معصیت طاعت شدست  
 طاعتی اش می‌کند رَغَم وُشات  
 وز حسد او بطرَقد گردد دو نیم  
 زان گنه ما را به چاهی آورد  
 گردد او را نامُبارک ساعتی  
 تُف زدی و تُحفه دادم مَر تُرا  
 پیش پایِ چپ چه سان سر می‌نهم  
 گنجها و مُلکهای جاودان

گفتن پیغامبر علیه السلام به گوشِ رکابدارِ امیر المؤمنین کَرَمُ اللّٰه  
 وجهه که کشتن علی بر دستِ تو خواهد بودن خبرت کردم

۳۸۴۵ من چنان مَرَدَم که بر خونیِ خویش  
 گفت پیغمبر به گوشِ چاکرم  
 کرد آگه آن رسول از وَحیِ دوست  
 او همی گوید بکُش پیشین مَرا  
 من همی گویم چو مرگِ من ز تُست  
 او همی افتد به پیشم کای کریم  
 ۳۸۵۰ تانه آید بر من این انجامِ بد  
 نوشِ لطفِ من نشد در قهر نیش  
 کو بُرد روزی ز گردن این سَرَم  
 که هلاکم عاقبت بر دستِ اوست  
 تا نیاید از من این مُنکر خطا  
 با قضا من چون توانم حيله جُست  
 مَر مَرا کن از برای حق دو نیم  
 تا نسوزد جانِ من بر جانِ خود

۳۸۳۴. بولاق، که کشید ایشان. ۳۸۳۶. BGKN بولاق، نیز CH در حاشیه، چون گنه مانند طاعت آمدست. ۳۸۳۸. N الرجیم. ۳۸۳۹. در حاشیه C اضافه شده. ۳۸۴۲. L پیش پای چه کسان. ۳۸۴۳. در N این بیت پس از بیت ۳۸۴۴ آمده. عنوان: L حذف کرده. G پیغامبر صلی الله علیه و سلم. پس از المؤمنین ABGKH بولاق، همه نسخ خطی بجز CN، علی افزوده‌اند و در حاشیه C تصحیح شده. ۳۸۴۴. در حاشیه C اضافه شده، بجای در، نوشته بر. N بشد در قهر بیش. در N جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.  
 ۳۸۴۵. A گفته. ABCL پیغامبر. ۳۸۴۶. A این رسول. [چاپ قبلی، از وَحیِ دوست به فک اضافه. متن موافق نظر صریح نیکلسون تصحیح شد]. ۳۸۴۸. [چاپ قبلی، ز تُست، اشتباه چاپی: متن اصلاح شد]. ۳۸۵۰. B بولاق، تا نیاید. بولاق، از من، بجای بر من.

- من همی گویم برو جَفَّ الْقَلَمُ  
هیچ بُغضی نیست در جانم ز تو  
آلَتْ حَقِّیَ تَوْ فاعِلِ دَسْتِ حَقِّ  
گفت او پس آن قِصاص از بهر چیست  
۳۸۵۵ گر کند بر فعلِ خود او اعتراض  
اعتراض او رسد بر فعلِ خود  
اندرین شهرِ حوادث میر اوست  
آلَتْ خُود را اگر او بشکند  
رَمَزِ نَنْسَخْ آيَةً أَوْ نُنْسِهَا  
۳۸۶۰ هر شریعت را که او منسوخ کرد  
شب کند منسوخ شُغْلِ روز را  
باز شب منسوخ شد از نورِ روز  
گرچه ظلمت آمد آن نوم و سُبات  
نی در آن ظلمت خِرَدِها تازه شد  
۳۸۶۵ که ز ضِدِّها ضِدِّها آید پدید  
جنگِ پیغمبر مدارِ صلح شد  
صد هزاران سر بُرید آن دِلِستان  
باغبان زان می بُرد شاخِ مُضِر  
می کنند از باغ دانا آن حَشِیش  
۳۸۷۰ می کنند دندانِ بد را آن طبیب
- ز آن قلم بس سرنگون گردد عَلم  
زانکه این را من نمی دانم ز تو  
چون زَنَم بر آلَتْ حَقِّ طَعْن و دَقِّ  
گفت هم از حَقِّ و آن سِرِّ خَفِیست  
ز اعتراضِ خود برویاند ریاض  
زانکه در قهرست و در لطف او أَحَد  
در ممالک مالکِ تدبیر اوست  
آن شکسته گشته را نیکو کنند  
نَأَتْ خَیْراً در عَقَبِ می دانِ مها  
او گِیا بُرد و عوض آورد وَرَد  
بین جَمادِی خِرَدِ افروز را  
تا جَمادِی سوخت زان آتش فروز  
نی درونِ ظِلْمَتِ آبِ حیات  
سَكُتِهای سِرْمایه آوازه شد  
در سُویدِ نورِ دایم آفرید  
صلح این آخرِ زمان زان جنگ بُد  
تا اَمّان یابد سِرِ اهلِ جهان  
تا بیابد نخلِ قامتها و بِر  
تا نُماید باغ و میوه خُرْمِیش  
تا رهد از درد و بیماری حبیب

۳۸۵۲. پس از این بیت L بیت ۳۹۸۰ را افزوده. ۳۸۵۳. [چاپ قبلی، آلت. متن تصحیح شد]. ۳۸۵۴. بولاق، این قِصاص. بولاق، و را حذف کرده. ۳۸۵۶. A حذف کرده.  
۳۸۵۷. A حذف کرده. ۳۸۵۹. B زامر بجای رمز. ۳۸۶۰. ABGHN بولاق، حق منسوخ، و به همین نحو در C تصحیح شده. ۳۸۶۱. C بان جمادی سوخت زان افروز را، در حاشیه تصحیح شده. ۳۸۶۲. C گرچه بجای باز. ۳۸۶۳. بولاق، و را حذف کرده. ۳۸۶۵. AHL آورید. GN آمد. BGKN بولاق، نیز ACH در حاشیه، در سویدا روشنایی آفرید. ۳۸۶۶. ABCL پیغامبر.  
۳۸۶۸. C گر بجای زان، در بالا تصحیح شده. CH شاخی. G همچنانکه در متن آمده، قامتها و بر ضبط کرده که قرائت صحیح است. شارحان ترک و منهج بجای بر (بر)، بر ثبت کرده اند.  
۳۸۶۹. A و را حذف کرده.

بس زیادتها درونِ نقصهاست  
چون بُریده گشت حَلَقِ رزقِ خوار  
حَلَقِ حیوان چون بریده شد به عدل  
حَلَقِ انسان چون بُرَد هین ببین ۳۸۷۵  
حَلَقِ ثالث زاید و تیمارِ او  
حَلَقِ بُبریده خورد شربت ولی  
بس کن ای دُونِ هَمَّتِ کوتاه بنان  
ز آن نداری میوه‌ای مانندِ بید  
گر ندارد صبر زین نان جانِ حس ۳۸۸۰  
جامه‌شویی کرد خواهی ای فلان  
گرچه نان بشکست مَرِ روزه تو را  
چون شکسته‌بند آمد دستِ او  
گر تو آن را بشکنی گوید بیا  
پس شکستن حقّ او باشد که او ۳۸۸۵  
آنکه داند دوخت او داند درید  
خانه را ویران کند زیر و زبر  
گر یکی سر را بُرَد از بدن  
گر نفرمودی قصاصی بر جُنات  
مَر که را زهره بُدی تا او ز خود ۳۸۹۰  
ز آنکه داند هرکه چشمش را گشود  
هر که آن تقدیر طوقِ او شدی

مَر شهیدان را حیاتِ اندر فناست  
يُرْزُقُون فَارِحِينَ شد گوار  
حَلَقِ انسان رُست و افزون گشت فضل  
تا چه زاید کن قیاسِ آن برین  
شربتِ حق باشد و انوارِ او  
حَلَقِ از لا رسته مرده در بلی  
تا کَيت باشد حیاتِ جان به نان  
کآب رُو بُردی پیِ نانِ سپید  
کیمیا را گیر و زر گردان تو مس  
رُو مگردان از محلّه گازران  
در شکسته‌بند پیچ و برترآ  
پس رَفُو باشد یقینِ اشکستِ او  
تو دُرُستش کن نداری دست و پا  
مَر شکسته گشته را داند رَفُو  
هر چه را بفروخت نیکوتر خرید  
پس به یکساعت کند مَعْمورتر  
صد هزاران سر برآرد در زَمَن  
یا نَگفتی فی الْقِصَاصِ آمد حیات  
بر اسیرِ حکم حق تیغی زَنَد  
کان کُشنده سُخره تقدیر بود  
بر سرِ فرزندان هم تیغی زدی

۳۸۷۱. GL بولاق، پس زیادتها؛ احتمالاً قرائت صحیح همین است. نسخ خطی کهن غالباً در  
 فرق گذاشتن پ از ب کوتاهی می‌کنند. A فنا اندر حیات است.  
 ۳۸۷۲. بولاق، میشد گوار. C در حاشیه، خوش بجای شد. ۳۸۷۳. بولاق، و را حذف کرده.  
 L بریده شد بفضل. ABHK و C در حاشیه، افزونید فضل. بولاق، افزاید فضل L افزونید  
 عدل. N افزوید در G سه حرف آخر بی نقطه است. ۳۸۷۴. L چون بریده شد  
 ببین. ۳۸۷۶. G [در مصراع دوم]، حلق بدون اضافه؛ [نیز چاپ قبلی؛ متن تصحیح شد].  
 ۳۸۸۲. A اشکسته او. ۳۸۸۹. ABGHKLN بولاق، خود کرا. ۳۸۹۰. بولاق، هر کرا  
 چشمش گشود. ۳۸۹۱. BGKN بولاق، نیز ACH در حاشیه، هر کرا آن حکم بر سر آمدی.



رَو بترس و طعنه کم زن بر بدان پیش دام حکم عجزِ خود بدان

### تعجب کردنِ آدم علیه السلام از ضلالتِ ابلیس و عجب آوردن

<p>از حقارت واز زیافت بنگریست خنده زد بر کارِ ابلیس لعین تو نمی دانی ز اسرارِ خفی کوه را از بیخ و از بُن بر کند صد بلیس نو مُسلمان آورد این چنین گستاخ نندیشم دگر لا أَفْتَخَارَ بِالْعُلُومِ وَالْفَنَى وَأَصْرِفِ السُّوءَ الَّذِي خَطَّ الْقَلَمُ وَأَمْبُرُ مَا رَا زِإِخْوَانِ رِضَا بی پناحت غیرِ پیچاپیچ نیست جسم ما مَرِ جانِ ما را جامه گن بی امانِ تو کسی جان چون بُرد بُرده باشد مایه ادبار و بیم تا ابد با خویش کُورست و کبود جان که بی تو زنده باشد مرده گیر مَر تو را آن می رسد ای کامران ور تو قَدْ سَرُو را گویی دوتا ور تو کان و بحر را گویی فقیر</p>	<p>روزی آدم بر بلیسی کو شقیست خویش بینی کرد و آمد خودگزین بانگ برزد غیرتِ حق کای صفی ۳۸۹۵ پوستین را بازگونه گر کند پرده صد آدم آن دم بر دَرَد گفت آدم توبه کردم زین نظر يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَهْدِنَا لَا تُزِغْ قُلُوبًا هَدَيْتَ بِالْكَرَمِ ۳۹۰۰ بگذران از جانِ ما سوء القضا تلختر از فُرقتِ تو هیچ نیست رختِ ما هم رختِ ما را راه زن دستِ ما چون پایِ ما را می خورد ور بُرد جان زین خطرهای عظیم ۳۹۰۵ زآنکه جان چون واصلِ جانان نبود چون تو ندهی راه جانِ خود بُرده گیر گر تو طعنه می زنی بر بندگان ور تو شمس و ماه را گویی جفا ور تو عرش و چرخ را خوانی حقیر ۳۹۱۰</p>
--	---

عنوان: ABGHKLN بولاق، ابلیس لعین.

۳۸۹۳. ABGHKN بولاق، چشم آدم، و به همین صورت در C تصحیح شده.

۳۸۹۴. [چاپ قبلی، آلت. متن تصحیح شد]. ۳۸۹۸. پس از این بیت، بولاق افزوده:

یارب این جرأت ز بنده عفو کن توبه کردم تو مگیرم زین سخن

۳۸۹۹. G المستغِيثِينَ اِهْدِنَا. A لافتخار. بولاق، والفنا. ۳۹۰۰. [چاپ قبلی، لانتزغ بدون

اعراب؛ متن تصحیح شد]. بولاق، جَفَّ الْقَلَمُ. ۳۹۰۱. ABGHKN بولاق، اخوان

صفا. ۳۹۰۴. AHL چون جان برد. ۳۹۰۹. G جفا؛ A ماه و بحر را. BGHKL بولاق،

ماه و مهر را. ۳۹۱۰. ABGHKLN بولاق، چرخ و عرش را.

آن به نسبت با کمالِ تو رَواست      مُلکِ اکمالِ فناها مَر تو راست  
 که تو پاکی از خطر وز نیستی      نَیستان را مُوجِد و مُغنیستی  
 آنکه رویانید داند سوختن      زآنکه چون بذرید داند دوختن  
 می بسوزد هر خزان مَر باغ را      باز رویانند گُلِ صَبّاغ را  
 ۳۹۱۵ کای بسوزیده برون آ تازه شو  
 چشم نرگس کُور شد بازش بساخت  
 ما چو مصنوعیم و صانع نیستیم      جُز زبون و جُز که قانع نیستیم  
 ما همه نَفْسی و نَفْسی می زنیم      گر نخوانی ما همه آهَرْمَنیم  
 زان ز آهَرْمَن رهیدستیم ما      که خریدی جانِ ما را از عَمی  
 ۳۹۲۰ تو عصاکش هر که را که زندگیست  
 غیر تو هرچه خوشست و ناخوشست  
 هر که را آتش پناه و پُشت شد      هم مَجُوسی گشت و هم زَرْدُشت شد  
 کُلُّ شَیْءٍ ما خَلا اَلله باطل      اِنْ فَضَلَ اَلله غَیْمٌ هَاطِلٌ

### بازگشتن به حکایتِ امیر المؤمنین علی کَرَم الله وجهه و مسامحت کردنِ او با خونی خویش

باز رَو سوی علی و خونیش      و آن کرم با خونی و افزونیش  
 ۳۹۲۵ گفت خونی را همی بینم به چشم  
 زآنکه مرگم همچو من شیرین شدست  
 مرگِ بی مرگی بود ما را حلال  
 ظاهرش مرگ و بباطن زندگی  
 در رَحِم زادن جَنین را رفتنست  
 در جَهان او را ز نو بشگفتنست

۳۹۱۲. L و معنیستی. ۳۹۱۵. A و را حذف کرده. ۳۹۱۶. بولاق، بازش مینواخت.  
 ۳۹۲۰. ABGHKLN بولاق، کور چیست. ۳۹۲۲. بولاق، او مجوسی. ۳۹۲۳. GHN باطل و  
 هاطل. [موافق نظر صریح نیکلسون متن به همین ترتیب تصحیح شد. چاپ قبلی، باطل و  
 هاطل]. عنوان: در حاشیه C اضافه شده. بولاق، المؤمنین را حذف کرده. GHK امیر المؤمنین  
 را حذف کرده. N کردن علی بخونی. ۳۹۲۴. در حاشیه C اضافه شده.  
 ۳۹۲۵. ABGHKLN بولاق، گفت دشمن را. C روز و شب. ۳۹۲۶. ABGHKLN — بولاق،  
 همچو من خوش آمدست، و به همین نحو در C تصحیح شده. ۳۹۲۹. بولاق، در رحم مادر.

۳۹۳۰ چون مرا سوی اجل عشق و هواست  
زانکه نهی از دانه شیرین بود  
دانه‌ای که تلخ باشد مغز و پوست  
دانه مردن مرا شیرین شدست  
اقتلونی یا ثقاتی لایما  
۳۹۳۵ ان فی موتی حیاتی یا فتی  
فرقتی لو لم تكن فی ذا السکون  
راجع آن باشد که باز آید به شهر  
نهی لا تلقوا بأيديکم مراست  
تلخ را خود نهی حاجت گئی شود  
تلخی و مکروهیش خود نهی اوست  
بل هم احياء پی من آمدست  
ان فی قتلی حیاتی دایما  
کم افارق موطنی حتی متی  
لم یقل انا الیه راجعون  
سوی وحدت آید از دوران دهر

آمدن رکابدار علی کرم الله وجهه که از بهر خدا مرا بکش و ازین قضا برهان

باز آمد کای علی زودم بکش  
من حالات می‌کنم خونم بریز  
۳۹۴۰ گفتم ار هر ذره‌ای خونی شود  
یک سر مو از تو نتواند برید  
لیک بی‌غم شو شفیع تو منم  
پیش من این تن ندارد قیمتی  
خنجر و شمشیر شد ریحان من  
۳۹۴۵ آنکه او تن را بدین سان پی کند  
زان بظاهر کوشد اندر جاه و حکم  
تا امیری را دهد جانی دگر  
تا نبینم آن دم و وقت ترش  
تا نبیند چشم من آن رستخیز  
خنجر اندر کف به قصد تو رود  
چون قلم بر تو چنان خطی کشید  
خواجه روحم نه مملوک تنم  
بی‌تن خویشم فتی ابن الفتی  
مرگ من شد بزم و نرگستان من  
حرص میری و خلافت گئی کند  
تا امیران را نماید راه و حکم  
تا دهد نخل خلافت را ثمر

۳۹۳۲. *ABGHKLN* بولاق، کش بجای که. ۳۹۳۴. [چاپ قبلی، اُقتلویی. متن تصحیح شد]. ۳۹۳۶. *L* لم یکن ۳۹۳۷. *BGKN* بولاق، تفریق دهر، و به همین صورت در *H* تصحیح شده و در *A* نیز در بالای سطر نوشته شده تفریق دهر، که برای وحدت متضاد مناسب‌تری است. عنوان: *ABKLN* بولاق، افتادن رکابدار هر باری پیش علی کرم الله وجهه که ای امیر المؤمنین مرا بکش الخ، نیز *G* که پیش امیر المؤمنین علی ضبط کرده. ۳۹۳۸. *C* که ای علی ما را بکش. ۳۹۴۴. *BGHKLN* نرگستان، که در متن آمده، قرائت *AC* و فاتح است. ۳۹۴۶. بولاق، جاه حکم بولاق، راه حکم. ۳۹۴۷. پس از این بیت، *L* افزوده: میری و او بینی اندر آن جهان فکرت پنهانیت گردد عیان

بیان آنکه فتح طلبیدن پیغامبر علیه السلام مکه را و غیر مکه را جهت دوستی  
مُلک دنیا نبود چون فرموده است که الدُّنیا جِیفَةٌ بلکه به امر بود

جهد پیغمبر به فتح مکه هم  
آنکه او از مخزنِ هفت آسمان  
از پی نظاره او حُور و جان  
خویشتن آراسته از بهر او  
آنچنان پُر گشته از اِجلالِ حق  
لا یَسَعُ فِینَا نَبِیُّ مُرْسَلٌ  
گفت ما زاغیم همچون زاغ نی  
چونکه مخزنهای افلاک و عقول  
پس چه باشد مکه و شام و عراق  
آن گِسمان و ظن منافق را بود  
آبگینه زرد چون سازی نقاب  
بشکن آن شیشه کبود و زرد را  
گِردِ فارسِ گردِ سَرافراشته  
گِردِ دید ابلیس و گفت این فرع طین  
تا تو می بینی عزیزان را بَشَر  
گر نه فرزندِ بلیسی ای عنید  
من نِیمِ سگ شیرِ حَقِّمِ حق پرست  
شیرِ دنیا جوید اِشکاری و برگ  
۳۹۵۰  
۳۹۵۵  
۳۹۶۰  
۳۹۶۵

گئی بود در حُبِ دنیا مُتَّهَم  
چشم و دل بر بست روز امتحان  
پُر شده آفاقِ هر هفت آسمان  
خود و را پروای غیرِ دوست کو  
که درو هم ره نیابد آلِ حق  
وَالْمَلِکُ وَالرُّوحُ أَيْضًا فَأَغْقِلُوا  
مستِ صَبَاغِیمِ مستِ باغِ نی  
چون خسی آمد بر چشمِ رسول  
که نماید او نَبَرْد و اِشتیاق  
کو قیاس از جانِ زشتِ خود کند  
زرد بسینی جمله نورِ آفتاب  
تا شناسی گِرد را و مَرْد را  
گِرد را تو مَرْدِ حق پنداشته  
چون فزاید بر من آتشِ جبین  
دانکه میراثِ بلیس است آن نظر  
پس به تو میراثِ آن سگ چون رسید  
شیرِ حقِ آنست کز صورتِ برست  
شیرِ مَوْلِی جوید آزادی و مرگ

عنوان: آن در C اضافه شده. G پیغامبر صلی الله علیه و سلم. N مکه را و غیره. GHN کی [که]  
را پس از فرموده است حذف کرده. A امر حق بود. N بامر حق بود. ۳۹۴۸. BC پیغامبر.  
۳۹۴۹. A زانک او. ۳۹۵۱. در حاشیه C افزوده شده. ۳۹۵۲. L برگشته.  
۳۹۵۷. ABGHLN بولاق:

آن گمان بر وی ضمیر بد کند      کو قیاس از جهل و حرص خود کند

این بیت در C نسخه بدل است. L از جهل و حرص خود.

۳۹۶۰. L گردها افراشته. N مرد سر افراشته.

۳۹۶۱. A و را حذف کرده. ۳۹۶۴. در حاشیه C اضافه شده. ۳۹۶۵. بولاق، عقبی بجای

مولی. پس از این بیت C افتادگی دارد که تا بیت ۳۹۹۱ ادامه یافته.

چونکه اندر مرگ بیند صد وجود  
 شد هوای مرگ طوقِ صادقان  
 در نُبی فرمود کای قومِ یهود  
 همچنانکه آرزوی سود هست  
 ۳۹۷۰ ای جهودان بهر ناموسِ کسان  
 یک جهودی این قدر زهره نداشت  
 گفت اگر رانند این را بر زبان  
 پس جهودان مال بردند و خراج  
 این سخن را نیست پایانی پدید

همچو پروانه بسوزاند وجود  
 که جهودان را بُد این دم امتحان  
 صادقان را مرگ باشد گنج و سود  
 آرزوی مرگ بردن زان بهست  
 بگذرانید این تمنا بر زبان  
 چون محمد این علم را بفراشت  
 یک جهودی خود نماند در جهان  
 که مکن رُسوا تو ما را ای سراج  
 دست با من ده چو چشمت دوست دید

گفتنِ امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه با قرین خود که چون خدو انداختی در  
 روی من نفس من جنبید و اخلاص عمل نماند مانع کشتن تو آن شد

۳۹۷۵ گفت امیر المؤمنین با آن جوان  
 چون خدو انداختی در روی من  
 نیم بهر حق شد و نیمی هوا  
 نو نگاریده کفِ مولیستی  
 نقش حق را هم به امر حق شکن  
 ۳۹۸۰ گبر این بشنید و نوری شد پدید  
 گفت من تخم جفا می کاشتم  
 تو ترازوی اَخَدخو بوده ای  
 تو تبار و اصل و خویشم بوده ای  
 من غلام آن چراغ چشم جو

که به هنگام نبرد ای پهلوان  
 نفس جنبید و تبّه شد خوی من  
 شرکت اندر کار حق نبود روا  
 آن حقی کرده من نیستی  
 بر زجاجة دوست سنگ دوست زن  
 در دل او تا که زُناری بُرید  
 من تو را نوعی دگر پنداشتم  
 بل زبانه هر ترازو بوده ای  
 تو فروغ شمع کیشم بوده ای  
 که چراغ روشن پدرفت ازو

۳۹۶۷. L شد تمنا مرگ. L بدان بد امتحان. ۳۹۶۹. بولاق، آرزوی برگ مردن.  
 ۳۹۷۲. BGK رانید. L گوئید. بولاق، نماندی. ۳۹۷۴. پس از این بیت، L بولاق افزوده:  
 اندر آ در گلستان از مزبله  
 بی توقف زودتر در نه قدم  
 ۳۹۸۴. B چشم. ۳۹۸۳. ALN اصل خویشم. ۳۹۸۴. B چشم.  
 عنوان: KN با قرن خود. L خبو بجای خدو. کلمات مانع الخ در N افزوده شده. بولاق، آن بود  
 بجای آن شد. ۳۹۷۶. L خبو بجای خدو ۳۹۸۳. ALN اصل خویشم. ۳۹۸۴. B چشم.  
 تو.

- ۳۹۸۵ من غلامِ موجِ آن دریای نور  
عرضه کن بر من شهادت را که من  
قُربِ پنجه کس ز خویش و قومِ او  
او به تیغِ حِلْمِ چندین حَلَقِ را  
تیغِ حِلْمِ از تیغِ آهنِ تیزتر  
۳۹۹۰ ای دریغا لقمه‌ای دو خورده شد  
گندمی خورشیدِ آدم را کُسوف  
اینت لطفِ دل که از یک مُشتِ گِل  
نان چو معنی بود خوردش سود بود  
همچو خارِ سبز کاشتر می‌خورد  
۳۹۹۵ چونکه آن سبزش رفت و خشک گشت  
می‌دراند کام و لَنْجَشِ ای دریغ  
نان چو معنی بود بود آن خارِ سبز  
تو بدان عادت که او را پیش ازین  
برهمان بُو می‌خوری این خشک را  
۴۰۰۰ گشت خاک‌آمیز و خشک و گوشت‌بُر  
سخت خاک‌آلود می‌آید سخن  
تا خدایش باز صاف و خوش کند  
صبر آرد آرزو را نه شتاب
- که چنین گوهر برآرد در ظهور  
مَر تُو را دیدم سرافرازِ زَمَن  
عاشقانه سوی دین کردند رُو  
واخرید از تیغِ چندین حَلَقِ را  
بَلْ ز صد لشکر ظَفَرِ انگیزتر  
جوششِ فکرت از آن افسرده شد  
چون ذَنبِ شَعشاعِ بدری را خُسوف  
ماهِ او چون می‌شود پروینِ گُسل  
چونکه صورت گشت انگیزد جُحود  
ز آن خورشِ صد نفع و لذت می‌برد  
چون همان را می‌خورد اُشتر ز دشت  
کان چنان وَرَدِ مُرَبِّی گشت تیغ  
چونکه صورت شد کنون خشکست و گُز  
خورده بودی ای وجودِ نازنین  
بعد از آن کامیخت معنی با ثَرِی  
ز آن گیاه اکنون بهره‌یز ای شُتر  
آب تیره شد سَرِ چَهْ بندگُن  
او که تیره کرد هم صافش کند  
صبر کن واللّهُ أَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ

### تَمَّ الْمَجْلَدُ الْأَوَّلُ مِنَ الْمَثْنَوِي الْمَعْنَوِي

۳۹۸۸. در B جای حلق را و خلق را با هم عوض شده. LGHN از تیغ و چندین، اما بنظر من قرائت متن (خلق را = برای خلق) درست است. ۳۹۹۲. در حاشیه B اضافه شده.  
۳۹۹۳. بولاق، نانکه معنی بود.  
۳۹۹۴. A خاری. ۳۹۹۶. L مرَبَا: G مرَبِّی ضبط کرده، که قرائت بهتری است.  
۳۹۹۷. A و را حذف کرده. ۳۹۹۸. A وجودی.  
۴۰۰۲. بولاق، آنکه تیره کرد و هم. L تیره‌ش.

## بسم الله الرحمن الرحيم

بیان بعضی از حکمت تأخیر این مجلد دوم که اگر جمله <sup>(b)</sup> حکمت الهی بنده را معلوم شود <sup>(e)</sup> در فواید آن کار بنده <sup>(d)</sup> از آن کار فرو ماند <sup>(c)</sup> و حکمت <sup>(e)</sup> بی پایان حق <sup>(e)</sup> ادراک او را ویران کند، بدان کار نپردازد، پس حق تعالی شمه‌ای از آن حکمت بی پایان مهار بینی او سازد و او را بدان کار گشدد که اگر او را از آن فایده <sup>(f)</sup> هیچ خبر نکند هیچ نجنبند، زیرا جنباننده از بهره‌های آدمیانست که از بهر آن مصلحت کنیم <sup>(g)</sup>، و اگر حکمت آن بر وی <sup>(h)</sup> فرو ریزد هم نتواند جنبیدن؛ چنانکه اگر <sup>(i)</sup> در بینی اشتر مهار نبود نرود <sup>(i)</sup> و اگر مهار بزرگ بود هم فرو خسبد <sup>(i)</sup> و <sup>(i)</sup>  $\text{وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ}$ . خاک بی آب کلوخ نشود و چون آب بسیار باشد هم کلوخ نشود.  $\text{وَ السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ}$ . به میزان دهد هر چیزی را نه بی حساب و بی میزان، الا کسانی را که از عالم خلق مبدل شده‌اند،  $\text{وَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ}$  شده‌اند،  $\text{وَ مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَذُر}$ .  
پرسید یکی که <sup>(k)</sup> عاشقی چیست گفتم که <sup>(k)</sup> چو ما <sup>(l)</sup> شوی بدانی عشق محبت بی حسابست. جهت آن <sup>(m)</sup> گفته‌اند که صفت حق است <sup>(n)</sup> بحقیقت و <sup>(o)</sup> نسبت او به بنده مجازست  $\text{يُحِبُّهُمْ تَمَامًا}$  <sup>(p)</sup> کدامست.

---

دیباچه. H پس از بسم الله افزوده، و ماتوفیقی بالله. L این دیباچه را حذف کرده.  
(a). D افزوده، و به نستعین. (b). A آن. (C) - (C). A در فواید از آن کار فرو ماند.  
(d). D بندد. (e) - (e). A حذف کرده. س ۴. در G شمه اضافه شده. (f). D کار فایده.  
(g) B کند. HK کنم. (h). ABH برو بجای بروی. (i). A حذف کرده. (j) - (j). بولاق، و اگر سخت بزرگ بود هم نرود و فرو خسبد. س ۹. HK بسیار بود. س ۱۰ GH چیز را.  
(k). A کی. (l). B بولاق، من. (m)، چاپ قبلی، محبت بدون اضافه. متن تصحیح شد. بولاق، آنکه. (n). A از اینجا تا آخر را حذف کرده. (o). B حذف کرده. (p) — بولاق، و یحبونه. پس از کدامست بولاق افزوده، والحمد لله رب العالمین.

مَدَتی این مثنوی تأخیر شد  
تا نزاید بختِ تو فرزندِ نو  
چون ضیاءِ الْحَقِّ حُسامُ الدِّینِ عنان  
چون به معراجِ حقایق رفته بود  
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت  
مثنوی که صیقلِ ارواح بود  
مَطْلَعِ تاریخِ این سَوْدَا و سود  
بلبلی زینجا برفت و بازگشت  
سَاعِدِ شه مَسْکِنِ این باز باد  
آفِتِ اَیْنِ دَرِ هَوَا و شَهْوَتِست  
چشم‌بندِ آن جهان حَلَقِ و دهان  
ای دهان تو خود دهانه دوزخی  
نورِ باقی پهلوی دنیایِ دون  
چون درو گامی زنی بی احتیاط  
يَكْ قَدَمِ زَدِ اَدَمِ اَنَدَرِ ذَوْقِ نَفْسِ  
همچو دیو از وی فرشته می‌گریخت  
گَرچِه يَكْ مَوْ بُدْ گَنه کو جُسته بود

۵

۱۰

۱۵

مُهَلتی بایست تا خون شیر شد  
خون نگرده شیرِ شیرین خوش شَنَو  
بازگردانید ز اَوَجِ آسمان  
بی بهارش غنچه‌ها ناکفته بود  
چنگِ شعرِ مثنوی با ساز گشت  
باز گشتش روزِ استفتاح بود  
سال اندر ششصد و شصت و دو بود  
بَهرِ صیدِ این معانی باز گشت  
تا اَبَدِ بر خلقِ این در باز باد  
وَرَنه اینجا شربتِ اندر شربتست  
این دهان بر بند تا بینی عیان  
وی جهان تو بر مثالِ برزخی  
شیرِ صافی پهلوی جوهایِ خون  
شیرِ تو خون می‌شود از اختلاط  
شد فراقِ صدرِ جَنَّتِ طَوُّقِ نَفْسِ  
بَهرِ نانی چند آبِ چشم ریخت  
لیک آن مو در دو دیده رُسته بود

عنوان: چاپ قبلی، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ [متن تصحیح شد]. ۲. [چاپ قبلی، فرزندان، بدون اضافه. متن تصحیح شد]. ۴. L بولاق، بشگفته بود. بولاق، فاتح، منهج، نشگفته بجای ناکفته، نیز A در حاشیه. ۸. L این صید معانی. ۹. A بود بجای باد، در هر دو مصراع. ۱۱. در ABGHL بولاق، در همه نسخ خطی بجز DN جای دو مصراع این بیت با هم عوض شده. ۱۲. ABL بولاق، فاتح و نسخ خطی متأخر زیانۀ دوزخی. در D جای این بیت و بیت پیش از آن با هم عوض شده.



- بود آدم دیله نورِ قدیم  
گر در آن آدم بکردی مشورت  
زانکه با عقلی چو عقلی جُفت شد  
نفس با نفسِ دگر چون یار شد  
چون ز تنهایی تو نومیدی شوی  
رو بجو یارِ خدایی را تو زود  
آنکه بر خلوت نظر بر دوخته‌ست  
خلوت از اغیار باید نه ز یار  
عقل با عقلِ دگر دوتا شود  
نفس با نفسِ دگر خندان شود  
یار چشم تُست ای مردِ شکار  
هین به جاروبِ زبان گردی مکن  
چونکه مؤمن آینه مؤمن بود  
یار آینه‌ست جان را در حَزَن  
تا نپوشد رویِ خود را از دَمَت  
کم ز خاکی چونکه خاکی یار یافت  
آن درختی کو شود با یار جُفت  
در خزان چون دید او یارِ خلاف  
گفت یارِ بد بلا آشفتنست  
پس بخسبم باشم از اصحابِ کُهِف  
یَقْظَه‌شان مَصْرُوفِ دَقِیانوس بود
- موی در دیله بوَد کوهِ عظیم  
در پشیمانی نگفتی معذرت  
مانع بَدفعلی و بَدگفت شد  
عقلِ جَزْوی عاطِل و بی‌کار شد  
زیر سایه یار خُرشیدی شوی  
چون چنان کردی خدا یارِ تو بود  
آخر آن را هم ز یار آموخته‌ست  
پوستین بهرِ دَی آمد نه بهار  
نور افزون گشت و ره پیدا شود  
ظلمت افزون گشت ره پنهان شود  
از خَس و خاشاک او را پاک دار  
چشم را از خَس ره آوردی مکن  
روی او ز آلودگی ایمن بود  
در رخ آینه ای جان دَم مزَن  
دَم فرو خوردن ببايد هردَمَت  
از بهاری صد هزار انوار یافت  
از هوای خوش ز سر تا پا شگفت  
در کشید او رُو و سر زیرِ لحاف  
چونکه او آمد طریقم خفتنست  
به ز دَقِیانوس آن مَحْبُوسِ لَهْف  
خوابشان سرمایه ناموس بود

۲۱. D نفس دیگر. بولاق، عقل جزئی. ۲۲. L گر بجای چون. ALH چو بجای تو. B  
نامیدی. K گر ز تنهایی چو ناهیدی شوی. A باز بجای یار. ۲۳. بولاق، چنین کردی.  
۲۴. GKL در خلوت، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۲۶. D عقل با عقلی دیگر.  
B و را حذف کرده. ۲۷. AGHL بولاق، گشت و ره. در D جای ابیات ۲۷ و ۲۸ با هم  
عوض شده. ۲۹. A پس بجای هین. ۳۰. آئین: در D به همین صورت اعراب‌گذاری شده.  
[موافق نظر صریح نیکلسون. متن اصلاح شد. چاپ قبلی، آئین]. ۳۲. AGHK بولاق،  
خود را در دمت. ۳۷. L من نخسبم. G باشد خواب کُهِف را در حاشیه نسخه بدل داده  
بجای مَحْبُوسِ لَهْف. در همه نسخ خطی من بجز L مَحْبُوسِ لَهْف. L آن محبوب کُهِف.

- خواب بیداریست چون با دانشست  
چونکه زاغان خیمه بر بهمن زدند ۴۰
- زآنکه بی گلزار بلبل خامشست  
آفتابا ترک این گلشن کنی  
آفتاب معرفت را نقل نیست  
خاصه خورشید کمالی کان سَرِیست ۴۵
- مطلع شمس آی اگر اسکنندری  
بعد از آن هر جا روی مشرق شود  
حسن خفاشت سوی مغرب دوان  
راه حسن راه خرائست ای سوار  
پنج حسی هست جز این پنج حس  
اندر آن بازار کایشان ماهرند ۵۰
- حسن ابدان قوت ظلمت می خورد  
ای ببرده رخت حسها سوی غیب  
ای صفات آفتاب معرفت  
گاه خورشید و گهی دریا شوی  
تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ۵۵
- روح با علمست و با عقلست یار  
از تو ای بی نقش با چندین صور  
گنه مشبه را موجد می کند  
گه تورا گوید ز مستی بوالحسن  
گاه نقش خویش ویران می کند ۶۰
- وای بیداری که با نادان نشست  
بلبلان پنهان شدند و تن زدند  
غیبت خورشید بیداری گشت  
تا که تحت الارض را روشن کنی  
مشرق او غیر جان و عقل نیست  
روز و شب کردار او روشن گریست  
بعد از آن هر جا روی نیکو فری  
شرقها بر مغرب عاشق شود  
حسن درپاشت سوی مشرق روان  
ای خران را تو مزاحم شرم دار  
آن چو زر سرخ وین حسها چو مس  
حسن مس را چون حسن زر گئی خرنند  
حسن جان از آفتابی می چرد  
دست چون موسی برون آور ز جیب  
و آفتاب چرخ بند یک صفت  
گاه کوه قاف و گه عنقا شوی  
ای فزون از وهمها وز بیش بیش  
روح را با تازی و ترکی چه کار  
هم مشبه هم موجد خیره سر  
گنه موجد را صور ره می زند  
یا صغیر السن یا رطب البدن  
از پی تنزیه جانان می کند

۴۱. D خاموش است. ۴۴. بولاق، کمالی زان سَرِیست. ۴۵. GHK گر بجای اگر. B نیلوفری.  
۴۹. L حسّست هست. BGKL بولاق، و این حسها. ۵۰. GK بولاق، آن بازار کاهل محشرند.  
G فاتح، منهج، کاهل محشرند بجای کایشان ماهرند. ۵۴. G گاه خورشیدی و گه دریا.  
۵۵. D وز پیش پیش. ۵۷. GH نقش، با اضافه. ۵۸. GHK مشبه را موجد. [متن تصحیح  
شد. چاپ قبلی، مشبه را موجد. H می کند. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، می کند].  
۶۰. DL آن پی.

- چشم حس را هست مذهب اعتزال  
 سُخْرُهُ حِسِّ اَنْد اَهْلِ اَعْتَزَال  
 هر که در حِسِّ ماند او مُعْتَزَلِیست  
 هر که بیرون شد ز حِسِّ سُنی وِیست  
 ۶۵ گر بدیدی حِسِّ حیوان شاه را  
 گر نبودی حِسِّ دیگر مَر تو را  
 پس بنی آدم مَکَرَم کئی بُدی  
 نَا مُصَوِّر یا مُصَوِّرِ گَفْتَنَت  
 ۷۰ نَا مُصَوِّر یا مُصَوِّرِ پیش اوست  
 گر تو کُوری نیست بر اَعْمی حَرَج  
 پرده‌های دیده را داروی صبر  
 آینه دل چون شود صافی و پاک  
 هم ببینی نقش و هم نقاش را  
 ۷۵ چون خلیل آمد خیالِ یارِ من  
 شکر یزدان را که چون او شد پدید  
 خَاکِ درگاهت دلم را می‌فریفت  
 گفتم ار خوبم پذیرم این ازو  
 چاره آن باشد که خود را بنگرم
- دیده عقلست سُنی در وصال  
 خویش را سُنی نمایند از ضلال  
 گر چه گوید سُنیم از جاهلیست  
 اهلِ بینش چشم عقلِ خوش پیست  
 پس بدیدی گاو و خر الله را  
 جُز حِسِّ حیوان ز بیرون هوا  
 کئی به حِسِّ مشترکِ مَحْرَم شدی  
 باطل آمد بی ز صورت رَسَنَت  
 کو همه مغزست و بیرون شد ز پوست  
 ورنه رَو کَالصَّبْرِ مِفْتَاحُ الْفَرْج  
 هم بسوزد هم بسازد شرح صدر  
 نقشها بینی برون از آب و خاک  
 فرشِ دولت را و هم فراش را  
 صورتش بُت معنی او بُت شکن  
 در خیالش جان خیالِ خود بدید  
 خَاکِ بَر وی کو ز خاکت می‌شکیفت  
 ورنه خود خندید بر من زشت رُو  
 ورنه او خندد مرا من کئی خرم

۶۳. در حاشیه D اضافه شده. در حاشیه G به قلمی متأخرتر اضافه شده. پس از این بیت L افزوده:

هر که در حس خدا دید آیتی در بر حق هست بهتر طاعتی

۶۷. D کی بودی. ۶۸. D این بیت را در اینجا حذف کرده ولی پس از بیت ۸۰ آورده. L نامصوّر با مصوّر. نسخ چاپی و همه نسخ خطی معتبر، از جمله G که در بالا تصحیح کرده، نامصوّر. [چاپ قبلی، گفتنست. متن تصحیح شد]. L بولاق، ز صورت رفتنت. ۶۹. L نامصوّر با مصوّر. نسخ چاپی و همه نسخ خطی معتبر، یا بجای با. در D بالای اوست نوشته هوست. ۷۵. L در مصراع دوم، در خیال او خیال حق رسید. پس از این بیت L افزوده:

شکر معطی را که چون او در رسید در خیالش جان خیال خود بدید

۷۶. بولاق، دلم چون می‌فریفت. ۷۷. L گفت ار خوبم. A ورنه بر من زشت رو می‌خندد او. نیز در حاشیه تصحیح کرده. ۷۸. A ورنه خندد او. نیز H که در زیر تصحیح کرده. بولاق. من چون خرم.

- او جمیلست و مُحِبُّ لِّلْجَمَالِ  
 ۸۰ خوب خوبی را کند جذب این بدان  
 در جهان هر چیز چیزی جذب کرد  
 قسم باطل باطلان را می‌کشند  
 ناریان مَر ناریان را جاذبند  
 چشم چون بستی تو را تاسه گرفت  
 ۸۵ تاسه تو جذب نور چشم بود  
 چشم باز از تاسه گیرد مَر تو را  
 آن تقاضای دو چشم دل شناس  
 چون فراقِ آن دو نورِ بی‌ثبات  
 پس فراقِ آن دو نورِ پایدار  
 ۹۰ او چو می‌خواند مرا من بنگرم  
 گر لطیفی زشت را در پی کند  
 کئی ببینم رویِ خود را ای عجب  
 نقشِ جانِ خویش می‌جُستم بسی  
 گفتم آخر آینه از بهر چیست
- کئی جوانِ نو گزیند پیرِ زال  
 طَبِیَّاتِ لِّلطَّبِیِّینِ بر وی بخوان  
 گرم گرمی را کشید و سرد سرد  
 باقیان از باقیان هم سرخوشند  
 نوریان مَر نوریان را طالبند  
 نورِ چشم از نورِ روزن کئی شکفت  
 تا بپیوندد به نورِ روز زود  
 دانکه چشمِ دل ببستی بر گشا  
 کو همی جوید ضیای بی‌قیاس  
 تاسه آوردت گشادی چشمهات  
 تاسه می‌آرد مَر آن را پاس دار  
 لایقِ جذبم و یا بد پیکرم  
 تَسْخَرِی باشد که او بر وی کند  
 تا چه رنگم همچو روزم یا چو شب  
 هیچ می‌نمود نقشم از کسی  
 تا بداند هر کسی کو چیست و کیست

۷۹. A که بجای کی. G پیر، با اضافه. [متن تصحیح شد، چاپ قبلی، بدون اضافه]. L پس از این بیت افزوده:

خوب خوبی را کند جذب این یقین طَبِیَّاتِ از بهر که الطَّبِیِّینِ  
 ۸۰. A طَبِیِّین. BDH الطَّبِیِّین. GL بولاق، و طَبِیِّین. الطَّبِیِّین از سندیت نسخه خطی برخوردار است. پس از این بیت L افزوده:

صاف را هم صافیان راغب شوند درد را هم تیرگان جاذب بوند  
 زنگ را هم زنگیان جویا شدند روم را هم رومیان پویا شدند  
 ۸۱. B گرم را گرمی. ۸۳. بولاق، هم نوریانرا. پس از این بیت L افزوده:  
 در هر آن چیزی که تو ناظر شوی می‌کشد با جنس شیر معنوی  
 ۸۴. GL بولاق:

چشم چون بستی ترا جان‌کند نیست چشم را از نور روزن صبر نیست  
 نیز H در حاشیه، اما بجای صبر نوشته چاره. بیتی که در متن است در حاشیه G اضافه شده.  
 فاتح هر دو صورت را ضبط کرده.  
 ۹۳. G من جستم. ۹۴. D و را حذف کرده.

- ۹۵ آینه آهن برای پوستهاست  
آینه جان نیست الا روی یار  
گفتم ای دل آینه گلی بجو  
زین طلب بنده به کوی تو رسید  
دیده تو چون دلم را دیده شد  
آینه گلی تو را دیدم ابد ۱۰۰  
گفتم آخر خویش را من یافتم  
گفت و همم کان خیال تست هان  
نقش من از چشم تو آواز داد  
کاندرین چشم منیر بی زوال  
در دو چشم غیر من تو نقش خود ۱۰۵  
زانکه سرمه نیستی در می کشد  
چشمشان خانه خیالست و عدم  
چشم من چون سرمه دید از ذوالجلال  
تا یکی مو باشد از تو پیش چشم  
یشم را آنکه شناسی از گهر ۱۱۰  
يك حکایت بشنو ای گوهر شناس  
آینه سیمای جان سنگی بهاست  
روی آن یاری که باشد زان دیار  
رو به دریا کار بر ناید به جو  
درد مزیم را به خرمابن کشید  
شد دل نادیده غرق دیده شد  
دیدم اندر چشم تو من نقش خود  
در دو چشمش راه روشن یافتم  
ذات خود را از خیال خود بدان  
که منم تو تو منی در اتحاد  
از حقایق راه گئی یابد خیال  
گر ببینی آن خیالی دان و رد  
باده از تصویر شیطان می چشد  
نیستها را هست بیند لاجرم  
خانه هستیست نه خانه خیال  
در خیالت گوهری باشد چو یشم  
کز خیال خود کنی گلی عبر  
تا بدانی تو عیان را از قیاس

### هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر رضی الله عنه

- ماه روزه گشت در عهد عمر  
تا هلال روزه را گیرند فال  
چون عمر بر آسمان مه را ندید  
ورنه من بیناترم افلاك را ۱۱۵  
بر سر کوهی دویدند آن نفر  
آن یکی گفت ای عمر اینك هلال  
گفت کین مه از خیال تو دمید  
چون نمی بینم هلال پاک را

۹۵. B سنگین بهاست. B در حاشیه، آینه جان جوهر بس بی بهاست. ۹۶. D کباشد.

۹۷. BL بولاق، ناید ز جو. ۹۹. A دلم را دید شد. بولاق، این دل نادیده.

۱۰۰. A نفس خود. ۱۰۲. A و هان. A از خیال تو بدان. ۱۰۴. D کندرین.

۱۰۵. D ببینم. بولاق، تو بجای آن. ۱۰۸. A دید را حذف کرده. ۱۰۹. B چو پشم.

۱۱۰. B پشم را. D از گوهر. A خیالی. ۱۱۴. A خیالی.

- گفت تر کن دست بر ابرو بمال  
چونکه او تر کرد ابرو مه ندید  
گفت آری موی ابرو شد کمان  
چونکه مویی کز شد او را راه زد  
۱۲۰ موی کز چون پرده گردون بود  
راست کن اجزات را از راستان  
هم ترازو را ترازو راست کرد  
هر که با ناراستان هم سنگ شد  
رو أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ باش  
۱۲۵ بر سر اغیار چون شمشیر باش  
تا ز غیرت از تو یاران نسُکَلند  
آتش اندر زن به گرگان چون سپند  
جانِ بابا گویدت ابلیس هین  
این چنین تلبیس با بابات کرد  
۱۳۰ بر سر شطرنج چُستست این غراب  
زانکه فرزین بندها داند بسی  
در گلو ماند خَسِ او سالها  
مال خَس باشد چو هست ای بی ثبات  
گر بُرد مالت عَدُوّی پُر فنی

### دزدیدنِ مارگیرِ ماری را از مارگیرِ دیگر

- ۱۳۵ دزدکی از مارگیری مار بُرد زابُلْهی آن را غنیمت می شمرد

۱۱۶. *ABGHL* بولاق، و بر ابرو. بولاق، در نگر. ۱۱۸. پس از این بیت *L* افزوده:  
چون یکی مو کز شد از ابروی تو شکل ماه نو نمود آن موی تو  
۱۱۹. *ABGHKL* بولاق، چون یکی مو. *D* او را ره بزد. ۱۲۱. بولاق، زین آستان.  
۱۲۴. *AL* اغیار باش. *BD* پاش نوشته، مانند متن. ۱۲۶. *L* بولاق، یاران نگسلند. *Mm*  
نسُکَلند. ۱۲۹. بولاق، آن سیه رخ. ۱۳۱. *L* دارد بسی. ۱۳۳. *L* آن بی ثبات.  
۱۳۴. بولاق، عدو. عنوان بولاق، مارگیری، در هر دو جا. *GHK* مارگیری دیگر. ۱۳۵. بولاق،  
او را بجای آنرا.

وا رهید آن مارگیر از زخم مار  
 مارگیرش دید پس بشناختش  
 در دعا می خواستی جانم ازو  
 شکر حق را کان دعا مردود شد  
 ۱۴۰ بس دعاها کان زیانست و هلاک  
 مار کشت آن دزد او را زار زار  
 گفت از جان مار من پرداختش  
 کش بیابم مار بستانم ازو  
 من زیان پنداشتم و آن سود شد  
 وز کرم می نشنود یزدان پاک

التماس کردن همراه عیسی علیه السلام زنده  
 کردن استخوانها از عیسی علیه السلام

گشت با عیسی یکی ابله رفیق  
 گفت ای همراه آن نام سنی  
 مرا آموز تا احسان کنم  
 گفت خاموش کن که آن کار تو نیست  
 ۱۴۵ کان نفس خواهد ز باران پاک تر  
 عمرها بایست تا دم پاک شد  
 خود گرفتی این عصا در دست راست  
 گفت اگر من نیستم اسرارخوان  
 گفت عیسی یا رب این اسرار چیست  
 ۱۵۰ چون غم خود نیست این بیمار را  
 مرده خود را رها کرد دست او  
 گفت حق ادبارگر ادبارجوست  
 آنکه تخم خار کارد در جهان  
 گر گلی گیرد به کف خاری شود  
 ۱۵۵ کیمیای زهر و مارست آن شقی  
 استخوانها دید در حفره عمیق  
 که بدان تو مرده را زنده کنی  
 استخوانها را بدان با جان کنم  
 لایق انفس و گفتار تو نیست  
 وز فرشته در روش دراک تر  
 تا امین مخزن افلاک شد  
 دست را دستان موسی از کجاست  
 هم تو بر خوان نام را بر استخوان  
 میل این ابله درین بیگار چیست  
 چون غم جان نیست این مُردار را  
 مرده بیگانه را جوید رفو  
 خار روییده جزای کشت اوست  
 هان و هان او را مجو در گُلستان  
 ور سوی یاری رود ماری شود  
 بر خلاف کیمیای مُتقی

۱۳۹. ABGHLK بولاق، و را حذف کرده.

۱۴۱. D استخوانها. L در گور عمیق. ۱۴۲. ABGHLK بولاق، که بدان مرده تو زنده می کنی.

۱۴۴. D خاموش. ۱۴۹. H فاتح، پیکار. که احتمال می رود قرائت صحیح باشد. G بیگار.

۱۵۲. B ادبار اگر. بنظر می رسد که A در اصل ادبار خواست ضبط کرده. بولاق، روینده.

۱۵۳. A و را حذف کرده. ۱۵۵. ABL بولاق، و را حذف کرده.

اندرز کردنِ صوفی خادم را در تیمار  
داشت بهیمه و لاحول گفتنِ خادم

صوفی می‌گشت در دَوْرِ اُفق	تا شبی در خانقاهی شد قُنُق
یک بهیمه داشت در آخر ببست	او به صدرِ صُفّه با یاران نشست
پس مراقب گشت با یارانِ خویش	دفتری باشد حضورِ یار بیش
دفترِ صوفی سواد و حرف نیست	جُز دِلِ اِسپیدِ همچون برف نیست
زادِ دانشمند اَثارِ قَلَم	زادِ صوفی چیست اَثارِ قَدَم
همچو صیّادی سوی اِشکار شد	گام آهو دید بر اَثار شد
چند گاهش گام آهو در خورست	بعد از آن خود نافِ آهو رهبرست
چونکه شُکرِ گام کرد و ره بُرید	لاجرم زان گام در کامی رسید
رفتنِ یک منزلی بر بُویِ ناف	بهر از صد منزلِ گام و طواف
آن دلی کو مَطْلَعِ مهتابهاست	بهرِ عارف فُتْحَتِ ابوابهاست
با تو دیوارست با ایشان درست	با تو سنگ و با عزیزان گوهرست
آنچه تو در آینه بینی عیان	پیر اندر خشت بیند بیش از آن
پیر ایشانند کین عالم نبود	جانِ ایشان بود در دریای جود
پیش ازین تن عمرها بگذاشتند	پیشتر از کِشت بر برداشتند
پیشتر از نقش جان پذیرفته‌اند	پیشتر از بحر دُرّها سُفته‌اند
مشورت می‌رفت در ایجادِ خَلق	جانشان در بحرِ قُدرت تا به خَلق
چون ملایک مانع آن می‌شدند	بر ملایک خُفّیه خُنبک می‌زدند

عنوان: بولاق، تیمار داشتن. A بهیمه را حذف کرده. G گفتن را حذف کرده. A خادم را حذف کرده. ۱۵۸. D خویش بجای بیش، در حاشیه تصحیح شده. دو نسخه از کهن‌ترین نسخ خطی و فاتح، پیش بجای بیش. ۱۵۹. ABGHLK بولاق، و را حذف کرده. B اسفید. ۱۶۱. ABGHLK بولاق، و بر. ۱۶۳. L ره بدید. ۱۶۴. L منزل و گام و طواف. بولاق، منزل و گام طواف. ۱۶۵. GH فُتْحَت. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. قرائت چاپ قبلی، فتح]. ۱۶۶. BGHLK بولاق، و با ایشان. ۱۶۹. AH عمرها برداشتند، در حاشیه تصحیح شده. G فاتح، بر. [متن تصحیح شد]. چاپ قبلی، بُر. G کشت، به فتح اول، بجای کِشت. ۱۷۰. پس از این بیت، بولاق، این عنوان را آورده: حکایت مشورت کردن خدای تعالی با فرشتگان در ایجاد خلق.

۱۷۱. در حاشیه D افزوده. L حذف کرده. ۱۷۲. L حذف کرده.



۱۷۵. مُطَّلَع بَرِ نَقْشِ هَر کِه هِست شَد  
پیشتر ز افلاک کیوان دیده‌اند  
بی دماغ و دل پُر از فکرت بُدند  
آن عیانِ نِسَبَت به ایشان فکرتست  
فکرت از ماضی و مُسْتَقْبَلِ بُوَد  
روح از انگور می را دیده‌است  
دیده چون بی کُیْفِ هَر باکُیْفِ را  
پیشتر از خَلَقَتِ انگورها ۱۸۰  
در تَموزِ گِرم می بینند دَی  
در دلِ انگور می را دیده‌اند  
آسمان در دَوَرِ ایشان جُرعه‌نوش  
چون ازیشان مجتمع بینی دو یار  
بَرِ مِثَالِ موجها اعدادشان ۱۸۵  
مُفْتَرِق شَد آفتابِ جانها  
چون نظر در قُرص داری خود یکیست  
تَفَرِّقَه در روح حیوانی بُوَد  
چونکه حق رَشَّ عَلَیْهِمْ نُورُهُ
- پیش از آن کین نَفْسِ کُلِ پابست شد  
پیشتر از دانه‌ها نان دیده‌اند  
بی سپاه و جنگ بَرِ نصرت زدند  
ورنه خود نسبت به دُورانِ رؤیتست  
چون از این دو رست مشکل حل شود  
روح از معدوم شی را دیده است  
دیده پیش از کان صحیح و زَیْفِ را  
خورده مَیها و نموده شورها  
در شِماعِ شمس می بینند فِی  
در فَنای مَحْضِ شی را دیده‌اند  
آفتاب از جُودشان زَرَبَتِ پُوش  
هم یکی باشند و هم ششصد هزار  
در عَدَدِ آورده باشد بادشان  
در درونِ روزنِ ابدانها  
وآنکه شد محجوبِ ابدان در شکِست  
نَفْسِ واحد روح انسانی بُوَد  
مفترق هرگز نگردد نورِ او

۱۷۳. بولاق، پیش از آنکه، نیز L ۱۷۵. A و را پیش از دل حذف کرده. L بی سپاه جنگ.  
۱۷۶. B بدیشان. بولاق باینها رؤیتست. D بایشان رؤیتست. ۱۷۷. بولاق، حل بود.  
۱۷۸. GK حذف کرده. بجای این بیت، L بیت ۱۸۲ را آورده.  
۱۸۶. GH ابدان ما. G ابدانها را در حاشیه، نسخه بدل داده. ۱۸۷. بولاق، او بجای شد.  
۱۸۸. پس از این بیت L افزوده:

روح انسانی که نفس واحده است  
عقل خرد از رمز این آگاه نیست  
عقل را اندر چنین سودا چه کار  
L گَرَنّا در زاد نوشته. ۱۸۹. B هو بجای او. پس از این بیت، بولاق افزوده:

روح حیوانی سفالی جامدست  
واقف این سر بجز الله نیست  
کَرّ مادر زاد با سرنا چه کار  
روح حیوانی سفال جامده  
حق علیم واللّه اعلم بالصواب  
کَرّ مادر زاد را سرنا چه سود  
عقلا زین سود و سودا کار نبود

- ۱۹۰ يك زمان بگذار ای همره ملال  
در بیان ناید جمالِ حالِ او  
تا بگویم وصفِ خالی ز آن جمال  
هر دو عالم چیست عکسِ خالِ او  
چونکه من از خالِ خویش دم زنم  
نطق می‌خواهد که بشکافد تنم  
همچو موری اندرین خرمین خوشم  
تا افزون از خویش باری می‌گشَم

بسته شدنِ تقریرِ معنیِ حکایت به سببِ میلِ  
مستمع به استماعِ ظاهرِ صورتِ حکایت

- ۱۹۵ کئی گذارد آنکه رشکِ روشنیست  
بَحر کف پیش آرد و سَدّی کند  
این زمان بشنو چه مانع شد مگر  
جَر کند وز بعدِ جَر مَدّی کند  
خاطرش شد سوی صوفی قُنُق  
مستمع را رفت دل جایی دگر  
لازم آمد باز رفتن زین مقال  
اندر آن سودا فرو شد تا عُنُق  
صوفی آن صورت میندار ای عزیز  
سوی آن افسانه بَهرِ وصفِ حال  
جسم ما جَوّز و مَویزست ای پسر  
همچو طفلان تا کئی از جَوّز و مویز  
ور تو اندر نگذاری اِکرامِ حق  
گر تو مَرّدی زین دو چیز اندر گذر  
بشنو اکنون صورتِ افسانه را  
بگذرانند مَر تو را از نه طَبَق  
حلقه آن صوفیانِ مُستَفید  
لیک هین از گه جدا کن دانه را  
خوان بیاوردند بَهرِ میهمان  
چونکه بر وَجد و طَرَب آخر رسید  
گفت خَادم را که در آخر بَرَو  
از بَهِیمه یسار آورد آن زمان  
گفت لا حَوّل این چه افزون گفتنت  
راست کن بَهرِ بَهِیمه گاه و جَو  
گفت تر کُن آن جَوّش را از نُخُست  
از قدیم این کارها کار منست  
گفت لا حَوّل این چه می‌گویی مِها  
کان خر پیرست و دندانهاش سُست  
از من آموزند این ترتیبا

۱۹۰. A خال. ۱۹۱. L بولاق و فاتح، جمالِ خالِ او. ۱۹۲. A رشکِ روشنیست. A فرضِ روشنیست (کذا). بولاق، و را حذف کرده. عنوان: [چاپ قبلی، تقریر. متن تصحیح شد].  
۱۹۵. A جو بجای جر، در هر دو جا. ۱۹۶. GH جای دگر. ۱۹۷. بولاق، صوفی و قنق.  
۱۹۸. D وصف خال. ۲۰۱. B بگذاری. نگذری (ضبط متن) قرائت همه نسخه خطی من جز B است. ۲۰۳. ABGHLK بولاق، در وجد. ۲۰۶. بولاق، گفت خادم این چه.  
۲۰۷. بولاق، کانخرک پیرست. ۲۰۸. DL آموزید.

- گفت پالانش فرو نه پیش پیش  
گفت لا حَوْلَ آخر ای حکمت گزار ۲۱۰  
جمله راضی رفته اند از پیش ما  
گفت آبش ده ولیکن شیر گرم  
گفت اندر جو تو کمتر کاه کن  
گفت جایش را بروب از سنگ و پُشک  
گفت لا حَوْلَ ای پدر لا حَوْلَ کن ۲۱۵  
گفت بستان شانه پشتِ خر بخار  
خادم این گفت و میان را بست چُست  
رفت وز آخر نکرد او هیچ یاد  
رفت خادم جانبِ او باش چند  
صوفی از ره مانده بود و شد دراز ۲۲۰  
کان خَرش در چنگِ گرگی مانده بود  
گفت لا حول این چه سان ماخولیاست  
باز می دید آن خَرش در راه رو  
گونه گون می دید ناخوش واقعه

۲۰۹. D پشت و ریش. ۲۱۰. L آخر این حکمت میار. این حکمت گزار از تأیید نسخه خطی برخوردار نیست. ۲۱۲. D بولاق، سیر گرم. ABGH از نوم. [متن اصلاح شد. چاپ قبلی از توام].

۲۱۴. A جایش را برو. ۲۱۶. پس از این بیت L افزوده:

- گفت دُم افسار او کوتاه مَبند  
گفت لا حول ای پدر چندین منال  
گفت بر پشتش فگن جُل زودتر  
گفت لا حول ای پدر چندین مگو  
من ز تو استاترم در فن خود  
لایق هر میهمان خدمت کنم  
تا ز غلطیدن نیفتد خر به بند  
بهر خر چندین مرو اندر جوال  
ز آنک شب سرماست ای کان هنر  
استخوان در شیر چون نبود مجو  
میهمان آید مرا از نیک و بد  
من ز خدمت چون گل و چون سوسنم  
۲۱۷. L میان بر بست. ۲۱۸. GH و از بجای وز. در L جای دو مضارع این بیت با هم عوض شده. L بدان صوفی فتاد.

۲۲۲. GL بولاق، این چه مالیخولیاست، در H به همین صورت تصحیح شده.

۲۲۳. L آن خر اندر راه دور. L در فتاده گه بگور. ۲۲۴. L می خواند با القارعه.

- ۲۲۵ گفت چاره چیست یاران جسته‌اند  
باز می‌گفت ای عجب آن خادمك  
من نکردم با وی إِلَّا لطف و لین  
هر عداوت را سبب باید سَنَد  
۲۳۰ باز می‌گفت آدم با لطف و جود  
آدمی مَر مار و کُزدم را چه کرد  
گرگ را خود خاصیت بِدْرِیدَنست  
باز می‌گفت این گمانِ بَد خطاست  
باز گفתי حَزَم سُوءِ الظَّنِّ تُست  
صوفی اندر و سَوَسَه و آن خَر چنان  
۲۳۵ آن خَر مسکین میانِ خَاك و سنگ  
گُشته از رَه جَمَلَه شب بی‌علف  
خر همه شب ذکر می‌کرد ای اله  
با زبانِ حال می‌گفت ای شُبوخ  
آنچه آن خر دید از رنج و عذاب  
۲۴۰ پس به پهلو گشت آن شب تا سَحَر  
روز شد خادم بیامد بامداد  
خَر فروشانه دوسه زخمش بزد  
خَر جهنده گشت از تیزی نیش

۲۲۸. L باشد سند ۲۲۹. بولاق، آدمی. ۲۳۰. G کز دم را.

۲۳۴. A و را پیش از آن حذف کرده. بولاق، وخر. L کان چنان بادا.

۲۳۶. L خسته ره؛ GH گُشته، همچنانکه در متن است. فاتح، منهج، گشته. قرائت GH بی تردید صحیح است. ۲۳۷. D مشتگاه.

۲۴۰. GHL بس بجای پس. پس از این بیت L افزوده:

نالَه می‌کرد از فراق کاه و جَو مستمند از اشتیاق کاه و جَو

همچنین در محنت و در درد و سوز نالها می‌کرد از جان تا بروز

۲۴۱. BL جست و بر، G جُست بر پشتش.

۲۴۳. L جهیده. پس از این بیت، K بولاق، و GD در حاشیه، عنوان را افزوده: گمان بردن کاروانیان که بهیمه صوفی رنجورست. [این عنوان که پس از بیت ۲۰۲ حذف شد موافق نظر نیکلسون در اینجا گنجانده شد]. KL بولاق و فاتح، [پس از بیت ۲۰۲] التزام کردن خادم تعهد بهیمه را و تخلف نمودن.

## گمان بردنِ کاروانیان که بهیمه صوفی رنجورست

چونکه صوفی بر نشست و شد روان	۲۴۵
هر زمانش خلق بر می داشتند	
آن یکی گوشش همی پیچید سخت	
و آن دگر در نعلِ او می جُست سنگ	
باز می گفتند ای شیخ این ز چیست	
گفت آن خر کو به شب لا حَوْلَ خُورد	
چونکه قوتِ خر به شب لا حَوْلَ بود	۲۵۰
آدمی خوارند اغلب مردمان	
خانه دیوِست دل‌های همه	
از دم دیو آنکه او لا حَوْلَ خُورد	
هر که در دنیا خوردِ تلبیسِ دیو	
در ره اسلام و بر پولِ صراط	۲۵۵
عشوه‌های یارِ بد مَنیوش هین	
صد هزار ابلیس لا حَوْلَ آر بین	
دم دهد گوید تو را ای جان و دوست	
دم دهد تا پوستِ بیرون کُشد	
سر نهد بر پایِ تو قِصَاب وار	۲۶۰
همچو شیری صیدِ خود را خویش کُن	

۲۴۴. L خر بروی افتادن آمد در زمان. ۲۴۶. [موافق نظر نیکلسون، متن تصحیح شد.  
چاپ قبلی، کامش]. ۲۴۷. در حاشیه D اضافه شده. بولاق، ژنگ. L رنگ. ۲۴۸. در  
حاشیه D اضافه شده. ۲۴۹. L نتاند. B راه برد. ۲۵۰. در حاشیه D اضافه شده.  
۲۵۱. GH سلام علیکشان. ۲۵۲. H دیو مردم. ۲۵۳. L همچو خر آن بر سر افتد روی  
زرد. ۲۵۴. L وز عدو و از محب. ۲۵۵. بولاق، و را حذف کرده. ۲۵۸. بولاق، ای جان  
دوست. L کند از دوست. ۲۵۹. در D جای ابیات ۲۵۹ و ۲۶۰ با هم عوض شده.  
۲۶۰. D دم دمد. L تا ریزد خون.

- همچو خادم دان مُراعاتِ خَسان  
در زمینِ مردمانِ خانه مکن  
کیست بیگانه تنِ خاکیِ تو  
تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی ۲۶۵
- گر میانِ مُشکِ تن را جا شود  
مُشک را برتنِ مزین بر دل بمال  
آن منافقِ مُشک بر تن می‌نهد  
بر زبانِ نامِ حق و در جانِ او ۲۷۰
- ذکر با او همچو سبزه گُلخَنست  
آن نبات آنجا یقین عاریتست  
طیبات آید به سوی طیبین  
کین مدار آنها که از کین گُمَرهند ۲۷۵
- چون تو جزو دوزخی پس هوش دار  
تلخ با تلخان یقین مُلَحَق شود  
ای برادر تو همان اندیشه‌ای  
گر گُلست اندیشه تو گُلشنی ۲۸۰
- گر گلابی بر سر و جَبِیت زنند  
طَبَله‌ها در پیشِ عطّاران ببین  
جنسها با جنسها آمیخته  
گر در آمیزند عود و شَکَرش
- بی‌کسی بهتر ز عشوۀ ناکسان  
کارِ خود کن کارِ بیگانه مکن  
کز برای اوست غمناکیِ تو  
جوهرِ خود را نبینی فربهی  
روزِ مردن گَنَد او پیدا شود  
مُشک چه بُود نامِ پاک ذوالجلال  
روح را در قعرِ گُلخَن می‌نهد  
گَندها از فکرِ بی‌ایمانِ او  
بر سرِ مَبَرز گُلست و سوسَنست  
جایِ آن گُلِ مَجَلِسست و عِشَرَتست  
للخبیثین الخبیثاتست هین  
گورشان پهلوی کین‌داران نهند  
جزوِ آن گُلست و خصمِ دینِ تو  
جزوِ سوی کُلّ خود گیرد قرار  
کئی دَمِ باطلِ قرینِ حق شود  
مابقیِ تو استخوان و ریشه‌ای  
ور بُود خاری تو هیمة گُلخنی  
ور تو چون بُولی برون افکنند  
جنس را با جنسِ خود کرده قرین  
زین تَجائُسِ زینتی انگیخته  
بَر گزینند یك یك از یکدیگرش

۲۶۵. D تا تو آن را. A و را حذف کرده. ۲۶۹. D و بی‌ایمان. ۲۷۱. A این نبات.

۲۷۲. آمد برای طیبین. L للخبیثات الخبیثین است. ۲۷۳. L کس مدان آنها.

۲۷۵. پس از این بیت، بولاق، افزوده، نیز B در حاشیه:

ور تو جزو جَنَّتِی ای نامدار عیش تو باشد ز جَنَّت پایدار

۲۷۶. D یقین حق شود. ۲۷۸. L غذای گُلخنی. ۲۷۹. A بولاق، بر سر جَبِیت. K و ر چو

بولی از تنت بیرون کنند. ۲۸۱. D بر جنسها.

۲۸۲. K در مصراع اول، و در آمیزد عدس با شکرش. بولاق:

کر در آمیزد عدس با شکرش بر گزینند یک بیک از دیگرش

- ۲۸۵ طَبَلَه‌ها بشکست و جانها ریختند  
 حَقِّ فرستاد انبیا را با وَرَقِ  
 پیش ازین ما اُمّتِ واحد بُدیم  
 قَلْب و نیکو در جهان بودی روان
- ۲۹۰ تا بر آمد آفتابِ انبیا  
 چشم داند فرق کردن رنگ را  
 چشم داند گوهر و خاشاک را  
 دشمنِ روزند این قَلابکان
- ۲۹۵ زآنکه روزست آینه تعریف او  
 حق قیامت را لقب زآن روز کرد  
 پس حقیقت روز سِرِّ اولیاست  
 عکسِ رازِ مَرَدِ حق دانید روز
- ۳۰۰ زآن سبب فرمود یزدان وَالضُّحٰی  
 قولِ دیگر کین ضَحٰی را خواست دوست  
 ورنه بر فانی قَسَمِ گفتن خطاست  
 از خَلِیلِی لَا اُحِبُّ الْاَفْلَینِ  
 باز وَاللَّیْلِ است سَتَّارِی او  
 آفتابش چون بر آمد زآن فَلَکِ
- ۳۰۰ وصل پیدا گشت از عینِ بلا  
 هر عبارت خود نشانِ حالِیست  
 اَلتِ زرگر به دستِ کفشگر
- نیک و بد در همدگر آمیختند  
 تا گزید این دانه‌ها را بر طَبَقِ  
 کس ندانستی که ما نیک و بدیم  
 چون همه شب بود و ما چون شب روان  
 گفت ای غش دُور شو صافی بیا  
 چشم داند لعل را و سنگ را  
 چشم را زآن می خَلَدِ خاشاکها  
 عاشقِ روزند آن زره‌ای کان  
 تا ببیند اشرفی تشریف او  
 روز بنماید جمالِ سرخ و زرد  
 روز پیش ماهشان چون سایه‌هاست  
 عکسِ سَتَّارِش شامِ چشم‌دوز  
 وَالضُّحٰی نورِ ضمیرِ مُضْطَفٰی  
 هم برای آنکه این هم عکسِ اوست  
 خود فنا چه لایقِ گفتِ خداست  
 پس فنا چون خواست ربّ العالمین  
 وآن تَنِ خَاکِی زنگاری او  
 با شَبِ تَنِ گفت هین مَّا وَدَّعَکَ  
 زآن حلاوت شد عبارت مَّا قَلٰی  
 حال چون دست و عبارت اَلتِیست  
 همچو دانه کِشت کرده ریگ در

۲۸۵. BDGL بولاق، پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم، در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده. L ندانسته. ۲۸۸. L تاند فرق. ۲۹۰. ویلسون، قَلابگان، بدون ارائه سند. بولاق، این بجای آن. ۲۹۳. L پیش مهرشان.

۲۹۸. BDG بجای این بیت، بیت زیر را ضبط کرده:

لا احبّ الّا فلین گفت آن خلیل کی فنا خواهد ازین ربّ جلیل

که به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده. G ضبط متن را در حاشیه آورده. K فاتح، هر دو بیت را ضبط کرده. همین بیت در بولاق، پس از بیت ۲۹۸ آمده. ۲۹۹. بولاق، وزتن خاکی. بولاق، زنگاری. ۳۰۰. L بولاق، از فلک. ۳۰۳. B دیو بجای ریگ.

- وَأَلْتِ إِسْكَافَ بِسِيشِ بَرْزُغَرِ ۳۰۵  
 بود اَنَا أَلْحَقْ در لبِ منصور نور  
 شد عصا اندر کفِ موسی گوا  
 زین سبب عیسی بدان همراهِ خود  
 کو نداند نقص بر آلت نهد  
 دست و آلت همچو سنگ و آهنست  
 آنکه بی جُفْتَسْت و بی آلت یکیست ۳۱۰  
 آنکه دو گفت و سه گفت و بیش ازین  
 اَحْوَلِ چون دفع شد یکسان شوند  
 گر یکی گویی تو در میدانِ او  
 گوی آنکه راست و بی نقصان شود  
 گوش دار ای اَحْوَلِ اینها را بهوش ۳۱۵  
 پس کلامِ پاك در دلهای کور  
 و آن فسوْنِ دیو در دلهای کُر  
 گرچه حِکْمَت را به تکرار آوری  
 ورچه بنویسی نشانش می‌کنی  
 او ز تو رُو در کشد ای پُر ستیز ۳۲۰  
 ورنخوانی و ببیند سوزِ تو  
 او نباید پیش هر نااوستا
- پیشِ سگ که استخوان در پیشِ خر  
 بود اَنَا أَلَلَّه در لبِ فرعون زور  
 شد عصا اندر کفِ ساحر هَبا  
 در نیاموزید آن اسْم صَمَد  
 سنگ بر گل زن تو آتش کئی جَهْد  
 جُفْت باید جُفْت شرطِ زادنست  
 در عَدَد شگست و آن يك بی شکِیست  
 مَتَّفَق باشند در واحد یقین  
 دو سه گویان هم یکی گویان شوند  
 گِرْد بر می‌گِرْد از چوگانِ او  
 کو ز زخمِ دستِ شه رقصان شود  
 داروی دیکه بگش از راهِ گوش  
 می‌نپاید می‌رود تا اصلِ نور  
 می‌رود چون کفشِ کُر در پایِ کُر  
 چون تو نااهلی شود از تو بَری  
 ورچه می‌لافی بیانش می‌کنی  
 بِندها را بگسلد وز تو گریز  
 عِلْم باشد مرغِ دست‌آموزِ تو  
 همچو طاوسی به خانه روستا

### یافتنِ پادشاه باز را به خانه کَم‌پیرزن

نه چنان بازیست کو از شه گریخت سوی آن کمپیر کو می آرد بیخت

۳۰۴. بولاق، و استخوان. ۳۰۵. بولاق، بر لب منصور. ۳۰۷. L اسم احد. ۳۰۸. D ظاهراً  
 نقش بجای نقص. ۳۱۲. L رفع شد. ۳۱۳. K در چوگان او. ۳۱۴. D گویی آنکه. AL و را  
 حذف کرده. ۳۱۶. L بس بجای پس. L دلهای دور. ۳۱۷. D کفشکُر. ۳۲۰. L بگسلد  
 بهر گریز. ۳۲۱. L بخوانی او به بیند. ۳۲۲. B همچو کاوسی. L همچو باز شه به پیش  
 روستا. عنوان: G یافتن شاه. ۳۲۳. GK دین نه آن بازیست، و به همین ترتیب در حاشیه  
 H، که قرائت B نیز آنجا آمده، تصحیح شده. B علم بازی نیست کو از شه گریخت؛ نیز L که  
 بجای نیست، جسته ضبط کرده، و A در حاشیه. A آرد ریخت.



- ۳۲۵ تا که تُثماجی پَزَد اولاد را  
پایکش بست و پَرش کوتاه کرد  
گفت ناهلان نکردندت بساز  
دستِ هر ناهل بیمارِ کند  
مهرِ جاهل را چنین دان ای رفیق  
روزِ شه در جُست و جُو بیگاه شد  
۳۳۰ دید ناگه باز را در دود و گرد  
گفت هر چند این جزای کارِ تُست  
چون کنی از خُلد در دوزخِ فرار  
این سزای آنکه از شاهِ خبیر  
باز می‌مالید پَر بر دستِ شاه  
۳۳۵ پس کجا زارد کجا نالد لثیم  
لطفِ شه جان را جنایتِ جُو کند  
رُو مکن زشتی که نیکهای ما  
خدمتِ خود را سزا پنداشتی  
چون تورا ذِکَر و دعا دستور شد  
۳۴۰ هم سخن دیدی تو خود را با خدا  
گرچه با تو شه نشیند بر زمین  
باز گفت ای شه پشیمان می‌شوم  
آنکه تو مستش کنی و شیرگیر  
گرچه ناخن رفت چون باشی مرا  
۳۴۵ ورچه پَرَم رفت چون بنوازیم  
گر کمر بخشیم گه را بر کَنم

۳۲۹. A. جست جو. ۳۳۰. D. ناگاه. ۳۳۱. L. سزای کار. D. نباشد. ۳۳۲. G. ای بجای  
در، و به همین صورت در H تصحیح شده. GH فرار بجای قرار. [موافق نظر صریح نیکلسون،  
متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، قرار.] ۳۳۳. L. بگریزی. ۳۳۷. GHK. زشت  
آمد. L. پیش آن نیکی نما. ۳۳۹. L. و را حذف کرده. ۳۴۰. بولاق، کس بجای کو. ۳۴۱. D.  
نیکو بر نشین. ۳۴۴. L. بر کَنم پرچم ز خورشید از مری. ۳۴۵. GH. گم کند. ۳۴۶. D. گر  
دهد. L. کلکم. ویلسون، کلکی، مترادف عبارت و اشتراک معنی را از بین می‌برد.

آخر از پشه نه کم باشد تنم  
در ضعیفی تو مرا بابیل گیر  
قدر فُندُق افکنم بُندُق حریق  
موسی آمد در وَاغَا با یک عصاش ۳۵۰  
هر رسولی یك تنه کان در زَدَست  
نوح چون شمشیر در خواهید ازو  
احمدا خود کیست اِسپاهِ زمین  
نا بداند سَعْد و نَحْسِ بی خبر  
دُور تُست ایرا که موسی کلیم ۳۵۵  
چونکه موسی رونقِ دُور تو دید  
گفت یا ربّ آن چه دُورِ رَحْمَتِست  
غُوطه ده موسی خود را در بَحار  
گفت یا موسی بدان بنمودمت  
که از آن دُوری درین دُور ای کلیم ۳۶۰  
من کریمم نان نُمایم بنده را  
بینی طفلی بـمـالـد مادری  
کو گرسنه خفته باشد بی خبر  
کُنْتُ کِنزاً رَحْمَةً مَخْفِیَةً

مُلکِ نمرودی به پَر برهم زنم  
هر یکی خصم مرا چون پیل گیر  
بُندُقم در فِعْل صد چون منجنیق  
زد بر آن فرعون و بر شمشیرهاش  
بر همه آفاق تنها بر زَدَست  
موجِ طوفان گشت ازو شمشیرخو  
ماه بین بر چرخ بشکافش جَبین  
دُور تُست این دُور نه دُورِ قمر  
آرزو می بُرد زین دُورِ مُقیم  
کاندرو صُبح تَجَلّی می دمید  
آن گذشت از رَحْمَت آنجا رُویتست  
از میانِ دُورِ احمـد بر آر  
راهِ آن خلوت بدان بگشودمت  
پا بکش زیرا درازست این گلیم  
تا بگریاند طمع آن زنده را  
تا شود بیدار واجوید خوری  
و آن دو پستان می خَلَد زو مهر در  
فَأَبْتَغْتُ أُمَّةً مَهْدِیَةً

۳۴۸. A خصمی. L خود پیل. ۳۴۹. بولاق. قدر حبه. L گردد حریق. L فندقم در فعل چون صد. پس از این بیت L بولاق، افزوده:

گر چه سنگم هست مقدار نخود      لیک در هیجا نه سر ماند نه خود  
۳۵۰. AD و را حذف کرده. ۳۵۱. A بر رسولی. ۳۵۲. A شمشیر جو. ۳۵۳. L چیست  
اسپاه. ABGHLK بولاق، و بشکافش. ۳۵۷. A این چه. L این گذشت. L آینجا. A آنجا ز  
رحمت رویتست. ۳۵۸. L غوطه خور موسیا اندر بحار. L دور احمد سر بر آر.  
۳۶۰. B بولاق، که تو ز آن دوری. AL گر تو ز آن. فاتح، از آن دُوری. GH که تو ز آن دُوری.  
[موافق نظر نیکلسون، متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، دُوری]. L پا مکش. D  
از گلیم. ۳۶۱. D زان نمایم. B تا بگرداند. ۳۶۲. BGH بولاق، و واجوید.  
۳۶۳. L می چکد از مهر در. GK بولاق، میخلد زو مهر در، نیز H در حاشیه. [متن تصحیح  
شد. چاپ قبلی، از بهر در]. B از مهر در.

- ۳۶۵ هر کرامانی که می‌جویی به جان  
چند بُت بشکست احمد در جهان  
گر نبودی کوشش احمد تو هم  
این سَرت وارست از سجدۀ صنم  
گر بگویی شُکر این رستن بگوی  
۳۷۰ مَر سَرت را چون رهانید از بُتان  
سَر ز شُکر دین از آن بر تافتی  
مردِ میرائی چه داند قدرِ مال  
چون بگریانم بجوشد رحمتم  
گر نخواهم داد خود ننمایم  
۳۷۵ رحمتم موقوفِ آن خوش‌گریه‌هاست
- او نُمودت تا طمع کردی در آن  
تا که یا رَب گوی گشتند اُمّتان  
می‌پرستیدی چو اَجَدات صَنم  
تا بدانی حَقّ او را بر اُمم  
کز بُتِ باطن هَمّت برهاند اوی  
هم بدان قوّت تو دل را وارهان  
کز پدر میراث مُفَتّش یافتی  
رُستمی جان کند مَجّان یافت زال  
آن خروشنده بنوشد نِعمتم  
چونش کردم بسته دل بگشایم  
چون گریست از بحرِ رحمت موج خاست

حلوا خریدنِ شیخ احمدِ خِضرُویه قدّس اللّٰه  
سرّه‌العزیز جهت غریمان به الهام حقّ

- بود شیخی دایما او وام‌دار  
ده هزاران وام‌کردی از مِهان  
هم به وام او خانقاهی ساخته  
وام او را حق زهر جا می‌گزارد  
گفت پیغمبر که در بازارها  
۳۸۰ از جوانمردی که بود آن نامدار  
خرج کردی بر فقیرانِ جهان  
جان و مال و خانقه در باخته  
کرد حق بَهرِ خلیل از ریگ آرد  
دو فرشته می‌کند ایدر دعا

۳۶۶. L یارب جوی. ۳۶۹. ABGHLK بولاق، بگو و او. ۳۷۱. A دین از دین. BL بولاق.

ارزان بجای مفتش. ۳۷۲. ABGHLK بولاق، و مَجّان.

۳۷۳. بولاق، و آن خروشنده نباشد. ۳۷۵. پس از این بیت L افزوده:

تا نگرید طفل کی جوشد لبَن تا نگرید ابر کی خندد چمن

عنوان: D احمد را حذف کرده. GH قدّس اللّٰه سرّه‌العزیز را حذف کرده. H حق تعالی، و به

همین صورت در G تصحیح شده.

۳۷۶. G جوامردی. ۳۷۸. L خان و مان خانقه. پس از این بیت، L افزوده:

احمد خضرویه بودی نام او ده هزاران بیش بودی وام او

۳۷۹. در L جای دو مصراع این بیت با هم عوض شده.

۳۸۰. ABDL پیغامبر. D کی در. A فرشته. ABGHLK می‌کنند ایدر. L دایمند اندر دعا.

- کای خدا تو مُنفقان را دِه خَلَفِ  
خاصّه آن مُنفق که جانِ اِنفاق کرد  
حَلَقِ پیش آورد اسماعیل وار  
پس شهیدان زنده زین رُوبند خوش  
چون خَلَفِ دادستشان جانِ بَقا ۳۸۵  
شیخ وامی سالها این کار کرد  
تخمها می کاشت تا روزِ اَجَلِ  
چونکه عمرِ شیخ در آخر رسید  
وامداران گردِ او بنشسته جمع  
وامداران گشته نومید و تُرُش ۳۹۰  
شیخ گفت این بدگُمانان را نگر  
کودکی حَلُوا ز بیرون بانگ زد  
شیخ اشارت کرد خادم را به سَرِ  
تا غریمان چونکه آن حلوا خورند  
در زمان خادم برون آمد به در ۳۹۵  
گفت او را گوترو حلوا به چند  
گفت نه از صوفیان افزون مجو  
او طَبَقِ بَنهاد اندر پیشِ شیخ  
کرد اشارت با غریمان کین نوال  
چون طَبَقِ خالی شد آن کودک سِتَد ۴۰۰  
شیخ گفتا از کجا آرم دِرَمِ  
کودک از غم زد طَبَقِ را بر زمین
- وی خدا تو مُمَسِکان را دِه تَلَفِ  
حَلَقِ خود قربانی خَلَقِ کرد  
کارِ بر حلقش نیآرد کرد کار  
تو بدان قَالِبِ بِمَنگَرِ گَبَرُوش  
جانِ ایمن از غم و رنج و شقا  
می سَتَد می داد همچون پائی مَرَد  
تا بَوَد روزِ اَجَلِ میرِ اَجَلِ  
در وجودِ خود نشانِ مرگ دید  
شیخ بر خود خوش گدازان همچو شمع  
دردِ دلها یار شد با دردِ شُش  
نیست حق را چار صد دینارِ زر  
لَا فِ حَلُوا بر امیدِ دانگ زد  
که برو آن جمله حلوا را بخر  
يک زمانی تلخ در من ننگرند  
تا خَرَد او جمله حلوا را به زر  
گفت کودک نیم دینار و اِدُنَد  
نیم دینارت دهم دیگر مگو  
تو ببین اسرارِ سِرِّ اندیشِ شیخ  
نَک تَبَرکِ خوش خورید این را حَلال  
گفت دینارم بده ای با خَرَد  
وام دارم می روم سوی عدم  
ناله و گریه بر آورد و حَنین

۳۸۱. *ABGHLK* بولاق، ای بجای وی. ۳۸۲. بولاق، کان بجای آن. ۳۸۴. *BG* بولاق، و خوش. ۳۹۱. بولاق دینار و زر. ۳۹۳. *L* برون آ جمله. *A* این جمله. ۳۹۴. *D* او حلوا. *L* حلوا را. [چاپ قبلی، از حلوا. متن تصحیح شد].  $AB = GHK$  بولاق. ۳۹۵. بولاق، در زمان خادم روان شد سوی در. *L* آمد ز در. *L* بولاق، جمله حلوا ز آن پسر. ۳۹۶. *L* جمله حلوا. *G* کو تُرو. *K* کو تُرو. *BL* نیم دیناری و اند، به همین صورت در *B* تصحیح شده. *GH* اِدُنَد. ۳۹۹. *D* کین غریمان تا نوال. *A* این نوال. ۴۰۰. بولاق، ای پر خرد. ۴۰۱. *A* ظاهراً، می دوم.

- ۴۰۵ می‌گریست از غَبْنِ كودك های های  
 كاشکی من گِرْدِ گلخن گشتمی  
 صوفیانِ طبلِ خوارِ لقمه‌جُو  
 از غَریوِ كودك آنجا خیر و شر  
 پیشِ شیخ آمد که ای شیخ درشت  
 گر روم من پیشِ او دَسِتِ تهی  
 و آن غَریمان هم به انکار و جُحود  
 ۴۱۰ مال‌مان خوردی مَظالم می‌بری  
 تا نمازِ دیگر آن كودك گریست  
 شیخِ فارغ از جفا و از خلاف  
 با ازل خوش با اجل خوش شادکام  
 آنکه جان در رویِ او خندد چو قند  
 ۴۱۵ آنکه جان بوسه دهد بر چشم او  
 در شبِ مهتابِ مَه را در سِمَاك  
 سگ و ظیفهٔ خود بجای می‌آورد  
 كَارَكِ خود می‌گزارد هر کسی  
 خَسِ خَسانه می‌رود بر رویِ آب  
 ۴۲۰ مصطفیِ مَه می‌شکافد نیم‌شب  
 آن مسیحا مرده زنده می‌کند  
 بانگِ سگ هرگز رسد در گوشِ ماه  
 مَنی خورد شه بر لبِ جُو تا سحر
- که مرا بشکسته بودی هر دو پای  
 بر در این خانقه نگذشتمی  
 سگ‌دلان و همچو گربه روی شو  
 گِرْد آمد گشت بر كودك حَشَر  
 تو یقین دان که مرا استاد کُشت  
 او مَرا بکُشد اجازت می‌دهی  
 رُو به شیخ آورده کین باری چه بود  
 از چه بود این ظلم دیگر بر سَری  
 شیخ دیده بست و در وی ننگریست  
 در کشیده رویِ چون مَه در لحاف  
 فارغ از تشنّیع و گفتِ خاص و عام  
 از ترش رویِ خَلقش چه گزند  
 کَنی خورد غم از فَلَک وز خشم او  
 از سگان و عَوَعِ ایشان چه بَاك  
 مَه وظیفهٔ خود به رُخ می‌گسترد  
 آبِ نَگْذارد صفا بهر خَسی  
 آبِ صافی می‌رود بی اضطراب  
 ژاژ می‌خاید ز کینه بُو لَهَب  
 و آن جُهود از خشم سَبَلت می‌کند  
 خاصه ماهی کو بُود خاصِ اله  
 در سَماع از بانگِ چَغْزان بی‌خبر

۴۰۳. *ABGHL* بولاق، کای مرا. ۴۰۵. بولاق، طبله خوار. *A* بولاق، و لقمه جو. *BL* لقمه جوی. *AL* سگ دلان همچو. *BL* روی شوی. ۴۰۷. *AB* کای شیخ.

۴۰۹. *A* باری کین چه بود. *GH* کین باری، نیز فاتح و منهج. [قرائت متن تصحیح شد. چاپ قبلی، کین بازی]. ۴۱۰. بولاق، *BGHL* مال ما. *L* بردی بجای خوردی. ۴۱۱. *A* و را حذف کرده. بولاق، و بر وی.

۴۱۲. *AD* وز خلاف. ۴۱۳. *D* تشنّیع گفت. ۴۱۴. بولاق، خلقان.

۴۱۶. *GHK* بولاق، بر سِمَاك. *GK* و عَوَع ایشان، و به همین صورت در *H* تصحیح شده.

۴۱۹. *G* در مصراع دوم، آب، با سکون. ۴۲۳. *D* میخورد شه.

- هم شدی تَوَزیعِ کودكِ دانگِ چند  
تا کسی نَدَهد به کودكِ هیچ چیز ۴۲۵
- شد نمازِ دیگر آمد خادمی  
صاحبِ مالی و حالی پیشِ پیر
- چار صد دینار بر گوشه طَبَق  
خادم آمد شیخ را اکرام کرد ۴۳۰
- چون طَبَق را از غِطا وا کرد رُو  
آه و افغان از همه برخاست زود
- این چه سِرست این چه سلطانِست باز  
ماندناستیم ما را عفو کن
- ما که کورانِه عصاها می زنیم  
ما چو کُرّانِ ناشنیده يك خطاب ۴۳۵
- ما ز موسی پند نگر فتم کو  
با چنان چشمی که بالا می شتافت
- کرده با چشمت تعَصّب موسیا  
شیخ فرمود آن همه گفتار و قال ۴۴۰
- سِرّ این آن بود کز حق خواستم  
گفت آن دینار اگر چه اندکست
- تا نگرید کودكِ حلوا فروش  
ای برادر طفل طفل چشم تست
- گر همی خواهی که آن خِلعت رسد  
پس بگریان طفل دیده بر جَسَد

۴۲۴. [چاپ قبلی، دانگِ چند. متن تصحیح شد]. ۴۲۹. بولاق، پیش شیخ اکرام کرد.

۴۳۰. L از غطا بگشاد زود. L کرامت بی جعود.

۴۳۱. L برخاست ز آن. L شاهان الامان.

۴۳۲. A و این چه. ۴۳۳. A و ما را. ۴۳۹. AH شما را و حلال. L شماها را حلال.

۴۴۳. L جسم تست. L دان نخست. پس از این بیت، L افزوده:

بی تضرّع کام یابی مشکلت کام خود موقوف زاری دلست

گر همی خواهی که مشکل حل شود خار محرومی بگل مبدل شود

۴۴۴. L در مصراع اول، خلعت آزادی از حزنّت رسد.

### ترسانیدن شخصی زاهدی را که کم گری تا کور نشوی

۴۴۵	زاهدی را گفت یاری در عمل گفت زاهد از دو بیرون نیست حال گر ببیند نور حق خود چه غمست ور نخواهد دید حق را گو بر و	کم گری تا چشم را ناید خلل چشم ببیند یا نبیند آن جمال در وصال حق دو دیده چه گمست این چنین چشم شقی گو کور شو
۴۵۰	غم مخور از دیده کان عیسی تو راست عیسی روح تو با تو حاضرست لیک بیگار تن پُر استخوان همچو آن ابله که اندر داستان	چپ مرو تا بخشدت دو چشم راست نصرت از وی خواه کو خوش ناصرت بر دل عیسی منه تو هر زمان ذکر او کردیم بهر راستان
۴۵۵	زندگی تن مجو از عیسی ات بر دل خود کم نه اندیشه معاش این بدن خرگاه آمد روح را تُرک چون باشد بیابد خرگهی	کام فرعونی مخواه از موسی ات عیش کم ناید تو بر درگاه باش یا مثال کشتی مَر نُوح را خاصه چون باشد عزیز درگهی

### تمامی قصه زنده شدن استخوانها به دعای عیسی علیه السلام

۴۶۰	خواند عیسی نام حق بر استخوان حکم یزدان از پی آن خام مرد از میان بر جست یک شیر سیاه کله اش بر کند مغزش ریخت زود	از برای التماس آن جوان صورت آن استخوان را زنده کرده پنجه ای زد کرد نقشش را تباه مغز جَوزی کاندرو مغزی نبود
	گر ورا مغزی بُدی اشکستش گفت عیسی چون شتابش کوفتی	خود نبودی نقص الا بر تنش گفت زان رو که تو زو آشوفتی

عنوان: شخصی در G اضافه شده. G زاهد را، در بالا تصحیح شده.

۴۴۵. DL چشم ناید در خلل. ۴۴۷. بولاق، نور حق را چه غمست. ۴۴۹. L حق بجای دو.

۴۵۱. DH پیکار. G بیگار. پس از عنوان L افزوده:

چونک عیسی دید کان ابله رفیق      جز که استیزه نمیداند طریق  
می نگیرد پند را از ابلهی      بخل می پندارد او از گمرهی

۴۵۸. D از برای خام مرد. ۴۶۰. بولاق، و مغزش. L جوز زفتی کاندرو. D کندرو.

۴۶۱. D مغزی بودی.

- گفت عیسی چون نخوردی خونِ مرد  
ای بسا کس همچو آن شیرِ زیان  
قسمتش کاهی نه و حرصش چو کوه ۴۶۵  
ای مُیسِر کرده ما را در جهان  
طعمه بنموده به ما و آن بوده شست  
گفت آن شیر ای مسیحا این شکار  
گر مرا روزی بُدی اندر جهان  
این سزای آنکه یابد آبِ صاف ۴۷۰  
گر بداند قیمتِ آن جویِ خر  
او بیابد آنچنان پیغمبری  
چون نمیرد پیش او کز امرِ کن  
هین سگِ نفسِ تو را زنده مخواه  
خاکِ بز سر استخوانی را که آن ۴۷۵  
سگ نه‌ای بر استخوان چون عاشقی  
آن چه چشمست آنکه بینایش نیست  
سهو باشد ظنّها را گاه گاه  
دیده‌آ بر دیگران نوحه‌گری  
زائرِ گریان شاخ سبز و تر شود ۴۸۰  
هر کجا نوحه کنند آنجا نشین  
زانکه ایشان در فراقِ فانی‌اند  
زانکه بر دل نقشِ تقلیدست بند

۴۶۳. *L* هی هی بجای عیسی. *L* بی‌قسمت. *D* زرق خورد. *G* رزق، با سکون؛ [موافق نظر صریح نیکلسون، متن به همین ترتیب تصحیح شد. چاپ قبلی، رزق، با اضافه].  
۴۶۵. *L* عمر به جای وجه. در مصراع دوم، *B* جسته بی وجهی وجوه از هر گروه. پس از این بیت *L* افزوده:

جمع کرده مال و رفته سوی گور دشمنان در ماتم او کرده سور  
۴۶۶. *ABGHK* بولاق، بر ما در جهان. *G* بیگار. *H* پیکار. *L* بولاق، سخره بیگار.  
۴۶۷. *D* شصت. ۴۷۰. *AL* بمیرد. ۴۷۲. *ABD* پیغامبری. ۴۷۳. *A* کبر بجای امر.  
۴۷۸. *L* آمد برآه. ۴۸۰. *AB* روشن تر بود. ۴۸۲. *A* اهل بجای لعل. *K* غافل از عمر بقای جانی‌اند. در *GH* جانی به صورت نسخه بدل آمده. ۴۸۳. *D* و بند. *D* بر آب.



- زانکه تقلید آفتِ هر نیکوئیست  
 ۴۸۵ گر ضریری لَمْ تُرْسِت و تیزخشم  
 گر سخن گوید ز مو باریک‌تر  
 مستیی دارد ز گفتِ خود ولیک  
 همچو جویست او نه او آبی خُورد  
 آب در جو زان نمی‌گیرد قرار  
 ۴۹۰ همچو نایی ناله زاری کند  
 نوحه‌گر باشد مُقَلِّد در حدیث  
 نوحه‌گر گوید حدیثِ سوزناک  
 از مُحَقِّق تا مُقَلِّد فرقه‌است  
 منبع گفتار این سوزی بود  
 ۴۹۵ هین مشو غره بدان گفتِ حزین  
 هم مُقَلِّد نیست محروم از ثواب  
 کافر و مؤمن خدا گویند لیک  
 آن گدا گوید خدا از بهر نان  
 گر بدانستی گدا از گفتِ خویش  
 ۵۰۰ سالها گوید خدا آن نان‌خواه  
 گر به‌دل در تافتی گفتِ لبش  
 نام دیوی ره بُرد در ساحری
- که بود تقلید اگر کوه قویست  
 گوشت پاره‌ش دان چو او را نیست چشم  
 آن سرش را زان سخن نبُود خبر  
 از بر وی تا به می راهیست نیک  
 آب ازو بر آب‌خواران بگذرد  
 زانکه آن جو نیست تشنه و آب‌خوار  
 لیک پیکار خریداری کند  
 جز طمع نبُود مُرادِ آن خبیث  
 لیک کو سوزِ دل و دامن چاک  
 کین چو داودست و آن دیگر صداست  
 و آن مُقَلِّد کهنه آموزی بود  
 بار بر گاوست و بر گردون حنین  
 نوحه‌گر را مُزد باشد در حساب  
 در میان هر دو فرقی هست نیک  
 مُتَّقی گوید خدا از عینِ جان  
 پیش چشم او نه کم ماندی نه بیش  
 همچو خر مُصْحَف کُشد از بهر گاه  
 ذره ذره گشته بودی قالبش  
 تو به‌نام حق پشیزی می‌بری

### خاریدن روستایی به تاریکی شیر را به ظنِ آنکه گاوِ اوست

روستایی گاو در آخر ببست      شیر گاوش خورد بر جایش نشست

۴۸۶. K سرش را، H سرش را، نیز سرش را، که مرجح است. فاتح و منهج، سرش را. در G اعراب ندارد. ۴۸۹. A و را حذف کرده. ۴۹۰. بولاق، ناله و زاری. A پیکاری. G بیگار. ۴۹۲. B حدیثی. فاتح، دامن پاک، در هیچ یک از نسخ خطی من نیامده. ۴۹۳. L از مُقَلِّد تا مُحَقِّق.

۴۹۵. L و گردون بر حنین. ۵۰۱. L عکس لبش. ۵۰۲. کهن‌ترین دو نسخه خطی ره بُرد نوشته‌اند. تنها فاتح این ضبط را نسخه بدل داده بجای راه بُرد. عنوان: ABGHL بولاق. در تاریکی. B گاو منست. ۵۰۳. ABGHL بولاق، و بر جایش. Mm در جایش.

- روستایی شد در آخر سوی گاو  
دست می‌مالید بر اعضای شیر ۵۰۵
- گفت شیر ار روشنی افزون شدی  
این چنین گستاخ زان می‌خاردم
- حق همی گوید که ای مغرور کور  
که لَوْ أَنْزَلْنَا كِتَابًا لِلْجَبَلِ
- از من ار کوه اُحُد واقف بُدی ۵۱۰
- از پدر وز مادر این بشنیده‌ای  
گر تو بی‌تقلید ازو واقف شوی
- بشنو این قصّه پی‌نهدید را
- گاورا می‌جُست شب آن گنج‌کاو  
پشت و پهلوی گاه بالا گاه زیر
- زهره‌اش بذریدی و دل خون شدی  
کو درین شب گاو می‌پنداردم
- نه ز نامم پاره پاره گشت طُور  
لَأَنْصَدَعَ ثُمَّ أَنْقَطَعَ ثُمَّ أَرْتَحَلَ
- چشمه چشمه از جَبَل خون آمدی  
لاجرم غافل درین پیچیده‌ای
- بی‌نشان از لطف چون هاتِف شوی  
تا بدانی آتِ تقلید را

### فروختن صوفیان بهیمهٔ مسافر را جهت سَماع

- صوفیی در خانقاه از ره رسید  
آبکش داد و علف از دستِ خویش ۵۱۵
- احتیاطش کرد از سهو و خُباط  
صوفیان تقصیر بودند و فقیر
- ای توانگر تو که سیری هین مخند  
از سرِ تقصیر آن صوفی رَمه
- کز ضرورت هست مُرداری مُباح ۵۲۰
- هم در آن دَم آن خَرَك بفروختند  
وَلَوْلَه افِتاد اندر خانقَه
- مرکبِ خود بُرد و در آخر کشید  
نه آنچنان صوفی که ما گفتیم پیش
- چون قضا آید چه سودست احتیاط  
كَادَ فَقْرٌ أَنْ يَمِی كُفْرًا يُبِير
- بر کَرِیِ آن فقیر دردمند  
خَرُ فروشی در گرفتند آن همه
- بس فسادِ کز ضرورت شد صلاح  
لُوت آوردند و شمع افروختند
- که امشبان لُوت و سَماعست و شَره

۵۰۴. بولاق، آن کبج کاو. B گنج نوشته. فاتح، گنج گاو. ۵۰۶. بولاق، شیر گفت.

۵۰۸. B کای مغرور. AB بولاق، گشته. ۵۱۰. K بولاق، واقف شدی. BGDL بولاق، فاتح، پاره‌گشتی و دلش پر خون شدی، و در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده. K پاره پاره از جبل. ۵۱۲. GK ازین واقف شوی. K بی‌نشان بی‌جای. بولاق، بی‌نشان بر جای چون هاتِف. A حق بجای چون. ۵۱۳. [چاپ قبلی، پی‌نهدید را. متن تصحیح شد].

۵۱۴. A بولاق، و را حذف کرده. ۵۱۵. ABHKL بولاق، نی چنان. G نه چنان. L که گفتستیم پیش. ۵۱۷. L در جوع، بجای تقصیر. L کفر اکبیر. ۵۱۸. DG که تو سیری، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۵۲۲. A امشب آن. GH کامشبان.

- چند ازین زنبیل وین دریوزه چند  
 ۵۲۵ ما هم از خَلقِیم جان داریم ما  
 تخم باطل را از آن می کاشتند  
 و آن مَسافر نیز از راهِ دراز  
 صوفیانش یك بیک بنواختند  
 ۵۳۰ گفت چون می دید میلاتشان به وی  
 لُوت خوردند و سَماع آغاز کرد  
 دودِ مَطبخ گَرْدِ آن پاکوفتن  
 گاه دست افشان قدم می کوفتنند  
 دیر یابد صوفی از روزگار  
 ۵۳۵ جُز مگر آن صوفیی کز نورِ حق  
 از هزاران اندکی زین صوفیند  
 چون سَماع آمد زاوَل تا کران  
 خر برفت و خر برفت آغاز کرد  
 زین حَراره پای کوبان تا سحر  
 از ره تقلید آن صوفی همین  
 ۵۴۰ چون گذشت آن نوش و جوش و آن سَماع  
 خانقَه خالی شد و صوفی بماند  
 رخت از حُجره برون آورد او  
 تا رسد در همراهِان او می شتافت  
 گفت آن خادم به آبش برده است  
 خادم آمد گفت صوفی خر کجاست
- چند ازین صبر و ازین سه روزه چند  
 دولت امشب میهمان داریم ما  
 کآنکه آن جان نیست جان پنداشتند  
 خسته بود و دید آن اقبال و ناز  
 نَرْدِ خدمتهای خوش می باختند  
 گر طرب امشب نخواهم کرد گئی  
 خانقَه تا سقف شد پُر دود و گرد  
 زاشتیاق و وَجْد جان آشوفتن  
 گه به سجده صُفّه را می روفتنند  
 زان سبب صوفی بُوْد بسیار خوار  
 سیر خورد او فارغست از ننگِ دَق  
 باقیان در دولتِ او می زیند  
 مُطرب آغازید یك ضربِ گران  
 زین حَراره جمله را انباز کرد  
 کف زنان خر رفت خر رفت ای پسر  
 خر برفت آغاز کرد اندر حَنین  
 روز گشت و جمله گفتند اَلْوَداع  
 گَرْد از رخت آن مسافر می فشاند  
 تا به خَر بر بندد آن همراه جُو  
 رفت در آخر خَرِ خود را نیافت  
 زآنکه آب او دوش کمتر خورده است  
 گفت خادم ریش بین جنگی بخاست

۵۲۳. GHK و این بجای وین. در ABL بولاق، جای دو مصراع این بیت با هم عوض شده.

۵۲۴. ABGHL بولاق، و جان. ۵۲۵. L کآنک جانش نیست. ۵۲۶. A اقبال باز.

۵۲۷. L خدمتهاش. ۵۲۸. DG میلانش. ۵۳۰. G وجد، با اضافه.

۵۳۶. ABGHL بولاق، حراره. [موافق نظر نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، حرارت].

۵۳۷. D در بالای حرف آخر کلمه حراره، ت گذاشته. BGK بولاق، و خر رفت ای پسر. ۵۴۲.

D بر همراهِان، در بالا تصحیح شده. ۵۴۳. ABGHL بولاق، زآنک خر دوش آب کمتر.

- ۵۴۵ گفت من خر را به تو بشپرده‌ام  
بحث با توجیه کن حُجَّت میار  
از تو خواهم آنچه من دادم به تو  
گفت پیغمبر که دستت هر چه بُرد  
ور نه‌ای از سرکشی راضی بدین  
گفت من مغلوب بودم صوفیان  
تو جگربندی میانِ گُربگان  
در میانِ صد گرسنه گزده‌ای  
گفت گیرم کز تو ظُلماً بشتند  
تو نیایی و نگویی مَر مرا  
۵۵۵ تا خر از هر که بُود من وا خَرَم  
صد تدارك بود چون حاضر بُدند  
من که را گیرم که را قاضی بَرَم  
چون نیایی و نگویی ای غریب  
گفت واللّه آمدم من بارها  
تو همی‌گفتی که خر رفت ای پسر  
۵۶۰ باز می‌گشتم که او خود واقفست  
گفت آن را جمله می‌گفتند خوش  
مَر مرا تقلیدشان بر باد داد  
خاصّه تقلید چنین بی‌حاصلان  
۵۶۵ عکس ذوقِ آن جماعت می‌زدی
- من تو را بر خر موکل کرده‌ام  
آن‌چه بشپردم تو را واپس سپار  
باز ده آنچه فرستادم به تو  
بایدش در عاقبت وا پس سپرد  
نک من و تو خانه قاضی دین  
حمله آوردند و بودم بیم جان  
اندر اندازی و جویی زان نشان  
پیش صد سگ گربه پژمرده‌ای  
قاصدِ خونِ من مسکین شدند  
که خرت را می‌برند ای بی‌نوا  
ورنه توزیعی کنند ایشان زَرَم  
این زمان هر يك به اقلیمی شدند  
این قضا خود از تو آمد بر سَرَم  
پیش آمد این چنین ظلمی مهیب  
تا تو را واقف کنم زین کارها  
از همه گویندگان با ذوق‌تر  
زین قضا راضیست مردی عارفست  
مَر مرا هم ذوق آمد گفتنش  
که دو صد لعنت بر آن تقلید باد  
خشم ابراهیم با بر آفلان  
وین دلم زان عکس ذوقی می‌شدی

۵۴۶. G حذف کرده. این بیت در حاشیه G پس از بیت ۵۴۷ آمده. D توجیه پاک شده و بالای آن نوشته من کم. A و حُجَّت. A آنچ من بشپرده‌ام واپس. BHKL آنچ من بشپردمت. در K بولاق جای ابیات ۵۴۶ و ۵۴۷ با هم عوض شده. ۵۴۷. AH آنچت. ۵۴۸. AB DL پیغامبر. ۵۵۰. A نیم جان. ۵۵۵. H از هر که بُرد. ۵۵۶. D حاضر بودند. ۵۵۸. G مهیب. [مانند متن]. ۵۶۱. AH خود او. AGHL مردی [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، مرد، با اضافه]. ۵۶۳. H بدان تقلید. ۵۶۴. L همچو ابراهیم بگذر ز آفلان. فاتح و ویلسون، کآب رو را ریختند از بهر نان، در هیچ یک از نسخ خطی من نیامده. ۵۶۵. G عکس، با اضافه.

عکس چندان باید از یارانِ خوش  
عکس کاوّل زد تو آن تقلید دان  
تا نشد تحقیق از یارانِ مَبْر  
صاف خواهی چشم و عقل و سَمع را  
۵۷۰ زآنکه آن تقلیدِ صوفی از طَمع  
طَمع لُوت و طَمع آن ذوق و سَماع  
گر طَمع در آینه بر خاستی  
گر ترازو را طَمع بودی به مال  
هر نَبیی گفت با قوم از صفا  
۵۷۵ من دلیلم حق شما را مشتری  
چیست مزدِ کارِ من دیدارِ یار  
چل هزار او نباشد مزدِ من  
يك حكايت گویمت بشنو بهوش  
هر که را باشد طمع اَلْکَن شود  
۵۸۰ پیشِ چشم او خیالِ جاه و زَر  
جُز مگر مستی که از حق پُر بود  
هر که از دیدار برخوردار شد  
ليك آن صوفی ز مستی دُور بود  
صد حكايت بشنود مدهوش حرص

که شوی از بحر بی عکس آب گش  
چون پیایی شد شود تحقیق آن  
از صدف مگسل نگشت آن قطره دُر  
بَر دران تو پرده های طَمع را  
عقل او بَر بست از نور و لَمع  
مائع آمد عقل او را زاطلاع  
در نِفاق آن آینه چون ماستی  
راست گئی گفتی ترازو وصفِ حال  
من نخواهم مزدِ پیغام از شما  
داد حق دَلایم هر دو سَری  
گرچه خود بُو بَکَر بخشد چل هزار  
گئی بُوَد شَبّه شَبّه دُرِ عَدَن  
تا بدانی که طمع شد بندِ گوش  
با طمع گئی چشم و دل روشن شود  
همچنان باشد که موی اندر بَصَر  
گرچه بَدهی گنجها او حُر بُوَد  
این جهان در چشم او مُردار شد  
لاجرم در حرص او شب گُور بود  
در نیاید نکته ای در گوشِ حرص

۵۶۶. L از باران خوش. A از بحر معنی، و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده. در D

عکس در بالا اضافه شده. ۵۷۰. ABH بولاق، و را حذف کرده.

۵۷۲. A بر آینه. BL بر جاستی. GH اولین حرف کلمه خاستی را هم مثل خ، هم مثل ج، نقطه

گذاری کرده. پس از این بیت L افزوده:

گفت گر زانک از طمع قارون شدی      آخر الامر اندرین هامون شدی

۵۷۴. بولاق، هر پیمبر. ۵۷۵. پس از این بیت L افزوده:

چیست مزد کار مر دلال را      مزد بساید داد تا گوید سزا

۵۷۶. L مزد کار من بود دیدار یار. AL صد هزار، در H به همین صورت در حاشیه تصحیح

شده. ۵۷۷. L صد هزار.

۵۸۳. L بی نور بجای شب کور. ۵۸۴. H نیابد.

## تعریف کردن منادیان قاضی مُفلسی را گردِ شهر

- ۵۸۵ بود شخصی مُفلسی بی خان و مان  
لقمه زندانیان خوردی گزاف  
زهره نه کس را که لقمه نان خورد  
هرکه دور از دعوتِ رحمان بود  
۵۹۰ مَر مُروّت را نهاده زیرِ پا  
گر گریزی بر امیدِ راحتی  
هیچ کُنْجی بی‌دد و بی‌دام نیست  
کُنْجِ زندانِ جهانِ ناگزیر  
والله آرزو سوراخِ موشی در روی  
آدمی را فربه‌ی هست از خیال  
۵۹۵ و رخیالاتش نماید ناخوشی  
در میانِ مار و کژدمِ گر تو را  
مار و کژدمِ مَر تو را مونس بود  
صبر شیرین از خیالِ خوش شدست  
آن فَرَجِ آید ز ایمان در ضمیر  
صبر از ایمان بیابد سرِ گله  
۶۰۰ گفت پیغمبر خداهش ایمان نداد  
آن یکی در چشم تو باشد چو مار  
زانکه در چشمِ خیالِ کفرِ اوست  
کاندرین یک شخص هر دو فعل هست

عنوان: D در شهر. ۵۸۵. بولاق، خانمان.

۵۸۷. L لختی نان. D کاوش. G گاوش، همچنانکه در متن است. شارحان، کاوش (ویلسون) یا

کاوش قرائت کرده‌اند که به هیچ روی مفهوم قابل قبولی ندارد. L چابک برد.

۵۸۸. AB هر که او محجوب از رحمان بود، و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده. L

رحمت رحمان. ۵۹۵. A وز خیالاتش. H می‌گذارد. ۵۹۹. D نامیدی.

۵۹۶. GH کژدم، نیز در بیت پس از آن. ۶۰۱. AB DL پیغامبر.

۶۰۴. D شصت.

- ۶۰۵ نیم او مؤمن بَوَد نیمیش گبر  
گَفَت یَزْدَانَت فَمِنْکُمْ مَوْمِنٌ  
همچو گاوی نیمه چپش سیاه  
هرکه این نیمه ببیند رد کند  
۶۱۰ یوسف اندر چشم اخوان چون سُتور  
از خیال بد مَرُو را زشت دید  
چشم ظاهر سایه آن چشم دان  
تو مَکّانی اصل تو در لامَکان  
شش جَهِت مگریز زیرا در جهات
- نیم او حرص آوری نیمیش صبر  
بَاز مِیْنُکُمْ کَافِرٌ گبر کُهن  
نیمه دیگر سپید همچو ماه  
هرکه آن نیمه ببیند گد کند  
هم وی اندر چشم یعقوبی چو حُور  
چشم فرع و چشم اصلی ناپدید  
هر چه آن بیند بگردد این بدان  
این دکان یر بند و بگشا آن دکان  
شُشْدَرِه ست و شُشْدَرِه ماتست مات

### شکایت کردن اهل زندان پیش وکیل قاضی از دست آن مفلس

- ۶۱۵ با وکیل قاضی ادراک مند  
که سلام ما به قاضی بر کنون  
که درین زندان بماند او مُسْتَمِر  
چون مگس حاضر شود در هر طعام  
پیش او هیچست لُوتِ شصت کس  
مرد زندان را نیاید لقمه‌ای  
۶۲۰ در زمان پیش آید آن دوزخ گلو  
زین چنین قحط سه ساله داد داد  
یا ز زندان تا رَوَد این گاومیش  
ای ز تو خوش هم ذُکور و هم اِناث  
سوی قاضی شد وکیل با نمک  
خواند او را قاضی از زندان به پیش  
۶۲۵
- اهل زندان در شکایت آمدند  
باز گو آزار ما زین مردِ دون  
یاوه تاز و طبیل خوارست و مُضر  
از وقاحت بی صلا و بی سلام  
گر گُند خود را اگر گویش بس  
ور به صد حیلت گشاید طعمه‌ای  
حُجَّتَش این که خدا گفتا کُلو  
ظِلِّ مولا نا اَبَد پاینده باد  
یا وظیفه کُن ز وقفی لقمه‌ایش  
داد کُن الْمُسْتَفَاث الْمُسْتَفَاث  
گفت با قاضی شکایت یك بیک  
پس تَفَحُّص کرد از اعیان خویش

۶۰۶. *ABGHKL* بولاق، یزدانت. ۶۰۷. *B* بولاق، سپیدی. *H* سپید، اما به صورت سپیدت  
تصحیح شده. *K* سپیدت. ۶۱۲. بولاق، و را حذف کرده. ۶۱۳. *A* ماتست و مات.  
۶۱۶. *G* کندرین. *AB* بولاق، بدین زندان. ۶۱۹. بولاق، حيله.  
۶۲۰. *GHK* بولاق، گفتا کُلو. ۶۲۲. *L* و ارود. *A* آن گاومیش. *B* طعمه‌ایش.  
۶۲۳. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، اناث].

گشت ثابت پیش قاضی آن همه  
گفت قاضی خیز ازین زندان برو  
گفت خان و مان من احسان تُست  
گر ز زندانم برانی تو برد  
همچو ابلیسی که می‌گفت ای سلام ۶۳۰  
کاندرین زندان دنیا من خوشم  
هر که اورا قوت ایمانی بود  
می‌ستانم گه به مکر و گه به ريو  
گه به درویشی کنم تهدیدشان  
قوت ایمانی درین زندان کمست ۶۳۵  
از نماز و صوم و صد بیچارگی  
أَسْتَعِیْذُ اللّٰهَ مِنْ شَیْطَانِهِ  
یک سگست و در هزاران می‌رود  
هر که سردت کرد می‌دان کو دروست  
چون نیابد صورت آید در خیال ۶۴۰  
گه خیال فرجه و گاهی دکان  
هان بگو لا حَوْلَها اندر زمان  
گفت قاضی مُفلسی را و انما  
گفت ایشان مُتَّهَم باشند چون

که نمودند از شکایت آن رَمه  
سوی خانه مُرده ریگ خویش شو  
همچو کافر جَنَم زندان تُست  
خود بمیرم من ز تقصیری و کد  
رَبِّ أَنْظِرْنِیْ اِلَیْ یَوْمِ الْقِیَامِ  
تا که دشمن زادگان را می‌کُشم  
وز برای زاد ره نانی بـود  
تا بر آرند از پشیمانی غریو  
گه به زلف و خال بندم دیدشان  
و آنکه هست از قصد این سگ درخمت  
قوت ذوق آید بَرَد یکبارگی  
قَدْ هَلَكْنَا آه مِنْ طُغْیَانِهِ  
هر که در وی رفت او او می‌شود  
دیو پنهان گشته اندر زیر پوست  
تا کشاند آن خیالت در و بال  
گه خیال علم و گاهی خان و مان  
از زبان تنها نه بلك از عین جان  
گفت اینك اهل زندانت گوا  
می‌گریزند از تو می‌گیرند خون

۶۲۷. A بولاق، از زندان. H از بجای ازین. ABGHL مرد ریگ. ۶۲۹. شاید گد مناسب‌تر از  
گد باشد. ۶۳۷. [چاپ قبلی، طُغْیَانِهِ. متن تصحیح شد]. ۶۴۰. D نیاید صورت.  
۶۴۱. بولاق، خانمان. پس از این بیت L افزوده:

گه خیال مکسب و سوداگری  
گه خیال نقره و فرزند و زن  
گه خیال آسیا و باغ و راغ  
گه خیال آشتی و جنگها  
گه خیال گله و گاهی قماش  
هین برون کن از سر این تخیلها

گه خیال ماجرا و داوری  
گه خیال بو الفضول و بو الحزن  
گه خیال میغ و ماغ و لیغ و لاغ  
گه خیال نامها و ننگها  
گه خیال مفرش و رخت و فراش  
هین بروب از دل چنین تفضیلها

۶۴۲. پس از این بیت، K بولاق، این عنوان را افزوده: تَتَمَّهٔ قِصَّةٔ مُفَلِّس؛ نیز GH در حاشیه.



- ۶۴۵ از تو می‌خواهند هم تا وا رهند  
جمله اهلِ مَحْکَمَه گفتند ما  
هرکه را پرسید قاضی حالِ او  
گفت قاضی کِش بگردانید فاش  
کو بکو او را مُناداها زنید  
۶۵۰ هیچ کس نَشیه بنفروشد بدو  
هرکه دعوی آرَدش اینجا به فن  
پیش من افلاسِ او ثابت شدست  
آدمی در حبسِ دنیا زانِ بُوَد  
مُفلسی ابلیس را یزدانِ ما  
۶۵۵ کو دغا و مُفلس است و بَدُ سَخُن  
ورگونی او را بـهـانه آوری  
حاضر آوردند چون فتنه فروخت  
کُرد بیچاره بسی فریاد کرد  
اُشترش بردند از هنگامِ چاشت  
۶۶۰ بر شتر بنشست آن قحطِ گران  
سو بسو و کو بکو می‌تاختند  
پیشِ هر حَمّام و هر بازارگه  
ده مُنادی‌گر بلند آوازیان  
مُفلس است این و ندارد هیچ چیز
- زین غرض باطل گواهی می‌دهند  
هم بر افلاس و بر ادبارش گوا  
گفت مولا دست ازین مُفلس بشو  
گِرْد شهر این مفلس است و بس قَلاش  
طبلِ افلاسش عیان هر جا زنید  
قرض نَدهد هیچ کس او را تَسو  
بیش زندانش نخواهم کرد من  
نقد و کالا نیستش چیزی به دَسْت  
تا بُوَد کِافلاسِ او ثابت شود  
هم مُنادی کرد در قُرآنِ ما  
هیچ با او شرکت و بازی مکن  
مُفلس است او صَرْفَه از وی کئی بَری  
اُشترِ کُردی که هیزم می‌فروخت  
هم موگُل را به دانگی شاد کرد  
تا به شب و افغانِ او سودی نداشت  
صاحبِ اُشتر پی اُشتر دوان  
تا همه شهرش عیان بشناختند  
کرد مردم جمله در شکلش نگه  
تُرک و کُرد و رومیان و تازیان  
قرض نَدهد کس مَرُورا یِک پَشیز

۶۴۵. ABGHK بولاق، وز تو. A زین عرض. ۶۴۶. ABGHK بولاق، هم بر ادبار و بر  
افلاسش گوا. D هم بر افلاسش بر ادبارش. L بادبار و بافلاسش. ۶۴۹. G مناداها. این  
صورت صحیح کمتر در نسخ خطی فارسی دیده می‌شود. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی،  
منادیاها]. ۶۵۴. BDGKL بولاق و فاتح، مفلسی دیو را، و در H به همین صورت در  
حاشیه تصحیح شده. در A دیو به قلمی متأخرتر در بالای سطر نوشته شده. ۶۵۵. ABGHL  
بولاق، سودا بجای بازی. ۶۵۹. ABGHL بولاق، تا شب و افغان. ۶۶۲. G کرده، و به  
همین صورت در H تصحیح شده. ۶۶۳. A در بجای ده. D منادی کز. بولاق، منادی که. A  
کرد و ترک، و در H به همین صورت در زیر تصحیح شده. پس از این بیت L افزوده:  
جملگان آوازا برداشته کین همه تخم جفاها کاشته  
۶۶۴. A و این ندارد. ABGHK بولاق، قرض تا ندهد کس او را.

- ۶۶۵ ظاهر و باطن ندارد حَبّ‌ای  
هان و هان با او حریفی کم کنید  
ور به حُکم آرید این پژمرده را  
خوش‌دمست او و گلویش بس فراخ  
گر بپوشد بهر مکر آن جامه را  
حرفِ حُکمت بر زبانِ ناحکیم  
گرچه دزدی حُلّه‌ای پوشیده است  
چون شبانه از شتر آمد به زیر  
بر نشستی اُشترم را از پگاه  
گفت تا اکنون چه می‌گردیم پس  
۶۷۵ طبلِ افلاسم به چرخ سابعه  
گوشِ تو پُر بوده‌است از طمّع خام  
تا کلوخ و سنگ بشنید این بیان  
تا به شب گفتند و در صاحب شتر  
هست بر سَمع و بَصَر مُهرِ خدا  
آنچه او خواهد رساند آن به چشم  
و آنچه او خواهد رساند آن به گوش  
کُون پُر چاره‌ست و هیچت چاره‌نی
- ۶۶۵ مُفلسی قَلبی دَغایی دَبّ‌ای  
چونکه گاو آرد گِره مُحکم کنید  
من نخواهم کرد زندان مرده را  
بسا شِعارِ نو دِثارِ شاخ شاخ  
عاریه‌ست آن تا فریبد عامه را  
حُلّه‌های عاریت دان ای سلیم  
دستِ تو چون گیرد آن بپزیده دست  
گُرد گفتش منزلِ دُورست و دیر  
جَو رها کردم کم از اخراج کاه  
هوشِ تو کو نیست اندر خانه کس  
رفت و تو نشنیده‌ای بد واقعه  
پس طمع گر می‌کند گُور ای غلام  
مُفلس است و مُفلس است این قَلتبان  
بر نَزَد کو از طمع پُر بود پُر  
در حُجُب بس صورتست و بس صدا  
از جمال و از کمال و از گَرشُم  
از سَماع و از بشارت وز خُروش  
تا که نگشاید خدایت روزنی

۶۶۵. *D* مفلس و قلبی. *A* و دغای و دبه، پس از این بیت *L* افزوده:

بی‌نوایی بد ادایی بی‌وفا      نان ربایی نر گدایی بی‌حیا

۶۶۶. *D* باو حریفی. *L* چونک بینیدش گره محکم زنید. ۶۶۹. بولاق، عاریست. *A* او تا

بجای آن تا. ۶۷۳. *D* جَو رها کردی. ۶۷۴. *GH* می‌گردیم؛ [چاپ قلبی، چه می‌کردیم.

متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد]. *L* پس از این بیت افزوده:

چرخ افلاسم شنید ای پر طمع      تو بنشنیدی بگوش بی‌لمع

۶۷۵. بولاق، و را حذف کرده. ۶۷۶. *B* بس. *L* بس طمع کو. ۶۷۷. *B* بشنود. *AB* بولاق،

آن قَلتبان. ۶۷۸. بولاق، و را حذف کرده. *D* بود و پر. ۶۸۰. *D* او بچشم. *D* وز بجای و

از، در هر دو جا. ۶۸۱. *A* آنچ او خواهد. *D* وز بشارت. در *AH* جای این بیت و بیت پس از

آن با هم عوض شده، اما در *H* در زیر آن تصحیح شده. ۶۸۲. *A* پر چارست. *BH* بولاق، و را

حذف کرده. در *L* این بیت پس از بیت ۶۸۶ آمده.

- ۶۸۵ لیک زان درمان نبینی رنگ و بو چشم را ای چاره‌جو در لامکان این جهان از بی‌جهت پیدا شدست باز‌گرَد از هست سوی نیستی جای دَخَلست این عَدَم از وی مَرَم کارگاهِ صُنْع حق چون نیستیست ۶۹۰
- ۶۹۵ یاد ده ما را سخنهای دقیق هم دعا از تو اجابت هم ز تو گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن کیمیا داری که تبدیلش کنی این چنین میناگریها کار تُست ۶۹۵
- ۷۰۰ آب را و خَاک را بَرهم زدی نِسَبَتش دادی و جُفت و خال و غم باز بعضی را رهایی داده‌ای بُرده‌ای از خویش و پیوند و سِرِشت هر چه محسوس است او رَد می‌کند ۷۰۰
- عشقِ او پیدا و معشوقش نهان این رهاکن عشقهای صورتی آنچه معشوقست صورت نیست آن
- وقتِ حاجت حق کند آن را عیان از پی هر درد درمان آفرید بَهرِ دردِ خویش بی فرمان او هین بنه چون چشم گشته سوی جان که ز بی‌جایی جهان را جا شدست طَالِبِ رَبِّی و رَبَّانِیستی جای خَرْجست این وجودِ بیش و کم پس برونِ کارگه بی قیمتست که تو را رحم آورد آن ای رفیق ایمنی از تو مَهَابَت هم ز تو مُصْلِحی تو ای تو سلطانِ سُحْن گرچه جُویِ خون بود نیلش کنی این چنین اکسیرها اسرارِ تُست ز آب و گِل نقشِ تنِ آدم زدی با هزار اندیشه و شادی و غم زین غم و شادی جُداپی داده‌ای کرده‌ای در چشم او هر خوب زشت و آنچه ناپیداست مُسْنَد می‌کند یار بیرون فتنه او در جهان نیست بر صورت نه بر رُوی سَتی خواه عشقِ این جهان خواه آن جهان

۶۸۳. K هستی تو، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۶۸۴. ABDL پیغامبر.  
 ۶۸۵. بولاق، از آن. ۶۸۶. A جسم را. BDGHK گشته، همچنانکه در متن است. ویلسون،  
 گشته. ۶۸۸. D از سوی هست در نیستی. A طالب ربا. ۶۹۰. در مصراع دوم، BDGKL  
 بولاق و فاتح، جز معطل در جهان هست کیست، و به همین صورت در H تصحیح شده. L در  
 جهان نیست. ۶۹۱. A آن بی‌رفیق. ۶۹۴. D کیمیای تو که تبدیلش.  
 ۶۹۷. D جفت حال. L اندیشه شادی. ۶۹۹. K برده‌ایش. D خویش پیوند.  
 ۷۰۰. GHK مَسْنَد. ۷۰۲. GH سَتی، [نیز چاپ قبلی، متن تصحیح شد]. در D جای ابیات  
 ۷۰۲ و ۷۰۳ با هم عوض شده.

- آنچه بر صورت تو عاشق گشته‌ای  
 صورتش بر جاست این سیری زچییست؟ ۷۰۵  
 آنچه محسوسست اگر معشوقه است  
 چون وفا آن عشق افزون می‌کند  
 پرتو خورشید بر دیوار تافت  
 بر کلوخی دل چه بندی ای سلیم ۷۱۰  
 ای که تو هم عاشقی بر عقل خویش  
 پرتو عقلست آن بر حس تو  
 چون زرانلدودست خوبی در بشر  
 چون فرشته بود همچون دیو شد  
 اندک اندک می‌ستاند آن جمال  
 رَوْنُ عَمْرُهُ نُكْسُهُ بِخَوَان ۷۱۵  
 کان جمال دل جمال باقیست  
 خود همو آبست و هم ساقی و مست  
 آن یکی را تو ندانی از قیاس  
 معنی تو صورتست و عاریت  
 معنی آن باشد که بستاند تورا ۷۲۰  
 معنی آن نبود که گور و گر کند  
 گور را قسمت خیال غم‌فزاست  
 حرف قرآن را ضریران معدنند  
 چون تو بینایی پی خر رو که جست  
 خر چو هست آید یقین پالان تو را ۷۲۵

۷۰۵. A صورتش برخاست. L واگو. ۷۰۶. A آنچ معشوقست اگر معشوقه ایست.

۷۰۷. D دیگرگون. ۷۰۹. L که او باید مقیم. ۷۱۲. AB پیر خر. ۷۱۳. A فرشته.

۷۱۴. BGH بولاق. می‌ستانند. ۷۱۶. ABGHKL دولتش از آب. A باقیست بجای ساقیست.

۷۱۷. GH خود هم او. ۷۱۸. L ناسپاس. ۷۱۹. L بر تناسب. ۷۲۱. B مر ورا بر نقش.

۷۲۳. K معدن‌اند. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، معدن‌اند].

۷۲۵. بولاق. جان چو باشد کم نیاید نان ترا. پس از این بیت، بولاق افزوده:

رفت و ناید بعد زآن گمگشته خر      لیک اگر پالان رود آمد دگر

پشتِ خر دکان و مال و مَکَسَبَسْت      ۷۳۰  
 خر برهنه بر نشین ای بوألفُضول  
 النَّسَبِيُّ قَدْ رَكِبَ مُفْرُورِیا  
 شد خرِ نَفْسِ تو بر میخیش بند  
 بارِ صبر و شُکر او را بُردنیست  
 هیچ وازر وِزرِ غیری بر نداشت  
 طمَعِ خَامَسْت آن مخور خام ای پسر  
 کَانَ فلانی یافت گنجی ناگهان  
 کارِ بختست آن و آن هم نادرست  
 کسب کردن گنج را مانع کیست      ۷۳۵  
 نا نگردي نو گرفتارِ اگر  
 کز اگر گفتن رسولِ با وفاق  
 کان مُنافق در اگر گفتن بمرد  
 دُرِّ قَلْبِت مایه صد قَالَبَسْت  
 خر برهنه نه که راکب شد رسول  
 وَالنَّبِيُّ قَلِيلَ سَافِرَ مَاشِیا  
 چند بگریزد ز کار و بار چند  
 خواه در صد سال و خواهی سی و بیست  
 هیچ کس نَدُروَد تا چیزی نکاشت  
 خام خوردن عِلَّتْ آرَد در بَشَر  
 من همانِ خواهم مَه کار و مَه دکان  
 کسب باید کرد تا تن قادرست  
 پا مکش از کار آن خود در پَیست  
 که اگر این کردمی یا آن دگر  
 منع کرد و گفت آن هست از نِفاق  
 وز اگر گفتن بجز حَسرت نبرد

## مثل

آن غریبی خانه می جُست از شتاب      ۷۴۰  
 گفت او این را اگر سقفی بُدی  
 هم عیالِ تو بیاسودی اگر  
 دوستی بُردش سوی خانه خَراب  
 پهلوی من مَر تو را مَسکن شدی  
 در میانه داشتی حُجره دگر  
 لیک ای جان در اگر نثوان نشست  
 گفت آری پهلوی یارانِ بَهست

۷۲۶. بولاق، دکان مال. AH بولاق، دَر جان سرمایه. B دَر جانَت مایه. ۷۳۰. بولاق، و را  
 پیش از خواهی حذف کرده. ۷۳۳. بولاق، نه کار و نه دکان. فاتح، چه کار و چه دکان. همه  
 نسخ خطی بجز L مَه کار و مَه دکان. L چرا جویم دکان. ۷۳۵. در L جای این دو مصراع  
 با هم عوض شده. ۷۳۷. بولاق، هست آن. عنوان: B الحکایة فی المثل. بولاق، مثل آن غریب  
 که برای توطن یک خانه را طلب کرده بود.

۷۳۹. A بولاق، یک غریبی، نیز، در حاشیه تصحیح شده. ۷۴۱. پس از این بیت L افزوده:

و رسیدی میهمان روزی ترا      هم بیاسودی اگر بودیت جا  
 کاشکی معمور بودی این سرا      خانه تو بودی ای معمار ما

۷۴۲. L خوشست بجای بَهست، نیز G در بالا.

- این همه عالم طلب‌کار خوشند  
طالب زر گشته جمله پیر و خام  
پرتوی بر قلب زد خالص ببین ۷۴۵  
گر محک داری گزین کن ورنه رو  
یا محک باید میان جان خویش  
بانگ غولان هست بانگ آشنا  
بانگ می‌دارد که هان ای کاروان  
نام هر یک می‌برد غول ای فلان ۷۵۰  
چون رسد آنجا ببیند گرگ و شیر  
چون بود آن بانگ غول آخر بگو  
از درون خویش این آوازا  
ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز  
صبح کاذب را ز صادق و شناس ۷۵۵  
تا بود کز دیدگان هفت رنگ  
رنگها بینی بجز این رنگها  
گوهر چه بلکه دریایی شوی  
کارکن در کارگه باشد نهان  
کار چون بر کارکن پرده تنید ۷۶۰  
کارگه چون جای باش عاملست  
پس در آن کارگه یعنی عدم  
کارگه چون جای روشن دیدگیست  
رو به هستی داشت فرعون عنود  
لاجرم می‌خواست تبدیل قدر ۷۶۵  
خود قضا بر سببت آن حيله‌مند
- وز خوش تزویر اندر آتشند  
لیک قلب از زر نداند چشم عام  
بی محک زر را مکن از ظن گزین  
نزد دانا خویشتن را کن گرو  
ور ندانی ره مرو تنها تو پیش  
آشنایی که کشد سوی فنا  
سوی من آید نک راه و نشان  
تا کند آن خواجه را از افلان  
عمر ضایع راه دور و روز دیر  
مال خواهم جاه خواهم و آب رو  
منع کن تا کشف گردد رازها  
چشم نرگس را ازین گرگس بدوز  
رنگ می را باز دان از رنگ کاس  
دیده‌ای پیدا کند صبر و درنگ  
گوهران بینی به جای سنگها  
آفتاب چرخ پیمایی شوی  
تو برو در کارگه بینش عیان  
خارج آن کار نتوانیش دید  
آنکه بیرونست از وی غافلست  
تا بینی صنع و صانع را به هم  
پس برون کارگه پوشیدگیست  
لاجرم از کارگاهش گور بود  
تا قضا را بازگرداند ز در  
زیر لب می‌کرد هر دم ریش خند

۷۴۸. بولاق، آشنایی که شدی سوی فنا. *ABL* کو کشد. ۷۵۰. *L* از غافلان.

۷۵۲. بولاق، و را پیش از آبرو، حذف کرده. ۷۵۵. [چاپ قبلی، صبح، بدون اضافه. متن

تصحیح شد]. ۷۵۸. *AB* بولاق، گوهری. ۷۶۰. *A* کارگه بجای کارکن.

۷۶۵. *A* تدبیر قدر. ۷۶۶. *A* پس قضا.

صد هزاران طفل کُشت او بی‌گناه  
تا که موسی نبی ناید برون  
آن همه خون کرد و موسی زاده شد  
گر بدیدی کارگاه لایزال ۷۷۰  
اندرونِ خانه‌اش موسی مُعاف  
همچو صاحب‌نفس کو تن پرورد  
کین عَدُو و آن حَسود و دشمنست  
او چو فرعون و تَنَش موسی او  
نَفْسش اندر خانه تن نازنین ۷۷۵  
تا بگردد حُکم و تقدیرِ اله  
کرد در گردن هزاران ظلم و خون  
وز برای قهر او آماده شد  
دست و پایش خشک گشتی ز احتیال  
وز برون می‌کُشت طفلان را گزاف  
بر دگر کس ظنّ حَقّی می‌برد  
خود حَسود و دشمن او آن تنست  
او به بیرون می‌دود که کو عَدُو  
بر دگر کس دست می‌خاید بکین

### ملامت کردنِ مردمِ شخصی را که مادرش را کُشت به تهمت

آن یکی از خشمِ مادر را بکُشت  
آن یکی گفتش که از بدگوهری  
هی تو مادر را چرا کُشتی بگو  
گفت کاری کرد کان عار و یست ۷۸۰  
گفت آنکس را بکُش ای مُحْتَشَم  
کُشتم او را رستم از خونهاى خلق  
نَفْسِ تُست آن مادرِ بدْخاصیت  
هین بکُش او را که بهر آن دنی  
از وی این دنیای خوش بر تُست تنگ  
هم به زخمِ خنجر و هم زخمِ مُشت  
یاد ناوردی تو حقِّ مادری  
او چه کرد آخر بگو ای زشت‌خو  
کُشتمش کان خاک ستار و یست  
گفت پس هر روز مردی را کُشَم  
نای او بُرم بهست از نایِ خلق  
که فسادِ اوست در هر ناحیت  
هر دمی قصدِ عزیزی می‌کُنی  
از پی او با حق و با خلق جنگ

۷۷۱. A طفلان بی‌گزار. ۷۷۳. A حَسود دشمن است. ۷۷۴. BL بولاق، او چو موسی و  
تنش فرعون او؛ نیز فاتح و دیگر نسخ چاپی؛ ویلسون حذف کرده. در G مصراع اول، صورتی  
که در اصل نوشته بوده، موافق متن BL بولاق، است. عنوان: بولاق، ملامت کردنِ آنکس را  
که مادر خود را. [چاپ قبلی، مادرش ار. متن تصحیح شد]. ۷۷۸. پس از این بیت L  
افزوده:

هیچکس کشتست مادر ای عنود می‌نگویی که چه کرد آخر چه بود  
۷۷۹. L عار منست. L ستار تنست. پس از این بیت L افزوده:  
مَتَّهَم شد با یکی زان کُشتمش غرق خون در خاک گور آغشتمش  
۷۸۱. L نای خود.

- ۷۸۵      نَفْسِ کشتی باز رستی ز اِعتذار  
 گر شِکال آرد کسی در گفتِ ما  
 کانِیا را نی که نَفْسِ کُشته بود  
 گوشِ نه تو ای طلبِکارِ صواب  
 دشمن خود بوده‌اند آن مُنکِران  
 دشمن آن باشد که قصد جان کند  
 ۷۹۰      نیست خفّاشک عَدُوّ آفتاب  
 تا بِشِ خورشیدِ اِورا می‌کُشد  
 دشمن آن باشد کزو آید عذاب  
 مانع خویشند جمله کافران  
 ۷۹۵      کئی حِجابِ چشم آن فرَدند خلق  
 چون غلامِ هندوی کو کین کُشد  
 سرنگون می‌افتد از بام سَرا  
 گر شود بیمار دشمن با طبیب  
 ۸۰۰      در حقیقت رَه‌زَنِ راهِ خُودند  
 گازی گر خشم گیرد ز آفتاب  
 تو یکی بَنگر که را دارد زیان  
 گر نورا حق آفریند زشت‌رُو  
 وَر بُرد کفشت مَرُو در سنگ‌لاخ  
 تو حَسودی کز فلان من کمتر  
 ۸۰۵      خود حَسَدِ نُقصان و عیبی دیگرست

۷۸۶. *ABGHKL* بولاق، بر گفتِ ما. ۷۸۷. *D* نفسِ کشته. ۷۸۸. *BGHKL* بولاق، اشکال و شبهت. ۷۹۱. بولاق، آمد ز احتجاب. ۷۹۴. *ABDL* پیغامبران. ۷۹۵. *A* کور کُر. *L* بولاق، کور و کر. ۷۹۶. بولاق، هندویی. بولاق، از ستیز. ۷۹۹. *GK* ره زن جان خودند، و به همین ترتیب در *H* تصحیح شده. بولاق، ره زن جان خودند. ۸۰۱. *L* تو نکو بنگر. ۸۰۳. *GHK* و ر بُرد، نیز فاتح. *L* و ر دَرَد کفشت. پس از این بیت، بولاق، افزوده: هین مرو آنرا که جای تهمتست      مر ترا او دانکه ناحق ذلتست  
 ۸۰۴. *A* و ر حَسودی. *H* در حَسودی، در بالا تصحیح شده.  
 ۸۰۵. بولاق، بد ترست. *L* کمترست.



- آن بلیس از ننگ و عارِ کمتری  
از حَسَد می‌خواست تا بالا بُود  
آن ابوجَهْل از محمّد ننگ داشت  
بو الْحَکَم نامش بُد و بو جَهْل شد  
۸۱۰ من ندیدم در جهانِ جُست و جو  
انبیا را واسطه زان کرد حق  
زآنکه کس را از خدا عاری نبود  
آن کسی کِشِ مِثْلِ خود پنداشتی  
چون مقرر شد بزرگیِ رسول  
۸۱۵ پس به هر دَوری وَلِیّی قائمست  
هرکه را خوی نکو باشد برست  
پس اِمَامِ حَیّی قائم آن ولیست  
مهدی و هادی و یست ای راه‌جو  
او چو نورست و خرد جبریل اوست  
۸۲۰ آنکه زین قنديل گم مِشکاتِ ماست  
زانکه هفصد پرده دارد نورِ حق  
از پسِ هر پرده قومی را مُقام  
اهلِ صَفِّ آخرین از ضعفِ خویش  
و آن صَفِّ پیش از ضعیفیِ بَصَرِ  
۸۲۵ روشنیِ کو حیاتِ اوّلست  
احولیا اندک اندک گم شود
- خویشتن افکند در صد ابتری  
خود چه بالا بلکه خون‌پالا بُود  
وز حَسَد خود را به بالا می‌فراشت  
ای بسا اهل از حَسَد نااهل شد  
هیچ اهلِیت به از خوی نکو  
تا پدید آید حَسَد ها در قَلَق  
حاسِدِ حق هیچ دیّاری نبود  
ز آن سبب با او حَسَد برداشتی  
پس حَسَد نآید کسی را از قبول  
تا قیامت آزمایش دائمست  
هر کسی کو شیشه‌دل باشد شکست  
خواه از نسلِ عُمَر خواه از عَلِیست  
هم نهان و هم نشسته پیشِ رُو  
آن ولیّ کم ازو قنديل اوست  
نور را در مرتبه ترتیبهاست  
پرده‌های نور دان چندین طَبَق  
صف صَفند این پرده‌هاشان تا اِمَام  
چشمشان طاقت ندارد نورِ پیش  
تاب نارد روشنائیِ پیشتر  
رنج جان و فتنه این اَحْوَلست  
چون ز هفصد بگذرد او یم شود

۸۰۶. ABGHL بولاق، خویش را. ۸۰۷. در حاشیه D اضافه شده.

۸۱۰. A نیکو. پس از این بیت، بولاق افزوده:

درگذر از فضل و از چستی و فن کار خدمت دارد و خلق حسن

۸۱۳. بولاق، حسد افراشتی. ۸۱۴. بولاق، بزرگی بر رسول. ۸۱۶. A نیکو. D برست.

۸۱۷. A از نسل نبی. ۸۱۹. AB بولاق، و آن ولی. GHK و آن ولی. بولاق، او ولی و کم ازو.

۸۲۰. ABGHL بولاق، و آنک زین. A نور او. ۸۲۱. AHK هفتصد. ۸۲۳. DK نور بیش. G

بیش. H نور پیش، چنانکه در متن است. قرائت ABL مبهم است. ۸۲۴. DK بیشتر. GH

پیشتر، همچنانکه در متن است. قرائت ABL مبهم است. ۸۲۶. ADHKL ز هفتصد.

- آتشی که اصلاح آهن یا زَرست  
سبب و آبی خامی دارد خفیف  
لیک آهن را لطیف آن شعله‌هاست  
هست آن آهن فقیرِ سخت‌کش ۸۳۰
- حاجبِ آتش بَوَد بی‌واسطه  
بی‌حجابی آب و فرزندِ آب  
واسطه دیگری بَوَد یا تابه‌ای  
یا مکانی در میان تا آن هوا  
پس فقیر آنست کو بی‌واسطه‌ست ۸۳۵
- پس دلِ عالم و یست ایراکه تن  
دل نباشد تن چه داند گفت و گو  
پس نظرگاهِ شعاع آن آهنست  
باز این دلهای جزوی چون تنست  
بس مثال و شرح خواهد این کلام ۸۴۰
- تا نگرَد نیکویی ما بَدی  
پایِ کز را کفشِ کز بهتر بَوَد  
گئی صلاح آبی و سببِ ترست  
نه چو آهن تابشی خواهد لطیف  
کو جَدُوبِ تابشِ آن ازدهاست  
زیرِ پُتک و آتشت او سرخ و خوش  
در دلِ آتش رود بی‌رابطه  
پُختگی ز آتش نیابند و خطاب  
همچو پا را در رَوش پاتابه‌ای  
می‌شود سوزان و می‌آرد به ما  
شعله‌ها را با وجودش رابطه‌ست  
می‌رسد از واسطه این دل به فن  
دل نجوید تن چه داند جُست و جو  
پس نظرگاهِ خدا دل نی تنست  
با دلِ صاحب‌دلی کو مَعْدَنست  
لیک ترسم تا نلغزد و هم عام  
اینکه گفتم هم نَبُد جز بیخودی  
مَر گدا را دَسْتگه بر در بَوَد

### امتحانِ پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود

- پادشاهی دو غلام ارزان خرید  
یافتش زیرک‌دل و شیرین جواب  
آدمی مَخْفِیست در زیرِ زبان ۸۴۵
- چونکه بادی پرده را در هم کشید  
با یکی زان دو سخن گفت و شنید  
از لبِ شکر چه زاید شکرآب  
این زبان پرده‌ست بر درگاهِ جان  
سِرِّ صحنِ خانه شد بر ما پدید

۸۳۱. D حاجت آتش. ۸۳۲. ابیات ۸۳۲ - ۸۳۵ در حاشیه D آمده. DG بی‌حجاب. D و  
را پس از آب حذف کرده. ۸۳۴. B تا را حذف کرده. D یا آن هوا. ۸۳۵. بولاق، واسطست.  
بولاق، رابطست. ۸۳۶. D زیرا که. ۸۳۹. در حاشیه D اضافه شده. در حاشیه GH به قلمی  
متأخرتر اضافه شده. در A حذف شده. ۸۴۰. L بولاق، پس مثال. L فهم عام. ۸۴۱. D  
نیکویی. بولاق، نیکویی بر ما. عنوان: K بولاق، امتحان کردن. BL با آن دو غلام. AHK  
بولاق، آن دو غلام را. AB بولاق، نو را حذف کرده.

کاندَر آن خانه گهر یا گندمست  
 یا درو گنجست ماری بر کران  
 بی تأمل او سخن گفتی چنان  
 ۸۵۰ گفتی در باطنش دریاستی  
 نور هر گوهر کزو تابان شدی  
 نور فرقان فرق کردی بهر ما  
 نور گوهر نور چشم ما شدی  
 چشم کز کردی دو دیدی قرص ماه  
 ۸۵۵ راست گردان چشم را در ماهتاب  
 فکرت گو کز مبین نیکو نگر  
 هر جوابی کان زگوش آید به دل  
 گوش دلّالهست و چشم اهل وصال  
 در شنود گوش تبدیل صفات  
 ۸۶۰ زآتش ار علمت یقین شد از سخن  
 تانسوزی نیست آن عینُ الیقین  
 گوش چون نافذ بود دیده شود  
 این سخن پایان ندارد باز گرد

گنج زر یا جمله مار و کژدمست  
 زآنکه نبود گنج زر بی پاسبان  
 کز پس پانصد تأمل دیگران  
 جمله دریا گوهر گویاستی  
 حق و باطل را ازو فرقان شدی  
 ذره ذره حق و باطل را جدا  
 هم سؤال و هم جواب از ما بُدی  
 چون سؤالست این نظر در اشتباه  
 تا یکی بینی تو مه را نك جواب  
 هست آن فکرت شعاع آن گهر  
 چشم گفت از من شنو آن را بهل  
 چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال  
 در عیان دیده ها تبدیل ذات  
 پختگی جو در یقین منزل مکن  
 این یقین خواهی در آتش در نشین  
 ورنه قل در گوش پیچیده شود  
 تا که شه با آن غلامانش چه کرد

### به راه کردن شاه یکی را از آن دو غلام و ازین دیگر پرسیدن

آن غلامک را چو دید اهل ذکا      آن دگرا کرد اشارت که بیا

۸۴۷. D کندر. D گوهر. GH کژدمست. ۸۴۸. ABGHK بولاق، گنجیست و ماری.  
 ۸۵۰. A گفبتی. B گفبتی. DL بولاق، گفتی. ۸۵۳. A از را حذف کرده. در A ابیات ۸۵۳ و  
 ۸۵۴ پس از ابیات ۸۵۵ و ۸۵۶ آمده، اما این خطا در حاشیه مشخص شده. ۸۵۶. در حاشیه D  
 آمده. D فکرت کی. A فکرت که. بولاق، فکرت را راست کن. GHK که بجای گو. DG هست  
 هم نور و شعاع. فاتح به صورت دو بیت زیر ضبط کرده:

فکرت را راست کن نیکو نگر      هست آن فکرت شعاع آن گهر  
 فکرت گو کز مبین نیکو نگر      هست هم نور و شعاع آن گهر  
 ۸۵۸. ABL بولاق، دلّالست. ۸۶۰. D خود بجای جو. ۸۶۲. AL ناقل. B ناقد. D نافذ.  
 عنوان: بولاق، شاه را پس از پرسیدن حذف کرده. بولاق، در خلوت را افزوده.

- ۸۶۵ کافِ رحمتِ گفتمش تصغیر نیست  
چون بیآمد آن دُوم در پیشِ شاه  
گرچه شه ناخوش شد از گفتارِ او  
گفت با این شکل وین گنده‌دهان  
که تو اهلِ نامه و رُقعهِ بُدی  
تا علاجِ آن دهانِ تو کنیم ۸۷۰  
بهرِ کیکی نوگلیمی سوختن  
با همه بنشین دو سه دستانِ بگو  
آن ذکی را پس فرستاد او به کار  
وین دگر را گفت خه تو زیرکی  
آن نه‌ای کان خواجه‌تاشِ تو نمود ۸۷۵  
گفت او دزد و کژست و کژنشین  
گفت پیوسته بُدست او راست‌گو  
راست‌گویی در نهادش خلقتیست  
کژ ندانم آن نکو اندیش را  
باشد او در من ببیند عیبها ۸۸۰  
هر کسی کو عیبِ خود دیدی ز پیش  
غافلند این خلق از خود ای پدر  
من نبینم رویِ خود را ای شَمَن  
آنکسی که او ببیند رویِ خویش  
گر بمیرد دیدِ او باقی بُوَد ۸۸۵  
نورِ حسی نبُوَد آن نوری که او
- جَد گُوَد فرزندِ کم تحقیر نیست  
بود او گنده‌دهان دندان‌سیاه  
جُست و جویی کرد هم ز اسرارِ او  
دُور بنشین لیک آن سوترِ مَران  
نه جلیس و یار و هم‌بُقعهِ بُدی  
تو حبیب و ما طبیبِ پُر فَنیم  
نیست لایق از تو دیده دوختن  
تا ببینم صورتِ عقلت نکو  
سوی حمّامی که رُو خود را بخار  
صد غلامی در حقیقت نه یکی  
از تو ما را سرد می‌کرد آن حَسود  
حیز و نامرد و چنانست و چنین  
راست‌گویی من ندیدستم چو او  
هر چه گوید من نگویم آن تهیست  
مُتَّهَم دارم وجودِ خویش را  
من نبینم در وجودِ خود شها  
کئی بُدی فارغ خود از اصلاحِ خویش  
لاجرم گویند عیبِ همدگر  
من ببینم رویِ تو تو رویِ من  
نورِ او از نورِ خَلقاست بیش  
زانکه دیدش دیدِ خَلّاقی بُوَد  
رویِ خود محسوس بیند پیشِ رُو

۸۶۵. GH گفتمش. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، گفتنش]. اما K گفتنش ضبط کرده. BD  
جد گوید. L جد چو گوید طفلكم. ۸۶۷. بولاق، گرچه ناخوش شد شه. [چاپ قبلی،  
جُست و جویی؛ متن تصحیح شد]. ۸۶۸. GH و این گندِ دهان. بولاق، زان سوتر.  
۸۷۰. D و پُر فَنیم. ۸۷۱. L وز تو دیده. ۸۷۲. A صورت و عقلت. ۸۷۳. K بولاق، آن  
یکی را. ۸۷۴. A وین دیگر را. ۸۷۵. ABGHK بولاق، که بجای کان. ۸۷۶. ABL چنین  
است و چنین. GK چنینست و چنین. ۸۷۸. L من نگویم تهیست.  
۸۸۱. ABGKL بولاق، گر بجای کو، و در مصراع دوم، فارغ وی از.

گفت اکنون عیبهای او بگو  
تا بدانم که تو غمخوارِ منی  
گفت ای شه من بگویم عیبهای  
عیبِ او مِهْر و وفا و مردمی ۸۹۰  
کمترین عیش جوانمردی و داد  
صد هزاران جان خدا کرده پدید  
ور بدیدی کئی به جان بُخلش بُدی  
بر لبِ جو بُخلِ آب آن را بود  
گفت پیغمبر که هرکه از یقین ۸۹۵  
که یکی را ده عوض می آیدش  
جُود جمله از عوضها دیدنست  
بُخل نادیدن بودِ اعواض را  
پس به عالم هیچ کس نبود بخیل  
پس سخا از چشم آمد نه ز دست ۹۰۰  
عیبِ دیگر این که خودبین نیست او  
عیبِ گوی و عیبِ جویِ خود بُدست  
گفت شه جلدی مکن در مدح یار  
زانکه من در امتحان آرم و را

آنچنانکه گفت او از عیبِ تو  
کدخدای ملکت و کارِ منی  
گر چه هست او مر مرا خوش خواه تا  
عیبِ او صدق و ذکا و همدمی  
آن جوانمردی که جان را هم بداد  
چه جوانمردی بود که آن را ندید  
بهر یک جان کئی چنین غمگین شدی  
کو ز جویِ آب نابینا بود  
داند او پاداشِ خود در یوم دین  
هر زمان جودی دگرگون زایدش  
پس عوض دیدن ضدِ ترسیدنست  
شاد دارد دیدِ درِ خواض را  
زانکه کس چیزی نبازد بی بدیل  
دید دارد کار جزُ بینا نرست  
هست او در هستیِ خود عیبِ جو  
با همه نیکو و با خود بد بُدست  
مدح خود در ضمنِ مدح او میار  
شرمساری آیدت در ما و را

### قَسَمِ غلام در صدق و وفای یارِ خود از طهارتِ ظنِّ خود

گفت نه والله و باللهِ العظیم مالک الملک و به رحمان و رحیم ۹۰۵

۸۸۷. بولاق، آنچنانکه او بگفت از. ۸۸۸. A بدانم تو که. بولاق، کتخدای. ۸۸۹. A او  
بجای خوش. ۸۹۰. AD مهر وفا. H صفا را نسخه بدل ذکا داده. ۸۹۱. G در این بیت و بیت  
پس از آن جوامردی ضبط کرده. ۸۹۲. AB بولاق، کانرا. GHK کان را. L کان هم.  
۸۹۵. AB DL پیغامبر. ۸۹۶. ABGHL بولاق، جودی. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، جود با  
اضافه]. ۸۹۸. D دید در غواض را. GH خواض (به ضمّ اوّل). ۸۹۹. AL چیزی نیارد.  
۹۰۰. بولاق، دیده. ۹۰۱. بولاق، دیگر آنکه، نیز L. ۹۰۴. D دارم بجای آرم. B شرمساری  
باشد آنگه زان ترا. K آیدت زو ای فتا. D در ما وری. ۹۰۵. A نه را حذف کرده. G بولاق،  
و را پیش از بالله حذف کرده، و در K افزوده شده. D والرحیم.

- آن خدایی که فرستاد انبیا  
آن خداوندی که از خاکِ ذلیل  
پاکشان کرد از مزاجِ خاکیان  
بر گرفت از نار و نورِ صاف ساخت  
آن سنا برقی که بر ارواح تافت ۹۱۰  
آن کز آدم رُست دستِ شیث چید  
نوح از آن گوهر که بر خوردار بود  
جانِ ابراهیم از آن انوارِ رُفت  
چونکه اسماعیل در جُویش فتاد  
جانِ داود از شعاعش گرم شد ۹۱۵  
چون سلیمان بُد وصالش را رَضیع  
در قضا یعقوب چون بنهاد سر  
یوسفِ مَه رُو چو دید آن آفتاب  
چون عصا از دستِ موسی آب خورد  
نردبانش عیسی مَریم چو یافت ۹۲۰  
چون محمد یافت آن مُلک و نَعیم  
چون ابوبکر آیتِ توفیق شد  
چون عُمَر شیدای آن معشوق شد  
چونکه عُثمان آن عیان را عین گشت  
چون ز رُویش مُرتَضی شد دُرُفشان ۹۲۵  
چون جُنید از جُنید او دید آن مَدَد

۹۰۶. AL کو بجای که. ۹۰۸. A از مزاج پاکیان. ۹۰۹. بولاق، از نار نور. ۹۱۱. ABGHK بولاق، و دست. ۹۱۲. در حاشیه D اضافه شده.  
۹۱۳. A از آن انوار رفت. BGHL بولاق، انوار رُفت. ۹۱۴. A در خویش فتاد. ۹۱۶. A و را حذف کرده. ۹۲۰. A بر فراز چرخ چارم می شتافت و به همین صورت در حاشیه BHL تصحیح شده. بولاق. گنبد. ۹۲۱. ABGHK بولاق، کرد او در دم. ۹۲۲. A و را حذف کرده.  
۹۲۴. L ذو بجای ذی. Mm و فاتح، ذی، چنانکه در متن است. ۹۲۵. پس از این بیت L افزوده:

چونک سبطین از سرش واقف بدند      گوشوار عرش ربّانی شدند  
۹۲۶. D از جند خود دید.

- بایزید اندر مزیدش راه دید  
چون که گرخی گرخ او را شد حرس  
پور ادهم مرکب آن سو راند شاد  
و آن شقیق از شقی آن راه شگرف ۹۳۰
- صد هزاران پادشاهان نهان  
نامشان از رشک حق پنهان بماند  
حق آن نور و حق نورانیان  
بحر جان و جان بحر ار گویمَش  
حق آن آنی که این و آن ازوست ۹۳۵
- که صفات خواجه تاش و یار من  
آنچه می دانم ز وصف آن ندیم  
شاه گفت اکنون از آن خود بگو  
تو چه داری و چه حاصل کرده ای  
روز مرگ این حس تو باطل شود ۹۴۰
- در لحد کین چشم را خاک آگند  
آن زمان که دست و پایت بر درد  
آن زمان کین جان حیوانی نماند  
شرط من جا بالحسن نه کردنست  
جوهری داری ز انسان یا خری ۹۴۵
- این عرصهای نماز و روزه را  
نقل نتوان کرد مر اغراض را  
تا مبدل گشت جوهر زین عرض  
گشت پرهیز عرض جوهر به جهد
- نام قطب العارفین از حق شنید  
شد خلیفه عشق و ربانی نفس  
گشت او سلطان سلطان داد  
گشت او خورشید رأی و تیز طرف  
سر فرازانند زان سوی جهان  
هر گدایی نامشان را برنخواند  
کاندر آن بحرند همچون ماهیان  
نیست لایق نام نو می جویمَش  
مغزها نسبت بدو باشد چو پوست  
هست صد چندان که این گفتار من  
باورت ناید چه گویم ای کریم  
چند گویی آن این و آن او  
از تگ دریا چه در آورده ای  
نور جان داری که یار دل شود  
هست آنچه گور را روشن کند  
پر و بالت هست تا جان بر پرد  
جان باقی بایدت بر جا نشاند  
این حسن را سوی حضرت بردنست  
این عرصها که فنا شد چون بری  
چونکه لایبقی زمانین انتفی  
لیک از جوهر برند امراض را  
چون ز پرهیزی که زایل شد مرض  
شد دهان تلخ از پرهیز شهد

۹۲۸. بولاق، خلیفه حق. ۹۲۹. D و سلطانان. ۹۳۰. L شوق بجای شق. ۹۳۱. L سر  
فراز آیند. ۹۳۳. B و حق آن نوریان. D کندر. ۹۳۵. ABGHK بولاق، باشند پوست.  
۹۳۸. L گویی این او و آن او. ۹۴۱. G هست آنج. ۹۴۲. بولاق، کین دست. ۹۴۳. A  
حذف کرده. ۹۴۴. A حذف کرده. بولاق، آن حسن را. ۹۴۵. A جان بری، در حاشیه تصحیح  
شده. ۹۴۶. L بولاق، انتفا. ویلسون، انتفی، به کسر سوم. ۹۴۷. B برند اغراض را.

- ۹۵۰ از زراعت خاکها شد سُنْبُلَه  
آن نکاح زن عَرَض بُد شد فَنّا  
جُفّت کردن اسب و اُشتر را عَرَض  
هست آن بُستان نشاندن هم عَرَض  
هم عَرَض دان کیمیا بردن به کار  
۹۵۵ صیقلی کردن عَرَض باشد شَها  
پس مگو که من عملها کرده‌ام  
این صِفّت کردن عَرَض باشد خَمُش  
گفت شَها بی قُنُوطِ عقل نیست  
پادشَها جُز که یأسِ بنده نیست  
۹۶۰ گر نبودی مَر عَرَض را نَقْل و حَشَر  
این عَرَضها نقل شد لَوْنی دگر  
نَقْل هر چیزی بَوَد هم لایقش  
وَقْتِ مَحْشَر هر عَرَض را صورتیست  
بَنگر اندر خود نه تو بودی عَرَض  
۹۶۵ بَنگر اندر خانه و کاشانه‌ها  
آن فلان خانه که ما دیدیم خَوش  
از مهندس آن عَرَض و اندیشه‌ها  
چیست اصل و مایه هر پیشه‌ای  
جمله اجزای جهان را بی عَرَض  
۹۷۰ اوّل فکر آخر آمد در عمل  
میوه‌ها در فکرِ دل اوّل بَوَد  
داروی مُو کرد مُو را سلسله  
جوهرِ فرزند حاصل شد ز ما  
جوهرِ کُره به‌زاییدن عَرَض  
گشت جوهر کِشْتِ بُستان نک عَرَض  
جوهری زان کیمیا گر شد بی‌آر  
زین عَرَض جوهر همی‌زاید صفا  
دخل آن اعراض را بنما مَرَم  
سایه بُز را پی قُربان مَکُش  
گر تو فرمایی عَرَض را نَقْل نیست  
گر عَرَض کان رفت باز آینده نیست  
فعل بودی باطل و اقوال فُشَر  
حَشَر هر فانی بَوَد کُونی دگر  
لایقِ گَله بَوَد هم سایقش  
صورتِ هر یک عَرَض را نوبتیست  
جُنُبش جُفْتی و جُفْتی با عَرَض  
در مُهندس بود چون افسانه‌ها  
بود موزون صُفّه و سَقف و دَرش  
آلت آورد و سَتون از بیشه‌ها  
جُز خیال و جُز عَرَض و اندیشه‌ای  
در نگر حاصل نشد جُز از عَرَض  
بِئِیْتِ عَالَم چنان دان در ازل  
در عمل ظاهر به آخر می‌شود

۹۵۳. G فاتح، در مصراع دوم کِشْتِ جوهر گشتِ بُستان. ویلسون، گشت جوهر گشتِ بُستان.  
H کِشْتِ جوهر کِشْت. DK کِشْتِ بُستان، چنانکه در متن است. L حذف کرده. ۹۵۵. D  
زین عرض. ۹۵۹. A آن بجای کان. ۹۶۰. BL بولاق، فاتح، ویلسون و بعضی نسخ خطی کم  
اعتبار، قِشَر. K اقوال قِشَر، به فتح اوّل. ۹۶۱. بولاق، لون. بولاق، کون. ۹۶۳. وقت محشر  
هم عرض را. ۹۶۴. در حاشیه D اضافه شده. B جنبشی. ۹۶۶. بولاق، کان فلان.  
۹۶۷. A حذف کرده. D دان عرض. GHK از بیشه‌ها. [موافق نظر نیکلسون، متن تصحیح شد.  
چاپ قبلی، پیشه‌ها].



- چون عمل کردی شجر بنشاندی  
گرچه شاخ و برگ و بیخش اولست  
پس سری که مغز آن افلاک بود  
نقل اعراضست این بحث و مقال ۹۷۵  
جمله عالم خود عرض بودند تا  
این عرضها از چه زاید از صور  
این جهان یک فکرست از عقل کل  
عالم اول جهان امتحان  
چاکرت شاهها جنایت می‌کند ۹۸۰  
بندهات چون خدمت شایسته کرد  
این عرض با جوهر آن بیضه‌ست و طیر  
گفت شاهنشاه چنین گیر المُرَاد  
گفت مخفی داشتست آن را خرد  
زانکه گر پیدا شدی اشکال فکر ۹۸۵  
پس عیان بودی نه غیب ای شاه این  
کئی درین عالم بُت و بُتگر بُدی  
پس قیامت بودی این دنیای ما  
گفت شه پوشید حق پاداش بد  
گر به دامی افکنم من یک امیر ۹۹۰  
حق به من بنمود پس پاداش کار  
تو نشانی ده که من دانم تمام  
گفت پس از گفت من مقصود چیست
- اندر آخر حرف اول خواندی  
آن همه از بهر میوه مُرسلست  
اندر آخر خواجه لولاک بود  
نقل اعراضست این شیرو شگال  
اندرین معنی بیامد هل اُتی  
وین صور هم از چه زاید از فکر  
عقل چون شاهست و صورتها رُسل  
عالم ثانی جزای این و آن  
آن عرض زنجیر و زندان می‌شود  
آن عرض نه خلعتی شد در نبرد  
این از آن و آن ازین زاید بسیر  
این عرضهای تو یک جوهر نژاد  
تا بود غیب این جهان نیک و بد  
کافر و مؤمن نگفتی جز که ذکر  
نقش دین و کفر بودی بر جبین  
چون کسی را زهره تسخر بُدی  
در قیامت کی کند جرم و خطا  
لیک از عامه نه از خاصان خود  
از امیران خفیه دارم نه از وزیر  
وز صورهای عملها صد هزار  
ماه را بر من نمی‌پوشد غمام  
چون تو می‌دانی که آنچه بود چیست

۹۷۳. بولاق، شاخ و بیخ و برگش؛ B و را از جلو بیخش حذف کرده. ۹۷۴. GH سری، چنانکه در متن است. K سری. ویلسون، سری. A خواجه افلاک.  
۹۷۷. ABGHK بولاق، این عرضها. [موافق نظر نیکلسون متن تصحیح شد. چاپ قبلی، آن].  
بولاق، زاینده. در هر دو مصراع. ۹۸۲. بولاق، بیضست. ۹۸۶. D ای شاه بین.  
۹۸۷. K در همه عالم کجا کافر بُدی. ۹۹۰. A گر بدامی اندر اندازم امیر، در حاشیه تصحیح شده. D از امیر آن. ۹۹۱. AK بس بجای پس. BDL بولاق، پس.  
۹۹۳. B چون نمی‌دانی. بولاق، بود و چیست.

- گفت شه حکمت در اظهار جهان  
 آنچه می دانست تا پیدا نکرد ۹۹۵  
 یک زمان بی کار نتوانی نشست  
 این تقاضاهای کار از بهر آن  
 پس کلابه تن کجا ساکن شود  
 تاسه تو شد نشان آن گشش  
 این جهان و آن جهان زاید آید ۱۰۰۰  
 چون اثر زاید آن هم شد سبب  
 این سببها نسل بر نسلست لیک  
 شاه با او در سخن اینجا رسید  
 گر بدید آن شاه جویا دور نیست  
 چون ز گرمابه بیامد آن غلام ۱۰۰۵  
 گفت صَحَّالْکُ نَعِیمْ دایم  
 ای دریغا گر نبودی در تو آن  
 شاد گشتی هر که رُویت دیدی  
 گفت رمزی ز آن بگو ای پادشاه  
 گفت اوّل وصفِ دُو رُویت کرد ۱۰۱۰  
 خُبثِ یارش را چو از شه گوش کرد  
 کف بر آورد آن غلام و سرخ گشت  
 آنکه دانسته برون آید عیان  
 بر جهان ننهاده رنج طلق و درد  
 تا بدی یا نیکی از تو نجست  
 شد موکل تا شود سِرَتِ عیان  
 چون سر رشته ضمیرش می گشد  
 بر تو بی کاری بود چون جان کنش  
 هر سبب مادرِ اثر زاید ولد  
 تا بزاید او اثرهای عجب  
 دیده ای باید منور نیک نیک  
 تا بدید از وی نشانی ناپدید  
 لیک ما را ذکر آن دستور نیست  
 سوی خویشش خواند آن شاه و همام  
 بس لطیفی و ظریف و خوب رُو  
 که همی گوید برای تو فلان  
 دیدنت مُلکِ جهان ارزیابی  
 کز برای من بگفت آن دین تباه  
 کاشکارا تو دوایی خُفیه درد  
 در زمان دریای خشمش جوش کرد  
 تا که موج هَجَوِ او از حد گذشت

۹۹۶. A نیکوی. H نیکویی. ۱۰۰۰. ABGHLKL بولاق، اثر از وی ولد. ۱۰۰۱. KL بولاق، زو  
 بجای او. ۱۰۰۳. D باو. BGHLKL بولاق، یا بدید از وی نشانی یا ندید؛ نیز فاتح.  
 ۱۰۰۵. AKL بولاق، و را حذف کرده. ۱۰۰۶. پس از این بیت، L افزوده:

پس سوی کاری فرستاد آن دگر  
 پیش بنشاندش بصد لطف و کرم  
 تا از آن دیگر شود او باخبر  
 بعد از آن گفت ای چو ماه اندر ظلم  
 نیک خویی نیک خویی نیک خو  
 ماه رویی جعد مویی مشک بو

۱۰۰۷. در A جای این دو مصراع با هم عوض شده. AK که برای تو همی گوید، و در حاشیه H  
 به همین صورت تصحیح شده. بولاق، کز برای تو. در BD بیت ۱۰۰۸ مقدم بر بیت ۱۰۰۷  
 آمده. ۱۰۰۸. B بولاق، رویت دیدنی. A مال جهان. B بولاق، ارزیابی. ۱۰۰۹. D نگویی  
 پادشاه. A که برای. D او اضافه شده. بجای من. ۱۰۱۰. L کاشکارا همچو وردی.

- کو ز اوّل دم که با من یار بود  
چون دُمادُم کرد هَجُوش چون جَرَس  
گفت دانستم تو را از وی بدان ۱۰۱۵  
پس نشین ای گنده جان از دُور تو  
در حدیث آمد که تسبیح از ریا  
پس بدان که صورتِ خوب و نکو  
ور بُوَد صورتِ حقیر و ناپذیر  
صورتِ ظاهر فنا گردد بدان ۱۰۲۰  
چند بازی عشق با نقشِ سبو  
صورتش دیدی ز معنی غافل  
این صدفهای قوالب در جهان  
لیک اندر هر صدف نبُود گهر  
کان چه دارد وین چه دارد می‌گزین ۱۰۲۵  
گر به صورت می‌روی کوهی به شکل  
هم به صورت دست و پا و پشم تو  
لیک پوشیده نباشد بر تو این  
از یک اندیشه که آید در درون  
جسم سلطان گر به صورت یک بُوَد ۱۰۳۰  
باز شکل و صورتِ شاهِ صَفی
- همچو سگ در قحط بس گه خوار بود  
دست بر لب زد شهنشاهش که بس  
از تو جان گنده ست وز یارت دهان  
تا امیر او باشد و مأمور تو  
همچو سبزه گولخن دان ای کیا  
با خِصالِ بد نیرزد یک تَسو  
چون بُوَد خُلُقش نکو در پاش میر  
عالم معنی بماند جاودان  
بگذر از نقشِ سبو رُو آب جُو  
از صدف دُری گزین گر عاقلی  
گر چه جمله زنده اند از بحرِ جان  
چشم بگشا در دلِ هر یک نگر  
زانکه کم یابست آن دُرِ ثَمین  
در بزرگی هست صد چندان که لعل  
هست صد چندان که نقش چشم تو  
کز همه اعضا دو چشم آمد گزین  
صد جهان گردد به یک دم سرنگون  
صد هزاران لشکرش در پی دود  
هست محکوم یکی فکرِ خفی

۱۰۱۳. بولاق، گفت ز اوّل. *D* پس بجای بس. ۱۰۱۴. *GHK* دُمادُم، به ضم هر دو دال. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، دُمادُم]. *A* دست بر هم زد. ۱۰۱۵. *B* بولاق، گندست و از یارت. *GK* و از یارت. ۱۰۱۶. پس از این بیت *L* افزوده:

بهر آن گفتند اکابر در جهان راحة الانسان فی حفظ اللسان

نیز بولاق که نیک گفتند خرده بینان جهان. ضبط کرده.

۱۰۱۷. بولاق، سبزه گلخنی. پس از این بیت بولاق افزوده:

از بد اخلاق اتقا باشد حسن سرّ ایّاک و خضرّاء الدمن

۱۰۱۸. *A* خوب و نیکو. ۱۰۲۰. *D* جاویدان. پس از این بیت *L* افزوده:

چند باشی عاشق صورت بگو طالب معنی شو و معنی بجو

۱۰۲۱. *AL* سبو و آب جو. ۱۰۲۲. *A* دُر. *L* در را. ۱۰۲۳. *A* از بهر جان. ۱۰۲۵. بولاق.

واگزین. ۱۰۳۱. *A* فکر ای خفی.

خَلَقِ بِي پايان ز يَك اندیشه بين  
 هست آن اندیشه پيشِ خَلَقِ خُرد  
 پس چو می بینی که از اندیشه‌ای  
 ۱۰۳۵ خانه‌ها و قصرها و شهرها  
 هم زمین و بحر و هم مهر و فلک  
 پس چرا از ابلهی پيش تو کور  
 می‌نماید پيش چشمت که بزرگ  
 عالم اندر چشم تو هَوْل و عظیم  
 ۱۰۴۰ وز جهانِ فکرتی ای گم ز خَر  
 زانکه نقشی وز خِرد بی‌بهره‌ای  
 سایه را تو شخص می‌بینی ز جهل  
 باش تا روزی که آن فکر و خیال  
 کوه‌ها بینی شده چون پشم نرم  
 ۱۰۴۵ نه سما بینی نه اختر نه وجود  
 یک فسانه راست آمد یا دروغ  
 گشته چون سیلی روانه بر زمین  
 لیک چون سیلی جهان را خورد و بُرد  
 قائمست اندر جهان هر پیشه‌ای  
 کوه‌ها و دشتها و نهرها  
 زنده از وی همچو از دریا سَمک  
 تن سُلیمانست و اندیشه چو مور  
 هست اندیشه چو موش و کوه گرگ  
 زائر و رعد و چرخ داری لرز و بیم  
 ایمن و غافل چو سنگ بی‌خبر  
 آدمی خو نیستی خَرگَره‌ای  
 شخص از آن شد پيش تو بازی و سهل  
 بر گشاید بی‌حجابی پَر و بال  
 نیست گشته این زمین سرد و گرم  
 جُز خدای واحد حَيّ و دُود  
 تا دهد مَر راستیها را فروغ

### حَسَد کردنِ حَشَم بر غلامِ خاص

پادشاهی بنده‌ای را از گرم برگزیده بود بر جمله حَشَم

۱۰۳۲.  $AB$  نگر ز اندیشه.  $D$  کشته سیلی. ۱۰۳۴.  $A$  باز اندیشه. ۱۰۳۵.  $AB$  کوها.

۱۰۳۶.  $D$  مهر فلک.  $ABGH$  کز دریا.

۱۰۳۹. بولاق، هول عظیم.  $A$  زابر چرخ و رعد.  $H$  چرخ و رعد، در زیر تصحیح شده.

۱۰۴۰. بولاق، از جهان.  $AHKL$  بولاق، چو سنگی. در اینجا  $L$  افزوده:

زانک نقشی وز خرد بیگانه آدمی خود نیستی دیوانه  
 بولاق، افزوده:

راضی از جهل عقل را بیگانه بی‌خبر از فیض حق دیوانه

۱۰۴۱.  $L$  نقش محضی وز خرد.  $D$  آدمی چون.  $A$  آدمی جو.  $L$  آدمی خود. ۱۰۴۲.  $A$

می‌دانی ز جهل، نیز  $H$  که در بالا تصحیح کرده.  $AB$  بولاق، نزد تو. ۱۰۴۳.  $A$  باش روزی تا

که. ۱۰۴۴.  $G$  پشم، با سکون. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی،

پشم، با اضافه]. ۱۰۴۵. بولاق، واحد وحی. عنوان:  $B$  خاص پادشاه.

جامگي او وظيفه چل امير  
 از کمال طالع و اقبال و بخت  
 ۱۰۵۰ روح او با روح شه در اصل خویش  
 کار آن دارد که پیش از تن بدست  
 کار عارف راست کو نه احوست  
 آنچه گندم کاشتندی و آنچه جو  
 آنچه آبستست شب جز آن نژاد  
 ۱۰۵۵ گئی کند دل خوش به حیلتهای گش  
 او درون دام دامی می نهد  
 گر بر وید و بریزد صد گیاه  
 کشت نو کارید بر کشت نخست  
 تخم اول کامل و بگزیده است  
 ۱۰۶۰ افکن این تدبیر خود را پیش دوست  
 کار آن دارد که حق افراشتست  
 هر چه کاری از برای او بکار  
 گرد نفس دزد و کار او میبچ  
 پیش از آنکه روز دین پیدا شود  
 ۱۰۶۵ رخت دزدیده به تدبیر و فنش  
 صد هزاران عقل با هم بر جهند  
 دام خود را سخت تر بایند و بس  
 گر تو گویی فایده هستی چه بود  
 گر ندارد این سؤال فایده

ده یک قدرش ندیدی صد وزیر  
 او ایازی بود و شه محمود وقت  
 پیش ازین تن بود هم پیوند و خویش  
 بگذر از اینها که نو حادث شدست  
 چشم او بر کشتهای اولست  
 چشم او آنجاست روز و شب گرو  
 حیلها و مکرها بادست باد  
 آنکه بیند حیل حق بر سرش  
 جان تو نه این جهد نه آن جهد  
 عاقبت بر رويد آن کشته اله  
 این دوم فانیست و آن اول درست  
 تخم ثانی فاسد و پوسیده است  
 گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست  
 آخر آن رويد که اول کاشتست  
 چون اسیر دوستی ای دوستدار  
 هر چه آن نه کار حق هیچست هیچ  
 نزد مالک دزد شب رسوا شود  
 مانده روز داوری بر گردنش  
 تا بغیر دام او دامی نهند  
 گئی نماید قوتی با باد خس  
 در سؤال فایده هست ای عنود  
 چه شنوم این را عبث بی عایده

۱۰۴۸. AGHK. ده یک. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، ده یکی.] ۱۰۴۹. A. از کمال و طالع.  
 ۱۰۵۰. ABGHK. بولاق، بوده. AD. و را حذف کرده. ۱۰۵۳. ABGHK. بولاق، کاشتندش.  
 ۱۰۵۴. A. بادست و باد. ۱۰۵۵. بولاق، کی شود دلخوش. ۱۰۵۶. GHK. دام و دامی.  
 در ABGHK. بولاق، جای این و آن را با هم عوض شده. ۱۰۵۷. H. گر بریزد. BL. کشت  
 اله. ۱۰۵۸. GL. بولاق، کارند. HK. تخم بجای کشت، که خطای چاپی است. [متن  
 تصحیح شد. چاپ قبلی، کشت، با اضافه.] ۱۰۶۰. L. همه بجای هم از. ۱۰۶۱. A. کاؤل.  
 ۱۰۶۳. B. و هیچ. ۱۰۶۷. L. بایند پس. ۱۰۶۹. ABGHK. بولاق، چه شنویم. L. که شنود.

- ۱۰۷۰ ور سؤالت را بسی فایده‌هاست  
 ور جهان از یک جهت بی‌فایده‌ست  
 فایده توگر مرا فایده نیست  
 حُسنِ یوسف عالمی را فایده  
 لحنِ داودی چنان محبوب بود  
 ۱۰۷۵ آبِ نیل از آبِ حیوان بُد فزون  
 هست بر مؤمن شهیدی زندگی  
 چیست در عالم بگو یک نعمتی  
 گاو و خر را فایده چه در شکر  
 لیک گر آن قوت بر وی عارضیست  
 ۱۰۸۰ چون کسی کو از مرض گل داشت دوست  
 قوتِ اصلی را فراموش کرده است  
 نُوش را بگذاشته سَم خورده است  
 قُوتِ اصلیِ بشر نور خداست  
 لیک از علتِ درین افتاد دل  
 ۱۰۸۵ روی زرد و پای سست و دل سَبُک  
 آن غذای خاصگانِ دولتست  
 شد غذای آفتاب از نورِ عرش  
 در شهیدان یُرزقون فرمود حق  
 دل ز هر یاری غذایی می‌خورد  
 ۱۰۹۰ صورتِ هر آدمی چون کاسه‌ایست  
 از لقای هر کسی چیزی خوری  
 چون ستاره با ستاره شد قرین
- پس جهان بی‌فایده آخر چراست  
 از جهتهای دگر پُر عایده‌ست  
 مَر تو را چون فایده‌ست از وی مه‌ایست  
 گرچه بر اخوان عِبث بُد زایده  
 لیک بر محروم بانگِ چوب بود  
 لیک بر محروم و مُنکر بود خون  
 بر مُنافق مُردنست و ژندگی  
 که نه محرومند از وی اُمّتی  
 هست هر جان را یکی قُوتی دگر  
 پس نصیحت کردن او را راییست  
 گرچه پندارد که آن خود قوتِ اوست  
 روی در قوتِ مرض آورده است  
 قُوتِ علت را چو چَرِبش کرده است  
 قوتِ حیوانی مَر و ناسزا است  
 که خورد او روز و شب زین آب و گل  
 کو غذای وَالسَّما ذَاتِ الْحُبُک  
 خوردنِ آن بی‌گلو و آلتست  
 مَر حَسُود و دیو را از دودِ فرش  
 آن غذا را نه دهان بُد نه طَبَق  
 دل ز هر علمی صفایی می‌برد  
 چشم از معنی او حسّاسه‌ایست  
 وز قرانِ هر قرین چیزی بَری  
 لایقِ هر دو اثر زاید یقین

۱۰۷۴. B حذف کرده. D نامطلوب را نسخه بدل بانگ چوب آورده. ۱۰۷۵. بولاق، شد فزون. بولاق، و را حذف کرده. در D جای این دو مصراع با هم عوض شده. ۱۰۷۸. [چسب قبلی، فایده چه]. ۱۰۸۲. L قوت علت همچو چوبش. ۱۰۸۳. H آدمی بجای بشر، در بالا تصحیح شده. ۱۰۸۴. A روز و شب، حرف و در زیر اضافه شده. ۱۰۸۶. A بی گلو را آلتست. ۱۰۹۲. بولاق، ستاره بر ستاره.

- چون قِرانِ مرد و زن زاید بَشَر  
وز قِرانِ خاک با بارانها  
۱۰۹۵ وز قِرانِ سبزه‌ها با آدمی  
وز قِرانِ خرمی با جانِ ما  
قابلِ خوردن شود اجسامِ ما  
سُرخِ رویی از قِرانِ خون بود  
بهترینِ رنگها سرخی بود  
۱۱۰۰ هر زمینی‌کان قرین شد با زُحل  
قوتِ اندر فعل آید ز اِتِّفاق  
این معانی راست از چرخِ نُهم  
خَلق را طاق و طُرُم عاریتست  
از پی طاق و طُرُم خواری گشتند  
۱۱۰۵ بر امیدِ عِزِّ ده روزه خُلُوک  
چون نمی‌آیند اینجا که منم  
مَشْرِقِ خورشید بُرجِ قیرگون  
مَشْرِقِ او نسبتِ ذراتِ او  
ما که واپس ماندِ ذراتِ وِیم  
۱۱۱۰ باز گِردِ شمس می‌گردم عجب  
شمس باشد بر سببها مُطَّلَع  
صد هزاران بار ببردیم امید  
تو مرا باور مکن کز آفتاب  
ور شوم نومید نومیدی من  
۱۱۱۵ عینِ صُنْع از نفسِ صانع چون بُرد
- وز قِرانِ سنگ و آهن شد شَرَر  
میوه‌ها و سبزه و ریحانها  
دلخوشی و بی‌غمی و خرمی  
می‌بزاید خوبی و احسانِ ما  
چون برآید از تفرّجِ کامِ ما  
خون ز خورشیدِ خوشِ گلگون بود  
و آن ز خورشیدست و از وی می‌رسد  
شوره گشت و کِشت را نبُود مَحَل  
چون قِرانِ دیو با اهلِ نِفاق  
بی همه طاق و طُرُم طاق و طُرُم  
امر را طاق و طُرُم ماهیتست  
بر امیدِ عِزِّ در خواری خوشند  
گردنِ خود کرده‌اند از غم چو دوک  
کاندرین عِزِّ آفتابِ روشنم  
آفتابِ ما ز مَشْرِقها برون  
نی بر آمدنی فرو شد ذاتِ او  
در دو عالم آفتابی بی فِیم  
هم ز فرّ شمس باشد این سبب  
هم ازو حَبَلِ سببها مُنْقَطِع  
از که از شمس این شما باور کنید  
صبر دارم من و یا ماهی ز آب  
عینِ صُنْع آفتابست ای حَسَن  
هیچ هست از غیرِ هستی چون چَرَد

۱۰۹۶. L میفزاید. ۱۰۹۷. D چون بزاید. ۱۱۰۰. L بولاق، کو قرین شد. ۱۱۰۴. فاتح. عِزّ  
بجای از اشتباه چایی است. ویلسون، آز. ۱۱۰۶. D کندرین. ۱۱۰۹. AL بولاق.  
واپس مانده. A آفتاب بی کیم و بی فیم را در بالا نوشته. B آفتابی می‌کنیم، نیز H که در بالا  
تصحیح کرده. G آفتاب.  
۱۱۱۰. B باشند. ۱۱۱۲. A این را حذف کرده. ۱۱۱۴. [چاپ قبلی، من، با اضافه. متن  
تصحیح شد]. ۱۱۱۵. L نقش صانع. بولاق، صانع کی برد. D هستی چون خرد.

- جمله هستیها ازین روضه چَرند  
وآنکه گردشها از آن دریا ندید  
او ز بحر عَذْب آب شور خُورد  
بحر می‌گوید به دستِ راست خُور  
هست دستِ راست اینجا ظنِ راست ۱۱۲۰  
نیزه گردانیست ای نیزه که تو  
ما ز عشقِ شمس دین بی ناخنیم  
هان ضیاء الحق حُسام الدین تو زود  
تو تیای کبریای تیز فعل  
آنکه گر بر چشم اَعْمی بر زند ۱۱۲۵  
جمله کوران را دوا کن جُز حسود  
مَر حَسُودت را اگرچه آن منم  
آنکه او باشد حَسُودِ آفتاب  
اینت دردِ بی‌دوا کور است آه  
نَفی خورشیدِ ازل بایست او ۱۱۳۰  
باز آن باشد که باز آید به شاه  
راه را گم کرد و در ویران فتاد  
او همه نورست از نورِ رضا  
خاک در چشمش زد و از راه بُرد  
بر سَرِ جُغدانِش بر سر می‌زنند ۱۱۳۵
- گر بُراق و تازیان ور خود خَرند  
هر دم آرد رُو به محرابی جدید  
تا که آبِ شور او را کور کرد  
ز آبِ من ای کور تا یابی بَصَر  
کو بداند نیک و بد را کز کجاست  
راست می‌گرددی گهی گاهی دوتو  
وَرنه مانه این کور را بینا کنیم  
دارُوش کن گُوری چشم حَسُود  
داروی ظلمت کُش اسْتیز فعل  
ظلمتِ صد ساله را زو بر کند  
کز حَسُودی بر تو می‌آرد جحود  
جان مده تا همچنین جان می‌کنم  
وانکه می‌رنجد ز بُودِ آفتاب  
اینت افتاده ابد در قعر چاه  
کئی بر آید این مُرادِ او بگو  
باز کورست آنکه شد گم کرده راه  
باز در ویران بر جُغدان فتاد  
لیک کورش کرد سرهنگِ قضا  
در میانِ جُغد و ویرانش سپرد  
پَر و بَالِ نازنینش می‌کنند

۱۱۱۶. پس از این بیت. KL بولاق افزوده:

لیک اسپ کورکورانه چرد می‌نبیند روضه را زانست رد

همین بیت KL بولاق در حاشیه GH نیز اضافه شده. ۱۱۱۷. D بمحراب. ۱۱۲۰. بولاق، از کجاست. ۱۱۲۱. بولاق، آن نیزه. AH گه و گاهی. ۱۱۲۲. ABL بولاق، ما آن کور را. ۱۱۲۵. D پر زند. ۱۱۲۶. L که حسودی. ۱۱۲۷. AHK اگر چه کان منم. L خود منم. ۱۱۳۰. پس از این بیت، بولاق این عنوان را ضبط کرده: گرفتار شدن باز میان جُغدان بویرانه. ۱۱۳۱. B او بجای شد. ۱۱۳۲. AB بولاق، و را حذف کرده. بولاق، باز در ویرانه. ۱۱۳۳. A از نور ضیا، و H به همین ترتیب در حاشیه تصحیح کرده. L نور و ضیا. ۱۱۳۴. A وز راه. ۱۱۳۵. A بر سر جُغدانِش، در بالا تصحیح شده. AH می‌زدند.



وَلَوْلَه افتاد در جُفدان که ها  
 چون سگانِ کویِ پُر خشم و مهیب  
 باز گوید من چه در خوردم به جُغد  
 من نخواهم بود اینجا می‌روم  
 ۱۱۴۰ خویشتن مَکْشید ای جُفدان که من  
 این خراب آباد در چشم شماس  
 جُغد گفتا باز حیلَت می‌کُند  
 خانه‌های ما بگیرد او به مکر  
 می‌نماید سیری این حیلَت پَرست  
 ۱۱۴۵ او خورد از حرص طین را همچو دِئَس  
 لاف از شه می‌زند وز دستِ شه  
 خود چه جنسِ شاه باشد مرغکی  
 جنسِ شاهست او و یا جنسِ وزیر  
 آنچه می‌گوید ز مَکَر و فعل و فَن  
 ۱۱۵۰ ای نَت مالِیخولیای ناپذیر  
 هر که این باور کند از ابله‌یست  
 کمترین جُغد ار زند بر مغز او  
 گفت باز ار یک پَر من بشکند

باز آمد تا بگیرد جایِ ما  
 اندر افتادند در دَلقِ غریب  
 صد چنین ویران فدا کردم به جُغد  
 سوی شاهنشاه راجع می‌شوم  
 نَه مُقیم می‌روم سوی وطن  
 ورنه ما را ساعدِ شه باز جاست  
 تا ز خان و مان شما را بر کُند  
 بر کُند ما را به سالوسی ز و کُر  
 واللّه از جمله حریصان بترست  
 دُنبه مَسپارید ای یاران به خرس  
 تا بَرَد او ما سَلیمان را ز ره  
 مَشْنُوش گر عقل داری اندکی  
 هیچ باشد لایقِ گُوزینه سیر  
 هست سلطان با حَشَم جویای من  
 اینت لافِ خام و دامِ گول‌گیر  
 مرغکِ لاغر چه در خوردِ شهیست  
 مَر ورا یاری‌گری از شاه‌کو  
 بیخِ جُغدستان شهنشه بر کُند

۱۱۳۶. L قو قوئی افتاد. L که هان. L جای مان. [چاپ قبلی، جای ما. متن تصحیح شد].  
 ۱۱۳۷. GK مهیب، به فتح اول. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، پُر  
 چشم و مهیب، به ضم اول]. ۱۱۳۸. L نه بجای چه. ۱۱۴۱. A آن خراب. B نغز جاست.  
 L بار خواست. GK فاتح، ناز جاست. در H حرف اول هم مثل ب و هم مثل ن نقطه گذاری  
 شده. ۱۱۴۲. AD زخان مان. ۱۱۴۴. L بولاق، بدترست. ۱۱۴۸. BL بولاق، لوزینه. در  
 GH بنظر می‌رسد که گوزینه، نه لوزینه، قرائت اصلی بوده، اما سرکش گ پاک شده. گوزینه از  
 اعتبار نسخ خطی بهتری برخوردارست تا لوزینه قرائت فاتح. ۱۱۴۹. بولاق، زفعل مکر و  
 فن. L زفعل و مکر. ۱۱۵۰. L کورگیر.

۱۱۵۳. L این ابیات را آورده:

گفت باز ار یک پَر من بشکنید  
 بیخِ جُغدستان شهنشه بر کُند  
 یا زغم برگ گلی بر من زنید  
 خانهاتان جملگی بر سر زند

- جُغد چه بُود خود اگر بازی مرا  
 ۱۱۵۵ شَه کند تُوَده به هر شیب و فراز  
 پاسبانِ مَن عنایاتِ وِیست  
 در دلِ سلطانِ خیالِ مَن مُقیم  
 چون بپَراند مرا شَه در رَوش  
 همچو ماه و آفتابی می‌پرم  
 ۱۱۶۰ روشنیِ عَقَلها از فِکَر تَم  
 بازم و حیران شود در مَن هُما  
 شَه برای مَن ز زندانِ یاد کرد  
 یک دَمَم با جُغدها دَمَساز کرد  
 ای خُنگ جُغدی که در پروازِ مَن  
 ۱۱۶۵ در مَن آویزید تا نازان شوید  
 آنکه باشد با چنان شاهی حَبیب  
 هرکه باشد شاهِ دردش را دوا  
 مالکِ مُلکم نِیم مَن طبلِ خوار  
 طبلِ بازِ مَن ندایِ اِرْجِعی  
 ۱۱۷۰ مَن نِیم جنسِ شهنشه دُور ازو  
 نیست جنسِیت ز رُویِ شکل و ذات  
 بادِ جنسِ آتش آمد در قِوام  
 جنسِ ما چون نیست جنسِ شاهِ ما  
 چون فِنا شد مایِ ما او ماند فرد  
 ۱۱۷۵ خاک شد جان و نشانیهای او  
 خاکِ پایش شو برای این نشان
- دل برنجانَد کند با مَن جفا  
 صد هزاران خِرمَن از سَرهای باز  
 هرکجا که مَن رَوم شَه در پَیست  
 بی‌خیالِ مَن دلِ سلطانِ سَقیم  
 می‌پرم بر اوجِ دل چون پَر تَوش  
 پرده‌های آسَمانها می‌درم  
 اِنْفِطارِ آسَمان از فِطَر تَم  
 جُغد که بُود تا بداند سِرِ ما  
 صد هزاران بسته را آزاد کرد  
 از دَم مَن جُغدها را باز کرد  
 فِهم کرد از نیک‌بختی رازِ مَن  
 گرچه جُغدانید شَه‌بازان شوید  
 هرکجا افتد چرا باشد غریب  
 گرچو نِی نالد نباشد بی‌نوا  
 طبلِ بازم می‌زند شَه از کنار  
 حق گواهِ مَن بِرَغَمِ مُدعی  
 لیک دارم در تَاجلی نَور ازو  
 آب جنسِ خاک آمد در نبات  
 طبع را جنسِ آمدست آخرِ مُدام  
 مایِ ما شد بَهرِ مایِ او فِنا  
 پیش پایِ اسبِ او گَرْدَم چو گَرْد  
 هست بر خاکش نشانِ پایِ او  
 تا شوی تاجِ سِرِ گردن‌کشان

۱۱۵۴. A اگر یاری. ۱۱۵۵. AB بولاق، از را حذف کرده. ۱۱۵۷. [چاپ قبلی، در دل، بدون اضافه. متن تصحیح شد]. ۱۱۵۸. G فاتح، رَوش و پَر تَوش. ۱۱۵۹. L بولاق، بر درم. ۱۱۶۱. بولاق، از مَن هما. ۱۱۶۲. AH برای ما. ۱۱۶۴. G نیک‌بختی، با اضافه. ۱۱۶۵. BL بولاق، تا بازان شوید. ۱۱۶۶. A کجا باشد غریب. ۱۱۶۷. A نالان. ۱۱۷۱. A شکل ذات. ۱۱۷۲. GHK قِوام. L آمدت.

- تا که نفریبد شما را شکلِ من  
ای بساکس را که صورتِ راه زد  
آخر این جان با بدن پیوسته است  
تابِ نورِ چشم با پیهست جُفت ۱۱۸۰  
شادی اندر گرده و غم در جگر  
این تعلقها نه بی کیفست و چون  
جانِ کُل با جانِ جُز و آسیب کرد  
همچو مَریم جان از آن آسیبِ جیب  
آن مسیحی نه که بر خشک و ترست ۱۱۸۵  
پس ز جانِ جان چو حاملِ گشت جان  
پس جهان زاید جهان دیگری  
تا قیامت گر بگویم بشمُرم  
این سخنها خود به معنی یا ربیست  
چون کند تقصیر پس چون تن زند ۱۱۹۰  
هست لبیکی که نتوانی شنید
- نُقلِ من نوشید پیش از نُقلِ من  
قصدِ صورت کرد و بر الله زد  
هیچ این جان با بدن مانند هست  
نورِ دل در قطرهٔ خونی نهفت  
عقل چون شمعی درونِ مغزِ سر  
عقلها در دانشِ چونی زبون  
جان ازو دُری ستند در جیبِ کرد  
حامله شد از مسیحِ دلفریب  
آن مسیحی کز مساحتِ برترست  
از چنین جانی شود حاملِ جهان  
این حشر را وا نماید مَحْشَرِی  
من ز شرح این قیامت قاصرم  
حرفها دامِ دَم شیرین لبیست  
چونکه لبیکش به یا رب می رسد  
لیک سر تا پایِ بتوانی چشید

### کلوخ انداختنِ تشنه از سرِ دیوار در جوی آب

- بر لبِ جُو بود دیواری بلند  
مانعش از آب آن دیوار بود  
ناگهان انداخت او خستی در آب  
چون خطابِ یارِ شیرینِ لذیذ ۱۱۹۵
- بر سرِ دیوار تشنهٔ دردمند  
از پیِ آب او چو ماهی زار بود  
بانگِ آب آمد به گوشش چون خطاب  
مست کرد آن بانگِ آبش چون نبیذ

۱۱۷۷. در *D* جای نُقل و نُقل با هم عوض شده. [چاپ قبلی، نُقل، بدون نقطهٔ حرف اول. متن تصحیح شد]. ۱۱۷۹. *B* مانده هست. *L* مانسته است. *D* پیوند بجای مانند، در حاشیه تصحیح شده. ۱۱۸۲. *A* نی بجای نه. ۱۱۸۳. *A* چون کل. ۱۱۸۶. بولا، چو را حذف کرده. ۱۱۸۷. *AG* جهانی دیگری. ۱۱۸۹. *L* بمعنی یار نیست. *B* یا رست. *B* شیرین لبست. *D* شیرین دمست. ۱۱۹۰. *L* بس چون. ۱۱۹۱. *A* نتوانی چشید. ۱۱۹۵. بولا، شیرین و لذیذ. *GHK* مست بجای هست، اشتباه کتابت. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، هست].

از صفای بانگِ آب آن مُمْتَحَن  
 آب می‌زد بانگِ یعنی هَی تورا  
 تشنه گفت آبا مرا دو فایده‌ست  
 فایدهٔ اوّل سَمَاعِ بانگِ آب  
 ۱۲۰۰ بانگِ او چون بانگِ اِسْرَافیل شد  
 یا چو بانگِ رَعْدِ ایّامِ بهار  
 یا چو بر درویشِ ایّامِ زکات  
 چون دَمِ رحمان بُوَد کان از یَمَن  
 یا چو بُوی احمدِ مُرْسَل بُوَد  
 ۱۲۰۵ یا چو بُوی یوسفِ خوبِ لطیف  
 فایدهٔ دیگر که هر خشتی کزین  
 کز کَمیِ خشتِ دیوارِ بلند  
 پستیِ دیوارِ قُربی می‌شود  
 سجده آمد کندنِ خشتِ لَزَب  
 ۱۲۱۰ تا که این دیوارِ عالی‌گردنست  
 سجده نثوان کرد بر آبِ حیات  
 بر سَرِ دیوارِ هر کو تشنه‌تر  
 هر که عاشق‌تر بُوَد بر بانگِ آب  
 او ز بانگِ آب پُر می تا عُنُق  
 ۱۲۱۵ ای خُنکِ آن را که او ایّامِ پیش  
 اندر آن ایّامِ کِشِ قُدرتِ بُوَد

۱۱۹۶. A بولاق، آنجا. G از آنجا. A خشت زن. در D این بیت پس از بیت ۱۲۰۰ آمده.  
 ۱۱۹۷. [چاپ قبلی، آب، بدون الف. متن تصحیح شد]. ۱۲۰۰. D بانگ تو.  
 ۱۲۰۲. L هنگامِ نجات. ۱۲۰۵. بولاق، خوب و لطیف. پس از این بیت، L افزوده:  
 یا نسیم روضه دارالسلام      سوی عاصی میرسد بی انتقام  
 یا سوی مس سیه از کیمیا      میرسد پیغام کای ابله بیا  
 ۱۲۰۶. G ماء. H ماء. D که هر دفعه کند. ۱۲۰۸. D وصلی شود، در حاشیه تصحیح شده.  
 ۱۲۰۹. A موجبی. L قربت. ۱۲۱۰. A بولاق، فرو. ۱۲۱۳. D کلوخ سخت تر، در بالا تصحیح شده. ۱۲۱۴. L بانگ قُلُق، در حاشیه تصحیح شده.  
 ۱۲۱۵. D گذارد. ۱۲۱۶. L با قرائت صَحّت و قُوت. A زور و دل.

وآن جوانی همچو باغ سبز و تر  
چشمه‌های قوت و شهوت روان  
خانه مغمور و سقفش بس بلند  
پیش از آن که ایام پیری در رسد ۱۲۲۰  
خاک شوره گردد و ریزان و سُست  
آب زور و آب شهوت مُنْقَطِع  
ابرّوان چون پالدم زیر آمده  
از تشنّج رو چو پشتِ سوسمار  
روز بیگه لاشه لنگ و ره دراز ۱۲۲۵  
بیخهای خوی بد مُحکَم شده  
قوت بر کنندن آن کم شده  
می‌رساند بی‌دریغی بار و بر  
سبز می‌گردد زمین تن بدان  
معتدل ارکان و بی‌تخلیط و بند  
گردنت بندد به حبلِ مِنْ مَسَد  
هرگز از شوره نباتِ خوش نرُست  
او ز خویش و دیگران نا مُتَنَفِع  
چشم را نم آمده تاری شده  
رفته نطق و طعم و دندانها ز کار  
کارگه ویران عمل رفته ز ساز  
قوت بر کنندن آن کم شده

### فرمودنِ والی آن مرد را که آن خاز بُن را که نشانده‌ای بر سَرِ راه بر کن

همچو آن شخصِ درشتِ خوش سخن  
ره‌گذرِ یانش ملامت‌گر شدند  
در میانِ ره نشاند او خاربُن  
بس بگفتندش بکن آن را نگند

۱۲۱۷. در حاشیه D اضافه شده. AHL باغی. D باغ و.

۱۲۱۹. L تخلیط‌بند. پس از این بیت، L افزوده:

نور چشم و قوت ابدان بجا  
هین غنیمت دان جوانی ای پسر  
قصر محکم خانه روشن پر صفا  
سر فرود آور بکن خشت و مدر

۱۲۲۰. ABGHL بولاق، کایام. ۱۲۲۲. L رو بجای زور. ۱۲۲۳. L پاردم.

۱۲۲۴. ABD بولاق و فاتح، تشیخ. L و کهن‌ترین نسخ خطی، تشنّج، چنانکه در متن است. AK  
طعم دندانها. پس از این بیت، L افزوده:

پشت دو تا گشته دل سست و طنان  
بر سر ره زاد کم مرکوب سست  
تن ضعیف و دست و پا چون ریمان  
خانه ویران کار بی سامان شده  
غم قوی و دل تنک تن نادرست  
عمر ضایع سعی باطل راه دور  
دل ز افغان همچو نای انبان شده  
موی بر سر همچو برف از بیم مرگ  
نفس کاهل دل سیه تن ناصبور  
جمله اعضا زرد و لرزان همچو برگ

۱۲۲۶. A قوت از بر کنندن. عنوان: AGH آن مرد را، را حذف کرده. در حاشیه GK این  
خاربن اضافه شده. ۱۲۲۷. AL همچو آن مرد.

۱۲۲۸. H پس بجای بس. L مکن این را بلند. GHK این را نکند.

- هر دمی آن خاربن افزون شدی  
 ۱۲۳۰ جامه‌های خلق بدردیدی ز خار  
 چون به جد حاکم بدو گفت این بکن  
 مدتی فردا و فردا وعده داد  
 گفت روزی حاکمش ای وعده کز  
 گفت الْأَيَّامُ يَا عَمَّ بَيْنَنَا  
 ۱۲۳۵ تو که می‌گویی که فردا این بدان  
 آن درخت بد جوان‌تر می‌شود  
 خاربن در قوت و بر خاستن  
 خاربن هر روز و هر دم سبز و تر  
 او جوان‌تر می‌شود تو پیرتر  
 ۱۲۴۰ خاربن دان هر یکی خوی بدت  
 بارها از خوی خود خسته شدی  
 گر ز خسته گشتن دیگر کسان  
 غافلی باری ز زخم خود نه‌ای  
 یا تَبَرِ بر گیر و مردانه بزن  
 ۱۲۴۵ یا به گُلبن وصل کن این خار را  
 تا که نور او گشند نارِ تورا  
 تو مثال دوزخی او مؤمنست  
 مصطفی فرمود از گفت جَحِيم  
 گویدش بگذر ز من ای شاه زود  
 ۱۲۵۰ پس هَلَاكِ نار نور مؤمنست  
 نار ضد نور باشد روز عدل

۱۲۳۰. پس از این بیت L افزوده:

- چونک حاکم را خبر شد زین حدیث      یافت آگاهی ز فعل آن خبیث  
 ۱۲۳۱. AB بحد. L در مصراع اول، گفت آن گمراه را کین را بکن. ۱۲۳۸. AHL سبز تر.  
 ۱۲۴۶. [چاپ قبلی، نوو او. متن تصحیح شد]. ۱۲۴۸. AL که بجای کو. L لابه کرد او  
 زبیم. ۱۲۴۹. L ساز نارم را.

- گر همی خواهی تو دفع شرّ نار  
چشمه آن آب رحمت مؤمنست  
پس گریزانست نفس تو ازو  
ز آب آتش زان گریزان می شود ۱۲۵۵  
حسّ و فکر تو همه از آتشست  
آب نور او چو بر آتش چکد  
چون کند چک چک تو گویش مرگ و درد  
تا نسوزد او گلستانِ تورا  
بعد از آن چیزی که کاری بر دهد ۱۲۶۰  
باز پهنا می رویم از راه راست  
اندر آن تقریر بودیم ای حسود  
سال بیگه گشت وقت کشت نه  
کرم در بیخ درخت تن فتاد  
هین و هین ای راه رو بیگاه شد ۱۲۶۵  
این دو روزک را که زورت هست زود  
این قدر تخمی که ماندستت بباز  
تا نمردست این چراغ با گهر  
هین مگو فردا که فرداها گذشت  
پند من بشنو که تن بند قویست ۱۲۷۰
- آب رحمت بر دل آتش گمار  
آب حیوان روح پاکِ مُحسِنست  
زانکه تو از آتشی او آب جو  
کآتشش از آب ویران می شود  
حسّ شیخ و فکر او نور خوشست  
چک چک از آتش بر آید بر جهد  
تا شود این دوزخ نفس تو سرد  
تا نسوزد عدل و احسانِ تورا  
لاله و نسیرین و سیسَنبر دهد  
بازگردد ای خواجه راهِ ماکجاست  
که خرت لنگست و منزل دور زود  
جز سیه رویی و فعل زشت نه  
بایدش بر کند و در آتش نهاد  
آفتابِ عمر سوی چاه شد  
پر افشانی بکن از راه جود  
تا بروید زین دو دم عمر دراز  
هین فتیش ساز و روغن زودتر  
تا بکلی نگذرد ایام گشت  
کهنه بیرون کن گرت میل نویست

۱۲۵۲. D در دل آتش. ۱۲۵۴. BDGL بس گریزان، و در G در بالا اضافه شده زان. HK زان، که در H در بالا اضافه شده پس. A زان بجای پس. ۱۲۵۵. B کآتش او ز آب.  
۱۲۵۶. بولاق، حسّ تو و فکر تو از آتشست. ۱۲۵۹. در حاشیه DGH اضافه شده. A حذف کرده. این بیت الحاقی و از کهن ترین چهار نسخه خطی محذوف است. ۱۲۶۱. L می روم.  
۱۲۶۲. L بودم. L ای حسور. L دور دور. ۱۲۶۳. ABGHL بولاق، نی بجای نه، در هر دو مصراع. ۱۲۶۶. ADGHK بولاق، پیر افشانی. به نظر من احتمال آنکه این قرائت را بجای خود باز آوریم هست. پس از این بیت L افزوده:

این قدر تخمی که ماندستت بکار      تا در آخر بینی آنرا برگ و بار  
۱۲۶۷. بولاق، عمری. ۱۲۶۸. B فتیله ش. A و را حذف کرده. پس از این بیت در D بولاق عنوان: آفت تأخیر خیرات بفردا اضافه شده. ۱۲۶۹. L بگذرد.

لب ببند و کفِ پُر زَر بر گشا  
 تركِ شهوتها و لذتها سخاست  
 این سخا شاخِست از سرو بهشت  
 عُرْوَةُ الْوُثْقَى ست این تركِ هوا  
 ۱۲۷۵ تا بَرَد شاخ سخا ای خوبکیش  
 یوسفِ حُسنی و این عالمِ چو چاه  
 یوسفِ آمد رَسَن در زن دو دست  
 حمد لِّلّه کین رَسَن آویختند  
 تا ببینی عالمِ جانِ جدید  
 ۱۲۸۰ این جهانِ نیست چون هستان شده  
 خاک بر بادست بازی می‌کند  
 اینکه بر کارست بی‌کارست و پوست  
 خاک همچون آلتی در دستِ باد  
 چشمِ خاکی را به خاک افتد نظر  
 ۱۲۸۵ اسب داند اسب را کو هست یار  
 چشمِ حَسّ اسبست و نورِ حق سوار  
 پس آدب کن اسب را از خوی بد  
 چشمِ اسب از چشمِ شه رَهبر بود  
 چشمِ اسبان جز گیاه و جز چرا  
 ۱۲۹۰ نورِ حق بر نورِ حَسّ راکب شود  
 اسب بی‌راکب چه داند رسم راه  
 سوی حَسّی رَو که نورش راکبست  
 نورِ حَسّ را نورِ حق تزیین بود

بُخلِ تن بگذار پیش آور سخا  
 هرکه در شهوت فرو شد بر نخاست  
 وای او کز کف چنین شاخی بهشت  
 بر گشد این شاخ جان را بر سما  
 مَر تورا بالا کشان تا اصلِ خویش  
 وین رَسَن صَبَرست بر امر اله  
 از رَسَن غافل مشو بیگه شدست  
 فضل و رحمت را به هم آمیختند  
 عالمِ بس آشکار ناپدید  
 و آن جهانِ هست بس پنهان شده  
 کز نُمایی پرده سازی می‌کند  
 و آنکه پنهانست مغز و اصل اوست  
 باد را دان عالی و عالی نژاد  
 بادین چشمی بود نوعی دگر  
 هم سواری داند احوالِ سوار  
 بی‌سواره اسب خود ناید به کار  
 ورنه پیش شاه باشد اسب رد  
 چشمِ او بی چشمِ شه مضطر بود  
 هرگجا خوانی بگوید نه چرا  
 آنکهی جان سوی حق راغب شود  
 شاه باید تا بداند شاه‌راه  
 حَسّ را آن نور نیکو صاحبست  
 معنی نُورِ عَلٰی نور این بود

۱۲۷۱. ABGHLK بولاق، و پیش. ۱۲۷۴. G بولاق، عروۃ الوثقا است. L بر کشید.

۱۲۷۶. D چو چه. ۱۲۷۷. L اندر رَسَن. بولاق، بر زن. L تو دست. ۱۲۷۹. بولاق، آشکارا.

۱۲۸۰. D چون بجای بس، و در بالا نوشته پس. ۱۲۸۱. ABGH بولاق، و بازی.

۱۲۸۳. D عادل نژاد. ۱۲۸۴. L جسم خاکی.

۱۲۸۶. L جسم گل اسبست و نور دل سوار. L بی‌سوار این اسب.



- نورِ حَسّی می‌گشود سوی ثَرّی  
 ۱۲۹۵ زانکه مَحسوسات دوتَرِ عالَمِیست  
 لیک پیدا نیست آن راکِبِ بَرّو  
 نورِ حَسّی کو غَلِیظست و گران  
 چونکه نورِ حِس نمی‌بینی ز چشم  
 نورِ حِس با این غَلِیظی مُختفیست  
 ۱۳۰۰ این جهان چون خَس به‌دستِ بادِ غیب  
 گه بلندش می‌کند گاهیش پَسْت  
 گه یَمینش می‌برد گاهی یَسار  
 دست پنهان و قلم بین خط‌گزار  
 تیرِ پَرّان بین و ناپیدا کمان  
 ۱۳۰۵ تیر را مَشکن که آن تیرِ شَهِیست  
 ما رَمِیت اِذْ رَمِیتِ گفت حق  
 خشم خود بَشکن تو مَشکن تیر را  
 بوسه ده بر تیر و پیشِ شاهِ بَر  
 آنچه پیدا عاجز و بسته و زبون  
 ۱۳۱۰ ما شکاریم این چنین دامی که راست  
 می‌دَرَد می‌دوزد این خِیاط کو  
 ساعتی کافر کند صَدِیق را  
 زانکه مُخلِص در خطر باشد ز دام  
 نورِ حَقّش می‌بَرَد سوی عُلّی  
 نورِ حق دریا و حِس چون شَبَنمِیست  
 جُزْ به آثار و به گفتارِ نکو  
 هست پنهان در سَوادِ دیدگان  
 چون ببینی نورِ آن دینی ز چشم  
 چون خَفی ثَبود ضیایی کان صَفیست  
 عاجزی پیش گرفت و دادِ غیب  
 گه دُرستش می‌کند گاهی شِکست  
 گه گُلستانش کند گاهیش خار  
 اسب در جُولان و ناپیدا سوار  
 جانها پیدا و پنهان جانِ جان  
 نیست پَرتاوی ز شَصتِ آگهیست  
 کارِ حق بر کارها دارد سَبَق  
 چشم خَشَمَت خون شمارد شیر را  
 تیرِ خُون‌آلود از خُونِ تو تَر  
 و آنچه ناپیدا چنان تُند و حَرّون  
 گُویِ چوگانیم چوگانی کجاست  
 می‌دَمَد می‌سوزد این نَفّاط کو  
 ساعتی زاهد کند زَنَدِیق را  
 تا ز خود خالص نگردد او تمام

۱۲۹۷. K سیاهی دیدگان. ۱۲۹۸. A بینی بجای دینی. ۱۳۰۰. A بدست و باد غیب. BGHK  
 پیش، با اضافه. [متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، پیشه]. AD داد عیب.  
 ۱۳۰۲. بولاق، یمینش میکند. پس از این بیت، L افزوده:  
 گه به بحرش می‌برد گاهی ببر گاه خشکش میکند گاهیش تر  
 ۱۳۰۳. D اسب ناپیدا و در جولان سوار. GHK این بجای آن. B تیر پرتاوی. بولاق،  
 نیست پرتابی. A و شصت. بولاق، زشت. L زدست. ۱۳۰۷. L خون نماید.  
 ۱۳۰۸. AL خون آلوده. A از خون جگر، و به همین صورت در H در بالا تصحیح شده. در A  
 در بالای جگر، ظاهراً به خط اصلی، کلمات تو تر نوشته شده. ۱۳۰۹. A بولاق، بسته زبون.  
 ABH بولاق، چنین. ۱۳۱۰. D و چوگانی. ۱۳۱۳. L باشد مدام.

- ز آنکه در راهست و ره زن بی حدست  
 ۱۳۱۵ آینه خالص نگشت او مُخلِص است  
 چونکه مُخلِص گشت مُخلِص باز رست  
 هیچ آبینه دگر آهن نشد  
 هیچ انگوری دگر غُوره نشد  
 پخته گرد و از تَغیّر دُور شو  
 ۱۳۲۰ چون ز خود رستی همه بُرهان شدی  
 ور عیان خواهی صلاح دین نمود  
 فقر را از چشم و از سیمای او  
 شیخ فعّالست بی آلت چو حق  
 دل به دست او چو موم نرم رام  
 ۱۳۲۵ مُهر مومش حاکی انگشتریست  
 حاکی اندیشه آن زرگرس  
 این صدا در کوه دلها بانگ کیست  
 هر کجا هست او حکیمست اوستاد  
 هست که کاوا مُثَنّا می کند  
 ۱۳۳۰ می زهاند کوه از آن آواز و قال  
 چون ز که آن لطف بیرون می شود  
 زان شاهنشاه همایون نعل بود  
 جان پذیرفت و خرد اجزای کوه

۱۳۱۵. *B* بولاق، آینه نوشته، با اضافه. *A* مقبض بجای مقنص. *D* منقص، نیز *L* در حاشیه.  
 ۱۳۱۷. *A* گندمی. *L* نان گندمین. ۱۳۲۱. در حاشیه *D* اضافه شده. *A* حذف کرده. بولاق،  
 گر عیان، *KL* بولاق، صلاح الدین. این بیت و دو بیت پس از آن را *A* حذف کرده، نیز *DGH*.  
 این ابیات ابتدا در *B* آمده؛ در حاشیه *G* با عنوان ولدی اضافه شده، نیز در حاشیه *H* شاید  
 سلطان ولد، داماد صلاح الدین، آنها را سروده باشد. ۱۳۲۲. در حاشیه *D* اضافه شده. *A*  
 حذف کرده. *B* فقر را از جسم. ۱۳۲۳. در حاشیه *D* اضافه شده. *A* حذف کرده. [چاپ قبلی،  
 شیخ، با اضافه. متن تصحیح شد]. اما هر دو قرائت ممکن است. *L* بولاق، بی گفتن.  
 ۱۳۲۴. *L* نامه سازد. ۱۳۲۹. *DL* کاوا از مثنا. ۱۳۳۰. *AL* می رهاند. ۱۳۳۱. [چاپ قبلی،  
 خون میشود. متن تصحیح شد].

- نه ز جان یک چشمه جوشان می شود  
 نه صدای بانگ مشتاقی دَرُو ۱۳۳۵  
 کو حَمِیت تا ز تیشه وز گلند  
 بُوکه بر اجزای او تابَد مَهی  
 چون قیامت کوه‌ها را بر کند  
 این قیامت زان قیامت کئی کَمست  
 هر که دید این مرهم از زخم ایمنست ۱۳۴۰  
 ای خُنک زشتی که خوبش شد حریف  
 نانِ مرده چون حریفِ جان شود  
 همیزم تیره حریفِ نار شد  
 در نمک‌لان چون خر مرده فتاد  
 صِبْغَةَ اللَّهِ هست خُمِ رنگِ هُو ۱۳۴۵  
 چون در آن خُم افتد و گویش قُم  
 آن منم خُم خود انا الْحَقْ گفتنست  
 رنگِ آهن مَخُو رنگِ آتشست  
 چون به سرخی گشت همچون زرِ کان  
 شد ز رنگ و طبع آتش مُحْتَشَم ۱۳۵۰  
 آتشم من گر تورا شکست و ظَن  
 آتشم من گر تورا شد مُشْتَبِه  
 آدمی چون نور گیرد از خدا
- نه بدن از سبزپوشان می شود  
 نه صفای جرعه ساقی دَرُو  
 این چنین گه را به کلی بر کنند  
 بُوکه بر وی تاب مَه یابد رهی  
 پس قیامت این گرم کئی می کند  
 آن قیامت زخم و این چون مرهمست  
 هر بدی کین حُسن دید او مُحْسِنست  
 وای گل‌رویی که جُفتش شد خریف  
 زنده گردد نان و عینِ آن شود  
 تیرگی رفت و همه انوار شد  
 آن خری و مُردگی یکسو نهاد  
 پیسه‌ها یک‌رنگ گردد اندرو  
 از طرب گوید منم خُم لا تَلُم  
 رنگِ آتش دارد اِلَّا آهنست  
 زاتشی می‌لافتد و خامش و شست  
 پس انا النَّارست لافش بی‌زبان  
 گوید او من آتشم من آتشم  
 آزمون کن دست را بر من بزن  
 روی خود بر روی من یکدم بنه  
 هست مَسْجودِ ملایک ز اجْتِبا

۱۳۳۷. L بولاق. بوکه، در هر دو مصراع چنان که در متن است. ۱۳۳۸. AKL در مصراع دوم، پس قیامت این گرم کی می‌کند، نیز H که در حاشیه تصحیح شده؛ این قرائت در حاشیه G اضافه شده و قافیه آن نشان می‌دهد که قرائت کهنتری است. [چاپ قبلی، بر سرِ ما سایه کی می‌افگند. متن تصحیح شد]. D کئی. ۱۳۳۹. D و آن قیامت زخم. ۱۳۴۴. L بولاق، نمکدان. A یکسان نهاد. ۱۳۴۵. G صِبْغَةُ. L بولاق، رنگ خُم هُو. AB DL بولاق، چند نسخه چاپی و ویلسون، پیشها. GHK پیسها. ۱۳۴۸. AL زانک آهن. L در مصراع دوم، زانک آهن دارد و آهن و شست. ۱۳۵۱. A آتش من. D شکست. ABGHL بولاق، بر من بزن. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، در من بزن]. ۱۳۵۲. AL آتش من. ABGHL بر تو گر شد.

- ۱۳۵۵ نیز مَسْجُودِ کسی کو چون مَلْک  
آتشِ چه آهنِ چه لب ببند  
پائی در دریا مَنه کم گو از آن  
گرچه صد چون من ندارد تابِ بحر  
جان و عقلِ من فدای بحر باد  
تا که پایم می رود رانم دَرُو  
بی ادب حاضر ز غایب خوشترست  
ای تن آلوده به گِردِ حوضِ گِرد  
پاک کو از حوضِ مَهجور اوفتاد  
پاکی این حوض بی پایان بُوَد  
زانکه دل حوضست لیکن در کمین  
۱۳۶۵ پاکی محدودِ تو خواهد مَدَد  
آبِ گفَتِ آلوده را در من شتاب  
گفت آب این شرم بی من کئی رُود  
ز آب هر آلوده کو پنهان شود  
دل ز پایه حوضِ تن گِلناک شد  
۱۳۷۰ گِردِ پایه حوضِ دل گرد ای پسر  
بحرِ تن بر بحرِ دل برهم زنان  
گر تو باشی راست ور باشی تو کُژ  
پیش شاهان گر خطر باشد به جان  
شاه چون شیرین تر از شکر بُوَد  
۱۳۷۵ ای ملامت گر سلامت مَر تورا  
رسته باشد جانش از طُغیان و شک  
ریش تشبیه مُشَبِّه را مَخند  
بر لبِ دریا خُمُش کن لب گزان  
لیک من نشکیم از غرقابِ بحر  
خونبهای عقل و جان این بحر داد  
چون نماند پا چو بَطَّانم دَرُو  
حلقه گرچه کُژ بُوَد نه بر دَرست  
پاک کئی گردد برونِ حوضِ مَرَد  
او ز پاکی خویش هم دُور اوفتاد  
پاکی اجسام کم میزان بُوَد  
سوی دریا راه پنهان دارد این  
ورنه اندر خرج گم گردد عَدَد  
گفت آلوده که دارم شرم از آب  
بی من این آلوده زایل کئی شود  
الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ بُوَد  
تن ز آب حوضِ دلها پاک شد  
هان ز پایه حوضِ تن می کُن حَذَر  
در میانشان بَرَزَخُ لَا يَبْغِيَان  
پیشتر می غُزِ بِلَو واپس مَغْزُ  
لیک نشکینند ازو باهِمَتان  
جان به شیرینی رُود خوشتر بُوَد  
ای سلامت جُو تُو ی واهی اَلْعُرَى

۱۳۵۴. A و را حذف کرده. ۱۳۵۵. بولاق آتشی. بولاق، آهنی. L مشبّه بر مخند. A بخند.  
۱۳۵۶. ABGHLK بولاق، گوی. ۱۳۵۷. D تا که صد. GK لیک می نشکیم. ۱۳۵۸. A عقل  
و جان من. نیز H در زیر تصحیح کرده. K خونبهای جان و عقل. ۱۳۵۹. A حذف کرده.  
۱۳۶۰. A حذف کرده. ۱۳۶۲. L او ز طهر خویش. ۱۳۶۴. بولاق، حوضبست.  
۱۳۷۳. A بولاق، نشکیند. L نشکینند عالی همتان. ۱۳۷۵. L ملامت مر ترا. B تویی واهی  
العرى. بولاق و فاتح، رها کن تو مرا. K ای سلامت جو رها کن تو مرا، نیز در حاشیه GH.

جان من کوره‌ست با آتش خوشست  
همچو کوره عشق را سوزیدنیست  
برگ بی‌برگی تورا چون برگ شد  
چون تورا غم شادی افزودن گرفت  
آنچه خوفِ دیگران آن امنِ تُست ۱۳۸۰  
باز دیوانه شدم من ای طبیب  
حلقه‌های سلسله تو ذو فنون  
داد هر حلقه فنونی دیگرست  
پس فنون باشد جنون این شد مثل  
آن چنان دیوانگی بگسست بند ۱۳۸۵

کوره را این بس که خانه آتشست  
هرکه او زین کور باشد کوره نیست  
جان باقی یافتی و مرگ شد  
روضه جانت گل و سوسن گرفت  
بط قوی از بحر و مرغ خانه سُست  
باز سودایی شدم من ای حبیب  
هر یکی حلقه دهد دیگر جنون  
پس مرا هر دم جنونی دیگرست  
خاصه در زنجیر این میر اجل  
که همه دیوانگان پندم دهند

### آمدنِ دوستان به بیمارستان جهتِ ذالنون قدس الله سرّه العزیز

این چنین ذالنونِ مصری را فتاد  
شور چندان شد که تا فوقِ فلک  
هین مننه تو شورِ خود ای شوره‌خاک  
خلق را تابِ جنونِ او نبود  
چونکه در ریشِ عوام آتش فتاد ۱۳۹۰  
نیست امکان وا کشیدن این لگام  
دیده این شاهان ز عامه خوفِ جان  
چونکه حکم اندر کفِ زندان بود

کاندرو شور و جنونِ نو بزد  
می‌رسید از وی جگرها را نمک  
پهلوی شورِ خداوندانِ پاک  
آتش او ریش‌هاشان می‌ربود  
بند کردندش به زندانی نهاد  
گرچه زین ره تنگ می‌آیند عام  
کین گره کورند و شاهان بی‌نشان  
لاجرم ذالنون در زندان بود

۱۳۷۶. A بولاق، جان من کورست. ۱۳۷۷. A سوزیده نیست. BL زین کوره باشد کور نیست. ۱۳۷۹. بولاق، شادی افزون گرفت. L چون ز غم شادیت افزونی گرفت. ۱۳۸۲. A در فنون. ۱۳۸۴. A بولاق، فنون آمد جنون. ۱۳۸۵. بولاق، کین همه. L بندم دهند. عنوان: بولاق، جهت برش (پرسش) ذوالنونِ مصری، نیز L که پرسیدن ذوالنون ضبط کرده. K جهت پرسش ذالنون، به همین صورت در حاشیه GH تصحیح شده. G ذالنون رحمة الله علیه. همه نسخ خطی سده هفتم و هشتم در اینجا و در ابیات ۱۳۸۶ و ۱۳۹۳ ذالنون ضبط کرده‌اند. ۱۳۸۶. L بولاق، ذوالنون. GK جنونی. [چاپ قبلی، جنون نو متن تصحیح شد]. ۱۳۸۷. A فرق فلک. ۱۳۹۰. L بزندان رو نهاد. ۱۳۹۱. L لجام. L ننگ میدارند عام. ۱۳۹۲. A دید این شاهان. ۱۳۹۳. بولاق، ذوالنون.

- یک سواره می‌رود شاهِ عظیم  
 ۱۳۹۵ دُر چه دریا نِهان در قطره‌ای  
 آفتابی خویش را ذره نمود  
 جمله ذرات در وی مَحْوَ شد  
 چون قلم در دستِ غَداری بود  
 چون سَفیهان راست این کار و کیا  
 ۱۴۰۰ انبیا را گفته قوم راه گم  
 جهل ترسا بین امان انگيخته  
 چون به قَوْلِ اوست مصلوبِ جهود  
 چون دلِ آن شاه زیشان خون بُود  
 زَرِ خالص را و زرگر را خطر  
 ۱۴۰۵ یوسفان از رَشکِ زشتان مخفیند  
 یوسفان از مکرِ اخوان در چهند  
 از حَسَدِ بر یوسفِ مصری چه رفت  
 لاجرم زینِ گرگِ یعقوبِ حلیم  
 گرگِ ظاهر گِردِ یوسفِ خود نگشت  
 ۱۴۱۰ زخم کرد اینِ گرگِ وز عذرِ لَبِق  
 صد هزارانِ گرگ را این مکر نیست  
 زآنکه حَشَرِ حاسدانِ روزِ گزند  
 حَشَرِ پُرحرصِ خَسِ مُردارخوار  
 زانیان را گنند اندامِ نِهان

۱۳۹۵. بولاق، در چه دریای نِهان. L در دریای نِهان. L درج اندر. G درج را نسخه بدل مخفی داده. ۱۳۹۸. A بر دست غَداری. ۱۴۰۰. GH قومی. ۱۴۰۱. D جهل ترسایان امان. A بولاق، شد آویخته؛ H به همین صورت در حاشیه تصحیح کرده. در G جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده، اما این خطا با خطی که بصورت مایل بین این دو بیت کشیده شده مشخص شده. ۱۴۰۷. A رفت بجای زفت. ۱۴۰۸. D یعقوب زینِ گرگ حلیم. ۱۴۰۹. A حَسَد را حذف کرده. ۱۴۱۰. GH رحم بجای زخم. L و چه زخم لَبِق، در حاشیه تصحیح شده. B انا. GH که انا. ۱۴۱۳. بولاق، و مردار خوار. D صورت گرگی، به قلمی متأخرتر تصحیح شده. ۱۴۱۴. L بولاق، گنده، در هر دو مصراع.

- ۱۴۱۵ گندِ مخفی کان به دلها می‌رسید  
بیشه‌ای آمد وجودِ آدمی  
در وجودِ ما هزاران گرگ و خوک  
حُکم آن خُو راست کان غالب‌ترست  
سیرتی کان در وجودت غالب‌ست  
۱۴۲۰ ساعتی گرگی درآید در بَشَر  
می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها  
بلکه خود از آدمی در گاو و خر  
اسبِ سُکسُک می‌شود رهوار و رام  
رفت اندر سگ ز آدمیان هوس  
۱۴۲۵ در سگِ اصحابِ خویی زان و فود  
هر زمان در سینه نوعی سر کند  
ز آن عجب بیشه که هر شیر آگه‌ست  
دزدی کن از درون مرجانِ جان  
چونکه دزدی باری آن دُرِ لطیف
- گشت اندر حَشَر محسوس و پدید  
بر حذر شو زین وجود ار زان دمی  
صالح و ناصالح و خوب و خَشوک  
چونکه زربیش از مِس آمد آن زَرست  
هم بر آن تصویر حَشَرَت واجب‌ست  
ساعتی یوسف‌رخ‌ی همچون قمر  
از ره پنهان صَلاح و کینه‌ها  
می‌رود دانایی و علم و هنر  
خِرَس بازی می‌کند بُز هم سلام  
تا شَبان شد یا شکاری یا حَرَس  
رفت تا جویای الله گشته بود  
گاه دیو و گه مَلک گه دام و دَد  
تا به‌دام سینه‌ها پنهان ره‌ست  
ای گم از سگ از درونِ عارفان  
چونکه حامل می‌شوی باری شریف

### فهم کردنِ مریدان که ذالنون دیوانه نشده است، قاصد کرده است

- ۱۴۳۰ دوستان در قصه ذالنون شدند سوی زندان و در آن رأیی زدند

۱۴۱۷. A و را پیش از خوب حذف کرده. GH خشوک؛ نیز همه نسخ خطی من. ویلسون، خشوک. ۱۴۱۸. A حکم آن خوارست. L حکم او آن خوست. بولاق، حکم آن خویست. ۱۴۱۹. G بر وجودت. ۱۴۲۳. A و را حذف کرده. ۱۴۲۴. L رفت در سگ ز آدمی حرص و هوس. بولاق، یا شبان شد. ۱۴۲۵. BGHKL بولاق، وفود، ظاهراً A نیز؛ همه نسخ چاپی ترکی و نسخ خطی من. [متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، رُقود]. A رفته. ۱۴۲۸. L از در و مرجان جان. ۱۴۲۹. پس از این بیت، L افزوده:

چونک ذوالنون سوی زندان رفت شاد  
دوستان از هر طرف بنهاد رو  
عنوان: B ذوالنون. بولاق، شیخ ذوالنون مصری. بولاق، دیوانه نشده قاصدا. GK دیوانه  
نشده. ۱۴۳۰. بولاق، ذوالنون. L مجنون.

بند بر پا دست بر سر زافتقاد  
سوی زندان بهر پرسش بهر او

کین مگر قاصد کند یا حکمتیست  
 دُور دُور از عقلِ چون دریای او  
 حاشا لله از کمالِ جاهِ او  
 او ز شرِّ عامه اندر خانه شد  
 ۱۴۳۵ او ز عارِ عقلِ کُندِ تن پَرست  
 که ببندیدم قوی وز سازِ گاو  
 تا ز زخمِ لَختِ یابم من حیات  
 تا ز زخمِ لَختِ گاوی خوش شوم  
 زنده شد کُشته ز زخمِ دُمِ گاو  
 ۱۴۴۰ کُشته بر جَست و بگفت اَسرار را  
 گفت روشن کین جماعت کُشته‌اند  
 چونکه کُشته گردد این جسم گران  
 جانِ او بیند بهشت و نَار را  
 و اُنماید خونیانِ دیو را  
 ۱۴۴۵ گاو کُشتن هست از شرطِ طریق  
 گاوِ نَفْسِ خویش را زوتر بکُش  
 او درین دین قبله‌ای و آیت‌ست  
 تا جنون باشد سَفَه‌فرمای او  
 کابُر بیماری بپوشد ماهِ او  
 او ز ننگِ عاقلان دیوانه شد  
 قاصدا رفتست و دیوانه شدست  
 بر سر و پشتم بزن وین را مَکاو  
 چون قَتیل از گاوِ موسی ای ثقات  
 همچو کُشته و گاوِ موسی گش شوم  
 همچو مَسّ از کیمیا شد زَر ساو  
 و اُنمود آن زُمَره خون‌خوار را  
 کین زمان در خصمِیم آشفته‌اند  
 زنده گردد هستی اسرازدان  
 باز داند جَمَله اسرار را  
 و اُنماید دامِ خُدعه و ریو را  
 تا شود از زخمِ دُمّش جان مُفیق  
 تا شود رُوحِ خفی زنده و بهُش

### رجوع به حکایتِ ذالنون قدّس الله روحه

چون رسیدند آن نفر نزدیکِ او      بانگ بر زد هَی کیانید اِتَّقُوا

۱۴۳۲. *G* دور دور. با اضافه. *L* باشد جگر فرسای او. ۱۴۳۴. [چاپ قبلی، شرّ، بدون  
 اضافه. متن اصلاح شد]. ۱۴۳۵. بولاق، و تن پرست. ۱۴۳۶. *BDL* که ببندم ای فتی وز  
 ساز گاو. *H* قرائت *BDL* را در حاشیه نسخه بدل داده. *A* سار گاو. *L* بر سر و پایم.  
 ۱۴۳۷. *L* از گاو عالم، در حاشیه تصحیح شده. ۱۴۳۸. در حاشیه *D* اضافه شده. *BGH*  
 کُشته و گاو موسی. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، همچو کُشته گاوِ موسی]. ۱۴۳۹. *D* در  
 حاشیه. *A* زمس دُمِ گاو، نیز *H* که در بالا تصحیح شده. ۱۴۴۰. *A* وانمودن زمره.  
 ۱۴۴۱. بولاق، این جماعت. *L* در خصمِیم بر پشته‌اند. ۱۴۴۴. *B* خونیان و دیو را.  
 ۱۴۴۶. *D* زودتر. *ABL* بولاق، و را حذف کرده.  
 عنوان: *L* بولاق، ذوالنون. *G* ذالنون رحمة الله علیه.



با ادب گفتند ما از دوستان  
 چونی ای دریای عقلِ ذو فنون  
 ۱۴۵۰ دودِ گلخن کئی رسد در آفتاب  
 وَا مَگیر از ما بیان کن این سخن  
 مَر مُجَبَّان را شاید دُور کرد  
 راز را اندر میان آور شها  
 ما مُجَبِّ و صادق و دل خسته ایم  
 ۱۴۵۵ فُحش آغازید و دُشنام از گزاف  
 برجهد و سنگ پَران کرد و چوب  
 قهقهه خندید و جنبانید سَر  
 دوستان بین کو نشانِ دوستان  
 کئی کِران گیرد ز رنج دوست دوست  
 ۱۴۶۰ نَه نشانِ دوستی شد سَرخوشی  
 دوست همچون زر بلا چون آتشست  
 بَهرِ پرسش آمدیم اینجا به جان  
 این چه بُهتِ آنست بر عقلت جنون  
 چون شود عنقا شکسته از غراب  
 ما مُجَبَّانیم با ما این مَکَن  
 یا به روپوش و دَغَل مَغرور کرد  
 رُو مَکَن در ابر پنهانی مَها  
 در دو عالم دل به تو در بسته ایم  
 گفت او دیوانگانه زی و قاف  
 جملگی بگریختند از بیم کوب  
 گفت بادِ ریشِ این یاران نگر  
 دوستان را رنج باشد همچو جان  
 رنج مغز و دوستی آن را چو پوست  
 در بلا و آفت و مَحنت کُشی  
 زَرِ خالص در دلِ آتش خوشست

### امتحان کردنِ خواجه لقمان زیرکی لقمان را

نَه که لُقمان را که بنده پاک بود  
 خواجه اش می داشتی در کار پیش  
 زآنکه لقمان گرچه بنده زاد بود  
 ۱۴۶۵ گفت شاهی شیخ را اندر سخن  
 گفت ای شه شرم ناید مَر تورا  
 روز و شب در بندگی چالاک بود  
 بهترش دیدی ز فرزندِ خویش  
 خواجه بود و از هوا آزاد بود  
 چیزی از بخشش زمن درخواست کن  
 که چنین گویی مرا زین برتر آ

۱۴۵۲. بولاق، و دغل مهجور کرد. ۱۴۵۴. بولاق، محب صادق. پس از این بیت L افزوده:

راز را از دوستان پنهان مکن در میان نه راز و قصد جان مکن

۱۴۵۸. L رنج کی باشد زجان. ۱۴۵۹. A کی گران گردد. ۱۴۶۰. D در اصل، در بلا و

محنت و آفت کُشی، نیز L که و را پس از محنت حذف کرده. ۱۴۶۲. L همچو آن لقمان.

A روز شب. ۱۴۶۳. AK خواجه او را داشتی، به همین صورت در H تصحیح شده.

۱۴۶۴. L بولاق، بنده زاده. L بولاق، آزاده. پس از این بیت، AHK بولاق، حکایت را به

صورت عنوان آورده، که در D اضافه شده.

۱۴۷۰ من دو بنده دارم و ایشان حقیر  
 گفت شه آن دو چه اند آن زَلْتَسْت  
 شاه آن دان کو ز شاهی فارغست  
 مخزن آن دارد که مخزن ذات اوست  
 ۱۴۷۵ خواجه لقمان به ظاهر خواجه‌وش  
 در جهان باز گونه زین بسیست  
 مَر بیابان را مَفَازَه نام شد  
 یك گُرَه را خود مُعَرَف جامه‌است  
 یك گُرَه را ظاهر سالوس زهد  
 نور باید پاك از تقلید و غول  
 در رَوَد در قَلْبِ او از راه عقل  
 بندگان خاصِ عَلامِ الْغُیُوب  
 در درون دل در آید چون خیال  
 ۱۴۸۰ در تَن گُنْجَشك چه بود برگ و ساز  
 آنکه واقف گشت بر اسرارِ هُو  
 آنکه بر افلاك رفتارش بود  
 در کفِ داود کاهن گشت مُوم  
 بود لقمان بنده‌شکلی خواجه‌ای  
 ۱۴۸۵ چون رود خواجه به جای ناشناس  
 او بپوشد جامه‌های آن غلام  
 در پیش چون بندگان در ره شود  
 گوید ای بنده تو رو بر صدر شین  
 و آن دو بر تو حاکمانند و امیر  
 گفت آن یک خشم و دیگر شهوتست  
 بی مه و خورشید نورش بازغست  
 هستی او دارد که با هستی عدوست  
 در حقیقت بنده لقمان خواجه‌اش  
 در نظرشان گوهری کم از خسیست  
 نام و رنگی عقلشان را دام شد  
 در قبا گویند کو از عامه‌است  
 نور باید تا بود جاسوس زهد  
 تا شناسد مرد را بی فعل و قول  
 نقد او بیند نباشد بند نقل  
 در جهان جان جواسیس القلوب  
 پیش او مکشوف باشد سر حال  
 که شود پوشیده آن بر عقل باز  
 سر مخلوقات چه بود پیش او  
 بر زمین رفتن چه دشوارش بود  
 مُوم چه بود در کف او ای ظلوم  
 بندگی بر ظاهرش دیباجه‌ای  
 در غلام خویش پوشاند لباس  
 مَر غلام خویش را سازد امام  
 تا نباید زو کسی آگه شود  
 من بگیرم کفش چون بنده کِهین

۱۴۶۸. L آن دو کیند. بولاق، ذلتست. GK این زلتست. ۱۴۷۰. D کی با هستی. ۱۴۷۱.  
 ABGK همزه بنده را حذف کرده. ۱۴۷۳. [چاپ قبلی، هر بیابان. متن تصحیح شد]. A نام  
 رنگی. ۱۴۷۶. ویلسون، عول که از پشتوانه هیچ نسخه خطی برخوردار نیست. D در فعل. L  
 از فعل. ۱۴۸۰. BGK بولاق، چیست از برگ و ساز، و در H به همین صورت تصحیح شده.  
 در D جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده. ۱۴۸۴. DL شکل خواجه.  
 ویلسون، بندگی. B در ظاهرش. ۱۴۸۵. L میری بجای خواجه. ۱۴۸۷. D در اصل، تا  
 نباشد. ۱۴۸۸. A ای بنده برو. AB بولاق، در صدر. A نشین. H ای بنده برو در صدر شین.

- تو درشتی کن مرا دشنام ده  
 ۱۴۹۰ ترک خدمت خدمت تو داشتم  
 خواجگان این بندگیها کرده اند  
 چشم پُر بودند و سیر از خواجگی  
 وین غلامان هوا بر عکس آن  
 آید از خواجه ره افگندگی  
 ۱۴۹۵ پس از آن عالم بدین عالم چنان  
 خواجه لقمان ازین حال نهان  
 راز می دانست خوش می راند خر  
 مَر و را آزاد کردی از نخست  
 زآنکه لقمان را مراد این بود تا  
 ۱۵۰۰ چه عجب که سر ز بد پنهان کنی  
 کار پنهان کن تو از چشمان خود  
 خویش را تسلیم کن بر دام مُزد  
 می دهند افیون به مرد زخم مند  
 وقت مرگ از رنج او را می درند  
 ۱۵۰۵ چون به هر فکری که دل خواهی سپرد  
 هر چه اندیشی و تحصیلی کنی  
 پس بدان مشغول شو کان بهترست
- مَر مرا تو هیچ توقیری منه  
 تا به غربت تخم حیلست کاشتم  
 تا گمان آید که ایشان بنده اند  
 کارها را کرده اند آمادگی  
 خویشان بنموده خواجه عقل و جان  
 نآید از بنده بغیر بندگی  
 تعبیتها هست بر عکس این بدان  
 بود واقف دیده بود از وی نشان  
 از برای مصلحت آن راهبر  
 لیک خشنودی لقمان را بجست  
 کس نداند سر آن شیر و فتی  
 این عجب که سر ز خود پنهان کنی  
 تا بود کارت سلیم از چشم بد  
 وآنکه از خود بی ز خود چیزی بدزد  
 تا که پیکان از تنش بیرون کنند  
 او بدان مشغول شد جان می برند  
 از تو چیزی در نهان خواهند بُرد  
 می در آید دزد از آن سو کایمی  
 تا ز تو چیزی بُرد کان کِهترست

۱۴۸۹. A توفیری. ۱۴۹۱. فاتح، برده اند بجای بنده اند. ۱۴۹۲. بولاق، و را حذف کرده.  
 ۱۴۹۳. B حذف کرده. AGHKL بولاق، وین غلامان. [متن موافق نظر صریح نیکلسون  
 تصحیح شد. چاپ قبلی، این غلامان.] L میر عقل. ۱۴۹۴. بولاق، بغیر از بندگی.  
 ۱۴۹۵. L این بدان. ۱۴۹۶. B حذف کرده. ۱۴۹۷. ABGHL بولاق، و خوش. GH ان  
 راه بر. ۱۴۹۹. L شیر فتی. ۱۵۰۰. ABGHL چه عجب گر سر. [چاپ قبلی، چه عجب  
 که. متن تصحیح شد.] ۱۵۰۱. فاتح، سلیم از نیک و بد، قرائت متن را نسخه بدل  
 داده. ۱۵۰۳. AD می دهد G کنند، چنانکه در متن است. H بیرون کنند. L بیرون کشند.  
 ۱۵۰۶. DGK بولاق و فاتح، هر چه تحصیلی کنی ای معنی، نیز B که ای مفتنی ضبط کرده.  
 در G جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده و در H این جابجایی با حروف خ و م  
 مشخص شده.

بارِ بازارگان چو در آب اوفتد      دست اندر کاله بهتر زَند  
چونکه چیزی فوت خواهد شد در آب      ترکِ کمتر گوی و بهتر را بیاب

### ظاهر شدنِ فضل و زیرکیِ لقمان پیشِ امتحانِ کنندگان

۱۵۱۰ هر طعامی کاوَرِیدندی به وی      کس سوی لقمان فرستادی ز پی  
تا که لقمان دست سوی آن بُرد      قاصدا تا خواجه پس خورده‌ش خُورَد  
سُورِ او خوردی و شورِ انگِیختی      هر طعامی کان نخوردی ریختی  
ور بخوردی بی‌دل و بی‌اشتها      این بـوَد پیوندی بی‌انتها  
خربزه آورده بودند ارمغان      گفت رَوِ فرزند لقمان را بخوان  
چون بُرید و داد او را یک بُرین      همچو شکر خوردش و چون انگبین  
از خوشی که خورد داد او را دُوم      تا رسید آن کِرْجها تا هفدهم  
ماند کِرْجی گفت این را من خورم      تا چه شیرین خربزه‌ست این بنگرم

۱۵۰۸. L در مصراع دوم، کشتی مالش بفرقاب اوفتد. پس از این بیت، L افزوده:

هر چه نازلتر بدریا افگند      دست اندر کاله بهتر زند  
۱۵۰۹. بولاق، گو بجای گوی. L گیر. پس از این بیت L افزوده:

نقد ایمانرا بطاعت گوش‌دار      تا زروی حق نگردی شرمسار  
چونک نقدت را نگهداری کنی      حرص و غفلت را برد دیو دنی  
خواجۀ لقمان چو لقمانرا شناخت      بنده بود او را و با او عشق باخت  
بولاق افزوده:

از دل و جان نقد ایمانرا بدار      تا نباشی روز محشر شرمسار  
چونکه نقدت بود محفوظ ورع      نفس و شیطان از تو باشد بی‌طمع  
عنوان: L حذف کرده. [چاپ قبلی، کنندگان. متن تصحیح شد]. ۱۵۱۱. ABGHLK بولاق،  
پس خوردش. ۱۵۱۲. ABGHLK بولاق، کو نخوردی. ۱۵۱۴. G فرزند، با سکون؛ H با  
اضافه. L در مصراع دوم، لیک غایب بود لقمان از میان. پس از این بیت بولاق افزوده:  
چون برآمد جای خود لقمان دوان      کارد را پس دست زد خواجه همان  
L افزوده:

گفت خواجه با غلامی کای فلان      زود رو فرزند لقمان را بخوان  
چونک لقمان آمد و پیشش نشست      خواجه پس بگرفت سگینی بدست  
۱۵۱۶. D گرچه‌ها. G گرچه‌ها. H گرچه‌ها. K گرچه‌ها. L برخها.

۱۵۱۷. در نسخ خطی من همان تنوع قراآت بیت ۱۵۱۶ وجود دارد.

او چنین خوش می خورد کز ذوقِ او  
 چون بخورد از تلخیش آتش فروخت  
 ۱۵۲۰ ساعتی بی خود شد از تلخیِ آن  
 نوش چون کردی تو چندین زهر را  
 این چه صبرست این صبوری از چه رُوست  
 چون نیاوردی بحیلت حُجَّتِ  
 گفت من از دستِ نعمت بخشِ تو  
 ۱۵۲۵ شرم آمد که یکی تلخ از گفَت  
 چون همه اجزام از انعامِ تو  
 گر ز یک تلخی کنم فریاد و داد  
 لذتِ دستِ شکر بخش بداشت  
 از محبتِ تلخها شیرین شود  
 ۱۵۳۰ از محبتِ دردها صافی شود  
 از محبتِ مرده زنده می کنند  
 این محبت هم نتیجه دانشست  
 طبعها شد مُشْتَهی و لقمه جو  
 هم زبان کرد آبله هم حلق سوخت  
 بعد از آن گفتش که ای جان و جهان  
 لطف چون انگاشتی این قهر را  
 یا مگر پیشِ تو این جانت عدوست  
 که مرا عذریست بس گن ساعتی  
 خورده ام چندان که از شرمم دوتو  
 من نوشم ای تو صاحب معرفت  
 رُسته اند و غرقِ دانه و دامِ تو  
 خاکِ صد ره بر سر اجزام باد  
 اندرین بطیخِ تلخی گئی گذاشت  
 از محبتِ مسها زرین شود  
 از محبتِ دردها شافی شود  
 از محبتِ شاه بنده می کنند  
 کی گزافه بر چنین تختی نشست

۱۵۱۸. D شد مشتری. ۱۵۲۰. بولاق، ساعتی بیخوش؛ همه نسخ خطی من، جان و جهان؛  
 نسخ چاپی ترک، جان جهان. ۱۵۲۲. AB بولاق، این چه صبری. ۱۵۲۴. B از مرگم  
 دوتو. ۱۵۲۵. H آید. در مصراع دوم، K بولاق و همه نسخ چاپی ترک، ناگهان دیدم کنم زان  
 واقفت. ۱۵۲۶. D و را پیش از غرق حذف کرده. A غرقه دانه دام تو.  
 ۱۵۲۷. L خاک خواری. ۱۵۳۰. پس از این بیت، L افزوده:

از محبتِ خارها گل می شود  
 ۱۵۳۱. پس از این بیت، L افزوده:

وز محبتِ بار بختی می شود  
 از محبتِ دار تختی می شود  
 وز محبتِ خانه روشن می شود  
 از محبتِ سجن گلشن می شود  
 بی محبتِ موم آهن می شود  
 از محبتِ خار سوسن می شود  
 وز محبتِ دیو حوری می شود  
 از محبتِ نار نوری می شود  
 بی محبتِ روضه گلخن می شود  
 از محبتِ سنگ روغن می شود  
 وز محبتِ غول هادی می شود  
 از محبتِ حزن شادی می شود  
 بی محبتِ شیر موشی می شود  
 از محبتِ نیش نوشی می شود  
 وز محبتِ قهر رحمت می شود  
 از محبتِ سقم صحت می شود  
 ۱۵۳۲. B که گزافه. GH کی گزافه.

- دانشِ ناقص کجا این عشق زاد  
بر جمادی رنگِ مطلوبی چو دید  
دانشِ ناقص نداند فرق را ۱۵۳۵  
چونکه ملعون خواند ناقص را رسول  
زانکه ناقص تن بود مرحومِ رَحْم  
نقصِ عقلست آنکه بد رنجوریست  
زانکه تکمیلِ خردها دور نیست  
کُفر و فرعونِی هر گبرِ بعید ۱۵۴۰  
بهرِ نقصانِ بدن آمد فرج  
برقِ افِل باشد و بس بی وفا  
برق خندد بر که می خندد بگو  
نورهای چرخ بپزیده پیست  
برق را خو یَخْطُفُ الْأَبْصَارِ دان ۱۵۴۵  
بر کفِ دریا فرس را راندن  
از حریصی عاقبت نادیدنست  
عاقبت بینست عقل از خاصیت  
عقل کو مغلوبِ نفس او نفس شد  
هم درین نحسی بگردان این نظر ۱۵۵۰  
آن نظر که بنگرد این جرّ و مد  
زان همی گرداندت حالی به حال  
تا که خوفت زاید از ذاتِ الشِّمال  
تا دو پر باشی که مرغِ یک پره
- عشق زاید ناقص اما بر جماد  
از صَفیری بانگِ محبوبی شنید  
لاجرم خورشید داند برق را  
بود در تأویلِ نُقصانِ عُقول  
نیست بر مَرحوم لایقِ لَعن و زخم  
موجبِ لعنت سزای دُوریست  
لیک تکمیلِ بدن مقدور نیست  
جمله از نُقصانِ عقلِ آمد پدید  
در بُنی که ما علی الْأَعْمی حَرَج  
افِل از باقی ندانی بی صفا  
بر کسی که دل نهد بر نور او  
آن چو لا شَرْقی و لا غَرْبی کیست  
نورِ باقی را همه اَنْصار دان  
نامه‌ای در نورِ برقی خواندن  
بر دل و بر عقلِ خود خندیدنست  
نفس باشد کو نبیند عاقبت  
مُشتری ماتِ زُحل شد نحس شد  
در کسی که کرد نحست در نگر  
او ز نحسی سوی سعدی نَقَب زد  
ضد به ضد پیدا کنان در انتقال  
لذتِ ذاتِ الْیَمینِ یُرْجی الرِّجال  
عاجز آمد از پربدن ای سره

۱۵۴۰. A کبر بجای کفر. D فرعونِی که هر گبر. AB فرعونِی و هر کبر. L گبر عنید.  
۱۵۴۲. بولاق، نداند. ۱۵۴۳. بولاق، برق می خندد چه میخندد بگو. G بر کی می خندد.  
بولاق، کسی کو. ۱۵۴۴. بولاق، آنکه لا شرقی. ۱۵۴۵. L بولاق، برقرا خود. GHK خو  
بجای چون. [متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، چون]. ۱۵۵۱. L آن گواه  
ار بنگرد. L بولاق، این جزر و مد. ۱۵۵۲. A ضد ضد. ۱۵۵۳. GK یُرْجی.  
۱۵۵۴. ABGHL بولاق، عاجز آید. L پربدن یکسره.

- ۱۵۵۵ یا رهاکن تا نیایم در کلام  
ورنه این خواهی نه آن فرمان تورااست  
جان ابراهیم باید تا به نور  
پایه پایه بر رود بر ماه و خور  
چون خلیل از آسمان هفتمین  
۱۵۶۰ این جهان تن غلطانداز شد
- یا بده دستور تا گویم تمام  
کس چه داند مَر تورا مقصد کجاست  
ببند اندر نار فردوس و قصور  
تا نماند همچو حلقه بند در  
بگذرد که لأحِبُّ الْآفِلِينَ  
جُزْ مَرَّ آن را کوز شهوت باز شد

### تتممة حسد آن حشم بر آن غلام خاص سلطان

- قصه شاه و امیران و حسد  
دور ماند از جرّ جرّار کلام  
باغبان ملک با اقبال و بخت  
آن درختی را که تلخ و رد بود  
۱۵۶۵ گئی برابر دارد اندر تربیت  
کان درختان را نهایت چیست بر  
شیخ کو یَنْظُرُ بِسُورِ اللَّهِ شد  
چشم آخربین ببست از بهر حق  
آن حسودان بد درختان بوده‌اند  
۱۵۷۰ از حسد جوشان و کف می‌ریختند  
تا غلام خاص را گردن زنند  
چون شود فانی چو جانش شاه بود  
شاه از آن اسرار واقف آمده  
در تماشای دل بدگوهران  
۱۵۷۵ مکر می‌سازند قومی حيله‌مند
- بر غلام خاص و سلطان خرد  
باز باید گشت و کرد آن را تمام  
چون درختی را نداند از درخت  
و آن درختی که یکش هفصد بود  
چون ببیندشان به چشم عاقبت  
گرچه یکسانند این دم در نظر  
از نهایت وز نُخُسْت آگاه شد  
چشم آخربین گشاد اندر سَبَق  
تلخ گوهر شوربختان بوده‌اند  
در نهانی مکر می‌انگیختند  
بیخ او را از زمانه برگزند  
بیخ او در عصمت الله بود  
همچو بو بگر ربابی تن زده  
می‌زدی خُنْبَك بر آن کوزه‌گران  
تا که شه را در فُقاعی در کنند

۱۵۵۶ AH داند که ترا. L تا ترا. ۱۵۵۸ L تا نماند بند حلقه در بدر.

عنوان: G سلطان را حذف کرده. ۱۵۶۱ KL خاص سلطان. ۱۵۶۳ A و با اقبال.

۱۵۶۴ ADHK هفتصد. ۱۵۶۷ بولاق، الله شده. بولاق، آگه شده. ۱۵۶۸ B در

مصرع اول، آخربین، و در مصرع دوم، آخربین. D جای این دو کلمه با هم شده. L در مصرع

اول، چشم آلت بین. ۱۵۷۰ AB و را حذف کرده. ۱۵۷۵ بولاق، قوم.

پادشاهی بس عظیمی بی‌کران  
از برای شاه دامی دوختند  
نحس شاگردی که با استاد خویش  
با کدام استاد استاد جهان  
چشم او یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ شده ۱۵۸۰  
از دلِ سوراخ چون کهنه‌گلیم  
پرده می‌خندد برو با صد دهان  
گوید آن استاد مَرُ شاگرد را  
خود مرا اُستامگیر آهن گُسل  
نه از مَنّت یاریست در جان و روان ۱۵۸۵  
پس دلِ من کارگاهِ بختِ تُست  
گویی پنهان می‌زنم آتش‌زنه  
اَخِر از روزن ببیند فکرِ تو  
گیر در رُویت نَمالد از کَرَم  
او نمی‌خندد ز ذوقِ مَالِشَت ۱۵۹۰  
پس خِداعی را خِداعی شد جزا  
گر بُدی با تو ورا خنده رضا  
چون دلِ او در رضا آرد عمل  
زو بخندد هم نهار و هم بهار  
صد هزاران بلبل و قُمَری نوا ۱۵۹۵  
چونکه برگِ روحِ خود زرد و سیاه

در فُقاعی کئی بگنجد ای خران  
اَخِر این تدبیر ازو آموختند  
همسری آغازد و آید به پیش  
پیش او یکسان هویدا و نهران  
پرده‌های جهل را خارق بُده  
پرده‌ای بندد به پیش آن حکیم  
هر دهانی گشته اِشکافی به ران  
ای کم از سگ نیست با من وفا  
همچو خود شاگرد گیر و کُوزِ دل  
بی‌مَنّت آبی نمی‌گردد روان  
چه شکنی این کارگاه ای نادُرست  
نه به قلب از قلب باشد روزنه  
دل گواهیی دهد از ذکرِ تو  
هر چه گویی خندد و گوید نَعَم  
او همی‌خندد بر آن اِشگالِشَت  
کاسه زن کوزه بخور اینک سزا  
صد هزاران گل شگفتی مَر تورا  
اَفتابی دان که آید در حَمَل  
در هم آمیزد شکوفه و سبزه‌زار  
افکنند اندر جهان بی‌نوا  
می‌بینی چون ندانی خشم شاه

۱۵۷۸. L همسری اندیشد. ۱۵۸۰. A چارق بده. ۱۵۸۲. GH اشکافی بران. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، بر آن]. ۱۵۸۳. بولاق، گفت آن استاد. AH کای کم از سگ.  
۱۵۸۶. B کارگاه بخش تست. ۱۵۸۷. BDGL بولاق، گویش پنهان زنم، نیز در حاشیه H.  
قرائت AH و فاتح، قرائت متن، ممکن است قرائت اصلی باشد. ۱۵۸۸. L حال بجای فکر.  
بولاق، گواهی میدهد. ABGHK بولاق، زین ذکر. L قال بجای ذکر. ۱۵۸۹. L زان برویت  
در نمالد. ۱۵۹۰. D مالش است. D اشگالشست. AH اشگالشست. ۱۵۹۱. L بس خداعی.  
۱۵۹۴. AL بولاق، هم بهار و هم نهار. ۱۵۹۵. پس از این بیت، L افزوده:  
چون ندانی تو خزانرا از بهار چون بدانی رمز خنده در شمار



آفتاب شاه در بُرْجِ عِتاب      می‌کند رُوها سیه همچون کباب  
 آن عطارِ را وَرَقها جانِ ماست      آن سپیدی و آن سیه میزانِ ماست  
 باز منشوری نویسد سرخ و سبز      تا رهند ارواح از سودا و عجز  
 ۱۶۰۰ سرخ و سبز افتاد نَسَخِ نوبهار      چون خطِ قَوْس و قُزَح در اعتبار

عکسِ تعظیمِ پیغامِ سلیمان علیه السلام در  
 دلِ بلقیس از صورتِ حقیرِ هُدهُد

رحمتِ صدتو بر آن بلقیس باد      که خدایش عقلِ صد مَرده بداد  
 هُدهُدی نامه بیاورد و نشان      از سُلیمان چند حرفی با بیان  
 خواند او آن نکته‌های با شمول      با حقارت ننگرید اندر رسول  
 ۱۶۰۵ جسم هُدهُد دید و جان عَنقاش دید      حسِ چو کَفی دید و دل دریاش دید  
 عقل با حسِ زین طِلْسَماتِ دو رنگ      چون محمّد با ابو جَهْلان به جنگ  
 کافران دیدند احمد را بَشَر      چون ندیدند از وی اِنْشَقَّ الْقَمَر  
 خاک زن در دیلهٔ حسِ بینِ خویش      دیلهٔ حسِ دشمنِ عقلست و کیش  
 دیلهٔ حسِ را خدا اَعْماش خواند      بُت پرستش گفت و ضِدّ ماش خواند  
 زآنکه او کف دید و دریا را ندید      زآنکه حالی دید و فردا را ندید  
 ۱۶۱۰ خواجهٔ فردا و حالی پیشِ او      او نمی‌بیند ز گنجی یک تَسو  
 ذره‌ای زان آفتاب آرد پیام      آفتاب آن ذره را گردد غلام  
 قطره‌ای کز بحرِ وحدت شد سَفیر      هفت بحر آن قطره را باشد اسیر  
 گر کفِ خاکی شود چالاکِ او      پیشِ خاکش سَر نهد افلاکِ او

۱۵۹۷. A سیاه. L همچون کتاب. ۱۵۹۸. بولاق. آن سفید و آن سیه. K سپید. DK  
 میزانهاست، نیز در حاشیهٔ H. ۱۶۰۰. L بولاق. قوس قزح. ترکیب قوس و قزح با آنکه  
 معیوب است در همهٔ نسخ خطی من، نیز در نسخه خطی مورخ ۸۸۰ قمری متعلق به پروفیسور  
 بوان آمده است.

عنوان: بولاق. پیغام را حذف کرده. پس از عنوان بولاق افزوده:

شد برین معنا بیک قصّه بیان      حصّه یاب قصّه باش ای نکته‌دان  
 ۱۶۰۳. AB حذف کرده. ۱۶۰۴. BGHKL جسم هدهد. [متن موافق نظر نیکلسون تصحیح شد.  
 چاپ قبلی، چشم]. D جو کف. L چو کف، به صورت چون کف تصحیح شده.  
 ۱۶۰۵. L طلسم هفت رنگ. ۱۶۰۸. D اعما بخواند. ۱۶۱۰. ABGHKL بولاق. جز تسو.

۱۶۱۵ خاکِ آدم چونکه شد چالاکِ حق  
 السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ آخِرَ از چه بود  
 خاک از دُردی نشیند زیرِ آب  
 آن لطافت پس بدان کز آب نیست  
 گر کند سُفلی هوا و نار را  
 حَاکِمَسْتُ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ  
 ۱۶۲۰ گر هوا و نار را سُفلی کند  
 ور زمین و آب را عُلوّی کند  
 پس یقین شد که تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ  
 آتشی را گفت رَوِ ابلیس شو  
 آدمِ خاکی برو تو بر سُها  
 ۱۶۲۵ چار طبع و علّتِ اُولی نِیم  
 کارِ من بی علّتست و مستقیم  
 عادتِ خود را بگردانم بوقت  
 بحر را گویم که هین پُر نار شو  
 کوه را گویم سُبُک شو همچو پشم  
 ۱۶۳۰ گویم ای خورشید مقرون شو به ماه  
 چشمه خورشید را سازیم خشک  
 آفتاب و مه چو دو گاو سیاه  
 پیشِ خاکش سر نهاد املاکِ حق  
 از یکی چشمی که خاکبِی گشود  
 خاک بین کز عرش بگذشت از شتاب  
 جُز عطای مُبَدِّع وَهَاب نیست  
 ور ز گُل او بگذرانند خار را  
 او زَعَمَینِ درد انگیزد دوا  
 تیرگی و دُردی و ثِقَلی کند  
 راهِ گردون را به پا مَطْوِی کند  
 خاکبِی را گفت پرها بر گُشا  
 زیرِ هفتم خاک با نلبیس شو  
 ای بلیسِ آتشی رَوِ تا ثری  
 در تَصَرَّفِ دائماً من باقیم  
 هست تقدیرم نه علّت ای سَقیم  
 این غبار از پیش بنشانم بوقت  
 گویم آتش را که رَوِ گُزار شو  
 چرخ را گویم فرو در پیش چشم  
 هر دو را سازم چو دو ابر سیاه  
 چشمه خون را به فن سازیم مُشک  
 یوغ بر گردن ببنددشان اله

### انکارِ فلسفی بر قراءتِ اِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا

مُقَرَّبِی می خواند از روی کتاب  
 آب را در غَوْرها پنهان کنم  
 مَاؤُكُمْ غَوْرًا ز چشمه بندم آب  
 چشمه ها را خشک و خشکستان کنم

۱۶۱۴. DL سر نهاد. G سر نهند. ۱۶۱۵. L خاکی برگشود. ۱۶۱۶. A از عرش.  
 ۱۶۱۹. KL بولاق، حاکمست او. AGH کو ز عین درد. ۱۶۲۰. D حذف کرده. در حاشیه G  
 اضافه شده. در L جای ابیات ۱۶۲۰ و ۱۶۲۱ با هم عوض شده. ۱۶۲۱. D حذف کرده.  
 ۱۶۲۴. L تو بر سما. ۱۶۲۶. A نی علّت. ۱۶۲۷. B نگردانم. ۱۶۲۸. بولاق، برو  
 بجای که رو. ۱۶۲۹. L فرو شو. ۱۶۳۰. در L جای این دو مصراع با هم عوض شده.

- ۱۶۳۵ آب را در چشمه کی آرد دگر  
فلسفیی مَنطِقِیی مُسْتَهان  
چونکه بشنید آیت او از ناپسند  
ما به زخم بیل و تیزی تَبَر  
شب بخفت و دید او یک شیر مرد  
گفت زین دو چشمه چشم ای شقی ۱۶۴۰  
روز بر جَست و دو چشم کور دید  
گر بنالیدی و مُسْتَغْفِر شدی  
لیک اِسْتِغْفار هم در دست نیست  
زشتی اعمال و شومی جُحود  
دل به سختی همچو رویِ سنگ گشت ۱۶۴۵  
چون شُعَبی کو که تا او از دعا  
از نیاز و اعتقاد آن خلیل  
یا به در یوزۀ مُقَوِّس از رسول  
همچنین بر عکس آن انکارِ مَرَد  
گَهْرُبای مَسْخ آمد این دغا ۱۶۵۰  
هر دلی را سجده هم دستور نیست  
هین به پشتِ آن مکن جُرم و گناه  
می بیايد تاب و آبی توبه را  
آتش و آبی ببايد میوه را  
تا نباشد برقِ دل و ابرِ دو چشم ۱۶۵۵  
کئی بروید سبزه ذوقِ وصال  
جز من بی مثلِ با فضل و خَطَر  
می گذشت از سوی مکتب آن زمان  
گفت آریم آب را ما با گلند  
آب را آریم از پستی ز بَر  
زد طبانچه هر دو چشمش کور کرد  
با تبر نوری بر آر ار صادقی  
نورِ فایض از دو چشمش ناپدید  
نورِ رفته از کَرَم ظاهر شدی  
ذوقِ توبه نُقْلِ هر سرمست نیست  
راهِ توبه بر دلِ او بسته بود  
چون شکافد توبه آن را بَهرِ کُشت  
بَهرِ کِشتن خاک سازد کوه را  
گشت ممکن امرِ صَعْب و مُسْتَحِیل  
سنگ لاخی مَزْرعی شد با اُصول  
مِس کند زر را و صلحی را نَبْرَد  
خاکِ قابل را کند سنگ و حَصا  
مزدِ رحمتِ قِسم هر مُزدور نیست  
که کنم توبه در آیم در پناه  
شرط شد برق و سحابی توبه را  
واجب آید ابر و برق این شیوه را  
کئی نشیند آتشِ تهدید و خشم  
کئی بجوشد چشمه ها ز آبِ زُلال

۱۶۳۵. BL که آرد دگر. ۱۶۴۰. L زین دو چشم تیره. ۱۶۴۱. B بولاق، دو چشمش کور. L  
دو گوهر کور. ۱۶۴۳. L نقل توبه رزق هر سرمست. ۱۶۴۴. در BGDL و در حاشیه H  
ترتیب ابیات زیر ۱۶۴۷، ۱۶۴۹، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۸ است. ۱۶۴۵. A روی و سنگ.  
۱۶۴۶. B بهر کشتش. ۱۶۴۸. A تا بدریوزه. در A جای ابیات ۱۶۴۷ و ۱۶۴۸ با هم عوض  
شده. ۱۶۵۰. AL این دعا. ۱۶۵۱. A حذف کرده. ۱۶۵۲. A حذف کرده. بولاق، برآیم.  
۱۶۵۳. D ابر و سحابی. ۱۶۵۴. A بولاق، شرط باشد ابر و برق، نیز H در حاشیه تصحیح  
کرده. B واجب آمد. ۱۶۵۵. L تا نشد برق. بولاق، و را پیش از ابر حذف کرده. A آتش و  
تهدید. ۱۶۵۶. A سبزه و ذوق.

کئی گلستان راز گوید با چمن  
 کئی چناری کف گشاید در دُعا  
 کئی شکوفه آستینِ پُر نثار  
 کئی فروزد لاله را رخ همچو خون ۱۶۶۰  
 کئی بیاید بلبل و گُل بو کند  
 کئی بگوید لکَلک آن لکَلک به جان  
 کئی نماید خاک اسرار ضمیر  
 از کجا آورده اند آن خُله ها  
 آن لطافتها نشانِ شاهدیست ۱۶۶۵  
 آن شود شاد از نشانِ کو دید شاه  
 روح آنکس کو به هنگامِ اَلَسْت  
 او شناسد بویِ می کو می بخورد  
 زانکه حکمتِ همچو ناقه ضاله ست  
 تو بینی خواب در یک خوش لقا ۱۶۷۰  
 که مُرادِ تو شود اینک نشان  
 یک نشانی آنکه او باشد سوار  
 یک نشانی که بخندد پیشِ تو  
 یک نشانی آنکه این خواب از هوس  
 ز آن نشان با والدِ یحییٰ بگفت ۱۶۷۵  
 تا سه شب خامش کن از نیک و بدت  
 دَمِ مزَن سه روز اندر گفت و گو  
 هین میآور این نشان را تو به گفت

کئی بنفشه عهد بندد با سَمَن  
 کئی درختی سَر فشاند در هوا  
 بر فشاندن گیرد ایامِ بهار  
 کئی گُل از کیسه بر آرد زر برون  
 کئی چو طالب فاخته کو کو کند  
 لَکُ چه باشد مُلکِ تُستِ ای مُستَعان  
 کئی شود چون آسمانِ بُستانِ مُنیر  
 مِنْ کَریمِ مِنْ رَحیمِ کُلّها  
 آن نشانِ پائی مردِ عابدیست  
 چون ندید او را نباشد انتباه  
 دید ربّ خویش و شد بی خویش و مست  
 چون نخورد او می نداند بُویِ کرد  
 همچو دَلّالِ شَهان را دالّه ست  
 کو دهد وعده و نشانی مَرِ تورا  
 که به پیش آید تورا فردا فلان  
 یک نشانی که تورا گیرد کنار  
 یک نشان که دست بندد پیشِ تو  
 چون شود فردا نگویی پیشِ کس  
 که نیایی تا سه روز اصلا به گفت  
 این نشان باشد که یحییٰ آیدت  
 کین سکوتست آیتِ مقضودِ تو  
 وین سخن را دار اندر دلِ نِهفت

۱۶۵۷. A در چمن. ۱۶۶۲. BL بولاق، لَکُ لَکُ آن لکَلک. ۱۶۶۳. G بی بجای چون.  
 ۱۶۶۴. A زانها بجای کُلّها، نیز H در حاشیه تصحیح شده. ۱۶۶۷. L بولاق، و را پیش از شد  
 حذف کرده. ABG و را پیش از مست حذف کرده. ۱۶۶۸. ABGHL بولاق، چه داند.  
 ۱۶۷۰. ABL بولاق، وعده نشانی. H و را حذف کرده. ۱۶۷۱. A ینک بجای اینک. BGHK  
 و اینک H بولاق، و ینک. ۱۶۷۵. B زان نشان که هم زکریا را بگفت. G زان نشان هم زکریا  
 را بگفت، و قرائت متن را در حاشیه آورده. ۱۶۷۷. D سکونست.  
 ۱۶۷۸. L بولاق، این نشانرا بگفت.

- این نشانها گویدش همچون شکر  
 ۱۶۸۰ این نشان آن بود کان ملک و جاه  
 آنکه می‌گری به شبهای دراز  
 آنکه بی آن روز تو تاریک شد  
 و آنچه دادی هرچه داری در زکات  
 رختها دادی و خواب و رنگ رو  
 ۱۶۸۵ چند در آتش نشستنی همچو عود  
 زین چنین بیچارگیها صد هزار  
 چونکه شب این خواب دیدی روز شد  
 چشم گردان کرده‌ای بر چپ و راست  
 بر مثال برگ می‌لرزی که وای  
 ۱۶۹۰ می‌دوی در کوی و بازار و سرا  
 خواجه خیرست این دوا دو چیست  
 گویش خیرست لیکن خیر من  
 گر بگویم نک نشانم فوت شد  
 بنگری در روی هر مردی سوار  
 ۱۶۹۵ گویش من صاحبی گم کرده‌ام  
 دولت پاینده بادا ای سوار  
 چون طلب کردی بجد آمد نظر  
 ناگهان آمد سواری نیکبخت  
 تو شدی بی‌هوش و افتادی بطاق  
 ۱۷۰۰ او چه می‌بیند درو این شور چیست

۱۶۸۲. بولاق، و آنکه.  $A$  آنک بی او،  $A$  به همین صورت در زیر تصحیح کرده.

۱۶۸۴.  $H$  رنگ و رو. ۱۶۸۵. بولاق، گشتی بجای رفتی.

۱۶۸۶.  $AH$  و را حذف کرده. پس از این بیت،  $L$  افزوده:

چونک اندر خواب دیدی حالها آنک بودی آرزویش سالها

۱۶۸۸.  $L$  نشانی و علامتها. ۱۶۹۱.  $L$  چه داری. ۱۶۹۲.  $H$  ولیکن. ۱۶۹۳. بولاق، یک

نشانم.  $GH$  حرف اول نک را هم به صورت  $N$  و هم به صورت  $Y$  نوشته.  $L$  یک نشانی.

۱۶۹۴.  $BGHKL$  بولاق، مرد سوار. ۱۶۹۸.  $AH$  سوار.

۱۶۹۹.  $A$  و را پیش از افتادی حذف کرده.

این نشان در حقّ او باشد که دید  
هر زمان کز وی نشانی می‌رسید  
ماهی بیچاره را پیش آمد آب  
پس نشانیها که اندر انبیاست  
۱۷۰۵ این سخن ناقص بماند و بی‌قرار  
ذره‌ها را گئی تواند کس شمرد  
می‌شمارم برگهای باغ را  
در شمار اندر نیاید لیک من  
نحس کیوان یا که سعد مشتری  
۱۷۱۰ لیک هم بعضی ازین هر دو اثر  
ناشود معلوم آثار قضا  
طالع آنکس که باشد مشتری  
و آنکه را طالع زحل از هر شرور  
گر بگویم آن زحل استاره را  
۱۷۱۵ اذکروا الله شاه ما دستور داد  
گفت اگرچه پاکم از ذکر شما  
لیک هرگز مست تصویر و خیال  
ذکر جسمانه خیال ناقصست  
شاه را گوید کسی جُولاه نیست

آن دگر را گئی نشان آید پدید  
شخص را جانی به جانی می‌رسید  
این نشانها تلک آیات الکتاب  
خاص آن جان را بود کو آشناست  
دل ندارم بی‌دلم معذور دار  
خاصه آنکو عشق عقل او ببرد  
می‌شمارم بانگ کبک و زاغ را  
می‌شمارم بهر رُشد مُمتَحَن  
ناید اندر حصر گرچه بشمری  
شرح باید کرد یعنی نفع و ضرر  
شمه‌ای مَر اهل سعد و نحس را  
شاد گردد از نشاط و سروری  
احتیاطش لازم آید در اُمور  
ز آتش سوزد مَر آن بیچاره را  
اندر آتش دید ما را نور داد  
نیست لایق مَر مرا تصویرها  
در نیابد ذاتِ ما را بی‌مثال  
وصف شاهانه از آنها خالصست  
این چه مدحست این مگر آگاه نیست

### انکار کردنِ موسی علیه السلام بر مناجاتِ شُبّان

۱۷۲۰ دید موسی یک شُبّانی را به‌راه کو همی‌گفت ای گزیننده اله

۱۷۰۲. بولاق، هر زمان از وی. L بولاق، میرسد، در هر دو مصراع. ۱۷۰۵. A بماند برقرار.  
۱۷۰۶. K بولاق، مصراع اول، ذره‌های ریگ را نتوان شمرد. ABGHK بولاق، در مصراع دوم  
عشق از وی عقل برد، نیز L که دل ببرد ضبط کرده. ۱۷۰۸. A رشدی. ۱۷۰۹. A اگر چه.  
۱۷۱۳. B آنک را. ۱۷۱۴. ADG حذف کرده. L ز آتشی. ۱۷۱۶. بولاق، گر چه.  
عنوان: ABGHKL بولاق، شُبّان. [چاپ قبلی، شوپان. متن تصحیح شد].  
۱۷۲۰. A کریننده (کذا). D گزیننده. L کزیننده (کذا). KB فاتح و بولاق، ای خدا و ای اله، نیز  
A در حاشیه. بولاق، ای کریم و ای اله.

- تو کجایی تا شوم من چاکرت  
جامهات شویم شُپشهایت کُشم  
دستگت بوسم بمالم پایگت  
ای فدای تو همه بُزهای من  
این نَمَط بیهوده می‌گفت آن شُبان ۱۷۲۵  
گفت با آنکس که ما را آفرید  
گفت موسی‌های بس مُذِبر شدی  
این چه ژاژست و چه کفرست و فُشار  
گنْدِ کفر تو جهان را گنْدِه کرد  
چاژق و پاتابه لایق مَر تو راست ۱۷۳۰  
گر نبندی زین سخن تو حَلَق را  
آتشی گر نامدست این دود چیست  
گر همی‌دانی که یزدان داورست  
دوستی بی‌خِرَد خود دشمنیست  
با که می‌گویی تو این با عَمّ و خال ۱۷۳۵  
شیر او نوشد که در نشو و نماست  
ور برای بنده‌ش است این گفت و گو  
آنکه گفت اِنّی مَرِضْتُ لَمْ تَعُدْ  
آنکه بی‌یَسْمَع و بی‌یُبْصِر شدست  
بی‌ادب گفتن سخن با خاصِ حق ۱۷۴۰  
گر تو مردی را بخوانی فاطمه  
قصیدِ خونِ تو کند تا ممکنست
- چارُقت دوزم کنم شانه سَرت  
شیر پیشت آورم ای مُخْتَشَم  
وقتِ خواب آید برویم جایگت  
ای به‌یادت هَیْهَی و هَیْهَای من  
گفت موسی با کِیست این ای فلان  
این زمین و چرخ ازو آمد پدید  
خود مسلّمان ناشده کافر شدی  
پنبه‌ای اندر دهانِ خود فشار  
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد  
آفتابی را چنینها کئی رواست  
آتشی آید بسوزد خَلَق را  
جان سِیه گشته روان مَرود چیست  
ژاژ و گستاخی تورا چون باورست  
حق تعالی زین چنین خدمت غنیست  
جسم و حاجت در صفاتِ ذوالجلال  
چاژق او پوشد که او محتاج پاست  
آنکه حق گفت او مَنست و من خود او  
من شدم رنجور او تنها نشد  
در حقِ آن بنده این هم بیهده‌ست  
دل بمیراند سیه دارد و رَق  
گرچه یک جنسند مرد و زن همه  
گرچه خوش‌خو و حلیم و ساکنست

۱۷۲۲. L بولاق، شپشهایت [چاپ قبلی، شُپشهاات]. ۱۷۲۷. K بولاق، های خیره سر  
شدی، که در G به صورت نسخه بدل آمده، نیز L که بجای های، می تو ضبط کرده، نیز B در  
حاشیه. ۱۷۲۸. BL بولاق، این چه کفرست. ۱۷۲۹. A کاز کفر تو جهانرا بنده  
کرد. ۱۷۳۰. در B بالای پاتابه نوشته هر نزه (؟). ۱۷۳۳. D و را حذف کرده. ۱۷۳۵. AGH  
باکی می‌گویی. D چشم و حاجت. L جسم و جان کو در صفات. ۱۷۳۶. L بولاق، بنده  
است. ۱۷۳۷. D وز برای. ABGHK بولاق، این گفت تو. L و من چو او. ۱۷۳۹. A بی  
بصر و بی یسمع. A بولاق، بیهده‌ست [چاپ قبلی، بیهدهست].

فاطمه مَدَحَسْتُ در حَقِّ زَنان  
دست و پا در حَقِّ ما اِسْتَايَشْتُ  
۱۷۴۵ لَمْ يَلِدْ لَمْ يُولَدْ او را لا يَقْسْتُ  
هرچه جسم آمد ولادت وصفِ اوست  
زآنکه از کَوْن و فسادِست و مَهِين  
گفت ای موسی دهانم دوختی  
جامه را بَدْرِید و آهی کرد و تَفْتُ  
مرد را گویی بَوَد زخمِ سِنان  
در حَقِّ پاکی حَقِّ اَلْاَيَشْتُ  
والد و مَولود را او خالِقَسْتُ  
هرچه مَولودِست او زین سوی جُوسْتُ  
حادِثُست و مُحَدِّثی خواهد یقین  
وز پشیمانی تو جانم سوختی  
سَر نهاد اندر بیابان و برفت

### عِتَابِ کردنِ حَقِّ تعالی موسی را علیه السَّلام از بَهرِ شبان

۱۷۵۰ وَحی آمد سوی موسی از خدا  
تو برای وصل کردن آمدی  
تا توانی پا مَنه اندر فراق  
هر کسی را سیرتی بَنهادهام  
در حَقِّ او مَدَح و در حَقِّ تو ذَم  
۱۷۵۵ ما بَری از پاک و ناپاکی همه  
من نکردم امر تا سودی کنم  
هِنْدوان را اصطلاح هِنْد مَدَح  
من نگردم پاک از تسبیحشان  
ما زبَان را نَنگَریم و قال را  
بندۀ ما را ز ما کردی جدا  
یا خود از بَهرِ بریدن آمدی  
أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاق  
هر کسی را اصطلاحی داده‌ام  
در حَقِّ او شَهد و در حَقِّ تو سَم  
از گرانجائی و چالاکی همه  
بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
سِنْدیان را اصطلاح سِنْد مَدَح  
پاک هم ایشان شوند و دُرُفشان  
ما درون را بَنگَریم و حال را

۱۷۴۳. L فاطمه مردست. ۱۷۴۵. در A جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده، نیز در H که تصحیح کننده‌ای خ و م افزوده. ۱۷۴۹. BGL کرد تفت؛ نیز فاتح. ABGHK بولاق، بیابانی و رفت. عنوان: ABH بولاق، حق تعالی با موسی. K آن شبان، به همین صورت در G تصحیح شده. ۱۷۵۱. A یا برای قطع کردن آمدی، نیز BGKL بولاق و فاتح که بجای قطع، فصل نوشته‌اند، و H که فصل را در حاشیه نوشته. ۱۷۵۴. پس از این بیت L افزوده:

در حق او نور و در حق تو نار  
در حق او نیک و در حق تو بد  
در حق او ورد و در حق تو خار  
در حق او قرب و در حق تو رد  
۱۷۵۵. D ناپاکی بجای چالاکی. ۱۷۵۶. L بر مفلسان جودی. ۱۷۵۷. L هندیانرا. ۱۷۵۹. در حاشیه L اضافه شده. ABGHK بولاق، روان را بجای درون را.



- ۱۷۶۰ ناظرِ قلبیم اگر خاشع بود زآنکه دل جوهر بود گفتن عَرْض چند ازین الفاظ و اِضمار و مجاز آتشی از عشق در جان بر فروز موسیا آداب دانان دیگرند  
 ۱۷۶۵ عاشقان را هر نفس سوزیدنیست گر خطا گوید و را خاطی مگو خون شهیدان را ز آب اولیترست در درونِ کعبه رسمِ قبله نیست تو ز سَرَمستان قَلاوِزی مَجو ۱۷۷۰ ملتِ عشق از همه دینها جُداست لعل را گر مُهر نبُود باک نیست
- گرچه گفت لفظ ناخاضع رود پس طُفیل آمد عَرْض جوهر عَرْض سوز خواهم سوز با آن سوز ساز سر بسر فکر و عبارت را بسوز سوخته جان و روانان دیگرند بر ده ویران خراج و عُشر نیست و بر بود پُر خون شهیدان را مَشو این خطا از صد صواب اولیترست چه غم از غَوَاص را پاچیله نیست جامه چاکان را چه فرمایی رفو عاشقان را ملت و مذهب خداست عشق در دریای غم غمناک نیست

### وَحْی آمدن موسی را علیه السّلام در عُذرِ آن شبان

- بعد از آن در سِرِّ موسی حق نِهفت بر دلِ موسی سخنها ریختند چند بیخود گشت و چند آمد بخود  
 ۱۷۷۵ بعد ازین گر شرح گویم ابله‌یست و بر بگویم عقلها را بر کند چونکه موسی این عتاب از حق شنید
- رازهایی کان نمی آید به گفت دیدن و گفتن به هم آمیختند چند پرید از ازل سوی ابد زآنکه شرح این و رای آگهیست و بر نویسم بس قلمها بشکند در بیابان در پی چوپان دوید

۱۷۶۰. A بولاق، ناخاضع بود. ۱۷۶۱. D در مصراع دوم، گفتن بجای جوهر، در حاشیه تصحیح شده. ۱۷۶۲. L اضممار مجاز. D بآن سوز. ۱۷۶۵. D عاشقانرا احتیاطی عسر نیست، نیز L که احتیاط ضبط کرده. ۱۷۶۶. ABGHK گر بود. GKL بولاق، شهید او را مشو، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۱۷۶۷. L ثواب. ۱۷۷۰. A از همه دنیا. ۱۷۷۱. BDL مُهر، چنانکه در متن است. ۱۷۷۲. ABGHK رازهایی گفت کان نآید، نیز بولاق که رازها میگفت ضبط کرده. L رازهایی گفت کان با کس نگفت. ۱۷۷۵. B بعد از آن. پس از این بیت L افزوده:

و بر بگویم شرحهایی معتبر  
 ۱۷۷۷. GH چوپان [ چاپ قبلی، چوپان ].

تا قیامت باشد آن بس مختصر

برنشان پای آن سرگشته راند  
 گام پای مردم شوریده خود  
 ۱۷۸۰ یک قدم چون رُخ ز بالا تا نشیب  
 گاه چون موجی بر افرازان عَلم  
 گاه بر خاکی نبشته حالِ خود  
 عاقبت دریافت او را و بدید  
 هیچ آدابی و ترتیبی مَجو  
 ۱۷۸۵ کفر تو دینست و دینت نورِ جان  
 ای مُعافِ یَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشا  
 گفت ای موسی از آن بگذشته‌ام  
 من ز سِدرهٔ مُنتَهی بگذشته‌ام  
 تازیانه بر زدی اسبم بگشت  
 ۱۷۹۰ مَحْرَمِ نَاسُوتِ مَلاهُوتِ باد  
 حالِ من اکنون برون از گفتنست  
 نقش می‌بینی که در آینه‌ایست  
 دَم که مردِ نایی اندر نای کرد  
 هان و هان گر حمد گویی گر سپاس  
 ۱۷۹۵ حمد تو نسبت بدان گر بهترست  
 چند گویی چون غطا برداشتند  
 این قبولِ ذِکرِ تو از رحمتست  
 با نماز او بی‌الودست خون  
 خون پلیدست و به آبی می‌رود

۱۷۷۸. AL پر بیابان. ۱۷۷۹. D هم ز پای دیگران. ۱۷۸۰. G وریب. H وریب. ۱۷۸۱. L  
 بر افرازد. ۱۷۸۲. L بولاق، نوشته. ۱۷۸۶. بولاق، ای معافی. ۱۷۸۸. BL سال از آن  
 سو. L گشته‌ام، بجای رفته‌ام. ۱۷۹۱. بولاق، حال ما. AL جان من. L بولاق، آنچه  
 می‌گویم. ۱۷۹۲. بولاق، نقش از آن آینه نیست. L نقش در آینه. ۱۷۹۳. A و نی در  
 خورد. ۱۷۹۴. D حمد گویم. ۱۷۹۷. A قبول و ذکر. ۱۷۹۸. بولاق، در نماز او. A  
 بیالودست. ۱۷۹۹. AH مصراع دوم را در حاشیه به این صورت تصحیح کرده: این پلیدی  
 جهل قایم می‌بود.

- ۱۸۰۰ کان بغیر آبِ لطفِ کردگار  
در سُجودت کاش رُو گردانی  
کای سُجودم چون وجودم ناسزا  
این زمین از حِلْم حق دارد اثر  
تا بپوشد او پلیدیهای ما  
۱۸۰۵ پس چو کافر دید کو در داد و جود  
از وجود او گُل و میوه نرُست  
گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب  
کاش از خاکی سفر نگزیدمی  
چون سفر کردم مرا راه آزمود  
۱۸۱۰ زان همه مَیلش سوی خاکست کو  
روئ واپس کردنش آن حِرص و آز  
هر گیا را کِش بُوَد مَیلِ عَلا  
چونکه گردانید سَر سوی زمین  
مَیلِ روحِت چون سوی بالا بُوَد  
۱۸۱۵ ور نگوئساری سَرَت سوی زمین
- کم نگردد از درونِ مردِ کار  
مَعْنی سُبْحان رَبِّی دانی  
مَر بَدی را تو نکویی ده جزا  
تا نجاست بُرَد و گُلها داد بَر  
در عوض بَر رُوید از وی غنچه‌ها  
کمتر و بی‌مایه‌تر از خاک بود  
جُز فسادِ جمله پاکِیها نجُست  
حَسرتا یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراب  
همچو خاکی دانه‌ای می‌چیدمی  
زین سفر کردن رَه آوردم چه بود  
در سفر سودی نبیند پیشِ رُو  
روئ در ره کردنش صِدق و نیاز  
در مَزیدست و حیات و در نما  
در کمّی و خشکی و نقص و غَبین  
در تَزاید مَرجِعَت آنجا بُوَد  
أَفلی حق لا یُحِبُّ أَلَفِلین

### پرسیدنِ موسیٰ علیه السّلام از حقّ تعالی سِرِّ غلبهٔ ظالمان

- گفت موسیٰ ای کریمِ کارساز  
نقشِ کُژمژ دیدم اندر آب و گِل  
که چه مقصودست نقشی ساختن  
ای به یَکدم ذکرِ تو عمرِ دراز  
چون ملایک اعتراضی کرد دل  
واندرو تخمِ فساد انداختن

۱۸۰۲. A کان سجودم. D در اصل، در بجای چون. A در جزا. ۱۸۰۳. B حکم حق.

۱۸۰۵. L کو اندر وجود. ۱۸۰۷. BD حسره. ۱۸۰۹. D خاک آزمود.

۱۸۱۱. A صدق نیاز. پس از این بیت، بولاق، افزوده:

گر بگردد طالبِ بالا گیاه سرفرازی باشد آنرا رسمِ راه

۱۸۱۵. GHK نگوئساری. L أَفلی و لا احبّ. A لا احبّ. عنوان: G علیه السّلام را حذف

کرده. بولاق، سَر حکمت غلبهٔ ظالمانرا. ۱۸۱۶. ABGHL بولاق، ای که یکدم، و به همین

صورت در K تصحیح شده. ۱۸۱۸. AL بولاق، گرچه مقصودست.

- آتشِ ظلم و فساد افروختن  
 ۱۸۲۰ مایهٔ خونابه و زردآبه را  
 من یقین دانم که عینِ حکمتست  
 آن یقین می‌گویدم خاموش کن  
 مَر ملایک را نمودی سِرِ خویش  
 عرضه کردی نورِ آدم را عیان  
 ۱۸۲۵ حشرِ تو گوید که سِرِ مرگ چیست  
 سِرِ خون و نطفه حُسنِ آدمیست  
 لوح را اوّل بشوید بسی وُفوف  
 خون کند دل را و اشکِ مُستَهان  
 وقتِ شُستن لوح را باید شناخت  
 ۱۸۳۰ چون اساسِ خانه‌ای می‌افکنند  
 گِل بر آرند اوّل از قعرِ زمین  
 از حِجَامَتِ کودکانِ گریند زار  
 مَرْد خود زر می‌دهد حِجَام را  
 می‌دود حَمَالُ زی بارِ گران  
 ۱۸۳۵ جنگِ حَمالان برای بارِ بین  
 چون گرانیها اساسِ راحتست  
 حُبَّتِ الْجَنَّةِ بِمَكْرُوهَاتِنَا  
 تخمِ مایهٔ آتشت شاخِ تَرست  
 هرکه در زندانِ قرینِ مَحْنَتِیست  
 ۱۸۴۰ هرکه در قصری قرینِ دولتیست  
 هرکه را دیدی به زَر و سیم فرد
- مسجد و سجده‌کنان را سوختن  
 جوش دادن از برای لابه را  
 لیک مقصودم عیان و رؤیتست  
 حِرصِ رؤیت گویدم نه جوش کن  
 کین چنین نوشی همی‌ارزد به نیش  
 بر ملایک گشت مشک‌ها بیان  
 میوه‌ها گویند سِرِ برگ چیست  
 سابقِ هر بیشییِ آخرِ گمیست  
 آنگهی بر وی نویسد او حُرُوف  
 بر نویسد بر وی اسرارِ آنگهان  
 که مَر آن را دفتری خواهند ساخت  
 اوّلین بنیاد را بر می‌کنند  
 تا به آخرِ بر کشی ماءِ مَعین  
 که نمی‌دانند ایشان سِرِ کار  
 می‌نوازد نیشِ خون‌آشام را  
 می‌رُباید بار را از دیگران  
 این چنین است اجتهادِ کاربین  
 تلخها هم پیشوای نعمتست  
 حُفَّتِ النَّیرَانُ مِنْ شَهْوَاتِنَا  
 سوختهٔ آتشِ قرینِ گوثرست  
 آن جزای لقمه‌ای و شهوتیست  
 آن جزای کارزار و مَحْنَتِیست  
 دان که اندر کسب کردن صبر کرد

۱۸۱۹. A مسجد کنانرا. ۱۸۲۱. D کی عین. L و را حذف کرده. [چاپ قبلی، عیان و رؤیتست. متن تصحیح شد]. ۱۸۲۴. L کرد مشک‌ها. ۱۸۲۵. L گوید که بجای گویند.  
 ۱۸۲۶. D هر بیشه. K اوّل کمیست، نیز AH که در بالا آخر را اضافه کرده. ۱۸۲۸. L دلرا ز اشک. ۱۸۳۱. GH ماء. K ماء. ۱۸۳۴. L در بجای زی. ۱۸۳۶. B راحتست. B  
 نعمتیست. ۱۸۳۹. DL محنتست و شهوتست. ۱۸۴۰. D دولست و محنتست.

بی سبب بیند چو دیده شد گذار  
 آنکه بیرون از طبایع جانِ اوست  
 بی سبب بیند نه از آب و گیا  
 این سبب همچون طبیست و علیل ۱۸۴۵  
 شب چراغت را فتیل نو بتاب  
 رو تو گهگل ساز بهر سقفِ خان  
 اه که چون دلدارِ ما غم سوز شد  
 جز به شب جلوه نباشد ماه را  
 ترکِ عیسی کرده خر پرورده‌ای ۱۸۵۰  
 طالع عیسیست علم و معرفت  
 ناله خر بشنوی رحم آیدت  
 رحم بر عیسی کن و بر خر مکن  
 طبع را هل تا بگرید زار زار  
 سالها خربنده بودی بس بود ۱۸۵۵  
 ز آخر و هن مرادش نفس تست  
 هم مزاج خر شدست این عقل پست  
 آن خر عیسی مزاج دل گرفت  
 زآنکه غالب عقل بود و خر ضعیف  
 وز ضعیفی عقل تو ای خربها ۱۸۶۰  
 گر ز عیسی گشته‌ای رنجور دل  
 چونی ای عیسی عیسی دم ز رنج  
 چونی ای عیسی ز دیدارِ جُهود

۱۸۴۲. بولاق، دیده‌ش. در *D* جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.  
 ۱۸۴۳. *L* ز آن اوست. ۱۸۴۶. *B* فتیلی نو. ۱۸۴۷. *L* باز بجای پاک. ۱۸۴۸. *A* آه کچون.  
*L* وه بجای اه. *D* کچون. ۱۸۴۹. *L* خلوت نباشد. ۱۸۵۱. بولاق، عیسیست.  
 ۱۸۵۴. در حاشیه *H* به خط اصلی اضافه شده. *H* گذار. ۱۸۵۶. *D* مراد نفس. ۱۸۵۷. *AD*  
 کچون علف. *L* بولاق، آرم بدست. ۱۸۶۰. *L* چون ز ضعف عقل تو. ۱۸۶۲. *L* ای مسیح  
 خوش نفس چونی ز رنج. ۱۸۶۳. *L* چون بود عیسی. *L* چون بود یوسف. *AB* بولاق، ز  
 مکار و حسود.

تو شب و روز از پی این قوم غُمَر  
 ۱۸۶۵ آه از آن صَفراِیِانِ بی‌هنر  
 تو همان کن که کند خورشیدِ شرق  
 تو غسل ما سرکه در دنیا و دین  
 سرکه افزودیم ما قوم زَحیر  
 این سزید از ما چنان آمد ز ما  
 ۱۸۷۰ آن سزد از تو ایا کُخَلِ عزیز  
 ز آتش این ظالمانت دل کباب  
 کانِ عودی در تو گر آتش زنند  
 تو نه آن عودی کز آتش کم شود  
 عود سوزد کانِ عود از سوز دُور  
 ۱۸۷۵ ای ز تو مَر آسمانها را صفا  
 زآنکه از عاقل جفایی گر رود  
 گفت پیغمبر عداوت از خِرَد

### رنجانیدن امیری خفته‌ای را که مار در دهانش رفته بود

عاقلی بر اسب می‌آمد سوار  
 آن سوار آن را بدید و می‌شتافت  
 ۱۸۸۰ چونکه از عقلش فراوان بُد مدد  
 در دهانِ خفته‌ای می‌رفت مار  
 تا رماند مار را فرصت نیافت  
 چند دَبّوسی قوی بر خفته زد

۱۸۶۵. L آه ازین. ABGHL بولاق، چونی از صفراِیِان؛ نیز فاتح. ۱۸۶۶. ABGHL بولاق،  
 ما نِفاق. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، با نفاق]. ۱۸۶۸. D با قوم زحیر. L قوم از زحیر.  
 ۱۸۶۹. ABGHL بولاق، چه فزاید. ۱۸۷۰. A بولاق، بیاید. ۱۸۷۲. D در اصل، کان  
 عودی تو اگر. K بولاق، ریحان پر کنند، و به همین صورت در H تصحیح شده. در G پُر کنند  
 به صورت نسخه بدل آمده؛ فاتح همین قرائت را دارد. ۱۸۷۴. AH باد حمله کی برد.  
 ۱۸۷۵. A نیکوتر. ۱۸۷۶. D کی رود. ۱۸۷۷. ABD پیغامبر. پس از این بیت، L افزوده:  
 دوستی با مردم دانا نکوست دشمن دانا به از نادان دوست  
 عنوان: AH امیر. بولاق، آن خفته را. B که مارش در دهان. ۱۸۷۸. D بر دهان. ۱۸۷۹. بولاق،  
 او را بدید. L تار هاند خفته را. ۱۸۸۰. پس از این بیت، L افزوده:  
 خفته زآن زخم قوی بر جست زود گشت حیران گفت آیا این چه بود

بُرَد او را زخمِ آن دَبّوسِ سخت  
 سیبِ پوسیده بسی بُد ریخته  
 سیبِ چندان مَر و را در خورد داد  
 بانگ می زد کای امیر آخر چرا  
 ۱۸۸۵ گر تورا ز اَضَلست با جانم ستیز  
 شوم ساعت که شدم بر تو پدید  
 بی جنایت بی گنه بی بیش و کم  
 می جهد خون از دهانم با سُخُن  
 هر زمان می گفت او نفرینِ نو  
 ۱۸۹۰ زخمِ دَبّوس و سوارِ همچو باد  
 مُمْتَلّی و خوابناک و سُست بُد  
 تا شبانگه می کشید و می گشاد  
 زو بر آمد خورده ها زشت و نکو  
 چون بدید از خود برون آن مار را  
 ۱۸۹۵ سَهْمِ آن مارِ سیاهِ زشتِ زَفَت  
 گفت خود تو جبرئیلِ رحمتی  
 ای مبارک ساعتی که دیدیم  
 تو مرا جویان مثالِ مادران  
 خر گریزد از خداوند از خری  
 ۱۹۰۰ نه از پی سود و زیان می جویدش  
 ای خُنکِ آن را که بیند روی تو  
 ای روانِ پاک بَسْتوده تورا

زو گریزان تا به زیرِ یک درخت  
 گفت ازین خور ای به درد آویخته  
 کز دهانش باز بیرون می فتاد  
 قصدِ من کردی چه کردم من تو را  
 تیغِ زن یکبارگی خونم بریز  
 ای خُنکِ آن را که روی تو ندید  
 مُلْحِدان جایز ندارند این ستم  
 ای خدا آخر مکافاتش تو کُن  
 اوش می زد کاندرین صحرا بدو  
 می دوید و باز در رُو می فتاد  
 پا و رویش صد هزاران زخم شد  
 تا ز صَفرا قی شدن بر وی فتاد  
 مار با آن خورده بیرون جَست ازو  
 سَجده آورد آن نکوکردار را  
 چون بدید آن دردها از وی برفت  
 یا خدایی که ولیِ نعمتی  
 مرده بودم جانِ نو بخشیدیم  
 من گریزان از تو مانندِ خران  
 صاحبش در پی ز نیکوگوهری  
 بلکه تا گُرگش ندرَد یا دَدش  
 یا در افتد ناگهان در کوی تو  
 چند گفتم زاژ و بیهوده تورا

۱۸۸۳. [چاپ قبلی، سیب چندان. متن تصحیح شد]. GHK مر و را. [متن تصحیح شد].  
 چاپ قبلی، مرد را. ۱۸۸۴. BDGL قصد من کردی تو نادیده جفا، و H این قرائت را  
 نسخه بدل داده. K کردم مر و را. ۱۸۸۵. K بر جانم. ۱۸۸۹. بولاق، که درین صحرا. ۱۸۹۱. L  
 بر سر و پایش هزاران. ۱۸۹۵. B بولاق، زشت و زفت. ۱۸۹۶. AH گفت تو خود. D با  
 خدایی. L یا حبیبی یا ولی. ۱۸۹۹. بولاق، گریزان. ۱۹۰۰. BGK بولاق، لیک بجای بلکه.  
 ۱۹۰۱. L در جوی تو. ۱۹۰۲. A و را حذف کرده.

- ای خداوند و شهنشاه و امیر  
شِمّه‌ای زین حال اگر دانستمی  
بس ثنایت گفتمی ای خوش خصال ۱۹۰۵  
لیک خامش کرده می‌آشوفتی  
شد سرم کالیوه عقل از سر بجست  
عفو کن ای خوب روی و خوب کار  
گفت اگر من گفتمی رمزی از آن  
گر تورا من گفتمی اوصافِ مار ۱۹۱۰  
مصطفیٰ فرمود گر گویم براست  
زهره‌های پُردلان هم بر دَرَد  
نه دلش را تاب ماند در نیاز  
همچو موشی پیش گربه لا شود  
اندرو نه حيله ماند نه رُوش ۱۹۱۵  
همچو بوبکر ربابی تن زَنَم  
تا مُحال از دستِ من حالی شود  
چون يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بُوَد  
پس مرا دستِ دراز آمد يقين  
دستِ من بنمود بر گردون هنر ۱۹۲۰  
این صِفَت هم بهرِ ضعفِ عقلهاست  
خود بدانی چون بر آری سر ز خواب  
مَر تورا نه قَوّتِ خوردن بُدی  
می‌شنیدم فحش و خر می‌راندم  
از سبب گفتن مرا دستور نه ۱۹۲۵  
هر زمان می‌گفتم از دردِ درون
- من نگفتم جهلِ من گفت آن مگیر  
گفتنِ بیهوده کئی تانستمی  
گر مرا یک رمز می‌گفتی ز حال  
خامشانه بر سرم می‌کوفتی  
خاصّه این سر را که مغزش کمترست  
آنچه گفتم از جنون اندر گذار  
زهره تو آب گشتی آن زمان  
ترس از جانت بر آوردی دَمار  
شرح آن دشمن که در جانِ شماست  
نه رُود ره نه غم کاری خُورد  
نه تنش را قَوّتِ روزه و نماز  
همچو برّه پیشِ گرگ از جا رُود  
پس کنم ناگفته‌تان من پرورش  
دست چون داود در آهن زَنَم  
مرغ پَر بر گنده را بالی شود  
دستِ ما را دستِ خود فرمود اَحَد  
بر گذشته ز آسمانِ هفتیمن  
مُقربا بر خوان که انشَقَّ الْقَمَر  
با ضعیفان شرح قُدرت کئی رواست  
ختم شد والله أعلم بالصّواب  
نه ره و پروای قی کردن بُدی  
رَبِّ يَسَّرْ زِيرِ لَبِ مِی‌خواندم  
ترکِ تو گفتن مرا مقلور نه  
اهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

۱۹۰۴. AGH کی توانستمی. L بولاق، بیهوده نتوانستمی. ۱۹۰۵. B بولاق، پس.

۱۹۰۶. D خاموش. ۱۹۰۷. D کی مغزش. ۱۹۰۸. ABGHLK ورا حذف کرده. ۱۹۰۹. L

در زمان. ۱۹۱۱. G اگر گویم. ۱۹۱۲. L پر دلانرا بر درد. ۱۹۱۳. L صوم و نماز.

۱۹۱۴. K بولاق، از جا شود. ۱۹۱۶. L بولاق، بر آهن. ۱۹۲۴. A ورا حذف کرده.



سجده‌ها می‌کرد آن رسته ز رنج  
از خدا یابی جزاها ای شریف  
شکر حق گوید تورا ای پیشوا  
دشمنی عاقلان زین سان بود ۱۹۳۰  
دوستی ابله بود رنج و ضلال

کای سعادت وی مرا اقبال و گنج  
قوت شُکرت ندارد این ضعیف  
آن لب و چانه ندارم و آن نوا  
زهر ایشان اِبتِه‌اج جان بود  
این حکایت بشنو از بهر مثال

### اعتماد کردن بر تملُّق و وفای خرس

ازدهایی خرس را در می‌کشید  
شیرمردانند در عالم مدد  
بانگِ مظلومان ز هر جا بشنوند  
آن ستونهای خَللهای جهان ۱۹۳۵  
محض مهر و داوری و رحمتند  
این چه یاری می‌کنی یکبارگیش  
مهربانی شد شکار شیرمرد  
هر کجا دردی دوا آنجا رود  
۱۹۴۰ آبِ رحمت بایدت رو پست شو  
رحمت اندر رحمت آمد تا بسر  
چرخ را در زیر پا آر ای شجاع  
پنبه و سواس بیرون کن ز گوش  
پاک کن دو چشم را از موی عیب  
دفع کن از مغز وز بینی زُکام ۱۹۴۵

شیرمردی رفت و فریادش رسید  
آن زمان کافغانِ مظلومان رسد  
آن طرف چون رحمت حق می‌دوند  
آن طیبیانِ مرضهای نِهان  
همچو حق بی علت و بی‌رشوتند  
گوید از بهر غم و بیچارگیش  
در جهان دارو نجوید غیر درد  
هر کجا پستیست آب آنجا دود  
و آنگهان خور خمرِ رحمت مست شو  
بر یکی رحمت فرو مآ ای پسر  
بشنو از فوقِ فلک بانگِ سَماع  
تا به گوشت آید از گردون خروش  
تا ببینی باغ و سروستانِ غیب  
تا که ریحُ الله درآید در مَشام

۱۹۲۷. در حاشیه A اضافه شده. ABGH ای مرا. ۱۹۲۸. در حاشیه A اضافه شده. L  
جزاهای شریف. ۱۹۲۹. L لب و خامه. ۱۹۳۰ [چاپ قبلی، زهر بدون اضافه. متن تصحیح  
شد]. ۱۹۳۱. L دوستی جاهلان رنج. عنوان: K بولاق، اعتماد کردن آن شخص، نیز در  
حاشیه H. ۱۹۳۲. A و را حذف کرده. ۱۹۳۸. B شد را حذف کرده. ۱۹۳۹. B حذف  
کرده. AL بولاق، آب آنجا رود. ۱۹۴۰. در حاشیه A اضافه شده. L رو پست.  
۱۹۴۱. در حاشیه A اضافه شده. L آمده سر بسر. ABGHL بولاق، فرو مآی.  
۱۹۴۴. A و را حذف کرده. ۱۹۴۵. ABGHK بولاق، و از بینی. بولاق، ریح الله آید.

هیچ مگذار از تب و صفرا اثر  
 داروی مردی کن و عین مپوی  
 کُنده تن را زپای جان بکن  
 غلّ بخل از دست و گردن دور کن  
 ۱۹۵۰ ورنمی تانی به کعبه لطف پر  
 زاری و گریه قوی سرمایه است  
 دایه و مادر بهانه جو بود  
 طفل حاجات شما را آفرید  
 گفت اَدْعُوا اللَّهَ بی زاری مباش  
 ۱۹۵۵ هوی هوی باد و شیرافشان ابر  
 فی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نشنیده‌ای  
 ترس و نومیدیت دان آواز غول  
 هر ندایی که تورا بالا کشید  
 هر ندایی که تورا حرص آورد  
 ۱۹۶۰ این بلندی نیست از روی مکان  
 هر سبب بالاتر آمد از اثر  
 آن فلاتی فوقِ آن سرکش نشست  
 فوقی آنجاست از روی شرف  
 سنگ و آهن زین جهت که سابقست  
 ۱۹۶۵ و آن شرر از روی مقصودی خویش  
 سنگ و آهن اول و پایان شرر

تا بیابی از جهان طعم شکر  
 تا برون آیند صدگون خوب روی  
 تا کُند جولان به گرد انجمن  
 بخت نو در باب در چرخ کهن  
 عرضه کن بیچارگی بر چاره گر  
 رحمت کُلی قوی تردایه است  
 تا که گئی آن طفل او گریان شود  
 تا بنالید و شود شیرش پدید  
 تا بجوشد شیرهای مهرهاش  
 در غم مآند یکساعت تو صبر  
 اندرین پستی چه بر چفسیده‌ای  
 می‌کشد گوش تو تا قعر سُفول  
 آن ندا می‌دان که از بالا رسید  
 بانگ گرگی دان که او مردم درد  
 این بلندیهاست سوی عقل و جان  
 سنگ و آهن فایق آمد بر شرر  
 گرچه در صورت به پهلویش نشست  
 جای دور از صدر باشد مُسْتَخَف  
 در عمل فوقی این دو لایقست  
 ز آهن و سنگست زین رو پیش پیش  
 لیک این هر دو تَنند و جان شرر

۱۹۴۶. بولاق، در جهان. L. ۱۹۴۷. و مردانه پوی. L. ۱۹۴۸. بگرد آن چمن، نیز D در حاشیه؛ نیز فاتح که قرائت متن را نسخه بدل داده. GH بگرد و ت در بالا اضافه شده.  
 ۱۹۵۰. AGH نمی توانی. L نمی دانی. ۱۹۵۱. A سرمایه ایست. D قوی تر مایه ایست. L پایه ایست. A دایه است. ۱۹۵۲. D تاکی. ۱۹۵۳. G طفل با سکون. [چاپ قبلی، طلی. متن تصحیح شد]. ۱۹۵۵. بولاق، های هوی باد. ۱۹۵۶. AGH بشنیده و پر بجای بر.  
 ۱۹۵۷. بولاق، نومیدست. B آن ندایی دان.  
 ۱۹۵۹. K آن بجای او. L مردم خورد. ۱۹۶۱. بولاق، در شرر.  
 ۱۹۶۵. G پیش و پیش. D اول و آخر شرر.

آن شرر گر در زمان واپس ترست  
 در زمان شاخ از ثمر سابق ترست  
 چونکه مقصود از شجر آمد ثمر  
 خرس چون فریاد کرد از اژدها ۱۹۷۰  
 حیلَت و مردی به هم دادند پُشت  
 اژدها را هست قوَت حیلَه نیست  
 حیلَه خود را چو دیدی باز رَو  
 هرچه در پستیست آمد از عَلا ۱۹۷۵  
 روشنی بخشد نظر اندر عَلا  
 چشم را در روشنایی خوی کن  
 عاقبت بینی نشانِ نورِ تُست  
 عاقبت بینی که صد بازی بدید  
 ز آن یکی بازی چنان مَغرور شد ۱۹۸۰  
 سامری وار آن هنر در خود چو دید  
 او زموسی آن هنر آموخته  
 لاجرم موسی دگر بازی نمود  
 در صِفَت از سنگ و آهن برترست  
 در هنر از شاخ او فایق ترست  
 پس ثمر اوّل بوَد آخر شجر  
 شیرمردی کرد از چنگش رها  
 اژدها را او بدین قوَت بکُشت  
 نیز فوقِ حیلَه تو حیلَه ایست  
 کز کجا آمد سوی آغاز رَو  
 چشم را سوی بلندی نِه هَلا  
 گرچه اوّل خیرگی آرد بَلی  
 گر نِه خفاشی نظر آن سوی کن  
 شهوتِ حالی حقیقت گُورِ تُست  
 مثلِ آن نبُود که یک بازی شنید  
 کز تَکَبُّر ز اوستادان دُور شد  
 او زموسی از تَکَبُّر سر کشید  
 وز معلّم چشم را بر دوخته  
 تا که آن بازی و جانش را ربود

۱۹۶۷. *ADGH* حذف کرده. *KL* بولاق، کان شرر. *L* کاندر زمان. ۱۹۶۸. *A* پر بجای ثمر.  
 در بولاق، بیت ۱۹۶۹ مقدم بر بیت ۱۹۶۸ آمده. فاتح حذف کرده اما ترجمه ترکی آن را  
 آورده. ۱۹۶۹. *BGH* و آخر. در *K* این بیت مقدم بر بیت ۱۹۶۸ آمده. پس از این بیت *L*  
 افزوده:

خرس چون از اژدها فریاد کرد      شیر مردی خرس را آزاد کرد  
 ۱۹۷۰. *L* مصراع اوّل، چونک شد بی طاقت او از اژدها. *DL* از چنگش جدا. *GH* از چنگش.  
*H* رها را نسخه بدل آورده. ۱۹۷۱. *AHKL* حیلَه. *D* و پشت. *L* بدین حیلَت بکُشت. پس از  
 این بیت *L* افزوده:

تا که آن مرد از هلاک تن برست      اژدها را او بدین حیلَت ببست  
 ۱۹۷۲. *L* هست جان و حیلَه نیست. ۱۹۷۵. *B* بولاق، اندر علی. *GK* علی. *B* بولاق، آرد بلی.  
*GK* بلی؛ فاتح، آرد بلی، که من آنرا ترجیح می دهم. [متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ  
 قبلی، بلا]. ۱۹۷۷. *D* خالی. حقیقت کورِ تست. *GH* گورِ تست، چنانکه در متن است. *L*  
 شهوت خاکی حجاب سور تست. فاتح، کورِ تست، گور را نسخه بدل داده.  
 ۱۹۷۹. *D* ز استادان.

ای بسا دانش که اندر سر دَوَد  
 سر نخواهی که رَوَد تو پای باش  
 ۱۹۸۵ گرچه شاهی خویش فوقِ او مَبین  
 فکرِ تو نَقَشست و فکرِ اوست جان  
 او تویی خود را بجو در اوی او  
 ور نخواهی خدمتِ اَبْنای جِنس  
 بُوکه اُستادی رهاند مَر تورا  
 ۱۹۹۰ زاری می‌کن چو زُورت نیست هین  
 تو کم از خرسی نمی‌نالی ز دَرَد  
 ای خدا سنگین دلِ ما موم کن  
 تا شود سَرُور بدان خود سَر رَوَد  
 در پناه قُطْبِ صاحب‌رای باش  
 گرچه شَهدی جز نباتِ او مَچین  
 نقدِ تو قَلْبست و نقدِ اوست کان  
 کو و کو گو فاخته شو سوی او  
 در دهانِ اژدهایی همچو خرس  
 وز خَطَر بیرون کشاند مَر تورا  
 چونکه کوری سَر مَکَش از راه‌بین  
 خرس رست از درد چون فریاد کرد  
 ناله ما را خوش و مَر حُوم کن

### گفتن نابینایی سایل که دو کوری دارم

بود کوری کو همی‌گفت الأمان  
 پس دوباره رحمتم آرید هان  
 ۱۹۹۵ گفت یک کوریت می‌بینیم ما  
 گفت زشت‌آوازم و ناخوش‌نوا  
 بانگِ زشتم مایه غم می‌شود  
 زشت‌آوازم به هر جاکه رَوَد  
 بر دو کوری رحم را دوتا کنید  
 ۲۰۰۰ زشتیِ آواز کم شد زین گِله  
 کرد نیکو چون بگفت او راز را  
 وآنکه آوازِ دلش هم بد بود  
 من دو کوری دارم ای اهلِ زمان  
 چون دو کوری دارم و من در میان  
 آن دگر کوری چه باشد وائما  
 زشت‌آوازی و کوری شد دوتا  
 مِهَرِ خَلق از بانگِ من کم می‌شود  
 مایه خشم و غم و کین می‌شود  
 این چنین ناگنج را گنجا کنید  
 خَلق شد بر وی به رحمت یک دِلِه  
 لَطَفِ آوازِ دلش آواز را  
 آن سه کوری دوری سَر مَد بود

۱۹۸۵. D هر چه شاهی. ۱۹۸۶. DL فکر تو نفس است. L و نقد او روان. ۱۹۸۷. L کو  
 و کو شو فاخته سان سوی او. ۱۹۸۸. A بخواهی. ۱۹۹۲. GKL بولا، ای خدا این  
 سنگدلرا، و به همین صورت در H تصحیح شده. L بولا، ناله اش را تو خوش.  
 عنوان: G نابینای. ۱۹۹۳. A آن یکی کوری همی گفت، و در حاشیه H به همین صورت  
 تصحیح شده. ۲۰۰۰. بولا، شد بر من. ۲۰۰۱. D بگفت او آواز را. L بگفت آواز را. L دلش  
 آن راز را.

لیک و هابان که بی علت دهند  
چونکه آوازش خوش و مظلوم شد  
۲۰۰۵ ناله کافر چو زشتست و شهیق  
إخسَنُوا بر زشت آواز آمدست  
چونکه ناله خرس رحمت گش بود  
دان که با یوسف تو گرگی کرده ای  
نوبه کن وز خورده استفراغ کن  
بُوکه دستی بر سر زشتش نهند  
زو دل سنگین دلان چون موم شد  
زآن نمی گردد اجابت را رفیق  
کو ز خون خلق چون سگ بود مست  
نالها ننبود چنین ناخوش بود  
یا زخون بی گناهی خورده ای  
ور جراحت کهنه شد رو داغ کن

### تَتَمَّة حَکایتِ خرس و آن ابله که بر وفای او اعتماد کرده بود

۲۰۱۰ خرس هم از ازدها چون وا رهید  
چون سگ اصحاب کُهِف آن خرس زار  
آن مسلمان سر نهاد از خستگی  
آن یکی بگذشت و گفتش حال چیست  
قَصَّه واگفت و حدیث ازدها  
۲۰۱۵ دوستی ابله بتر از دشمنیست  
گفت والله از حسودی گفت این  
گفت مهر ابلهان عشوه ده است  
هی بیابا من بران این خرس را  
گفت رو رو کار خود کن ای حسود  
۲۰۲۰ من کم از خرسی نباشم ای شریف  
بر تو دل می لرزدم زانديشه ای  
این دلم هرگز نلرزید از گزاف  
مؤمنم يَنْظُرُ بنور الله شده  
وآن گرم زان مرد مردانه بدید  
شد مُلَازِم در پی آن بُردبار  
خرس حارس گشت از دل بستگی  
ای برادر مر تورا این خرس کیست  
گفت بر خرسی مَنه دل ابلها  
او به هر حيله که دانی راندنیست  
ورنه خرسی چه نگری این مهر بین  
این حسودی من از مهرش بهست  
خرس را مگزين مهل هم جنس را  
گفت کارم این بُد و رزقت نبود  
ترک او کن تا مَنَت باشم حریف  
با چنین خرسی مرو در بیشه ای  
نور حَقست این نه دعوی و نه لاف  
هان و هان بگریز ازین آتش کده

۲۰۰۳. D کی بی علت. ۲۰۰۵. L اجابت ای رفیق. ۲۰۰۹. پس از این بیت L افزوده:

باز گردد از گرگی ای روباه پیر نصرت از حق می طلب نعم النصیر

عنوان: بولاق، در وفای او. ۲۰۱۱. L در پی آن خوب یار. ۲۰۱۵. L دوستی ز ابله.

۲۰۱۸. AB بولاق، هین میا. ۲۰۱۹. KL بولاق، و بخت نبود، نیز در حاشیه GH.

۲۰۲۲. A نی دعوی و نی لاف. ۲۰۲۳. بولاق، زین بجای ازین.

این همه گفت و به گوشش در نرفت  
 ۲۰۲۵ دستِ او بگرفت و دست از وی کشید  
 گفت رَو بر من تو غمخواره مباش  
 باز گفتش من عَدُوّ تو نیَم  
 گفت خوابستم مرا بگذار رَو  
 تا بخُسی در پناه عاقلی  
 ۲۰۳۰ در خیال افتاد مَرَد از جِدّ او  
 کین مگر قصدِ من آمد خونِیست  
 یا گِرَو بَسْتست با یاران بدین  
 خود نیامد هیچ از خُبثِ سرش  
 ظنّ نیکش جملگی بر خرس بود  
 ۲۰۳۵ عاقلی را از سگی تهمت نهاد  
 بدگمانی مَرَد را سدّیست زَفَت  
 گفت رفتم چون نه‌ای یارِ رشید  
 بو الْفُضُولَا معرفت کمتر تراش  
 لطف باشد گر بیایی در پیم  
 گفت آخر یار را مُنقاد شو  
 در جوارِ دوستی صاحب‌دلی  
 خشمگین شد زود گردانید رَو  
 یا طمع دارد گدا و تُونیست  
 که بترساند مرا زین هم‌نشین  
 یک گمانِ نیک اندر خاطرش  
 او مگر مَر خرس را هم‌جنس بود  
 خرس را دانست اهلِ مِهر و داد

گفتنِ موسی علیه‌السلام گوساله‌پرست را  
 که آن خیال‌اندیشی و حَرَمِ تو کجاست

گفت موسی با یکی مستِ خیال  
 صد گمانت بود در پیغمبریم  
 صد هزاران معجزه دیدی ز من  
 از خیال و وسوسه تنگ آمدی  
 کای بدانیش از شقاوت وز ضلال  
 با چنین بُرهان و این خُلقِ کریم  
 صد خیالت می‌فزود و شک و ظن  
 طعن بر پیغمبریم می‌زدی

۲۰۲۷. BGKL عدوی تو. L لطف بینی. ۲۰۲۸. BGKL بولاق، بگذار و رو. ۲۰۳۲. پس از این بیت L افزوده:

یا حسد دارد ز مهر یار من  
 ۲۰۳۴. پس از این بیت L افزوده:

بد گمان و ابله و نااهل بود  
 بدرگ و خود رای و بدبخت ابد  
 خرس را بگزیده بر صاحب کمال  
 وز شقاوت او مطیع جهل بود  
 گمره و مغرور و کور و خوار و رد  
 رُو سیّه حاصل‌تبه فاسد خیال

۲۰۳۵. K فاتح، عاقلی را صد بد و تهمت نهاد؛ L از خری تهمت. ۲۰۳۷. بولاق، بر بجای در. AB DL پیغامبریم. AB بولاق، و با خلق. D وین خلق. ۲۰۳۹. AD و را حذف کرده. K از خیال و وسوسه عاجز بُدی. A پیغامبریم. B DL پیغامبری ام. [چاپ قبلی، پیغمبری ام].

- ۲۰۴۰ گَرْد از دریا برآوردَم عِیان  
ز آسمان چَل سال کاسه و خوان رسید  
این و صد چندین و چندین گرم و سرد  
بانگ زد گوساله‌ای از جادوی  
آن تَوَهْمَهات را سیلاب بُرد
- ۲۰۴۵ چون نبودِ بدگمان در حقِّ او  
چون خیالت نآمد از تزویرِ او  
سامریِ خود که باشد ای سگان  
چون درین تزویرِ او یکدل شدی  
گاو می‌شاید خدایی را به لاف
- ۲۰۵۰ پیشِ گاوی سجده کردی از خری  
چشم دزدیدی ز نورِ ذُوْالْجَلال  
شُه بر آن عقل و گزینش که تورا است  
گاوِ زرین بانگ کرد آخر چه گفت  
ز آن عَجَبتر دیده‌ایت از من بسی
- ۲۰۵۵ باطلان را چه رباید باطلی  
ز آنکه هر جنسی رباید جنسِ خود  
گرگ بر یوسف کجا عشق آورد  
چون ز گرگی وا رهد مَحْرَم شود
- تا رهیدیت از شَرِ فِرْعَوْنیان  
وز دُعایم جُوی از سنگی دوید  
از تو ای سرد آن تَوَهْم کم نکرد  
سجده کردی که خدای من تویی  
زیرکِی بَارِدَت را خواب بُرد  
چون نهادی سَر چنان ای زشت‌رو  
وز فسادِ سِحْرِ اَحْمَقِگیرِ او  
که خدایی بر تراشد در جهان  
وز همه اشکالها عاطل شدی  
در رسولی چون منی صد اختلاف  
گشت عقلت صیدِ سِحْرِ سامری  
اینت جهلِ وافر و عینِ ضلال  
چون تو کانِ جهل را کشتن سِزاست  
کاحمقان را این همه رغبت شگفت  
لیک حق را کئی پذیرد هر خسی  
عاطلان را چه خوش آید عاطلی  
گاو سوی شیرِ نر کئی رُو نهد  
جز مگر از مکر تا او را خورَد  
چون سگِ کُهِف از بنی‌آدم شود

۲۰۴۱. L کاس. بولاق، کاسه خوان. پس از این بیت L افزوده:

چسب شد در دست من نر اژدها      آب خون شد بر عدوی ناسزا  
۲۰۴۳. بولاق، جادویی. بولاق، تویی. ۲۰۴۵. L چنان در پیش و رو. بولاق، ای زشت خو.  
۲۰۴۶. L فساد و سحر. ۲۰۴۷. L ای مهان. ۲۰۴۸. K مصراع اول، در خدایی گاو  
چون یکدل شدی؛ فاتح این را نسخه بدل داده. ۲۰۴۹. BDG بولاق و فاتح، در رسولی ام  
تو چون کردی خلاف، نیز در حاشیه A و در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده. L در  
رسولی ام تو چون گفتی گزاف. ۲۰۵۱. D عین و ضلال. ۲۰۵۲. A کشتن رواست، در A  
به همین صورت در زیر تصحیح شده. ۲۰۵۴. بولاق، دیده‌اید. ۲۰۵۸. پس از این بیت  
L افزوده:

چون محمّد را ابوبکر نکو      دید صدقش گفت هذا صادقوا (کذا)

چون ابوبکر از محمد بُرد بُو ۲۰۶۰  
 چون بُد بُوجَهل از اصحابِ درد  
 گفتم هَذَا لَيْسَ وَجْهٌ كَاذِبٌ  
 دید صد شَقِّ قمر باور نکرد  
 دردمندی کِش ز بام افتاد طشت  
 زو نهان کردیم حق پنهان نگشت  
 وآنکه او جاهل بُد از دردش بعید  
 چَند بنمودند و او آن را ندید  
 آینه دل صاف باید تا دَرُو  
 و شناسی صورتِ زشت از نکو

### ترک گفتنِ آن مردِ ناصح بعد از مُبالغه پند مغرورِ خرس را

آن مسلمان ترکِ ابله کرد و تَفَت ۲۰۶۵  
 گفت چون از جِدّ پندم وز جِدال  
 زیر لب لَاحَوْلِ گویان باز رفت  
 در دلِ او بیش می‌زاید خیال  
 پس ره پند و نصیحت بسته شد  
 امرِ اَعْرِضْ عَنْهُمْ پیوسته شد  
 چون دوایت می‌فزاید درد پس  
 قصه با طالبِ بگو برخوان عَبَسَ  
 چونکه اَعْمَى طالبِ حق آمدست  
 بَهرِ فقر او را نشاید سینه خست  
 تو حَرِیصی بر رَشادِ مهتران  
 تا بیاموزند عام از سروران  
 احمدا دیدی که قومی از مُلوک ۲۰۷۰  
 مُسْتَمِعِ گشتند گشتی خوش که بُوک  
 این رئیسان یارِ دین گردند خوش  
 بر عرب اینها سَرنند و بر حَبَش  
 بگذرد این صیت از بصره و تَبُوک  
 زانکه النَّاسُ عَلٰی دینِ اَلْمُلُوک  
 زین سبب تو از ضَریرِ مُهْتَدی  
 زانکه اَلْمُلُوک عَلٰی دینِ اَلْمُلُوک  
 که درین فرصت کم افتد این مُناخ  
 رُو بگردانیدی و تَنگ آمدی  
 مُزْدَحِمِ می‌گردیم در وقتِ تَنگ  
 تو ز یارانِی و وقت تو فراخ  
 ۲۰۷۵  
 این نصیحت می‌کنم نه از خشم و جنگ  
 احمدا نزدِ خدا این یک ضَریر  
 بهتر از صد قیصرست و صد وزیر  
 یَا اَلنَّاسُ مَعَادِنِ هین بیار  
 معدنِ لعل و عقیقِ مُکْتَنَسِ  
 معدنی باشد فزون از صد هزار  
 احمدا اینجا ندارد مال سود  
 بهترست از صد هزاران کانِ مِس  
 سینه باید پُر ز عشق و درد و دود

۲۰۶۳. A از نیکو. عنوان: G ترک کردن. بولاق. آن مغرور. ۲۰۶۴. L ترک آن ابله گرفت. L  
 گویان ره گرفت. ۲۰۶۵. ABGHK بولاق. جدّ و پندم. L نیش می‌زاید. A. ۲۰۶۶. پس در  
 پند. ۲۰۶۷. B بولاق. پس بجای پس. ۲۰۶۸. DL بهر حق. در D تصحیح شده. ۲۰۷۰. D کی  
 بوک. ۲۰۷۲. A از بصره و تبوک. BH بصره. B در حاشیه تصحیح کرده. ۲۰۷۳. A ضریری.  
 ۲۰۷۴. GHK کندرین فرصت. بولاق. کاندِرین فرصت. G اعمی.



- ۲۰۸۰ اَعْمِي روشن دل آمد در مَبْنَد  
گر دو سه ابله تورا مُنْكَر شدند  
گر دو سه ابله تورا تهمت نهد  
گفت از اِقْرارِ عَالَمِ فَاْرِغَم  
گر خفاشی را ز خورشیدی خوریست  
۲۰۸۵ نَفَرَتِ خَفَاشْكَانِ باشد دلیل  
گر گُلابی را جُعَلِ رَاغِبِ شود  
گر شود قلبی خریدارِ مَحَك  
دزد شب خواهد نه روز این را بدان  
فَاْرِقَمِ فَاَرْوَقَمِ و غَلْبِیْروار  
۲۰۹۰ آرد را پیدا کنم من از سُپُوس  
من چو میزانِ خدایم در جهان  
گاو را داند خدا گوساله‌ای  
من نه گاوَم تا که گوساله‌م خَرَد  
او گمان دارد که با من جور کرد
- پند او را ده که حقِ اوست پند  
تلخ کنی گردی چو هستی کانِ قند  
حق برای تو گواهی می‌دهد  
آنکه حق باشد گواه او را چه غم  
آن دلیل آمد که آن خورشید نیست  
که منم خورشیدِ تابانِ جلیل  
آن دلیلِ نَاگُلابی می‌کند  
در مَحَكِّش درآید نقص و شک  
شب نیمِ روزم که تابم در جهان  
تا که از من که نمی‌یابد گذار  
تا نُمایم کین نُقُوشِست آن نُفُوس  
و اَنُمایم هر سبک را از گران  
خر خریداری و در خور کاله‌ای  
من نه خارم که اُشتری از من چَرَد  
بلکه از آینه‌ی من روفت گَرَد

### تَمَلُّقُ کردنِ دیوانه جالینوس را و ترسیدنِ جالینوس

- ۲۰۹۵ گفت جالینوس با اصحابِ خود  
پس بدو گفت آن یکی ای ذو فنون  
دور از عقلِ تو این دیگر مگو  
ساعتی در روی من خوش بنگرید  
گر نه جنسیتِ بُدی در من ازو  
مَر مرا تا آن فلان دارو دهد  
این دوا خواهند از بهرِ جنون  
گفت در من کرد یک دیوانه رو  
چَشَمَکَم زد آستینِ من درید  
کنی رخ آوردی به من آن زشت‌رو

۲۰۸۱. L بولاق، منکر شوند. ۲۰۸۳. A باشد گوا. ۲۰۸۴. B که این خورشید. L بولاق،  
که او. ۲۰۸۶. L ناگلابی می‌بود. ۲۰۸۷. K نقص و شک. ۲۰۸۸. A نی روز. L بتابد بر  
جهان. ۲۰۸۹. L غریبیل وار. ABGH تا که گه از من. KL بولاق، تا که گاه. ۲۰۹۰. GH  
سُپُوس. ۲۰۹۱. L من که میزان. ۲۰۹۲. L هر خریداری کند چون ضالّه. ۲۰۹۳. A نی  
بجای نه، در هر دو مصراع. A بولاق، گوسالم. D خورد بجای خرد. ۲۰۹۴. L بولاق، که بر  
من. L رفت گرد. ۲۰۹۸. بولاق، آستین من کشید. ۲۰۹۹. B بدی از من درو.

۲۱۰۰ گر نه دیدی جنسِ خود کئی آمدی  
کئی بغیرِ جنسِ خود را بر زدی  
چون دو کس بر هم زند بی هیچ شک  
در میانشان هست قدرِ مشترک  
کئی پرد مرغی مگر باجنسِ خود  
صحبتِ ناجنسِ گورست و لحد

### سببِ پریدن و چریدنِ مرغی با مرغی که جنسِ او نبود

آن حکیمی گفت دیدم در تگی  
در عجب ماندم بجستم حالشان  
۲۱۰۵ چون شدم نزدیک من حیران و دنگ  
خاصه شه بازی که او عرشی بود  
آن یکی خورشیدِ علّین بود  
آن یکی نوری ز هر عیبی بری  
آن یکی ماهی که بر پروین زند  
۲۱۱۰ آن یکی یوسف رُخی عیسی نفس  
آن یکی پَران شده در لامکان  
با زبانِ معنوی گل با جُعل  
گر گریزانی ز گلشن بی گمان  
غیرتِ من بر سر تو دُورباش  
۲۱۱۵ ور بیامیزی تو با من ای دنی  
بلبلان را جای می زبید چمن

می دودی زاغ با یک لکلی  
تا چه قدرِ مشترک یابم نشان  
خود بدیدم هر دوان بودند لنگ  
با یکی جفدی که او فرشی بود  
وین دگر خفاش کز سَجین بود  
وین یکی کوری گدای هر دری  
وین یکی کرمی که بر سرگین زند  
وین یکی گرگی و یا خر با جَرَس  
وین یکی در کاهدان همچون سگان  
این همی گوید که ای گنده بَغل  
هست آن نفرت کمالِ گلستان  
می زند کای خس ازینجا دُور باش  
این گمان آید که از کانِ منی  
مَر جُعل را در چمین خوشتر وطن

عنوان: بولاق، مرغ با مرغی. ۲۱۰۳. L هم نگی. BDGKL بولاق و فاتح، در بیابان زاغ را با لگلی، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۲۱۰۹. BGH بولاق و فاتح، در سرگین زید. K نیز در سرگین ضبط کرده. ۲۱۱۱. پس از این بیت B افزوده:

گر درآمیزد ز نقصان منست که گمان آید که از کان منست

۲۱۱۴. AH ازین در دور باش. ۲۱۱۶. در حاشیه H اضافه شده. در اینجا بولاق، بیتی را گنجانده که در B پس از بیت ۲۱۱۱ آمده (بنگرید دو سطر بالاتر). L افزوده:

آن یکی سلطان عالی مرتبت  
وین یکی در گلخنی در تعزیت  
آن یکی خلقی زاکرامش خجل  
وین دگر از بی نوائی منفعل  
آن یکی سرور شده زاهل زمان  
وین دگر در خاک خواری بس نهان

حق مرا چون از پلیدی پاک داشت  
 یک رگم زیشان بُد و آن را بُرید  
 یک نشانِ آدم آن بود از ازل  
 یک نشانِ دیگر آنکه آن بلیس ۲۱۲۰  
 لیک اگر ابلیس هم ساجد شدی  
 هم سجودِ هر مَلک میزانِ اوست  
 هم گواهِ اوست اقرارِ مَلک  
 چون سزد بر من پلیدی را گماشت  
 در من آن بَدْرگ کجاخواهد رسید  
 که ملایک سر نهندش از محل  
 نهندش سر که منم شاه و رئیس  
 او نبودِ آدم او غیری بُدی  
 هم جُحودِ آن عَدو بُرهاَن اوست  
 هم گواهِ اوست کُفرانِ سگک

### تَقَمَّةٔ اعْتِمَادِ آن مَغْرُورِ بَر تَمَلُّقِ خَرَس

شخص خفت و خرس می راندی مگس  
 چند بارش راند از روی جوان ۲۱۲۵  
 خشمگین شد با مگس خرس و برفت  
 سنگ آوَرْد و مگس را دید باز  
 برگرفت آن آسیا سنگ و بزد  
 سنگ رُویِ خفته را خشخاش کرد  
 مِهْرِ ابله مِهْرِ خرس آمد یقین ۲۱۳۰  
 عهدِ او سُسْتَسْت و ویران و ضعیف  
 گر خورْد سوگند هم باور مکن  
 چونکه بی سوگند گفتش بُد دروغ  
 وز ستیز آمد مگس زو باز پس  
 آن مگس زو باز می آمد دوان  
 برگرفت از کوه سنگی سخت زَفْت  
 بر رخ خفته گرفته جای ساز  
 بر مگس تا آن مگس وا پس خزد  
 این مَثَلِ بَر جَمَلهٔ عَالَمِ فاش کرد  
 کینِ او مِهْرَسْت و مِهْرِ اوست کین  
 گفْتِ او زَفْت و وفای او نَحیف  
 بشکنند سوگند مرد کُزسخن  
 تو میفْت از مکر و سوگندش به دوغ

۲۱۱۷. L در اینجا افزوده:

گر درآمیزد ز نقصان منست      تا که پندارند کز کان منست  
 ۲۱۱۸. D و را حذف کرده. L ای بدرگ. L خواهی. D بُرید به صورت بر درید تغییر یافته.  
 ۲۱۲۱. ABGHLK بولاق و فاتح، پس اگر. ۲۱۲۳. H کفر آن سگک. پس از این بیت L  
 افزوده:

این سخن را نیست پایان بازگرد      تا چه کرد آن خرس با آن نیک مرد  
 نیز بولاق که این سخن پایان ندارد ضبط کرده. ۲۱۲۴. BGKL بولاق، می راندش.  
 ۲۱۲۶. بولاق، سخت و زفت. ۲۱۲۷. K جای و ساز، و به همین نحو در G تصحیح شده.  
 ۲۱۳۱. A سست ویران ضعیف.

۲۱۳۵ نفس او میرست و عقل او اسیر  
 چونکه بی سوگند پیمان بشکند  
 زآنکه نفس آشفته‌تر گردد از آن  
 چون اسیری بند بر حاکم نهد  
 بر سرش کوبد ز خشم آن بند را  
 تو زأوفُوا بِالْعُقُودِش دست شو  
 ۲۱۴۰ وآنکه داند عهد با که می‌کند  
 صد هزاران مُصْحَفَش خود خورده گیر  
 گر خورد سوگند هم آن بشکند  
 که کنی بندش به سوگندِ گران  
 حاکم آن را بر دَرَد بیرون جَهد  
 می‌زند بر روی او سوگند را  
 اِحْفَظُوا اَیْمَانَكُمْ با او مگو  
 تن گُند چون تار و گِرَدِ او نَد

### رفتنِ مصطفیٰ علیه السَّلام به عیادتِ صحابی رنجور و بیانِ فایدهٔ عیادت

از صحابه خواجه‌ای بیمار شد  
 مصطفیٰ آمد عیادت سوی او  
 در عیادت رفتن تو فایده‌ست  
 فایدهٔ اوّل که آن شخصِ علّیل  
 ۲۱۴۵ ورنه باشد قطب یارِ ره بود  
 پس صَلةٔ یارانِ ره لازم شمار  
 ورنه باشد همین احسان نکوست  
 ورنه گردد دوست کینش کم شود  
 بس فواید هست غیرِ این و لیک  
 ۲۱۵۰ حاصل این آمد که یارِ جمع باش  
 زآنکه انبوهی و جمعِ کاروان  
 واندَر آن بیماریش چون تار شد  
 چون همه لطف و کَرَم بُد خوی او  
 فایدهٔ آن باز با تو عایده‌ست  
 بُوکه قُطبی باشد و شاهِ جَلیل  
 شه نباشد فارسِ اِسپه بُود  
 هرکه باشد گر پیاده گر سوار  
 که به احسان بس عدو گشتست دوست  
 زآنکه احسان کینه را مَرَهَم شود  
 از درازی خَایفَم ای یارِ نیک  
 همچو بُتگر از حَجَر یاری تراش  
 ره‌زنان را بشکند پشت و سِنان

۲۱۳۵. A چون خورد سوگند، H در زیر تصحیح کرده. D آن هم بشکند. ۲۱۳۶. A کی کنی.  
 D کی کنی. ۲۱۴۰. ABGHK و آنک حق را ساخت در پیمان سند، که در D در مصراع دوم  
 قرار گرفته. بولاق، باکی. عنوان: بولاق، صحابه. GK بولاق، رنجور را که در H اضافه شده،  
 حذف کرده. ۲۱۴۱. BD صحابی. A جان تار شد. ۲۱۴۳. L حذف کرده. ۲۱۴۴. L حذف  
 کرده. ۲۱۴۵. در GK بولاق و فاتح، پس از این بیت ابیات ۲۱۵۲ - ۲۱۵۵ که این قطعه را  
 به پایان می‌برد آمده، و در H مصححی این جابجایی را مشخص کرده؛ در L این ابیات پس از  
 بیت ۲۱۴۲ آمده. ۲۱۴۶. L یاران بره. L تا با احسان دوست گردد گر عدوست.  
 ۲۱۵۰. بولاق، از شجر یاری. ۲۱۵۱. L انبوهی جمع.

چون دو چشم دل نداری ای عَنود      که نمی‌دانی تو هیزم را ز عُدود  
چونکه گنجی هست در عالم مَرَنج      هیچ ویران را مَدان خالی ز گَنج  
قصد هر درویش می‌کُن از گزاف      چون نشان یابی بجد می‌کُن طواف  
چون تو را آن چشم باطن بین نبود      گنج می‌پندار اندر هر وجود ۲۱۵۵

وَحی کردنِ حق تعالی به موسی علیه السَّلام  
که چرا به عیادت من نیامدی

آمد از حق سوی موسی این عِتاب      کای طُلوع ماه دیده تو ز جَنِب  
مُشْرِقت کردم ز نور ایزدی      من حَقَم رنجور گشتم نَامدی  
گفت سُبْحانا تو پاکی از زیان      این چه رمزست این بکن یا رَب بیان  
باز فرمودش که در رنجوریم      چون نپرسیدی تو از روی کَرَم  
گفت یا رَب نیست نقصانی تورا      عقل گم شد این سخن را بر گُشا ۲۱۶۰  
گفت آری بنده خاص گزین  
هست معذوریش معذوری من  
هر که خواهد همنشینی خدا  
از حضورِ اولیا اگر بَشْکُلی  
هر که را دیو از کریمان وا بُرد ۲۱۶۵  
یک بدست از جمع رفتن یکزمان  
مکر دیوست بشنو و نیکو بدان  
کای طُلوع ماه دیده تو ز جَنِب  
من حَقَم رنجور گشتم نَامدی  
این چه رمزست این بکن یا رَب بیان  
چون نپرسیدی تو از روی کَرَم  
عقل گم شد این سخن را بر گُشا  
گشت رنجور او منم نیکو بسین  
هست رنجوریش رنجوری من  
تا نشیند در حضورِ اولیا  
تو هلاکی زآنکه جزو بی کُلی  
بی کسش یابد سرش را او خورَد  
مکر دیوست بشنو و نیکو بدان

۲۱۵۲.  $D$  کی بجای که  $L$  هیچ شناسی تو هیزم را ز عود. در  $L$  جای دو مصراع این بیت با هم عوض شده. ۲۱۵۶. بولاق، این عتیب، نیز  $L$  در حاشیه. ۲۱۵۷.  $G$  مُشْرِقت. ۲۱۵۸.  $A$  این بگو یا رب.  $L$  یا رب عیان. ۲۱۵۹. بولاق، باز فرمودی. ۲۱۶۰.  $L$  این گره را برگشا. ۲۱۶۱.  $AH$  خاصی.  $L$  او را به بین. ۲۱۶۲. در  $L$  جای این دو مصراع با هم عوض شده. ۲۱۶۳. بولاق، همنشینی با خدا. بولاق، گو نشیند. ۲۱۶۴.  $AHK$  بولاق و فاتح، بگسلی، و به همین صورت در  $D$  تصحیح شده.  $L$  در هلاکی.  $ABG$  جزوی، و به همین صورت در  $H$  تصحیح شده. بولاق، جزئی.  $A$  بولاق، نی کلی. ۲۱۶۵.  $BDG$  و اُبرد، چنانکه در متن است. بولاق، بی سرش باید.  $D$  و اخورد. ۲۱۶۶.  $D$  بدست.  $B$  ظاهراً، بدست.  $G$  بدست، و در زیر آن وژه اضافه شده.  $K$  بولاق، یک وژه.  $L$  و جب بجای بدست.  $ADGHK$  بولاق و فاتح در مصراع دوم، مکر دیوست بشنو و نیکو بدان، خلاف وزن، اما بی شک قرائت اصلی است. [متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، مکر شیطان باشد این نیکو بدان].

### تنها کردنِ باغبانِ صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر

باغبانی چون نظر در باغ کرد  
 یک فقیه و یک شریف و صوفی  
 گفت با اینها مرا صد حُجَّتست  
 ۲۱۷۰ بر نیایم یک‌تنه با سه نفر  
 هر یکی را زآن دگر تنها کنم  
 حيله کرد و کرد صوفی را به راه  
 گفت صوفی را برو سوی وثاق  
 رفت صوفی گفت خلوت با دو یار  
 ۲۱۷۵ ما به فتوای تو نانی می‌خوریم  
 وین دگر شه‌زاده و سلطانِ ماست  
 کیست این صوفی شکم خوارِ خسیس  
 چون بیاید مَر و را پنبه‌کنید  
 باغ چه‌بود جانِ من آن شماس  
 ۲۱۸۰ و سوسه کرد و مَر ایشان را فریفت  
 چون به رَه کردند صوفی را و رفت  
 گفت ای سگ صوفی باشد که تیز  
 این جُنیدت رَه نُمود و بایزید  
 کوفت. صوفی را چو تنها یافتش  
 دید چون دزدان به باغ خود سه مرد  
 هر یکی شوخی بَدی لایوفی  
 لیک جَمَعند و جَماعت قَوّتست  
 پس بُبرمشان نُخُست از همدگر  
 چونکه تنها شد سِبَالش بر گنم  
 تا کنند یارانش را با او تباه  
 یک گلیم آور برای این رِفاق  
 تو فقیهی این شریف نامدار  
 ما به پَرِ دانش تو می‌پریم  
 سَیّدست از خاندانِ مُصطفاست  
 تا بود با چون شما شاهانِ جلیس  
 هفته‌ای بر باغ و راغ من زَنید  
 ای شما بوده مرا چون چشم راست  
 آه کز یاران نمی‌باید شِکِیفت  
 خصم شد اندر پَیش با چوبِ زَفَت  
 اندر آیی باغِ ما تو از ستیز  
 از کدامین شیخ و پیرت این رسید  
 نیم‌گُشتش کرد و سَر بشکافتش

عنوان: بولاق، جدا بجای تنها. بولاق، شریف را بجای علوی را. بولاق، پس از همدیگر  
 افزوده بمکر. ۲۱۶۹. GH جماعت قَوّتست. D جماعت رحمت است، نیز BL بولاق، و A در  
 حاشیه. K جماعت رحمتست، نیز در حاشیه H. ۲۱۷۰. A چون نیایم. ۲۱۷۱. ABGL  
 بولاق و فاتح، هر یکی را من بسویی افکنم، و به همین صورت در H تصحیح شده. ابیات  
 ۲۱۷۱ و ۲۱۷۲ در نسخه D دوباره آمده با اختلاف قرائت مصراع اول بیت ۲۱۷۱. این (ص  
 ۵۹، یک سطر به آخر) با ABL بولاق موافق است، حال آنکه صورت دوم (ص ۵۹، س ۱) به  
 صورتی است که در متن آمده. ABGHK سبیلش. بولاق و فاتح سبیلش. L چونک تنهاشان  
 کنم سر بر کنم. ۲۱۷۲. L بی او تباه. ۲۱۷۴. ABGHK بولاق، وین شریف. ۲۱۷۶. D  
 دیگر. D مصطفی است. ۲۱۷۷. ABH بولاق، آن صوفی. B شکم خار. بولاق، و خسیس.  
 ۲۱۷۸. L مر و را دور افکنید. K بولاق، هفته مهمان باغ من شوید.  
 ۲۱۸۲. [چاپ قبلی، صوفی. متن تصحیح شد]. ۲۱۸۳. بولاق، در رسید.

- ۲۱۸۵ گفت صوفی آن من بگذشت لیک  
مَر مرا اغیار دانستید هان  
آنچه من خوردم شما را خوردنیست  
این جهان کوهست و گفت و گوی تو  
چون ز صوفی گشت فارغ باغبان  
۲۱۹۰ کای شریف من برو سوی وثاق  
بر در خانه بگو قیماز را  
چون به ره کردش بگفت ای تیز بین  
او شریفی می کند دعوی سرد  
بر زن و بر فعل زن دل می نهید  
۲۱۹۵ خویشتن را بر علی و بر نبی  
هر که باشد از زنا و زانیان  
هر که بر گردد سرش از چرخها  
آنچه گفت آن باغبان بو الفضول  
گر نبودی او نتیجه مُرتدان  
۲۲۰۰ خواند افسونها شنید آن را فقیه  
گفت ای خراندرین باغت که خواند  
شیر را بچه همی ماند بدو  
با شریف آن کرد مرد مُلتجی  
تا چه کین دارند دایم دیو و غول  
۲۲۰۵ شد شریف از زخم آن ظالم خراب  
پای دار اکنون که ماندی فرد و گم
- ای رفیقان پاس خود دارید نیک  
نیستم اغیارتر زین قَلْتَبان  
وین چنین شربت جزای هر دنیست  
از صدا هم باز آید سوی تو  
یک بهانه کرد زان پس جنس آن  
که ز بهر چاشت پختم من رُقاق  
تا بیارد آن رُقاق و قاز را  
تو فقیهی ظاهرست این و یقین  
مادر او را که می داند که کرد  
عقل ناقص و آنگهانی اعتماد  
بسته است و در زمانه بس غبی  
این بر د ظن در حق ربانیان  
همچو خود گردنده بیند خانه را  
حال او بُد دور از اولاد رسول  
گئی چنین گفתי برای خاندان  
در پیش رفت آن ستمکار سَفیه  
دزدی از پیغمبرت میراث ماند  
تو به پیغمبر به چه مائی بگو  
که کند با آل یاسین خارجی  
چون یزید و شمر با آل رسول  
با فقیه او گفت من جستم از آب  
چون دُهل شو زخم می خور بر شکم

۲۱۸۷. AH این چنین. پس از این بیت L افزوده:

رفت بر من بر شما هم رفتنیست      چوب قهرش مر شما را خوردنیست  
۲۱۹۳. A کی می داند. GL و فاتح و بولاق، که داند تا که کرد. BH که می داند چه کرد. K که  
داند تا چه کرد. ۲۱۹۴. بولاق، اعتماد. ۲۱۹۵. GK بولاق، اندر زمانه. H و ندر زمانه. L و  
از زمانه. ۲۱۹۸. بولاق، زاولاد. ۲۱۹۹. L از نتیجه. ۲۲۰۰. A ستمکاره. ۲۲۰۱. AB  
کی خواند. ABD پیغامبرت. ۲۲۰۲. ABD پیغامبر. ۲۲۰۴. L با ما بجای دایم. ۲۲۰۵. ABGHK  
بولاق، ما جستیم، و در D به همین صورت تصحیح شده. ۲۲۰۶. G در شکم.

گر شریف و لایق و همدم نیم      از چنین ظالم تورا من گم نیم  
شد ازو فارغ بیامد کای فقیه      چه فقیهی ای تو ننگِ هر سَفیه  
فَتْوِیَتِ اینست ای بَبریده دست      کاندَر آیی و نگویی امر هست  
این چنین رخصت بخواندی در وَسیط      یا بُدست این مسئله اندر مُحیط  
گفت حَقِّسَت بزن دست رسید      این سِزای آنکه از یاران بُرید

### رجعت به قصه مریض و عیادت پیغامبر صلی الله علیه و سلم

این عیادت از برای این صله است      وین صله از صد محبت حامله است  
در عیادت شد رسول بی ندید      آن صحابی را به حال نزع دید  
چون شوی دور از حضور اولیا      در حقیقت گشته ای دور از خدا  
چون نتیجه هجر همراهان غمست      گئی فراقِ روی شاهان زآن کمست  
سایه شاهان طلب هر دم شتاب      تا شوی زآن سایه بهتر ز آفتاب  
گر سفر داری بدین نیت برو      و رَحْضَر باشد ازین غافل مشو

### گفتن شیخی ابا یزید را که کعبه منم گرد من طوافی می کن

سوی مکه شیخ اُمت بایزید      از برای حج و عمره می دويد

۲۲۰۷. H بولاق، لایق همدم. پس از این بیت L افزوده:  
مر مرا دادی بدین صاحب غرض      احمقی کردی ترا بنس العوض  
همین بیت در حاشیه G به خطی دیگر افزوده شده. ۲۲۰۹. D کندر آیی. ۲۱۱۱. L پس  
از این بیت افزوده:

من سزاوارم باین و صد چنین      تا چرا ببریدم از یاران بکین  
گوش کردم این همه افسوس تو      میزنم بر سر که شد ناموس تو  
زد ورا القصه بسیار و بخت      کرد بیرونش زیباغ و در بخت  
عنوان (۱): بولاق، بازگشتن بقصه رنجور. G پیغامبر علیه السلام. ۲۲۱۳. AH در حاشیه  
تصحیح کرده:

چون عیادت رفت پیغامبر بدید      آن صحابی را که در نزع [نزعی] رسید  
۲۲۱۶. پس از این بیت L افزوده:

رو بسخسب اندر پناه مقبلی      بوکه آزادت کند صاحب دلی  
۲۲۱۷. پس از این بیت L افزوده:

در بدر می گرد و میرو کوبکو      جست و جو کن جست و جو کن جست و جو  
تا توانی زاولیا رو برمتاب      گفتمت واللّه اعلم بالصواب  
عنوان (۲): G ابویزید را. بولاق، طواف. D طوافی کن.



- او به هر شهری که رفتی از نخست  
 ۲۲۲۰ گِرد می‌گشتی که اندر شهر کیست  
 گفت حقّ اندر سفر هرجا روی  
 قصد گنجی کن که این سود و زیان  
 هر که کارد قصد گندم باشدش  
 گه بکاری بر نیاید گندمی  
 ۲۲۲۵ قصد کعبه کن چو وقت حج بود  
 قصد در معراج دید دوست بود

### حکایت

- خانه نو ساخت روزی نو مُرید  
 گفت شیخ آن نو مرید خویش را  
 روزن از بهر چه کردی ای رفیق  
 ۲۲۳۰ گفت آن فرعست این باید نیاز  
 بایزید اندر سفر جُستی بسی  
 دید پیری با قدی همچون هلال  
 دیده نابینا و دل چون آفتاب  
 چشم بسته خفته بیند صد طرب  
 ۲۲۳۵ بس عجب در خواب روشن می‌شود  
 آنکه بیدارست بیند خواب خوش  
 پیش او بنشست می‌پرسید حال

۲۲۲۴. AD حذف کرده. ۲۲۲۶. پس از این بیت L افزوده:

خواجه الاعمال بالنیات گفت نیت خیرت بسی گلها شگفت

۲۲۲۸. A نیکو. ۲۲۳۰. پس از این بیت L افزوده:

نور خود اندر تبع می‌آیدت نیت آنراکن که آن می‌بایدت

۲۲۳۱. L گویا بد خضر. ۲۲۳۳. D هندوستان. در بولاق. این بیت پس از بیت ۲۲۳۴ آمده.

۲۲۳۴. بولاق. بوالعجب. ۲۲۳۶. ABGHKL و فاتح. و بیند. ۲۲۳۷. ABGHKL بولاق. و

می‌پرسید. L صاحب کمال.

- گفت عَزَم تو کجا ای بایزید  
گفت قَصْدِ کعبه دارم از پَگه  
گفت دارم از دِرَم نقره دویست ۲۲۴۰  
گفت طَوْفی کن به گِرَدَم هفت بار  
و آن دِرَمها پیش من نه ای جواد  
عُمره کردی عمرِ باقی یافتی  
حقّ آن حقّی که جانت دیده‌است  
کعبه هرچندی که خانه بَرِ اوست ۲۲۴۵  
تا بکرد آن کعبه را در وی نرفت  
چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای  
خدمتِ من طاعت و حَمْدِ خداست  
چشم نیکو باز کن در من نگر  
بایزید آن نکته‌ها را هوش داشت ۲۲۵۰  
آمد از وی بایزید اندر مَزید
- رختِ غُرَبَت تا کجا خواهی کشید  
گفت هین با خود چه داری زادِ ره  
نک بیسته سخت بر گوشه ردیست  
وین نکوتر از طوافِ حج شمار  
دانکه حج کردی و حاصل شد مُراد  
صاف گشتی بر صفا بشتافتی  
که مرا بر بیتِ خود بگزیده‌است  
خِلَقَتِ من نیز خانه سِرِّ اوست  
و اندرین خانه بجز آن حَی نرفت  
گِردِ کعبه صدق بر گردیده‌ای  
تا نپنداری که حقّ از من جداست  
تا ببینی نورِ حقّ اندر بَشَر  
همچو زرّین حلقه‌اش در گوش داشت  
مُنْتَهی در مُنْتَهی آخر رسید

دانستنِ پیغامبر صلی الله علیه و سلّم که سببِ  
رنجوریِ آن شخص گستاخی بوده است در دُعا

- چون پَیَمبر دید آن بیمار را  
زنده شد او چون پیمبر را بدید  
گفت بیماری مرا این بخت داد ۲۲۵۵  
تا مرا صَحّت رسید و عافیت  
ای خُجسته رنج و بیماری و تب  
خوش نوازش کرد یارِ غار را  
گویا آن دَم مَر او را آفرید  
کآمد این سلطان بَرِ من بامداد  
از قَلُوم این شه بی حاشیت  
ای مبارک درد و بیداری شب

۲۲۳۸. ABGHL بولاق، غربت را کجا. ۲۲۳۹. A قصد حج، نیز A که کعبه را در حاشیه نسخه بدل داده. ۲۲۴۰. L رد است. ۲۲۴۲. A تو درمها. ۲۲۴۶. A بولاق، تا بکرد آن خانه را. ۲۲۴۹. پس از این بیت L افزوده:

بایزید اکعبه را دریافتی صد بها و عزّ و صد فر یافتی  
۲۲۵۱. AL منتها در منتها. عنوان: G پیغامبر علیه السلام. ABH گستاخی بود.  
۲۲۵۲. A پیامبر. ۲۲۵۵. L شه پر خاصیت.

- نک مرا در پیری از لطف و کرم  
 دردِ پُشتم داد هم تا من ز خواب  
 تا نخُسم جمله شب چون گاو میش  
 ۲۲۶۰ زین شکست آن رحم شاهان جوش کرد  
 رنج گنج آمد که رحمتها دروست  
 ای برادر موضع تاریک و سرد  
 چشمه حیوان و جام مستیست  
 آن بهاران مُضمرست اندر خزان  
 ۲۲۶۵ همره غم باش با وحشت بساز  
 آنچه گوید نفس تو کاینجا بدست  
 تو خلافت کن که از پیغمبران  
 مشورت در کارها واجب شود  
 گفت امت مشورت با کی کنیم  
 ۲۲۷۰ گفت گر کودک در آید یا زنی  
 گفت با او مشورت کن و آنچه گفت  
 نفس خود را زن شناس از زن بتر  
 مشورت با نفس خود گر می‌کنی  
 گر نماز و روزه می‌فرمایدت  
 ۲۲۷۵ مشورت با نفس خویش اندر فعال
- حق چنین رنجوری داد و سقم  
 بر جهم هر نیمشب لابد شتاب  
 دردها بخشید حق از لطف خویش  
 دوزخ از تهدید من خاموش کرد  
 مغز تازه شد چو بخراشید پوست  
 صبر کردن بر غم و سُستی و درد  
 کان بلندیها همه در پستیست  
 در بهارست آن خزان مگریز از آن  
 می‌طلب در مرگ خود عمر دراز  
 مشنوش چون کار او ضد آمدست  
 این چنین آمد وصیت در جهان  
 تا پشیمانی در آخر گم بود  
 انبیا گفتند با عقل امام  
 کو ندارد رای و عقل روشنی  
 تو خلاف آن کن و در راه افت  
 زآنکه زن جزو است نفست کل شر  
 هر چه گوید کن خلاف آن دنی  
 نفس مگارست مکاری زایدت  
 هرچه گوید عکس آن باشد کمال

۲۲۵۸. AB داد تا من هم. A هم بجای هر. ۲۲۵۹. D گاو و میش. A بخشیده.  
 ۲۲۶۴. B خود بهارست. ۲۲۶۵. BGH بولاق. و با وحشت. ۲۲۶۶. HK کانجا. A کو مر  
 ترا بجای چون کار او، نیز H در حاشیه تصحیح کرده. ۲۲۶۷. AD پیغامبران.  
 ۲۲۶۸. در A ابیات ۲۲۷۰ - ۲۲۷۱ مقدم بر ابیات ۲۲۶۸ - ۲۲۶۹ آمده، اما این خطا در  
 حاشیه مشخص شده پس از این بیت L فاتح، افزوده:  
 حیلها کردند بسیار انبیا      تا که گردان شد ازین سیل آسیا  
 نفس می‌خواهد که تا ویران کند      خلق را گمراه و سرگردان کند  
 نیز بولاق که بدین سنگ آسیا ضبط کرده. این دو بیت در حاشیه G به خطی دیگر افزوده شده.  
 ۲۲۶۹. AB بولاق، گفته که با. H گفتند که با. بولاق، عقل امیم. ۲۲۷۰. ABGHL بولاق، عقل  
 و رای. ۲۲۷۲. D حذف کرده. AH و نفست.  
 ۲۲۷۳. D حذف کرده.

بر نیایی با وی و استیز او  
 عقل قوت گیرد از عقلِ دگر  
 من ز مکر نفس دیدم چیزها  
 وعده‌ها بدهد تورا تازه به دست  
 ۲۲۸۰ عمر گر صد سال خود مهلت دهد  
 گرم گوید وعده‌های سرد را  
 ای ضیاء الحق حُسامُ الدین بیا  
 از فلک آویخته شد پرده‌ای  
 این قضا را هم قضا داند علاج  
 ۲۲۸۵ ازدها گشتست آن مار سیاه  
 ازدها و مار اندر دست تو  
 حکم خُذها لا تَخَفْ دادت خدا  
 هینَ یَدِ بَیضاً نما ای پادشاه  
 دوزخی افروخت در وی دم فسون  
 ۲۲۹۰ بحرِ مَکَّارِست بنموده کفی  
 زآن نماید مُختصر در چشم تو  
 همچنانکه لشکرِ انبوه بود  
 تا بریشان زد پَیْمَرِ بی‌خطر  
 آن عنایت بود و اهلِ آن بُدی  
 ۲۲۹۵ گم نمود او را و اصحابِ وِرا  
 تا مُیسَر کرد یُسری را بِرو  
 کم نمودن مَر وِرا پیروز بود  
 رَو بَرِ یاری بگیر آمیز او  
 نئی شکر کامل شود از نئی شکر  
 کو بَرَد از سحرِ خود تمیزها  
 کو هزاران بار آنها را شکست  
 اوت هر روزی بهانه نو نهد  
 جادوی مردی ببندد مرد را  
 که نروید بی تو از شوره گیا  
 از پیِ نَفَرینِ دل‌آزده‌ای  
 عقلِ خَلقان در قضا گنجست گنج  
 آنکه کرمی بود افتاده به راه  
 شد عصا ای جانِ موسی مست تو  
 تا به دست ازدها گردد عصا  
 صبح نو بگشا ز شبهای سیاه  
 ای دم تو از دمِ دریا فزون  
 دوزخست از مکر بنموده تَفی  
 تا زبون بینیش جنبد خشم تو  
 مَر پَیْمَر را به چشم اندک نمود  
 ورفزون دیدی از آن کردی حَذَر  
 احمدا ورنه تو بددل می‌شدی  
 آن جهادِ ظاهر و باطن خدا  
 تا ز عُسری او نگردانید رُو  
 که حَقش یار و طریق آموز بود

۲۲۷۶. B بر نیاری با وی. B بگیر آموز او. بولاق، ویلسون و فاتح، بگیر آویز او؛ همه نسخ خطی، آمیز، مانند متن. ۲۲۷۹. ABGH بولاق، که هزاران. ۲۲۸۰. G عمر اگر.  
 ۲۲۸۸. B ز دریای سیاه. ۲۲۸۹. ABGHL بولاق، بر وی. ۲۲۹۰. A و بنموده کفی.  
 ۲۲۹۴. B در مصراع اول، آزمایش بود و فضل و ایزدی. A و آن عنایت. پس از این بیت L افزوده:

کم نمودن مَر وِرا فیروز بود زآن نمودن مَر وِرا نوز روز بود  
 ۲۲۹۶. ABGHK فاتح، بگردانید. ۲۲۹۷. L کم نمودن بس خجسته روز بود.

- آنکه حق پُشتش نباشد از ظفر  
وای اگر صد را یکی بیند ز دُور  
ز آن نماید ذو الْفَقاری حَرْبه‌ای ۲۳۰۰  
تا دلیر اندر فتد احمق به جنگ  
تا به پای خویش باشند آمده  
گاه‌برگی می‌نماید تا تو زود  
هین که آن که کوه‌ها بر کنده‌است  
می‌نماید تا به کعبِ این آبِ جُو ۲۳۰۵  
می‌نماید موجِ خونش تلِ مُشک  
خشک دید آن بحر را فرعونِ کور  
چون درآید در تگِ دریا بُوَد  
دیده بینا از لقای حق شود  
قند بیند خود شود زهرِ قَتُول ۲۳۱۰  
ای فَلَک در فتنهٔ آخرِ زمان  
خنجرِ تیزی تو اندر قصدِ ما  
ای فَلَک از رحمِ حق آموز رَحْم  
حقِ آنکه چرخهٔ چرخِ تورا  
که دگرگون گردی و رحمتِ گنی ۲۳۱۵  
حقِ آنکه دایگی کردی نُخست  
حقِ آن شه که تورا صاف آفرید  
آن چنان مَعْمور و باقی داشتت  
شُکر دانستیم آغازِ تورا  
آدمی داند که خانه حادثست ۲۳۲۰
- وای اگر گربه‌ش نماید شیرِ نر  
تا به چالشِ اندر آید از غُرور  
ز آن نماید شیرِ نر چون گربه‌ای  
واندر آردشان بدین حیلَت به چنگ  
آن فلیوان جانبِ آتش‌کده  
پُف کنی کو را برانی از وجود  
زو جهان گریان و او در خنده‌است  
صد چو عاجِ بَنِ عَنق شد غرقِ او  
می‌نماید قعرِ دریا خاکِ خشک  
تا دُرُو راند از سرِ مردی و زور  
دیدهٔ فرعونِ گنی بینا بود  
حق کجا هم‌رازِ هر احمق شود  
راه بیند خود بُوَد آن بانگِ غُول  
تیز می‌گردی بیدهٔ آخرِ زمان  
نیشِ زهرآلوده‌ای در فِصْدِ ما  
بر دلِ موران مَزَن چون مار زخم  
کرد گردان بر فرازِ این سَرا  
پیش از آنکه بیخِ ما را بر گنی  
تا نهالِ ما زآب و خاک رُست  
کرد چندان مَشْعَله در تو پدید  
تا که دَهْری از ازل پنداشتت  
انبیا گفتند آن رازِ تورا  
عنکبوتی نه که در وی عایشست

۲۲۹۸. B آن ظفر. L در ظفر. L دانه خرگوشش نماید. ۲۳۰۰. D حذف کرده.

۲۳۰۱. در حاشیهٔ D اضافه شده. B برین بجای بدین. A حیل. ۲۳۰۲. در حاشیهٔ D اضافه

شده. A بولاق، باشد. G فلیوان. ۲۳۰۵. L بولاق، عوج بن عنق. A ابن. GHK ابن عنق.

۲۳۰۹. بولاق، بود بجای شود. در هر دو مصراع. ۲۳۱۱. D نیز بجای تیز. بولاق و فاتح، بده

آخر امان. ۲۳۱۲. A تیز. ۲۳۱۶. A زخاک و آب. ۲۳۲۰. L در وی عایشست.

پشه کئی داند که این باغ از کیست  
 کرم کاندَر چوب زاید سُست حال  
 و ر بَدانَد کرم از ماهیتش  
 عقل خود را می‌نماید رنگها  
 ۲۳۲۵ از مَلک بالاست چه جای پری  
 گرچه عقلت سوی بالا می‌پرد  
 علم تقلیدی و بال جان ماست  
 زین خرد جاهل همی باید شدن  
 هر چه بینی سود خود زان می‌گریز  
 ۲۳۳۰ هر که بشتاید تورا دشنام ده  
 ایمنی بگذار و جای خوف باش  
 آزمودم عقل دُوراندیش را  
 کو بهاران زاد مرگش در دَیست  
 گئی بدانَد چوب را وقتِ نهال  
 عقل باشد کرم باشد صورتش  
 چون پری دُورست از آن فرسنگها  
 تو مگس پری به پستی می‌پری  
 مرغ تقلیدت به پستی می‌چرد  
 عاریه‌ست و ما نشسته کان ماست  
 دست در دیوانگی باید زدن  
 زهر نوش و آب حیوان را بریز  
 سود و سرمایه به مُفلس وام ده  
 بگذر از ناموس و رسوا باش و فاش  
 بعد ازین دیوانه سازم خویش را

### عذر گفتنِ دلک با سید که چرا فاحشه را نکاح کرد

گفت با دَلْک شَبی سَید اَجَل  
 با من این را باز می‌بایست گفت  
 ۲۳۳۵ گفت نه مَسْتورِ صالِح خواستم  
 خواستم این قَجه را بی معرفت  
 عقل را من آزمودم هم بسی  
 قَجه‌ای را خواستی تو از عَجَل  
 تا یکی مَسْتور کردیمیت جفت  
 قَجه گشتند و ز غم تن کاستم  
 تا ببینم چون شود این عاقبت  
 زین سپس جویم جنون را مَغْرِسی

به حیلَت در سخن آوردنِ سایلِ آن بزرگ را که خود را دیوانه ساخته بود

آن یکی می‌گفت خواهم عاقلی      مَشَوَرَتِ آرم بدو در مُشکلی

۲۳۲۱. *ABGHKL* بولاق، و مرگش. ۲۳۲۳. *L* آن ماهیتش. ۲۳۲۷. بولاق، عاریست.  
 ۲۳۲۹. *B* سود تو. ۲۳۳۱. *AL* بولاق، باش فاش. ۲۳۳۲. بولاق، بعد از آن. عنوان: *AHK*  
 بولاق و فاتح، سید اجل، و به همین نحو در *G* تصحیح شده. *B* چرا را حذف کرده. بولاق و  
 فاتح، نکاح کردی. *B* کرد به صورت کردم در آمده. ۲۳۳۵. *B* بولاق، مستور و  
 صالح. ۲۳۳۷. *AH* در مصراع اول، هم آزمودم من بسی. *D* جنون از مغرسی. *H* مغرسی.

- آن یکی گفتش که اندر شهر ما  
 ۲۳۴۰ بر نسی گشته سواره نک فلان  
 صاحب رأیست و آتش پاره‌ای  
 فرّ او گرّو بیان را جان شدست  
 لیک هر دیوانه را جان نشمری  
 چون ولّی آشکارا با توگفت  
 ۲۳۴۵ مَر تورا آن فهم و آن دانش نبود  
 از جنون خود را ولی چون پرده ساخت  
 گر تورا بازست آن دیده یقین  
 پیش آن چشمی که باز و رهبرست  
 مَر ولی را هم ولی شُهره کند  
 ۲۳۵۰ کس نداند از خِرَد او را شناخت  
 چون بدزدد دزدِ بینایی ز کُور  
 کور نشناسد که دزدِ او که بود  
 چون گزد سگ کورِ صاحب ژنده را
- نیست عاقل جُز که آن مجنون‌نما  
 می‌دواند در میانِ کودکان  
 آسمان قَدَرست و اختر باره‌ای  
 او درین دیوانگی پنهان شدست  
 سر مَنه گوساله را چون سامری  
 صد هزاران غیب و اسرارِ نهفت  
 و اندانستی تو سرگین را ز عود  
 مَر و را ای کُور کئی خواهی شناخت  
 زیر هر سنگی یکی سرهنگ بین  
 هر گلیمی را گلیمی در برست  
 هر که را او خواست با بهره کند  
 چونکه او مَر خویش را دیوانه ساخت  
 هیچ یابد دزد را او در عبور  
 گرچه خود بر وی زَنَد دزدِ عنود  
 کئی شناسد آن سگِ درنده را

### حمله بردنِ سگ بر کورِ گدا

- یک سگی در کوئی بر کورِ گدا  
 ۲۳۵۵ سگ کند آهنگِ درویشان بخشم  
 کور عاجز شد ز بانگ و بیم سگ  
 کای امیرِ صید وی شیرِ شکار
- حمله می‌آورد چون شیرِ وِغا  
 در گشَد مه خاکِ درویشان به چشم  
 اندر آمد کور در تعظیم سگ  
 دست دستِ تُست دست از منِ بدار

۲۳۴۰. L در مصراع دوم: در جهان گنج نهان جان جهان. پس از این بیت L افزوده:

می‌دواند در میانِ کودکان گوی می‌بازد بروزان و شبان

۲۳۴۱. L اختر پایه. ۲۳۴۶. AH پس از این بیت افزوده:

چون ولی پنهان شد و دیوانه ساخت ای خر ابله کجا خواهی شناخت

۲۳۴۷. D گر ترا یارست. ۲۳۴۸. B کلیمی بر درست. ۲۳۵۰. [چاپ قبلی، از خِرَد. متن

تصحیح شد]. ۲۳۵۲. A کی بود. ۲۳۵۴. A ظاهرأ، دغا.

۲۳۵۷. ABGHL بولاق، و ای شیر.

کز ضرورت دَمَ خر را آن حکیم  
 گفت او هم از ضرورت ای اَسَد  
 ۲۳۶۰ گور می‌گیرند یارانت به دشت  
 گور می‌جویند یارانت به صید  
 آن سگِ عالمِ شکارِ گور کرد  
 علم چون آموخت سگ رست از ضلال  
 سگ چو عالم گشت شد چالاک زخف  
 ۲۳۶۵ سگ شناسا شد که میرِ صید کیست  
 کور نشناسد نه از بی‌چشمیست  
 نیست خود بی‌چشم‌تر کور از زمین  
 نور موسی دید و موسی را نواخت  
 رَجَف کرد اندر هلاکِ هر دَعی  
 ۲۳۷۰ خاک و آب و باد و نارِ با شرر  
 ما بعکسِ آن ز غیرِ حق خبیر  
 لاجرم أَشْفَقْنَ مِنْهَا جمله‌شان  
 گفته بیزاریم جمله زین حیات  
 چون بماند از خلق او باشد یتیم  
 ۲۳۷۵ چون ز کوری دزد دزد کاله‌ای  
 تا نگوید دزد او را کان منم

۲۳۵۸. ABGH بولاق، لقب دادش. ۲۳۵۹. ABGHL کای اسد. ۲۳۶۰. K فاتح:  
 گور می‌گیرند یارانت به کوه کور می‌جویی تو در کوی ای ستوه  
 L کور می‌گیری تو در کوچه بگشت. K یارانت بکوه و در کوی ای ستوه. G در حاشیه، در  
 کوچه بگشت. ۲۳۶۴. L بولاق، زاصحاب کُهِف. ۲۳۶۵. L شناسنده. ۲۳۶۶. A کی  
 از جهلست. ۲۳۶۸. AH و را پس از دید حذف کرده. BGHL بولاق، و قارون را.  
 ۲۳۶۹. A بولاق، زخف کرد. GHK رَجَف کرد. [متن، موافق نظر نیکلسون تصحیح شد. چاپ  
 قبلی، زحف کرد]. آن قرائت هم ممکن است اما مناسب‌تر کمتر است.  
 ۲۳۷۰. AHL خاک و باد و آب. ۲۳۷۱. ABL بولاق، و از چندین.  
 ۲۳۷۳. ABGHL بولاق، گفت. AL که بود. ۲۳۷۴. A نماند. ABGHK فاتح، گردد او یتیم.  
 L او ماند یتیم. ۲۳۷۵. G عَمِیا. ۲۳۷۶. AB تا بگوید. K دزد ای کور آن منم.



کئی شناسد کور دزدِ خویش را  
چون بگوید هم بگیر او را تو سخت  
پس جهادِ اکبر آمدِ عَصْرِ دُزد  
۲۳۸۰ اَوَلا دزدید کُحلِ دیده‌ات  
کالهٔ حکمت که گم کردهٔ دلست  
کوزدل با جان و با سَمْع و بَصَر  
زاهلِ دل جُو از جَمادِ آن را مجو  
مَشَوَرَتِ جوینده آمد پیش او  
۲۳۸۵ گفت رَوِ زین حلقه کین در باز نیست  
گر مکان را ره بُدی در لامکان  
چون ندارد نورِ چشم و آن ضیا  
تا بگوید او علامتهای رخت  
تا بگوید او چه دزدید و چه بُرد  
چون ستانی باز یابی تَبَصِرَت  
پیشِ اهلِ دل یقین آن حاصلست  
می‌نداند دزدِ شیطان را ز اثر  
که جَمادِ آمدِ خلائق پیش او  
کایِ آبِ کودک‌شده رازی بگو  
باز گرد امروز روزِ راز نیست  
همچو شیخان بودمی من بر دکان

### خواندنِ مُحْتَسِبِ مستِ خرابِ افتاده را به زندان

مُحْتَسِبِ در نیم‌شب جایی رسید  
گفت هی مستی چه خوردستی بگو  
گفت آخر در سبو وا گو که چیست  
۲۳۹۰ گفت آنچه خورده‌ای آن چیست آن  
دور می‌شد این سؤال و این جواب  
گفت او را مُحْتَسِبِ هین آه کن  
گفت گفتم آه کن هُو می‌کنی  
آه از درد و غم و بیدادِ یست  
۲۳۹۵ مُحْتَسِبِ گفت این ندانم خیز خیز  
در بُنِ دیوار مردی خفته دید  
گفت ازین خوردم که هست اندر سَبو  
گفت از آنکه خورده‌ام گفت این خَفِیست  
گفت آنکه در سبو مَخْفِیست آن  
ماند چون خر مُحْتَسِبِ اندرِ خَلاب  
مست هُو هُو کرد هنگامِ سَخُن  
گفت من شاد و تو از غم مُنْحَنِی  
هُوئِ هُوئِ مَیْخُورانِ از شادِ یست  
مَعْرِفَتِ مَثْرَاشِ و بگذارد این سَتیز

۲۳۷۸. B چون نگیرد. L هین بگیر. ۲۳۷۹. ABDGHL بولاق و فاتح، عصرِ دُزد. [موافق  
نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد. چاپِ قبلی، عصرِ دُزد]. ABGH بولاق، بگوید که چه  
دزدید. L کو چه دزدیدست مزد. ۲۳۸۱. BL اهل دین. ۲۳۸۲. بولاق، شیطان از اثر.  
۲۳۸۳. A کز جمادِ آمد. ۲۳۸۴. ABGHL بولاق، آمد نزد او B شه بجای آب. ۲۳۸۷.  
ABGHL بولاق، مستی خفته. ۲۳۸۸. بولاق، این خوردم. ۲۳۹۱. D دور می‌شد.  
۲۳۹۳. K از غم دم زنی، در H به همین صورت تصحیح شده، و در A در بالا تصحیح شده.  
۲۳۹۴. K هوی هوی مستیان.

گفت رَو تو از کجا من از کجا      گفت مستی خیز تا زندان بیا  
گفت مست ای مُحْتَسِب بگذار و رَو      از برهنه گئی توان بردن گِرَو  
گر مرا خود قَوّت رفتن بُدی      خانه خود رفتمی وین گئی شدی  
من اگر با عقل و با اِمکانمی      همچو شیخان بر سر دگّانمی

### دوم بار در سخن کشیدن سایل آن بزرگ را تا حال او معلوم تر گردد

۲۴۰۰ گفت آن طالب که آخر یک نفس      ای سواره بر نی این سو ران فرَس  
راند سوی او که هین زوتر بگو      کاسب من بس تو سَنَسْت و تُنَدخو  
تا لگد بر تو نکوبد زود باش      از چه می پرسی بیانش کن تو فاش  
او مَجَالِ رازِ دل گفتن ندید      زو برون شو کرد و در لاغش کشید  
گفت می خواهم درین کوچه زنی      کیست لایق از برای چون منی  
۲۴۰۵ گفت سه گونه زنند اندر جهان      آن دو رنج و این یکی گنج روان  
آن یکی را چون بخواهی کُلِ تورا ست      و آن دگر نیمی تورا نیمی جُدّاست  
و آن سوم هیچ او تورا نبود بدان      این شنودی دُور شو رفتم روان  
تا تورا اسبم نپرانند لگد      که بیفتی بر نخیزی تا ابد  
شیخ راند اندر میانِ کودکان      بانگ زد باری دگر او را جوان  
۲۴۱۰ که بیا آخر بگو تفسیر این      این زنان سه نوع گفתי بر گزین  
راند سوی او و گفتش بکرِ خاص      کُلِ تورا باشد زغم یابی خلاص  
و آنکه نیمی آن تو بیوه بود      و آنکه هیچست آن عیالِ با و لد  
چون ز شویِ اولش کودک بود      مِهْر و کُلِ خاطرش آنجا رَوَد

۲۳۹۷. AH و را حذف کرده. ۲۳۹۹. پس از این بیت L افزوده:

گر مرا رایی و تدبیری بدی      همچو شیخان جاه و توقیری بدی  
هم مرا زنبیل و دریوزه بدی      هم فتوح و نذر هم روزه بدی

عنوان: AH در سخن آوردن. بولاق، سائل او را تا. B معلوم گردد. ۲۴۰۰. A سوار.

۲۴۰۲. A دور باش. ۲۴۰۳. L گفتن بدید. L در مصراع دوم، کرد راز خویشتن بر وی پدید.

۲۴۰۵. AD وین یکی. ۲۴۰۶. D وین دگر. A یکی بجای دگر.

۲۴۰۷. AGHKL و آن سیم. ۲۴۰۹. ABGHL بولاق، بار دگر. D دیگر.

۲۴۱۳. L و را حذف کرده. B کُلّی خاطرش. ABGHL بولاق و فاتح، آن سو رود.

- دُور شَو تا اسب نندازد لگد  
 ۲۴۱۵ های هویی کرد شیخ و باز راند  
 باز بانگش کرد آن سایل بیا  
 باز راند این سو بگو زوتر چه بود  
 گفت ای شه با چنین عقل و ادب  
 ۲۴۲۰ تو و رای عقل کُلی در بیان  
 گفت این اوباش رأیی می‌زنند  
 دفع می‌گفتم مرا گفتندی  
 با وجود تو حرامست و خبیث  
 در شریعت نیست دستوری که ما  
 زین ضرورت گیج و دیوانه شدم  
 ۲۴۲۵ عقل من گنجست و من ویرانه‌ام  
 اوست دیوانه که دیوانه نشد  
 دانش من جوهر آمد نه عرض  
 کان قندم نیستان شگرم  
 علم تقلیدی و تعلیمست آن  
 ۲۴۳۰ چون پی دانه نه بهر روشنیست  
 طالب علمست بهر عام و خاص  
 همچو موشی هر طرف سوراخ کرد  
 چونکه سوی دشت و نورش ره نبود  
 گر خدایش پر دهد پر خرد  
 ۲۴۳۵ ورنجوید پر بماند زیر خاک
- سُم اسبِ تو سَنَم بر تو زند  
 کودگان را باز سوی خویش خواند  
 یک سؤالم مانند ای شاه کیا  
 که ز میدان آن بچه گویم ربود  
 این چه شیدست این چه فعلست ای عجب  
 آفتابی در جنون چونی نهان  
 تا درین شهر خودم قاضی کنند  
 نیست چون تو عالمی صاحب فنی  
 که کم از تو در قضا گوید حدیث  
 کمتر از تو شه کنیم و پیشوا  
 لیک در باطن همانم که بدم  
 گنج اگر پیدا کنم دیوانه‌ام  
 این عَس را دید و در خانه نشد  
 این بهایی نیست بهر هر غرض  
 هم ز من می‌رُوید و من می‌خورم  
 کز نفور مُسْتَمع دارد فغان  
 همچو طالب علم دنیای دنیست  
 نی که تا یابد ازین عالم خلاص  
 چونکه نورش راند از در گفت برزد  
 هم در آن ظلمات جَهْدی می‌نمود  
 برهد از موشی و چون مرغان پرد  
 ناامید از رفتن راه سماک

۲۴۱۴. BGKL بولاق، بر تو رسد، و در H به همین صورت تصحیح شده. ۲۴۱۵. AD های  
 هوی. BL بولاق، های و هویی. ۲۴۱۶. L و کیا. ۲۴۲۰. L میزدند. ۲۴۲۴. AD کج بجای  
 گیج. B کنج. L در مصراع دوم، زین گروه از عجز بیگانه شدم. پس از این بیت L افزوده:  
 ظاهرا دیوانه و شیدا شدم لیک در باطن همانم که بدم  
 ۲۴۲۶. D کی بجای که. ۲۴۲۷. A این نهانی. ۲۴۲۹. L نفورش. [چاپ قبلی، نفور، با  
 اضافه. متن تصحیح شد]. ۲۴۳۰. A نی بجای نه. D دنیاوی. ۲۴۳۳. BL بولاق و فاتح،  
 دشت نورش. ۲۴۳۴. B پری خرد. L آن پُر خرد. ۲۴۳۵. B نا او مید.

علم گفتاری که آن بی جان بود  
 گرچه باشد وقتِ بحثِ علم زفت  
 مشتری من خدایست او مرا  
 خونههای من جمالِ ذوالجلال  
 ۲۴۴۰ این خریدارانِ مُفلس را بهل  
 گلِ مخور گل را مخر گل را مجو  
 دل بخور تا دایما باشی جوان  
 یا رب این بخشش نه حدکار ماست  
 دست گیر از دستِ ما را بخر  
 ۲۴۴۵ باز خر ما را ازین نفسِ پلید  
 از چو ما بیچارگان این بند سخت  
 این چنین قفلِ گران را ای ودود  
 ما ز خود سوی تو گردانیم سر  
 این دُعا هم بخشش و تعلیم تُست  
 ۲۴۵۰ در میانِ خون و روده فهم و عقل  
 از دو پاره پیه این نورِ روان  
 گوشت پاره که زبان آمد ازو  
 سوی سوراخی که نامش گوشهاست  
 شاهراهِ باغِ جانها شرع اوست  
 ۲۴۵۵ اصل و سرچشمه خوشی آنست آن  
 عاشقِ رُوی خریدارانِ بود  
 چون خریدارش نباشد مُرد و رفت  
 می‌گشتد بالا که الله اشتری  
 خونههای خود خورم کسبِ حلال  
 چه خریداری کند یکمشتِ گل  
 زآنکه گل خوارست دایم زردرو  
 از تجلی چهرهات چون ارغوان  
 لطفِ تو لطفِ خفی را خود سزااست  
 پرده را بردار و پرده ما مَدَر  
 کازدش تا استخوانِ ما رسید  
 کی گشاید ای شه بی تاج و تخت  
 که تواند جز که فضلِ تو گشود  
 چون توی از ما به ما نزدیکتر  
 گر نه در گلخن گلستان از چه رُست  
 جز ز اکرامِ تو نتوان کرد نقل  
 موجِ نورش می‌زند بر آسمان  
 می‌رود سیلابِ حکمت همچو جو  
 تا به باغِ جان که میوه‌ش هوشهاست  
 باغ و بُستانهای عالمِ فرع اوست  
 زود تجری تَحْتَهَا لَآنْهَارَ خَوَان

### تَقَمَّةُ نَصِيحَتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَمَارِ رَا

گفت پیغمبر مَر آن بیمار را      چون عیادت کرد یارِ زار را

۲۴۴۱. در L جای مخور و مخر با هم عوض شده. ۲۴۴۲. L دل بخر. ۲۴۴۹. L بولا، ورنه  
 در گلخن. ۲۴۵۱. بولا، تا آسمان. ۲۴۵۲. K بولا، میدود. ۲۴۵۳. B میوش.  
 ۲۴۵۴. بولا، و را حذف کرده. ۲۴۵۵. A و را حذف کرده. A بولا، آنست و آن.  
 عنوان: G رسول علیه السلام. بولا، آن رنجور را. ۲۴۵۶. BDL پیغامبر.

که مگر نوعی دُعایی کرده‌ای  
 یسار آور چه دُعای می‌گفته‌ای  
 گفتم یادم نیست إِلَّا هِمَّتِي  
 ۲۴۶۰ از حضورِ نوربخشِ مصطفی  
 هِمَّتِ پیغمبرِ روشن‌کده  
 تافت زان روزن که از دل تا دلست  
 گفتم اینک یادم آمد ای رسول  
 چون گرفتارِ گنه می‌آمدم  
 ۲۴۶۵ از تو تهدید و وعیدی می‌رسید  
 مُضْطَرِّب می‌گشتم و چاره نبود  
 نی مقامِ صبر و نه راهِ گریز  
 من چو هاروت و چو ماروت از حَزَن  
 از خطر هاروت و ماروت آشکار  
 ۲۴۷۰ تا عَذَابِ آخِرَت اینجا کشند  
 نیک کردند و بجایِ خویش بود  
 حَد ندارد وَصَفِ رنج آن جهان  
 ای خُنُک آنکو جَهَادِی می‌کند  
 تا ز رنج آنجهانی وا رهد  
 ۲۴۷۵ من همی گفتم که یا رَبَّ آن عَذَاب  
 تا در آن عالم فراغت باشدم  
 این چنین رنجوری پیدام شد  
 مانده‌ام از ذِکَر و ز اورادِ خُود  
 گر نمی‌دیدم کنون من رویِ تو

از جَهَالَت زهربایی خورده‌ای  
 چون ز مَکَرِ نَفْسِ می‌آشفته‌ای  
 دار با من یادم آید ساعتی  
 پیشِ خاطر آمد او را آن دُعای  
 پیشِ خاطر آمدش آن گم‌شده  
 روشنی که فرقِ حق و باطلست  
 آن دُعای که گفته‌ام من بوالفضول  
 غرقه دست اندر حَشایش می‌زدم  
 مُجرمان را از عَذَابِ بس شدید  
 بندِ مُحکَم بود و قفلِ ناگشود  
 نی امیدِ توبه نی جایِ ستیز  
 آه می‌کردم که ای خَلَاقِ من  
 چاهِ بابل را بکردند اختیار  
 گُرُیزند و عاقل و ساحر و شند  
 سَهْلتر باشد ز آتش رنج دود  
 سَهْل باشد رنج دنیا پیشِ آن  
 بَر بدن ز جُرئ و دادی می‌کند  
 بر خود این رنج عبادت می‌نهد  
 هم درین عالم بران بَر من شتاب  
 در چنین درخواست حلقه می‌زدم  
 جانِ من از رنج بی‌آرام شد  
 بی‌خبر گشتم ز خویش و نیک و بد  
 ای خُجسته وی مَبَارک بویِ تو

۲۴۵۷. D زهره بایی. B زهر نابی. [چاپ قبلی، از جهالت. متن تصحیح شد]. ۲۴۵۹. B یاد  
 آید. ۲۴۶۱. GKL حذف کرده، اما در حاشیه K اضافه شده؛ نیز فاتح که آن را حذف ولی شرح  
 کرده. BD پیغامبر. ۲۴۶۲. L با دلست. ۲۴۶۴. K به این صورت ضبط کرده:  
 چون گرفتار گناهان می‌شدم غرق گشته دست و پای می‌زدم  
 ۲۴۶۵. A و را حذف کرده. ۲۴۷۰. A آنجا کشند. ۲۴۷۲. A دریا بجای دنیا. ۲۴۷۵. A این  
 عذاب. ۲۴۷۸. ABGHL بولاق، و از اوراد. ۲۴۷۹. A مبارک روی تو. L خوی تو.

- ۲۴۸۰ می‌شدم از بسند من یکبارگی  
گفت هی‌هی این دُعا دیگر مکن  
تو چه طاقت داری ای مورِ نژند  
گفت توبه کردم ای سلطان که من  
این جهان تیهست و تو موسی و ما  
۲۴۸۵ سالها ره می‌رویم و در اخیر  
گر دلِ موسی ز ما راضی بُدی  
وَر بکُل بیزار بودی او ز ما  
کئی ز سنگی چشمه‌ها جوشان شدی  
بَل به جای خوان خود آتش آمدی  
۲۴۹۰ چون دو دل شد موسی اندر کارِ ما  
خشمش آتش می‌زند در رختِ ما  
کئی بود که حِلْم گردد خشم نیز  
مدح حاضر و حشمت از بهرِ این  
ورنه موسی کئی روا دارد که من  
۲۴۹۵ عهدِ ما بشکست صد بار و هزار  
عهدِ ما کاه و بهر بادی زبون  
حقّی آن قوّت که بر تلوینِ ما  
خویش را دیدیم و رُسواییِ خویش  
تا فُضیحتهای دیگر را نِهان  
۲۵۰۰ بی‌حدی تو در جمال و در کمال
- کردیم شاهانه این غمخوارگی  
بر مکن تو خویش را از بیخ و بُن  
که نهد بر تو چنان کوه بلند  
از سَر جَلدی نه لافم هیچ فن  
از گُنه در تیه مانده مُبتلا  
همچنان در منزلِ اوّل اسیر  
تیه را راه و گران پیدا شدی  
کئی رسیدی خوانمان هیچ از سَما  
در بیابانمان امانِ جان شدی  
اندرین منزل لَهَب بر ما زدی  
گاه خَصم ماست و گاهی یارِ ما  
حِلْمش اَسپر می‌شود پیشِ بلا  
نیست این نادر ز لطفِ ای عزیز  
نامِ موسی می‌برم قاصدِ چنین  
پیشِ تو یاد آورم از هیچ تن  
عهدِ تو چون کوه ثابت بر قرار  
عهدِ تو کوه و ز صد گه هم فزون  
رحمتی کن ای امیرِ لونها  
امتحانِ ما مکن ای شاه بیش  
کرده باشی ای کریم مُستعان  
در کژی ما بی‌حدیم و در ضلال

۲۴۸۱. بولاق، زین دعا. ۲۴۸۲. A. چو طاقت. ۲۴۸۵. پس از این بیت L بولاق، (و B در حاشیه) افزوده:

قوم موسی راه می‌پیموده‌اند آخر اندر گام اوّل بوده‌اند  
۲۴۸۶. A. و را حذف کرده. K فاتح، آخر این ره هم پایان آمدی. ۲۴۸۷. بولاق، رسیدی  
نان و خوان. ۲۴۸۸. بولاق، جوشان بدی. L امان جان بدی. ۲۴۹۱. BDGL فاتح، حِلْم  
او رد میکند تیر بلا، نیز بولاق، که شیر بلا ضبط کرده، و A در حاشیه.  
۲۴۹۲. D خشم تیز؛ نیز فاتح که بجای نیست، هست ضبط کرده، اما موافق متن ترجمه کرده.  
۲۴۹۷. بولاق، حقّ آن قدرت. D در تلوین.

- بی حدی خویش بگمار ای کریم  
هین که از تَقطیع ما یک تار ماند  
الباقیه الباقیه ای خدیو  
بهر مانی بهر آن لطف نُخست  
۲۵۰۵ چون نمودی قدرتت بنمای رحم  
این دُعاگر خشم افزاید تورا  
آنچنان کَادم بیفتاد از بهشت  
دیو که بود کوز آدم بگذرد  
در حقیقت نفع آدم شده همه  
۲۵۱۰ بازی دید و دو صد بازی ندید  
آتشی زد شب به کشتِ دیگران  
چشم‌بندی بود لعنت دیو را  
لعنت این باشد که کزبیش کند  
تا نداند که هر آنکه کرد بد  
۲۵۱۵ جمله فرزین بندها بیند بعکس  
زآنکه او گر هیچ بیند خویش را  
درد خیزد زین چنین دیدن درون  
تا نگیرد مادران را دردِ زه  
این امانت در دل و دل حامله ست  
۲۵۲۰ قابله گوید که زن را درد نیست
- بر کزّی بی حدِ مُشتی لثیم  
مِصر بودیم و یکی دیوار ماند  
تا نگردد شاد کُلی جانِ دیو  
که تو کردی گمرهان را باز جُست  
ای نهاده رَحْمها در لَحْم و شَحْم  
تو دُعا تعلیم فرما مهترا  
رجعتش دادی که رست از دیو زشت  
بر چنین نطعی ازو بازی بَرَد  
لعنتِ حاسِد شده آن دَم دمه  
پس ستونِ خانه خود را بُرید  
باد آتش را به کشتِ او بران  
تا زیانِ خصم دید آن ریو را  
حاسِد و خودبین و پُرکینش کند  
عاقبت باز آید و بر وی زَنَد  
مات بر وی گردد و نُقصان و وُکس  
مُهلک و ناسور بیند ریش را  
درد او را از حجاب آرد برون  
طفل در زادن نیابد هیچ ره  
این نصیحتها مثالِ قابله ست  
درد باید درد کُودک را ره‌یست

۲۵۰۲. A یکبار ماند. ۲۵۰۳. L شاه کُلی. ۲۵۰۴. در حاشیه GH اضافه شده. AD حذف

کرده. B هم‌رهانرا. ۲۵۰۵. D بنما. A شحم لحم. HKL شحم و لحم. ۲۵۰۸. A کی بود.  
۲۵۱۱. D را، را حذف کرده. G بران بجای بران. D بر آن. K کشان. L باد سوی کشت او  
کردش روان. ۲۵۱۲. پس از این بیت L افزوده:

هم زیان حال او شد ریو او      خود تو گویی بود آدم دیو او  
بولاق افزوده:

چون زیان جان او شد ریو او      گویی آدم بود دیو دیو او  
۲۵۱۴. BD بدانند. L آنکو بد کند. L باز آید و با خود کند. ۲۵۱۵. AD نقصان و کس. L  
نقصان و مکس. ۲۵۱۶. AGHL بولاق، زانک گر او. ۲۵۱۷. A از چنین.

آنکه او بی‌درد باشد ره‌زنست  
 آن‌انا بی‌وقت گفتن لعنتست  
 آن‌انا منصور رحمت شد یقین  
 لاجرم هر مرغ بی‌هنگام را  
 ۲۵۲۵ سر بریدن چیست گشتن نفس را  
 آنچنانکه نیش کژدم بر گنی  
 برگنی دندان پُر زهری ز مار  
 هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر  
 چون بگیری سخت آن توفیق هوست  
 ۲۵۳۰ ما رمیت اِذ رمیت راست دان  
 دست گیرنده وِست و بُردبار  
 نیست غم گر دیر بی او مانده‌ای  
 دیر گیرد سخت گیرد رحمتش  
 گر تو خواهی شرح این وصل و ولا  
 ۲۵۳۵ و ر تو گویی هم بدیها از وِست  
 این بدی دادن کمال اوست هم  
 کرد نقّاشی دو گونه نقّشها  
 نقّش یوسف کرد و حور خوش سرشت  
 هر دو گونه نقّش اُستادی اوست  
 ۲۵۴۰ زشت را در غایت زشتی کند  
 تا کمال دانش پیدا شود

زانکه بی‌دردی انا الحق گفتنست  
 آن‌انا در وقت گفتن رحمتست  
 آن‌انا فرعون لعنت شد ببین  
 سر بریدن واجبست اعلام را  
 در جهاد و ترک گفتن نفس را  
 تا که یابد او ز گشتن ایمنی  
 تا رهد مار از بلای سنگسار  
 دامن آن نفس‌کش را سخت گیر  
 در تو هر قوت که آید جذب اوست  
 هر چه کارد جان بود از جان جان  
 دم بدم آن دم ازو امید دار  
 دیرگیر و سخت‌گیرش خوانده‌ای  
 یکدمت غایب ندارد حضرتش  
 از سر اندیشه می‌خوان وَالضُّحَى  
 لیک آن نقصان فضل او کیست  
 من مثالی گویمت ای مُحْتَشَم  
 نقّشهای صاف و نقّشی بی صفا  
 نقّش عفريتان و ابلیسان زشت  
 زشتی او نیست آن رادی اوست  
 جمله زشتیها به گردش بر تند  
 مُنْکِر اُستادیش رسوا شود

۲۵۲۱. بولاق، هر که بجای آنک. ۲۵۲۳. B انای بجای انا در هر دو مصراع.  
 ۲۵۲۵. GHK گفتن نفس را. [به همین صورت، متن تصحیح شد. چاپ قبلی، نفس را]. L در  
 جهاد و ترک کردن امس را. ۲۵۲۷. A پر زهر. D پر زهری مار. ۲۵۳۰. L هر چه دارد  
 جان. ۲۵۳۱. L کردگار بجای بردبار. BH او مید، و به همین صورت در GK تصحیح شده.  
 ۲۵۳۲. در بولاق، جای ابیات ۲۵۳۲ و ۲۵۳۳ با هم عوض شده. ۲۵۳۳. D نگرده حضرتش.  
 ۲۵۳۴. ABGHK بولاق، و ر تو خواهی. G ولا، به فتح اول. ۲۵۳۶. ABGHK بولاق، آن  
 بدی. ۲۵۳۷. بولاق، نقّش بی صفا. ۲۵۳۸. بولاق، کرد و خوب و خوش سرشت.  
 ۲۵۴۰. پس از این بیت L افزوده:

خوب را در غایت خوبی کشد      حسن عالم چاشنی از وی چشد



ور نداند زشت کردن ناقصست  
 پس ازین رو کفر و ایمان شاهدند  
 لیک مؤمن دان که طوعاً ساجدست  
 ۲۵۴۵ هست گزهاً گبر هم یزدان پرست  
 قلعه سلطان عمارت می‌کند  
 گشته یاغی تا که ملک او بود  
 مؤمن آن قلعه برای پادشاه  
 زشت گوید ای شه زشت آفرین  
 ۲۵۵۰ خوب گوید ای شه حسن و بها  
 زین سبب خلاق گبر و مخلصست  
 بر خداوندیش هر دو ساجدند  
 زآنکه جویای رضا و قاصدست  
 لیک قصد او مرادی دیگرست  
 لیک دعوی امارت می‌کند  
 عاقبت خود قلعه سلطانی شود  
 می‌کند معمور نه از بهر جاه  
 قادری بر خوب و بر زشت مهین  
 پاک گردانیدیم از عیبها

### وَصِيَّتُكَ كَرْدَنِ پِیغامبر صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ و سَلَّمَ مَر آن بیمار را و دُعا آموزیدنش

گفت پیغمبر مَر آن بیمار را  
 آتِنا فی دارِ دُنْیا نا حَسَن  
 راه را بر ما چو بُستان کن لطیف  
 مؤمنان در حشر گویند ای ملک  
 ۲۵۵۵ مؤمن و کافر برو یابد گذار  
 نَک بهشت و بارگاه ایمنی  
 پس ملک گوید که آن روضه خُضر  
 این بگو کای سهل گن دشوار را  
 آتِنا فی دارِ عُقْبانا حَسَن  
 منزل ما خود تو باشی ای شریف  
 نی که دوزخ بود راه مُشترک  
 ما ندیدیم اندرین ره دود و نار  
 پس کجا بود آن گذرگاه دَنی  
 که فلان جا دیده‌اید اندر گذر

۲۵۴۲ D کردن بجای گبرو، در حاشیه تصحیح شده. ۲۵۴۳. در L جای شاهداند و ساجداند [شاهدند و ساجدند] با هم عوض شده. G و هر دو. ۲۵۴۵. بولاق، مراد. ۲۵۴۷. بولاق، یاغی. G مُلک، به ضم اوّل. B قلعه. L قلعه سلطان. ۲۵۴۹. L بر زشت و بر خوب مهین. ۲۵۵۰. پس از این بیت L افزوده:

حمد لك و الشكر لك يا ذا المنن  
 ای تو بر هر پادشاهی پادشاه  
 قادری و ناظری بر حال من  
 کار سازی یفعل الله ما یشا  
 عنوان: D در حاشیه اضافه شده. G پیغامبر علیه السّلام. GH آموزانیدش، اما در اصل آموزیدنش. ABD. ۲۵۵۱. پیغامبر. L که بجای کای. D و آتِنا در مصراع دوم. ۲۵۵۵. AHK بدو یابد. D دود و تار. ۲۵۵۷. D حذف کرده. G و دیگر نسخ خطی خُضر. مانند متن.

دوزخ آن بود و سیاستگاهِ سخت  
 چون شما این نفسِ دوزخ‌خوی را  
 ۲۵۶۰ جَهدها کردید و او شد پر صفا  
 آتشِ شَهوت که شعله می‌زدی  
 آتشِ خشم از شما هم حِلْم شد  
 آتشِ حرص از شما ایثار شد  
 چون شما این جمله آتشیهای خویش  
 ۲۵۶۵ نفسِ ناری را چو باغی ساختید  
 بلبَلانِ ذِکر و تسبیح اندرو  
 داعیِ حق را اجابت کرده‌اید  
 دوزخِ ما نیز در حقِّ شما  
 چیست احسان را مکافات ای پسر  
 ۲۵۷۰ نی شما گفتید ما قربانیم  
 ما اگر قَلّاش و گر دیوانه‌ایم  
 بر خط و فرمانِ او سر می‌نهیم  
 تا خیالِ دوست در اسرارِ ماست  
 هر کجا شمعِ بلا افروختند  
 ۲۵۷۵ عاشقانی کز درونِ خانه‌اند  
 ای دل آنجا رَو که با تو روشنند  
 در میانِ جانِ تورا جا می‌کنند  
 در میانِ جانِ ایشان خانه گیر  
 چون عَطاردِ دفترِ دل وا کنند

۲۵۵۸. A. بستانِ درخت. ۲۵۶۲. L. از را حذف کرده، در هر دو مصراع. ۲۵۶۳. L. از را حذف کرده. ۲۵۶۴. در L. جای ابیات ۵ - ۲۵۶۴ و ۷ - ۲۵۶۶ با هم عوض شده.  
 ۲۵۶۶. A. بر طرف او. ۲۵۶۷. D. کرده‌اند. D. آورده‌اند. ۲۵۶۹. A. چیست احسان و مکافات، در بالا تصحیح شده. ۲۵۷۱. بولاق، اگر بجای وگر. ۲۵۷۳. بولاق، بر اسرار ماست.  
 ۲۵۷۶. پس از این بیت، K. بولاق و همهٔ نسخ چاپی ترک افزوده:  
 بر جنایاتِ مواسا می‌کنند در میانِ جانِ ترا جا می‌کنند  
 ۲۵۷۷. L. حذف کرده GK. بولاق، زان بجای در.

- ۲۵۸۰ پیش خویشان باش چون آواره‌ای  
جُزُو را از کُلّ خود پرهیز چیست  
جنس را بین نوع گشته در رُوش  
تا چو زن عشوه خری ای بی خِرَد  
چابلوس و لفظ شیرین و فریب  
۲۵۸۵ مَر تورا دُشنام و سبلی شَهان  
صَفْع شاهان خور مَخور شَهِدِ خسان  
زآنک آزیشان دولت و خِلعت رسد  
هر کجا بینی برهنه و بی‌نوا  
تا چنان گردد که می‌خواهد دلش  
۲۵۹۰ گر چنان گشتی که اُستا خواستی  
هر که از اُستا گریزد در جهان  
پیشه‌ای آموختی در کسبِ تن  
در جهان پوشیده گشتی و غنی  
پیشه‌ای آموز کاندِر آخرت  
۲۵۹۵ آن جهان شهرست پُر بازار و کسب  
حق تعالی گفت کین کسب جهان  
همچو آن طفلی که بر طفلی تَنَد  
کودکان سازند در بازی دکان  
شب شود در خانه آید گُرسنه  
۲۶۰۰ این جهان بازی‌گهست و مرگ شب  
کسبِ دین عشقست و جذبِ اندرون

۲۵۸۲. *ADGHKL* بولاق و همه نسخ چاپی و خطی جز *B* زهش بجای زهش.

۲۵۸۳. عشوه خری را بصورت یک کلمه بخوانید. *L* بولاق، دروغ عشوه. ۲۵۸۴. *D* لطف

شیرین. *A* و شیرین. *AGHK* چون زن. ۲۵۸۷. *ABGKL* بولاق، خلعت و دولت. ۲۵۸۸. *L*

و را حذف کرده. ۲۵۹۰. *D* اوستا. *L* خویش را و خلق را. ۲۵۹۱. *A* او بجای این.

۲۵۹۲. *HK* کسب. نیز در اغلب ابیات بعد. ۲۵۹۷. *L* شکل میری را اساسی می‌کند.

۲۵۹۹. *A* بماند. ۲۶۰۰. پس از این بیت *L* افزوده:

سوی خانه کور تنها مانده یا فغان و احسرتا بر خوانده

۲۶۰۱. بولاق، نور حق دان ای حرون.

کَسْبِ فانی خواهدت این نَفْسِ خَسِ      چند کَسْبِ خَسِ کنی بگذار بس  
نَفْسِ خَسِ گر جویدت کَسْبِ شریف      حیل و مکاری بود آن را ردیف

### بیدار کردنِ ابلیس معاویه را رضی الله عنه که خیز وقت نماز است

در خبر آمد که آن مُعاویه      خفته بُد در قصر در یک زاویه  
۲۶۰۵ قصر را از اندرون در بسته بود      کز زیارتهای مردم خسته بود  
ناگهان مردی ورا بیدار کرد      چشم چون بگشاد پنهان گشت مُرد  
گفت اندر قصر کس را ره نبود      کیست کین گستاخی و جرأت نمود  
گرد برگشت و طلب کرد آن زمان      تا بیابد زانِ نِهان گشته نشان  
از پس در مُدبری را دید کو      در در و پرده نِهان می کرد رُو  
۲۶۱۰ گفت هَبِ تو کیستی نامِ تو چیست      گفت نامم فاش ابلیس شقیست  
گفت بیدارم چرا کردی به جد      راست گو بامن مگو بر عکس و ضد

### از خر فکندنِ ابلیس معاویه را رضی الله عنه و روپوش و بهانه کردن و جواب گفتن معاویه او را

گفت هنگام نماز آخر رسید      سوی مسجد زود می باید دوید  
عَجَلُوا الطَّاعَاتِ قَبْلَ الْفَوْتِ گفت      مصطفی چون دُرّ معنی می بسفت

۲۶۰۳. بولاق، او را ردیف. ۲۶۰۴. AHK بولاق، فاتح و منهج:

در خبر آمد که خال مومنان      خفته بد در قصر بر بسترستان  
نیز D در حاشیه و L که در مصراع دوم، بود اندر قصر خود خفته ستان، ضبط کرده. در G  
موافق قرائت AHK تصحیح شده. H قرائت متن را در حاشیه آورده. در BDG موافق قرائت  
متن است. ۲۶۰۸. GHK گِرد بجای کرد، خطای کتابت. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، کرد].  
۲۶۰۹. AH بولاق، او پس در. A در مصراع دوم، در در پرده. K بولاق، در پس پرده، و در H به  
همین صورت تصحیح شده. ۲۶۱۱. B بر من مگو. A بر عکس ضد.  
عنوان (۲): L حذف کرده. ABGHK بولاق، افگندن. G رضی الله عنه را حذف کرده. در GH  
و بهانه به قلمی متأخرتر اضافه شده. بولاق، پس از کردن افزوده: و طول مناظره ایشان.  
۲۶۱۲. بولاق، اندر رسید. ۲۶۱۳. [چاپ قبلی، عَجَلُوا. متن تصحیح شد].

گفت نی نی این غرض نبود تورا      که به خیری ره نما باشی مرا  
 ۲۶۱۵ دزد آید از نهان در مسکنم      گویدم که پاسبانی می کنم  
 من کجا باور کنم آن دزد را      دزد گئی داند ثواب و مُزد را

### باز جواب گفتن ابلیس معاویه را

گفت ما اول فرشته بوده ایم      راه طاعت را به جان پیموده ایم  
 سالکان راه را مَحْرَم بُدیم      ساکنان عرش را همدم بُدیم  
 ۲۶۲۰ پیشه اول کجا از دل رود      مهر اول گئی ز دل بیرون شود  
 در سفر گر روم بینی یا ختن      از دل تو گئی رود حُبُّ الْوَطَن  
 ما هم از مستان این می بوده ایم      عاشقان درگه وی بوده ایم  
 ناف ما بر مهر او ببریده اند      عشق او در جان ما کاریده اند  
 روز نیکو دیده ایم از روزگار      آب رحمت خورده ایم اندر بهار  
 نه که ما را دست فضلش کاشتست      از عدم ما را نه او برداشتست  
 ۲۶۲۵ ای بساکز وی نوازش دیده ایم      در گلستان رضا گردیده ایم  
 بر سر ما دست رحمت می نهاد      چشمه های لطف از ما می گشاد  
 وقت طفلیم که بودم شیرجو      گاهوارم را که جنبانید او  
 از که خوردم شیر غیر شیر او      کی مرا پروزد جز تدبیر او  
 خوی کان با شیر رفت اندر وجود      گئی توان آن را ز مردم وا گشود  
 ۲۶۳۰ گر عتابی کرد دریای کرم      بسته گئی کردند درهای کرم  
 اصل نقدش داد و لطف و بخششست      قهر بر وی چون غباری از غشست  
 از برای لطف عالم را بساخت      ذره ها را آفتاب او نواخت  
 فرقت از قهرش اگر آبستنتست      بهر قدر وصل او دانستنتست

۲۶۱۴. پیش از این بیت AH این عنوان را دارد: جواب گفتن معاویه ابلیس را. AH ره نمایی  
 مر مرا، در H در حاشیه تصحیح شده. ۲۶۱۵. A در نهان. ۲۶۱۶. بولاق، این دزد را.  
 عنوان: بولاق، دوم بار از خر افگندن ابلیس معاویه را و روپوش کردن.  
 ۲۶۱۷. A اول ما، نیز H که در بالا تصحیح کرده. پس از این بیت L بیت ۲۶۲۳ را آورده.  
 ۲۶۲۶. L بر ما می گشاد. ۲۶۲۷. A گاهواره ام که. H گاهواره م. ۲۶۲۸. A از کی خوردم.  
 ۲۶۳۰. L بسته کی گردید.

تا دهد جان را فراقش گوشمال  
 ۲۶۳۵ گفت پیغمبر که حق فرموده است  
 آفریدم تا ز من سودی کنند  
 نی برای آنکه تا سودی کنم  
 چند روزی که ز پیشم رانده است  
 کز چنان رویی چنین قهر ای عجب  
 ۲۶۴۰ من سبب را ننگرم کان حادث است  
 لطف سابق را نظاره می‌کنم  
 ترک سجده از حسد گیرم که بود  
 هر حسد از دوستی خیزد یقین  
 هست شرط دوستی غیرت‌پزی  
 ۲۶۴۵ چونکه بر نطعش جُزین بازی نبود  
 آن یکی بازی که بُد من باختم  
 در بلا هم می‌چشم لذات او  
 چون رهاند خویشتن را ای سره  
 جُزو شش از کُل شش چون وا رهد  
 ۲۶۵۰ هر که در شش او درون آتش است  
 خود اگر کفرست و گر ایمان او

### باز تقریر کردن معاویه با ابلیس مکرِ او را

گفت امیر او را که اینها راستست  
 صد هزاران را چو من تو ره زدی  
 لیک بخش تو ازینها کاستست  
 حُفره کردی در خزینه آمدی

۲۶۳۵. *ABDL* پیغامبر. ۲۶۳۷. *AK* من سودی کنم، و در حاشیه *H* به همین صورت  
 تصحیح شده. *L* بر سودی تنم. ۲۶۴۳. *AK* این حسد، و در حاشیه *H* به همین صورت  
 تصحیح شده. ۲۶۴۴. *AH* بعد عطسه، و در *G* در حاشیه به همین صورت تصحیح شده. *KL*  
 بولاق، بعد از عطسه. ۲۶۴۶. *B* که من بد باختم.  
 ۲۶۴۸. *D* در شش دره. ۲۶۴۹. *B* خاصه کی.  
 عنوان: بولاق، سیوم بار بجای باز. *A* بابلیس.

- آتش و نفطی نسوزی چاره نیست  
 ۲۶۵۵ طَبَعَتِ ای آتش چو سوزانیدَنِیست  
 لعنت این باشد که سوزانت کند  
 با خدا گفתי شنیدی رُو بُرو  
 معرفتهای تو چون بانگِ صَفیر  
 صد هزاران مرغ را آن ره زَدَسْتُ  
 ۲۶۶۰ در هوا چون بَشَنُودِ بانگِ صَفیر  
 قومِ نُوح از مَکَرِ تو در نوحه‌اند  
 عاد را تو باد دادی در جهان  
 از تو بود آن سنگسارِ قومِ لُوط  
 مغزِ نمرود از تو آمد ریخته  
 ۲۶۶۵ عَقْلِ فرعونِ ذَکَیِّ فیلسوف  
 بُولَهَبِ هم از تو نا اهلی شده  
 ای بَرین شطرنجِ بَهرِ یاد را  
 ای ز فَرزین‌بندهای مُشکَلت  
 بحرِ مَکَری تو خَلایقِ قطره‌ای  
 ۲۶۷۰ که رَهَد از مَکَرِ تو ای مُخْتَصِم  
 بس ستاره سَعَد از تو مُخْتَرِق
- کیست کز دستِ تو جامه‌ش پاره نیست  
 تا نسوزانی تو چیزی چاره نیست  
 اوستادِ جَمَله دزدانت کند  
 من چه باشم پیشِ مَکَرِ تو ای عَدُو  
 بانگِ مَرغانست لیکن مَرع‌گیر  
 مرغِ غِرّه کاشنایی آمدست  
 از هوا آید شود اینجا اسیر  
 دل کباب و سینه شَرَحه شَرَحه‌اند  
 در فکندی در عَذاب و اندُهان  
 در سیاه‌آبه ز تو خوردند غُوط  
 ای هزاران فتنه‌ها انگِ ریخته  
 کور گشت از تو نیابید او وُقوف  
 بُو اَلْحَکَم هم از تو بُو جَهلی شده  
 مات کرده صد هزار اُستاد را  
 سوخته دلها سِیه گشته دلت  
 تو چو کوهی وین سَلیمان ذره‌ای  
 غَرِقِ طوفانیم إِلَّا مَن عَصِم  
 بس سپاه و جمع از تو مُفْتَرِق

### باز جواب گفتنِ ابلیس معاویه را

- گفت ابلیسش گُشای این عَقْد را  
 ۲۶۵۴ ABG آتشی از تو نسوزم، و در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده، نیز در L که  
 امتحانِ شیر و کَلَبَم کرد حق  
 ۲۶۵۵ ABL سوزانیده نیست. [چاپ قبلی، بانگ  
 ۲۶۶۲ D عاد را چون باد. ۲۶۶۳ D ز را پیش از  
 ۲۶۶۷ D مات کردند. ۲۶۶۹ AK تو و خَلقان قطره، و به همین صورت در  
 ۲۶۷۱ AL سپاه جمع. عنوان: بولاق، سیوم. بار  
 ۲۶۷۲ L بولاق، گشا. GH این عقدها، و در G در بالا نوشته: را.

۲۶۵۴ ABG آتشی از تو نسوزم، و در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده، نیز در L که  
 بسوزم ضبط کرده. بولاق، نفتی. ۲۶۵۵ ABL سوزانیده نیست. [چاپ قبلی، بانگ  
 صَفیر، بدون اضافه. متن تصحیح شد]. ۲۶۶۲ D عاد را چون باد. ۲۶۶۳ D ز را پیش از  
 تو حذف کرده. ۲۶۶۷ D مات کردند. ۲۶۶۹ AK تو و خَلقان قطره، و به همین صورت در  
 H تصحیح شده. D در اصل، و سلیمان. ۲۶۷۱ AL سپاه جمع. عنوان: بولاق، سیوم. بار  
 بجای باز. ۲۶۷۲ L بولاق، گشا. GH این عقدها، و در G در بالا نوشته: را.

- ۲۶۷۵      قلب را من گئی سیه رُو کرده‌ام  
نیکوان را رَه‌نمایی می‌کنم  
این علفها می‌نهم از بهر چیست  
گرگ از آهو چو زاید کودکی  
توگیاه و استخوان پیشش بریز  
گر به سوی استخوان آید سگست  
۲۶۸۰      قهر و لطفی جفت شد با همدگر  
توگیاه و استخوان را عَرَضه کن  
گر غذای نَفْس جوید اَبْتَرست  
گر کند او خدمتِ تن هست خر  
گرچه این دو مختلف خیر و شرند  
۲۶۸۵      انبیا طاعات عَرَضه می‌کنند  
نیک را چون بد کنم یزدان نِیم  
خوب را من زشت سازم رب نَهام  
سوخت هندو آینه از درد را  
او مرا غَمّاز کرد و راست‌گو  
۲۶۹۰      من گواهم بر گوا زندان کجاست  
هر کجا بینم نهال میوه‌دار  
هر کجا بینم درخت تلخ و خشک
- صَّیْرِفَیْم قَیْمَتِ او کرده‌ام  
شاخه‌های خشک را بر می‌کنم  
تا پدید آید که حیوان جنس کیست  
هست در گرگیش و آهو بی شکی  
تا کدامین سو کند او گام تیز  
ور گیا خواهد یقین آهو رگست  
زاد از این هردو جهانی خیر و شر  
قوتِ نَفْس و قوتِ جان را عَرَضه کن  
ور غذای روح خواهد سَرَوَرست  
ور رُود در بحرِ جان یابد گهر  
لیک این هر دو به یک کار اندرند  
دشمنان شَهَوَات عَرَضه می‌کنند  
داعِیْم من خالقِ ایشان نِیم  
زشت را و خوب را آینه‌ام  
کین سیه‌رُو می‌نماید مَرَد را  
تا بگویم زشت کو و خوب کو  
اهلِ زندان نیستم ایزد گواست  
تربیتها می‌کنم من دایه‌وار  
می‌بُرم تا وا رهد از پُشک مُشک

۲۶۷۵. B رهنمای و مامن. L در مصراع دوم، مر بدانرا پیشوایی می‌کنم. پس از این بیت L افزوده:

نیکوانرا رهنمای و مامن      شاخهای خشک را بر می‌کنم  
۲۶۷۶. D کی حیوان. L گرگی از آهو چو زاید ور سگی. A و آهوی شک. D و آهو بی شک. [چاپ قبلی، آهو بی شک. متن موافق ترجمه انگلیسی نیکلسون تصحیح شد].  
۲۶۷۸. K در مصراع دوم، تا از این هر دو بچه او کرد خیز. ۲۶۸۰. BL با یکدگر. D همدیگر.  
B بولاق، جهان. ۲۶۸۲. B بولاق، غذای، در هر دو مصراع. ۲۶۸۸. پس از این بیت L بولاق، افزوده:

گفت آینه گناه از من نبود      جرم او را نه که روی من زدود.  
۲۶۹۰. بولاق، یزدان گواست. ۲۶۹۲. ABGH بولاق، می‌بُرم من تا رهد.



خشک گوید باغبان را کای فتنی  
 باغبان گوید خمُش ای زشت خو  
 ۲۶۹۵ خشک گوید راستم من کژ نیم  
 باغبان گوید اگر مسعودی  
 جاذبِ آبِ حیاتی گشتی  
 تخم تو بد بوده است و اصل تو  
 شاخ تلخ ار با خوشی وُصلت کند  
 مَر مرا چه می بُری سَر بی خطا  
 بس نباشد خشکی تو جُرم تو  
 تو چرا بی جرم می بُری پَیم  
 کاشکی کژ بودی تر بودی  
 اندر آبِ زندگی آغشتی  
 با درختِ خوش نبوده وصل تو  
 آن خوشی اندر نهادش بر زند

### عُنف کردنِ معاویه با ابلیس

۲۷۰۰ گفت امیر ای راهزن حُجَّت مگو  
 رهزنی و من غریب و تاجرم  
 گِرْدِ رختِ من مگرد از کافری  
 مُشتری نبُود کسی را راهزن  
 تا چه دارد این حَسود اندر کدو  
 ۲۷۰۵ گر یکی فَضلی دگر در من دَمَد  
 مَر تورا ره نیست در من ره مَجو  
 هر لباساتی که آری کئی خرم  
 تونه‌ای رختِ کسی را مُشتری  
 ور نُماید مُشتری مَکَرسِت و فَن  
 ای خدا فریاد ما را زین عَدو  
 در رُباید از من این رهزن نَمَد

### نالیدنِ معاویه به حضرتِ حق تعالی از ابلیس و نصرت خواستن

این حَدِیش همچو دُودست ای اله  
 من به حُجَّت بر نیایم بابلِس  
 آدمی که عَلَمَ الْأُسْمَا بگست  
 از بهشت انداختش بر رویِ خاک  
 ۲۷۱۰ نُوحَةُ إِنَّا ظَلَمْنَا می زدی  
 دست گیر ارنه گلیم شد سیاه  
 کوست فتنه هر شریف و هر خَسیس  
 در تَگِ چون برقی این سگ بی تگست  
 چون سَمَک در شُنتِ او شد زان سِماک  
 نیست دستان و فُسونش را حَدی

۲۶۹۳. بولاق، ای فتا. ۲۶۹۴. L ای زشت رو. بولاق، پس نباشد. ۲۶۹۷. BD گشته و  
 آغشته. ۲۶۹۹. DK شاخ تر، در حاشیه تصحیح شده. عنوان: L حذف کرده. ۲۷۰۸. HL  
 بولاق، آدمی کو. BD بگشت بجای بگست. L تکست. L این سگ کم تکست. ۲۷۰۹. D  
 چون سماک. GHL بولاق، از سماک. ABGHL بولاق، شست. [متن به همین نحو، از روی  
 ترجمه انگلیسی نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی: شصت]. ۲۷۱۰. D فسونش را شکی.

اندرونِ هر حدیثِ او شَرست      صد هزارانِ سحر در وی مُضمرست  
مردیِ مردانِ ببندد در نفس      در زن و در مرد افروزد هوس  
ای بلیسِ خلقِ سوزِ فتنه‌جو      بر چیم بیدار کردی راست گو

### باز تقریرِ ابلیسِ تلخیصِ خود را

گفت هر مردی که باشد بدگمان      ۲۷۱۵ هر درونی که خیال‌اندیش شد  
چون سخن در وی رَوَد عِلّت شود      چون دلیل آری خیالش بیش شد  
پس جوابِ او سُکوّتست و سُکون      تیغِ غازی دزد را آلت شود  
تو ز من با حق چه نالی ای سلیم      هست با ابله سخن گفتن جنون  
تو خوری حلوا تورا دُمَل شود      تو بنال از شرّ آن نفسِ لثیم  
بی‌گُنه لعنت کنی ابلیس را      تب بگیرد طبع تو مُختَل شود  
نیست از ابلیس از تُست ای غوی      چون نبینی از خود آن تلخیص را  
چونکه در سبزه ببینی دنبه را      که چو روبه سوی دُنبه می‌دوی  
ز آن ندانی کِت ز دانش دُور کرد      دام باشد این ندانی تو چرا  
حُبُکَ الْأَشْيَاءِ يُغْمِیکَ یُصِم      میل دنبه چشم و عقلت کور کرد  
تو گُنه بر من مَنِه کَرُمزِ مبین      نَفْسُکَ الْسَّوْدَا جَنّت لا تَخْتَصِم  
من بدی کردم پشیمانم هنوز      من ز بد بیزارم و از حرص و کین  
انتظارم تا شبم آید به روز

۲۷۱۳. L پس از این بیت افزوده:

ز آنک حَجّت در بگنجد با منی      هین غرض را در میان نه بی فنی

۲۷۱۶. L گبر را آلت. ۲۷۱۷. پس از این بیت L افزوده:

تو زحق ترس و زحق جو قطع نفس      گر تو از شرّش بماندستی بحبس

۲۷۱۹. GH بولاق، دنبِل بجای دَمَل. ۲۷۲۱. G می‌روی. ۲۷۲۲. BDGHL دنبها، در G در

بالا نوشته: را. ۲۷۲۳. AL بولاق، و را حذف کرده. ۲۷۲۴. بولاق، یعمی و یصم، نیز L در

حاشیه. L خبط بجای جَنّت. فاتح، خَبّت. ویلسون، خَبّت.

۲۷۲۵. A کز کز، نیز G که در بالا نوشته: مؤ. ۲۷۲۶. پس از این بیت L افزوده:

هم امیدی می‌پژم با درد و سوز      تا مگر این دَی مَهَم گردد تموز

بولاق افزوده:

بر امید آن مانده‌ام بس روزگار      کاین زمستانرا بود شاید بهار

مُسْتَهْم گشتم میانِ خلقِ من      فعلِ خود بر من نهد هر مرد و زن  
گرگِ بیچاره اگرچه گرسنه‌ست      مُسْتَهْم باشد که او در طَنُطْنَه‌ست  
از ضعیفی چون نداند راه رفت      خَلَقِ گوید تُخْمَه‌است از لُوتِ زَفَت

### باز الحاح کردنِ معاویه ابلیس را

۲۷۳۰ گفت غیرِ راستی نَرَهانَدَنَت      داد سوی راستی می‌خوانَدَت  
راست گو تا وا رهی از چنگِ من      مکر نَنُشاند غُبارِ جنگِ من  
گفت چون دانی دروغ و راست را      ای خیال‌اندیشِ پُر اندیشه‌ها  
گفت پیغمبر نشانی داده‌است      قلب و نیکو را مَحَک بنهاده‌است  
گفته‌است اَلْکِذْبُ رَيْبٌ فِی اَلْقُلُوبِ      گفت اَلْصِّدْقُ طُمَائِنٌ طُرُوبِ  
۲۷۳۵ دل نیارامد به گفتارِ دروغ      آب و روغن هیچ نفروزد فُرُوغِ  
در حَدِیثِ راست آرام دلست      راستیها دانسه دَمِ دلست  
دل مگر رنجور باشد بَدَدَهان      که نداند چاشنیِ این و آن  
چون شود از رنج و عِلَّتِ دل سَلیم      طعمِ کِذِب و راست را باشد عَلیم  
حرصِ آدم چون سوی گندم فُزود      از دَلِ اَدَم سَلیمی را رُبود  
۲۷۴۰ پس دروغ و عشوه‌ات را گوش کرد      غِرّه گشت و زهرِ قاتل نوش کرد  
کزدم از گندم ندانست آن نَفَس      می‌پرد تمیز از مستِ هَوَس  
خلقِ مستِ آرزویند و هوا      زان پذیرایند دَسْتانِ تورا  
هر که خود را از هوا خو باز کرد      چشمِ خود را آشنای راز کرد

۲۷۲۹. *G* نتواند. *ABH* بولاق، نتاند. فاتح، لُوتِ زَفَت. *G* لُوتِ زَفَت، مانند متن؛ ضبط فاتح

بهرتر است. [متن به همین نحو اصلاح شد. چاپ قبلی: لُوت، بدون اضافه].

عنوان: بولاق، باز جستن معاویه حقیقت غرض را از ابلیس. ۲۷۳۱. در حاشیه *D* نوشته

شده، ظاهراً به خط اصلی. ۲۷۳۳. *ABD* پیغامبر. ۲۷۳۴. [چاپ قبلی، اَلْکِذْبُ. متن تصحیح

شد]. *G* طُمَائِنٌ طُرُوب، مانند متن، صحیح است. ویلسون، طُمَائِنٌ طُرُوب.

۲۷۳۵. *ABGHLK* بولاق، زگفتار. ۲۷۳۷. [چاپ قبلی، رنخور. متن تصحیح شد].

۲۷۳۸. *AH* رنج عِلَّت. ۲۷۴۰. *L* غرقه گشت. ۲۷۴۱. *GH* کزدم.

۲۷۴۳. پس از این بیت، بولاق افزوده:

آنچنین که یک حکایت کرده‌اند      گوشرا پسند عنایت کرده‌اند

### شکایتِ قاضی از آفتِ قضا و جوابِ گفتنِ نایب او را

قاضی بنشانند او می‌گریست  
 ۲۷۴۵ این نه وقتِ گریه و فریاد تُست  
 گفت اه چون حُکم راند بی‌دلی  
 آن دو خصم از واقعهٔ خود واقفند  
 جاهلست و غافلست از حالشان  
 گفت خصمان عالمند و علتی  
 ۲۷۵۰ زآنکه تو علت نداری در میان  
 و آن دو عالم را غرضشان کورکرد  
 جهل را بی‌علتی عالم کند  
 تا تو رشوت نستی بیننده‌ای  
 از هوا من خوی را وا کرده‌ام  
 ۲۷۵۵ چاشنی‌گیرِ دلم شد با فروغ  
 گفت نایب قاضیا گریه ز چیست  
 وقتِ شادی و مبارک بادِ تُست  
 در میانِ آن دو عالمِ جاهلی  
 قاضی مسکین چه داند ز آن دوبند  
 چون رَوَد در خونشان و مالشان  
 جاهلی تو لیک شمعِ ملّتی  
 آن فراغت هست نورِ دیدگان  
 علمشان را علت اندر گور کرد  
 علم را علت کز و ظالم کند  
 چون طمع کردی ضریر و بنده‌ای  
 لقمه‌های شهوتی کم خورده‌ام  
 راست را داند حقیقت از دروغ

### به اقرار آوردنِ معاویه رضی الله عنه ابلیس را

نو چرا بیدار کردی مَر مرا  
 همچو خَشخاشی همه خواب آوری  
 چارُمیخت کرده‌ام هین راست گو  
 من ز هر کس آن طمع دارم که او  
 ۲۷۶۰ من ز سرکه می‌نجویم شُکری  
 دشمن بیداری تو ای دغا  
 همچو خُمی عقل و دانش را بَری  
 راست را دانم تو حیلتنها مَجو  
 صاحبِ آن باشد اندر طبع و خو  
 مَر مُخَنَّت را نگیرم لشکری

۲۷۴۴. *ABL* بولاق، و بجای او. ۲۷۴۶. *A* بولاق، آه. ۲۷۵۰. *B* از فراغت. *L* آن چراغت.  
 ۲۷۵۲. *A* کنند، در هر دو مصراع. *D* کز بجای کز. *K* فاتح، در مصراع دوم، علم را علت ز دلها  
 برگند. ۲۷۵۴. در *L* این بیت و بیت پس از آن پس از بیت ۲۷۶۳ قرار گرفته.  
 عنوان (۲): *GH* رضی الله عنه را حذف کرده.  
 ۲۷۵۶. پیش از این بیت *L* افزوده:

ای سگ ملعون جواب من بگو      راستی گو و دروغی را مَجو  
 ۲۷۵۹. بولاق، صاحب او. ۲۷۶۰. *B* من ز شکر می‌بجویم. *L* من ز حنظل می‌نجویم.  
 بولاق، وز مخنّت را. *K* فاتح، وز مخنّت می‌نجویم لشکری.

همچو گبران من نجویم از بُتی      کو بود حق یا خود از حق آیتی  
من ز سرگین می نجویم بوی مُشک      من در آب جو نجویم خشتِ خشک  
من ز شیطان این نجویم کوست غیر      که مرا بیدار گرداند به خیر

### راست گفتنِ ابلیس ضمیر خود را به معاویه رضی الله عنه

گفت بسیار آن بلیس از مکر و غدر      میر ازو نشنید کرد استیز و صبر  
از بُن دندان بگفتش بهر آن      ۲۷۶۵ کردمت بیدار می دان ای فلان  
تا رسی اندر جماعت در نماز      از پی پیغمبر دولت فراز  
گر نماز از وقت رفتی مَر تورا      این جهان تاریک گشتی بی ضیا  
از غَبین و درد رفتی اشکها      از دو چشم تو مثالِ مشکها  
ذوق دارد هر کسی در طاعتی      لاجرم نشکبید از وی ساعتی  
آن غَبین و درد بودی صد نماز      ۲۷۷۰ کو نماز و کو فروغ آن نیاز

### فضیلتِ حسرت خوردنِ آن مُخلص بر فوتِ نمازِ جماعت

آن یکی می رفت در مسجد درون      مردم از مسجد همی آمد برون  
گشت پُرسان که جماعت را چه بود      که ز مسجد می برون آیند زود  
آن یکی گفتش که پیغمبر نماز      با جماعت کرد و فارغ شد ز راز  
تو کجا در می روی ای مردِ خام      چونکه پیغمبر بدادست السّلام

۲۷۶۱. *L* می نجویم از بُتی. *A* که بود حق. *L* کو بود حق و آیت حق ای فتی.

۲۷۶۲. پس از این بیت، *L* افزوده:

مَن نجویم پاسبانی را ز دزد      کار ناکرده نجویم هیچ مزد

۲۷۶۳. بولاق، می نجویم. *BG* کو مرا. عنوان (۱): بولاق، منقطع شدن ابلیس از بحث معاویه و از غایت عجز اعتراف آوردن. [چاپ قبلی، راست. متن تصحیح شد].

۲۷۶۴. *ABL* مکر و عذر. بولاق، مکر و غور. در *DGH* این بیت مقدم بر عنوان است.

۲۷۶۶. *L* رسی تو با جماعت. *ABDL* پیغامبر.

۲۷۶۹. در *L* جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده. ۲۷۷۰. *K* حریق آن نیاز، و

در حاشیه *AH* به همین صورت تصحیح شده. ۲۷۷۲. *L* کین جماعت را.

۲۷۷۳. *ABDL* پیغامبر. ۲۷۷۴. *ABDL* پیغامبر.

۲۷۷۵ گفت آه و دود از آن اه شد برون  
 آن یکی از جمع گفت این آه را  
 گفت دادم آه و پذیرفتم نماز  
 شب به خواب اندر بگفتش هائفی  
 حرمت این اختیار و این دخول  
 آه او می داد از دل بوی خون  
 توبه من ده و آن نماز من تورا  
 او ستد آن آه را با صد نیاز  
 که خریدی آب حیوان و شفا  
 شد نماز جمله خَلْقان قبول

### تَقَمَّة اقرارِ ابلیس به معاویه مکرِ خود را

۲۷۸۰ پس عزازیلش بگفت ای میرِ راد  
 گر نمازت فوت می شد آن زمان  
 آن تأسف و آن فغان و آن نیاز  
 من تورا بیدار کردم از نهیب  
 تا چنان آهی نباشد مَر تورا  
 من حسودم از حسد کردم چنین  
 گفت اکنون راست گفתי صادق  
 عنکبوتی تو مگس داری شکار  
 باز اسپیدم شکارم شه کند  
 رو مگس می گیر تا تانی هلا  
 ۲۷۸۵  
 مکرِ خود اندر میان باید نهاد  
 می زدی از دردِ دل آه و فغان  
 درگذشتی از دو صد ذکر و نماز  
 تا نسوزاند چنان آهی حجاب  
 تا بدان راهی نباشد مَر تورا  
 من عُدُوم کارِ من مکرست و کین  
 از تو این آید تو این را لایقی  
 من نیم ای سگ مگس زحمت میار  
 عنکبوتی گئی به گردِ ما تند  
 سوی دوغی زن مگسها را صلا  
 هم دروغ و دوغ باشد آن یقین  
 ۲۷۹۰  
 ور بخوانی توبه سوی انگبین

۲۷۷۵. بولاق، از آن آه. ۲۷۷۶. D چنین ضبط کرده:

آن یکی گفته بده این آه را وین نماز من ترا بادا عطا

نیز A در حاشیه، نیز BGL بولاق که بجای گفته، گفتا ضبط کرده و نیز H در حاشیه. AH موافق متن است. ۲۷۷۷. D پذیرفتم. ۲۷۷۸. A بولاق و فاتح، شفی. ۲۷۷۹. D رحمت این اختیار. بولاق، آن اختیار. AB بولاق، و آن دخول. D وین دخول. عنوان: L حذف کرده. بولاق، با معاویه. ۲۷۸۰. AL میرزاد. بولاق، میرداد؛ نیز فاتح و بولاق، اما هیچ نسخه خطی آن را تأیید نمی کند. ۲۷۸۲. A آن تأسف آن فغان. ۲۷۸۳. D حذف کرده. بولاق، حجیت، اشتباه چاپی، بجای حجیب.

۲۷۸۵. پس از این بیت، بولاق این عنوان را آورده: جواب معاویه ابلیس رابعد از اعتراف و قبول کردن معاویه سخن او. ۲۷۸۷. L و بجای تو. ۲۷۸۸. L باز اسفیدی. ۲۷۸۹. AGHK تا توانی.

تو مرا بیدار کردی خواب بود      تو نمودی گشتی آن گرداب بود  
تو مرا در خیر زان می خواندی      تا مرا از خیر بهتر راندى

### فوت شدنِ دزد به آواز دادنِ آن شخص صاحب‌خانه را که نزدیک آمده بود که دزد را دریابد و بگیرد

این بدان ماند که شخصی دزد دید      در وثاق اندر پی او می‌دوید  
تا دو سه میدان دوید اندر پیش      تا در افکند آن تعب اندر خویش  
۲۷۹۵ اندر آن حمله که نزدیک آمدش      تا بدو اندر جهد دریابدش  
دزد دیگر بانگ کردش که بیا      تا ببینی این علاماتِ بلا  
زود باش و باز گرد ای مردِ کار      تا ببینی حال اینجا زار  
گفت باشد کان طرف دزدی بود      گر نگردم زود این بر من رود  
در زن و فرزند من دستی زند      بستن این دزد سودم کی کند  
۲۸۰۰ این مسلمان از کرم می خواندم      گر نگردم زود پیش آید ندَم  
بر امید شفقتِ آن نیکخواه      دزد را بگذاشت باز آمد به راه  
گفت ای یارِ نکو احوال چیست      این فغان و بانگِ تو از دستِ کیست  
گفت اینک بین نشانِ پای دزد      این طرف رفتست دزدِ زنِ بمزد  
نک نشانِ پای دزد قَلْتَبان      در پی او رو بدین نقش و نشان  
۲۸۰۵ گفت ای ابله چه می‌گویی مرا      من گرفته بودم آخرِ مرِ ورا  
دزد را از بانگِ تو بگذاشتم      من تو خر را آدمی پنداشتم  
این چه ژاژست و چه هرزه ای فلان      من حقیقت یافتم چه بود نشان

۲۷۹۱. L و بجای آن. ۲۷۹۲. پس از این بیت L افزوده:

کار تو اینست ای دزد لعین      سوی دوغ آری مگس را زانگبین

عنوان: AL را، پس از صاحب خانه را حذف کرده. بولاق، دریابد و را حذف کرده.

۲۷۹۳. AH در وثاق و در پی. ۲۷۹۵. بولاق، اندرین جمله. A جمله. D تا بدزد اندر. L تا

درو اندر. ۲۷۹۶. L علامات ای کیا. ۲۷۹۸. D بر من دود. ۲۷۹۹. AHL بر زن.

۲۸۰۰. BGK بولاق، پیش آید ندَم: نیز فاتح. [متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ

قبلی، بدَم]. ۲۸۰۱. بولاق، شفقتی. ۲۸۰۲. AD نیکو. ۲۸۰۳. بولاق، این نشان. A نشانی.

۲۸۰۴. L نک این نقش. ۲۸۰۵. L بودم او را جابجا.

گفت من از حق نشانت می‌دهم  
گفت طرّاری تو یا خود ابلهی  
۲۸۱۰ خصم خود را می‌کشیدم من کشان  
تو جهّت گو من بروم از جهات  
صنع بیند مردِ مَحجوب از صفات  
واصلان چون غرقِ ذاتند ای پسر  
چونکه اندر قعرِ جو باشد سَرَت  
۲۸۱۵ و ر به رنگِ آب باز آیی زَقعر  
طاعتِ عامه گناهِ خاصگان  
مَر وزیر را کند شه مُحتَسِب  
هم گناهی کرده باشد آن وزیر  
آنکه ز اوّل مُحتَسِب بُد خود و را  
۲۸۲۰ لیک آن کاوّل وزیرِ شه بُدست  
چون تورا شه زآستانه پیش خواند  
تو یقین می‌دان که جُرمی کرده‌ای  
که مرا روزی و قسمت این بُدست  
قسمتِ خود خود بُریدی تو ز جهل

این نشانت از حقیقت آگهم  
بلکه تو دزدی و زین حال آگهی  
تو رهانیدی و را کاینک نشان  
در وصال آیات کو یا بپنات  
در صفات آنست کو گم کرد ذات  
کئی کنند اندر صفاتِ او نظر  
کئی به رنگِ آب افتد منظر  
پس پلاسی بستدی دادی تو شَعَر  
وصلتِ عامه حجابِ خاص دان  
شه عَدو او بود نبود مُحب  
بی سبب نبود تَغیّر ناگزیر  
بخت و روزی آن بُدست از ابتدا  
مُحتَسِب کردن سبب فعلِ بدست  
باز سوی آستانه باز راند  
جَبَر را از جهل پیش آورده‌ای  
پس چرا دی بودت آن دولت به دست  
قسمتِ خود را فزاید مَرِد اهل

### قصهٔ مُنافقان و مسجدِ ضِرار ساختنِ ایشان

۲۸۲۵ یک مثالِ دیگر اندر کُزروی  
شاید ار از نقلِ قرآن بشنوی  
این چنین کُز بازی در جُفت و طاق  
با نَبی می‌باختند اهلِ نِفاق

۲۸۰۸ L این نشانت کز حقیقت. ۲۸۰۹ AH گفت تو طرّاری یا خود ابلهی. B بولاق، تو خود یا ابلهی. D وزین خود آگهی. ۲۸۱۰ L می‌کشیدم موکشان. ۲۸۱۳ D خود بجای چون. ۲۸۱۴ L سرش. L منظرش. ۲۸۱۶ در K پیش از این بیت این عنوان آمده حکایت وزیری که پادشاه او را از وزارت معزول کرد و محتسبی داد، نیز فاتح و دیگر نسخ چاپی. ۲۸۱۷ بولاق، عدوی او. ۲۸۱۹ A زآنک زاول. ۲۸۲۰ AKL کاوّل وزیری دیده است، در H به همین صورت تصحیح شده. ۲۸۲۳ D گر مرا روزی. بولاق، این دولت. ۲۸۲۵ H مثالی. D آنک بجای دیگر.



- کـز برای عـزّ دینِ احمـدی  
این چنین کـژ بازی می‌باختند  
فرش و سقف و قُنه‌اش آراسته  
۲۸۳۰ نـزد پیغمبر به‌لابـه آمدند  
کای رسولِ حق برای مُحسِنی  
تا مبارک گردد از اِقدامِ تو  
مسجدِ روزِ گِلست و روزِ ابر  
تا غریبی یابد آنجا خیر و جا  
۲۸۳۵ تا شِعارِ دین شود بسیار و پُر  
ساعتی آنجائیگ تشریف ده  
مسجد و اصحابِ مسجد را نواز  
تا شود شب از جمالت همچو روز  
ای دریغاکان سخن از دل بُدی  
۲۸۴۰ لطف کآید بی‌دل و جان در زیان  
هم ز دُورِش بَنگر و اندر گذر  
سوی لطفِ بی‌وفابان خود مَرَو  
گر قدم را جاهلی بر وی زند  
هر کجا لشکر شکسته می‌شود  
۲۸۴۵ در صَف آید با سِلاح او مَرْدوار  
رُو بگرداند چو بیند زخمها  
این درازست و فراوان می‌شود
- مسجدی سازیم و بود آن مُرتدی  
مسجدی جُز مسجد او ساختند  
لیک تفریقِ جَماعت خواسته  
همچو اُشتر پیش او زانو زدند  
سوی آن مسجد قَدَم رنجه کُنی  
تا قیامت تازه باد ایام تو  
مسجدِ روزِ ضرورت وقتِ فقر  
تا فراوان گردد این خدمت سرا  
زانکه با یاران شود خوش کارِ مُر  
تَزکیهٔ ما کن ز ما تعریف ده  
تو مَهی ما شب دمی با ما بساز  
ای جـمالت آفتابِ شب‌فروز  
تا مرادِ آن نفر حاصل شدی  
همچو سبزهٔ تُون بُوَد ای دوستان  
خوردن و بُو را شاید ای پسر  
کان پُل ویران بُوَد نیکو شنو  
بشکنند پُل و آن قدم را بشکنند  
از دو سه سُسْتِ مُخَنَّث می‌بُود  
دل بَرَو بَنهند کاینک یارِ غار  
رفتَنِ او بشکنند پشتِ تورا  
و آنچه مقصودست پنهان می‌شود

۲۸۲۷. K فاتح، حامیدی جای مُرتدی. ۲۸۲۸. A جز مسجدی او. ۲۸۲۹. L بولاق، سقف  
و فرش. ۲۸۳۰. AB DL پیغامبر. ۲۸۳۲. HK بولاق، تازه بادا نام تو؛ نیز فاتح که از متن حذف  
ولی ترجمه کرده. ۲۸۳۳. L مسجد وقت ضرورتگاه فقر. ۲۸۳۴. A غیر و جا.  
۲۸۳۶. BG HK بولاق، تزکیه مان کن. ۲۸۳۸. AB GH KL بولاق، جان فروز، و به همین صورت  
در D تصحیح شده. ۲۸۴۰. D از بجای بی. ۲۸۴۱. L خوردن و بردن. ABH ای پدر.  
۲۸۴۲. AB GH KL بولاق. هین مرو. ۲۸۴۴. بولاق، و مخنث.  
۲۸۴۵. A با سلیح مردوار. BHL با سلاح و مردوار. AB بنهد که اینک.  
۲۸۴۶. بولاق و فاتح، زخم را.

فَرِیفتنِ مُنافقانِ پیغمبر را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ  
سَلَّمَ تا به مسجد ضِرارَش برند

۲۸۵۰ بر رسولِ حقِ فُسونها خواندند  
آن رسولِ مهربانِ رَحْمَکِش  
شُکرهايِ آن جَماعتِ یاد کرد  
می نمود آن مَکَرِ ایشان پیش او  
موی را نادیده می کرد آن لطیف  
صد هزاران موی مَکَر و دَمَدَمه  
راست می فرمود آن بحرِ کَرَم  
۲۸۵۵ مَن نشسته بر کنارِ آتشی  
همچو پروانه شما آن سو دوان  
چون بر آن شد تا روان گردد رسول  
کین خَبِیثانِ مَکَر و حیلَت کرده اند  
قصدِ ایشان جُز سِیه رویی نبود  
۲۸۶۰ مسجدی بر جِسرِ دوزخ ساختند  
قصدشان تَفْرِیقِ اصحابِ رسول  
تا جهودی را ز شام اینجا گشند  
گفت پیغمبر که آری لیک ما  
زین سفر چون باز گردم آنگهان  
۲۸۶۵ دَفْعشان کرد و به سوی غَزو تاخت  
چون بیامد از غَزا باز آمدند

رَخْشِ دَسْتان و حِیلِ می رانندند  
جُز تَبَسُّمِ جز بلی نآورد پیش  
در اجابتِ قاصِدانِ را شاد کرد  
یک بیک زان سان که اندر شیر مو  
شیر را شاباش می گفت آن ظریف  
چشم خوابانید آن دَم از همه  
بر شما مَن از شما مُشْفِق ترم  
با فروغ و شعله بس ناخوشی  
هر دو دَسْتِ مَن شده پروانه ران  
غیرتِ حق بانگ زد مَشْنَوِزِ غول  
جمله مَقْلُوبِست آنچ آورده اند  
خیرِ دین کئی جُست ترسا و جهود  
با خدا نَرَدِ دَغایا باختند  
فضلِ حق را کئی شناسد هر فَضول  
که به وَعْظِ او جهودان سَرخوشتند  
بر سَرِ راهیم و بر عَزْمِ غَزا  
سوی آن مسجد روان گردم روان  
با دَغایان از دَغایا نردی بباخت  
طالبِ آن وَعْدِ ماضی شدند

عنوان: G پیغامبر را علیه السّلام. ۲۸۴۸. پس از این بیت D افزوده:

چابلوسی و فسونها خواندند نرد خدمت سوی حطرت (کذا) رانندند

۲۸۵۱. A بولاق، می نمودی مکر. ۲۸۵۳. K بولاق، زان همه، و به همین صورت در GH

تصحیح شده. ۲۸۵۴. A من شما را از شما، و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده.

۲۸۵۶. A شده، بجای شما. DL شده پروانه زان. ۲۸۶۰. A نرد دغلها.

۲۸۶۳. AB DL پیغامبر. GK دفعشان گفت، و به همین صورت در H تصحیح شده.

۲۸۶۶. BD GL بولاق و فاتح، چنگ اندر وعده ماضی زدند.

- گفت حَقِّش ای پَیْمبر فاش گو  
 گفت ای قوم دَغَلِ خامُش کُنید  
 چون نشانی چند از اسرارشان  
 ۲۸۷۰ قاصِدان زو باز گشتند آن زمان  
 هر مُنافِقِ مُضَحَفی زیر بغل  
 بهر سوگندان که اَیْمان جُنْتِیست  
 چون ندارد مردِ کُر در دین وفا  
 ۲۸۷۵ راستان را حاجتِ سوگند نیست  
 نقضِ میثاق و عُهُود از احمقیست  
 گفت پیغمبر که سوگند شما  
 باز سوگندِ دگر خوردند قوم  
 که به حقِّ این کلام پاکِ راست  
 اندر آنجا هیچ حیلۀ مَکَر نیست  
 ۲۸۸۰ گفت پیغمبر که آوازِ خدا  
 مُهر در گوشِ شما بنهاد حق  
 نَک صَریح آوازِ حق می آیدم  
 همچنانکه موسی از سوی درخت  
 از درخت اِنّی اَنَا الله می شنید  
 ۲۸۸۵ چون ز نورِ وَحی در می ماندند

۲۸۶۷. A. عذر را. BDGK. عذر را. H. غدرا (کذا). منهج، عذر و غدر، هر دو را جایز دانسته. L  
 عذر ایشان عذر باشد باش گو، و به همین صورت در B در حاشیه. ۲۸۶۸. DGL گفتشان  
 بس بد درون و دشمنید، نیز در حاشیه H. ۲۸۶۹. D آورد و بد.  
 ۲۸۷۱. AB DL پیغامبر. ۲۸۷۲. بولاق، بهر سوگند آنکه. بولاق، جنت است. BL بولاق، زانک  
 سوگند آن کز انرا. G در مصراع دوم. سوگند آن، اما ظاهراً آن اضافه شده. AK دغا را بجای  
 کژان را، و در H به همین صورت تصحیح شده. بولاق، سنت است. ۲۸۷۳. این بیت و دو  
 بیت پس از آن در حاشیه H اضافه شده. ۲۸۷۶. AB DL پیغامبر. ۲۸۷۷. H خورد قوم. K  
 بولاق، باز سوگند مکرر خورد قوم. نیز H در حاشیه که بجای سوگند، سوگندی ضبط کرده.  
 AB سوگندی. ۲۸۷۸. بولاق، پاک و راست. A از بهر شماس، و H به همین صورت در  
 بالاتصحیح کرده. ۲۸۷۹. GHK حیلۀ و مکر. D حذف کرده. A ذکر صدق و یار نیست.  
 ۲۸۸۰. AB DL پیغامبر. ۲۸۸۱. BGKL بولاق، بر گوش.

چون خدا سوگند را خواند سپر گئی نهد اسپر ز کف پیکارگر  
باز پیغمبر به تکذیب صریح قَدْ كَذِبْتُمْ گفت با ایشان فصیح

اندیشیدن یکی از صحابه رضی الله عنهم بانکار که رسول  
صلی الله علیه و سلم چرا ستاری نمی کند؟

تا یکی یاری ز یاران رسول که چنین پیران با شیب و وقار  
کو کرم کو سترپوشی کو حیا ۲۸۹۰  
باز در دل زود استغفار کرد شومی یاری اصحابِ نفاق  
باز می زارید کای عَلامِ سر دل به دستم نیست همچون دید چشم  
اندرین اندیشه خوابش در ربود ۲۸۹۵  
سنگهایش اندر حَدَثِ جای تباه دود در حلقش شد و حلقش بخت  
در زمان در رُو فتاد و می گریست خلم بهتر از چنین حِلْمِ ای خدا  
گر بکاوی کوششِ اهلِ مَجاز ۲۹۰۰  
هر یکی از یکدیگر بی مغزتر صد کمر آن قوم بسته بر قبا  
همچو آن اصحابِ فیل اندر حَبَشِ قَصْدِ کعبه ساختند از انتقام  
مر سیه رویانِ دین را خود جِهاز ۲۹۰۵

در دلش انکار آمد ز آن نُکول می کنندشان این پیغمبر شرمسار  
صد هزاران عیب پوشند انبیا تا نگرده ز اعتراض او روی زرد  
کرد مؤمن را چو ایشان زشت و عاق مَر مرا مگذار بر کُفران مُصر  
ورنه دل را سوزمی این دم بخشم مسجدِ ایشانش پُر سرگین نمود  
می دمید از سنگها دودِ سیاه از نهیبِ دودِ تلخ از خواب جَست  
کای خدا اینها نشانِ مُنکریست که کند از نورِ ایمانم جدا  
تو بستو گنده بود همچون پیاز صادقان را یک ز دیگر نغزتر  
بَهرِ هَدمِ مسجدِ اهلِ قُبا کعبه ای کردند حق آتش زدش  
حالشان چون شد فرو خوان از کلام نیست الا حیلَت و مکر و ستیز

۲۸۸۶. A. زید بجای زکف. ۲۸۸۷. AB. پیغامبر. D. بایشان. عنوان: GH. رضی الله عنهم و  
صلی الله الخ را حذف کرده. ۲۸۸۹. L. کین چنین. در D این، در حاشیه، پس از که اضافه  
شده. ۲۸۹۰. بولاق، ستر و پوشی. D. عیب پوشد. ۲۸۹۳. AD. مضر. ۲۸۹۴. A. زخشم.  
۲۸۹۹. AL. بولاق، حلم بهتر. D. ایمان او جدا. L. ایمانش. ۲۹۰۱. A. از یکدیگر. ۲۹۰۵. L.  
بولاق، جهیز. A. حیلَت مکر.

۲۹۱۰ هر صحابی دید زآن مسجد عیان  
 واقعات از باز گویم یک بیک  
 لیک می ترسم ز کشف رازشان  
 شرع بی تقلید می پذیرفته اند  
 حکمت قرآن چو ضالّه مؤمنست  
 هر کسی در ضالّه خود موقنست  
 واقع تا شد یقینشان سرّ آن  
 پس یقین گردد صفا بر اهل شک  
 نازنینانند و زیبد نازشان  
 بی محک آن نقد را بگرفته اند

### قصه آن شخص که اشتر ضالّه خود می جست و می پرسید

۲۹۱۵ اشتری گم کردی و جستیش چُست  
 ضالّه چه بود ناقه گم کرده ای  
 کاروان در بار کردن آمده  
 می دوی این سو و آن سو خشک لب  
 رخت مانده بر زمین در راه خوف  
 کای مسلمانان که دیدست اشتری  
 هر که برگوید نشان از اشترم  
 باز می جویی نشان از هر کسی  
 که اشتری دیدیم می رفت این طرف  
 آن یکی گوید بُریده گوش بود  
 آن یکی گوید شتر یک چشم بود  
 چون بیابی چون ندانی کان تُست  
 از گفّت بگریخته در پرده ای  
 اشتر تو از میانه گم شده  
 کاروان شد دُور و نزدیکست شب  
 تو پی اشتر دوان گشته بطوف  
 جسته بیرون بامداد از آخری  
 مژدگانی می دهم چندین درم  
 ریش خندت می کند زین هر خسی  
 اشتری سُرخ به سوی آن علف  
 و آن دگر گوید جُلش منقوش بود  
 و آن دگر گوید ز گر بی پشم بود

۲۹۰۶. L بولاق، مسجد نشان. ۲۹۰۷. AK تا یقین، به همین صورت در H تصحیح شده. در  
 G تا نسخه بدل داده شده. ۲۹۰۸. A و را حذف کرده. و در H اضافه شده. ۲۹۱۰. بولاق.  
 حکمت قرآنکه ضالّه. ۲۹۱۱. D گم کرد. ۲۹۱۳. BDG، نیز در حاشیه H به این صورت ضبط  
 کرده:

آمده در بار کردن کاروان اشتر تو زآن میان گشته نهان

نیز بولاق، که کاربان ضبط کرده بجای کاروان. ۲۹۱۴. H و را پس از دور حذف کرده.  
 ۲۹۱۵. A حذف کرده. BGHK بولاق، بر زمین. [موافق نظر صریح نیکلسون، متن تصحیح شد.  
 چاپ قبلی، در زمین]. L زمین و راه. ۲۹۱۶. A حذف کرده.  
 ۲۹۱۷. ABD مژدگانی. ۲۹۱۹. B بولاق، کاشتری دیدیم. L آن طرف. L سرخی دوان سوی  
 علف. ۲۹۲۰. A و آن دیگر.

از برای مزدگانی صد نشان از گزافه هر خسی کرده بیان

### مُتَرَدِّد شدن در میان مذهبهای مخالف و بیرون شو و مَخْلَص یافتن

همچنانکه هر کسی در معرفت	می‌کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح	باحثی مر گفت او را کرده جرح
و آن دگر در هر دو طعنه می‌زند	و آن دگر از زرق جانی می‌کند
هر یک از ره این نشانه‌ها زان دهند	تا گمان آید که ایشان زان ده‌اند
این حقیقت دان نه حقند این همه	نی بگلی گمراه‌اند این رمه
زآنکه بی‌حق باطلی ناید پدید	قلب را ابله به بوی زر خرید
گر نبودی در جهان نقدی روان	قلبها را خرج کردن کئی توان
تا نباشد راست کئی باشد دروغ	آن دروغ از راست می‌گیرد فروغ
بر امید راست کز را می‌خرند	زهر در قندی رود آنکه خورند
گر نباشد گندم محبوب‌نوش	چه بر د گندم‌نمای جوفروش
پس مگو کین جمله دمها باطلند	باطلان بر بوی حق دام دلند
پس مگو جمله خیالست و ضلال	بی حقیقت نیست در عالم خیال
حق شب قدرست در شبها نهان	تا کنند جان هر شبی را امتحان
نه همه شبها بود قدر ای جوان	نه همه شبها بود خالی از آن
در میان دل‌پوشان یک فقیر	امتحان کن و آنکه حقست آن بگیر
مؤمن گیس مُمیز کو که تا	باز داند حیزکان را از فتی
گر نه معیوبات باشد در جهان	تاجران باشند جمله ابلهان
پس بود کالا شناسی سخت سهل	چونکه عیبی نیست چه نااهل و اهل

۲۹۲۲. ABD مزدگانی. D هر کسی. عنوان: بولاق، بیرون شدن. ۲۹۲۳. L هر خسی.

۲۹۲۵. L بر هر دو. A رق بجای زرق. ولی محمد چنین ضبط کرده:

صوفیان در هر دو طعنه می‌زنند      باقیان از زرق جانی می‌کنند

۲۹۲۷. L فی الحقیقه در زیانند این همه. ۲۹۲۹. A بولاق، نقد.

۲۹۳۰. L میگردد فروغ.

۲۹۳۱. D آنک بجای آنکه. B محبوب بوش. ۲۹۳۵. L چون شب قدرست. AH و در

شبها. ۲۹۳۸. بولاق، مؤمنی. D کی تا. L خیرگانرا باز داند.

ور همه عیبست دانش سود نیست  
آنکه گوید جمله حَقُّند احمقیست  
تاجرانِ انبیا کردند سود  
می‌نماید مار اندر چشم مال  
۲۹۴۵ مَنگر اندر غِبْطَةُ این بَیْع و سود  
چون همه چوبست اینجا عود نیست  
و آنکه گوید جمله باطل او شقیست  
تاجرانِ رنگ و بو کور و کبود  
هر دو چشم خویش را نیکو بمال  
بَنگر اندر خُسْرِ فرعون و ثمود

### امتحانِ هر چیزی تا ظاهر شود خیر و شرّی که در ویست

آسمانی که بود با زیب و فر  
یک نظر قانع مشو زین سقفِ نور  
چونکه گفتت کاندین سقفِ نکو  
پس زمینِ تیره را دانی که چند  
۲۹۵۰ تا بپالایم صافان را ز دُرد  
امتحانهای زمستان و خزان  
بـاـداها و ابرها و برقهها  
تا برون آرد زمینِ خاک رنگ  
هر چه دزدیدست این خاکِ دُرم  
۲۹۵۵ شَحْنه تقدیر گوید راست گو  
دزد یعنی خاک گوید هیچ هیچ  
شَحْنه گاهش لطف گوید چون شکر  
حق بفرماید که ثَمَّ آرَجع بَصَر  
بارها بَنگر ببین هل مِنْ فُطُور  
بارها بَنگر چو مردِ عیب جو  
دیدن و تمیز باید در پسند  
چند باید عقلِ ما را رنج بُرد  
تابِ تابستان بهارِ همچو جان  
تا پدید آرد عَواریضِ فرقها  
هر چه اندر جِیب دارد لعل و سنگ  
از خزانه حَقّ و دریای کرم  
آنچه بُردی شرح واده مو بمو  
شَحْنه او را در گَشَد در پیچ پیچ  
گه بر آویزد کند هر چه بتر

۲۹۴۱. در *L* ابیات ۲۹۴۱ و ۲۹۴۲ پس از بیت ۲۹۴۴ آمده. ۲۹۴۲. *AL* بولاق، جمله  
حَقّست. *DL* ابله‌یست. ۲۹۴۵. بولاق، هر بیع و سود. پس از این بیت *B* فاتح افزوده:  
مَنگر اندر زیب مال و ربح و سود      آن نگر که کرد با عاد و ثمود  
*AD* هر دو بیت را ضبط کرده‌اند. *GHK* پس از بیت ۲۹۴۵ افزوده:  
اندر این گردون مکرر کن نظر      ز آنک حق فرمود ثَمَّ ارجع بصر  
عنوان: *A* چیزی کی تا. ۲۹۴۶. *GHK* حذف کرده. *A* کو بود. این بیت که در *AD* مقدم بر  
عنوان آمده، در *BL* بولاق حذف شده. پس از عنوان *ABDL* بولاق این بیت را افزوده:  
اندرین گردون مکرر کن نظر      ز آنک حق فرمود ثَمَّ ارجع بصر  
۲۹۴۹. *D* ناید در پسند. ۲۹۵۴. *GH* دُرم.

- تا میانِ قهر و لطف آن خُفیه‌ها  
آن بهارانِ لطفِ شُحنهٔ کِبریاست  
و آن زمستانِ چارمیخِ مَعنوی ۲۹۶۰  
پس مُجاهد را زمانی بَسَطِ دل  
زآنکه این آب و گلی کابُدانِ ماست  
حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد  
خُوف و جُوع و نَقصِ اموال و بدن  
این وَعید و وعده‌ها انگیختست ۲۹۶۵  
چونکه حق و باطلی آمیختند  
پس مَحک می‌بایدش بگزیده‌ای  
تا شود فاروقِ این تزویرها  
شیر ده ای مِسادِرِ موسی و را  
هر که در روزِ اَلْسَتِ آن شیر خورد ۲۹۷۰  
گر تو بر تَمییزِ طفلت مَوْلَی  
تا ببیند طعمِ شیرِ مادرش  
ظاهر آید ز آتشِ خُوف و رجا  
و آن خزانِ تَخویفِ تَهْدیدِ خداست  
تا تو ای دزدِ خفی ظاهر شوی  
یک زمانی قَبض و درد و غِش و غِل  
مُنکِر و دزدِ ضیایِ جاناهاست  
بر تنِ ما می‌نهد ای شیرمرد  
جمله بَهرِ نقدِ جانِ ظاهر شدن  
بَهرِ این نیک و بدی کامیختست  
نقد و قلب اندر حُرمدان ریختند  
در حَقایق امتحانها دیده‌ای  
تا بُوَد دستورِ این تدبیرها  
واندر آب افکن مَیْنَدیش از بلا  
همچو موسی شیر را تَمییز کرد  
این زمان یا اُمّ مُوسى اَرْضِعی  
تا فرو نآید به دایهٔ بد سَرش

### شرح فایدهٔ حکایتِ آن شخصِ شتر جوینده

- اُشتِری گم کرده‌ای ای مُعْتَمَد  
تو نمی‌دانی که آن اُشتر کجاست  
و آنکه اُشتر گم نکرد او از مِری ۲۹۷۵  
هر کسی ز اُشتر نشانت می‌دهد  
لیک دانی کین نشانیها خطاست  
همچو آن گم کرده جُوید اُشتِری

۲۹۵۹. B لطف و شُحنه. ABGHK بولاق، تَهْدید و تَخویف. D توفیق تَهْدید. ۲۹۶۰. L دُرْ خفی. ۲۹۶۲. D حذف کرده. L جان ماست. ۲۹۶۶. حرم‌دان در G اعراب ندارد. در D در زیر حرم‌دان ح کوچکی گذاشته و حرکتی، ظاهراً فُتَحَ، بالای آن نهاده.  
۲۹۷۰. بولاق، از روز اَلْسَت. پس از این بیت L افزوده:

گر بر تو این حکایت روشنست      که غرض نی این حکایت گفتنست  
بولاق افزوده:

قصد شد از قِصّه ایهام عوض      نی ترا زینسان حکایت شد غرض  
۲۹۷۱. G مَوْلَی، به فتح لام. اُمّ به همین اعراب در D. ۲۹۷۲. D مادری. D سری. ۲۹۷۴. A این بجای کین. ۲۹۷۵. AH از ستیز او هم بجوید اُشتِری، در حاشیه تصحیح شده.



- که بلی من هم شتر گم کرده‌ام  
تا در اُشتر با تو انبازی کند  
هر که را گویی خطا بُد آن نشان  
او نشانِ کُر بنشناسد ز راست  
۲۹۸۰ چون نشانِ راست گویند و شبیه  
آن شفای جانِ رنجورَت شود  
چشم تو روشن شود پائت دوان  
پس بگویی راست گفتم ای امین  
فیه آیات ثِقَات بَیِّنَات  
۲۹۸۵ این نشان چون داد گویی پیش رو  
پی‌روی تو کنم ای راست‌گو  
پیش آنکس که نه صاحب اُشتریست  
زین نشانِ راست نفزودش یقین  
بوی بُرد از جَد و گرمیهای او  
۲۹۹۰ اندرین اُشتر نبودش حق ولی  
طمع ناقه غیر روپوشش شده  
هر کجا او می‌دود این می‌دود  
کاذبی با صادقی چون شد روان  
اندر آن صحرا که آن اُشتر شتافت  
۲۹۹۵ چون بدیدش یاد آورد آن خویش
- هر که یابد اُجرتش آورده‌ام  
بهر طمع اُشتر این بازی کند  
او به تقلید تو می‌گوید همان  
لیک گفتت آن مُقَلِّد را عَصاست  
پس یقین گردد ترا لاریب فیه  
رنگِ رُوی و صَحَّت و زورَت شود  
جسم تو جان گردد و جانت روان  
این نشانیها بَلاغ آمد مُبین  
این براتی باشد و قدرِ نجات  
وقت آهنگست پیش‌آهنگ شو  
بوی بُردی ز اُشترم بنما که کو  
کو درین جُستِ شتر بهر مریست  
جُز ز عکسِ ناقه جوی راستین  
که گزافه نیست این هیهای او  
اُشتری گم کرده‌است او هم بلی  
آنچ ازو گم شد فراموشش شده  
از طمع هم‌دردِ صاحب می‌شود  
آن دروغش راستی شد ناگهان  
اُشتر خود نیز آن دیگر بیافت  
بی طمع شد ز اُشتر آن یار و خویش

۲۹۷۸. *AB* بولاق، هر چه را. *GHK* هر چه را گویی خطا بود. *ABL* بولاق، خطا بود. *A*.  
می‌گوید که هان. در *DGKL* بولاق و فاتح، این بیت پس از بیت ۲۹۷۹ آمده، و در *H* به همین  
صورت تصحیح شده. ۲۹۸۱. *D* رنگ و روی صَحَّت. پس از این بیت *L* افزوده:  
راحت از غم قَوْتُ بازو بود      خلق و خلق یکتویت صد تو شود  
۲۹۸۴. *D* قدر و نجات. ۲۹۸۶. *A* بنمای کو، و در *H* به همین صورت در بالا تصحیح شده.  
۲۹۸۷. *A* نی بجای نه. ۲۹۸۹. *D* گرمیهای تو. *L* گز گزافه. ۲۹۹۲. بولاق، هر کجا این  
میدود او میدود. ۲۹۹۳. *D* این دروغش. ۲۹۹۵. *GH* ز اُشتر آن یار. [متن موافق نظر  
صریح نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، ز اُشتر آن یار]. *D* یار خویش. *L* یارنش، ظاهراً دو  
حرف اول نقطه ندارد.

آن مُقَلَّد شد مُحَقِّق چون بدید  
 او طلبِ کارِ شتر آن لحظه گشت  
 بعد از آن تنهاروی آغاز کرد  
 گفت آن صادق مرا بگذاشتی  
 ۳۰۰۰ گفت تا اکنون فُسوسی بوده‌ام  
 این زمان هم‌دردِ تو گشتم که من  
 از تو می‌دزدیدمی وصفِ شتر  
 تا نیابیدم نبودم طالبش  
 سَیِّئَاتَم شد همه طاعات شکر  
 ۳۰۰۵ سَیِّئَاتَم چون وسیلت شد به حق  
 مر تورا صدقِ تو طالب کرده بود  
 صدقِ تو آورد در جستن تورا  
 تخم دولت در زمین می‌کاشتم  
 آن نَبْد بیگار کسبی بود چُست  
 ۳۰۱۰ دزد سوی خانه‌ای شد زیر دست  
 گرم باش ای سرد تا گرمی رسد  
 آن دو اُشتر نیست آن یک اُشترست  
 لفظ در معنی همیشه نارسان  
 نطقی اصطُرلاب باشد در حساب  
 ۳۰۱۵ خاصه چرخِ کین فلک زو پَرّه‌ایست

### بیان آنکه در هر نفسی فتنه مسجدِ ضرار هست

چون پدید آمد که آن مسجد نبود      خانه حیلِت بُد و دام جهود

۲۹۹۶. A می‌خرد. ۲۹۹۷. L می‌بجستش. ۳۰۰۶. L و را حذف کرده. بولاق، صدقی  
 نمود. ۳۰۰۸. بولاق، بر زمین. ۳۰۰۹. D این نبْد. GK کسپی. D کی کشتم. ۳۰۱۰. G  
 زیردست. [متن تصحیح شد چاپ قبلی، زیردست، با اضافه]. ۳۰۱۳. B کَلِّ اللسان.  
 ۳۰۱۴. بولاق، اسطرلاب. عنوان: D ضرارست. ۳۰۱۶. A کان مسجد. بولاق، و مکر جهود.

پس نبی فرمود کان را بر کنید  
صاحب مسجد چو مسجد قلب بود  
گوشت کاندَر شست تو ماهی رباست  
مسجد اهل قبا کان بُد جَماد ۳۰۲۰  
در جمادات این چنین حیثی نرفت  
پس حقایق را که اصل اصلهاست  
نه حیاتش چون حیات او بود  
گور او هرگز چو گور او مدان  
بر محک زن کار خود ای مرد کار ۳۰۲۵  
بس بر آن مسجد گنان تسخر زدی  
مَطْرَحَةُ خاشاک و خاکستر کنید  
دانه‌ها بر دام ریزی نیست جود  
آن چنان لقمه نه بَخْشِش نه سَخاست  
آنچه کُفُو او نُبِد راهش نداد  
زد در آن ناکُفُو امیر داد نفت  
دانکه آنجا فَرْقها و فصلهاست  
نه مَماتش چون مَمات او بود  
خود چه گویم حالِ فَرْقِ آن جهان  
تا نسازی مسجد اهل ضرار  
چون نظر کردی تو خود زیشان بُدی

### حکایت هندو که با یار خود جنگ می‌کرد بر کاری و خبر نداشت که او هم بدان مبتلاست

چار هندو در یکی مسجد شدند  
هر یکی بر نیّتی تکبیر کرد  
مؤذن آمد زان یکی لفظی بجست  
گفت آن هندوی دیگر از نیاز ۳۰۳۰  
آن سِوَم گفت آن دُوم را ای عمو  
آن چهارم گفت حمد الله که من  
پس نماز هر چهاران شد تباه  
بهر طاعت راکع و ساجد شدند  
در نماز آمد به مسکینی و درد  
کای مؤذن بانگ کردی وقت هست  
هی سخن گفنی و باطل شد نماز  
چه زنی طعنه برو خود را بگو  
در نیفتادم به چه چون آن سه تن  
عیب‌گویان بیشتر گم کرده راه

۳۰۱۷. *ABL* بولاق، فرمود کانرا. *GHK* کان را. *ABH* بولاق، کنند، در هر دو مصراع. ۳۰۱۸. *L*  
دانه چون بر دام. ۳۰۱۹. *AGL* بولاق، شست. [متن به همین نحو از روی ترجمه انگلیسی  
نیکلسون اصلاح شد. چاپ قبلی: شصت]. *A* فی بخشش. ۳۰۲۰. *AD* کفو او نبود. ۳۰۲۱.  
*L* آن کفوش. فاتح و اکثر نسخ خطی، نفت. *GH* نفت. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، نفت].  
۳۰۲۲. *A* فرقها و اصلهاست. *L* فرقها و وصلهاست. ۳۰۲۶. *G* پس در آن. *BDL* پس بر  
آن. بولاق، تو بر آن. *L* کردی از ایشان آمدی. عنوان: *HK* که بیار.  
۳۰۲۹. در *D* آمد حذف شده، و پیش از مؤذن، بر اضافه شده. *D* آمد از یکی.  
۳۰۳۰. *L* هین سخن. ۳۰۳۱. *A* بولاق، آن سیم. ۳۰۳۳. *A* گم کرد.

۳۰۳۵ ای خُنُک جانی که عیبِ خویش دید  
 ز آنکه نیم او ز عیبستان بُدست  
 چونکه بر سرِ مر تورا ده ریش هست  
 عیب کردن ریش را داروی اوست  
 گر همان عیبّت نبود ایمنِ مباحش  
 لا تَخَافُوا از خدا نشنیده‌ای  
 ۳۰۴۰ سالها ابلیس نیکونام زیست  
 در جهان معروف بُد عُلّیای او  
 تانه‌ای ایمن تو معروفی مَجو  
 تا نروید ریش تو ای خوبِ من  
 این نگر که مبتلا شد جانِ او  
 ۳۰۴۵ تو نیفتادی که باشی پندِ او  
 هر که عیبی گفت آن بر خود خرید  
 و آن دگر نیش ز عیبستان بُدست  
 مَرهَمَت بر خویش باید کار بست  
 چون شکسته گشت جای اِرْحَمُوست  
 بوکه آن عیب از تو گردد نیز فاش  
 پس چه خود را ایمن و خوش دیده‌ای  
 گشت رسوا بین که او را نام چیست  
 گشت معروفی بعکس ای وای او  
 رُو بشو از خوف پس بنمای رُو  
 بر دگر ساده‌زنج طعنه مَزن  
 تا در افتادست و او شد پندِ تو  
 زهر او نوشید تو خور قندِ او

### قصد کردنِ غُزان به کشتنِ یک مردی تا آن دگر بترسد

آن غُزانِ تُرکِ خون‌ریز آمدند  
 دو کس از اعیانِ آن ده یافتند  
 دست بستندش که قُربانش کنند  
 قصدِ خونِ من به چه رُو می‌کنید  
 ۳۰۵۰ چیست حکمت چه غرض در کُشتنم  
 گفت تا هیبتِ برین یارت زَنَد  
 بَهرِ یَغما در یکی ده در شدند  
 در هلاکِ آن یکی بشتافتند  
 گفت ای شاهان و ارکانِ بلند  
 از چه آخر تشنه خونِ مَنید  
 چون چنین درویشم و عُرْیان‌تنم  
 تا بترسد او و زر پیدا کند

۳۰۳۵. بولاق، بود بجای بدست، در هر دو مصراع. ۳۰۳۶. D باز بجای کار، در بالا تصحیح شده. ۳۰۳۷. GK بولاق و فاتح، عیب کردن خویش را. ۳۰۳۸. بولاق، بوکه.  
 ۳۰۴۰. رسوا در حاشیه D اضافه شده. AB همین بجای بین. ۳۰۴۱. GK عُلّیای. [موافق نظر صریح نیکلسون متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، عُلّیای، به ضمّ اَوّل]. L .  
 بعکس رای او. ۳۰۴۳. L ای خوب فن. ۳۰۴۴. BDGKL بولاق و فاتح، در چهی افتاد تا شد پند تو، و به همین صورت در حاشیه AH تصحیح شده. ۳۰۴۶. BDGKL بولاق و فاتح، بَهرِ یَغما بر دهی ناگه زدند، و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده.  
 ۳۰۴۹. BDGKL بولاق، در مصراع اَوّل، در چه مرگم چرا می‌افکنید. ۳۰۵۰. A چو چنین.

گفت آخر او ز من مسکین ترست      گفت چون و همست ما هر دو یکیم  
 خود ورا بُکشید اول ای شهان      پس کرمهای الهی بین که ما  
 ۳۰۵۵ آخرین قرنهای پیش از قرون      تا هلاک قوم نوح و قوم هود  
 تا هلاک قوم نوح و قوم هود      گشت ایشان را که ما ترسیم ازو  
 گفت قاصد کرده است او را ز رست      در مقام احتمال و در شکیم  
 تا بترسم من دهم زر را نشان      آمدیم آخر زمان در انتها  
 در حدیثت اخرون السابقون      نادیدنی رحمت به جان ما نمود  
 و ر خود این بر عکس کردی وای تو

### بیان حال خودپرستان و ناشکران در نعمت وجود انبیا و اولیا علیهم السلام

هرک ازیشان گفت از عیب و گناه      وز سبک داری فرمانهای او      ۳۰۶۰  
 وز هوس وز عشق این دنیای دون      و آن فرار از نکته های ناصحان  
 و آن رمیدن از لقای صالحان      با دل و با اهل دل بیگانگی  
 با شهان تزویر و روبه شانگی      سیرچشمان را گدا پنداشتن  
 از حسدشان خفیه دشمن داشتن      ۳۰۶۵ گر پذیرد چیز توگویی گداست  
 ورنه گویی زرق و مکرست و دغاست      گر در آمیزد توگویی طامعست  
 ورنه گویی در تکبر مؤلعت      یا منافق وار عذر آری که من  
 مانده ام در نفقه فرزندان و زن      نه مرا پروای سر خاریدنست  
 نه مرا پروای دین ورزیدنست

۳۰۵۷. D با هلاک. بولاق، قوم نوح و عاد و هود. GK بولاق و فاتح، عارض رحمت، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۳۰۵۸. L ترسیم از آن. A برعکس بودی، در H به همین صورت در زیر تصحیح شده. L وای جان. ۳۰۵۹. L هر چه زیشان. B در عیب. ۳۰۶۰. AHK غم و فردای. HK نفور بجای فرار، که H آن را نسخه بدل داده. ۳۰۶۴. B سیرچشمان، نیز D. ۳۰۶۵. K چیز، با اضافه. L خیر تو. ۳۰۶۶. قس: ذیل بیت ۲۹۷۱ که G به جای مؤلعی، مؤلعی ضبط کرده. L پس از این بیت افزوده: ۳۰۶۸. L مرا یاریء دین. گر تحمل کرد گویی عاجزست      و ر غیور آمد تو گویی گر بُزست

ای فلان ما را بهمت یاد دار  
 این سخن نه هم ز درد و سوز گفت ۳۰۷۰  
 هیچ چاره نیست از قوت عیال  
 چه حلال ای گشته از اهل ضلال  
 از خدا چاره ستش و از لوت نی  
 ای که صبرت نیست از دنیای دون  
 ای که صبرت نیست از ناز و نعیم ۳۰۷۵  
 ای که صبرت نیست از پاک و پلید  
 کو خلیلی کو برون آمد ز غار  
 من نخواهم در دو عالم بنگریست  
 بی تماشای صفت های خدا  
 چون گوارد لقمه بی دیدار او ۳۰۸۰  
 جز بر امید خدا زین آب خور  
 آنکه کالائعام بد بل هم أضل  
 مکر او سرزیر و او سرزیر شد  
 فکرگاهش کند شد عقلش خرف  
 آنچه می گوید درین اندیشه ام ۳۰۸۵  
 و آنچه می گوید غفورست و رحیم  
 ای ز غم مرده که دست از نان تهیست

تا شویم از اولیا پایان کار  
 خوابناکی هرزه گفت و باز خفت  
 از بن دندان کنم کسب حلال  
 غیر خون تو نمی بینم حلال  
 چاره شست از دین و از طاغوت نی  
 صبر چون داری ز نعم الماهدون  
 صبر چون داری ز الله کریم  
 صبر چون داری از آن کین آفرید  
 گفت هذا رب هان کو کردگار  
 تا نبینم این دو مجلس آن کیست  
 گر خورم نان در گلو ماند مرا  
 بی تماشای گل و گلزار او  
 کی خورد یک لحظه الا گاو و خر  
 گرچه پر مکرست آن گنده بغل  
 روزگارک بُرد و روزش دیر شد  
 عمر شد چیزی ندارد چون الف  
 آن هم از دستان آن نفسست هم  
 نیست آن جز حیلۀ نفس لئیم  
 چون غفورست و رحیم این ترس چیست

۳۰۶۹.  $ABH$  بولاق، نا شوم. ۳۰۷۰.  $L$  بولاق، هم نی زدرد. ۳۰۷۱.  $AK$  از نفقه عیال، در  $H$  به همین صورت تصحیح شده.  $GKH$  کسپ. ۳۰۷۳. در حاشیه  $A$  اضافه شده. بولاق، قوت بجای لوت.  $D$  وز طاغوت. ۳۰۷۴. در حاشیه  $A$  افزوده شده. ۳۰۷۵.  $BG$  بولاق، از الله. ۳۰۷۶. فاتح، گت، بجای کین. پس از این بیت  $L$  افزوده:

ای که صبرت نیست از فرزند و زن      صبر چون داری زحی ذوالمنن  
 ۳۰۷۷. بولاق، ربی. ۳۰۸۱.  $ABGH$  او مید.  $ABGH$  بولاق، آب و خور.  $L$  که خورد.  $AB$  کی خورد یک لقمه، و  $H$  در حاشیه تصحیح کرده.  $GK$  بولاق، غیر بجای الا.  
 ۳۰۸۳.  $A$  و را پیش از او حذف کرده.  $L$  روزگارش رفت. ۳۰۸۵. بولاق، آنکه میگوید.  
 ۳۰۸۶. بولاق، و آنکه میگوید.

## شکایت گفتنِ پیرمردی به طبیب از رنجوریها و جواب گفتنِ طبیب او را

گفت پیری مر طبیبی را که من  
گفت از پیرِست آن ضَعْفِ دِمَاغِ  
گفت از پیرِست ای شیخِ قدیم ۳۰۹۰  
گفت از پیرِست ای شیخِ نزار  
گفت ضَعْفِ معدِه هم از پیرِست  
گفت آری اِنْ قِطَاعِ دَمِ بُوَد  
گفت ای اَحْمَقُ بَرین بر دوختی  
ای مُدَمَّغِ عَقْلَتِ این دانش نداد ۳۰۹۵  
تو خَرِ اَحْمَقِ ز اُنْذَک مایگی  
پس طبیبش گفت ای عمرِ تو شصت  
چون همه او صاف و اجزا شد نَحیف  
بر نَتَابِدِ دو سَخَنِ زو هِی کند  
جُز مگر پیری که از حَفُست مست ۳۱۰۰  
از برون پیرست و در باطن صَبی  
گر نه پیدايند پیش نیک و بد  
ور نمی دانندشان عِلْمِ اَلیقین  
ور همی دانند بَعَث و رَسْتخیز  
بر تو می خندد مَبین او را چنان ۳۱۰۵

در زحیرم از دِمَاغِ خویشتن  
گفت بر چشمم ز ظَلَمَتِ هست داغ  
گفت پُشْتَم درد می آید عَظِیم  
گفت هر چه می خورم نَبود گوار  
گفت وَقْتِ دَمِ مرا دَمِ گِیرِست  
چون رسد پیری دو صد عِلت شود  
از طَبیبی تو همین آموختی  
که خدا هر رنج را درمان نهاد  
بر زمین ماندی ز کُوتِه پایگی  
این غضب وین خشم هم از پیرِست  
خویشتن داری و صبرت شد ضعیف  
تَابِ یک جرعه ندارد قی کند  
در درونِ او حَیَاتِ طَبِیبه ست  
خود چه چیزست آن وَلِی و آن نَبی  
چیست با ایشان خسان را این حَسَد  
چیست این بُغْض و حِیل سازی و کین  
چون زنندی خویش بر شمشیر تیز  
صد قیامت در دروَنَسْتَش نِهان

عنوان: بولاق. شکایت کردن مرد پیر با طبیب. ۳۰۹۳. بولاق، عِلت بود. پس از این بیت L افزوده:

گفت کم شد شهوتم یکبارگی  
گفت پایم سست شد وز ره بماند  
گفت پشتم چون کمئی شد دوتا  
گفت تاریکست چشمم ای حکیم

۳۰۹۴. L بذین بجای برین. ۳۰۹۰. بولاق، در زمین. ۳۰۹۷. D عمر را حذف کرده و در بالا افزوده سال. ۳۰۹۸. بولاق، و صاف اجزا. ۳۱۰۱. A پیری ست. L خود کیانند. بولاق، آن نبی و آن ولی. ۳۱۰۳. AH عین الیقین. A ان بغض. D حسد سازی.

۳۱۰۴. BDGKL بولاق و فاتح، ور بدانندی جزای رستخیز، نیز A در حاشیه، و به همین صورت در H تصحیح شده. ۳۱۰۵. D حذف کرده.

دوزخ و جَنّت همه اجزای اوست      هرچه اندیشی تو او بالای اوست  
هرچه اندیشی پذیرای فناست      آنکه در اندیشه ناید آن خداست  
بر در این خانه گستاخی ز چیست      گر همی دانند کاندرا خانه کیست  
آبلهان تعظیم مسجد می‌کنند      در خرابی اهل دل جد می‌کنند  
۳۱۱۰ آن مجازست این حقیقت ای خران  
مسجدی کان اندرون اولیاست      نیست مسجد جز درون سروران  
تا دل مرد خدا نآمد بدرد      سجده‌گاه جمله است آنجا خداست  
قصید جنگ انبیا می‌داشتند      هیچ قرنی را خدا رسوا نکرد  
در تو هست اخلاق آن پیشینیان      جسم دیدند آدمی پنداشتند  
۳۱۱۵ آن نشانیها همه چون در تو هست  
چون تو زیشانی کجا خواهی برست

### قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش نوحه می‌کرد

کودکی در پیش تابوت پدر      زار می‌نالید و بر می‌کوفت سر  
کای پدر آخر کجایت می‌برند      تا تورا در زیر خاکی بفشرد  
می‌برندت خانه تنگ و زحیر      نی درو قالی و نه در وی حصیر  
نی چراغی در شب و نه روز نان      نی درو بوی طعام و نه نشان  
۳۱۲۰ نی در معمور نی در بام راه  
چشم تو که بوسه‌گاه خلق بود      نی یکی همسایه کو باشد پناه  
چون رَوَد در خانه کور و کبود

۳۱۰۶. بولاق، آن بالای اوست. *BDGL*. ۳۱۰۹ بولاق، در جفای اهل دل، و در *H* به همین صورت تصحیح شده. ۳۱۱۲. بولاق، تا دل اهل دلی. *L* هیچ قومی را. ۳۱۱۴. بولاق، چون نمی‌ترسی تو هم باشی از آن. *D* در حاشیه، از آن. ۳۱۱۷. *BDGL* بولاق و فاتح، در زیر خاکی آورند، نیز *A* در حاشیه، و به همین صورت در *H* تصحیح شده.  
۳۱۱۹. *H* طعامی نی نشان. پس از این بیت *L* افزوده:

نی درون معمور نی سقف و نی بام      نی درو بهر ضیایی هیچ جام  
۳۱۲۰. *L* در مصراع اول، نی درو از بهر مهمان آب چاه. *A* نی درو معمور. *K* بولاق، نی درش معمور، و به همین صورت در *DGH* تصحیح شده. *A* بولاق، و نی بر بام.  
۳۱۲۱. *ABGHK* بولاق و فاتح، چشم تو. [متن، تصحیح شد. چاپ قبلی، جسم تو]. *BDKL* بولاق، چون شود، و به همین صورت در *H* تصحیح شده.



خانه بی‌زینهار و جای تنگ  
 زین نسق اوصاف خانه می‌شمرد  
 گفت جوحی با پدر ای ارجمند  
 ۳۱۲۵ گفت جوحی را پدر ابله مشو  
 این نشانیها که گفت او یک بیک  
 نی حصیر و نه چراغ و نه طعام  
 زین نمط دارند بر خود صد نشان  
 خانه آن دل که ماند بی‌ضیا  
 ۳۱۳۰ تنگ و تاریکست چون جان جهود  
 نی در آن دل تافت تاب آفتاب  
 گور خوشتر از چنین دل مر تورا  
 زنده‌ای و زنده‌زاد ای شوخ و شنگ  
 یوسف وقتی و خورشید سما  
 ۳۱۳۵ یونس در بطن ماهی پخته شد  
 گر نبودی او مسیح بطن نون  
 او به تسبیح از تن ماهی بجست  
 گر فراموش شد آن تسبیح جان  
 هرکه دید الله را اللهیست  
 ۳۱۴۰ این جهان دریاست و تن ماهی و روح  
 گر مسیح باشد از ماهی رهید  
 ماهیان جان درین دریا پُرند  
 که درو نه روی می‌ماند نه رنگ  
 وز دو دیده اشک خونین می‌فُشرد  
 والله این را خانه ما می‌برند  
 گفت ای بابا نشانیها شنو  
 خانه ماراست بی‌تردید و شک  
 نه درش معمور و نه صحن و نه بام  
 لیک گئی بینند آن را طاغیان  
 از شماع آفتاب کبریا  
 بی‌نوا از ذوق سلطان ودود  
 نی گشاد عرصه و نه فتح باب  
 آخر از گور دل خود برتر آ  
 دم نمی‌گیرد تورا زین گور تنگ  
 زین چه و زندان برآ و رو نما  
 مخلصش را نیست از تسبیح بد  
 حبس و زندانش بدی تا یبعثون  
 چیست تسبیح آیت روز اُلت  
 بشنو این تسبیحهای ماهیان  
 هرکه دید آن بحر را آن ماهیست  
 یونس محجوب از نور صُبوح  
 ورنه در وی هضم گشت وناپدید  
 تو نمی‌بینی به گردت می‌پُرند

۳۱۲۲. A نی رنگ. ۳۱۲۶. B بس نشانیها. L فاتح، بی‌تزویر و شک. ۳۱۲۷. L سقف

بجای صحن. A نی بام.

۳۱۲۸. L دادند. A با خود. ۳۱۳۱. BDGK بولا، نور آفتاب، و به همین صورت در H  
 تصحیح شده. ۳۱۳۳. D زنده‌زادی شوخ. AL شوخ شنگ. در H جای این بیت و بیت پس از  
 آن با هم عوض شده. ۳۱۳۴. L بر آرو و انما. در K پس از این بیت، این عنوان آمده: سبب  
 خلاص ذالنون رحمة الله علیه از ماهی و خلاص روح از نفس، نیز در فاتح که بجای ذا  
 النون. یونس ضبط کرده. ۳۱۳۸. B این تسبیح. ۳۱۴۰. GH صُبوح، چنانکه در متن است.  
 قس: دفتر چهارم. بیت ۱۵۸۳. در A جای ابیات ۳۱۴۰ و ۳۱۴۱ با هم عوض شده.  
 ۳۱۴۱. A ورنی. ۳۱۴۲. BDGK بولا، تو نمی‌بینی که کوری ای نژند، نیز در حاشیه و  
 L؛ و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده.

بر تو خود را می‌زنند آن ماهیان  
 ماهیان را اگر نمی‌بینی پدید  
 ۳۱۴۵ صبر کردن جانِ تسبیحاتِ تُست  
 هیچ تسبیحی ندارد آن درج  
 صبر چون پولِ صراط آن سو بهشت  
 تا ز لالا می‌گریزی وصل نیست  
 تو چه دانی ذوقِ صبر ای شیشه‌دل  
 ۳۱۵۰ مرد را ذوقِ غزا و کَر و فر  
 جز ذکر نه دین او و ذکر او  
 گر برآید تا فلک از وی مترس  
 او به‌سوی سُفل می‌راند فرس  
 از علمهای گدایان ترس چیست  
 چشم بگشا تا ببینی شان عیان  
 گوش تو تسبیحشان آخر شنید  
 صبر کن کانت تسبیح دُرست  
 صبر کن الصبر مفتاح الفرج  
 هست با هر خوب یک لالای زشت  
 زآنکه لالا را ز شاهد فصل نیست  
 خاصه صبر از بهر آن نقشِ جِگل  
 مر مُخَنَّث را بود ذوق از ذکر  
 سوی اَسفل بُرد او را فکر او  
 کو به عشقِ سُفل آموزید دُرُس  
 گرچه سوی علو جنباند جَرَس  
 کان علمها لقمة نان را ره‌یست

ترسیدنِ کودک از آن شخصِ صاحبِ جُثّه و گفتنِ  
 آن شخص که ای کودکِ مترس که من نامردم

۳۱۵۵ کِنِگِ زَفَتی کودکی را یافت فرد  
 گفت ایمن باش ای زیبای من  
 من اگر هَوَلَم مُخَنَّث دان مرا  
 صورتِ مردان و معنی این چنین  
 آن دُهل را مانی ای زَفَتِ چو عاد  
 زرد شد کودک ز بیمِ قصدِ مرد  
 که تو خواهی بود بر بالای من  
 همچو اُشتر بر نشین می‌ران مرا  
 از برون آدم درون دیو لعین  
 که برو آن شاخ را می‌کوفت باد

۳۱۴۳. D این ماهیان. پس از این بیت L افزوده:

ماه‌یانی جمله روح بی‌جسد نی دریشان کبر و کین و نی حسد

۳۱۴۴. در A جای ابیات ۳۱۴۴ و ۳۱۴۵ با هم عوض شده، نیز در H اما تصحیح شده.

۳۱۴۶. L بولاق، کال‌صبر. ۳۱۴۷. بولاق، پل صراط. ۳۱۵۰. KL بولاق، ذوق از غزا؛ و در

G به همین صورت تصحیح شده. ۳۱۵۱. H نی ذکر او. ۳۱۵۲. D با فلک. L بر فلک.

GHK سفل، به کسر اول. ۳۱۵۳. B حذف کرده. HK سفل (به کسر اول).

۳۱۵۷. D خواهم بجای هولم، در حاشیه تصحیح شده. ۳۱۵۸. بولاق. مرد آن. A و را حذف

کرده.

۳۱۶۰ رَوَبَهِی اِشْکَارِ خود را باد داد      بَهِرِ طَبْلِی همچو خِیکِ پُر ز باد  
چون ندید اندر دهل اوفرِبهی      گفت خوکی به ازین خِیکِ تُهی  
رَوَبَهِان ترسند ز آوازِ دُهل      عاقلش چندان زند که لا تَقُلْ

### قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری که در بیشه‌ای می‌رفت

یک سواری با سلاح و بس مهیب      می‌شد اندر بیشه بر اسبِ نجیب  
تیراندازی به حکم او را بدید      پس زخوف او کمان را درکشید  
۳۱۶۵ تا زند تیری سوارش بانگ زد      من ضعیفم گرچه زفتستم جسد  
هان و هان مَنگر تو در زفتی من      که کمم در وقت جنگ از پیرزن  
گفت رَو که نیک گفتی ورنه نیش      بر تو می‌انداختم از ترسِ خویش  
بس کسان را کالتِ پیکار گشت      بی رجولیت چنان تیغی به مُشت  
گر بپوشی تو سلاح رُستمان      رفت جانت چون نباشی مردِ آن  
۳۱۷۰ جان سپَر کن تیغ بگذار ای پسر      هر که بی سر بود ازین شه بُرد سر  
آن سلاحَت حیل و مکر تو است      هم ز تو زایید و هم جان تو خُست  
چون نکردی هیچ سودی زین حیل      ترکِ حیلَت کن که پیش آید دُول  
چونکه یک لحظه نخوردی بر ز فن      ترکِ فن گو می‌طلب رَبّ اَلْمِنَن  
چون مبارک نیست بر تو این علوم      خویشتن گولی کن و بگذر ز شوم  
۳۱۷۵ چون ملایک گو که لا عِلْمَ لَنَا      یا اِلَهِی غَیْرَ ما عَلمَنا

۳۱۶۰. A. خیکی. ۳۱۶۱. A. خیکی. عنوان: L. بولاق، قصه ترسیدن تیراندازی از سواری.  
A. تیرانداز. ۳۱۶۳. L. با سلاحی بس. K. سلیح. G. مهیب، به فتح اول. [موافق نظر صریح  
نیکلسون، متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، مهیب، به ضم اول]. BL. اسبی.  
GHK. اسبی. ۳۱۶۴. D. برکشید.

۳۱۶۸. AB. بولاق، آلت. L. در مصراع دوم، بی چنان مردی که باید داده پشت. پس از این بیت  
L. افزوده:

آلت پیکار او او را بکشت      بی رجولیت چنان تیغی بمشت

۳۱۷۱. A. زایند. ۳۱۷۲. L. کن که هستی بس دغل. GH. دُول.

۳۱۷۳. BDL. بولاق، چون یکی لحظه. D. کن بجای گو.

۳۱۷۴. L. خویشتن را گول کن بگذر.

### قصهٔ اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن آن فیلسوف او را

یک عَرابی بار کرده اُستری  
او نشسته بر سرِ هر دو جوال  
از وطن پرسید و آوردش به گفت  
بعد از آن گفتش که آن هر دو جوال  
گفت اندر یک جوالم گندمست ۳۱۸۰  
گفت تو چون بار کردی این رمال  
گفت نیم گندم آن تنگ را  
تا سُبک گردد جوال و هم شتر  
این چنین فکرِ دقیق و رأیِ خوب  
رَحْمَش آمد بر حکیم و عزم کرد ۳۱۸۵  
باز گفتش ای حکیم خوش سخن  
این چنین عقل و کفایت که تورا ست  
گفت این هر دو نیم از عامه‌ام  
گفت اُشتر چند داری چند گاو  
گفت رخت چیست باری در دکان ۳۱۹۰  
گفت پس از نقد پرسم نقد چند  
کیمیای مِس عالم با توست  
گفت والله نیست یا وَجْهَ الْعَرَبِ

دو جوال زفت از دانه پُری  
یک حَدِیث انداز کرد اورا سؤال  
واندر آن پُرسش بسی دُرْها بسُفت  
چیست آکنده بگو مَصْدوقِ حال  
در دگر ریگی نه قُوتِ مردمست  
گفت تا تنها نماند آن جوال  
در دگر ریز از پیِ فرهنگ را  
گفت شاباش ای حکیم اهل و حُر  
تو چنین عُرْیان پیاده در لُغوب  
کِش بر اُشتر بر نشاند نیک مرد  
شَمّه‌ای از حالِ خود هم شرح کن  
تو وزیری یا شهی بر گوی راست  
بَنگر اندر حال و اندر جامه‌ام  
گفت نه این و نه آن ما را مَکاو  
گفت ما را کو دکان و کو مکان  
که تویی تنهارو و مَحْبُوب پند  
عقل و دانش را گهر تو بر توست  
در همه مِلکم وجوه قُوتِ شب

عنوان: پس از جوال کردن B بجای گندم را افزود. ۳۱۷۶. پس از این بیت B افزود:  
و آن جوال دیگرش از ریگ پر هر دو را او بار کرده بر شتر  
۳۱۷۹. GK بولاق. این هر دو. D. ۳۱۸۱. این جوال. D. ۳۱۸۲. در دیگر. L از پیِ پاسنگ  
را. ۳۱۸۳. AH حکیم و اهل حر. ۳۱۸۴. بولاق. با چنین فکر. ۳۱۸۹. L مال بجای گاو. L  
مفرا ملال. D. ۳۱۹۰. حذف کرده. پس از این بیت L افزود:

نیست قوت و نی رخوت و نی قماش نی متاع و نیست مطبخ نیست آش  
۳۱۹۱. A پس را حذف کرده. D پس از زهد پرسم. ۳۱۹۲. A زر بجای مس، و در H در  
حاشیه به همین صورت تصحیح شده. D بر نو بجای تو بر. پس از این بیت L افزود:  
گنجها بنهاده باشی هر مکان نیست عاقلتر ز تو کس در جهان  
۳۱۹۳. GH مَلکم.

۳۱۹۵ پابرهن تن برهنه می‌دوم  
 مر مرا زین حکمت و فضل و هنر  
 پس عرب بُفتش که شو دُور از برم  
 دُور بر از حکمت شومت ز من  
 یا تو آن سو رو من این سو می‌دوم  
 یک جوالم گندم و دیگر زیرگ  
 ۳۲۰۰ احمقیم بس مبارک احمقست  
 گر تو خواهی که شفاوت کم نشود  
 حکمتی کز طبع زاید وز خیال  
 حکمت دنیا فزاید ظن و شک  
 زویمان زیرک آخر زمان  
 ۳۲۰۵ حیل آموزان جگرها سوخته  
 صبر و ایثار و سخای نفس و جود  
 فکر آن باشد که بگشاید رهی  
 شاه آن باشد که از خود شه بود  
 تا بمند شاهی او سرمدی  
 هر که نانی می‌دهد آنجا روم  
 نیست حاصل جز خیال و درد سر  
 تا نبارد شومی تو بر سرم  
 نطق تو شومست بر اهل زمن  
 ورتو را ره پیش من واپس روم  
 به بود زین حیل‌های مُرده‌ریگ  
 که دلم با برگ و جانم مُتقیست  
 جهد کن تا از تو حکمت کم شود  
 حکمتی بی فیض نور ذو الجلال  
 حکمت دینی پرد فوق فلک  
 بر فزوده خویش بر پیشینیان  
 فعلها و مکرها آموخته  
 باد داده کان بود اکسیر سود  
 راه آن باشد که پیش آید شهی  
 نه به مخزنها و لشکر شه شود  
 همچو عز ملک دین احمدی

### کرات ابراهیم ادهم قدس الله روحه العزيز بر لب دریا

۳۲۱۰ هم ز ابرهیم ادهم آملست  
 دلخ خود می‌دوخت بر ساحل روان  
 آن امیر ز بندگان شیخ بود  
 کوز راهی بر لب دریا نشست  
 یک امیری آمد آنجا ناگهان  
 شیخ را بشناخت سجده کرد زود

۳۱۹۴ L سر بجای تن. ۳۱۹۵ D را پیش از درد حذف کرده. ۳۱۹۶ D در سرم.  
 ۳۱۹۷ D شوم از برم. D بر اهل کرم. ۳۱۹۹ D یک جوال از گندم. ۳۲۰۱ GHK بولاق،  
 کت بجای که ۳۲۰۲ D و نور. ۳۲۰۳ پرد به همین صورت در D نقطه گذاری شده.  
 بولاق، برد. GHK برد بجای پرد. L بود. ۳۲۰۴ BL روبهان زیرک. ۳۲۰۶ D اکسیر و  
 سود. ۳۲۰۸ B شاه آن باشد که پیش شه رود، نیز G که در زیر تصحیح کرده.  
 ۳۲۰۹ بولاق، همچو ملک عز دین. عنوان: GH قدس الله روحه العزيز را حذف کرده.  
 ۳۲۱۰ A بر لب بحری. ۳۲۱۱ BDGKL بولاق و فاتح، دلخ خود می‌دوخت آن سلطان  
 جان. ۳۲۱۲ D بندگان خویش.

خیره شد در شیخ و اندر دلقِ او  
 کو رها کرد آنچنان مُلکِ شِگرف  
 ۳۲۱۵ مُلکِ هفت اقلیم ضایع می‌کند  
 شیخ واقف گشت از اندیشه‌اش  
 چون رجا و خوف در دلها روان  
 دل نگه دارید ای بی‌حاصلان  
 پیشِ اهلِ تن ادب بر ظاهرست  
 ۳۲۲۰ پیشِ اهلِ دل ادب بر باطنست  
 تو بمعکسی پیشِ کوران بهرِ جاه  
 پیشِ بینایان کنی ترکِ ادب  
 چون نداری فِطْنَت و نورِ هدی  
 پیشِ بینایان حَدْث را رُوی مال  
 ۳۲۲۵ شیخ سوزن زود در دریا فکند  
 صد هزاران ماهی اللّهی  
 سر بر آوردند از دریای حق  
 رُو بدو کرد و بگفتش ای امیر  
 این نشانِ ظاهرست این هیچ نیست  
 ۳۲۳۰ سوی شهر از باغ شاخی آورند  
 خاصه باغی کین فلک یک برگِ اوست  
 برنمی‌داری سوی آن باغ گام  
 شکلِ دیگر گشته خُلق و خَلقِ او  
 برگزید آن فقرِ بس باریک‌حرف  
 چون گدا بر دلقِ سوزن می‌زند  
 شیخ چون شیرست و دلها بیشه‌اش  
 نیست مخفی بر وی اسرارِ جهان  
 در حضورِ حضرتِ صاحبِ دلان  
 که خدا زیشانِ نِهان را سائرست  
 زآنکه دلشان بر سرایِ فاطنست  
 با حضورِ آیی نشینی پایگاه  
 نارِ شَهْوَت را از آن گشتی حَطَب  
 بهرِ کوران رُوی را می‌زن جَلا  
 ناز می‌کن با چنین گندیده حال  
 خواست سوزن را به آوازِ بلند  
 سوزنِ زر در لبِ هر ماهی  
 که بگیر ای شیخ سوزنهای حق  
 مُلکِ دل به یا چنان مُلکِ حقیر  
 تا به باطن در رُوی بینی تو بیست  
 باغ و بُستان را کجا آنجا برند  
 بلکه آن مغزست وین دیگر چو پوست  
 بوی افزون جوی و کن دفعِ زُکام

۳۲۱۳ D در دلق و اندر شیخ او. D و خَلق او. ۳۲۱۴ GK مُلکی.

۳۲۱۵ BDGKL بولاق:

ترک کرد او ملک هفت اقلیم را می‌زند بر دلق سوزن چون گدا

و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده. ۳۲۱۷. بولاق، اسرار نِهان.

۳۲۲۳ AK جلی، به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده. ۳۲۲۴. بولاق، بر روی.

۳۲۲۶ KL بولاق، بر لب. D در دهن بجای در لب. پس از این بیت B افزوده:

سوزنِ زرین در آن دندان او که بگیر ای شیخ سوزنهای هو

۳۲۲۸. بولاق، رو بدو کرده بگفتش. ۳۲۳۰ A و را حذف کرده. ۳۲۳۱ ABGHL بولاق و

فاتح، و این عالم چو پوست. ۳۲۳۲. بولاق، گر نمیداری. L بوی افیون.

تاکه آن بر جاذبِ جانت شود      گفت یوسف ابن یعقوب نبی  
 ۳۲۳۵ بهر این بوگفت احمد در عِظات  
 پنج حس با همدگر پیوسته‌اند      قوَت یک قوَت باقی شود  
 قوَت دین دین فزاید نطق را      دین دین فزاید نطق را  
 صدق بیلاری هر حس می‌شود      صدق بیلاری هر حس می‌شود

### آغازِ مُنَوَّر شدنِ عارف به نورِ غیب‌بین

۳۲۴۰ چون یکی حس در رُوش بگشاد بند      چون یکی حس غیر محسوسات دید  
 چون ز جُوحست از گله یک گوسفند      گوسفندین حواسّت را بران  
 تا در آنجاسنبل و نسرین چرند      هر حسّت پیغمبر حسها شود  
 ۳۲۴۵ حسها با حسّ تو گویند راز      حسها با حسّ تو گویند راز  
 مابقی حسها همه مُبدل شوند      گشت غیبی بر همه حسها پدید  
 پس پیاپی جمله زان سو برجهند      در چرا از اُخْرَج المَرْعَى چران  
 تا به روضاتِ حقایق ره بَرند      جمله حسها را در آن جنت گشَد  
 بی‌زبان و بی‌حقیقت بی‌مجاز      بی‌زبان و بی‌حقیقت بی‌مجاز

۳۲۳۳. فاتح حذف کرده ولی به جای آن دو بیت زیر را آورده که در  $L$  پس از بیت ۳۲۳۳ اضافه شده:

تاکه آن بو سوی بستانت کشد      و انماید مر ترا راه رشد  
 چشم نابینات را بینا کند      سینه‌ات را سینه سینا کند

۳۲۳۴.  $A$  یوسف بهر یعقوب، و به همین صورت در  $H$  در زیر تصحیح شده. [چاپ قبلی، وَجْه. متن تصحیح شد]. ۳۲۳۵. بولاق، بهر این برگفت. ۳۲۳۶.  $B$  رُسته این هر پنج زان اصل بلند، نیز  $DGL$  بولاق، که از اصلی بلند ضبط کرده. ۳۲۳۷.  $D$  باقی کی شود.  $L$  ساقی بود. ۳۲۳۸.  $BDGKL$  بولاق و فاتح، در هر دو مصراع، عشق را بجای نطق را، و به همین صورت در  $H$  تصحیح شده. عنوان: بولاق، منوّر شدن حواس عارف. ۳۲۴۰. رُوش در  $D$  به همین صورت اعراب‌گذاری شده. بولاق، مبدل شدند. ۳۲۴۳. بولاق، در چرای اُخْرَج. ۳۲۴۴.  $BDL$  بولاق، سنبل و ریحان.  $BDGKL$  بولاق، تا بگلزار حقایق.  $A$  رهبرند. ۳۲۴۵.  $L$  حذف کرده.  $ABD$  پیغامبر.  $BDG$  بولاق، تا یکایک سوی آن جنت رود، نیز در حاشیه  $H$  ۳۲۴۶.  $BGL$  بولاق، بی حقیقت بی‌زبان و بی‌مجاز، نیز  $D$  که و را حذف کرده. [چاپ قبلی، ی، بدون نقطه. متن تصحیح شد].

کین حقیقت قابل تأویلهاست  
 آن حقیقت کان بود عین و عیان  
 چونکه حسها بنده حس تو شد  
 چونکه دعوی رود در ملک پوست ۳۲۵۰  
 چون تنازع در فتد در تنگ گاه  
 پس فلک قشربست و نور روح مغز  
 جسم ظاهر روح مخفی آمدست  
 باز عقل از روح مخفی تر پرد  
 جنبشی بینی بدان زنده است ۳۲۵۵  
 تا که جنبشهای موزون سر کند  
 زان مناسب آمدن افعال دست  
 روح وخی از عقل پنهان تر بود  
 عقل احمد از کسی پنهان نشد  
 روح وخی را مناسبهاست نیز ۳۲۶۰  
 که جنون بیند گهی حیران شود  
 چون مناسبهای افعال خضر  
 نامناسب می نمود افعال او  
 عقل موسی چون شود در غیب بند  
 علم تقلیدی بود بهر فروخت ۳۲۶۵  
 مشتری علم تحقیقی حقست  
 لب ب بسته مست در بیع و شری

۳۲۴۸. BDGKL بولاق و فاتح، آن حقیقت را که باشد از عیان، نیز در حاشیه H  
 ۳۲۴۹. BDGL بولاق، چونک هر حس بنده. ۳۲۵۰. D از ملک. G ملک. L مغز آنرا که بود.  
 ۳۲۵۲. بولاق، و را حذف کرده. ۳۲۵۴. BDGH مخفی تر پرد. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی،  
 مخفی تر بود]. ۳۲۵۸. G غیبیست. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، غیبست].  
 ۳۲۶۰. در حاشیه A اضافه شده. ۳۲۶۱. در حاشیه A اضافه شده. ۳۲۶۲. AD گذر.  
 ۳۲۶۴. D در عقل بند. A در مصراع دوم، عقل موسی. [چاپ قبلی، خود کیست. متن تصحیح  
 شد]. ۳۲۶۵. بولاق، عقل تقلیدی. D چون نیابد مشتری خوشتر فروخت.  
 ۳۲۶۷. L هست بجای مست.



درسِ آدم را فرشته مشتری  
 آدم اَنْسَبَتْهُمْ بِاَسْمَا درس گو  
 ۳۲۷۰ آنچنان کس را که کوتاه بین بود  
 موش گفتم زآنکه در خاکست جاش  
 راه‌ها داند ولی در زیر خاک  
 نفسِ موشی نیست الا لقمه رَند  
 زآنکه بی حاجت خداوند عزیز  
 ۳۲۷۵ گر نبودی حاجتِ عالم زمین  
 وین زمینِ مُضْطَرَبِ محتاج کوه  
 ورنه نبودی حاجتِ افلاک هم  
 آفتاب و ماه و اینِ استارگان  
 پس کمند هستها حاجت بود  
 ۳۲۸۰ پس بیفزای حاجت ای محتاج زود  
 این گدایان بر ره و هر مبتلا  
 کوری و شلّی و بیماری و درد  
 هیچ گوید نان دهید ای مردمان  
 چشم ننهادست حق در گوزموش  
 ۳۲۸۵ می‌تواند زیست بی چشم و بَصَر  
 جز به دزدی او برون ناید ز خاک  
 بعد از آن پَر یابد و مرغی شود  
 هر زمان در گلشنِ شکر خدا  
 کای رهاکنده مرا از وصفِ زشت  
 ۳۲۹۰ در یکی پیهی نهی تو روشنی  
 چه تَعْلَق آن معانی را به جسم

مَحْرَمِ درسش نه دیوست و پری  
 شرح کن اسرارِ حق را موبمو  
 در تَلَوْن غرق و بی تمکین بود  
 خاک باشد موش را جای معاش  
 هر طرف او خاک را کردست چاک  
 قدر حاجت موش را عقلی دهند  
 می‌نبخشد هیچ کس را هیچ چیز  
 نافریدی هیچ رَبُّ الْعَالَمین  
 گر نبودی نافریدی پُر شکوه  
 هفت گردون نافریدی از عدم  
 جز به حاجت کئی پدید آمد عیان  
 قدر حاجت مرد را آلت بود  
 تا بجوشد در کرم دریای جود  
 حاجتِ خود می‌نماید خلق را  
 تا ازین حاجت بجنبد رحم مرد  
 که مرا مالست و انبارست و خوان  
 زآنکه حاجت نیست چشمش بَهرِ نوش  
 فارغست از چشم او در خاکِ تر  
 تا کند خالق از آن دزدیش پاک  
 می‌پرد تسبیح باری می‌کند  
 او بر آرد همچو بلبل صد نوا  
 ای کننده دوزخی را تو بهشت  
 استخوانی را دهی سَمْع ای غنی  
 چه تَعْلَق فهمِ اَشیا را به اسم

۳۲۷۲. A هر طرف از خاک و اکر دست خاک B ۳۲۷۷. فاتح، نافریدی. ۳۲۷۸. بولاق،  
 بدید آید. ۳۲۷۹. BDGKL بولاق و فاتح، آت دهد. ۳۲۸۵. D چشم زیر خاک تر. BL در  
 خاک در. ۳۲۸۷. A تسبیح یاری. BDGK بولاق و فاتح، در مصراع دوم، چون ملایک  
 جانب گردون رود، و به همین ترتیب در حاشیه H تصحیح شده، L نیز همین صورت را ضبط  
 کرده اما بجای پرد، رود نوشته. ۳۲۸۹. AH زی کننده. ۳۲۹۰. A سمع غنی.

لفظ چون و کُرسِت و معنی طایرست  
 او روانست و تو گویی واقِفست  
 گر نبینی سَیرِ آب از خاکها  
 هست خاشاکِ تو صورتهای فکر ۳۲۹۵  
 رُوی آبِ جوی فکر اندر رُوش  
 قِشرها بر روی این آبِ روان  
 قِشرها را مغز اندر باغِ جُوی  
 گر نبینی رفتنِ آبِ حیات ۳۳۰۰  
 آب چون انبُه تر آید در گذر  
 چون بغایت تیز شد این جُوی روان  
 چون بغایت مُمتلی و بود و شتاب  
 جسم جُوی و روح آبِ سایرست  
 او دوانست و تو گویی عاکِفست  
 چیست بر وی نو بنو خاشاکها  
 نو بنو در می رسد اَشکالِ بَکر  
 نیست بی خاشاکِ محبوب و وَحِش  
 از ثَمارِ باغِ غیبی شد دوان  
 زآنکه آب از باغ می آید به جُوی  
 بنگر اندر جُویِ این سَیرِ نبات  
 زو کند قِشرِ صُورِ زوتر گذر  
 غم نباید در ضمیرِ عارفان  
 پس نگنجد اندرو الا که آب

### طعنه زدن بیگانه‌ای در شیخ و جواب گفتنِ مرید شیخ او را

آن یکی یک شیخ را تهمت نهاد  
 شاربِ خَمَرست و سالوس و خَبِیث ۳۳۰۵  
 آن یکی گفتش ادب را هوش دار  
 دُور ازو و دُور از آن اوصافِ او  
 این چنین بُهتانِ مَنه بر اهلِ حق  
 این نباشد وَر بَوَد ای مرغِ خاک  
 نیست دُونِ اَلْقُلَّتَینِ و حوضِ خُرد  
 آتشِ ابراهیم را نبُود زیان ۳۳۱۰  
 نفسِ نمرودست و عقل و جان خلیل  
 این دلیلِ راه ره‌رو را بَوَد  
 کو بَدست و نیست بر راهِ رَشاد  
 مَر مریدان را کجابه‌اشد مُغِیث  
 خُرد نبُود این چنین ظَن بر کِبار  
 که ز سَیْلِ تیره گردد صافِ او  
 این خیالِ تُست بر گردانِ ورق  
 بحرِ قُلْزُم را ز مُرداری چه باک  
 که تواند قطره‌ایش از کار بُرد  
 هر که نمرودست گو می ترس از آن  
 روح در عَیْنست و نَفْس اندر دلیل  
 کو به هر دَم در بیابان گُم شود

۳۲۹۴. GHK. بولاق، آب از چاکها. DL. تو بتو خاشاکها. ۳۲۹۶. BDGHK. بولاق، آب و جوی. ۳۲۹۸. D. باغ اندر مغز. ۳۲۹۹. D. ببینی. GK. جوی و این. در H و اضافه شده. D. وین سیر. ۳۳۰۱. A. غم نیاید. ۳۳۰۲. GH. نگنجید. ۳۳۰۳. L. ابلهی یک شیخ را. بولاق، در راه. ۳۳۰۴. بولاق، سالوس خبیث. ۳۳۰۶. HK. آن را حذف کرده. ۳۳۰۷. DL. کین خیال. ۳۳۰۹. BL. بولاق، که تواند. بولاق، قطره‌اش. ۳۳۱۱. A. روح در عیبست.

- ۳۳۱۵ گر دلیلی گفت آن مرد وصال  
بهر طفل نو پدر تی تی کند  
کم نگرده فضل استاد از علو  
از پی تعلیم آن بسته دهن  
در زبان او ببايد آمدن  
پس همه خلقان چو طفلان ویند  
۳۳۲۰ کفر را حدست و اندازه بدان  
پیش بی حد هرچه محدودست لاست  
کفر و ایمان نیست آن جایی که اوست  
این فناها پرده آن وجه گشت  
پس سر این تن حجاب آن سرست  
۳۳۲۵ کیست کافر غافل از ایمان شیخ  
جان نباشد جز خبر در آزمون  
جان ما از جان حیوان بیشتر  
پس فزون از جان ما جان ملک  
وز ملک جان خداوندان دل  
۳۳۳۰ زان سبب آدم بود مسجودشان
- از دلیل و راهشان باشد فراغ  
گفت بهر فهم اصحاب جدال  
گرچه عقلش هندسه گیتی کند  
گر آلف چیزی ندارد گوید او  
از زبان خود برون باید شدن  
تا بیاموزد ز تو او علم و فن  
لازمست این پیر را در وقت پند  
شیخ و نور شیخ را نبود کران  
کُلُّ شَيْءٍ غَيْرِ وَجْهِ اللَّهِ فَنَاسَتْ  
زانکه او مغزست وین دو رنگ و پوست  
چون چراغ خفیه اندر زیر طشت  
پیش آن سر این سر تن کافرست  
چیست مرده بی خبر از جان شیخ  
هرکه را افزون خبر جانش فزون  
از چه زان رو که فزون دارد خبر  
کو منزه شد ز حس مشترک  
باشد افزون تو تحیر را بهل  
جان او افزون ترست از بودشان

۳۳۱۳. A چشم چراغ. AL دلیل راهشان. ۳۳۱۵. AH طفلی. ۳۳۱۷. بولاق، بهر تعلیم بچه  
بسته دهن. A بیرون. L در مصراع دوم، گوید او هوز و حطی کلمن.

۳۳۱۸. L در مصراع دوم، وز زبان خود برون باید شدن. پس از این بیت L افزوده:  
تا بیاموزد زبان زو علم و فن  
۳۳۱۹. G وقت، با سکون. BKL بولاق افزوده:

آن مرید شیخ بد گوینده را  
گفت خود را تو مزین بر تیغ تیز  
حوض با دریا اگر پهلو زند  
نیست بحری کو کران دارد که تا  
آن بکفر و گمراهی آگنده را  
هین مکن با شاه و با سلطان ستیز  
خویش را از بیخ هستی بر کند  
نیره گردد او زمردار شما

نیز GH در حاشیه؛ نیز در حاشیه D به قلمی متأخرتر؛ نیز در فاتح. این ابیات یقیناً الحاقی  
است. ۳۳۲۲. A مغزست او. GHK واین بجای وین. ۳۳۲۴. H پیش آن سر. BDL  
ابترست بجای کافرست، نیز A در حاشیه. ۳۳۲۵. G بولاق، کیست مرده.

۳۳۳۰. B جانشان بجای بودشان.

ورنه بهتر را سُجودِ دون تری      امر کردن هیچ نبُود در خوری  
 گئی پسندد عدل و لطفِ کردگار      که گلی سجده کند در پیشِ خار  
 جان چو افزون شد گذشت از انتها      شد مُطیعش جانِ جمله چیزها  
 مرغ و ماهی و پری و آدمی      زآنکه او بیشست و ایشان در کمی  
 ۳۳۳۵ ماهیان سوزنگرِ دلّش شوند      سوزنان را رشته‌ها تابع بُوند

### بقیة قصّة ابراهیم ادهم قدّس الله روحه بر لبِ آن دریا

چون نفاذِ امرِ شیخ آن میر دید      زآمد ماهی شدش و جُدی پدید  
 گفت اه ماهی ز پیران آگهست      شُه تنی را کو لعینِ درگهست  
 ماهیان از پیر آگه ما بعید      ما شقی زین دولت و ایشان سعید  
 سجده کرد و رفت گریان و خراب      گشت دیوانه ز عشقِ فتح باب  
 ۳۳۴۰ پس تو ای ناشسته‌رو در چیستی      در نزاع و در حسد با کیستی  
 با دُم شیری تو بازی می‌کنی      بر ملایک تُرک تازی می‌کنی  
 بد چه می‌گویی تو خیرِ محض را      هین ترفع کم شمر آن خفّض را  
 بد چه باشد مِس محتاج مُهان      شیخ که‌بود کیمیای بی‌کران  
 مِس اگر از کیمیا قابلِ نبُد      کیمیا از مِس هرگز مِس نشد  
 ۳۳۴۵ بد چه باشد سرکشی آتش عمل      شیخ که‌بود عینِ دریای ازل  
 دایم آتش را بترسانند ز آب      آب گئی ترسید هرگز ز التهاب  
 در رخ مَه عیب‌بینی می‌کنی      در بهشتی خارچینی می‌کنی  
 گر بهشت اندر روی تو خارجو      هیچ خار آنجا نیابی غیر تو  
 می‌پوشی آفتابی در گلی      رخنه می‌جویی ز بدرِ کاملی  
 ۳۳۵۰ آفتابی که بتابد در جهان      بهر خفّاشی کجا گردد نهان  
 عیبها از ردّ پیران عیب شد      غیبها از رشکِ پیران غیب شد

۳۳۳۱. A. ورنه بهتر از سجود. ۳۳۳۲. بولاق، و را حذف کرده. ۳۳۳۳. A. چه بجای چو.  
 عنوان: GH. قدّس الله روحه را حذف کرده. ۳۳۳۶. A. زآمدی. ۳۳۳۷. بولاق، آن ماهی.  
 ۳۳۳۸. بولاق، شقی از دولت. ۳۳۴۴. D. نبود. ۳۳۴۶. AGHKL بولاق، از آب. ۳۳۵۱. B  
 در مصراع اوّل، غیب شد. A. در مصراع دوم، عیبها و عیب. BDGL بولاق، از رشک ایشان. در  
 H ایشان به صورت بدل پیران، در هر دو مصراع، اضافه شده.

باری ار دُوری ز خدمت یار باش  
تا از آن راحت نسیمی می‌رسد  
گرچه دُوری دُور می‌جنبان تو دُم  
چون خری در گِل فتد از گام تیز ۳۳۵۵  
جائی را هموار نکند بهر باش  
حِسّ تو از حِسّ خر کمتر بُدست  
در وَحَل تأویل رُخصت می‌کنی  
کین روا باشد مرا من مُضْطَرَم  
خود گرفتست تو چون کفتار کور ۳۳۶۰  
می‌گوئد این جایگه کفتار نیست  
این همی‌گویند و بندش می‌نهند  
گر ز من آگاه بودی این عَدو

در ندامت چابک و بر کار باش  
آب رحمت را چه بندی از حَسَد  
حَیْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجْهَكُمْ  
دَم بَدَم جنبید برای عزم خیز  
داند او که نیست آن جای مَعاش  
که دل تو زین وَحَلها بر نَجست  
چون نمی‌خواهی کز آن دل بر گنی  
حق نگیرد عاجزی را از کَرَم  
این گرفتن را نسینی از غُرور  
از برون جویید کاندَر غار نیست  
او همی‌گوید ز من بی آگَهند  
کئی ندا کردی که این کفتار کو

### دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد به گناه و جواب گفتن شُعَیْب او را

آن یکی می‌گفت در عهدِ شُعَیْب  
چند دید از من گناه و جُرْمها ۳۳۶۵  
که خدا از من بسی دیدست عیب  
وز کَرَم یزدان نمی‌گیرد مرا

۳۳۵۲. D از دوری. پس از این بیت L افزوده:

تا که از جرمت ندامت میرسد هر دمت بوی سلامت میرسد  
۳۳۵۳. B آب رحمت از چه بندی. ۳۳۵۵. A فتاد. ۳۳۵۸. DGHL تأویل و رخصت.  
۳۳۶۱. D می‌گوید. B می‌گویند. L گویدش کاینجایگه. A از برون جویند کند. پس از این  
بیت L افزوده:

نیست در سوراخ کفتار ای پدر رفت تازان او بسوی آب‌خور  
بولا ق افزوده:

اندرین سوراخ نیست آن سرتلان در صحاری غالباً جلوه‌کنان  
با چنین کفتار و مکر و ریشخند بی‌تعب آنرا کشند بسند کمند  
۳۳۶۲. بولا ق، می‌دهند. بولا ق، نی آگَهند.

۳۳۶۳. AB بولا ق، آن کفتار. پس از این بیت L افزوده:

تا که بر بندند و بیرونش کشند غافل آن کفتار را زین ریشخند  
عنوان: G شعیب علیه السلام مر ورا. ۳۳۶۵. بولا ق، گناه و عیبا.

حق تعالی گفت در گوشِ شُعِیب  
 که بگفتی چند کردم من گناه  
 عکس می‌گویی و مَقْلُوبِ ای سَفیه  
 چند چندت گیرم و تو بی‌خبر  
 ۳۳۷۰ زنگِ تُو بر تُوَتِ ای دیگِ سیاه  
 بر دلت زنگار بر زنگارها  
 گر زَنَد آن دود بر دیگِ نَوِی  
 زآنکه هر چیزی به ضِد پیدا شود  
 چون سِیَه شد دیگِ پس تأثیرِ دود  
 ۳۳۷۵ مردِ آهنگر که او زنگی بُوَد  
 مردِ رومی کو کند آهنگری  
 پس بَداند زود تأثیرِ گناه  
 چون کند اِصرار و بَد پیشه کند  
 توبه نندیشد دگر شیرین شود  
 ۳۳۸۰ آن پشیمانی و یا رَب رفت ازو  
 آهَنش را زنگها خوردن گرفت  
 چون نویسی کاغذِ اِسپید بر  
 چون نویسی بر سرِ بَنُوشته خط  
 کان سیاهی بر سیاهی افتاد  
 ۳۳۸۵ و رِ سِوُمِ باره نویسی بر سَرش  
 پس چه چاره جُز پناه چاره‌گر  
 ناامیدیها به پیش او نهید  
 تا ز دردِ بی‌دوا بیرون جهید

۳۳۶۶. L حذف کرده. ۳۳۶۷. L حذف کرده. ۳۳۷۰. ADL رنگ. بولاق، زنگ.  
 ۳۳۷۱. بولاق، زنگار بر زنگارها. ۳۳۷۴. DL بس تأثیر. ۳۳۷۶. D بولاق، گر کند.  
 ۳۳۷۷. D نماید بجای بداند. A پس بنالد. BL زود و گوید. ۳۳۷۸. D و را حذف کرده.  
 ۳۳۸۰. A شسته. D اندر بجای بر. بولاق، زنگ. ۳۳۸۱. بولاق، زنگها و زنگ. ۳۳۸۲. B  
 آن نوشته. ۳۳۸۴. D چون سیاهی. GK. ۳۳۸۵. GK و رِ سِیم. K بس سیه. ABGHL جان پر  
 شَرش. [چاپ قبلی، بر، با اضافه. متن تصحیح شد]. BDL بولاق، پس، همچنانکه در متن  
 است. ۳۳۸۶. A پناهی.

چون شُعَيْبِ این نکته‌ها با وی بگفت  
 جانِ او بشنید وَحْيِ آسمان  
 ۳۳۹۰ گفت یا رَبِّ دفع من می‌گوید او  
 گفت سَتَّارم نگویم رازهایش  
 یک نشانِ آنکه می‌گیرم ورا  
 وز نماز و از زکات و غیرِ آن  
 می‌کند طاعات و افعالِ سَنی  
 ۳۳۹۵ طاعتش نَغزست و معنی نغز نی  
 ذوق باید تا دهد طاعاتِ بَر  
 دانه بی مغز گئی گردد نهال  
 زان دَم جان در دلِ او گُل شگفت  
 گفت اگر بگرفت ما را کو نشان  
 آن گرفتن را نشان می‌جوید او  
 جُز یکی رمز از برای ابتلاش  
 آنکه طاعت دارد از صُوم و دُعا  
 لیک یک ذره ندارد ذوقِ جان  
 لیک یک ذره ندارد چاشنی  
 جوزه‌ها بسیار و در وی مغز نی  
 مغز باید تا دهد دانه شجر  
 صورتِ بی‌جان نباشد جُز خیال

### بقیة قصه طعنه زدن آن مرد بیگانه در شیخ

آن خبیث از شیخ می‌لایید ژاژ  
 که مَنَش دیدم میانِ مجلسی  
 ۳۴۰۰ ور که باور نیست خیز امشبان  
 شب ببردش بر سرِ یک روزنی  
 بنگر آن سالوسِ روز و فسقِ شب  
 روز عبد الله او را گشته نام  
 دید شیشه در کفِ آن پیر پُر  
 ۳۴۰۵ تو نمی‌گفتی که در جامِ شراب  
 کژنگر باشد همیشه عقل‌کاژ  
 او ز تقوی عاریست و مُفلسی  
 تا ببینی فسقِ شیخت را عیان  
 گفت بنگر فسق و عُشرت کردنی  
 روز همچون مصطفی شب بُولهب  
 شب نَعُوذُ بِاللَّهِ و در دست جام  
 گفت شیخا مر تورا هم هست غُر  
 دیو می‌میزد شتابان نا شتاب

۳۳۸۸. L این نقشه‌ها بر وی بخواند. ABHK بولاق، با او. L در مصراع دوم، از تفکر همچو خر  
 در گل بماند. ۳۳۸۹. A نشنید (بدون نقطه حرف اول). B نشیند. ۳۳۹۲. B یک نشانی.  
 بولاق، دارد و صوم. ۳۳۹۳. A از نماز. ۳۳۹۶. A در مصراع اول، مغز باید. عنوان: D  
 آمد. (کذا) پیش از آن. بولاق، بر شیخ. ۳۳۹۸. D می‌لایید. G فاتح، عقل با اضافه. پس از  
 این بیت L افزوده:

که منم بر حال زشت او گواه      خمر خوارست و بد و کارش تباه  
 ۳۳۹۹. HK عاریه‌ست. D. ۳۴۰۳. و را حذف کرده. بولاق، او در دست. L بالله اندر دست.  
 ۳۴۰۴. فاتح، ظاهراً، غُر. ۳۴۰۵. A می‌بمیزد دیو روی ناشتاب. H می‌بمیزد دیو در وی  
 ناشتاب، در حاشیه تصحیح شده. بولاق و فاتح، می‌بمیزد دیو در وی با شتاب. D شتابان با  
 شتاب. B شتابان، اما قرائت کلمه بعد مشکوک است. L شتابان نا شتاب.

گفت جامم را چنان پُر کرده‌اند  
 بنگر اینجا هیچ گنجد ذره‌ای  
 جام ظاهر خمرِ ظاهر نیست این  
 جام می هستی شیخست ای فلیو  
 ۳۴۱۰ پُر و مالامال از نورِ حقست  
 نورِ خورشید ار بیفتد بر حَدَث  
 شیخ گفت این خود نه جامست و نه می  
 آمد و دید انگبینِ خاص بود  
 گفت پیر آن دم مریدِ خویش را  
 ۳۴۱۵ که مرا رنجیست مُضْطَرّ گشته‌ام  
 در ضرورت هست هر مُردار پاک  
 گِرْدِ خُم‌خانه بر آمد آن مرید  
 در همه خُم‌خانه‌ها او می ندید  
 گفت ای رندان چه حالست این چه کار  
 ۳۴۲۰ جمله رندان نزد آن شیخ آمدند  
 در خرابات آمدی شیخ اجل  
 کرده‌ای مُبَدَل تو می را از حَدَث  
 گر شود عالم پُر از خون مال‌مال

کاندرو اندر نگنجد یک سپند  
 این سُخُن را کز شنیده غره‌ای  
 دُور دار این را ز شیخ غیب‌بین  
 کاندرو اندر نگنجد بولِ دیو  
 جام تن بشکست نورِ مُطْلَقست  
 او همان نورست نپذیرد خَبَث  
 هین به زیرا مُنْکِر اِبنْگَر به وی  
 کور شد آن دشمنِ کور و کبود  
 رَو برای من بجو می ای کیا  
 من ز رنج از مَخْمَصه بگذشته‌ام  
 بر سَرِ مُنْکِر ز لعنت باد خاک  
 بَهرِ شیخ از هر خُمی می می‌چشید  
 گشته بُد پُر از عسل خُم نَبید  
 هیچ خُمی در نمی‌بینم عَقار  
 چشم گریان دست بر سر می‌زدند  
 جمله میها از قُدومت شد عسل  
 جانِ ما را هم بَدَل کن از خَبَث  
 کئی خورد بنده خدا اَلَا حلال

گفتن عایشه رضی الله عنها مصطفی را علیه  
 السّلام که تو بی مُصَلّا به هر جا نماز می‌کنی

عایشه روزی به پیغمبر بگفت یا رسول الله تو پیدا و نهفت

۳۴۰۶. A کندرو. ۳۴۰۷. بولاق، شنوده. فاتح، غره‌ای. ۳۴۰۸. L ز شیخ ای عیب بین. A  
 عیب بین. ۳۴۱۰. D بولاق، بشکست و نور. ۳۴۱۲. A نی جامست و نی می.  
 ۳۴۱۳. D کور کبود. ۳۴۱۷. BD بولاق، او می‌چشید؛ GK از هر خُمی او می‌چشید. و  
 همین تصحیح در H صورت گرفته. ۳۴۱۹. بولاق، هیچ در خُمی. ۳۴۲۲. L کن خلیلی  
 جان ما را از خَبَث. ۳۴۲۳. بولاق، کی خورد مرد خدا. عنوان: GK بولاق، می‌کنی  
 چونست. ۳۴۲۴. ABDL پیغامبر.



- ۳۴۲۵ هر کجا یابی نمازی می‌کنی  
مُسْتَحَاضَه و طفل و آلوده پلید  
گفت پیغمبر که از بهر مهان  
سجده گاهم را از آن رُو لطفِ حق  
هان و هان ترکِ حَسَد کن با شَهان  
کو اگر زهری خورد شهدی شود ۳۴۳۰  
کو بَدَل گشت و بَدَل شد کار او  
قَوّتِ حق بود مَر بایبل را  
لشکری را مرغکی چندی شکست  
گر تورا وسواس آید زین قبیل  
ور کنی با او مِری و هَمسری ۳۴۳۵
- می‌دود در خانه ناپاک و دَنی  
کرده مُسْتَعْمَل به هر جا که رسید  
حق نجس را پاک گرداند بدان  
پاک گردانید تا هفتم طَبَق  
ورنه ابلیسی شوی اندر جهان  
تو اگر شهدی خوری زهری بُوَد  
لطف گشت و نور شد هر نار او  
ورنه مرغی چون کُشد مر پیل را  
تا بدانی کان صلابت از حَقست  
رُو بخوان تو سورة اصحابِ فیل  
کافر داند گر تو ز ایشان سَر بَری

### کشیدن موش مهارِ شتر را و مُعْجَب شدنِ موش در خود

- موشکی در کف مهارِ اُشتری  
اُشتر از چُستی که با او شد روان  
بر شتر زد پرتو اندیشه‌اش  
تا بیامد بر لبِ جُوی بزرگ  
موش آنجا ایستاد و خشک گشت ۳۴۴۰  
این تَوَقّف چیست حیرانی چرا  
تو قَلاوُزِی و پیش‌آهنگِ من  
گفت این آبِ شِگَر فست و عمیق
- در ربود و شد روان او از مِری  
موش غَرّه شد که هستم پهلوان  
گفت بنمایم تورا تو باش خوش  
کاندرو گشتی زبون هر شیر و گرگ  
گفت اُشتر ای رفیقِ کوه و دشت  
پا بِنه مردانه اندر جو درآ  
در میانِ ره مَباش و تَن مَزَن  
من همی ترسم ز غَر قابِ ای رفیق

۳۴۲۵. D نادان و دنی. پس از این بیت L افزوده:

بی مصلّا می‌گزاری تو نماز هر کجا روی زمین بگشای راز  
۳۴۲۶. BDGL در مصراعِ اوّل، گرچه می‌دانی که هر طفل پلید، نیز K بولاق و فاتح که طفلی  
ضبط کرده، نیز AH در حاشیه. H مستحاضه و طفل آلوده و پلید. BD بولاق، کرد مستعمل.  
۳۴۲۷. AB پیغامبر. ۳۴۳۰. D بولاق، زهری شود. ۳۴۳۲. A ورنی. ۳۴۳۳. بولاق، مرغک.  
۳۴۳۴. D صوره. ۳۴۳۹. A کندرو: H جویی. BDGKL بولاق و فاتح، زبون پیل سترگ، و به  
همین صورت در حاشیه H تصحیح شده. ۳۴۴۱. H چیست و حیرانی.

گفت اُشتر تا ببینم حدّ آب ۳۴۴۵  
گفت تا زانوست آب ای کور موش  
گفت مورِ تُست و ما را ازدهاست  
گر تورا تا زانواست ای پُر هنر  
گفت گستاخی مکن بارِ دگر  
تو مری با مثلِ خود موشان بکن  
گفت توبه کردم از بهرِ خدا ۳۴۵۰  
رحم آمد مرِ شتر را گفت هین  
این گذشتن شد مسلم مرِ مرا  
چون پیمبر نیستی پس رو به راه  
تو رعیت باش چون سلطان نه‌ای  
چون نه‌ای کامل دکان تنها مگیر ۳۴۵۵  
اَنْصِتُوا را گوش کن خاموش باش  
ور بگویی شکلِ اِسْتِفْسار گو  
ابتدای کبر و کین از شَهْوَتست  
چون ز عادت گشت مُحکَم خوی بد  
چونکه تو گِلِ خوار گشتی هرکه او ۳۴۶۰  
بُت پرستان چونکه خُو با بُت کنند  
چونکه کرد ابلیس خُو با سَرُوَری

۳۴۴۶. BL و را حذف کرده. ۳۴۴۸. B زان شرر. ۳۴۵۱. A کوریان. BD کوزبان. L بولاق، کوزبان. ۳۴۵۴. D خود مرا. L خود مران کشتی چو کشتی بان نه. ۳۴۵۵. پس از این بیت L افزوده:

چونک آزادیت نآمد بنده باش      هین میپوش اطلس برو در ژنده باش  
بولاق افزوده:

بستگی به بود نا آزاده را      ژنده پوش باش گر نشد اطلس ترا  
۳۴۵۶. D انصتو را. ۳۴۶۱. GBDL بولاق و فاتح چنین ضبط کرده:

بت پرستان چونک گرد بت تنند      مانعان راه خود را دشمنند

و به همین صورت در H تصحیح شده. ۳۴۶۲. BDL دید آدم را بتحقیق از خری. GK بولاق و فاتح، دید آدم را حقیر او از خری، نیز در حاشیه AH ظاهراً قرائت اصلی G موافق BDL بوده.

۳۴۶۵ که به از من سروری دیگر بود  
 سروری زهرست جز آن روح را  
 کوه اگر پر مار شد باکی مدار  
 سروری چون شد دماغت را ندیم  
 چون خلاف خوی تو گوید کسی  
 که مرا از خوی من بر می‌کند  
 چون نباشد خوی بد محکم شده  
 ۳۴۷۰ با مخالف او مدارایی کند  
 زآنکه خوی بد بگشتست استوار  
 مار شهوت را بکش در ابتدا  
 لیک هر کس مور بیند مار خویش  
 تا نشد زر مس نداند من مسم  
 ۳۴۷۵ خدمت اکسیر کن مس‌وار تو  
 کیست دلدار اهل دل نیکو بدان  
 عیب کم گو بنده الله را  
 تا که او مسجود چون من کس شود  
 کو بود تریاق‌لانی ز ابتدا  
 کو بود در اندرون تریاق‌زار  
 هر که بشکست شود خصم قدیم  
 کینه‌ها خیزد تورا با او بسی  
 مرا شاگرد و تابع می‌کند  
 گئی فروزد از خلاف آتش‌کده  
 در دل او خویش را جایی کند  
 مور شهوت شد ز عادت همچو مار  
 ورنه اینک گشت مارت ازدها  
 تو ز صاحب دل کن استفسار خویش  
 تا نشد شه دل نداند مفلسم  
 جور می‌کش ای دل از دلدار تو  
 که چو روز و شب جهانند از جهان  
 متهم کم کن به دزدی شاه را

### کرامات آن درویش که در کشتی متهمش کردند

بود درویشی درون کشتی      ساخته از رختِ مردی پُشتی  
 یاوه شد همیانِ زر او خفته بود      جمله را جُستند و او را هم نمود

۳۴۶۵. ABHK بولاق، بود اندر درون. ۳۴۶۸. AD از خوی خود. BDGL در مصراع دوم،  
 خویش را بر من چو سرور می‌کند، و به همین صورت در H تصحیح شده.  
 ۳۴۶۹. BDGL به این صورت ضبط کرده‌اند:

چون نباشد خوی بد سرکش درو      کی فروزد آن خلاف آتش درو  
 GH از خلاف بجای آن خلاف. در بولاق این نسخه بدل پس از بیت ۳۴۷۳ به صورت بینی  
 مستقل آمده. ۳۴۷۱. بولاق، چونکه خوی بد نگشتست. ۳۴۷۲. D از ابتدا. GH بولاق،  
 در ابتدا. پس از این بیت L افزوده:

زابتدا این مار شهوت را بکش      ورنه ازدرها شود ای تیزهش  
 ۳۴۷۷. بولاق، عیب کم کن. عنوان: بولاق، کردند بدزدی. ۳۴۷۹. D همیان بزر. بولاق، و را  
 حذف کرده.

۳۴۸۰ کین فقیرِ خفته را جوییم هم  
 که درین کشتی حُرمدان گم شدست  
 دلق بیرون کن برهنه شو ز دلق  
 گفت یا رَب بر غلامت این خُسان  
 چون به درد آمد دلِ درویش از آن  
 ۳۴۸۵ صد هزاران ماهی از دریای ژرف  
 صد هزاران ماهی از دریای پُر  
 هر یکی دُری خَراج مُلکتی  
 دُرِ چند انداخت در کشتی و جَست  
 خوش مُرَبَّع چون شهان بر تختِ خویش  
 ۳۴۹۰ گفت رو کشتی شما را حق مرا  
 تا که را باشد خسارت زین فِراق  
 نه مرا او تهمتِ دزدی نهد  
 بانگ کردند اهلِ کشتی ای هُمَام  
 ۳۴۹۵ حاش لله بَلْ ز تعظیم شهان  
 آن فقیرانِ لطیفِ خوش نفس  
 آن فقیری بَهرِ پیچاپیچ نیست  
 مُتَّهَم چون دارم آنها را که حق  
 مُتَّهَم نَفْسِست نه عقلِ شریف

کرد بیدارش ز غم صاحبِ دِرم  
 جمله را جُستیم نثوانی تو رست  
 تا ز تو فارغ شود او هَامِ خَلق  
 تهمتی کردند فرمان در رسان  
 سر برون کردند هر سو در زمان  
 در دهانِ هر یکی دُری شِگرف  
 در دهانِ هر یکی دُر و چه دُر  
 کز الهست این ندارد شرکتی  
 مَر هوا را ساخت کُرسی و نشست  
 او فرازِ اوج و کشتیش به پیش  
 تا نباشد با شما دزدِ گدا  
 من خوشم جُفتِ حق و با خلق طاق  
 نه مهارم را به غَمازی دهد  
 از چه دادند چنین عالی مقام  
 وز حق آزاری پی چیزی حقیر  
 که نبودم بر فقیران بدگمان  
 کز پی تعظیمشان آمد عَبَس  
 بَلْ پی آن که بجز حق هیچ نیست  
 کرد امینِ مخزنِ هفتم طَبَق  
 مُتَّهَم حِسَّتِ نه نورِ لطیف

۳۴۸۱. G حرمندان، در زیر حرف اَوَّل، ح کوچکی نوشته شده. بولاق، کاندَرین کشتی  
 حرمندان. L درمدان، در D به همین صورت تصحیح شده. ۳۴۸۳. BDGKL بولاق و فاتح،  
 مر غلامت را خسان مُتَّهَم کردند. پس از این بیت L افزوده:

یا غیائی عند کلِّ کربة      یا معادی عند کلِّ شدة  
 یا مجیبی عند کلِّ دعوة      یا ملاذی عند کلِّ محنة

۳۴۸۶. D دُری چه در. ۳۴۸۷. A خراجی. D و بجای این. ۳۴۸۸. L چند در. ۳۴۹۰. A دزد  
 و گدا. ۳۴۹۱. L بولاق. و از خلق طاق. ۳۴۹۳. ABGHL کای همام.  
 ۳۴۹۵. ABGH بولاق، در فقیران. ۳۴۹۶. A و خوش نفس.  
 ۳۴۹۷. D بل کی آن که او بجز.

۳۵۰۰ نَفْسِ سَوْفَطایی آمد می‌زنش  
معجزه بیند فروزد آن زمان  
ور حقیقت بودی آن دیدِ عجب  
آن مُقیم چشم پاکان می‌بود  
کان عجب زین حَسّ دارد عار و ننگ  
۳۵۰۵ تا نگویی مَر مرا بسیارگو  
کش زدن سازد نه حجت گفتنش  
بعد از آن گوید خیالی بود آن  
پس مقیم چشم بودی روز و شب  
نی قرین چشم حیوان می‌شود  
کئی بود طاوس اندر چاه تنگ  
من ز صد یک گویم و آن همچو مو

### تشنیع صوفیان بر آن صوفی که پیشِ شیخ بسیار می‌گوید

صوفیان بر صوفی شُنعَه زدند  
شیخ را گفتند دادِ جانِ ما  
گفت آخر چه گله‌ست ای صوفیان  
در سخن بسیارگو همچون جَرَس  
۳۵۱۰ ور بخسبد هست چون اصحابِ کُهِف  
شیخ رُو آورد سوی آن فقیر  
در خبر خَیْرُ الْأُمُور اَوْسَاطُهَا  
گر یکی خِلْطی فزون شد از عَرَض  
بر قرین خویش مَفْزَا در صِفَت  
۳۵۱۵ نُطْقِ موسی بُد بر اندازه و لیک  
آن فزونی با خَضِر آمد شِقَاق  
پیشِ شیخ خانقاهی آمدند  
تو ازین صوفی بجو ای پیشوا  
گفت این صوفی سه خو دارد گران  
در خورش افزون خورد از بیست کس  
صوفیان کردند پیشِ شیخ زَحَف  
که ز هر حالی که هست اَوْسَاطِ گیر  
نافع آمد ز اِعْتِدَالِ اَخْلَاطِهَا  
در تن مردم پدید آید مرض  
کان فِرَاقِ اَرَدِ یقین در عاقبت  
هم فزون آمد ز گفتِ یارِ نیک  
گفت رُو تو مَکْثَرِی هَذَا فِرَاقِ

۳۵۰۰. A نی بجای نه. ۳۵۰۲. بولاق، گر حقیقت. G ور حقیقت. BDGL بولاق و فاتح، بود  
آن دید. BDGL بولاق و فاتح، چون مقیم چشم نآمد روز و شب، نیز A در حاشیه، و در H به  
همین صورت تصحیح شده. ۳۵۰۴. D کای عجب. L ای عجب. ۳۵۰۵. D نگوید.  
عنوان: بولاق، تشنیع زدن. بولاق، صوفی پیش شیخ که بسیار. ۳۵۰۶. BL شنعت.  
۳۵۰۸. D چه گلست. ۳۵۱۰. AL رجف. ۳۵۱۱. AH پیش آن فقیر. D اوسط بگیر.  
۳۵۱۲. [چاپ قبلی، ز اعدال. متن تصحیح شد]. ۳۵۱۳. A از غرض. L در عرض. L بدید  
آرد. ۳۵۱۵. D بود بجای بد. D لیک، اما در اصل ولیک. ۳۵۱۶. D بر خضر. [چاپ قبلی،  
خضر. متن تصحیح شد]. A در بالای مکثی نوشته منکری. پس از این بیت L افزوده:  
موسیا بسیارگویی در گذر چندگویی رو وصال آمد بسر

موسیا بسیار گویی دور شو  
 و نرفتی وز ستیزه شسته‌ای  
 چون حدّث کردی تو ناگه در نماز  
 و نرفتی خشک جنبان می‌شوی ۳۵۲۰  
 رو بر آنها که هم جفت تُوند  
 پاسبان بر خوابناکان بر فزود  
 جامه‌پوشان را نظر بر گازرست  
 یا ز عُریانان به يك سو باز رو  
 و نمی‌تانی که کُل عُریان شوی ۳۵۲۵  
 ورنه با من گنگ باش و کور شو  
 تو به معنی رفته‌ای بگسسته‌ای  
 گویدت سوی طهارت رو بتاز  
 خود نمازت رفت پیشین ای غوی  
 عاشقان و تشنه گفت تُوند  
 ماهیان را پاسبان حاجت نبود  
 جان عُریان را تجلّی زیورست  
 یا چو ایشان فارغ از تن جامه شو  
 جامه کم کن تا ره اوسط روی

### عذر گفتنِ فقیر به شیخ

پس فقیر آن شیخ را احوال گفت  
 مَر سؤالِ شیخ را داد او جواب  
 آن جواباتِ سؤالاتِ کلیم  
 گشت مشکلهاش حل و افزون زیاد ۳۵۳۰  
 از خضر درویش هم میراث داشت  
 گفت راهِ اوسط ارچه حکمتست  
 آبِ جو نسبت به اُشتر هست کم  
 هر که را بود اشتهای چار نان  
 و ر خورَد هر چار دُور از اوسطست  
 عذر را با آن غرامت کرد جفت  
 چون جواباتِ خضر خوب و صواب  
 کش خضر بنمود از ربّ علیم  
 از پی هر مشکلهش مِفتاح داد  
 در جوابِ شیخ همت بر گماشت  
 لیک اوسط نیز هم با نسبتست  
 لیک باشد موش را آن همچو یم  
 دو خورَد یا سه خورَد هست اوسط آن  
 او اسیرِ حرص مانندِ بطّست

۳۵۱۷. A. ورنی. ۳۵۱۸. بولاق. گر نرفتی. ۳۵۲۰. A. نمازت رفته. GHK. پیشین ای غوی.  
 [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، بنشین ای غوی.] D. مصراع دوم بیت ۳۵۲۵ را بجای مصراع  
 این بیت آورده. ۳۵۲۱. D. بسته بجای تشنه. ۳۵۲۵. AGH. نمی‌توانی. بولاق، بکل بجای  
 که کل. عنوان: H. با شیخ. ۳۵۲۶. [چاپ قبلی، فقیر. متن تصحیح شد.] ۳۵۲۷. بولاق،  
 هر سؤال. A. گفت او جواب. ۳۵۲۹. بولاق، و را حذف کرده. ۳۵۳۰. A. شیخ هم همت  
 گماشت، و A. در بالا به همین صورت تصحیح کرده. ۳۵۳۲. در حاشیه AH اضافه شده.  
 ۳۵۳۳. BDGKL. بولاق و فاتح، هر کرا باشد وظیفه چار نان. و به همین صورت در H تصحیح  
 شده. ۳۵۳۴. D. حذف کرده.

- ۳۵۳۵ هر که او را اِشتها ده نان بَوَد چون مرا پنجاه نان هست اِشتها تو به ده رکعت نماز آبی مَلول آن یکی تا کعبه حافی می رود آن یکی در پاك بازی جان بداد
- ۳۵۴۰ این وَسَط در بانهایت می رود اوّل و آخر ببايد تا در آن بی نهایت چون ندارد دو طرف اوّل و آخر نشانش کس نداد هفت دریاگر شود کُلی مِداد
- ۳۵۴۵ باغ و بیشه گر شود یکسر قلم آن همه جِبُر و قلم فانی شود حالتِ من خواب را مانند گهی چشم من خفته دلم بیدار دان گفت پیغمبر که عَنبایِ تَنام چشم تو بیدار و دل خفته به خواب مر دلم را پنج حِسِ دیگرست تو ز ضعفِ خود مکن در من نگاه بر تو زندان بر من آن زندان چو باغ پای تو در گِل مرا گِل گشته گُل
- ۳۵۵۵ در زمینم با تو ساکن در محل
- شش خورد می دان که اوسط آن بود مَر تو را شش گِرده هم دستیم نی من به پانصد در نیایم در نُحول و آن یکی تا مسجد از خود می شود و آن یکی جان کُند تا يك نان بداد که مَر آن را اوّل و آخر بَوَد در تصوّر گنجد اوسط یا میان گئی بَوَد او را میانه مُنصَرَف گفت لَوْ كَانَ لَهُ الْبَحْرُ مِداد نیست مَر پایان شدن را هیچ امید زین سخن هرگز نگردد هیچ کم وین حدیثِ بی عدد باقی بَوَد خواب پندارد مَر آن را گم رهی شکلِ بی کار مرا بر کار دان لَا يَكْنَامُ قَلْبٌ عَنْ رَبِّ الْأَنَام چشم من خفته دلم در فتح باب حِسِ دل را هر دو عالم مَنظَرست بر تو شب بر من همان شب چاشتگاه عَینِ مشغولی مرا گشته فراغ مَر تورا ماتم مرا سُور و دُهل می دَوم بر چرخ هفتم چون زُحل

۳۵۳۵. D حذف کرده. در A ابیت ۳۵۳۵، ۳۵۳۶ پس از ابیات ۳۵۳۷، ۳۵۳۸ آمده، اما در حاشیه اصلاح شده. ۳۵۳۶. بـ لاق، اشتهای. ۳۵۳۷. K فاتح، خمول بجای نحول.

۳۵۳۸. ABGH فاتح، وین یکی تا مسجد. D جا بجای خود. ۳۵۳۹. G وین یکی جان. بولاق، جان داد. بولاق، نان داد. ۳۵۴۱. D در تصرف گنجد اوّل یا میان. در A ابیات ۳۵۴۱، ۳۵۴۲ پس از ۳۵۴۳، ۳۵۴۴ مده. ۳۵۴۴. D گفت دریا. بولاق، مدید. ۳۵۴۵. A باغها و بیشه گر شد قلم، در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده. BG گر بود. بولاق، این سخن.

۳۵۴۶. ابیات ۳۵۴۶ - ۳۵۴۵. D کم دارد. ۳۵۴۸. B در کار دان. L پیکار دان.

۳۵۴۹. ABL پیغامبر. B لاتنام نلب. AGHKL بولاق و فاتح، قلبی. ۳۵۵۵. L می روم.

همنشینت من نیم سایه منست  
 زآنکه من ز اندیشه‌ها بگذشته‌ام  
 حاکم اندیشه‌ام محکوم نی  
 جمله خَلْقان سُخره اندیشه‌اند  
 ۳۵۶۰ قاصدا خود را به اندیشه دهم  
 من چو مرغ اوجم اندیشه مگس  
 قاصدا زیر آیم از اوج بلند  
 چون ملال گیرد از سُفلی صفات  
 پَر من رُستست هم از ذاتِ خویش  
 ۳۵۶۵ جعفر طیار را پَر جاریه‌ست  
 نزد آنکه لَمْ یَذُقْ دعویست این  
 لاف و دعوی باشد این پیشِ غراب  
 چونکه در تو می‌شود لقمه گُهر  
 شیخ روزی بهر دفع سوء ظن  
 ۳۵۷۰ گوهر معقول را محسوس کرد  
 چونکه در معده شود پاکت پلید  
 هرکه در وی لقمه شد نور جلال  
 برتر از اندیشه‌ها پایه منست  
 خارج اندیشه پویان گشته‌ام  
 زآنکه بنا حاکم آمد بر بنا  
 زان سبب خسته دل و غم پیشه‌اند  
 چون بخواهم از میانشان بر جهم  
 گئی بود بر من مگس را دست رس  
 تا شکسته پایگان بر من تنند  
 بر پرم همچون طیور الصافات  
 بر نجفسانم دو پَر من با سریش  
 جعفر عیار را پَر عاریه‌ست  
 نزد سُکّانِ اُفق معنیست این  
 دیگِ تی و پُر یکی پیشِ ذباب  
 تن مزن چندانکه بتوانی بخور  
 در لگن قی کرد پُر در شد لگن  
 پیرِ بی‌نا بهر کم عقلی مرد  
 قفل نه بر حلق و پنهان کن کلید  
 هرچه خواهد تا خورد او را حلال

### بیان دعویی که عین آن دعوی گواه صدق خویش است

گر تو هستی آشنای جان من  
 گر بگویم نیم شب پیشِ توم  
 ۳۵۷۵ این دو دعوی پیشِ تو معنی بود  
 نیست دعوی گفتِ معنی لانِ من  
 هین مترس از شب که من خویشِ توم  
 چون شناسی بانگِ خویشاوندِ خود

۳۵۵۷. ویلسون، اندیشه پویان. ۳۵۵۸. بولاق، بر بنی. ۳۵۶۰. L نخواهم.

۳۵۶۴. L بر نجفسانم. L از سریش. ۳۵۶۵. در مصراع دوم، BGKL بولاق و فاتح، جعفر

طرار را، نیز در حاشیه H نیز A در بالا. ۳۵۶۷. A لاف دعوی. ۳۵۶۸. A تن بزَن.

۳۵۶۹. A و پَر.

۳۵۷۰. D کم عقلی بمرد. ۳۵۷۲. L هر چه خواهد گو بخور نوش حلال.

عنوان: GH دعوی. ۳۵۷۳. بولاق، معنی دان من.



پیشی و خویشی دو دعوی بود لیک  
 قُربِ آوازش گواهی می‌دهد  
 لَذتِ آوازِ خویشاوند نیز  
 باز بی‌الهام احمق کو ز جهل  
 ۳۵۸۰ پیش او دعوی بود گفتار او  
 پیش زیرک کاندرونش نورهاست  
 یا به تازی گفت یک تازی زبان  
 عینِ تازی گفتنش معنی بود  
 یا نویسد کاتبی بر کاغذی  
 ۳۵۸۵ این نوشته گرچه خود دعوی بود  
 یا بگوید صوفیی دیدی تو دوش  
 من بدم آن و آنچه گفتم خواب در  
 گوش کن چون حلقه اندر گوش کن  
 چون تورا یاد آید آن خواب این سخن  
 ۳۵۹۰ گرچه دعوی می‌نماید این ولی  
 پس چو حکمت ضالّه مؤمن بود  
 چونکه خود را پیش او یابد فقط  
 تشنه‌ای را چون بگویی تو شتاب  
 هیچ گوید تشنه کین دعویست رو  
 ۳۵۹۵ یا گواه و حجتی بنما که این  
 یا به طفل شیر مادر بانگ زد  
 طفل گوید مادرا حجت بیار

هر دو معنی بود پیش فهم نیک  
 کین دم از نزدیک یاری می‌جهد  
 شد گوا بر صدق آن خویش عزیز  
 می‌نداند بانگ بیگانه ز اهل  
 جهل او شد مایه انکار او  
 عین این آواز معنی بود راست  
 که همی دانم زبان تازیان  
 گرچه تازی گفتنش دعوی بود  
 کاتب و خط‌خوانم و من امجدی  
 هم نوشته شاهد معنی بود  
 در میان خواب سجاده به دوش  
 با تو اندر خواب در شرح نظر  
 آن سخن را پیشوای هوش کن  
 مُعْجَزِ نَو باشد و زر کهن  
 جانِ صاحب واقعه گوید بلی  
 آن ز هرکه بشنود مُوقِن بود  
 چون بود شک چون کند خود را غلط  
 در قَدَحِ آبست بستان زود آب  
 از بَرَمِ ای مُدْعی مَهْجور شو  
 جنسِ آبست و از آن ماءِ مَعین  
 که بیا من مادرم هان ای ولد  
 تا که با شیرت بگیرم من قرار

۳۵۷۷. G نزدیک، با سکون که احتمالاً قرائت صحیح است. ۳۵۷۸. A گواه. بولاق، آن  
 خویش ای عزیز. ۳۵۷۹. D از بی الهام. ۳۵۸۱. B بولاق، آن آواز. ۳۵۸۲. BD کاغذی.  
 ۳۵۸۵. در حاشیه A اضافه شده. A شاهی. بولاق، شاهد و معنی.  
 ۳۵۸۶. در حاشیه A اضافه شده. ۳۵۸۷. D تا بجای با. ۳۵۸۸. D پیش آی و هوش کن.  
 ۳۵۸۹. AB از خواب. A معجز تو. ۳۵۹۰. D آن ولی. ۳۵۹۲. بولاق، چونکه او را پیش  
 خود یابد. D بولاق، کند او را غلط. ۳۵۹۵. G ماء. H ماء. ۳۵۹۷. در حاشیه A اضافه شده.

در دلِ هر اَمّتی کز حق مزه‌ست      رُوی و آوازِ پَیْمبر مُعجزه‌ست  
چون پَیْمبر از برون بانگی زند      جانِ اَمّت در درون سجده کند  
۳۶۰۰ ز آنکه جنسِ بانگِ او اندر جهان      از کسی نشنیده باشد گوشِ جان  
آن غریب از ذوقِ آوازِ غریب      از زبانِ حق شنود اِنّی قریب

### سجده کردنِ یحیی علیه‌السلام در شکمِ مادرِ مسیح را علیه‌السلام

مادرِ یحیی به مریم در نهفت      پیشتر از وضعِ حَمَلِ خویش گفت  
که یقین دیدم درونِ تو شهیست      که اَوَّلُ الْعَزَمِ و رسولِ آگهیست  
چون برابرِ اوفتادم با تو من      کرد سجده حَمَلِ من اندر زَمَن  
۳۶۰۵ این جنینِ مَر آن جنین را سجده کرد      کز سجودش در تنم افتاد درد  
گفت مریم من درونِ خویش هم      سجده‌ای دیدم ازین طفلِ شکم

### اشکال آوردن بر این قصّه

ابلهان گویند کین افسانه را      خط بگش زیرا دروغست و خطا  
مریم اندر حَمَلِ جفتِ کس نشد      از برونِ شهر او و پس نشد  
از برونِ شهر آن شیرین فسون      تا نشد فارغ نیامد خود درون  
۳۶۱۰ چون بزادش آنگهانش بر کنار      برگرفت و برد تا پیشِ تَبّار  
مادرِ یحیی کجا دیدش که تا      گوید او را این سخن در ماجرا

۳۵۹۸. در حاشیه A اضافه شده. H و را حذف کرده.

۳۵۹۹. A خود پیمبر. H در مصراع دوم، از درون. ۳۶۰۱. DL شنید.

عنوان (۱): A در شکم را حذف کرده. H مادر عیسی. بولاق، سجده کردن یحیی و عیسی  
علیهما السلام در شکمِ مادر. ۳۶۰۳. G کو بجای که، در مصراع دوم. H کاو. ۳۶۰۴.  
BDGL بولاق، حَمَلِ من ای ذُو الْفِطَنِ. ۳۶۰۷. A زیرا درو عیب و خطا. ۳۶۰۸.  
ABGHL بولاق و فاتح، به این صورت ضبط کرده:

زآنک مریم وقت وضع حمل خویش      بود از بیگانه دور و هم زخویش  
نیز A در حاشیه. در HK بیت A که در متن آمده، پس از بیت ۳۶۰۹ واقع شده. ۳۶۰۹. D این  
بجای آن. پس از این بیت L بیت ۳۶۰۸ را آورده. ۳۶۱۰. فاتح این بیت را در متن نیاورده ولی  
ترجمه کرده.

## جوابِ اشکال

این بدانند کانه اهل خاطرست پیش مریم حاضر آید در نظر دیده‌ها بسته ببیند دوست را ۳۶۱۵  
 ورنه ندیدش نه از برون و نه از درون نه چنان کافسانه‌ها بشنیده بود تا همی‌گفت آن کليلة بی‌زبان  
 ورنه بدانستند لحنِ همدگر در میان شیر و گاو آن دمنه چون ۳۶۲۰  
 چون وزیر شیر شد گاو نبیل این کليلة و دمنه جمله افتراست ای برادر قصه چون پیمانه‌ایست  
 دانه معنی بگیرد مرد عقل ماجرای بلبل و گل گوش دار

غایب آفاق او را حاضرست مادر یحیی که دُورست از بصر چون مُشَبَّک کرده باشد پوست را از حکایت گیر معنی ای زبون  
 همچو شین بر نقش آن چَفَسیده بود چون سخن نوشتد ز دمنه بی‌بیان فهم آن چون کرد بی نطق بشر  
 شد رسول و خواند بر هر دو فسون چون ز عکس ماه ترسان گشت پیل ورنه کئی با زاغ لکلک را مریست  
 معنی اندر وی مثال دانه‌ایست ننگرد پیمانه را گر گشت نقل گرچه گفتی نیست آنجا آشکار

## سخن گفتن به زبان حال و فهم کردن آن

۳۶۲۵ ماجرای شمع با پروانه هم گرچه گفتی نیست سرِ گفت هست  
 گفت در شطرنج کین خانه رُخست خانه را بخريد يا ميراث يافت  
 بشنو و معنی گزین کن ای صنم هین به بالا پر مپر چون جغد پست  
 گفت خانه‌ش از کجا آمد به دست فرُّخ آنکس که سوی معنی شتافت

۳۶۱۲ L نداند. A کاند در بجای کانک. ۳۶۱۳ A خاطر آمد در نظر. ۳۶۱۴ A ببندد دوست را. ۳۶۱۵ بولاق، و را حذف کرده. AG نه از درون. H ندیدش از برون نی از درون. ۳۶۱۶ L چسبیده. ۳۶۱۷ G کليلة و زدمنه، بدون اضافه. ۳۶۱۸ B بی نطق. ۳۶۲۱ بولاق، کليلة دمنه. H بولاق، افتریست. K مراست. ۳۶۲۵ BDGL با پروانه تو. بولاق و فاتح، با پروانه نیز، و در D به همین صورت تصحیح شده. BDGL گزین ز افسانه تو. بولاق و فاتح، گزین کن ای عزیز، و در D به همین صورت تصحیح شده. H در مصراع اول، نیز بجای هم و بشنوی معنی گزین کن ای عزیز، نیز K که بشنو و معنی ضبط کرده. ۳۶۲۶ D جغد. ۳۶۲۷ ABGKL بولاق، خانه از کجاش. H خانه از کجا. ۳۶۲۸ ABGHL بولاق، کو بجای که. H سر معنی.

گفت نحوی زید عمراً قد ضرب ۳۶۳۰ عمرو را جرمش چه بدکان زید خام  
 بی‌گنه او را بزد همچون غلام گفت این پیمانه معنی بود  
 گندمی پستان که پیمانه‌ست رد زید و عمرو از بهر اعرابست و ساز  
 گر دروغست آن تو با اعراب ساز گفت نه من آن ندانم عمرو را  
 زید چون زد بی‌گناه و بی‌خطا گفت از ناچار و لاغی برگشود  
 عمرو یک واوی فزون دزدیده بود زید واقف گشت دزدش را بزد  
 چون ز حدش بُرد او را حد سزد ۳۶۳۵

### پذیرا آمدن سخن باطل در دل باطلان

گفت اینک راست پذیرفتم به جان ۳۶۴۰ گر بگویی احوالی را مه یکیست  
 کز نُماید راست در پیش کژان و بر برو خندد کسی گوید دوست  
 گویدت این دوست و دروحدت شکست بر دروغان جمع می‌آید دروغ  
 راست دارد این سزای بدخواست الخبیثات للخبیثین زد فروغ  
 چشم‌کوران را عثار سنگ‌لاخ دل‌فراخان را بود دست فراخ

### جستن آن درخت که هرکه میوه آن درخت خورد نمیرد

گفت دانایی برای داستان ۳۶۴۰ هر کسی کز میوه او خورد و بُرد  
 که درختی هست در هندوستان نه شود او پیر نه هرگز بمرد

۳۶۳۰. A عمر را. G عمر را. HK گناه. L گندمش. ۳۶۳۲. AD عمر. ADGHLK  
 بولاق و فاتح، اعرابست و ساز. [متن به همین صورت تصحیح شد. چاپ قبلی، اعرابست  
 ساز]. ۳۶۳۳. A عمر را. ۳۶۳۴. A عمر. AGK بولاق، واو. ۳۶۳۵. D چونک برد او واو.  
 BGHLK بولاق و فاتح، چونک از حد برد. HK حدش می‌سزد. بولاق، او را می‌سزد. عنوان  
 (۱): بولاق، پذیر. A دل را حذف کرده. در بولاق این عنوان پس از بیت ۳۶۳۶ آمده. ۳۶۳۷. A  
 گوید. D این دُست و دو حدت شکست. بولاق، آن دوست. H و را پس از دوست حذف  
 کرده. ۳۶۳۸. L بولاق، بدو خندد. ۳۶۳۹. ABDGKL بولاق، للخبیثات الخبیثین. فاتح، در  
 متن، الخبیثات، اما للخبیثات را ترجمه کرده. H الخبیثین. ۳۶۴۰. ویلسون، دشت فراخ، که  
 هیچ نسخه خطی آن را تأیید نمی‌کند. عنوان (۲): H جستن پادشاهی. بولاق، میوه‌اش  
 خورد. ۳۶۴۲. A هر کسی از. A پیر او هرگز نمرد. B پیر و نی هرگز بمرد.

۳۶۴۵ پادشاهی این شنید از صادقی  
قاصدی دانا ز دیوان ادب  
سالها می‌گشت آن قاصد ازو  
شهر شهر از بهر این مَطْلُوب گشت  
هرکه را پرسید کردش ریش‌خند  
بس کسان صَفْعَش زدند اندر مزاح  
جُست و جوی چون تو زیرک سینه‌صاف  
۳۶۵۰ وین مُراعَاتش یکی صَفْعی دگر  
می‌ستودندش بَتَسْخَر کای بزرگ  
در فلان بیشه درختی هست سبز  
قاصدِ شَه بسته در جُستن کمر  
پس سیاحت کرد آنجا سالها  
۳۶۵۵ چون بسی دید اندر آن غُرَبَت تَعَب  
هیچ از مقصود اثر پیدا نشد  
رشته اومید او بگسسته شد  
کرد عزم باز گشتن سوی شاه

بر درخت و میوه‌اش شد عاشقی  
سوی هندُستان روان کرد از طلب  
گردِ هندُستان برای جست و جو  
نه جزیره ماند و نه کوه و نه دشت  
کین که جوید جز مگر مجنونِ بند  
بس کسان گفتند ای صاحب فلاح  
کئی تهی باشد کجا باشد گزاف  
وین ز صَفْع آشکارا سخت‌تر  
در فلان جایی درختی بس سُرُگ  
بس بلند و پهن و هر شاخیش گَبَز  
می‌شنید از هر کسی نوعی خبر  
می‌فرستادش شَهَنشَه مالها  
عاجز آمد آخر آلامر از طلب  
ز آن غَرَض غیر خبر پیدا نشد  
جُسته او عاقبت ناچُسته شد  
اشک می‌بارید و می‌بُرید راه

### شرح کردنِ شیخِ سِرِّ آن درخت با آن طالبِ مُقَلِّد

۳۶۶۰ بود شیخی عالمی قُطبی کریم  
گفت من نومید پیش او روم  
تسا دُعای او بود همراه من  
اندر آن منزل که آیس شد ندیم  
زآستان او به راه اندر شوم  
چونکه نومیدم من از دلخواه من

۳۶۴۴. بولاق، قاصد. D هندوستان. در D جای این بیت و بیت پس از آن با هم عوض شده.  
۳۶۴۵. D این قاصد. D هندوستان. ۳۶۴۶. BL ماند نه کوه. ۳۶۴۸. D پس کسان صفعش.  
۳۶۵۰. B بولاق، صفع دگر. ۳۶۵۱. K بولاق، در فلان جابد درختی. BDG در فلان اقلیم بس  
هول و سُرُگ، در حاشیه H به همین صورت تصحیح شده، و در A در بالای سطر نوشته شده،  
نیز L که اقلام نوشته. ۳۶۵۲. A بلند و سبز. ۳۶۵۳. A بسته را حذف کرده، در حاشیه،  
بست. AH نوع. ۳۶۵۴. DGHKL بولاق، بس سیاحت. ۳۶۵۷. AL بولاق، امید.  
عنوان: HK درخت را. ۳۶۵۹. A شیخ عالم و قطبی. D ابش شد ندیم.

رفت پیش شیخ با چشم پُر آب  
 گفت شیخا وقتِ رحم و رِقَّتِست  
 گفت وا گو کز چه نومیدِست  
 گفت شاهنشاه کردم اختیار ۳۶۶۵  
 که درختی هست نادر در جهات  
 سالها جُستم ندیدم یک نشان  
 شیخ خندید و بگفتش ای سلیم  
 بس بلند و بس شگرف و بس بسیط  
 تو به صورت رفته‌ای گم گشته‌ای ۳۶۷۰  
 گه درختش نام شد گاه آفتاب  
 آن یکی کش صد هزار آثار خاست  
 گرچه فرُدست او اثر دارد هزار  
 آن یکی شخصی تورا باشد پدر  
 در حقِ دیگر بود قهر و عدو ۳۶۷۵  
 صد هزاران نام او یک آدمی  
 هر که جوید نام گر صاحبِ ثقه‌ست  
 توجه بر چَفسی برین نامِ درخت  
 درگذر از نام و بنگر در صفات

۳۶۶۴. *A* از چه، و *H* در اصل موافق *A*، به قلمی متأخرتر تصحیح شده.

۳۶۶۶. *A* میوه آب حیات. ۳۶۷۰. *BDGL* بولاق:

تو بصورت رفته‌ای بی‌خبر ز آن زشاخ معنی بی‌بار و بر  
 نیز *A* در حاشیه، و به همین صورت در حاشیه *H* تصحیح شده. ۳۶۷۱. *BGL* بولاق، گه  
 آفتاب، و در مصراع دوم، گاه بحرش نام گشت و گه سحاب، و به همین صورت در حاشیه *H*  
 تصحیح شده. ۳۶۷۲. *D* این یکی. *B* که بجای کش. فاتح، آثارهاست. *ABHL* عمر و بقاست.  
 ۳۶۷۴. فاتح حذف کرده. ۳۶۷۵. پس از این بیت *L* افزوده:

در حق دیگر کسی او عمّ و خال در حق دیگر کسی هیچ و خیال  
 ۳۶۷۶. *BDGHK* بولاق، و او. *L* از وصفش عمی. ۳۶۷۷. *K* فاتح، هر که اندر نام پیچد کین  
 ثقه‌ست. ۳۶۷۸. *A* نام و درخت. پس از این بیت *L* افزوده:

صورت باطل چه جویی ای جوان رو معانی را طلب ای پهلوان  
 صورت و هیأت بود چون قشر و پوست معنی اندروی چو مغز ای یار و دوست

۳۶۸۰ اختلافِ خلق از نام اوفتاد چون به معنی رفت آرام اوفتاد

مُنازعتِ چهار کس جهتِ انگور که هر یکی  
به نامِ دیگر فهم کرده بود آن را

<p>آن یکی گفت این به انگوری دهم من عِنَب خواهم نه انگور ای دَعا من نمی خواهم عِنَب خواهم اُزم تَرک کن خواهیم اِسْتافیل را که ز سِرِ نامها غافل بُدند پُر بُدند از جهل وز دانش تهی گر بُدی آنجا بدادی صُلحشان آرزوی جُملتان را می دهم این دِرْمَتان می کند چندین عمل چار دشمن می شود یک ز اِتِّحاد گفتِ من آرد شما را اِتِّفاق تا زیانتان من شوم در گفت و گو در اثر مایه نِزاع و تَفَرقه ست</p>	<p>چار کس را داد مردی یک دِرَم آن یکی دیگر عرب بُد گفت لا آن یکی تُرکی بُد و گفت این بَنَم آن یکی رومی بگفت این قیل را در تَنازُع آن نفر جنگی شدند مُشت بر هم می زدند از ابلهی صاحبِ سِرِّ عزیزی صدزبان پس بگفتی او که من زین یک دِرَم چونکه بَسپارید دل را بی دَغل یک دِرْمَتان می شود چار المُراد گفتِ هر یک تان دهد جنگ و فِراق پس شما خاموش باشید اُنصِتُوا گر سخنتان در توافق مَوْثَقه ست</p>	<p>۳۶۸۵</p> <p>۳۶۹۰</p>
--	--	-------------------------

۳۶۸۰. پس از این بیت L افزوده:

اندرین معنی مثالی خوش شنو      تا نمانی تو اسامی را گرو  
عنوان: A هر یکی را. بولاق، فهم کرده بودند انگور را.

۳۶۸۱. L در مصراع دوم، هر یکی از شهری افتاده بهم. L افزوده:

فارسی و ترک و رومی و عرب      جمله با هم در نزاع و در غضب  
فارسی گفتا که ما زین چون رهیم      هی بیا تا این بانگوری دهیم

۳۶۸۳. A آن یکی ترک دیگر [دگر] گفت. AB بَنَم، همچنانکه در متن است؛ نیز فاتح و همه

نسخ خطی. L گفتا مَنَم. L هی کرکمس نه عنب. بولاق، خواهم اوزم. ویلسون، ولی محمد،  
بحر، آی گوژم. ۳۶۸۴. BDL استاقیل را. ۳۶۸۵. K در تنازع مُشت بر هم می زدند.

۳۶۸۶. GK و از دانش. ۳۶۸۸. L جمله تان می آورم. ۳۶۹۰. L از مراد.

۳۶۹۱. D آرم شما را. ۳۶۹۳. H مَوْثَقه. BDGKL بولاق و فاتح:

گر سخن تان می نماید یک نمط      در اثر مایه نزاعست و سخط

نیز A در حاشیه، و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده.

گرمی عاریتی ندهد اثر  
 ۳۶۹۵ سرکه را گر گرم کردی ز آتش آن  
 زآنکه آن گرمی او دهلزبست  
 و ر بود یخ بسته دوشاب ای پسر  
 پس ربای شیخ به ز اخلاص ما  
 از حدیث شیخ جمعیت رسد  
 ۳۷۰۰ چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت  
 در زمان عدلش آهو با پلنگ  
 شد کبوتر ایمن از چنگال باز  
 او میانجی شد میان دشمنان  
 تو چوموری بهر دانه می دوی  
 ۳۷۰۵ دانه جو را دانه اش دامی شود  
 مرغ جانها را درین آخر زمان  
 هم سلیمان هست اندر دور ما  
 قول ان من امة را یاد گیر  
 گفت خود خالی نبودست اُمّتی  
 ۳۷۱۰ مرغ جانها را چنان یکدل کند  
 مُشَفّقان گردند همچون والد  
 نفس واحد از رسول حق شدند

۳۶۹۴. G اثر بجای هنر، در بالا تصحیح شده. ۳۶۹۵. بولاق، زآتشان.

۳۶۹۶. A و آنک بجای زانک. ۳۶۹۸. G ز اخلاص ماست و از عماست.

۳۶۹۹. GHK اهل جسد. [متن، موافق نظر صریح نیکلسون تصحیح شد. چاپ قبلی، اهل حسد]. ۳۷۰۰. ABGHK بولاق، مرغانرا. ۳۷۰۱. A در زمان او کبوتر با کلنگ، و به همین صورت در حاشیه A تصحیح شده. ۳۷۰۴. K هین سلیمانی بجو گرمی جوی.

۳۷۰۵. بولاق، دامی بود. ۳۷۰۶. A زمان بجای امان.

۳۷۰۷. بولاق، دورها. بولاق، جورها. ۳۷۰۸. بولاق، نظم بجای قول. [چاپ قبلی، اُمّة. متن تصحیح شد]. ۳۷۰۹. D حول بجای گفت، در حاشیه تصحیح شده.

۳۷۱۰. L کنند، در هر دو مصراع.

۳۷۱۱. GH نفس، با اضافه. ۳۷۱۲. A ورنی. BGHK بولاق، دشمن.



بر خاستنِ مخالفت و عداوت از میانِ انصار  
به برکاتِ رسولِ صلی الله علیه و سلم

دو قبیله کاؤس و خَزْرَج نام داشت  
کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی  
۳۷۱۵ اَوَّلَا اِخْوَان شَدَنَد اَن دَشْمَنان  
وَز دَمِ اَلْمُؤْمِنُونَ اِخْوَه به پند  
صَوْرَتِ اَنگورِها اِخْوَان بُوَد  
غُورِه و اَنگورِ ضِدَّانَنَد لیک  
غوره‌ای کو سنگ‌بست و خام ماند  
۳۷۲۰ نِی اَخِی نِی نَفْسِ وَاَحِدِ باشد او  
گَر بگویم اَنچه او دارد نِهان  
سِرِّ گِبرِ کورِ نامذکور به  
غوره‌های نیک کایشان قَابِلَنَد  
سوی اَنگوری هَمی رانند تیز  
۳۷۲۵ پَس در اَنگوری هَمی دَرَنَد پُوست  
دُوست دَشْمَن گردد اِیرا هَم دُوست  
اَفَرین بر عَشَقِ کُلِّ اوستاد  
هَمچو خَاکِ مُفْتَرَقِ در ره‌گذر  
کِه اِتِّحَادِ جِسمهای آب و طین  
۳۷۳۰ گَر نَظایر گویم اِینجا در مِثال  
هَم سُلیمان هِست اِکنون لیک ما  
دُوربِینی کُور دارد مَرَد را

یک ز دیگر جانِ خون‌آشام داشت  
محو شد در نورِ اسلام و صفا  
همچو اَعْدَادِ عِنَبِ در بوستان  
در شکستند و تِنِ وَاَحِدِ شدند  
چون فشردی شیرهٔ وَاَحِدِ شود  
چونکه غوره پخته شد شد یارِ نیک  
در ازل حق کافرِ اصلیش خواند  
در شَقاوتِ نَحسِ مُلَحِدِ باشد او  
فِستَنهٔ اَفْهَامِ خیزد در جهان  
دُودِ دُوزخ از اِرمِ مَهجور به  
از دَمِ اَهْلِ دِلِ اَخِرِ یک دِلَنَد  
تا دُوی بر خیزد و کین و سِتیز  
تا یکی گردند وَحْدَتِ وَصَفِ اوست  
هیچ یک با خویش در جنگی دَرست  
صد هزاران ذَرّه را داد اِتِّحَادِ  
یک سَبُوشان کرد دِستِ کوزه‌گر  
هست ناقص جان نمی‌ماند بدین  
فَهم را تَرسم کِه اَرَدِ اِختِلالِ  
از نِشَاطِ دُوربِینی در عَما  
همچو خفته در سَرا کُور از سَرا

عنوان: A از را حذف کرده. D میان نصارا. ۳۷۱۶ D اخوه بدند. L اخوه به بند. AB  
فاتح، پند، همچنانکه در متن است. ۳۷۱۷ L حذف کرده. در D جای این بیت و بیت پس از  
آن با هم عوض شده. ۳۷۱۸ D شد یارِ نیک. L یارند نیک. ۳۷۱۹ BL سنگ پشت.  
۳۷۲۰ L بولاق، نحس (نحس) و ملحد. ۳۷۲۵ ABGHL و وحدت.  
۳۷۲۶ BDGHL بولاق و فاتح، با خویش جنگی در نیست. ۳۷۲۷ A بولاق، کلی.  
۳۷۲۹ ABL بولاق، کاتحاد. ۳۷۳۱ L حذف کرده. ۳۷۳۲ L حذف کرده.

- ۳۷۳۵ مُوَلَعِیمِ اندر سخنهای دقیق  
 تا گیره بندیم و بگشاییم ما  
 همچو مرغی کو گشاید بندِ دام  
 او بود محروم از صحرا و مَرَج  
 خود زبون او نگردد هیچ دام  
 با گیره کم کوش تا بال و پَرَت  
 صد هزاران مرغ پرهاشان شکست  
 ۳۷۴۰ حال ایشان از نبی خوان ای حریص  
 از نزاع تُرک و رومی و عرب  
 تا سُلَیْمَانِ لَسینِ معنوی  
 جمله مرغانِ مُنازعِ بازوار  
 ز اختلافِ خویش سوی اتحاد  
 ۳۷۴۵ حَیْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجْهَکُمْ  
 کور مُرغانیم و بس ناساختیم  
 همچو جفدانِ دشمنِ بازان شدیم  
 می‌کنیم از غایتِ جهل و عَمی  
 جمع مرغان کز سُلَیْمَانِ روشنند  
 ۳۷۵۰ بلکه سوی عاجزان چینه کشند  
 هُدَهِدِ ایشان پَیِ تقدیس را  
 زاغ ایشان گر به صورت زاغ بود  
 لَکَلِکِ ایشان که لَکَلِکُ می‌زند  
 و آن کبوترشان زیازان نشکُهد  
 ۳۷۵۵ بلبلِ ایشان که حالت آرد او

۳۷۳۳. D حذف کرده. ۳۷۳۷. در A ابیات ۳۷۳۷ و ۳۷۳۸ پس از ابیات ۳۷۳۹ و ۳۷۴۰ آمده، در حاشیه تصحیح شده. ۳۷۳۸. BL بولاق، نگسلد بجای نکسلد. A نشکند.  
 ۳۷۴۰. بولاق، بخوان بجای ببین. ۳۷۴۲. B امین بجای لسین. L لسان. L در نیابد.  
 ۳۷۴۵. B نحو هذا. ۳۷۴۶. D و پس. بولاق، نکو بجای دمی. ۳۷۴۸. A حذف کرده. در حاشیه H اضافه شده. B می‌کشیم از غایت. ۳۷۵۰. L حذف کرده. D کینه کشند. B این مرغان. ۳۷۵۳. D میزدند، در هر دو مصراع. ۳۷۵۴. B آن کبوترشان.

طوطی ایشان ز قند آزاد بود      طوطی ایشان ز قند آزاد بود  
 پای طاوسان ایشان در نظر      پای طاوسان ایشان در نظر  
 منطق الطیران خاقانی صداست      منطق الطیران خاقانی صداست  
 تو چه دانی بانگ مرغان را همی      تو چه دانی بانگ مرغان را همی  
 ۳۷۶۰ پر آن مرغی که بانگش مَطربست      ۳۷۶۰ پر آن مرغی که بانگش مَطربست  
 هر یک آهنگش ز کُرسی تا ثریست      هر یک آهنگش ز کُرسی تا ثریست  
 مرغ کوبی این سلیمان می رود      مرغ کوبی این سلیمان می رود  
 با سلیمان خوکن ای خفاش رد      با سلیمان خوکن ای خفاش رد  
 یک گزی ره که بدان سو می روی      یک گزی ره که بدان سو می روی  
 ۳۷۶۵ و آنک لنگ و لوک آن سو می جهی      ۳۷۶۵ و آنک لنگ و لوک آن سو می جهی

### قصه بطبچگان که مرغ خانگی پروردشان

تخم بَطی گرچه مرغ خانگی      تخم بَطی گرچه مرغ خانگی  
 مادر تو بَط آن دریا بُدست      مادر تو بَط آن دریا بُدست  
 میل دریا که دل تو اندرست      میل دریا که دل تو اندرست  
 میل خشکی مر تورا زین دایه است      میل خشکی مر تورا زین دایه است  
 ۳۷۷۰ دایه را بگذار بر خشک و بران      ۳۷۷۰ دایه را بگذار بر خشک و بران  
 گر تو را مادر بترساند ز آب      گر تو را مادر بترساند ز آب

۳۷۵۶. [چاپ قبلی، در مصراع دوم، قند بدون اضافه و رویش بدون اعراب؛ متن از روی ترجمه انگلیسی نیکلسون تصحیح شد]. ۳۷۵۸. B منطق الطیر آن خاقانی. L جداست بجای صداست. A در مصراع دوم، منطق طیر. ۳۷۵۹. A همی بجای دمی، در مصراع دوم. در A جای ابیات ۳۷۵۹ و ۳۷۶۱ با هم عوض شده، اما در حاشیه تصحیح شده. ۳۷۶۱. D هر که آهنگش. ۳۷۶۲. D این را حذف کرده و پس از مرغ را افزوده. ۳۷۶۳. D حذف کرده. A ظل بجای ظلمت. ۳۷۶۴. A یک گز. ۳۷۶۵. A و آن سو. L بولاق و فاتح، میجهد. A وز همه. L بولاق و فاتح، میرهد. ۳۷۶۶. BDGKL بولاق و فاتح؛

تخم بَطی گرچه مرغ خانه ات      کرد زیر پر چو دایه تربیت  
 و به همین صورت در حاشیه H تصحیح شده. ۳۷۶۹. ABGHL بولاق، کو بجای که او.  
 ۳۷۷۰. ABGHL بولاق، در بجای بر. ۳۷۷۱. BL بولاق و فاتح، دایه بجای مادر.

تو بَطی بر خشک و بر تر زنده‌ای  
 تو ز کَرَمْنَا بَنی آدَم شَهِی  
 که حَمَلْنَاهُمْ عَلَی الْبَحْرِ بجان  
 مَر ملایک را سوی بَر راه نیست ۳۷۷۵  
 تو بَتَن حیوان بجانی از مَلک  
 تا بظاهر مِثْلُکُمْ باشد بَشَر  
 قالبِ خاکی فتاده بر زمین  
 ما همه مرغِ آبیانیم ای غلام  
 پس سُلیمان بحر آمد ما چو طَیْر ۳۷۸۰  
 با سُلیمان پائی در دریا بنه  
 آن سُلیمان پیشِ جمله حاضرست  
 تا ز جهل و خوابناکی و فُضول  
 تشنه را دردِ سر آرد بانگِ رَعْد  
 چشم اومانَدست در جُوی روان ۳۷۸۵  
 مرکبِ هَمّت سوی اسباب راند  
 آنکه بیند او مُسَبِّب را عیان

نی چو مرغِ خانه خانه گَنده‌ای  
 هم به خشکی هم به دریا پانهی  
 از حَمَلْنَاهُمْ عَلَی الْبَر پیش ران  
 جنسِ حیوان هم ز بحر آگاه نیست  
 تا رَوی هم بر زمین هم بر فلک  
 با دلِ یُوحیِ إِلَیه دیده‌ور  
 روح او گردان بر آن چرخ برین  
 بحر می‌داند زبانِ ما تمام  
 در سُلیمان تا ابد داریم سَیْر  
 تا چو داود آب سازد صد زره  
 لیک غیرت چشم‌بند و ساحرست  
 او به پیشِ ما و ما از وی مَلول  
 چون نداند کو کشاند ابرِ سَعْد  
 بسی خبر از ذوقِ آبِ آسَمان  
 از مُسَبِّب لاجرم محروم ماند  
 گئی نهد دل بر سببهای جهان

### حیران شدنِ حاجیان در کراماتِ آن زاهد که در بادیه تنه‌اش یافتند

زاهدی بُد در میانِ بادیه  
 حاجیان آنجا رسیدند از بلاد  
 جای زاهد خشک بود او تَرْمِزاج ۳۷۹۰  
 در عبادت غرق چون عَبّادیه  
 دیده‌شان بر زاهد خشک اوفتاد  
 از سَمومِ بادیه بودش عِلاج

۳۷۷۲. D و را حذف کرده. GHK خانه گَنده. [متن تصحیح شد. چاپ قبلی، خانه گَنده].  
 ۳۷۷۳. AB بولاق، هم بدریا هم بخشکی. ۳۷۷۴. BG بولاق، علی البحر بجان. ۳۷۷۷. D تا  
 بجای با. ۳۷۷۸. در حاشیه B افزوده شده. BDGKL بولاق، برین چرخ. ۳۷۸۱. AB بولاق،  
 بر دریا. A صد گره. ۳۷۸۳. B ما ز جهل. ۳۷۸۴. BL گشاید ابر سعد. ۳۷۸۵. در حاشیه  
 B افزوده شده. ترتیب این بیت و ابیات پس از آن در H ۳۷۷۶، ۳۷۷۷، ۳۷۷۵ است، اما در  
 زیر تصحیح شده. ۳۷۸۶. ABGHK بولاق و فاتح، محبوب ماند. ۳۷۸۷. A حذف کرده.  
 عنوان: بولاق، تنها یافتندش ایستاده بر سر ریگ سوزان. ۳۷۸۸. G عَبّادیه، چنانکه در  
 متن است، صحیح است. H عَبّادیه.

حاجیان حیران شدند از وحدتش  
 در نمازِ استاده بُد بر روی ریگ  
 گفتی سرمست در سبزه و گُلست  
 یا که پایش بر حریر و حُلّه‌هاست  
 ۳۷۹۵ ایستادند انتظار او در نماز  
 چون ز استغراق باز آمد فقیر  
 دید کابش می‌چکید از دست و رُو  
 پس پرسیدش که آبت از کجاست  
 گفت هر گاهی که خواهی می‌رسد  
 ۳۸۰۰ مشکل ما حل کن ای سلطانِ دین  
 وَاِنَّمَا سِرِّی ز اَسْرارت به ما  
 چشمها را کرد سوی آسمان  
 رِزْقِ جویی را ز بالا خُوگرم  
 ای نُموده تو مکان از لامکان  
 ۳۸۰۵ در میان این مناجات ابرِ خوش  
 همچو آب از مَشک باریدن گرفت

۳۷۹۲ *D* ایستاده. *D* در روی. ۳۷۹۳ *A* گویی. بولاق، سبز. *AL* و را در هر دو مصراع  
 حذف کرده. ۳۷۹۵ *D* حذف کرده. *L* تازه رو بجای انتظار. *L* در مصراع دوم، با خشوع و با  
 خضوع و با نیاز. پس از این بیت *D* بولاق، افزوده (نیز *BH* در حاشیه):

پس بماندند آن جماعت با نیاز تا شود درویش فارغ از نماز

فاتح:

ایستادند انتظار او در نماز تا شود درویش فارغ از نماز

در مصراع اول، نماز، اشتباه چاپی، بجای نیاز.

۳۷۹۵ *GH* بیت *D* بولاق را نوشته. *L* افزوده:

مانده بود استاده در فکر دراز با حبیب خویشتن میگفت راز

پس بماندند آن جماعت چاره‌ساز تا شود درویش فارغ از نماز

۳۷۹۶ *AH* زنده‌تر، اما *H* تصحیح کرده. ۳۷۹۷ *GH* از آثار. ۳۷۹۸ *A* آن یکی گفتش که

آبت، و *H* به همین صورت در حاشیه کرده. ۳۷۹۹ *AL* فی، در هر دو جا. ۳۸۰۱ *AK* سَرِی

بما ز اسرارها، و در *H* به همین صورت تصحیح شده. ۳۸۰۲ *BDGL* چشم را بگشود سوی

آسمان. ۳۸۰۳ در حاشیه *B* اضافه شده.

ابر می‌بارید چون مشک اشکها      حاجیان جمله گشاده مشکها  
 یک جماعت زان عجایب کارها      می‌بریدند از میان زُناها  
 قوم دیگر را یقین در ازدیاد      زین عَجَب وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالرَّشَادِ  
 ۳۸۱۰ قوم دیگر ناپذیرا تُرُش و خام      ناقصانِ سَرمَدی نَمَّ الْکَلَامِ

نَمَّ الْمَجْلَدُ الثَّانِي مِنَ الْمَثْنَوِي الْمَعْنَوِي

۳۸۰۷. پس از این بیت  $L$  افزوده:

یک عجایب در بیابان وانمود      ابر چون مشکی دهن را واگشود  
 ۳۸۰۸.  $A$  قومی دیگر بجای یک جماعت.  $H$  قوم دیگر، در حاشیه تصحیح کرده.  $K$  بولاق،  
 یک گروهی. ۳۸۰۹.  $A$  این عجب.



## **In the Name of God, the Compassionate, the Merciful**

Oceans of Iranian and Islamic culture lie in manuscript form. These manuscripts are not only the record of the achievements of our nation's great scholars, they are also testimonials to our unique national identity. It is, therefore, the duty of every generation of Iranians to protect and celebrate this priceless heritage and to spare no effort in restoring these records on which all studies of Iran's history and culture depend.

Many efforts towards better identification, study, and preservation of our country's manuscript collections have been launched. In spite of these efforts, and despite the fact that hundreds of books and treatises that deal with this important area of learning have been published, much remains undone. Thousands of books and treatises either linger as unidentified codices in Iranian and foreign libraries, or await publication. Others, although previously published, exist in unsatisfactory editions and need to be re-edited according to modern scholarly standards.

It is the duty of scholars and cultural organizations to undertake the important tasks of restoring and publishing these manuscripts. The Written Heritage Publication Center was established in 1993 in order to achieve this important cultural objective with the purpose of supporting the efforts of scholars, editors, and publishers who work in this field of learning. We hope that by supporting scholarly work in this area, we can help make an essential collection of scholarly texts and sources available to the scholarly community that is engaged in the study of Iran's Islamic culture and civilization.

**The Written Heritage Research Institute** (Miras-e Maktoob)





Written Heritage Research Institute, 2014  
First Published in I. R. of Iran by Miras-e Maktoob

ISBN 978-600-203-078-8  
ISBN (Vol.1) 978-600-203-079-5

All rights reserved. No part of this book  
may be reproduced, in any form or by any  
means, without the prior permission of the publisher.



# MASNAVĪ-I MA'NAVĪ

**Mawlānā Jalāl al-Din Muḥammad Balkhī**

**Vol. 1  
(Book I & II)**

Based on Raynold A. Nicholson's Revised Edition

Collated with the Qoniya Manuscript

Re-edited with a Translation of Nicholson's Introduction by

**Hassan Lahouti**



Miras-e Maktoob

Tehran, 2014



مثنوی معنوی، شاهکار عارف و شاعر شهیر ایران مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، سالها پیش به تصحیح عالمانه و محققانه دانشمند بزرگ انگلیسی، رینولد ا. نیکلسون، انتشار یافت که هنوز هم موفق‌ترین و منقح‌ترین تصحیح مثنوی در دنیاست. نیکلسون بعدها در پاره‌ای از تصحیحات خود تجدیدنظر کرد و نسخه‌بدل‌ها و قرائت‌های مختلف نسخ خطی مثنوی قرن هفتم از جمله نسخه قونیه را نیز انتشار داد که همگی آنها در چاپ حاضر اعمال شده است، به نحوی که می‌توان این چاپ را آخرین تصحیح نیکلسون از مثنوی خواند، و آن را صحیح‌ترین متن مثنوی دانست که بر اساس کهن‌ترین نسخ خطی به شیوه علمی انتقادی تصحیح شده و در دسترس پژوهندگان قرار گرفته است.

# MASNAVĪ-I MA'NAVĪ

**Mawlānā Jalāl al-Din Muḥammad Balkhī**

**Vol. 1**

**(Book I & II)**

Based on Raynold A. Nicholson's Revised Edition

Collated with the Qoniya Manuscript

Re-edited with a Translation of Nicholson's Introduction by

**Hassan Lahouti**